

ترجمه غرر الحکم و درر الکلم، جلد دوم

نویسنده: محمد تمیمی آمدی

مترجم: سید هاشم رسولی محلاتی

## حرف «الضاد»

### باب الضحك (خندیدن)

- 1 5417 - خیر الضَّحک التَّبَسُّم. 3 423 بهترین خنده تبسّم است.
- 2 5418 - کفی بالمرء جهلا ان یضحک من غیر عجب. 4 579 برای نادانی انسان همین بس که بدون تعجب و بی جهت بخندد.
- 3 5419 - کثرة ضحک الرجل تفسد وقاره. 4 590 خنده بسیار مرد، وقار و سنگینی او را از بین می‌برد.
- 4 5420 - کثرة الضَّحک توحش الجلیس و تشین الرئیس. 4 594 خنده بسیار، هم نشین را می‌رماند، و رئیس و بزرگ را عیناک و سبک می‌کند.
- 5 5421 - من کثر ضحکه قلت هیبته.
- 5 180 کسی که خنده‌اش بسیار شد، هیبت و بزرگی‌اش کم شود.
- 6 5422 - من کثر ضحکه مات قلبه.
- 5 194 کسی که خنده‌اش بسیار باشد، دلش بمیرد.
- 7 5423 - من کثر ضحکه استرذل.
- 5 200 کسی که خنده‌اش بسیار باشد، پست شمرده شود.
- 8 5424 - وقروا انفسکم عن الفكاهات و مضاحک الحکایات و محال الترهات. 6 230 خویشتن را به سنگینی و متانت نگه دارید از فکاهیّات و حکایت‌های خنده‌آور و سخنان بیهوده و باطل.
- 9 5425 - لا تبد عن واضحة و قد فعلت الامور الفاضحة. 6 267 نمایان نکن دندانهای خود را با خنده، باین که کارهای رسواکننده (و گناهان) را انجام داده‌ای.

10 5426- لا تكثرن الضحك فتذهب هيبتك و لا المزاح فيستخف بك. 6  
336 خنده بسیار مکن که هیبت و وقار تو را ببرد، و مزاح و شوخی بسیار نکن  
که تو را سبک شمارند.

## باب الضد (دشمن، مخالف)

- 1 5427 - كل شيء ينفر من ضده. 4 531 هر چیزی از دشمن خود نفرت دارد (و می‌گریزد).
- 2 5428 - من قارن ضده كشف غيبه و عذب قلبه. 5 311 کسی که با دشمن خود قرین و همراه شود عیب خود را ظاهر سازد، و دل خود را معذب کند.
- 3 5429 - لم يهنأ العيش من قارن الضدّ.
- 5 93 گوارا نیست زندگی کسی که با دشمن خویش همراه باشد.
- 5 5430 - الشدّ بالقدّ و لا مقارنة الضدّ.
- 2 124 بستن با تسمه و بند، و نه همراه شدن با دشمن (یعنی آن بهتر از این است).

## باب الضرورات (ناچاریها)

- 1 5431- ضرورات الاحوال تذلّ رقاب الرجال. 4 226 ضرورتها و ناچاریهای زندگی، خوار سازد گردنهای مردان را.
- 2 5432- ضرورات الاحوال تحمل علی رکوب الاهوال. 4 226 ضرورتها و زندگی وادار کند انسان را بر دست زدن به کارهای هولناک.
- 3 5433- لا تحرم المضطرّ و ان اسرف.
- 6 341 محروم نکن مضطر و ناچار را، اگر چه اسراف کرده باشد.

## باب الضعف (ناتوانی)

1 5434- کن ممّن لا یفرط به عنف و لا یقعد به ضعف. 4 604 از کسانی

باش که تندی و درشتی تو از اندوه و حدّ خود نگذرد، و ضعف و

ناتوانی، تو را از گرفتن حق خویش از پای نشانند.

2 5435- لیکن احظی الناس منک احوطهم علی الضّعفاء و اعملهم بالحقّ. 5

50 بهره‌مندترین مردم نزد تو کسی باید باشد که نسبت به ضعیفان و ناتوانان

احتیاط و نگهداری‌اش بیشتر، و در عمل به حق از همه کوشاتر باشد.

3 5436- مسکین ابن آدم مکتوم الاجل مکنون العلل محفوظ العمل، تولمه

البقة و تنتنه العرقة و تقتله الشرقة.

141 6 بینوا و مسکین پسر آدم اجل و عمرش پنهان، بیماری‌هایش نهان،

عملش محفوظ (در پیشگاه خداوند) پشه‌ای او را ناراحت کند، عرقی (که در

بدنش آید) او را می‌گنداند، لقمه گلوگیری او را به قتل رساند 4 5437- آفة

القوی استضعاف الخصم.

3 105 آفت انسان نیرومند، ناتوان شمردن دشمن است. 5 5438- ویح ابن

آدم اسیر الجوع صریح الشبع غرض الآفات خلیفة الاموات.

6 229 وای بر فرزند آدم که در بند گرسنگی، و افتاده سیری و هدف آفتها،

و جانشین مردگان است.

## باب الضلال (گمراهی)

- 1 5439- اهلك شيء استدامة الضلال.
- 2 459 تباه کننده‌ترین چیزها ادامه دادن راه گمراهی و ضلالت است.
- 2 5440- ضلال الدلیل هلاک المستدل.
- 4 228 گمراهی راهنما (موجب) نابودی و هلاکت راهیاب است.
- 3 5441- لكل ضلّة علة. 5 13 هر گمراهی را علت و سببی است.
- 4 5442- امسك عن طريق إذا خفت ضلالتة. 2 205 بازدار خویشتن را از (گام نهادن در) راهی که ترس گمراهی در آن را داری.
- 5 5443- أين تذهب بكم المذاهب.
- 2 362 به کجا می‌برد شما را این راهها 6 5444- أين تتيهون و من أين تؤتون و انى تؤفكون و علام تعمهون، و بینکم عترة نبیکم و هم ازمة الصدق و السنة الحق. 2 362 کجا سرگردان شدید و از کجا می‌آیید و به کجا باز گردید و به چه سویی در گمراهی می‌گردید، در صورتی که عترة پیامبرتان در میان شماست، و ایشانند زمامداران راستی و زبانهای حق.
- 7 5445- ليس كل من اضلّ فقد. 5 91 چنان نیست که هر که دست از کاری بدارد آن را نیابد.
- 8 5446- ما اختلفت دعوتان الا كانت احدهما ضلالة. 6 77 اختلاف نکنند دو دعوت (و دو دعوت کننده) مگر این که یکی از آنها بر گمراهی است.
- 9 5447- ما بعد التبين الا اللبس. 6 83 پس از بیان کردن و آشکار کردن، جز درهم آمیختگی و اشتباه نیست.

### باب الضمان (ضامن شدن)

1 5448- لا تضمن ما لا تقدر على الوفاء به. 6 264 ضمانت نکن چیزی را که قدرت وفا و انجام آن را نداری.

### باب التضييع (تباه ساختن)

1 5449- من ضييع امره ضييع كل امر.

5 387 کسی که کار خود را ضایع و تباه سازد هر کاری را تباه سازد.

2 5450- من الفساد اضاعه الزاد. 6 14 از تباهی کار است که انسان توشه

خود را ضایع و تباه سازد.

3 5451- من اعظم الفجائع اضاعه الصنائع. 6 20 از بزرگترین مصیبتها، تباه

کردن احسانهاست. 4 5452- من ضييعه الأقرب أتيح له الأبعد. 5 384 کسی که

نزدیکان و نزدیک تران او را تباه کنند و رها کنند مقدر شود (از سوی خداوند)

برای او مردمان دورتر.



## باب الضیافة (مهمانی)

1 5453- الضیافة رأس المروّة. 142 1 مهمان اساس جوانمردی است.

2 5454- اکرم ضیفک و ان کان حقیرا و قم من مجلسک لایبک و معلّمک

و ان کنت امیرا. 191 2 مهمان خود را گرامی دار، اگر چه حقیر و کوچک باشد،

و در برابر پدر و آموزگار خویش از جای خود برخیز اگر چه امیر و فرمانروا

باشی.

3 5455- افضل الأموال ما استرقّ به الرّجال. 391 2 برترین مالها آنست که

(با بخشش و سخاوت) مردان را به بردگی در آورد.

## حرف «الطاء»

### باب الطرب (شادی، مستی)

1 5456- ربّ طرب يعود بالحرب. 58 4 چه بسا شادی و خوشحالی که به جنگ و ستیز بازگردد.

### باب الاطعام

1 5457- اذا اطعمت فاشبع. 119 3 هنگامی که کسی را اطعام کردی سیر کن.

2 5458- ما اكلته راح و ما اطعمته فاح.

90 6 آنچه را خوردی از میان رفت، و آنچه را اطعام کردی (و به دیگران خوراندی) همچون عطری فضا را معطر کرده و به همه جا رسید.

### باب الطعنة (زخم زبان زدن)

1 5459- اياك ان تكون على الناس طاعنا و لنفسك مداهنا فتعظم عليك الحوبة و تحرم المثوبة. 309 2 پرهیز از این که طعنه زننده باشی بر مردم، و نسبت به خویش سهل‌انگار، که در این صورت گناه تو بزرگ خواهد بود و از پاداش و ثواب محروم خواهی شد.

## باب الطلب (خواستن)

- 1 5460- الدّنيا دول فاجمل في طلبها و اصطبر حتّى تاتيک دولتک. 79 2  
در دنیا دولتهایی است (که در حال چرخش و گردش است و یک جا نمی ماند)  
در این صورت در طلب آن میانه رو باش و شکیبایی کن تا دولتت برسد.
- 2 5461- النَّاس طَالِبَان: طالب و مطلوب فمن طلب الدّنيا طلبه الموت حتّى  
يخرجه عنها، و من طلب الآخرة طلبته الدّنيا حتّى يستوفى رزقه منها. 130 2  
مردم دنیا دو گروه طالب و جوینده هستند، هم طالب هستند و هم مطلوب (که  
دیگری در طلب آنهاست) آنکه دنیا را می طلبد مرگ نیز او را می طلبد تا او را  
از دنیا ببرد، و آنکه آخرت را می طلبد دنیا نیز او را می طلبد تا روزی او را به  
طور کامل به او برساند.
- 3 5462- اطلب تجد. 174 2 بجوی تا بیایی. 4 5463- اجملوا فی الطّلب  
فکم من حریص خائب و مجمل لم یخب. 256 2 میانه رو باشید در جستجو و  
طلب که چه بسیار حریص و آزمندی که نومید گشت، و میانه روی که نومید  
نگشت.
- 5 5464- اصعب المرام طلب ما فی ایدی اللّئام. 407 2 سخت ترین  
خواستنها خواستن چیزی است که در دست افراد لئیم و پست قرار دارد.
- 6 5465- آفة الطّلب عدم النّجاح. 106 3 آفت طلب و خواستن، بدان  
نرسیدن است. 7 5466- خذ من الدّنيا ما اتاک و تولّ عمّا تولّی منها عنک، فان  
لم تفعل فاجمل فی الطّلب. 3 443 از دنیا بگیر همان را که نزدت آمده و روی  
بگردان از آنچه از تو روی گردانده و اگر این کار را نمی کنی (و به دنبال آن  
می روی) در طلب و جستجو میانه رو باش (و افراط نکن).

- 8 5467- ربّ عطب تحت طلب. 58 4 چه بسا هلاکت و نابودی که در زیر طلب و خواسته‌ای نهفته است.
- 9 5468- سوف یأتیک اجلک فاجمل فی الطلب. 134 4 به زودی است که مرگ به سراغت آید، پس در طلب و جستجو میانه‌رو باش.
- 10 5469- ربّما عزّ المطلب و الاکتساب.
- 81 4 چه بسا که نایاب یا کمیاب شود خواسته و کسب کردن.
- 11 5470- رزقک یطلبک فارح نفسک من طلبه. 92 4 روزی تو، تو را می‌جوید پس خویشتن را از جستجوی آن آسوده و راحت کن.
- 12 5471- ظفر بالخیر من طلبه. 274 4 به کار خیر و نیکی برسد کسی که آن را بجوید.
- 13 5472- عجبت لمن ینشد ضالّته و قد اضلّ نفسه فلا یطلبها. 340 4 در شگفتم از کسی که به دنبال گمشده خود می‌گردد با این که نفس خود را گم کرده و در جستجوی آن نیست.
- 14 5473- عجبت لمن عرف دواء دائه فلا یطلبه، و ان وجده لم یتداوبه. 4 342 در شگفتم از کسی که درد و درمان خویش را شناخته ولی آن را نمی‌جوید، و اگر هم بجوید خود را بدان مداوا نکند.
- 15 5474- قد یدرک المراد. 460 4 گاه است که انسان به مراد خویش می‌رسد.
- 16 5475- قد یخیب الطالب. 461 4 گاه است که جوینده نومید می‌گردد.

17 5476 - قد یدرک المطلوب. 4 468 گاهی است که انسان به مطلوب و مراد خویش می‌رسد (یعنی ضابطه و قانونی ندارد، گاه به مطلوب می‌رسد و گاه نمی‌رسد).

18 5477 - کلّ طالب مطلوب. 4 529 هر طالب و جوینده‌ای مطلوب نیز هست.

(چنانچه در حدیث (2) قبل از این نیز گذشت) 19 5478 - کم من طالب خائب، و مرزوق غیر طالب. 4 549 چه بسیار جوینده‌ای که به روزی و مطلوب خود نرسد و چه بسیار روزی رسیده‌ای که جوینده نبوده است.

20 5479 - کفی بالمرء عقلا ان یجمل فی مطالبه. 4 576 برای عقل و خرد انسان کافی است که در خواسته‌های خود میانه‌رو باشد.

21 5480 - لکلّ رزق سبب فاجملوا فی الطلب. 5 19 هر رزق و روزی را سببی است، پس در جستجوی آن میانه‌رو باشید.

22 5481 - للطالب البالغ لذة الادراک.

27 5 جوینده‌ای که به مطلوب و مراد خویش برسد لذت آن را درک کند.

23 5482 - لن یفوتک ما قسم لک فاجمل فی الطلب. 5 69 آنچه برای تو مقدر شده و بهره‌ات باشد از چنگ تو نخواهد رفت، پس در طلب میانه‌رو باش.

24 5483 - لن تدرک ما زوی عنک فاجمل فی المكتسب. 5 69 هیچ‌گاه

نخواهی رسید به آنچه از تو گرفته شده، پس در کسب کردن میانه‌رو باش.

25 5484 - لیس کلّ طالب بمرزوق. 5 75 هر جوینده‌ای چنان نیست که به روزی برسد.

26 5485 - لیس کلّ مجمل بمحروم. 5 76 هر میانه‌رو و معتدلی محروم

نگردد.

27 5486- لیس کلّ من طلب وجد. 91 5 چنان نیست که هر کس چیزی را بجوید آن را بیابد.

28 5487- لم یصدق یقین من اسرف فی الطّلب، و اجهد نفسه فی المكتسب. 106 5 درست و راست نیست یقین (به مبدأ و معاد) کسی که در طلب (و تلاش روزی) زیاده‌روی و اسراف می‌کند، و جان خویش در راه کسب و کار به تعب و کوشش بسیار وامی‌دارد.

29 5488- من طلب الزیادة وقع فی النقصان. 275 5 کسی که زیاد را بجوید در افتد در کمی و نقصان. 30 5489- من طلب شیئا ناله او بعضه. 305 5 کسی که چیزی را بجوید به همه آن و یا (لااقل) به برخی از آن خواهد رسید.

31 5490- من قعد عن طلب الدّینیا قامت الیه. 322 5 کسی که از طلب کردن دنیا دست بدارد، دنیا به سراغش آید.

32 5491- من طلب ما فی ایدی النّاس حقّروه. 324 5 کسی که بطلبد آنچه را در دست مردم است، مردم او را پست و کوچک کنند.

33 5492- من اسرف فی طلب الدّینیا مات فقیرا. 331 5 کسی که در راه طلب دنیا اسراف و زیاده‌روی کند، فقیر و نیازمند خواهد مرد.

34 5493- من طلب ما لا یکون ضیّع مطلبه. 349 5 کسی که در جستجوی چیزی باشد که نخواهد شد، مقصد و یا جستجوی خود را تباه و ضایع نماید.

35 5494- من سعی فی طلب السّرّاب طال تعبہ و کثر عطشه. 438 5 کسی که در طلب رسیدن به سراب تلاش کند رنجش طولانی و تشنگی‌اش بسیار گردد.

36 5495- ما كلّ طالب يخيب. 51 6 چنان نیست که هر جوینده‌ای نومید

شود.

37 5496- لا ذلّ كالطلب. 350 6 هیچ خواری و ذلتی همچون درخواست

از مردم نیست.

38 5497- رضی بالحرمان طالب الرزق من اللّثام. 93 4 راضی گشته به

حرمان و بی‌بهرگی کسی که روزی از لثیمان و افراد پست بخواهد.

39 5498- يطلبك رزقك أشدّ من طلبك له، فأجمل في طلبه. 492 6

روزی تو می‌جوید تو را، سخت‌تر از جستجوی تو آن را، بنا بر این در

جستجوی آن (شتاب مکن و) میانه‌رو باش.

## باب الطمع

- 1 5499 - الطَّمع مضرّ. 1 23 طمع زیان بار است.
- 2 5500 - الطَّمع محنة. 1 40 طمع رنج و محنت است.
- 3 5501 - الطَّمع رقّ. 1 41 طمع بردگی است.
- 4 5502 - الطَّمع فقر. 1 43 طمع فقر و نداری است.
- 5 5503 - الطَّمع مذلّ، الورع مجلّ. 1 53 طمع خوار کننده است، و پارسایی بزرگ کننده.
- 6 5504 - الطَّمع اوّل الشرّ. 1 80 طمع آغاز شرّ و بدی و گام نخست آن است.
- 7 5505 - الطَّمع فقر حاضر. 1 82 طمع فقری است حاضر و آماده.
- 8 5506 - الطَّمع مذلّة حاضرة. 1 120 طمع خوار کننده‌ای است حاضر.
- 9 5507 - الذّلّ مع الطَّمع. 1 121 خواری به همراه طمع است.
- 10 5508 - المطامع تذللّ الرجال. 1 166 آنچه مورد طمع و حرص باشد، موجب خواری مردان شود.
- 11 5509 - الطَّمع رقّ مخلّد. 1 194 طمع بردگی همیشگی است.
- 12 5510 - الطّامع ابدأ ذلیل. 1 211 شخص طمعکار همیشه خوار است.
- 13 5511 - الطَّمع یذلّ الامیر. 1 274 طمع امیر و فرمانروا را خوار گرداند.
- 14 5512 - الطّامع ابدأ فی وثاق الذّلّ.
- 1 377 طمعکار همیشه به زنجیر خواری بسته شده است.
- 15 5513 - الطَّمع احد الذّین. 2 20 طمع یکی از دو بخش خواری است.



- 16 5514 - المذلة و المهانة و الشقاء في الطمع و الحرص. 2 136 خواری و پستی و بدبختی در طمع و حرص است.
- 17 5515 - الطمع مورد غیر مصدر و ضامن غیر موف. 2 137 طمع وارد کننده‌ای است که بازنگرداند، و ضامنی است که وفا نکند.
- 18 5516 - ایاکم و دنائة الشره و الطمع فانه رأس كل شر، و مزرعة الذلّ و مهين النفس، و متعب الجسد. 2 325 زنه‌ار بیره‌یزید از پستی آز و طمع که اساس هر بدی، و کشتزار خواری، و پست کننده نفس، و رنج دهنده بدن می‌باشد.
- 19 5517 - افقر الناس الطامع. 2 374 فقیرترین مردم شخص طمعکار است.
- 20 5518 - اهلك شيء الطمع. 2 376 نابود کننده‌ترین چیزها طمع است.
- 21 5519 - اضر شيء الطمع. 2 378 زیانبارترین چیزها طمع است.
- 22 5520 - اقبح الشيم الطمع. 2 379 زشت‌ترین چیزها طمع است.
- 23 5521 - اسوء شيء الطمع. 2 397 بدترین چیزها طمع است.
- 24 5522 - اصل الشره الطمع و ثمرته الملامة. 2 417 ریشه آز طمع است، و میوه‌اش نکوهش (مردم).
- 25 5523 - ازرى بنفسه من استشعر الطمع. 2 426 به هلاکت انداخته خویش را کسی که طمع را شعار خویش ساخته است.
- 26 5524 - اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع. 2 433 بیشترین قربانگاه عقلاها، در پرتو طمعها است.
- 27 5525 - اعظم الناس ذلًا الطامع الحريص المريب. 2 453 بزرگترین مردم در خواری، طمعکار حریص شک‌دار است.

- 28 5526 - انّ العاقل لا ينجده للطّمع.
- 497 2 به راستی که انسان عاقل در برابر طمع فریب نخورد.
- 29 5527 - ان أظعت الطّمع ارداک. 24 3
- اگر فرمان بردار طمع گشتی، تو را به نابودی کشاند.
- 30 5528 - آفة القضاة الطّمع. 104 3 آفت قاضیان طمع است.
- 31 5529 - بالاطماع تذللّ رقاب الرّجال.
- 240 3 به وسیله طمعهاست که گردن مردان خم و خوار گردد.
- 32 5530 - بسّ قرین الدّین الطّمع.
- 255 3 قرین و همراه بدی است طمع برای دین.
- 33 5531 - بلاء الرّجل فی طاعة الطّمع و الامل. 262 3 بلا و گرفتاری مرد در پیروی از طمع و آرزو است.
- 34 5532 - ثمرة الطّمع الشّقاء. 326 3 میوه طمع، بدبختی است.
- 35 5533 - ثمرة الطّمع ذلّ الدّنيا و الآخرة. 332 3 میوه طمع، خواری دنیا و آخرت است.
- 36 5534 - جمال الشّرّ الطّمع. 375 3 زیبایی شرّ و بدی، طمع است.
- 37 5535 - خیر الامور ما عری عن الطّمع.
- 425 3 بهترین کارها آن است که از طمع عاری و برهنه باشد.
- 38 5536 - دلالة حسن الورع عزوف النّفس عن مذلة الطّمع. 12 4 نشانه و راهنمای پارسایی نیک، جدا ساختن نفس از خواری طمع است.
- 39 5537 - ذر الطّمع و الشّره و علیک بلزوم العفة و الورع. 32 4 طمع و آز را واگذار، و بر تو باد به ملازمت پاکدامنی و پارسایی.

- 39 4 5538- ذلّ الرّجال في المطامع و فناء الآجال في غرور الآمال. است.
- خواری مردان در طمع کاری‌هاست، و نابود شدن عمرها در فریبکاری آرزوها است.
- 41 5539- رأس الورع ترك الطّمع. 51 4 اساس پارسایی رها کردن طمع است.
- 42 5540- ركوب الاطماع يقطع رقاب الرّجال. 94 4 سوار شدن بر مرکب‌های طمع، می‌زند گردنهای مردان را.
- 43 5541- سبب فساد اليقين الطّمع. 120 4 سبب تباهی یقین طمع است.
- 44 5542- سبب فساد الورع الطّمع. 126 4 سبب تباه شدن پارسایی، طمع است.
- 45 5543- صلاح النّفس قلة الطّمع. 195 4 وسیله اصلاح نفس، کمی طمع است.
- 46 5544- ضادّوا الطّمع بالورع. 231 4 به وسیله ورع و پارسایی با طمع بچنگید و مخالفت کنید.
- 47 5545- عند غرور الاطماع و الآمال تنخدع عقول الجهّال و تختبر الباب الرّجال. 325 4 در هنگام فریب دادن طمعها و آرزوهاست که گول می‌خورد عقلهای نادانان و آزمایش شوند خردمندان از مردان.
- 48 5546- عبد المطامع مسترقّ لا يجد ابا العتق. 352 4 کسی که برده طمع شد، تا ابد روی آزادی را نخواهد دید.
- 49 5547- غشّ نفسه من شرّ بها الطّمع.

- 381 4 نیرنگ زده است به نفس خویش، کسی که جام طمع بر آن نوشانده است.
- 50 5548- فساد الدّین الطّمع. 4 416 تباهی دین در طمع است.
- 51 5549- قرن الطّمع بالذّلّ. 4 494 طمع با خواری قرین و همراه است.
- 52 5550- قلیل الطّمع یفسد کثیر الورع.
- 4 497 اندکی از طمع، پارسایی و ورع بسیار را تباه کند.
- 53 5551- کلّ طامع اسیر. 4 525 هر طمعکاری اسیر و دربند است.
- 54 5552- کیف یملک الورع من یملکه
- الطّمع. 4 559 چگونه مالک پارسایی شود (و پارسا گردد) کسی که طمع بر او فرمانروا گشته است.
- 55 5553- کثرة الطّمع عنوان قلة الورع.
- 4 590 طمع بسیار نشانه کمی پارسایی است.
- 56 5554- من ملکه الطّمع ذلّ. 5 137 کسی که طمع اختیار او را در دست گیرد خوار گردد.
- 57 5555- من لزم الطّمع عدم الورع.
- 5 242 کسی که ملازم طمع باشد، پارسایی را از دست می‌دهد.
- 58 5556- من کثر طمعه عظم مصرعه.
- 5 269 کسی که طمعش بسیار شد قربانگاهش بزرگ شود.
- 59 5557- من اتّخذ الطّمع شعارا جرّته الخیبة مرارا. 5 340 کسی که طمع را شعار خویش گرداند (و جامه طمع بر تن کند) نومیدی بر او جرعه پی در پی دهد.

- 60 5558- من حدّث نفسه بكاذب الطّمع كذبته العطيّة. 357 5 کسی که وعده طمع دروغی را به خاطر بگذرانند، عطایی که می‌خواهد به او برسد دروغگو در آید.
- 61 5559- من لم ينزّه نفسه عن دنائة المطامع فقد اذلّ نفسه، و هو في الآخرة اذلّ و اخزی. 386 5 کسی که نفس خویش را از پستی طمع‌کاری‌ها پاک نکند، نفس خود را خوار کرده و در آخرت خوارتر و رسواتر است.
- 62 5560- من طمع ذلّ و تعنی. 451 5 کسی که طمع کند خوار گردد و به تعب و رنج گرفتار شود.
- 63 5561- ملاک الشّرّ الطّمع. 117 6 ملاک و معیار بدی طمع است.
- 64 5562- نعم عون الامل الطّمع. 163 6 برای آرزو، طمع کمک کار خوبی است.
- 65 5563- نکد الدّین الطّمع و صلاحه الورع. 173 6 تیرگی دین، طمع است و اصلاح آن به ورع و پارسایی است.
- 66 5564- نعوذ بالله من المطامع الدنیّة و الهمم الغير المرضیّة. 175 6 پناه می‌بریم به خدا از طمع‌کاری‌های بد و اندیشه‌های ناپسند.
- 67 5565- ورع ینجی خیر من طمع یردی. 225 6 پارسایی و ورعی که انسان را نجات دهد، بهتر است از طمعی که نابود گرداند.
- 68 5566- ورع یعزّ خیر من طمع یدلّ.
- 225 6 پارسایی و ورعی که عزیز گرداند بهتر است از طمعی که خوار گرداند.
- 69 5567- لا تطمع فیما لا تستحقّ. 261 6 طمع نکن در آنچه شایسته آن نیستی.

- 70 5568- لا یسترقّک الطّمع و قد جعلک الله حرّاً. 6 298 نباید طمع تو را به بردگی خویش در آورد در حالی که خداوند تو را آزاد قرار داده است.
- 71 5569- لا یسترقّک الطّمع و کن عزوفا. 6 273 نباید طمع تو را به بردگی در آورد و از آن دوری گزین.
- 72 5570- لا تملک نفسک بغرور الطّمع و لا تجب دواعی الشره فانّهما یکسبانک الشقاء و الذلّ. 6 338 نفس خویش را در اختیار فریب طمع مگذار، و به خوانندگان و دعوت کنندگان به آز پاسخ مده که این دو برای تو بدبختی و خواری کسب کنند.
- 73 5571- لا تطمع فی کلّ ما تسمع فکفی بذلک حمقا. 6 345 هر چه را شنیدی در آن طمع نکن که همین برای حماقت و نادانی تو کافی است.
- 74 5572- لا یفسد الدّین کالطّمع. 6 367 چیزی همانند طمع، دین را تباه نکند.
- 75 5573- لا یجتمع الورع و الطّمع. 6 371 پارسایی با طمع جمع نشود.
- 76 5574- لا اذلّ من طامع. 6 374 کسی خوارتر از طمعکار نیست.
- 77 5575- لا شیمة اذلّ من الطّمع. 6 382 خصلتی خوار کننده تر از طمع نیست.
- 78 5576- لا یسلم الدّین مع الطّمع. 6 388 دین با وجود طمع سالم نماند.
- 79 5577- لا ذلّ اعظم من الطّمع. 6 434 خواری و ذلتی بزرگتر از طمع نیست.
- 80 5578- یسیر الطّمع یفسد کثیر الورع. 455 6 اندکی از طمع تباه سازد بسیاری از پارسایی را.

81 5579- لا تطمعنّ نفسک فیما فوق الکفاف فیغلبک بالزیادة. 290 6  
نفس خود را به طمع نینداز برای بیشتر از مقدار کفاف زندگی، که در این صورت  
بر تو غالب شود به افزون خواهی. 82 5580- یفسد الطّمع الورع، و الفجور  
التّقوی. 472 6 طمع، پارسایی را تباه کند و فجور و گناه، تقوا را.  
83 5581- الحرّ عبدّ ما طمع. 113 1 انسان آزاد تا زمانی که طمع کند برده  
است.

## باب الطاعة

- 1 5582 - من کثرت طاعته کثرت کرامته. 444 5 کسی که فرمانبرداری اش بسیار شد، کرامت و عزّت او بسیار گردد.
- 2 5583 - ثلاث مهلكات، طاعة النساء، و طاعة الغضب، و طاعة الشهوة.
- 3 337 سه چیز است که نابود کننده است: فرمانبرداری زنان، و فرمانبرداری خشم، فرمانبرداری خواهش و شهوت.
- 3 5584 - الطاعة حرز. 33 1 فرمانبرداری و اطاعت حق، نگهبان است.
- 4 5585 - الطاعة تنجي، المعصية تردى.
- 33 1 فرمانبرداری رهایی بخشد، نافرمانی به هلاکت اندازد.
- 5 5586 - الطاعة اجابة. 42 1 فرمانبرداری اجابت و امتثال فرمان خدا است.
- 6 5587 - الطاعة أحرز عتاد. 132 1 فرمانبرداری حق تعالی محکم ترین تکیه گاه است.
- 7 5588 - الطاعة غنيمة الاكياس. 136 1 فرمانبرداری خداوند غنیمت زیرکان است.
- 8 5589 - الطاعة متجر رابح. 155 1 فرمانبرداری تجارتنی است سودمند.
- 9 5590 - الطاعة همّة الاكياس. 162 1 فرمانبرداری همّت و هدف زیرکان است.
- 10 5591 - الطاعة أقوى حرز. 163 1 فرمانبرداری خدا محکم ترین نگهبان است.



- 11 5592 - الطّاعة ابقى عزّ. 1 190 فرمانبرداری خدا ماندنی‌ترین عزّت است.
- 12 5593 - الطّاعة عزّ المعسر. 1 265 فرمانبرداری خداوند، عزّت انسان پریشان حال است.
- 13 5594 - الطّاعة تستدرّ المثوبة. 1 268 فرمانبرداری ریزان گرداند پاداش نیک پروردگار را.
- 14 5595 - الطّاعة تعظیم الإمامة. 1 275 فرمانبرداری خداوند بزرگداشت مقام امامت است.
- 15 5596 - الطّاعة تطفئ غضب الرّبّ.
- 1 326 فرمانبرداری، خشم پروردگار را فرو نشاند.
- 16 5597 - العزيز من اعتزّ بالطّاعة. 1 335 عزیز حقیقی کسی است که به وسیله فرمانبرداری خداوند عزّت یافته است.
- 17 5598 - اخو العزّ من تحلّى بالطّاعة.
- 1 347 برادر، عزّت (و قرین آن) کسی است که به وسیله فرمانبرداری خداوند زیور گرفته است.
- 18 5599 - العمل بطاعة الله أربح. 1 349 عمل به فرمانبرداری خداوند سودمندتر است.
- 19 5600 - الطّاعة لله أقوى سبب. 1 369 فرمانبرداری خداوند محکم‌ترین وسیله است.
- 20 5601 - العمل بطاعة الله أربح، و لسان الصّدق ازین و انجح. 2 67 عمل به فرمانبرداری خدا سودمندتر، و زبان راستگو آراسته‌تر و پیروزمندتر است.

21 5602- الطّاعة جنة الرعيّة و العدل جنة الدّول. 69 2 فرمانبرداری سپر رعیت و عدل و داد سپر دولتهاست. 22 5603- المؤمن على الطّاعات حريص و عن المحارم عفيف. 107 2 مؤمن چنان است که بر اطاعتها حريص، و از محرمات پاکدامن و عفيف است.

23 5604- الطّاعة و فعل البرّ هما المتجر الرّايح. 153 2 فرمانبرداری خداوند و کار نیک این هر دو تجارتي است سودمند.

24 5605- اطع تغنم. 168 2 فرمانبرداری کن تا غنيمت يابی.

25 5606- اطع تريح. 171 2 اطاعت خدا کن تا سود بری.

26 5607- اكرم نفسك ما اعانتك على طاعة الله. 187 2 گرامی بدار نفس خود را تا زمانی که یاری دهد تو را بر فرمانبرداری خداوند.

27 5608- اتق الله بطاعته و اطع الله بتقواه. 201 2 تقواى الهی داشته باش به وسیله فرمانبرداری او، و فرمانبرداری خدا کن به وسیله تقواى او.

28 5609- اطيعوا الله حسب ما امرکم به و رسله. 240 2 فرمانبرداری خدا کن بدانگونه که او و پیامبرانش به تو دستور داده‌اند.

29 5610- اطع الله فى جمل امورک فانّ طاعة الله فاضلة على کلّ شیء، و الزم الورع. 211 2 فرمانبرداری خدا کن در همه کارهای خود که به راستی فرمانبرداری خداوند از هر چیز برتر است، و ملازم ورع و پارسایی باش.

30 5611- اطع الله سبحانه فى کلّ حال و لا تخل قلبک من خوفه و رجائه طرفه عين و الزم الاستغفار. 224 2 فرمانبردار خدای سبحان باش در هر حال، و دلت را از ترس و امید او به اندازه چشم بر هم زدنی خالی مکن، و ملازم استغفار و آمرزشخواهی باش.

31 5612- اشغلوا انفسكم بالطاعة و ألسنتكم بالذكر و قلوبكم بالرضا فيما  
احببتهم و كرهتم. 243 2 جانهای خود را مشغول کنید به فرمانبرداری خدا، و  
زبانهایتان را به ذکر خدا و دلہاتان را به خوشنودی از مقدرات خداوند در آنچه  
دوست دارید و ناخوش دارید.

32 5613- استتموا نعم الله عليكم بالصبر على طاعته، و المحافظة على ما  
استحفظكم من كتابه. 249 2 نعمت‌های خدا را بر خویشتن تمام و کامل کنید به  
وسیله صبر بر طاعت و فرمانبرداری خدا، و نگهداری آنچه را که کتاب خدا  
نگهداری آن را از شما خواسته است.

33 5614- اعقل الناس اطوعهم لله سبحانه. 428 2 عاقل‌ترین مردم  
فرمانبردارترین آنهاست از خدای سبحان.

34 5615- اعقلکم اطوعکم. 369 2 عاقل‌ترین شما فرمانبردارترین شما  
است.

35 5616- اشرف الاعمال الطاعة. 383 2 شریف‌ترین عملها فرمانبرداری  
خدا  
است.

36 5617- انصح الناس لنفسه اطوعهم لربه. 424 2 خیرخواه‌ترین مردم  
برای نفس خویش فرمانبردارترین آنهاست برای پروردگار خویش.

37 5618- اجدر الناس برحمة الله اقومهم بالطاعة. 436 2 شایسته‌ترین  
مردم به رحمت خدا پایدارترین آنهاست در فرمانبرداری خدا.

38 5619- احب العباد الى الله اطوعهم له. 431 2 محبوب‌ترین بندگان در  
پیشگاه خداوند فرمانبردارترین آنهاست از وی.

39 5620- احقّ من تطيعه من لا تجد منه بدّا، و لا تستطيع لامره ردّا. 2

444 شایسته‌ترین کسی که باید فرمانش را ببری کسی است که از او چاره‌ای نداری، و ردّ فرمان او نتوانی (یعنی خداوند متعال).

40 5621- احقّ من اطعته من امرک بالتّقی و نهاک عن الهوی. 2 446

شایسته‌ترین کسی که باید اطاعتش کنی، کسی است که تو را دستور به تقوا داده و از پیروی هوای نفس باز داشته است.

41 5622- انّ اسعد النّاس من كان له من نفسه بطاعة اللّٰه متقاض. 2 490

به راستی که نیکبخت‌ترین مردم کسی است که او را از نفس و درون خویش برای اطاعت خداوند درخواستی باشد.

42 5623- انّ المغبون من غبن عمره، و انّ المغبوط من انفذ عمره فی طاعة اللّٰه.

525 2 به راستی که مغبون کسی است که در مورد عمر خویش مغبون باشد، و «مغبوط» یعنی کسی که مورد غبطه و آرزوی دیگران است، کسی است که عمر خویش را در راه اطاعت و فرمانبرداری خداوند به پایان رسانده است.

43 5624- انّ اللّٰه سبحانه جعل الطّاعة غنیمة الاکياس عند تفريط العجزة.

532 2 به راستی که خدای سبحان فرمانبرداری را غنیمت زیرکان قرار داده، در آنجا که ناتوانان (در عمل) تقصیر در اطاعت کنند.

44 5625- انّ ولیّ محمّد صلی اللّٰه علیه و آله من اطاع اللّٰه و ان بعدت لحمته.

505 2 به راستی که دوستدار حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله کسی است که فرمانبرداری خدا کند، اگر چه نسب او با آن حضرت دور باشد.

45 5626- انّ من بذل نفسه في طاعة الله ورسوله كانت نفسه ناجية سالمة و صفقته رابحة غانمة. 565 2 به راستی آن کسی که نفس خویش را در راه فرمانبرداری خدا و پیامبرش بذل کرده و بخشیده، دارای نفسی رستگار و سالم است، و تجارتي سودمند و پر غنیمت کرده است.

46 5627- ان كنت حريصا على طلب المضمون لك، فكن حريصا على اداء المفروض عليك. 6 3 اگر حریص هستی بر جستن آنچه رسیدنش برای تو ضمانت شده است، (یعنی رزق و روزی تو) پس حریص نیز باش برای انجام آنچه بر تو واجب شده است.

47 5628- انك ان اطعت الله نجاك و اصلح مثواك. 56 3 به راستی تو اگر اطاعت خدا کنی نجات دهد تو را و جایگاهت را اصلاح کند.

48 5629- آفة الرعيّة مخالفة الطّاعة.

104 3 آفت رعیت مخالفت فرمانبرداری کردن (از والی و زمامدار) است.

49 5630- اذا طلبت العزّ فاطلبه بالطّاعة. 135 3 هرگاه در طلب عزّت بودی، آن را به وسیله فرمانبرداری خدا بجوی.

50 5631- اذا قويت فاقو على طاعة الله سبحانه. 140 3 هرگاه نیرومند شدی نیروی خود را در راه فرمانبرداری خدای سبحان صرف کن.

51 5632- اذا اخذت نفسك بطاعة الله اكرمتها، و ان ابتذلتها في معاصيه اهنتها. 143 3 هرگاه به کار گرفتی نفس خود را در راه فرمانبرداری خدا، گرامی اش داشته‌ای، و اگر به پستی و خواری نافرمانی‌های خدا واداشتی آن را پست و سبک کرده‌ای.

52 5633- بالطّاعة يكون الاقبال. 213 3 اقبال و بخت بلند، به فرمانبرداری خدا است.

- 53 5634 - بالطاعة يكون الفوز. 3 214 رستگاری به اطاعت خداست.
- 54 5635 - بالطاعة تزلف الجنة للمتقين.
- 3 230 نزدیک شدن بهشت به پرهیزکاران، به فرمانبرداری خداست.
- 55 5636 - بحسن الطاعة يعرف الاخير.
- 3 236 به خوب فرمانبرداری کردن، نیکان شناخته شوند.
- 56 5637 - بادر الطاعة تسعد. 3 241 به فرمانبرداری خدا مبادرت کن تا نیکبخت شوی.
- 57 5638 - توسل بطاعة الله تنجح. 3 276 به فرمانبرداری خدا توسل جوی تا پیروز شوی.
- 58 5639 - تمسك بطاعة الله يزلfk. 3 277 به فرمانبرداری خدا تمسک جوی تا تو را به خدا نزدیک کند.
- 59 5640 - ثمرة الطاعة الجنة. 3 326 میوه اطاعت و فرمانبرداری خدا، بهشت است.
- 60 5641 - ثواب الله لاهل طاعته، و عقابه لاهل معصيته. 3 348 پاداش نیک خدا از آن فرمانبرداران است و کیفر و عقاب او از آن نافرمانان.
- 61 5642 - ثابروا على الطاعات و سارعوا الى فعل الخيرات، و تجنبوا السيئات، و بادروا الى فعل الحسنات، و تجنبوا ارتكاب المحارم. 3 352 مداومت کنید بر طاعتها، و بشتابید به سوی انجام کارهای نیک، و دوری گزینید از بدیها، و پیشی گیرید به سوی انجام کارهای نیک، و از ارتکاب محرمات الهی اجتناب کنید.

- 62 5643 - جوار الله مبذول لمن اطاعه و تجنّب مخالفته. 360 3  
همسایگی رحمت و عنایت خدای تعالی در اختیار کسی است که او را فرمانبرداری کرده و از مخالفت با او دوری کند.
- 63 5644 - جمال العبد الطّاعة. 363 3 زیبایی بنده به اطاعت و فرمانبرداری است.
- 64 5645 - دوام الطّاعات و فعل الخیرات و المبادرة الی المکرمات من کمال الايمان و افضل الاحسان.
- 20 4 دوام فرمانبرداری حق، و انجام کارهای نیک، و پیشی گرفتن به خصلتهای گرامی از کمال ایمان و از برترین احسانهاست.
- 65 5646 - ذلّ نفسک بالطّاعة و حلّها بالقناعة، و خفّض فی الطلب و اجمل فی المكتسب. 39 4 نفس خویش را به وسیله فرمانبرداری رام گردان، و به قناعت بیارای، و در طلب روزی آسان بگیر، و در کسب و کار میانه‌رو باش (و حرص نزن).
- 66 5647 - درک الخیرات بلزوم الطّاعات. 23 4 دریافت و درک خیرات و نیکی‌ها به ملازمت انجام طاعات الهی است.
- 67 5648 - راکب الطّاعة مقيله الجنة.
- 85 4 کسی که بر مرکب اطاعت حق سوار است خوابگاه او بهشت است.
- 68 5649 - زکاة الصّحة السّعی فی طاعة الله. 106 4 زکات سلامتی، تلاش و کوشش در طاعت الهی است.
- 69 5650 - زر فی الله اهل طاعته و خذ الهدایة من اهل ولايته. 113 4 فرمانبرداران را در راه خدا دیدار کن، و هدایت و راهنمایی را از اهل ولایت خدا فرا گیر.

70 5651 - صابروا انفسكم على فعل الطاعات، و صونوها عن دنس السيئات، تجدوا حلاوة الايمان.

4 224 به شكيبايي و صبر واداريد نفسهاي خود را براي انجام طاعتهاي الهي، و نگه داريد آنها را از چركي بديها تا حلاوت و شيريني ايمان را بياييد.  
71 5652 - طوبى لمن حافظ على طاعة ربّه. 4 238 خوشا به حال كسي كه بر طاعت پروردگار خود محافظت و نگهباني دارد.

72 5653 - طوبى لمن وفق لطاعته و بكى على خطيئته. 4 240 خوشا به حال كسي كه موفق به طاعت پروردگار گشته، و بر گناه خویش گريسته است.  
73 5654 - طوبى لمن وفق لطاعته و حسنت خليقته و احرز امر آخرته.  
4 244 خوشا به حال كسي كه موفق به فرمانبرداري پروردگار گشته، و خلق و خوي خویش را نيكو کرده، و كار آخرت خود را فراهم کرده است.

74 5655 - طوبى لعين هجرت فى طاعة الله غمضاها. 4 248 خوشا به حال ديده و چشمي كه در راه اطاعت خدا پوشيدن و بستن خود را ترك کرده است.  
75 5656 - طاعة الله سبحانه لا يحوزها الا من بذل الجهد و استفرغ الجهد.  
4 254 فرمانبرداري خداى سبحان را درنيايد مگر آن كس كه بذل كند تلاش خود را و به كار برد كوشش خود را.

76 5657 - طاعة الله مفتاح كل سداد و صلاح كل فساد. 4 255 فرمانبرداري خداوند كليد هر كار درست و اصلاح كننده هر كار فاسد و تباهي است.

77 5658 - طاعة الله سبحانه اعلى عماد و اقوى عتاد. 4 255  
طاعت خداى سبحان بلندترين ستون و محكم ترين تكيه گاه است.



- 78 5659 - ظلّ الله سبحانه في الآخرة مبدول لمن اطاعه في الدنيا. 4 276
- سایه لطف و عنایت خدای سبحان در آخرت عطا گردد به کسی که در دنیا از او فرمانبرداری نموده است.
- 79 5660 - عليك بطاعة من لا تعذر بجهالته. 4 290 بر تو باد به اطاعت و فرمانبرداری کسی که معذور نیستی در نادانی شناخت او. 80 5661 - عليك بطاعة الله سبحانه فان طاعة الله فاضلة على كل شيء. 4 293 بر تو باد به فرمانبرداری خدای سبحان که به راستی فرمانبرداری خداوند افزون است بر هر چیز.
- 81 5662 - على قدر العقل تكون الطاعة.
- 312 4 به اندازه عقل است اطاعت پروردگار.
- 82 5663 - غاية العبادة الطاعة. 4 371 نهایت عبادت اطاعت و فرمانبرداری است.
- 83 5664 - في الطاعة كنوز الارباح.
- 394 4 در اطاعت حق تعالی است گنجهای سود.
- 84 5665 - فضائل الطاعات تتيل رفيع المقامات. 4 427 افزونی‌های (پاداش) طاعتها می‌رساند انسان را به جایگاههای بلند.
- 85 5666 - كل مطيع مكرم. 4 527 هر فرمانبرداری مورد اکرام و گرامی است.
- 86 5667 - كن مطيعا لله سبحانه و بذكره آنسا، و تمثل في حال توليک عنه اقباله عليك، يدعوك الي عفوه و يتغمّدك بفضله. 4 615 فرمانبردار خدای سبحان باش و به یاد او انس گیر، و مجسم کن در حال پشت کردن از او صورت روی آوردن خدا را به

سوی تو، که تو را به گذشت خویش می خواند و به فضل خویش  
می پوشاند.

87 5668 - لو لم یرغب اللّٰه سبحانه فی طاعته، لوجب ان یتطاع رجاء  
رحمته.

117 5 اگر خدای سبحان مردم را به فرمانبرداری خویش ترغیب و تشویق  
نمی کرد، باز هم واجب بود اطاعت او به خاطر امید به مهر و رحمتش.

88 5669 - من اطاع ربّه ملک. 146 5 کسی که پروردگار خود را اطاعت  
کند مالک سعادت و نیکبختی گردد.

89 5670 - من یتطع اللّٰه یتفز. 146 5 کسی که اطاعت خدا کند رستگار  
شود.

90 5671 - من اطاع اللّٰه استنصر. 166 5 کسی که اطاعت خدا کند از خدا  
یاری جسته است.

91 5672 - من اطاع اللّٰه جلّ امره. 170 5 کسی که اطاعت خدا کند کارش  
بالا گیرد و بزرگ شود.

92 5673 - من اطاع امرک اجلّ قدرک.

226 5 کسی که دستور تو را اطاعت کند قدر و ارزش تو را بزرگ گردانده  
است.

93 5674 - من عمل بطاعة اللّٰه کان مرضیّا. 266 5 کسی که عمل کند به  
طاعت خداوند مورد خوشنودی پروردگار است.

94 5675 - من اطاع اللّٰه علا امره. 280 5 کسی که از خدا اطاعت کند  
کارش بلند گردد.

- 95 5676 - من عمل بطاعة الله ملك. 282 5 کسی که عمل کند به طاعت خداوند مالک گردد (سعادت و آخرت را).
- 96 5677 - من اطاع الله لم يشق ابدا.
- 283 5 کسی که از خدا اطاعت کند هیچ‌گاه بدبخت نشود.
- 97 5678 - من تقرب الى الله بالطاعة أحسن له الحياء. 288 5 کسی که تقرب و نزدیکی جوید به درگاه خدا به وسیله اطاعت او، خداوند بخشش و عطای او را نیکو کند.
- 98 5679 - من اطاع الله سبحانه عز و قوی. 291 5 کسی که از خدای سبحان اطاعت کند عزیز و نیرومند گردد.
- 99 5680 - من اطاع الله سبحانه عز نصره. 299 5 کسی که از خدای سبحان اطاعت کند، نیرومند باشد یاری اش (از طرف خداوند).
- 100 5681 - من اهمل العمل بطاعة الله ظلم نفسه. 316 5 کسی که در عمل کردن به طاعت خداوند اهمال کاری و سهل‌انگاری کند به خویشتم ستم کرده است.
- 101 5682 - من صبر على طاعة الله عوضه الله سبحانه خيرا مما صبر عليه. 331 5 کسی که صبر و شکیبایی کند بر فرمانبرداری خداوند، خدای سبحان عوض دهد او را بهتر از آنچه بر آن صبر و شکیبایی ورزیده است.
- 102 5683 - من اتخذ طاعة الله سبيلا فاز بالتي هي اعظم. 374 5 کسی که فرمانبرداری خدای را فرا راه خود برگیرد، و انتخاب کند، به بزرگترین نیکبختی رسیده و سعادت یافته است.

- 103 5684 - من اتّخذ طاعة الله بضاعة، اتته الارباح من غير تجارة. 5  
 385 کسی که طاعت خدا را سرمایه خویش گرداند، سودها بدون تجارت به  
 نزدش آید.
- 104 5685 - من سرّه الغنى بلا مال و العزّ بلا سلطان، و الكثرة بلا عشيرة،  
 فليخرج من ذلّ معصية الله الى عزّ طاعته، فانه واجد ذلك كلّه. 5 390 کسی که  
 توانگری و بی‌نیازی خواهد بدون مال و ثروت، و عزّت خواهد بدون سلطنت و  
 پادشاهی، و زیادی و فزونی افراد وابسته به خود را خواهد بدون داشتن عشیره  
 و فامیل، باید از خواری نافرمانی خدا به در آید، به سوی عزّت فرمانبرداری او،  
 که با این کار، همه آنها را یافته است.
- 105 5686 - من اطاع الله سبحانه لم يضرّه من اسخط من الناس. 5 400  
 کسی که از خدای سبحان اطاعت کند زیانش نرساند کسی که او را در این راه  
 خشمگین کرده است.
- 106 5687 - من عمل بطاعة الله سبحانه لم يفته غنم و لم يغلبه خصم. 5  
 405 کسی که عمل کند به طاعت خدای سبحان، هیچ سود و نفعی از او فوت  
 نشود، و هیچ دشمنی بر او چیره نگردد.
- 107 5688 - من بادر الى مرضى الله سبحانه و تأخر عن معاصيه، فقد  
 اكمل الطاعة. 5 431 کسی که پیشی گیرد بدانچه موجب خوشنودی خدای  
 سبحان است و از نافرمانی‌های خدا واپس رود، به حقیقت که فرمانبرداری را به  
 کمال رسانده است.
- 108 5689 - من اطاع الله اجتهابه. 5 445 کسی که از خدا اطاعت کند، خدا  
 او را برگزیند.

- 109 5690 - من كرم النفس العمل بالطاعة. 6 29 از بزرگواری نفس است عمل به طاعت خداوند.
- 110 5691 - من المروّة طاعة الله و حسن التقدير. 6 22 از جوانمردی است فرمانبرداری خدا و خوب اندازه‌گیری کردن زندگی.
- 111 5692 - من افضل الاعمال اكتساب الطاعات. 6 33 از برترین عملها به دست آوردن طاعت‌های الهی است.
- 112 5693 - من تقوى النفس العمل بالطاعة. 6 44 از پرهیزکاری نفس است عمل به طاعت الهی.
- 113 5694 - ما تزین متزین بمثل طاعة الله. 6 57 هیچ آراسته به زیوری خود را نیاراسته به چیزی همانند فرمانبرداری خدا.
- 114 5695 - ما من شيء من طاعة الله سبحانه يأتي الا في كره. 6 99 هیچ چیزی از طاعت خدای سبحان نیست که بیاید بر انسان جز از روی ناخوشنودی. 115 5696 - ملاك كل خير طاعة الله سبحانه. 6 120 ملاك و معيار هر كار نيك و خيري اطاعت و فرمانبرداری خدای سبحان است (یعنی انجام دادن آن به خاطر فرمان خدا).
- 116 5697 - ملازمة الطاعة خير عتاد.
- 135 6 ملازمت با فرمانبرداری خدا بهترین تکیه‌گاه است.
- 117 5698 - نعم الوسيلة الطاعة. 6 166 فرمانبرداری خدا خوب وسیله‌ای است.
- 118 5699 - نعم الطاعة الانقياد و الخضوع. 6 167 خوب طاعتی است انقياد (گردن نهادن) و خضوع و فروتنی در پیشگاه خداوند.
- 119 5700 - نال الفوز من وَّقَّ للطاعة.

- 182 6 به رستگاری رسیده کسی که موفق به اطاعت حق گردیده است.
- 120 5701 - نظام المروّة فی مجاهدة اخیک علی طاعة اللّٰه سبحانه و صدّه عن معاصیه، و ان یکثر علی ذلک ملامه. 184 6 نظام و رشته پیوند مردی و مردانگی در این است که با برادر خود در راه طاعت خدای سبحان پیکار کنی، و او را از نافرمانی‌های خداوند بازداری، و او را در این باره بسیار سرزنش کنی.
- 121 5702 - هدی من اطاع ربّه و خاف ذنبه. 193 6 به هدایت و راه راست رسیده کسی که اطاعت پروردگار خود کند و از گناه خویش بترسد.
- 122 5703 - وقّوا انفسکم من عذاب اللّٰه بالمبادرة الی طاعة اللّٰه. 235 6 نگاه دارید خود را از عذاب خداوند به وسیله پیشی جستن به سوی طاعت خداوند.
- 123 5704 - لا تعتذر من امر اطعت اللّٰه سبحانه فیہ فکفی بذلک منقبیه. 6 305 هیچ گاه از کاری که در آن فرمانبرداری خدای سبحان را انجام داده‌ای عذرخواهی نکن که همین کار در منقبت و مباحات تو کافی است.
- 124 5705 - لا عزّ کالطّاعة. 349 6 عزتی همچون فرمانبرداری خدا نیست.
- 125 5706 - لا رأی لمن لا یطاع. 393 6 کسی را که فرمانش نبرند رأی و اندیشه ندارد.
- 126 5707 - لا عزّ الاّ بالطّاعة. 393 6 عزتی نیست جز به اطاعت خداوند.
- 127 5708 - لا ینجع تدبیر من لا یطاع.
- 414 6 سود ندهد تدبیر کسی که فرمانش نبرند.

128 5709 - لا يسعد امرء الا بطاعة الله سبحانه و لا يشقى امرء الا بمعصية  
الله. 417 6 نیکبخت نشود کسی مگر به وسیله اطاعت خدای سبحان، و بدبخت  
نشود کسی مگر به نافرمانی خداوند.

129 5710 - ينبغي للعاقل ان لا يخلو في كل حالة عن طاعة ربه و مجاهدة  
نفسه. 440 6 برای شخص خردمند و عاقل شایسته است که بیکار نباشد در هر  
حالی از اطاعت پروردگار خود و بیکار کردن با نفس خویش.

130 5711 - ينبغي للمؤمن ان يلزم الطاعة و يلتحف الورع و القناعة. 6  
440 برای مؤمن شایسته است که ملازم فرمانبرداری خدا باشد، و بیوشد جامه  
پرهیزکاری و قناعت را.

131 5712 - لا تطيعوا الادعياء الذين شربتم بصفوكم كدرهم و خططتم  
بصحتكم مرضهم و ادخلتم في حقتكم  
باطلهم. 279 6 از «ادعیاء» همانها که معلوم نیست پدرشان کیست و جامه  
اسلام را به تن پوشیده‌اند و نفاق و دورویی را پیشه کرده‌اند اطاعت نکنید، از  
آنها که جام پاک قلبتان را در اختیار آب تیره نفاقشان قرار داده‌اید، از آنها که  
تندرستی خویش را با بیماری آنها آمیخته‌اید (و ایمان خالص خویش را به انفاق  
آنها مخلوط ساخته‌اید) و باطلشان را در حق خود راه داده‌اید.

### باب الطاقه (توانایی)

1 5713 - من کلفک ما لا تطیق فقد افتاک فی عصیانه. 452 5 کسی که به تو تکلیف کند چیزی را که توان و طاقت آن را نداری، فتوی و دستور نافرمانی خویش را به تو داده و صادر کرده است.

### باب الطیش (سبکی)

1 5714 - الطیش ینکد العیش. 200 1 سبکی و سبکسری (در هنگام خشم یا غیر آن) زندگی را سخت و دشوار سازد.



## حرف «الظاء»

### باب الظفر (پیروزی)

- 1 5715- الظفر شافع المذنب. 75 1 پیروز شدن بر گنهکار شفیع و واسطه او است. 2 5716- لا تبطنن بالظفر فانك لا تأمن ظفر الزمان بك. 291 6 سرمست پیروزی مشو که از پیروز شدن زمانه بر تو در امان نخواهی بود.
- 3 5717- كفى بالظفر شافعا للمذنب.
- 579 4 پیروز شدن برای شفاعت گنهکار کافی است.
- 4 5718- من تأید فی الأمور ظفر بیغیته.
- 315 5 هر کس در کارها (از طرف خداوند) تأیید و یاری شود به هدف و آرمان خود خواهد رسید.

## باب الظلم (ستم)

- 1 5719 - الظالم لئيم. 24 1 ستمکار پست است.
- 2 5720 - الظالم عقاب. 52 1 ستم عقوبت است (يا موجب عقوبت و عذاب است).
- 3 5721 - ظلم نفسه من رضى بدار الفناء عوضا عن دار البقاء. 277 4 به خویشتن ستم کرده کسی که راضی و خوشنود گشته است به سرای فانی به جای سرای باقی و پایدار.
- 4 5722 - ظلم الیتامی و الایامی، ينزل النقم و يسلب النعم اهلها. 281 4 ستم کردن بر یتیمان و بیوه‌زنان عقوبتهای الهی را فرود آورد و نعمتها را از اهل آن بریاید.
- 5 5723 - يوم المظلوم على الظالم أشدّ من يوم الظالم على المظلوم. 477 6 روز ستمدیده (روز قیامت) بر ستمگر سخت‌تر است از روز ستمگر بر ستمدیده (که دنیا باشد).
- 6 5724 - الظالم ملوم. 36 1 ستمگر نکوهیده است.
- 7 5725 - البغی يسلب النعمة. 103 1 ستم و زور، نعمت را می‌رباید.
- 8 5726 - الظالم يجلب النعمة. 103 1 ستم عذاب و انتقام الهی را جلب کند.
- 9 5727 - الظالم وخيم العاقبة. 117 1 ستم سرانجامی و خیم و سخت به دنبال دارد.
- 10 5728 - البغی يزيل النعم. 131 1 ستم نعمت را زائل کند.
- 11 5729 - الظالم ينتظر العقوبة. 161 1 ستمگر چشم به راه عذاب و عقوبت است.

- 12 5730 - المظلوم ينتظر المثوبة. 1 161 مظلوم و ستم رسیده چشم به راه پاداش و ثواب الهی است.
- 13 5731 - الظلم يطرد النعم. 1 186 ستم نعمتها را دور گرداند.
- 14 5732 - البغی یجلب النقم. 1 187 سرکشی و ظلم، انتقامهای الهی را جلب کند.
- 15 5733 - الظلم یوجب النار. 1 201 ستم موجب دوزخ گردد.
- 16 5734 - البغی یوجب الدمار. 1 201 تجاوز و ستم موجب نابودی گردد.
- 17 5735 - الظلم الام الرذائل. 1 202 ستم پست‌ترین صفات نکوهیده است.
- 18 5736 - الظلم بوار الرعیة. 1 203 ستم نابودی رعیت است.
- 19 5737 - القدرة یزیلها العدوان. 1 216 ستم و دشمنی کردن، قدرت را از بین می‌برد.
- 20 5738 - الظلم تبعات موبقات. 1 220 ستم بی‌آمدهایی نابود کننده به دنبال دارد.
- 21 5739 - البغی أعجل عقوبة. 1 222 تجاوز و ظلم شتابان‌ترین عقوبتها را در پی دارد.
- 22 5740 - الظلم یدمر الدیار. 1 267 ستم شهرها را وازگون کند.
- 23 5741 - الظلم یردی صاحبه. 1 277 ستم صاحب خود را نابود کند.
- 24 5742 - البغی سائق الی الحین. 1 303 ستم می‌راند آدمی را به سوی مرگ.
- 25 5743 - البغی اعجل شیء عقوبة.
- 320 1 تجاوز و ستم شتابان‌ترین عقوبت را به دنبال دارد.

26 5744 - المتجبر الظالم توبقه آثامه.

1 361 آدم گردنکش ستمکار همان گناهانش او را به هلاکت اندازد.

27 5745 - الظلم جرم لا ینسی. 1 363 ستم گناهی است که فراموش

نشود.

28 5746 - المؤمن لا یظلم و لا یتأثم.

1 364 شخص مؤمن ستم نکند و به گناه نیز دچار نشود.

29 5747 - البغی یصرع الرجال و یدنی الآجال. 1 387 زورگویی و ستم

مردان را بر زمین افکند و مرگها را نزدیک کند.

30 5748 - الظالم طاغ ینتظر احدی النّقمین. 2 18 ستمکار سرکشی است

که چشم به راه یکی از دو عذاب الهی است (دنیاپی و آخرتی).

31 5749 - الظلم فی الدنیا بوار، و فی الآخرة دمار. 2 31 ستم در دنیا

نیستی است و در آخرت نابودی.

32 5750 - الظلم یزلّ القدم و یسلب النعم و یهلک الامم. 2 36 ستم گامها

را بلغزاند، و نعمتها را براباید، و امتها و ملتها را نابود گرداند.

33 5751 - المتعدی کثیر الاضداد و الاعداء. 2 142 آدم زورگو مخالفان و

دشمنان بسیاری دارد.

34 5752 - اذکر عند الظلم عدل الله فیک و عند القدرة قدرة الله علیک. 2

193 در هنگام ظلم و ستم به یاد آور عدالت و دادگستری خدای را در خود، و

در هنگام قدرت و توانایی قدرت خداوند را بر خویش متذکر شو.

35 5753 - اتقوا دعوة المظلوم فانه یسأل الله حقه و الله سبحانه اکرم من

ان یسئل حقًا الا اجاب. 2 246 از نفرین و دعای مظلوم بپرهیزید، که او حق

خویش از خدا می‌خواهد، و خدای سبحان کریم‌تر از آن است که حقی را از او بخواهند جز آنکه اجابت کند و پاسخ دهد.

36 5754 - اتَّقُوا الْبَغِيَّ فَإِنَّهُ يَجْلِبُ النَّقْمَ وَيَسْلُبُ النِّعْمَ وَيُوجِبُ الْغَيْرَ. 2

250 از زور و ظلم پرهیزید که انتقامها را به سوی خود جلب کند، و نعمتها را سلب کند، و دگرگونی‌ها را موجب گردد.

37 5755 - اَبْعَدُوا عَنِ الظُّلْمِ فَإِنَّهُ اعْظَمُ الْجَرَائِمِ وَ اكْبَرُ الْمَآثِمِ. 2 251

ستم دوری کنید، که عظیم‌ترین جرمها و بزرگترین گناهان است.

38 5756 - اَيُّكُمُ وَالظُّلْمَ فَمَنْ ظَلَمَ كَرِهَتْ اِيَّامَهُ. 2 289

بگریزی که هر که ستم کند روزگارش به بدحالی سپری شود.

39 5757 - اَيُّكُمُ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ يَزُولُ عَمَّنْ تَظَلَمَهُ وَيَبْقَى عَلَيْهِ. 2 290

پرهیز از این که ستم کنی، که در این صورت از کسی که بر او ستم کنی بگذرد ولی پی آمد آن بر تو به جای ماند.

40 5758 - اَيُّكُمُ وَالْبَغِيَّ فَإِنَّهُ يَعْجَلُ الصَّرْعَةَ وَ يَحِلُّ بِالْعَامِلِ بِهِ الْعِبْرَ. 2 294

پرهیز از ستم کردن که به راستی ستم شتاب کند در افکندن انسان، و فرود آورد به ستمکار اندوهها و پند گرفتن‌های دیگران را.

41 5759 - اَيُّكُمُ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ اكْبَرُ الْمَعَاصِي وَ اِنَّ الظَّالِمَ لَمُعَاقِبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

بظلمه. 2 296 پرهیز از ستم که بزرگترین گناهان است و انسان ستمکار در روز قیامت به ستم خویش معذب و تحت پیگرد خواهد بود.

42 5760 - اَيُّكُمُ وَالْبَغِيَّ فَإِنَّ الْبَاغِيَّ يَعْجَلُ لِلَّهِ لَهُ النَّقْمَةُ وَ يَحِلُّ بِهِ الْمَثَلَاتُ.

313 2 پرهیز از ستم که به راستی شخص ستمگر چنان است که خداوند در عقوبت او شتاب کند، و عذابهای عبرت‌انگیز را بر او فرود آورد.

5761 43- ایاکم و صرعات البغی و فضحات الغدر و اثاره کامن الشّرّ  
المذمّم. 323 2 پرهیزید از در افتادنه‌های ستم، و رسوایی‌های بی‌وفایی، و  
برانگیختن بدیهای پنهان و نکوهیده (در نفس شما).

5762 44- الا و انّ الظلم ثلاثة فظلم لا یغفر، و ظلم لا یترک، و ظلم مغفور  
لا یطلب، فاما الظلم الّذی لا یغفر فالشّرك بالله لقوله تعالی: **إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ  
یُشْرَكَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ**

لِمَنْ یَشَاءُ و اما الظلم الّذی یغفر فظلم المرء لنفسه عند بعض الهنات، و اما  
الظلم الّذی لا یترک فظلم العباد بعضهم بعضا، العقاب هنالك شدید لیس جرحا  
بالمدی و لا ضربا بالسیاط، و لکنه ما یتصغر ذلك معه. 345 2 به راستی که  
ستم سه گونه است: ستمی که آمرزیده نشود، و ستمی که رها نشود، و ستمی که  
آمرزیده شود و بازخواست نشود، اما ستمی که آمرزیده نشود شرک به خداست،  
زیرا خدای تعالی فرموده: «به راستی که خدا نبخشاید که به او شرک ورزند و  
بیامرزد جز این را از هر که بخواهد» و اما آن ستمی که آمرزیده شود، ستمی  
است که انسان به خویشتن کند نسبت به برخی از خصلتهای زشت، و اما ستمی  
که رها نشود، ستمی است که برخی از بندگان خدا به برخی دیگر کنند که عقاب  
الهی در اینجا سخت است، و چنان نیست که زخمی باشد به وسیله کاردها و یا  
زدنی باشد به تازیانه‌ها، بلکه آن عقابی است که اینها در برابر آن بسیار کوچک  
شمرده شود.

5763 45- اخسرکم اظلمکم. 370 2 زیانکارترین شما ستمکارترین شما  
است.

5764 46- اقبح الشیم العدوان. 375 2 زشت‌ترین خصلتها زورگویی و  
دشمنی کردن است.

- 47 5765 - اعجل شیء صرعة البغی .
- 385 2 شتابان ترین چیزها، از نظر زمین خوردن و افتادن، ظلم و ستم است.
- 48 5766 - اقبح السّیر الظّلم. 385 2 زشت ترین سیره و روش‌ها ستم است.
- 49 5767 - الام البغی عند القدرة. 393 2 زشت ترین ستم‌ها در هنگام داشتن قدرت است.
- 50 5768 - انفذ السّهام دعوة المظلوم.
- 395 2 نافذترین و کارگرتین تیرها، دعا و نفرین ستم‌دیده و مظلوم است.
- 51 5769 - افحش البغی، البغی علی
- الآلاف. 399 2 زشت ترین ستمها، ستم بر الفت دارندگان با انسان است.
- 52 5770 - اقبح الظّلم منعك حقوق اللّٰه.
- 421 2 زشت ترین ظلمها جلوگیری کردن تو از حقوق الهی است.
- 53 5771 - ابلغ ما تستجلب به النّعمة البغی و كفر النّعمة. 476 2 رساترین چیزی که عذاب را به سوی انسان جلب کند، ستم و کفران نعمت است.
- 54 5772 - اسرع المعاصی عقوبة ان تبغی علی من لا یبغی علیک. 428 2 سریع ترین گناهان از نظر کیفر و عقاب این است که ستم کنی بر کسی که به تو ستم نمی‌کند.
- 55 5773 - اجور النّاس من ظلم من انصفه. 436 2 ستمکارترین مردم کسی است که ظلم کند بر کسی که با او به انصاف عمل کند.
- 56 5774 - انّ اعجل العقوبة عقوبة البغی. 488 2 به راستی که شتابان ترین عقابها و کیفرها، کیفر ظلم و تجاوز است.
- 57 5775 - انّ اسرع الشرّ عقابا الظّلم.

488 2 به راستی که سریع‌ترین بدی‌ها از نظر عقاب و کیفر، ظلم و ستم است.

5776 58- انَّ السَّبَّاعَ هَمَّهَا الْعَدْوَانُ عَلَيَّ غَيْرَهَا. 2 495 به راستی که درندگان، هم و اندوهشان زورگویی بر دیگران است.

5777 59- انَّ الْقَبِيحَ فِي الظُّلْمِ بِقَدْرِ الْحَسَنِ فِي الْعَدْلِ. 2 502 به راستی که زشتی در ظلم و ستم به اندازه خوبی در عدالت و دادگستری است.

5778 60- انَّ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ مَجَابَةٌ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِأَنَّهُ يُطَلِّبُ حَقَّهُ، وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْدَلُ أِنْ يَمْنَعُ ذَا حَقٍّ حَقَّهُ. 2 523 به راستی که نفرین و دعای ستم‌دیده در پیشگاه خدای سبحان به اجابت رسد، زیرا او حق خویش را می‌خواهد، و خدای تعالی عادل‌تر از این است که مانع حق‌حقداری بشود.

5779 61- إِذَا حَدَّثَكَ الْقُدْرَةُ عَلَى ظُلْمِ النَّاسِ فَادْكُرْ قُدْرَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى عَقُوبَتِكَ وَ ذَهَابِ مَا آتَيْتَ إِلَيْهِمْ عَنْهُمْ وَ بَقَاءِ عَلِيكَ. 3 165 هر گاه وادارد تو را قدرت و توانایی بر ستم کردن مردم، یادآور قدرت و توانایی خدای سبحان را که بر کیفر تو دارد، و از میان رفتن ستمی را که بر ایشان کرده‌ای از ستم‌دیدگان، و ماندن پی‌آمد آن بر دوش تو.

5780 62- آفَةُ الْاِقْتِدَارِ الْبَغْيِ وَالْعَتْوِ.

3 113 آفت اقتدار و توانایی، ظلم و سرکشی است.

5781 63- بِالظُّلْمِ تَزُولُ النِّعَمُ. 3 209 به واسطه ظلم است که نعمتها زوال

پذیرد.

5782 64- بِالْبَغْيِ تَجْلِبُ النِّقَمُ. 3 209 به واسطه زورگویی و تجاوز است

که عذابها جلب گردد.

5783 65- بئس الظُّلْمُ ظَلَمَ الْمُسْتَسْلِمِ.



- 255 3 چه بد ستمی است ستم بر کسی که تسلیم و فرمانبردار است.
- 66 5784 - دعوا طاعة البغی و العناد و اسلكوا سبیل الطاعة و الانقیاد  
تسعدوا فی المعاد. 12 4 پیروی ظلم و دشمنی را رها کنید و راه اطاعت و  
فرمانبرداری را در پیش گیرید تا در روز رستاخیز نیکبخت شوید.
- 67 5785 - دوام الظلم یسلب النعم و یجلب النقم. 21 4 پایداری و ادامه  
ظلم نعمت را بر بایند، و عذابها را به سوی انسان بکشاند.
- 68 5786 - راکب الظلم یدرکه البوار.  
85 4 کسی که بر مرکب ظلم و ستم سوار شده است نیستی و نابودی او را  
دریابد.
- 69 5787 - راکب الظلم یکبو به مرکبه.  
85 4 مرکب ظلم، سوار خود را به سر بر زمین زند.
- 70 5788 - شرّ الناس من یظلم الناس.  
164 4 بدترین مردم کسی است که به مردم ظلم کند.
- 71 5789 - شرّ الناس من یعین علی المظلوم. 175 4 بدترین مردم کسی  
است که به زیان مظلوم به ظالم کمک کند.
- 72 5790 - شیئان لا تسلّم عاقبتهما: الظلم و الشرّ. 184 4 دو چیز است که  
سرانجامشان سالم نباشد یکی ظلم و ستم، و دیگری شرّ و بدی.
- 73 5791 - ظلم الحقّ من نصر الباطل.  
273 4 به حق ظلم کرده کسی که باطل را یاری داده است.
- 74 5792 - ظلم الضعیف افحش الظلم.  
275 4 ستم بر ناتوان، زشت ترین ستمهاست.
- 75 5793 - ظلم المستسلم اعظم الجرم.

- 275 4 ستم بر کسی که تسلیم و فرمانبردار است بزرگترین جرمها و گناهان است.
- 76 5794 - ظلم العباد یفسد المعاد. 276 4 ستم بر بندگان خدا، معاد انسان را تباه سازد.
- 77 5795 - ظاهر الله سبحانه بالعناد من ظلم العباد. 276 4 آشکارا به دشمنی خدای سبحان برخاسته کسی که به بندگان خدا ستم کند.
- 78 5796 - ظلم المرء فی الدنیا عنوان شقائه فی الآخرة. 276 4 ستم انسان در دنیا نشانه و نمودار بدبختی او است در آخرت.
- 79 5797 - ظالم الناس یوم القيمة منکوب بظلمه، معذب محروب.
- 280 4 ستم کننده بر مردم در روز قیامت به خاطر ستمش در رنج و نکبت و عذاب دچار گشته و تهیدست خواهد بود.
- 80 5798 - ظلم المرء یوبقه و یصرعه.
- 280 4 ستم انسان او را هلاک کرده و در اندازد.
- 81 5799 - ظلامة المظلومین یمهلها الله سبحانه و لا یمهلها. 280 4 رسیدگی به حقوق ستمدیدگان را خدای تعالی مهلت می دهد ولی رها نمی کند.
- 82 5800 - فی احتقاب المظالم زوال القدرة. 407 4 در اندوختن حقوق ستمدیدگان، زوال قدرت نهفته است.
- 83 5801 - فی مظالم العباد احتقاب الآثام. 409 4 در ستم به حقوق بندگان خدا، اندوختن گناهان است.
- 84 5802 - قد ینصر المظلوم. 467 4 محققا ستمدیده یاری شود.
- 85 5803 - کم من نعمة سلبها ظلم. 547 4 چه بسا نعمتی را که ظلم و ستم از میان برده است.

- 5804 86- کفی بالظلم طاردا للنّعمة و جالبا للنّعمة. 583 4 ستم را همین بس که پس زننده نعمت و جلب کننده عذاب و تقمت است.
- 5805 87- کفی بالبغی سالباً للنّعمة.
- 583 4 تجاوز و ظلم را همین بس که رباینده نعمت است.
- 5806 88- کن للمظلوم عوناً و للظّالم خصماً. 603 4 یاور مظلوم و دشمن ظالم باش.
- 5807 89- لكلّ ظالم عقوبة لا تعدوه و صرعة لا تخطوه. 21 5 هر ستمکاری را کیفری است که از آن نگذرد و افتادنی است که از او خطا نکند.
- 5808 90- للباغی صرعة. 26 5 ستمکار را افتادنی است.
- 5809 91- للظّالم انتقام. 27 5 ظالم را انتقامی است الهی.
- 5810 92- للظّالم بكفه عضة. 29 5 ستمکار را (در قیامت و بلکه در دنیا نیز) دست به دندان گزیدنی است.
- 5811 93- للظّالم من الرّجال ثلاث علامات: يظلم من فوجه بالمعصية و من دونه بالغلبة، و يظاهر القوم الظّلمة. 45 5 ستمکار از مردان را سه نشانه است: ستم کند به ما فوق خود به نافرمانی کردن، و به زبردست خود به چیره شدن و زور گفتن، و یاری دهد ستمگران دیگر را.
- 5812 94- ليس شيء ادعى الى زوال نعمة و تعجيل نقمة من اقامة على ظلم. 89 5 چیزی مؤثرتر برای زوال نعمت و شتابان کردن عذاب از برپا داشتن ظلم و ستم نیست.
- 5813 95- من ظلم ظلم. 144 5 کسی که ستم کند به او ستم کنند.
- 5814 96- من بغى كسر. 144 5 کسی که تجاوز کند، شکسته شود.

- 97 5815 - من ظلم افسد امره. 154 5 کسی که ظلم کند کارش تباه گردد.
- 98 5816 - من ظلم رعیتہ نصر امداده.
- 168 5 کسی که به رعیت خود ظلم کند دشمنان و مخالفان خود را یاری داده است. 99 5817 - من ظلم دمّر علیه ظلمه. 174 5 کسی که ظلم کند ستمش او را نابود کند.
- 100 5818 - من بغی عجلت هلكته. 174 5 کسی که تجاوز و ظلم کند نابودی اش به سوی او بشتابد.
- 101 5819 - من ظلم عظمت صرعته. 174 5 کسی که ظلم کند افتادنش بزرگ باشد.
- 102 5820 - من ظلم اوبقه ظلمه. 176 5 کسی که ظلم کند ستمش او را به هلاکت اندازد.
- 103 5821 - من ظلم قصم عمره. 193 5 کسی که ظلم کند عمر او شکسته و کوتاه شود.
- 104 5822 - من اشفق علی نفسه لم یظلم غیره. 231 5 کسی که بر جان خود بترسد به دیگران ظلم نکند.
- 105 5823 - من ظلم عباد اللّٰه کان اللّٰه خصمه دون عباده. 259 5 کسی که به بندگان خدا ظلم کند خدا خصم او است نه بندگان او.
- 106 5824 - من کثر تعدّیه کثر اعدایه.
- 271 5 کسی که تعدّی و تجاوزش زیاد شد، دشمنانش زیاد گردند.
- 107 5825 - من کثر ظلمه کثر ندامته.
- 284 5 کسی که ستمش زیاد شد پشیمانی اش زیاد گردد. 108 5826 - من سلّ سیف العدوان قتل به.

- 301 5 کسی که شمشیر دشمنی و ستمکاری را به روی مردم بکشد خود بدان کشته شود. 109 5827 - من ظلم نفسه کان لغيره أظلم. 330 5 کسی که به خویشتن ستم کند نسبت به دیگران ستمکارتر خواهد بود.
- 110 5828 - من ظلم العباد کان الله خصمه.
- 337 5 کسی که به بندگان ظلم کند، خداوند خصم او خواهد بود.
- 111 5829 - من سلّ سيف البغی غمد فی راسه. 343 5 کسی که شمشیر ستم به روی مردم بکشد در سرش غلاف شود.
- 112 5830 - من ظلم قصم عمره و دمرّ علیه ظلمه. 348 5 کسی که ظلم کند عمرش شکسته شود و ستمش او را به نابودی کشاند.
- 113 5831 - من ركب محجّة الظلم کرهت ایامه. 358 5 کسی که در طریق آشکار ظلم سوار شود روزگاری ناخوشایند دارد.
- 114 5832 - من لم ينصف المظلوم من الظالم عظمت آثامه. 358 5 کسی که (با وجود توان و قدرت) حق ستمدیده را از ستمگر نگیرد، گناهانش بزرگ است.
- 115 5833 - من عامل رعیتة بالظلم ازال الله ملكه و عجل بواره و هلکه. 5 358 کسی که با رعیت خود با ظلم و ستم رفتار کند خداوند سلطنتش را زائل و در نابودی و هلاکتش تعجیل کند.
- 116 5834 - من سلّ سيف العدوان سلب عزّ السلطان. 373 5 کسی که شمشیر دشمنی از نیام بکشد عزّت و شوکت سلطنت از او گرفته شود.
- 117 5835 - من اعان علی مسلم فقد برىء من الاسلام. 469 5 کسی که به زیان مسلمانی به دیگری کمک کند از اسلام بیزاری جسته است.
- 118 5836 - من افحش الظلم ظلم الکرام.

- 14 6 از زشت‌ترین ستمها ستم به کریمان و مردمان بلند مرتبه است.
- 119 5837 - ما اقرب النّعمة من الظّلم.
- 64 6 چقدر نزدیک است عذاب به شخص ستمکار.
- 120 5838 - ما اقرب النّصرة من المظلوم. 64 6 چه نزدیک است نصرت و یاری به ستم‌دیده و مظلوم.
- 121 5839 - ما اعظم عقاب الباغي. 64 6 چه بزرگ است کیفر ستمکار.
- 122 5840 - ما اعظم وزر من ظلم و اعتدى و تجبر و طغى. 72 6 چه بزرگ است گناه کسی که ستم و تعدی و تجاوز نماید و گردنکشی و سرکشی کند.
- 123 5841 - ما اقرب النّعمة من اهل البغي و العدوان. 115 6 چه نزدیک است عذاب به متجاوزان و زورگویان.
- 124 5842 - ما اقرب النّعمة من اهل الظّلم و العدوان. 147 6 چه نزدیک است عذاب به ستمکاران و زورگویان.
- 125 5843 - هيهات ان ينجو الظّالم من اليم عذاب الله و عظيم سطواته. 6 204 هیهات که ستمکار رهایی یابد از عذاب دردناک خدا و کیفرهای بزرگش
- 126 5844 - و لئن امهل الله تعالى الظّالم فلن يفوته اخذه و هو له بالمرصاد على مجاز طريقه و موضع الشّجا من مجاز ريقه. 242 6 و سوگند به خدا اگر خدای تعالی مهلت دهد ستمگر را، اما هرگز گرفتن او از خدا فوت نشود (و حتما او را خواهد گرفت) و خدا در کمین او در راهش، و در گلوگاه او یعنی جایگاه گذشتن آب دهانش است.
- 127 5845 - ويل للباغين من احکم الحاكمين و عالم ضمائر المضميرين.

- 231 6 وای به حال ستمگران از خداوندی که حاکم‌ترین حاکمان، و دانا به  
نهان پنهان کنندگان است.
- 128 5846 - لا ترخصوا لانفسکم ان تذهب بکم فی مذاهب الظلمة. 278 6  
به نفسهای خود رخصت ندهید که شما را به راههای ستمگران ببرند.
- 129 5847 - لا تبسطن یدک علی من لا یقدر علی دفعها عنه. 288 6  
دست خود را باز مکن بر سر کسی که قدرت دفع آن را ندارد.
- 130 5848 - لا تظلمن من لا یجد ناصرا الا الله. 289 6 زنهار ستم نکن  
بر کسی که یآوری جز خدا ندارد.
- 131 5849 - لا یکبرن علیک ظلم من ظلمک فانه یسعی فی مضرتّه و  
نفعک، و ما جزاء من یسرک ان تسوءه. 311 6 نباید بزرگ آید بر تو ستم کسی  
که بر تو ستم کرده، زیرا او در راه زیان خود و سود تو تلاش می‌کند، و پاداش  
کسی که تو را شادمان کند این نیست که او را بد حال کنی.
- 132 5850 - لا سواة کالظلم. 355 6 هیچ بدی همچون ستم کردن نیست.
- 133 5851 - لا ظفر مع بغی. 357 6 با ظلم و ستم پیروزی نیست.
- 134 5852 - لا یؤمن بالمعاد من لا یتحرّج عن ظلم العباد. 416 6 ایمان به  
معاد و روز جزا ندارد کسی که باکی از ظلم بندگان خدا ندارد.

- 135 5853 - الجور عسوف. 11 1 ستم، انسان را از راه به در کند.
- 136 5854 - الجور تبعات. 55 1 ستم پی آمدهای بد دارد.
- 137 5855 - الجور مضادّ العدل. 69 1 روی گرداندن از حق با عدالت جمع نشود و با هم ضدّیت دارد.
- 138 5856 - الجور ممحاة. 65 1 ستم، نابود کننده است.
- 139 5857 - الجور احد المدمرین. 22 2 ستم یکی از دو نابود کننده است (یعنی یکی ستم و دیگری اسباب دیگر نابودی). 140 5858 - رأس الجهل الجور. 50 4 اساس جهالت و نادانی ستم است.
- 141 5859 - احذر الحيف و الجور فانّ الحيف يدعو الى السيف، و الجور يعود بالجلاء و يعجل العقوبة
- و الانتقام. 225 2 از کجروی و ستمکاری بپرهیز، که کجروی کار را به جنگ کشاند و ستمگری مردم را به سوی جلای وطن و فرار مردم از منطقه می‌برد، و در عقوبت و انتقام شتاب کند.
- 142 5860 - اياک و الجور فانّ الجائر لا يريح رائحة الجنّة. 297 2 بر تو باد به پرهیز از جور و ستم که شخص ستمگر بوی بهشت را نشنود.
- 143 5861 - اقبح شيء جور الولاية. 400 2 زشت‌ترین چیزها، ستم زمامداران است.
- 144 5862 - الجائر ممقوت مذموم و ان لم يصل من جوره الى ذامه شيء و العادل ضدّ ذلك. 78 2 انسان ستمکار مورد خشم و مذمت مردم است اگر چه از ستم او به کسی که او را مذمت می‌کند چیزی نرسد، و عادل به عکس این است.



- 145 5863 - اجور النَّاس من عدّ جورهِ عدلا منه. 2 474 ستمکارترین مردم کسی است که ستم خود را عدالت به حساب آورد.
- 146 5864 - بئس السّیاسة الجور. 3 254 ستمکاری، بد سیاستی است.
- 147 5865 - دولة الجائر من الممكنات.
- 10 4 دولت ستمکار از ممکنات است. 148 5866 - زمان الجائر شرّ الازمنة.
- 115 4 دوران ستمکار بدترین دورانها است.
- 149 5867 - شرّ اخلاق النفوس الجور. 4 178 بدترین اخلاق مردم ستمکاری است.
- 150 5868 - طاعة الجور توجب الهلك و تأتي على الملك. 4 258 فرمانبرداری از ستم، موجب هلاکت گردد و پادشاهی را نابود گرداند.
- 151 5869 - فى الجور الطّغیان. 4 401 در ستمکاری طغیان و سرکشی است.
- 152 5870 - فى الجور هلاک الرّعیة. 4 402 نابودی رعیت در ستمکاری است.
- 153 5871 - من جار اهلکه جورهِ. 5 174 کسی که ستم کند همان ستمش او را نابود سازد.
- 154 5872 - من جار ملکه عظم هلکه.
- 213 5 کسی که ستم کند بدانچه در اختیار دارد نابودیش بزرگ گردد.
- 155 5873 - من جارت ولايته زالت دولته. 5 280 کسی که ستم کند ولایت و سلطنت او، دولت و حکومت او زائل شود.

- 156 5874 - من جار قصم عمره. 154 5 کسی که ستم کند (شیشه) عمرش را شکسته (و کوتاه کند). 157 5875 - من عمل بالجور عجل الله هلكه. 5 355 کسی که به ستم عمل کند خدای تعالی در نابودی اش شتاب کند.
- 158 5876 - من جار ملکه تمنی الناس هلكه. 359 5 کسی که در پادشاهی خود ستم کند مردمان نابودی اش را آرزو کنند.
- 159 5877 - ویل لمن ساءت سیرته و جارت ملکنه و تجبر و اعتدی. 6 227 وای بر کسی که بد باشد سیره و روش او، و ستم کند بر آنها که تحت اختیارش هستند و سرکشی و تجاوز کند.
- 160 5878 - لا تطمع العظماء فی حیفک.
- 274 6 بزرگان قوم را در ستم خود به طمع نینداز.
- 161 5879 - لا خیر فی حکم جائر. 391 6 خیری در حکم زورگو نیست.
- 162 5880 - لا جور افطع من جور حاکم.
- 385 6 ستمی مصیبت بارتر از ستم حاکم و فرمانروا نیست.
- 163 5881 - لا یؤمن الله عذابه من لا یأمن الناس جوره. 428 6 از عذاب خدا در امان نیست کسی که مردم از ستم او در امان نیستند.
- 164 5882 - من حمد علی الظلم مکر به.
- 273 5 کسی که بر ستمی که کرده ستایش شود (در حقیقت) او را فریب داده شده است (و به او دروغ گویند).
- 165 5883 - من لوازم العدل التناهی عن الظلم. 26 6 از لوازم عدالت و دادگستری دست کشیدن از ظلم و بیدادگری است.

## باب الظن (گمان)

- 1 5884 - الظَّنُّ اَرْتِيَابٌ. 53 1 گمان نوعی تردید و اضطراب است.
- 2 5885 - الظَّنُّ الصَّوَابُ مِنْ شِيمِ اُولَى الْاَلْبَابِ. 365 1 گمان درست از خصلتهای خردمندان است.
- 3 5886 - الظَّنُّ يَخْطِئُ وَ الْيَقِيْنُ يَصِيْبُ وَ لَا يَخْطِئُ. 370 1 گمان خطا می‌کند ولی یقین به راه درست می‌رود و خطا نمی‌کند.
- 4 5887 - الظَّنُّ الصَّوَابُ اِحْدَ الرَّايِيْنِ.
- 2 12 2 گمان درست یکی از دو رأی و اندیشه است.
- 5 5888 - اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِيْنَ فَاِنَّ اللّٰهَ سَبْحَانَهُ اَجْرَى الْحَقِّ عَلٰى اَلْسِنَتِهِمْ.
- 2 246 2 بپرهیزید از گمانهای مردمان با ایمان، زیرا خدای سبحان حق را بر زبان آنان جاری سازد.
- 6 5889 - اَيَّاكَ اِنْ تَغْلِبَكَ نَفْسُكَ عَلٰى مَا تَظُنُّ وَ لَا تَغْلِبُهَا عَلٰى مَا تَسْتَيْقِنُ فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ اَعْظَمِ الشَّرِّ. 307 2 بپرهیز از این که بر تو غالب شود نفس تو بر آنچه گمان به آن داری، و غالب نشود بر تو بدانچه یقین بدان داری که این از بزرگترین بدیهاست. 7 5890 - رَبِّمَا اِدْرَكَ الظَّنُّ بِالصَّوَابِ.
- 4 81 4 بسا باشد که گمان به درستی رسد.
- 8 5891 - ظَنُّ الْمُؤْمِنِ كِهَانَةٌ. 272 4 گمان مؤمن نوعی کهنانت است.
- 9 5892 - ظَنُّ الرَّجُلِ عَلٰى قَدْرِ عَقْلِهِ.
- 4 272 4 گمان مرد به اندازه عقل و خرد او است.

- 10 5893 - ظنّ الانسان ميزان عقله، و فعله اصدق شاهد على اصله. 4  
 272 گمان انسان ترازوی عقل او است، و کار او راستگوترین شاهد بر اصل و  
 ریشه او است.  
 11 5894 - ظنّ العاقل اصحّ من يقين الجاهل. 4 273 گمان شخص عاقل  
 درست تر از یقین آدم جاهل و نادان است.

### باب حسن الظن (خوش گمانی)

- 1 5895 - افضل الورع حسن الظنّ. 2 403 برترین پارسایی خوش گمانی  
 (به خدای تعالی) است.  
 2 5896 - اذا استولى الصّلاح على الزّمان و اهله ثمّ اساء الظنّ رجل برجل  
 لم يظهر منه خزية، فقد ظلم و اعتدى. 3 182 هرگاه چیره شود صلاح و نیکی  
 بر روزگار و مردم آن، و پس از آن مردی بر مرد دیگر گمان بدی ببرد با این که  
 چیز بدی از او آشکار نشده، به او ظلم و ستم کرده است.  
 3 5897 - حسن ظنّ العبد باللّٰه سبحانه على قدر رجائه له. 3 387 خوش  
 گمانی بنده به خدای سبحان به مقدار امیدی است که به خدا دارد.  
 4 5898 - حسن الظنّ راحة القلب و سلامة الدّين. 3 384 خوش گمانی به  
 خدا آسودگی دل و سلامت دین است.  
 5 5899 - حسن الظنّ يخفف الهمّ و ينجي من تقلّد الاثم. 3 385 خوش  
 گمانی به خدا اندوه را تخفیف دهد و انسان را از گردن گیر شدن گناه نجات  
 دهد.  
 6 5900 - حسن الظنّ من احسن الشّيم و افضل القسم. 3 386 خوش  
 گمانی به خدا از بهترین خصلتها و برترین بهره‌هاست.

- 7 5901 - حسن الظَّنَّ من افضل السَّجایا و اجزل العطايا. 388 3 خوش گمانی به خدا از برترین خویها و بزرگترین بخششهای الهی است.
- 8 5902 - حسن الظَّنَّ ان تخلص العمل و ترجو من الله ان يعفو عن الزَّلل. 388 3 خوش گمانی به خدا این است که عمل را پاک و خالص گردانی، و از خداوند امید آن داشته باشی که از لغزشهایت بگذرد.
- 9 5903 - حسن الظَّنَّ ینجی من تقلد الاثم. 390 3 خوش گمانی انسان را از گردن گیر شدن گناه نجات دهد.
- 10 5904 - لم یعقل مواعظ الزَّمان من سكن الی حسن الظَّنَّ بالایام. 97 5 پندهای زمانه را در نیافته کسی که آسایش یافته به خوش گمانی به روزگار.
- 11 5905 - من حسن ظَّنه اھمل. 136 5 کسی که به خدا گمانش (به مردم) نیکو باشد سهل گیرد.
- 12 5906 - من حسن ظَّنه حسنت نیتہ. 162 5 کسی که گمانش نیکو باشد، نیت و اندیشه‌اش نیز نیکو باشد.
- 13 5907 - من ظنَّ بک خیرا فصدَّق ظَّنه. 219 5 کسی که به تو گمان خیر داشت، گمانش را راست گردان.
- 14 5908 - من حسن ظَّنه فاز بالجنَّة. 298 5 کسی که به خدا خوش گمان باشد به بهشت کامیاب گردد.
- 15 5909 - من حسن ظَّنه بالنَّاس حاز منهم المحبَّة. 379 5 کسی که گمانش به مردم نیکو باشد، دوستی و محبت آنها را دریافت کند.
- 16 5910 - من لم یحسن ظَّنه استوحش من کلِّ احد. 442 5 بدگمان باشد از هر کس وحشت کند.

17 5911 - لا يحسن عبد الظنّ بالله سبحانه إلّا كان الله سبحانه عند حسن  
ظنّه به. 407 6 هیچ بنده‌ای گمان خود را به خدا نیکو نکند جز آنکه خدای  
سبحان نزد همان گمان نیکوی او باشد (و به همان گونه که گمان دارد خداوند با  
او معامله کند).

## باب سوء الظن (بدگمانی)

- 1 5912 - ایاک ان تسیء الظنّ فانّ سوء الظنّ یفسد العبادة و یعظم الوزر.  
308 2 پیرهیز از این که بدگمان شوی (به خدا) که بدگمانی عبادت را تباه سازد و گناه را بزرگ کند.
- 2 5913 - الجبن و الحرص و البخل غرائز سوء یجمعها سوء الظنّ باللّه سبحانه. 60 2 ترس و حرص و بخل غریزه‌ها و سرشتهای بدی است که جامع همه آنها بدگمانی به خدای سبحان است.
- 3 5914 - آفة الدین سوء الظنّ. 101 3 آفت دین بدگمانی است.
- 4 5915 - اذا ظهرت الریبة ساءت الظنون. 136 3 هر گاه شک و تردید آشکار گردید گمانها بد شود.
- 5 5916 - اذا استولى الفساد على الزمان و اهله ثمّ احسن الظنّ رجل برجل فقد غرر. 183 3 هنگامی که فساد و تباهی بر روزگار و مردم آن چیره شد، و پس از آن مردی بر مرد دیگر خوش گمان بود، خود را در معرض نابودی قرار داده است.
- 6 5917 - سوء الظنّ بالمحسن شرّ الاثم و اقبح الظلم. 132 4 بدگمانی به شخص نیکوکار بدترین گناه و زشت‌ترین ظلم و ستم است.
- 7 5918 - سوء الظنّ بمن لا یخون من اللّوم. 132 4 بدگمانی به کسی که خیانت نمی‌کند از پستی است.
- 8 5919 - سوء الظنّ یفسد الامور و یبعث على الشرور. 132 4 بدگمانی کارها را تباه کند و انسان را بر شرور و بدیها برانگیزد.

- 9 5920 - سوء الظنّ یردی مصاحبه و ینجی مجانبه. 145 4 بدگمانی نابود گرداند همراه خود را و نجات دهد کسی که از آن دوری گزیند.
- 10 5921 - شرّ النَّاسِ من لا یثق باحد لسوء ظنّه، و لا یثق به احد لسوء فعله.
- 178 4 بدترین مردم کسی است که به هیچ کس اعتماد و وثوق ندارد به خاطر بدگمانی، و هیچ کس نیز به او اعتماد ندارد به خاطر بدکرداری او.
- 11 5922 - من ساء ظنّه تامل. 136 5 کسی که بدگمان باشد در کارها درنگ کند.
- 12 5923 - من ساء ظنّه ساء همه. 197 5 کسی که بدگمان باشد بدخیال نیز باشد.
- 13 5924 - من ساء ظنّه ساء طویّته.
- 162 5 کسی که بد باشد گمان او، بد باشد درون و باطن او.
- 14 5925 - من کذب سوء الظنّ باخیه کان ذا عقد صحیح و قلب مستریح. 353 5 هر کس تکذیب کند و دروغ انگارد بدگمانی به برادرش را، دارای پیمانی درست و دلی آسوده است.
- 15 5926 - من ساء ظنونه اعتقد الخیانه بمن لا یخونه. 378 5 کسی که گمانهای بد داشته باشد، اعتقاد خیانت دارد به کسی که به او خیانت نکند.
- 16 5927 - من ساء ظنّه بمن لا یخون، حسن ظنّه بما لا یکون. 378 5 کسی که گمانش بد باشد به کسی که خیانت نکند، خوش گمان شود به کسی که چنان نباشد (یعنی خیانت کار باشد).



- 17 5928 - من غلب عليه سوء الظنّ لم يترك بينه و بين خليل صلحا. 5  
 406 کسی که بدگمانی بر او غالب شود، صلح و سازشی میان او و دوستی از او  
 به جای نخواهد ماند.
- 18 5929 - و الله لا يعذب الله سبحانه مؤمنا بعد الايمان الا بسوء ظنه و  
 سوء خلقه. 244 6 به خدا سوگند خدای سبحان هیچ مؤمنی را پس از ایمان  
 عذاب نکند، جز به خاطر بدگمانی و بدخلقی او.
- 19 5930 - لا تظننّ بكلمة بدرت من احد سوء و انت تجد لها فى الخير  
 محتملا.
- 286 6 گمان بد مبر به سخنی که از کسی سرزند، در جایی که تو احتمال  
 خیری در آن سخن می یابی.
- 20 5931 - لا دين لمساء الظنّ. 358 6 بدگمان (به خدای تعالی) دین  
 ندارد.
- 21 5932 - لا ايمان مع سوء ظنّ. 362 6 ایمانی نیست با بدگمانی به  
 خدای تعالی.

### باب الاستظهار (پشت گرمی و کمک گیری)

- 1 5933 - افضل العدد الاستظهار. 378 2 برترین نیروی ذخیره و اندوخته،  
پشت گرمی (به خدای تعالی با انجام اطاعت و فرمانبرداری او) است.
- 2 5934 - نعم الحزم الاستظهار. 164 6 دور اندیشی، پشت گرمی خوبی  
است.
- 3 5935 - قد یصاب المستظهر. 465 4 گاه است که احتیاط کار (بر خلاف  
عادت)  
دچار حادثه شود.

### باب حسن الظاهر

- 1 5936 - صلاح الظواهر عنوان صحّة الضمائر. 196 4 صلاح ظاهر  
مردمان، نشانه و نمودار درستی درونهای آنهاست.

## حرف «العین»

### باب العبادۃ (پرستش)

1 5937- العبادۃ فوز. 1 25 عبادت رستگاری است.

2 5938- العبادۃ الخالصة ان لا يرجو الرجل الا ربه و لا يخاف الا ذنبه.

2 144 عبادت خالص و پاک آن است که مرد امیدی نداشته باشد جز به پروردگار خویش، و ترس نداشته باشد جز از گناه خود. 3 5939- ان قوما عبدوا الله سبحانه رغبة فتلك عبادة التجار، و قوما عبدوه رهبة فتلك عبادة العبيد،

و قوما عبدوه شكرا فتلك عبادة الاحرار. 2 578 به راستی مردمانی هستند که خدای سبحان را عبادت کنند از روی میل و رغبت (به پاداش) که این عبادت تاجران و سوداگران است، و مردم دیگری هستند که خدا را عبادت کنند از روی ترس (از عذاب و دوزخ) که این هم عبادت بردگان است، و مردمی هستند که خدا را به عنوان سپاسگزاری، عبادت کنند که این عبادت آزادگان است.

4 5940- اذا احب الله عبدا ألهمه حسن العبادۃ. 3 138 هرگاه خداوند

بنده‌ای را دوست بدارد، نیکویی عبادت را به او الهام کند.

5 5941- دوام العبادۃ برهان الظفر بالسعادة. 4 22 دوام و پیوسته انجام

دادن عبادت دلیل ظفر یافتن به نیکبختی است.

6 5942- رب متسسک و لا دین له. 4 73 بسا عبادت کننده‌ای که دین

ندارد (و برای فریبکاری و یا از روی نادانی عبادت کند).

- 7 5943 - فی الانفراد لعبادة الله كنوز الارباح. 406 4 در تنهایی عبادت  
 کردن خدا، گنجهایی از سود است. 8 5944 - فضیلة السّادة حسن العبادة.  
 422 4 فضیلت و برتری بزرگان به نیکویی عبادت است.  
 9 5945 - ما تقرب متقرب بمثل عبادة الله. 57 6 تقرب نجوید به خدا هیچ  
 تقرب جوینده‌ای، به چیزی مانند عبادت خدا.  
 10 5946 - نعم العبادة السجود و الركوع.  
 167 6 خوب عبادتی است سجده و رکوع.  
 11 5947 - لا تكونن عبد غیرک و قد جعلک الله سبحانه حراً، فما خیر  
 خیر لا ینال الا بشر، و یسر لا ینال الا بعسر. 317 6  
 بنده دیگری نباش با این که خدای سبحان تو را آزاد قرار داده، پس چه  
 خیری دارد آن خیری که نرسد جز به وسیله شری، و آن آسانی که نرسد جز به  
 ارتکاب سختی. 12 5948 - افضل العبادة سهر العیون بذكر الله سبحانه. 2  
 429 برترین عبادتها بیداری دیدگان است به یاد خدای سبحان.

## باب الاعتبار (پند گرفتن)

- 1 5949- الاعتبار يثمر العصمة. 221 عبرت گرفتن (از حوادث روزگار)  
میوه نگهداری (از کارهای زشت) به انسان دهد.
- 2 5950- الزمان يريك العبر. 257 روزگار پنדהا به تو بنمایاند.
- 3 5951- الاعتبار يفيد الرّشاد. 260 پندگیری (از روزگار) رفتن به راه  
راست را سود بخشد.
- 4 5952- الاعتبار يقود الى الرّشد.
- 1 291 پند گرفتن آدمی را به رشد و راه راست می‌کشاند.
- 5 5953- المؤمن ينظر الى الدّنيا بعين الاعتبار، و يقتات فيها ببطن  
الاضطرار، و يسمع فيها باذن المقت و الابغاض. 144 مؤمن می‌نگرد به دنیا با  
دیده پندگیری و عبرت، و قوت خود می‌خورد با شکم ناچاری (یعنی به اندازه  
ضرورت و ناچاری غذا می‌خورد) و می‌شنود در آن با گوش عداوت و دشمنی  
(نسبت به دنیا و مادیات آن).
- 6 5954- اعتبر تزدرجر. 170 پند گیر تا باز ایستی (از گناهان).
- 7 5955- اعتبر تقتنع. 173 پند گیر تا قناعت پیشه کنی و سازگار شوی.
- 8 5956- افضل العقل الاعتبار، و افضل الحزم الاستظهار، و اكبر الحمق  
الاغترار. 455 برترین عقل پند گرفتن است، و برترین دوراندیشی پشت  
قوی کردن، و بزرگترین حماقت فریب خوردن است.
- 9 5957- ابلغ العظمت النظر الى مصارع الاموات، و الاعتبار بمصائر الآباء و  
الأمّهات. 480 رساترین پنדהا نظر به آرامگاه مردگان، و پند گرفتن به جایگاه  
بازگشت پدران و مادران است.

- 10 5958 - انّ للباقيين بالماضين معتبرا.
- 498 2 به راستی که برای بازماندگان از گذشتگان پند و اندرزی است.
- 11 5959 - انّ للآخر بالاولّ مزدجرا.
- 498 2 به راستی که برای پایان به وسیله آغاز بازدارنده‌ای است.
- 12 5960 - انّ فی کلّ شیء موعظة و عبرة لذوی اللبّ و الاعتبار. 507 2
- به راستی که در هر چیزی برای خردمندان و پندگیرندگان پند و عبرتی است.
- 13 5961 - انّما البصیر من سمع ففکر و نظر فابصر و انتفع بالعبر. 85 3 جز
- این نیست که بینا کسی است که بشنود و اندیشه و تفکر کند، و بنگرد و بینا گردد، و از عبرتها سود برد.
- 14 5962 - اذا احبّ الله عبدا وعظه بالعبر. 128 3 هرگاه خداوند بنده‌ای را
- دوست بدارد، به وسیله عبرتها پندش دهد.
- 15 5963 - بالاستبصار يحصل الاعتبار.
- 239 3 با بصیرت جویی پندگیری به دست آید.
- 16 5964 - خلف لكم عبر من آثار الماضين قبلکم لتعتبروا بها. 448 3
- عبرتهایی از آثار گذشتگان پیش از شما برایتان به جای گذارده شده تا شما به وسیله آنها عبرت گیرید.
- 17 5965 - دوام الاعتبار یؤدی الی الاستبصار و یثمر الازدجار. 22 4
- عبرت گرفتن پیوسته انسان را می‌کشانند به سوی بینایی، و میوه باز ایستادن می‌دهد.
- 18 5966 - رحم الله امرء تفکر فاعتبر و اعتبر فابصر. 42 4 خدا رحمت
- کند کسی را که تفکر کند و عبرت گیرد، و پس از آن که عبرت گرفت بینا گردد.

- 19 5967 - طول الاعتبار يحدو على الاستظهار. 253 4 پند گرفتن طولانی  
راه‌بردار کند انسان را به پشت گرم کردن (و احتیاط کردن) در کارها.
- 20 5968 - فی کلّ اعتبار استبصار. 396 4 در هر پند گرفتنی بینایی است.
- 21 5969 - فی تصاریف الدّیّا اعتبار.  
395 4 در دگرگونیهای روزگار عبرت است.
- 22 5970 - فی تصاریف القضاء عبرة لاولی الالباب و النّهی. 398 4 در  
دگرگونیهای قضا و قدر عبرتی است برای صاحبان عقل و خرد.
- 23 5971 - فی تعاقب الاّیام معتبر للانام.  
409 4 در پی آمدن روزها عبرتی است برای مردمان.
- 24 5972 - فاز من کانت شیئته الاعتبار و سجّیته الاستظهار. 429 4 به  
رستگاری رسید کسی که شیوه‌اش عبرت‌گیری و خلق و خویش تهیه پشت  
گرمی است.
- 25 5973 - قد اعتبر من ارتدع. 473 4 به حقیقت که عبرت گرفت کسی که  
باز ایستاد (از کارهای خلاف).
- 26 5974 - قد اعتبر بالباقی من اعتبر بالماضی. 475 4 به حقیقت که عبرت  
گرفت برای بازمانده و آینده، کسی که عبرت گرفته به گذشته.
- 27 5975 - کفی مخبرا عمّا بقی من الدّیّا ما مضی منها. 581 4 بس است  
برای آگاه کردن از آینده دنیا آنچه از آن گذشته و رفته است.
- 28 5976 - کفی معتبرا لاولی النّهی ما عرفوا. 581 4 برای عبرت گرفتن  
خردمندان همان که شناخته‌اند کافی است.

- 29 5977 - كسب العقل الاعتبار و الاستظهار، و كسب الجهل الغفلة و الاغترار. 627 4 كسب عقل پندگیری و کمک گرفتن است، و كسب نادانی و جهل، بی‌خبری و فریب خوردن.
- 30 5978 - للاعتبار تضرب الامثال. 29 5 برای پند گرفتن است که مثلها زده می‌شود.
- 31 5979 - لقد جاهرتمكم العبر، و زجرکم ما فيه مزدجر، و ما بلغ عن الله بعد رسول الله مثل النذر. 35 5 به راستی که عبرتها برای شما آشکار گشته، و بازداشته شده‌اید از آنچه حرام است، و پس از رسول خدا چیزی مانند بیم دهندگان رسالت حق را به شما ابلاغ نکرده‌اند.
- 32 5980 - لو اعتبرت بما اضع من ماضی عمرک لحفظت ما بقی. 115 5 اگر عبرت‌گیری بدانچه ضایع کرده‌ای از عمر خود در گذشته، محققا نگهداری خواهی کرد باقی مانده را (و آن را در تباهی صرف نکنی).
- 33 5981 - لاهل الاعتبار تضرب الامثال. 130 5 برای عبرت‌گیرندگان است که مثلها زده می‌شود.
- 34 5982 - من تأمل اعتبار. 138 5 کسی که تدبّر و اندیشه کند (در اوضاع زمانه) پند و عبرت گیرد.
- 35 5983 - من اعتبر حذر. 144 5 کسی که عبرت گیرد پرهیز کند (از گناهان و کارهای ناپسند و زشت).
- 36 5984 - من جهل قلّ اعتباره. 174 5 هر که نادان شد، پندگیری او کم است.
- 37 5985 - من کثر اعتباره قلّ عثاره. 217 5 کسی که پند گرفتنش بسیار باشد، لغزشش کم شود.



- 38 5986 - من اعتبر بتصاريف الزمان حذر غيره. 231 5 کسی که از دگرگونیهای روزگار عبرت گیرد از (آزار کردن) دیگران پرهیز کند.
- 39 5987 - من أتعظ بالعبر ارتدع. 270 5 کسی که از عبرتها پند گیرد (از انجام گناهان و کارهای زشت) باز ایستد.
- 40 5988 - من لم يعتبر بغيره لم يستظهر لنفسه. 264 5 کسی که عبرت نگیرد از دیگران، احتیاط برای خود در کارها نکند.
- 41 5989 - من اعتبر بعقله استبان. 268 5 کسی که عبرت گیرد به عقل و خرد خود (راه خود را از چاه) بشناسد.
- 42 5990 - من عقل كثر اعتباره. 285 5 کسی که عاقل باشد پند گرفتنش بسیار باشد.
- 43 5991 - من لم يعتبر بتصاريف الايام لم ينزجر بالمام. 342 5 کسی که از دگرگونیهای روزگار عبرت نگیرد، به وسیله نکوهش (از راهی که می رود) باز نایستد.
- 44 5992 - من اعتبر بالغير لم يثق بمسالمة الزمن. 347 5 کسی که از دگرگونیها عبرت گیرد به وضع مسالمت آمیز روزگار اعتماد نکند (چون اعتباری بدان نیست).
- 45 5993 - من عقل اعتبر بامسه و استظهر لنفسه. 359 5 کسی که عقل خویش به کار بندد از دیروز خود (و گذشته روزگار) عبرت گیرد، و برای خود پشت گرمی و کمکی تهیه کند.
- 46 5994 - من عرف العبرة فكأنما عاش في الاولين. 381 5 کسی که عبرت و پند را بشناسد، چنان است که گویا در میان گذشتگان زندگی کرده.
- 47 5995 - من لم يعتبر بغير الدنيا و صروفها، لم تنجع فيه المواعظ.

420 5 کسی که از دگرگونیهای دنیا و حوادث آن عبرت نگیرد، اندرزها در او کارگر نیفتد.

48 5996 - من اعتبر الامور وقف علی مصادقها. 474 5 کسی که از کارها عبرت گیرد، بر موارد و مصادق‌های آن آگاه شود.

49 5997 - من اعتبر بغير الدنیا قلت منه الاطماع. 475 5 کسی که از دگرگونیهای دنیا عبرت گیرد طمعهای او کم شود.

50 5998 - ما اكثر العبر و اقل الاعتبار.

68 6 چه بسیار است عبرتها و چه اندک است پند گرفتنها.

51 5999 - لا فکر لمن لا اعتبار له. 401 6 کسی که از اوضاع پند نگیرد اندیشه و فکر ندارد.

52 6000 - لا اعتبار لمن لا ازدجار له.

401 6 پندگیری ندارد کسی که نیروی باز ایستادن (در برابر زشتیها و گناهان را) ندارد.

## باب العتاب (تندی، سرزنش)

- 1 6001 - العتاب حياة المودة. 83 1 عتاب، وسیله حیات دوستی است.
- 2 6002 - اذا عاتب فاستبق. 114 3 هرگاه عتاب و سرزنش کنی (راهی را برای آشتی) باقی بگذار (و مبالغه در ملامت مکن).
- 3 6003 - كثرة العتاب تؤذن بالارتياب.
- 4 593 4 عتاب بسیار از بدگمانی و شک انسان خبر می دهد.
- 4 6004 - من عتب على الدهر طال معتبه. 455 5 کسی که روزگار را سرزنش کند سرزنش و ملامتش را به درازا کشد (و همیشه باید دنیا را سرزنش کند).
- 5 6005 - لا تعاتب الجاهل فيمقتك و عاتب العاقل يحببك. 272 6 نادان را عتاب نکن که دشمنت گردد، و عاقل و دانا را عتاب کن تا دوستت بدارد.
- 6 6006 - لا تكثرن العتاب فانه يورث الضغينة و يدعو الى البغضاء و استعتب لمن رجوت اعتابه. 336 6 عتاب و سرزنش را بسیار مکن که کینه به بار آورد، و به دشمنی بیانجامد، و رضایت و خوشنودی بجوی از کسی که امید داری که از تو درگذرد. 7 6007 - ما أعتب من اغتقر. 50 6 درخواست گذشت و خوشنودی نشود از کسی که در گذشته، و گناه و خطا را پوشیده است.
- 8 6008 - اكره المكاره فيما لا يحتسب.
- 2 389 بدترین ناخوشیها آن است که به حساب نیاید. 9 6009 - قد صرتم بعد الهجرة أعرابا و بعد الموالاة أحزابا. 477 4 به حقیقت، پس از هجرت دوباره به حالت عربیت خود بازگشته و پس از دوستی به صورت احزاب (دشمن اسلام) برگشته اید

### باب العتق (بنده آزاد کردن)

- 1 6010 - اذا ملكت فاعتق. 3 117 هرگاه مالک (برده‌ای) شدی او را آزاد کن.
- 2 6011 - من قام بشرائط العبودیة أهل للعتق. 5 314 هرکس قیام کند به شرایط بندگی (حق تعالی) شایسته آزادی (از عذاب و دوزخ) گردد.

### باب العجب (خودبینی)

- 1 6012 - العجب هلاک. 1 22 خودبینی نابودی است.
- 2 6013 - العجب حمق. 1 25 خودبینی حماقت است.
- 3 6014 - العجب راس الحماقة. 1 95 خودبینی اساس حماقت است.
- 4 6015 - العجب رأس الجهل. 1 113 خودبینی اساس نادانی است.
- 5 6016 - العجب عنوان الحماقة. 1 148 خودبینی نشانه حماقت است.
- 6 6017 - الاعجاب يمنع الازدياد. 1 157 خودپسندی از فرونی (مرتبه و کمال) جلوگیری کند. (چون خودبین و خودپسند خود را در حدّ اعلاّی کمال می‌داند) 7 6018 - العجب اضرّ قرین. 1 157 خودبینی زیانبارترین همراه و قرین انسان است.
- 8 6019 - الاعجاب ضدّ الصّواب. 1 177 خودپسندی ضدّ درستی و صواب و مخالف آن است.
- 9 6020 - العجب يفسد العقل. 1 189 خودبینی عقل را تباه سازد.

- 10 6021 - العجب يمنع الازدياد. 1 213 خودبینی مانع افزونی (کمال) انسانی است.
- 11 6022 - العجب بالحسنة يحبطها.
- 225 1 خودبینی در کار نیک آن را به هدر دهد.
- 12 6023 - العجب آفة الشرف. 1 233 خودبینی آفت شرافت انسانی است.
- 13 6024 - العجب يظهر التقيصة. 1 236 خودبینی کمبود داشتن انسان را آشکار سازد.
- 14 6025 - المعجب لا عقل له. 1 250 آدم خودپسند و خودبین عقل ندارد.
- 15 6026 - اعجاب المرء بنفسه حمق.
- 311 1 خودبینی حماقت است.
- 16 6027 - الاعجاب ضد الصواب و آفة الالباب. 1 357 خودبینی ضد درستی و راستی، و آفت خردها است.
- 17 6028 - اعجاب المرء بنفسه برهان نقصه و عنوان ضعف عقله. 2 109 خودبین بودن انسان دلیل کمبود او و نشانه ناتوانی عقل او است.
- 18 6029 - اياك و الاعجاب و حب الاطراء، فان ذلك من اوثق فرص الشيطان. 2 298 زنهار به پرهیز از خودبینی و علاقه و محبت به ثناخوانی و ستایش دیگران از تو، که این از محکم‌ترین فرصتهای شیطانی است.
- 19 6030 - اياك ان تعجب بنفسك فيظهر عليك النقص و الشنآن. 2 299 بر تو باد که پرهیز کنی از خودبینی که با خودبینی کمبود و دشمنی (یعنی دشمنی خدا و خلق خدا) بر تو آشکار گردد.

- 6031 20- اوحش الوحشة العجب. 372 2 وحشتناک ترین وحشتها خودبینی است.
- 6032 21- آفة اللب العجب. 109 3 آفت عقل خودبینی است.
- 6033 22- اذا زاد عجبک بما انت فيه من سلطانک فحدث لک ابهة او مخيلة فانظر الى عظم ملک الله و قدرته ممّا تقدر عليه من نفسک، فانّ ذلك یلین من جماحک و یکفّ عن غریک و یفیء الیک بما عزب عنک من عقلک. 190 3 هرگاه خودبینی تو، به خاطر داشتن قدرت و توانایی زیاد شود، و سبب آن شود تا تکبر و نخوتی در تو پدید آید، در آن حال به عظمت پادشاهی خدای تعالی و قدرت او از آنچه تو قدرت آن را بر خویشتن نداری، بنگر که این کار سرکشی تو را فرو نشاند و از تندروی تو را باز دارد، و آنچه را که از عقل تو دور شده به تو بازگرداند.
- 6034 23- ثمرة العجب البغضاء. 325 3 میوه خودبینی، خشم و دشمنی مردم است.
- 6035 24- سیئة تسوؤک خیر من حسنة تعجبک. 141 4 گناهی که تو را بدحال و پشیمان کند، بهتر است از کار نیکی که تو را به خودبینی وادارد.
- 6036 25- شرّ الناس من یری انه خیرهم.
- 168 4 بدترین مردم کسی است که خود را بهترین مردم ببیند.
- 6037 26- کفی بالمرء رذیلة ان یعجب بنفسه. 576 4 در پستی انسان همین بس که خودبین باشد.
- 6038 27- لیس لمعجب رأی. 79 5 آدم خودبین رأی و اندیشه ندارد.
- 6039 28- من اعجب بنفسه سخر به.
- 179 5 کسی که خودبین باشد مورد تمسخر و ریشخند دیگران قرار گیرد.

- 29 6040 - من اعجب برأيه ذلّ. 201 5 کسی که خودرأی باشد خوار گردد.
- 30 6041 - من اعجبته آرائه غلبته اعداؤه. 240 5 کسی که به شگفت اندازد او را رأی او و خود رأی باشد، دشمنانش بر او چیره شوند.
- 31 6042 - من اعجب بفعله اصيب بعقله.
- 283 5 کسی که عملش او را به خودبینی وادارد به عقل او آسیب رسد.
- 32 6043 - من كثر اعجابه قلّ صوابه.
- 284 5 کسی که خودبینی او بسیار شود، درستی و صحّت کار او کم شود.
- 33 6044 - من اعجب برأيه ملكه العجز.
- 253 5 کسی که خود رأی شود ناتوانی بر او مسلط گردد.
- 34 6045 - من اعجب بعمله احبط اجره.
- 310 5 کسی که عملش او را به عجب و خودبینی اندازد، اجر و پاداش خود را از میان ببرد.
- 35 6046 - ما اضرّ المحاسن كالعجب.
- 53 6 چیزی مانند خودبینی به نیکوییها زیان نرساند.
- 36 6047 - ما لابن آدم و العجب اوله نطفة مذرة، و آخره جيفة قذرة، و هو بين ذلك يحمل العذرة. 98 6 پسر آدم را با خودبینی چه کار آغازش نطفه‌ای است فاسد، و پایانش مرداری است گندیده و نجس، و در این میان نیز حامل عذره (یعنی فضله و نجاست درون خویش) است 37 6048 - لا وحشة أوحش من العجب.
- 380 6 هیچ وحشتی از خودبینی وحشتناک‌تر نیست.

38 6049 - من أعجب بحسن حالته قصر عن حسن حيلته. 5 356 کسی که نیکوئی حال و وضع او سبب خودبینی او گردد، از چاره‌جویی نیکو (در کار خویش) کوتاهی کند.

39 6050 - ایّاک أن تستکبر من معصية غيرک ما تستصغره من نفسک، او تستکثر من طاعتک ما تستقلّه من غيرک. 2 300 پیرهیز از این که از دیگران بزرگ بشماری گناهی را که از خودت کوچک می‌شماری، و یا بزرگ بشماری فرمانبرداری و طاعتی را از خودت که همان را از دیگران اندک به شمار آوری.



## باب العجز (ناتوانی کردن)

- 6051 1- العجز اضاعة. 40 1 ناتوانی کردن تباه کردن خویش است.
- 6052 2- العجز مضیعة. 49 1 ناتوانی کردن، خود را ضایع کردن است.
- 6053 3- العجز سبب التّضییع. 114 1 ناتوانی کردن سبب تباه کردن است.
- 6054 4- العجز شرّ مطیّة. 173 1 ناتوانی کردن بدترین مرکب هاست.
- 6055 5- العجز یثمر الهلکة. 187 1 ناتوانی کردن میوه نابودی و هلاکت به بار آورد.
- 6056 6- العجز یطمع الاعداء. 270 1 ناتوانی کردن دشمنان را به طمع وادارد.
- 6057 7- العجز اشتغالک بالمضمون لک عن المفروض علیک، و ترک الفناعة بما اوتیت. 386 1 ناتوانی کردن به این است که خود را سرگرم سازی بدانچه ضمانت شده برای تو (یعنی روزی، و غافل شوی) از آنچه واجب شده بر تو (یعنی اطاعت خداوند) و قناعت را در آنچه روزی تو شده و به تو داده‌اند واگذاری.
- 6058 8- اعجز النَّاس من قدر علی ان یزیل النقص عن نفسه و لم یفعل.
- 434 2 ناتوان‌ترین مردم کسی است که قدرت و توان زائل کردن نقص و عیب را از خود دارد ولی این کار را نکند.
- 6059 9- اعجز النَّاس من عجز عن اصلاح نفسه. 436 2 عاجزترین مردم کسی است که از اصلاح نفس خویش عاجز باشد.

- 10 6060 - اعجز الناس آمنهم لوقوع الحوادث و هجوم الاجل. 2 471  
عاجزترین مردم کسی است که از دیگران ایمنی بیشتر در مورد وقوع حوادث و رسیدن ناگهانی اجل، داشته باشد.
- 11 6061 - آفة الاعمال عجز العمّال. 3 109  
آفت کارها، ناتوانی کارگران است (پس باید کار را به دست کارگران و کارمندان توانمند سپرد).
- 12 6062 - ثمرة العجز فوت الطّلب. 3 324  
میوه ناتوانی کردن (و تن به عجز و ناتوانی دادن) از دست رفتن خواسته انسان است.
- 13 6063 - ربّما ادرك العاجز حاجته.  
82 4 بسا هست که شخص ناتوان به خواسته و حاجتش برسد و آن را دریابد.
- 14 6064 - عجبت لمن يعجز عن دفع ما عراه، كيف يقع له الامن ممّا يخبّاه.  
343 4 در شگفتم از کسی که ناتوان است از دفع حوادثی که بر او عارض شود، چگونه ایمنی یابد از آنچه از آن می‌ترسد 15 6065 - من عجز عن حاضر لبّه فهو عن غائبه اعجز و من غائبه اعوز 5 251  
کسی که ناتوان باشد از درک آنچه در نزد عقل و فهم او حاضر و موجود است، چنین کسی از آنچه از عقل او پنهان است ناتوان‌تر و از نادیدنیهای خود تهیدست‌تر خواهد بود. 6066
- 16 - من عجز عن اعماله ادبر في احواله. 5 406  
کسی که از انجام کارهای خود ناتوان باشد تنزل کند و پشت کند در احوال خود. 17 6067 - لا تقدم على ما تخشى العجز عنه. 6 265  
اقدام نکن بر کاری که ترس ناتوانی از انجام آن را داری.

18 6068 - لقد طرت شكيرا و هدرت صقبا. 34 5

پیش از پر در آوردن پرواز کردی، و هنوز بالغ نشده به بانگ آمدی.

19 6069 - لا تغلق بابا يعجزك افتتاحه.

267 6 مبند دری را که باز کردنش برای تو مقدور نیست.

20 6070 - لا ترم سهما يعجزك رده. 283 6 نیندازی تیری را که

بازگرداندنش برای تو مقدور نیست.

### باب العجلة (شتاب، شتابزدگی)

1 6071 - العجلة مذمومة في كل امر الا فيما يدفع الشر. 89 2 شتابزدگی

در هر کاری مذموم و نکوهیده است مگر در آنچه بدی و شری را باز دارد.

2 6072 - احذروا العجلة فانها تنمر الندامة. 272 2 از شتاب و عجله

بپرهیزید که پشیمانی به بار آورد.

3 6073 - اياك و العجل فانه عنوان الفوت و الندم. 288 2 بپرهیز از شتاب

زیرا شتابزدگی سرآغاز از دست رفتن کار و پشیمانی است.

4 6074 - اياك و العجل فانه مقرون بالعتار. 295 2 بپرهیز از عجله و

شتاب که آن همراه با لغزش است.

5 6075 - اشد الناس ندامة و اكثرهم ملامة العجل النزق الذي لا يدركه عقله

الا بعد فوت امره. 464 2 سخت‌ترین مردم در پشیمانی و بیشترین آنها در

نکوهش، شتاب‌کننده سبک و کم عقلی است که عقل خود را در نیابد مگر پس

از این که کار از کار گذشت.

6 6076 - العجل ندامة. 34 1 شتابزدگی پشیمانی است.

7 6077 - العجل يوجب العثار. 118 1

شتاب‌زدگی موجب لغزش گردد.

8 6078 - العجلة تمنع الاصابة. 1 231 شتاب و عجله از درستی کار  
جلوگیری کند.

9 6079 - العجول مخطئ و ان ملک.

1 322 آدم شتاب زده خطاکار است اگر چه کار را به دست گیرد.

10 6080 - أصاب متأنّ او کاد، اخطأ مستعجل او کاد. 1 341 به صواب و  
درستی رسید یا نزدیک به رسیدن است کسی که کار را از روی تأمل و تأنی  
انجام داد، و خطا کرد یا نزدیک به خطا کردن است شتابان در کار.

11 6081 - العجل قبل الامکان یوجب الغصّة. 1 351 شتاب کردن در کار  
پیش از وجود امکانات و فراهم شدن زمینه و وسائل آن موجب غم و اندوه  
شود.

12 6082 - تعجيل المعروف ملاک المعروف. 3 277 ملاک و معیار کار  
نیک و احسان، تعجیل و شتاب کردن آن است. 13 6083 - تعجيل السّراح  
نجاح. 3 283 تعجیل در فرستادن خیرات پیروزی است.

14 6084 - تعجيل الاستدراک اصلاح.

3 283 تعجیل در تدارک کردن و بازیافت کار اصلاح آن است.

15 6085 - تعجيل البرّ زیادة فی البرّ.

3 315 تعجیل در کار نیک افزون کردن نیکی است.

16 6086 - ثمرة العجلة العثار. 3 327 میوه شتاب‌زدگی لغزش است.

17 6087 - خیر الامور اعجلها عائدة و احمدها عاقبة. 3 437 بهترین

کارها آن است که فایده و بهره‌اش زودتر عاید گردد، و سرانجامش پسندیده‌تر  
باشد.

- 18 6088 - ذر العجل فانّ العجل في الامور لا يدرك مطلبه و لا يحمد امره.  
 34 4 شتاب را واگذار زیرا شتاب در کارها به هدف نرسد و کار ستوده‌ای نیست.
- 19 6089 - راس السّخاء تعجيل العطاء.  
 52 4 سر سخاوت و اساس آن، شتاب کردن در عطا و بخشش است.
- 20 6090 - راکب العجل مشف علی الكبوة. 85 4 کسی که بر مرکب شتاب سوار است بر لبه سقوط و لغزش قرار دارد.
- 21 6091 - فی العجل عثار. 400 4 در شتاب، لغزش وجود دارد.
- 22 6092 - فی العجلة الندامة. 411 4 در شتاب کاری پشیمانی است.
- 23 6093 - قلّما یصیب رأی العجول.  
 496 4 کم است که رأی انسان شتاب زده به درستی انجامد.
- 24 6094 - قلّما تنجح حيلة العجول او تدوم مودة الملول. 499 4 کم است که به پیروزی رسد چاره و حيله شتاب زده، و یا دوام یابد دوستی انسانی که خاطرش رنجیده است.
- 25 6095 - قلّ من عجل الّا هلك. 504 4  
 کم است کسی که شتاب کند جز آنکه به هلاکت رسد.
- 26 6096 - كثرة العجل تزلّ الانسان.  
 595 4 شتاب بسیار انسان را می‌لغزاند.
- 27 6097 - کمال العطيّة تعجيلها. 631 4 کمال عطا و بخشش تعجيل و شتاب در آن است.
- 28 6098 - لن یلقى العجول محمودا. 62 5 آدم عجول و شتابزده را هیچ گاه ستوده نخواهی دید.

- 29 6099 - من عجل زلّ. 138 5 کسی که شتاب کند می لغزد.
- 30 6100 - من يعجل يعثر. 148 5 کسی که عجله کند در افتد.
- 31 6101 - من عجل كثر عثاره. 174 5 کسی که شتاب کند لغزش بسیار باشد.
- 32 6102 - من ركب العجل ادرك الزلّ.
- 216 5 کسی که بر مرکب شتاب سوار شود، در لغزش افتد.
- 33 6103 - من عجل ندم على العجل.
- 216 5 کسی که شتاب کند بر شتاب خویش پشیمان شود.
- 34 6104 - من ركب العجل كبابه الزلّ.
- 284 5 کسی که بر مرکب شتاب سوار شود، لغزش او را به رو در اندازد.
- 35 6105 - من علامة الكرم تعجيل المثوبة. 18 6 از نشانه بزرگواری شتاب کردن در دادن پاداش است.
- 36 6106 - من الخرق العجلة قبل الامكان و الاناة بعد اصابة الفرصة.
- 23 6 از نادانی است شتاب در کار پیش از فراهم شدن امکانات، و تأمل و درنگ، پس از رسیدن فرصت انجام آن.
- 37 6107 - من كمال الكرم تعجيل
- المثوبة. 24 6 از کمال کرم و بزرگواری است شتاب کردن در دادن پاداش.
- 38 6108 - من الحمق العجلة قبل الامكان. 36 6 از حماقت و نادانی است شتاب کردن در کاری پیش از فراهم شدن امکانات و وسائل آن.
- 39 6109 - مع العجل يكثر الزلّ. 121 6 با شتاب، لغزش بسیار شود.
- 40 6110 - لا تستعجلوا بما لم يعجله الله لكم. 279 6 شتاب نکنید در آنچه خداوند برای شما شتاب نکرده است.

41 6111 - لا اصابة لعجول. 347 6 انسان شتابزده به راه درست و صواب

نرسد.

42 6112 - من ركب العجل ركبته الملامة. 444 5 کسی که بر مرکب شتاب

سوار شود سرزنش و ملامت بر او سوار گردد.

## باب العدل (دادگری)

- 1 6113 - العدل مألوف، الجور عسوف.
- 1 1111 عدالت الفت آورد، و ستم از راه به در برد (و به بیراهه اندازد).
- 2 6114 - العدل انصاف. 1 47 عدالت، همان انصاف (و برابری کردن با دیگران) است.
- 3 6115 - العدل ملاک، الجور هلاک. 1 57 عدالت، ملاک و قوام کارها است، و ستم نابودی و هلاکت است.
- 4 6116 - العدل حیاة. 1 64 عدالت، زندگی است. 5 6117 - العدل خیر الحکم. 1 81 عدالت، بهترین حکمها است.
- 6 6118 - القسط روح الشَّهادة. 1 97 عدالت، جان گواهی دادن است (یعنی گواهی اگر از غیر عادل بود روح ندارد).
- 7 6119 - العدل حیاة الاحکام. 1 104 عدالت، زندگی و جان احکام است.
- 8 6120 - القسط خیر الشَّهادة. 1 104 عدالت، بهترین گواهی دادن است.
- 9 6121 - العدل يصلح البریة. 1 133 عدالت، جهان را اصلاح کند.
- 10 6122 - العدل فضیلة السُّلطان. 1 154 عدالت موجب فضیلت و برتری پادشاه است.
- 11 6123 - العدل فوز و کرامة. 1 179 عدالت، رستگاری و بزرگواری است.
- 12 6124 - العدل اغنی الغناء. 1 181 عدالت بی‌نیاز کننده‌ترین ثروتهاست.
- 13 6125 - العدل قوام الرعیة. 1 183 عدالت بر پا دارنده رعیت است.



- 14 6126 - العدل نظام الامرة. 1 198 عدالت، نظام امارت و فرمانروایی است.
- 15 6127 - العدل قوام البریة. 1 203 عدالت قوام و اساس زندگی مردمان است.
- 16 6128 - العدل اقوی اساس. 1 216 عدالت، قوی ترین اساس هاست.
- 17 6129 - العدل افضل سجیة. 1 240 عدالت برترین خصلتهاست.
- 18 6130 - الرعیة لا یصلحها الا العدل.
- 354 1 رعیت را جز عدالت و دادگستری چیزی اصلاح نمی کند.
- 19 6131 - العدل یریح العامل به من تقلد المظالم. 1 376 عدالت آسوده می سازد عمل کننده به آن را از به گردن گرفتن حقوق پایمال شده مردم.
- 20 6132 - امام عادل خیر من مطر وابل.
- 386 1 پیشوای عادل بهتر است از باران بسیار تند و ریزان.
- 21 6133 - العدل راع ینتظر احد الجزائین. 2 19 شخص عادل، نگهبانی است که چشم به راه یکی از دو پاداش (دنیا و آخرت) است.
- 22 6134 - العدل رأس الایمان و جماع الاحسان. 2 30 عدالت اساس ایمان و جامع احسان و نیکوکاری است.
- 23 6135 - العدل افضل السیاستین. 2 22 عدالت برترین سیاستهاست.
- 24 6136 - العدل قوام الرعیة و جمال الولاية. 2 90 عدالت برپا دارنده رعیت و زیور و زیبایی زمامداران است.
- 25 6137 - العدل انک اذا ظلمت انصفت و الفضل انک اذا قدرت عفوت. 2
- 145 عدالت به این است که اگر ستم کرده باشی (یا مورد ستم قرار گرفته باشی)

انصاف دهی (و در هنگام حکم و قضاوت به انصاف عمل کنی) و فضیلت و برتری به آن است که چون قدرت یابی درگذری و عفو کنی.

26 6138- اعدل تحکم. 2 168 به دادگری و عدالت رفتار کن تا حاکم و فرمانروا باشی. 27 6139- اعدل تملک. 2 173 به عدالت رفتار کن تا به پادشاهی رسی.

28 6140- اعدل فیما ولیت، اشکر لله فیما اولیت. 2 175 به عدالت رفتار کن در آنچه بر آن حکومت و ولایت داری، و سپاسگزاری خدا کن در آنچه به تو عطا و بخشش شده است.

29 6141- اعدل تدم لك القدرة. 2 178 به عدالت رفتار کن تا قدرت و حکومت تو پایدار بماند.

30 6142- اسنى المواهب العدل. 2 377 والاترین موهبتها و بخششهای الهی عدالت است.

31 6143- افضل الملوك العادل. 2 376 برترین پادشاهان، پادشاه عادل و دادگستر است.

32 6144- اعدل الخلق اقضاهم بالحق.

401 2 عادلترین مردم کسی است که قضاوت و حکم او به حق بهتر و بیشتر از دیگران باشد.

33 6145- افضل الملوك سجیة من عمّ الناس بعدله. 2 410 برترین پادشاهان از نظر رفتار و روش پادشاهی است که عدالت خود را نسبت به مردم فراگیر کند.

- 34 6146 - اعدل السيرة ان تعامل الناس بما تحب ان يعاملوك به. 2 432  
 درست‌ترین سیره‌ها و روشها آن است که با مردم به همان گونه معامله و رفتار کنی که دوست داری آنها به همان گونه با تو رفتار کنند.
- 35 6147 - ان من العدل ان تنصف في الحكم و تجتنب الظلم. 2 502 به  
 راستی که از عدالت و دادگری این است که در حکم و قضاوت به انصاف عمل کنی و از ظلم و ستم اجتناب ورزی.
- 36 6148 - ان العدل ميزان الله سبحانه الذي وضعه في الخلق و نصبه لاقامة الحق فلا تخالفه في ميزانه و لا تعارضه في سلطانه. 2 508 به  
 راستی که عدالت میزان و ترازوی خدای سبحان است که در میان مردم برقرار کرده، و برای برپاداشتن حق نصب فرموده، پس در میزان الهی با او مخالفت نکن، و در پادشاهی او با وی معارضه و برابری نکن.
- 37 6149 - ان الله سبحانه امر بالعدل و الاحسان و نهى عن الفحشاء و الظلم. 2 553 به  
 راستی که خدای سبحان به عدالت و احسان دستور فرموده، و از زشتیها و ظلم نهی نموده است.
- 38 6150 - آفة العدل الظالم القادر. 3 108 آفت عدالت، ستمکار قدرتمند است.
- 39 6151 - اذا وليت فاعدل. 3 118 هرگاه فرمانروا شدی به عدالت رفتار کن.
- 40 6152 - بالعدل تتضاعف البركات.  
 به 205 وسیله عدالت است که برکتها دو چندان شود.
- 41 6153 - بالعدل تصلح الرعية. 3 206 به  
 وسیله عدالت رعیت اصلاح شود.

- 42 6154 - بالسيرة العادلة يقهر المناوي. 219 3 به وسیله سلوک و سیره عادلانه و دادگرانه است که دشمن مغلوب و مقهور گردد.
- 43 6155 - ثبات الدول باقامة سنن العدل. 353 3 ثبات و پایداری دولتها با برپا داشتن شیوه‌های عدالت و دادگستری است.
- 44 6156 - جعل الله سبحانه العدل قواما للانام، و تنزيها من المظالم و الآثام و تسنية للاسلام. 374 3 خدای سبحان عدالت را قوام و اساس زندگی مردمان، و وسیله پاکیزگی از ستمها و گناهان، و آسان کردن راه پذیرش اسلام قرار داده است.
- 45 6157 - حسن العدل نظام البرية. 385 3 عدالت نیکو موجب نظام و به هم پیوستگی مردمان است.
- 46 6158 - خير السياسات العدل. 420 3 بهترین سیاستها عدالت است.
- 47 6159 - خذ بالعدل و اعط بالفضل تحز المنقبتين. 439 3 به عدالت رفتار کن و با تفضل و بزرگواری بخشش کن، تا هر دو منقبت (منقبت عدالت و تفضل) را در برگیری.
- 48 6160 - دولة العادل من الواجبات. 10 4 دولت شخص عادل از واجبات (و از اموری است که ثابت و پابرجا) است. 49 6161 - ربّ عادل جائر. 56 4 بسا عادلی که ستمگر باشد.
- 50 6162 - زين الملك العدل. 109 4 زیور پادشاهی و مملکت‌داری، عدالت است.
- 51 6163 - زمان العادل خير الازمنة. 114 4 زمان و روزگار شخص عادل (و پادشاه دادگستر) بهترین زمانهاست.

52 6164 - سياسة العدل ثلاث: لين في حزم، و استقصاء في عدل، و افضال في قصد. 136 4 سياست و تدبير عدالت به سه چيز است: نرمی کردن در عين دوراندیشی، و استقصاء (يعنی با دقت نگری، و به نهايت رساندن کار) در دادگری، و احسان کردن در میانه‌روی (و پرهیز از اسراف گری).

53 6165 - شرّ الملوك من خالف العدل.

165 4 بدترین پادشاهان کسی است که با عدالت مخالفت کند.

54 6166 - صلاح الرعيّة العدل. 196 4 صلاح رعیت در عدل است.

55 6167 - ضادّوا الجور بالعدل. 232 4 مخالفت کنید با ستم و ظلم به وسیله عدل.

56 6168 - عليك بالعدل في الصّدیق و العدوّ، و القصد في الفقر و الغنی.

294 4 بر تو باد به رعایت کردن عدالت در باره دوست و دشمن، و میانه‌روی در حال نداری و دارایی.

57 6169 - عدل السّلطان حياة الرعيّة و صلاح البریّة. 363 4 عدالت

پادشاه وسیله حیات و زندگی رعیت و صلاح مردمان است.

58 6170 - غاية العدل ان يعدل المرء في نفسه. 372 4 نهايت عدالت اين

است که آدمی در باره خویشتن به عدالت رفتار کند (و به حق خود قانع باشد).

59 6171 - غريزة العقل تحددو على استعمال العدل. 379 4 غریزه و

سرشت عقل چنان است که می‌راند انسان را به سوی به کار بردن عدل.

60 6172 - في العدل الاحسان. 401 4 احسان و نیکی در عدل است.

61 6173 - في العدل صلاح البریّة. 402 4 صلاح مردمان در عدالت است.

- 62 6174 - فی العدل الاقتداء بسنة الله و ثبات الدول. 4 403 پیروی کردن سنت الهی و پایداری دولتها در عدالت و دادگستری است.
- 63 6175 - فی العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضيق. 4 409 فراخی کارها در عدالت است و کسی که عدالت بر او کار را تنگ کند ستم بر او کار را تنگ تر کند.
- 64 6176 - کفی بالعدل سائسا. 4 574 برای سیاست و تدبیر کارها همان عدالت کافی است.
- 65 6177 - لیکن احب الامور الیک اعمها فی العدل و اقسطها بالحق. 5 50 باید محبوب ترین کارها نزد تو آن باشد که در دادگری فراگیرتر، و در گرفتن حق از همه عادل تر باشد.
- 66 6178 - لیکن مرکبک العدل فمن رکبه ملک. 5 53 باید مرکب تو (در کارها) عدالت باشد که هر کس بر آن سوار شد مالک (خوشبختی و پیروزی) گردد.
- 67 6179 - لن یتمکن العدل حتی یزل البخس. 5 66 جایگیر نشود عدل و داد تا وقتی که ظلم و ستم بلغزد و از جای کنده شود.
- 68 6180 - لن تحصن الدول بمثل استعمال العدل فیها. 5 70 دولتها محکم و محفوظ نماند به چیزی همانند به کار بردن عدالت در آنها.
- 69 6181 - من عدل تمکن. 5 148 کسی که به عدالت رفتار کند در کار خود پابرجا شود.
- 70 6182 - من عدل نفذ حکمه. 5 175 کسی که به عدالت رفتار کند حکمش نافذ و جاری گردد.

- 71 6183 - من عدل عظم قدره. 193 5 کسی که به عدالت رفتار کند قدر و منزلتش بزرگ گردد.
- 72 6184 - من کثر عدله حمدت ایّامه.
- 290 5 کسی که عدالتش بسیار باشد دورانش ستوده (و مورد ستایش مردم) باشد.
- 73 6185 - من عدل فی البلاد نشر الله علیه الرّحمة. 337 5 کسی که در شهرها به عدالت رفتار کند خدای تعالی رحمت خود را بر او بگستراند.
- 74 6186 - من عدل فی سلطانه استغنی عن اعوانه. 343 5 کسی که در سلطنت و پادشاهی خود به عدالت رفتار کند از کمک کاران و یاران خود بی‌نیاز گردد.
- 75 6187 - من عمل بالعدل حصّن الله ملکه. 355 5 کسی که به عدالت رفتار کند خداوند سلطنت او را محکم و محفوظ دارد.
- 76 6188 - من افضل الاختیار و احسن الاستظهار، ان تعدل فی الحکم و تجریه فی الخاصّة و العامّة علی السّواء. 43 6 از برترین انتخابها و بهترین پشت‌گرمیها آن است که در حکم و قضاوت به عدالت حکم کنی، و در میان خاصّ و عامّ به طور یکسان عدالت را اجرا نمایی.
- 77 6189 - ما عمرت البلدان بمثل العدل. 68 6 شهرها به چیزی همانند عدالت آباد نشود.
- 78 6190 - ما حصّن الدّول بمثل العدل.
- 74 6 دولتها به چیزی همانند عدل و دادگری محکم و محفوظ نشود.
- 79 6191 - ملاک السّیاسة العدل. 116 6 ملاک و معیار سیاست و تدبیر کارها عدالت است.

- 80 6192 - لا تؤیس الضعفاء من عدلك.
- 274 6 ضعيفان و ناتوانان را از عدالت خویش نومید مگردان.
- 81 6193 - لا ریاسة كالعدل فی السیاسة.
- 430 6 آقایی و ریاستی همچون عمل به عدالت در سیاست نیست.
- 82 6194 - لا عدل افضل من ردّ المظالم.
- 415 6 عدالتی برتر از بازگرداندن حقوق از دست رفته مردم نیست.



## باب العداوة (دشمنی)

- 1 6195 - عداوة الاقارب امرٌ من لسع العقارب. 357 4 دشمنی نزدیکان و خویشان تلخ تر است از گزیدن عقربها.
- 2 6196 - الواحد من الاعداء كثير. 300 1 یک عدد دشمن هم زیاد است.
- 3 6197 - الاخذ على العدو بالفضل احد الظفرين. 26 2 در اختیار گرفتن دشمن و تسلیم شدنش به وسیله بخشش و احسان یکی از دو پیروزی است (یعنی همیشه نباید بر دشمن با جنگ پیروز شد).
- 4 6198 - الاستصلاح للاعداء بحسن المقال و جمیل الافعال، اهون من ملاقاتهم و مغالبتهم بمضيض القتال.
- 2 82 به صلاح آوردن و اصلاح دشمنان با گفتار نیک و کردار زیبا، آسان تر است از برخورد و پیروز شدن بر آنها به وسیله پیکارهای مصیبت بار.
- 5 6199 - استعمل مع عدوك مراقبة الامكان و انتهاز الفرصة تظفر. 2 192 به کاربر در برابر دشمن خود مراقبت و چشم به راه بودن توان و امکانات، و غنیمت شمردن فرصت را تا پیروز شوی.
- 6 6200 - اوهن الاعداء كيدا من اظهر عداوته. 2 450 سست ترین دشمنان در مکر و حيله، آن دشمنی است که دشمنی خود را آشکار سازد.
- 7 6201 - بس القرين العدو. 3 253 بد قرین و همراهی است دشمن برای انسان.
- 8 6202 - دار عدوك و اخلص لودودك تحفظ الاخوة و تحرز المروءة. 4 16 با دشمن خویش مدارا کن، و برای دوست خود در دوستی خالص و بی ریا باش تا برادری را حفظ کرده و مروت و مردانگی را به دست آوری. 3 6203 - 9 راس الجهل معادة الناس.

- 4 51 اساس نادانی، دشمنی کردن با مردم است.
- 10 6204 - شرّ الاعداء ابعدهم غورا و اخفاهم مکیده. 4 188 بدترین دشمنان آن دشمنی است که دقّت و فرو رفتن او در مسائل از همگان دورتر و دقیق‌تر، و کید و مکرش پنهان‌تر باشد.
- 11 6205 - عادة الاشرار معاداة الاخيار.
- 4 332 عادت و شیوه اشرار و بدان، دشمنی و عداوت با نیکان است.
- 12 6206 - قد یخدع الاعداء. 4 471 گاه است که دشمنان (انسان را) فریب می‌دهند.
- 13 6207 - قد جهل من استنصح اعداءه.
- 4 473 به حقیقت، نادان است کسی که از دشمنان خود خیرخواهی بجوید.
- 14 6208 - كثرة العداوة عناء القلوب.
- 4 591 دشمنی کردن بسیار (با مردم) رنج و تعب دلهاست (و دل انسان را پیوسته در رنج دارد).
- 15 6209 - لكلّ شیء نكد و نكد العمر
- مقارنة العدو. 5 19 هر چیزی را دشواری و سختی است، و سختی عمر انسان هم‌نشینی با دشمن است.
- 16 6210 - لم یتصف بالمروّة من لم یرع ذمّة اولیائه و ینصف اعدائه. 5 95 به مردانگی توصیف نشود کسی که پیمان دوستان را مراعات نکند، و با دشمنان خود به انصاف و عدالت رفتار ننماید.
- 17 6211 - من ابغضک اغراک. 5 149 کسی که دشمن تو است تو را به کار زشت وادارد.
- 18 6212 - من اظهر عداوته قلّ کیده.

196 5 کسی که دشمنی خود را اظهار و آشکار کند مکر و حيله اش اندک شود.

19 6213 - من زرع العدو ان حصد الخسران. 214 5 کسی که تخم دشمنی بکارد زیان و خسران درو کند.

20 6214 - من لاحی الرجال کثر اعداؤه.

221 5 کسی که با مردمان منازعه و ستیز کند دشمنانش بسیار گردند.

21 6215 - من قارن ضده ضنی جسده.

240 5 کسی که با مخالف و دشمن خود قرین و همراه گردد بدنش لاغر و گداخته شود.

22 6216 - من استصلح عدوه زاد فی عدده. 256 5 کسی که دشمن خود را اصلاح کند عدد (افراد) خود را زیاد گرداند.

23 6217 - من لا یبالک فهو عدوک. 261 5 کسی که پروایی در باره تو (و خوبی و بدی تو) ندارد چنین کسی دشمن تو است.

24 6218 - من نام عن عدوه انبهته المكائد. 344 5 کسی که از توطئه دشمن خود (آسوده و راحت) بخوابد و (اطمینان یابد) مکرها و توطئه‌ها او را بیدار کند.

25 6219 - من عادى الناس استثمر

الدامة. 357 5 کسی که با مردم دشمنی کند میوه پشیمانی بچیند.

26 6220 - من استحلّی معاداة الرجال استمرّ معاناة القتال. 346 5 کسی که شیرین بشمارد دشمنی کردن با مردم را باید تلخی رنج پیکار آنها را نیز به حساب آورد.

- 27 6221 - من شاقّ و عرت عليه طرقة و اعضل عليه امره و ضاق عليه  
مخرجه. 399 5 کسی که با مردم مخالفت و دشمنی کند راههای زندگی بر او  
سخت شود و کار بر او دشوار گردد، و جای بیرون رفتن از دشواری‌ها بر او  
تنگ شود.
- 28 6222 - من اصلح الاضداد بلغ المراد. 404 5 کسی که با مخالفان  
اصلاح کند به آرمان خود برسد.
- 29 6223 - من استعان بعدوّه علی حاجته ازداد بعدا منها. 414 5 کسی که  
برای رسیدن به نیاز و حاجت خود از دشمن کمک خواهد، دوری خود را از آن  
حاجت افزون کند.
- 30 6224 - من کان نفعه فی مضرتک لم یخل فی کلّ حال من عداوتک. 5  
455 کسی که سود و نفع او در زیان زدن به تو باشد، در هیچ حالی از دشمنی  
تو بیرون نخواهد بود.
- 31 6225 - معادة الرّجال من شیم الجهّال. 129 6 دشمنی کردن با مردمان  
از خوی و خصلت نادانان است.
- 32 6226 - مواقف الشّنان تسخط الرّحمن و ترضی الشّیطان و تشین  
الانسان. 140 6 توقف در ایستگاههای دشمنی، خدای رحمان را به خشم آورد،  
و شیطان را خوشنود گرداند، و انسان را عیبناک و زشت گرداند.
- 33 6227 - لا تأمن عدوّا و ان شکر. 268 6 از هیچ دشمنی ایمن مشو اگر  
چه سپاسگزاری کند. 34 6228 - لا تستصغرنّ عدوّا و ان ضعف. 273 6  
هیچ دشمنی را کوچک مشمار اگر چه ناتوان باشد. 35 6229 - لا توقع بالعدوّ  
قبل القدرة.
- 282 6 درگیر مشو با دشمن پیش از توانایی و قدرت.

6230 36- لا تغترنَّ بمجاملة العدوِّ فإنه كالماء و ان اطيل اسخانه بالنار لا  
يمنتع من اطفائها. 6 292 فریب چرب زبانی و خوش آمد گویی دشمن را مخور  
زیرا دشمن همچون آب است که گر چه گرم کردنش با آتش به طول انجامد (و  
زمان زیادی طول کشد تا آن را گرم کند) ولی مانع از خاموش کردن آن نشود.  
6231 37- لا تأمن صدیقک حتی تختبره و کن من عدوِّک علی اشدِّ  
الحدز.

6 293 از دوست خود ایمن مباش تا او را بیازمایی، و از دشمن خود نیز  
سخت‌ترین پرهیز را داشته باش.

6232 38- لا تعرض لعدوِّک و هو مقبل فان اقباله یعینه علیک، و لا  
تعرض له و هو مدبر فان ادباره یکفیک امره.

6 295 در حالی که دشمن رو در رو به سوی تو آید متعرض او مشو که  
همان رو در رو آمدنش به زیان تو او را کمک دهد، و هم چنین هنگامی که  
پشت کرده و فرار کند متعرض او مشو که همان پشت کردنش تو را کفایت کند.

6233 39- لا تناهذ عدوِّک و لا تفرع صدیقک، و اقبل العذر و ان کان کذبا  
ودع الجواب عن قدرة و ان کان لک.

6 313 با دشمن خود دشمنی‌ات را آشکار مکن، و دوست خود را سرزنش  
و سرکوفت نزن و عذرش را بپذیر اگر چه دروغ باشد، و پاسخ او را اگر چه از  
روی قدرت و توانایی و به سود تو باشد، واگذار.

## باب الاعتذار (پوزش خواهی)

- 6234 1- الاقرار اعتذار. 1 51 اقرار و اعتراف به گناه عذرخواهی است.
- 6235 2- الاعذار یوجب الاعتذار. 1 117 عذرخواهی واجب سازد عذرپذیری را. 6236 3- المعذرة برهان العقل. 1 133 معذور داشتن (و عذر پذیرفتن) دلیل بر عقل و خرد است.
- 6237 4- الاعتذار منذر ناصح. 1 155 عذرخواهی کردن و عذر پذیرفتن ترساننده‌ای است خیرخواه و بی غش.
- 6238 5- اعادة الاعتذار تذکیر بالذنب. 1 374 تکرار کردن عذرخواهی یادآوری کردن خطا و گناه است.
- 6239 6- الاستغناء عن العذر اعز من الصدق. 2 102 بی‌نیازی جستن از عذرخواهی کمیاب‌تر و عزیزتر از راستگویی است. 6240 7- اقبل اعذار الناس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت اضغانهم. 2 215 عذرخواهی مردم را بپذیر تا از برادری آنها بهره‌مند شوی، و با خوشرویی و روی گشاده دیدارشان کن تا کینه‌هاشان را بمیرانی و از میان برداری.
- 6241 8- اعقل الناس اعذرهم للناس.
- 6242 9- اعظم الوزر منع قبول العذر. 2 396 عاقل‌ترین مردم کسی است که بیشتر عذر مردم را بپذیرد.
- 6243 10- اعرف الناس بالله اعذرهم للناس و ان لم يجد لهم عذرا. 2 444 عارف‌ترین مردم به خداوند کسی است که عذر مردم را بیشتر بپذیرد اگر چه برای آنها عذری نیابد.

- 11 6244 - اذا جنيت فاعتذره. 117 3 هرگاه جنایت و گناهی کردن  
عذرخواهی کن.
- 12 6245 - اذا قلت المقدره كثر التعلل بالمعاذير. 130 3 هرگاه توانایی  
پرداخت کم شد بهانه جویی به وسیله عذرهای بسیار شود. 13 6246 - تحر من  
امرک ما یقوم به عذرک و تثبت به حجّتک، و یفیء الیک برشدک. 296 3  
بجوی از کار خود چیزی که عذر تو را (در پیشگاه خدا و یا مردم) پابرجا کند،  
و دلیل تو را ثابت نماید، و رشد و درستی را به سوی تو بازگرداند.
- 14 6247 - خذ من امرک ما یقوم به عذرک و تثبت به حجّتک. 440 3  
«ترجمه شبیه به ترجمه کلام قبلی است» 15 6248 - شرّ النَّاسِ مَنْ لَا یَقْبَلُ  
العذر و لا یَقْبَلُ الذَّنْبَ. 165 4 بدترین مردم کسی است که عذر نپذیرد و از گناه  
نگذرد (و نادیده نگیرد).
- 16 6249 - شافع المجرم خضوعه بالمعذرة. 180 4 شفیع و واسطه گنهکار  
فروتنی و التماس او به عذرخواهی است.
- 17 6250 - قد یعذر المتحیر المبهوت.  
475 4 گاه است که شخص بهت زده و متحیر معذور است.
- 18 6251 - من عاقب معتذرا عظمت اساءته. 355 5  
کسی که کیفر دهد عذرخواهی را، گناهش بزرگ شود.
- 19 6252 - من اعتذر من غیر ذنب فقد اوجب علی نفسه الذَّنْبَ. 391 5  
کسی که بدون داشتن گناهی عذرخواهی کند به حقیقت گناهی را بر خود ثابت  
کرده است.
- 20 6253 - من احسن الاعتذار استحقّ الاغتفار. 470 5 کسی که نیکو  
عذرخواهی کند شایسته آمرزش است.

- 517 4 - 21 6254 قبول عذر المجرم من مواجب الكرم و محاسن الشيم. پذیرش عذر گناهکار از لوازم بزرگواری و زیباییهای خلق و خوی است.
- 22 6255 - كثرة الاعتذار تعظم الذنوب. نشانه بزرگی گناه است).
- 591 4 عذرخواهی بسیار گناهان را بزرگ کند (یعنی عذرخواهی بسیار نشانه بزرگی گناه است).
- 23 6256 - من اعتذر فقد استقال. 471 5 کسی که عذرخواهی کند با این کار درخواست گذشت کرده است.
- 24 6257 - من احسن الفضل قبول عذر الجانی. 18 6 از بهترین فضیلتها پذیرفتن عذر جنایتکار است.
- 25 6258 - ما اذنب من اعتذر. 50 6 کسی که عذرخواهی کند چنان است که گناهی نکرده.
- 26 6259 - ما اقبیح العقوبة مع الاعتذار. چه زشت است کیفر دادن با وجود عذرخواهی.
- 27 6260 - نعم الشفیع الاعتذار. 161 6 چه شفیع و واسطه خوبی است عذرخواهی.
- 28 6261 - لا تعتذر الی من یحبّ ان لا یجد لک عذرا. 285 6 عذرخواهی نکن نزد کسی که دوست دارد برای تو عذری نیابد.
- 29 6262 - لا شافع انجح من الاعتذار. هیچ شفاعت کننده‌ای پیروزمندتر از عذرخواهی نیست.
- 385 6



## باب العرض (آبرو)

- 1 6263 - افضل الغنى ماصين به العرض.
- 2 406 2 بهترین ثروت آن است که آبرو بدان نگهداری و حفظ شود.
- 2 6264 - ابخل الناس بعرضه اسخاهم بعرضه. 2 436 بخیل ترین مردم به مال خویش بخشنده ترین آنها است به آبروی خویش.
- 3 6265 - حصنوا الاعراض بالاموال.
- 3 406 3 آبروهای خود را به وسیله اموال حفظ کنید.
- 4 6266 - خیر أموالک ما وقی عرضک.
- 3 422 3 بهترین مالهای تو آن است که آبروی تو را حفظ کند.
- 5 6267 - لم یذهب من مالک ما وقی عرضک. 5 97 خرج هر مقدار از مال تو که آبروی تو را حفظ کند به هدر نرفته (و به جا خرج شده است).
- 6 6268 - من بذل عرضه ذلّ. 5 143 کسی که آبروی خود را به رایگان بدهد خوار گردد.
- 7 6269 - من بذل عرضه حقّر. 5 190 کسی که آبروی خود را بذل کند کوچک و حقیر گردد.
- 8 6270 - من صان عرضه وقّر. 5 191 کسی که آبروی خود را حفظ کند بزرگ و محترم گردد.
- 9 6271 - من کرم علیه عرضه هان علیه المال. 5 336 کسی که آبرویش نزد او گرامی و عزیز باشد مال برای او (و صرف آن در این راه) خوار باشد.
- 10 6272 - من التّبیل ان یبذل الرّجل ماله

- و یصون عرضه. 27 6 از بزرگی و ارجمندی مرد است که مال خود را خرج کند و آبروی خود را حفظ کند.
- 11 6273 - من اللّوم ان یصون الرّجل ماله و یبذل عرضه. 27 6 از پستی و لثامت مرد است که مال خود را نگه دارد و آبروی خود را خرج کند.
- 12 6274 - ما صان الاعراض کالاعراض عن الدّنایا و سوء الاعراض. 6
- 112 آبروها را چیزی نگه ندارد مانند دوری کردن از پستیها (اخلاق و اعمال پست) و اندیشه‌های بد و دشمنیها.
- 13 6275 - وقوا اعراضکم ببذل اموالکم. 223 6 نگهدارید و حفظ کنید آبروهای خود را به خرج کردن مالهای خود.
- 14 6276 - وقّ عرضک بعرضک تکرّم، و تفضّل تخدم، و احلم تقدّم. 6
- 236 آبروی خود را به وسیله مال خود نگه دار تا گرامی‌ات دارند، و احسان و نیکی کن تا خدمتت کنند، و بردباری کن تا مقدّم شوی.
- 15 6277 - وفور العرض بابتذال المال و صلاح الدّین بافساد الدّنیا. 240 6
- فراوانی آبرو به خرج کردن مال است، و صلاح دین به تباه کردن دنیا است.
- 16 6278 - لا تفعل ما یشین العرض و الاسم. 275 6 کاری را که موجب زشتی آبرو و نام گردد انجام مده.
- 17 6279 - لا تجعل عرضک غرضا لقول کلّ قائل. 294 6 آبروی خود را هدف گفتار هر گوینده‌ای قرار مده.

### باب التعریض (گوشه و کنایه زدن)

1 6280 - التعریض للعاقل اشدّ عتابه.

1 303 گوشه و کنایه زدن برای شخص عاقل سخت‌ترین عقاب و سرزنش او است.

2 6281 - اذا لوّحت للعاقل فقد اوجعته عتابا. 3 162

هر گاه کنایه و گوشه به انسان عاقل بزنی، سرزنش دردآوری به او کرده‌ای.  
3 6282 - تلویح زلّة العاقل له من امضّ عتابه. 3 285 کنایه گویی و گوشه زدن در لغزش شخص عاقل، از رنج‌آورترین سرزنش‌های او است.

### باب المعرفة (شناخت)

1 6283 - المعرفة نور القلب. 1 144 شناخت و معرفت، روشنی و نور دل است.

2 6284 - المعرفة الفوز بالقدس. 1 145 شناخت و معرفت پیروزی و رسیدن به پاکی است.

3 6285 - لا تستعظمنّ أحدا حتّى تستكشف معرفته. 6 271 هیچکس را بزرگ‌شمار تا شناخت او را کشف کنی.

4 6286 - من مات علی فراشه و هو علی معرفة حقّ ربّه و رسوله و حقّ أهل بیته، مات شهیدا و وقع أجره علی الله سبحانه، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله، و قامت نیّته مقام اصلاته سیفه، فانّ لكلّ شیء أجلا لا یعدوه.

5 435 کسی که در بستر خود بمیرد در حالی که حق شناخت پروردگار خود و پیامبر و خاندان او را دارا باشد، شهید مرده و پاداش او بر خدای سبحان

است، و سزاوار پاداش چیزی از عمل شایسته خویش است که در اندیشه خود داشته است، و همان اندیشه او جایگزین شمشیر کشیدن او (و شهادت او در رکاب پیامبر و خاندان او) است، و به راستی که هر چیزی را زمانی و وقتی است که از آن زمان نگذرد (و در وقت خود انجام شود). 5 6287 - المعرفة برهان الفضل. 1 208 شناخت، دلیل برتری و فضیلت است.

6 6288 - الكيس من عرف نفسه و أخلص اعماله. 1 297 انسان زیرک کسی است که خود را بشناسد و کارهای خود را پاک و خالص گرداند.  
7 6289 - العالم من عرف قدره. 1 324 عالم و دانشمند کسی است که قدر و منزلت خویش را بشناسد.

8 6290 - المعرفة دهش و الخلو منها غطش. 2 10 شناخت و معرفت خدای تعالی حسرت و سرگردانی است (و به جایی نمی‌رسد) و خالی بودن و نداشتن آن نیز شب کوری و ناتوانی بصیرت است. 9 6291 - المعرفة بالنفس انفع المعرفين. 2 25 شناخت خویش سودمندترین بخش از دو بخش شناخت است (یعنی این یک شناخت، و شناختهای دیگر نیز همگی شناخت دیگر، و این شناخت سودمندتر از همه آنهاست).

10 6292 - العارف من عرف نفسه فاعتقها، و نزهها عن كل ما يبغدها و يوبقها. 2 48 عارف حقیقی کسی است که نقص خود را بشناسد، و از هر چه که آن را دور گرداند و به هلاکت اندازد پاک گرداند.

11 6293 - العارف وجهه مستبشر متبسّم و قلبه وجل محزون. 2 105 انسان عارف چهره‌اش باز و خندان ولی دلش ترسان و اندوهگین است.

12 6294 - اخوفكم اعرفكم. 2 370 هر کس بیشتر از (خدا) بترسد شناخت و معرفتش بیشتر است.

- 13 6295 - ثمرة العلم معرفة الله. 322 3 میوه علم و دانش، معرفت خداست.
- 14 6296 - ثمرة المعرفة العزوف عن دار الفناء. 333 3 میوه معرفت کناره‌گیری از سرای فانی است.
- 15 6297 - ربّ معرفة ادّت الى تضلیل.
- 75 4 بسا معرفت و شناختی که به گمراهی منجر شود.
- 16 6298 - عرف الله سبحانه بفسخ العزائم و حلّ العقود و كشف الضّرّ و البلیة عمّن اخلص له النّیة. 357 4 خدای سبحان شناخته شده به فسخ (و به هم خوردن) تصمیمها و باز شدن گره‌ها، و گشوده شدن سختیها و بلاها از کسی که نیت خود را به درگاه او پاک و خالص گرداند.
- 17 6299 - غایة المعرفة ان يعرف المرء نفسه. 372 4 نهایت معرفت و شناخت آن است که آدمی خود را بشناسد.
- 18 6300 - کلّ عارف مهموم. 524 4 هر عارفی مهموم و غمگین است.
- 19 6301 - کلّ عارف عائف. 524 4 هر عارفی ناخوش دارد (دنیا و مادیات آن را).
- 20 6302 - لقاء اهل المعرفة عمارة القلوب و مستفاد الحكمة. 131 5 دیدار اهل معرفت آبادانی دلها و سبب فایده بردن حکمت و فرزاندگی است.
- 21 6303 - من عرف الله توحد. 172 5 کسی که خدا را بشناسد تنهایی گیرد (و از مردم و اجتماعات بگریزد).
- 22 6304 - من عرف كف. 135 5 هر کس معرفت و شناخت داشته باشد (از کارهای ناپسند) باز ایستد.
- 23 6305 - من عرف الله کملت معرفته.

- 206 5 کسی که خدا را بشناسد معرفتش کامل گردد.
- 24 6306 - من لم يعرف الخير من الشر فهو من البهائم. 362 5 کسی که خوبی را از بدی نشناسد او از بهائم و چهارپایان است.
- 25 6307 - من عرف الله سبحانه لم يشق ابدا. 406 5 کسی که خدای سبحان را بشناسد هرگز بدبخت نشود.
- 26 6308 - من صحّت معرفته انصرفت عن العالم الفانی نفسه و همّته. 5
- 453 کسی که شناخت و معرفتش درست باشد همّت و اندوهش را از جهان فانی بازگرداند.
- 27 6309 - معرفة الله سبحانه اعلى المعارف. 148 6 شناخت و معرفت خداوند والاترین و برترین شناختهاست.
- 28 6310 - معرفة النفس انفع المعارف.
- 148 6 شناخت نفس سودمندترین شناختهاست.
- 29 6311 - نال الفوز الاكبر من ظفر بمعرفة النفس. 172 6 به بزرگترین پیروزی و رستگاری نائل گشته کسی که به شناخت نفس دست یابد.
- 30 6312 - لا تزهدنّ فی شیء حتّى تعرفه. 263 6 زهد و بی‌رغبتی مکن در چیزی تا آن را بشناسی.
- 31 6313 - يسير المعرفة يوجب الزهد فی الدنيا. 456 6 اندکی از معرفت و شناخت موجب زهد و بی‌رغبتی در دنیا شود.
- 32 6314 - هب ما انكرت لما عرفت و ما جهلت لما علمت. 212 6 آنچه را نشناخته‌ای بدانچه شناخته‌ای ببخش و آنچه ندانسته‌ای بدانچه دانسته‌ای.

## باب المعروف (نیکی و احسان)

- 1 6315 - المعروف سیادة. 17 1 نیکی و احسان، سیادت و آقایی است.
- 2 6316 - المعروف رق. 1 24 احسان و نیکی بردگی است. 3 6317 -  
المعروف حسب. 1 30
- نیکی، حسب است (یعنی همچون حسب سرمایه شرف و افتخار انسان است).
- 4 6318 - المعروف قروض. 1 42 کارهای نیک، قرضها و وامهایی است (که انسان می‌دهد و عوض آن را در دنیا و آخرت می‌گیرد).
- 5 6319 - المعروف فضل، الکرّم نبل.
- 1 54 کار نیک فضیلت و برتری است، و کرم و بزرگواری دلیل هوشیاری و زیرکی است.
- 6 6320 - المعروف کنز. 1 58 کار نیک گنجی (و اندوخته‌ای) است.
- 7 6321 - المعروف زکاة النعم. 1 128 کار نیک زکات نعمتهای الهی است.
- 8 6322 - المعروف افضل المغانم.
- 1 140 کار نیک برترین غنیمتهاست.
- 9 6323 - المعروف اشرف سیادة. 1 215 کار نیک شریف‌ترین سیادت‌ها و آقایی‌ها است.
- 10 6324 - المعروف ذخيرة الابد. 1 241 کار نیک، اندوخته همیشگی است.
- 11 6325 - المعروف انمی زرع و افضل کنز. 1 351 نیکی به مردم، رشد یافته‌ترین کشت و برترین گنج است.

- 12 6326 - المعروف کنز فانظر عند من تودعه. 1 397 کار نیک گنجی است، بنگر تا نزد چه کسی به ودیعت می سپاری.
- 13 6327 - المعروف أفضل الكنزین.
- 26 2 کار نیک بهترین گنجها از (میان) دو گنج (دنیا و آخرت) است.
- 14 6328 - اکمال المعروف احسن من ابتدائه. 2 75 کامل کردن کار نیک، بهتر از آغاز آن است. 15 6329 - المعروف لا یتّمّ الاّ بثلاث: بتصغیره و تعجیله و ستره، فانک اذا صغرته فقد عظّمته، و اذا عجلته فقد هتّاته، و اذا سترته فقد تمّمته. 2 147 کار نیک کامل نشود مگر به سه چیز: به کوچک شمردن آن، و شتاب در آن، و پوشاندن آن، زیرا هنگامی که تو آن را کوچک شمردی بزرگش کرده‌ای (برای کسی که به او احسان شده) و هنگامی که شتاب کردی، گوارایش کرده‌ای، و چون پوشاندی آن را تمام کرده و به کمال رسانده‌ای.
- 16 6330 - ابذل معروفک و کفّ اذاک.
- 175 2 احسان خود را به مردم بذل کن، و آزار خود را از آنها بازدار.
- 17 6331 - احی معروفک باماتته. 2 178 زنده‌دار احسان خود را به میراندن آن (یعنی به این که هیچ گاه از آن یاد نکنی که همین سبب زنده ماندنش می شود).
- 18 6332 - افعّل المعروف ما امکن و ازجر المسیء بفعل المحسن.
- 183 2 کار نیک را انجام ده تا جایی که ممکن است، و گنهکار را با کار نیک خود از عمل بدش بازدار.
- 19 6333 - ابذل معروفک للناس كافة فانّ فضیلة فعل المعروف لا یعدلها عند الله سبحانه شیء. 2 236 احسان خود را به تمامی مردم بذل کن، زیرا



فضیلت و برتری کار نیک بدان مرتبه است که، چیز دیگری در پیشگاه خدای سبحان با آن برابری نکند.

20 6334 - احيوا المعروف باماتته فان المنّة تهدم الصنّيعه. 2 251 زنده کنید کار نیک را به میراندن آن (و یاد نکردن آن) زیرا منت گذاردن، کار نیک را ویران کند. 21 6335 - اجلّ المعروف ما صنع الی اهله. 2 408 بزرگترین احسان آن است که به اهل آن برسد.

22 6336 - انّ باهل المعروف من الحاجة الی اصطناعه، اکثر ممّا باهل الرّغبة اليهم منه. 2 529 به راستی نیاز کسانی که دارای نعمت هستند به احسان کردن، بیشتر است از نیاز حاجتمندان احسان به سوی آنها.

23 6337 - اذا صنع اليك معروفا فانشره. 3 116 هرگاه به تو احسانی شد، ذکر و یاد آن را پراکنده کن و بگستران.

24 6338 - اذا صنعت معروفا فاستره.

3 115 هرگاه احسانی کردی آن را ببوشان.

25 6339 - بفعل المعروف يستدام الشکر. 3 205 با انجام دادن کار نیک، سپاسگزاری و شکر خدا پایدار و مستدام بماند.

26 6340 - تضييع المعروف وضعه فی غير عروف. 3 277 تباه کردن احسان به نهادن و دادن آن است به کسی که آن را نشناسد.

27 6341 - جمال المعروف اتمامه. 3 363 زیبایی احسان به اتمام آن است.

28 6342 - خير المعروف ما اصيب به الابرار. 3 426 بهترین احسان، احسانی است که به نیکان برسد.

29 6343 - ذو المعروف محمود العادة.

4 37 احسان کننده عادتش ستوده است (نزد خدا و خلق خدا).

- 30 6344 - ربّ المعروف احسن من ابتدائه. 4 96 پرورش دادن و ادامه احسان، بهتر از آغاز آن است.
- 31 6345 - زكاة النعم اصطناع المعروف. 4 106 زکات نعمتها احسان کردن است.
- 32 6346 - زد فی اصطناع المعروف و اکثر من اسداء الاحسان، فأنه ابقی ذخرا و اجمل ذکرا. 4 115
- بیفزای در احسان کردن، و بسیار کن نیکی به مردم را، زیرا پایدارترین ذخیره و زیباترین یادگار است.
- 33 6347 - صاحب المعروف لا یعثر، و اذا عثر وجد متکأ. 4 201 کسی که کار نیک و احسان کند نلغزد، و اگر هم بلغزد تکیه‌گاهی دارد.
- 34 6348 - صنائع المعروف تقی مصارع الهوان. 4 204 انجام کارهای نیک انسان را از افتادن در پستی‌ها نگاه می‌دارد.
- 35 6349 - صنائع المعروف تدرّ النعماء و تدفع البلاء. 4 205 انجام کارهای نیک نعمتها را ریزان، و بلا را دفع کند.
- 36 6350 - ظلم المعروف من وضعه فی غیر اهله. 4 276 ستم کرده به احسان و نیکی، کسی که آن را در جایی بنهد که شایستگی آن را ندارد.
- 37 6351 - علیکم بصنائع المعروف فأنها نعم الزاد الی المعاد. 4 306 بر شما باد به انجام کارهای نیک که به راستی توشه خوبی برای روز معاد است.
- 38 6352 - فی کلّ معروف احسان. 4 403 در هر کار نیکی احسانی است.
- 39 6353 - فی کلّ شیء یذمّ السرف الّا فی صنائع المعروف و المبالغة فی الطاعة. 4 411 در هر چیزی اسراف و زیاده‌روی مذموم است مگر در کارهای خیر و نیکو، و نیز در مبالغه در راه اطاعت حق تعالی.

- 40 6354 - فعل المعروف و اغائة الملهوف و اقراء الضيوف آلة السيادة. 4  
 430 انجام کار نیک، و به فریاد رسیدن درماندگان، و پذیرایی کردن مهمانان،  
 آلت سیادت و وسیله رسیدن به آقایی است.
- 41 6355 - کلّ معروف احسان. 530 4 هر کار نیکی احسان است.
- 42 6356 - کلّ نعمة انیل منها المعروف فانها مأمونة السلب محصنة من  
 الغير. 543 4 هر نعمتی که برسد از آن احسانی به دیگران، آن نعمت از ربوده  
 شدن و زوال ایمن است، و از دگرگونیها محفوظ خواهد ماند.
- 43 6357 - كثرة اصطناع المعروف تزید فی العمر و تنشر الذکر. 594 4  
 بسیار انجام دادن کار نیک، عمر را زیاد کند، و نام و آوازه را بگستراند.
- 44 6358 - من صنع العارفة الجمیلة حاز المحمدة الجزیلة. 222 5 کسی که  
 کار نیک کند، ستایش بزرگ را برای خویش گرد آورده است.
- 45 6359 - من كثرت عوارفه كثرت معارفه. 240 5 کسی که کار نیک او  
 زیاد باشد، آشنایان او زیاد باشند.
- 46 6360 - من صنع معروفًا نال اجرا و شکرًا. 229 5 کسی که کار نیکی  
 بکند به پاداش و سپاسی نایل گردد.
- 47 6361 - من كثرت عوارفه ابان عن كثرة نبلة. 291 5 کسی که کار  
 نیکش زیاد باشد از فزونی مرتبه او پرده برداشته است.
- 48 6362 - من بذل معروفه كثر الراغب اليه. 306 5 کسی که بذل احسان  
 کند، رغبت کنندگان به سویش بسیار شوند.
- 49 6363 - من اسدى معروفًا الى غير اهله ظلم معروفه. 318 5 کسی که  
 احسانی را به آدم ناشایسته‌ای بکند، به احسان خویش ستم کرده است.
- 50 6364 - من بذل معروفه مالت اليه القلوب. 337 5

- کسی که بذل احسان کند، دلها به سویش متمایل گردد.
- 51 6365 - من قبل معروفاً فقد ملک مسدیه الیه رقه. 5 389 کسی که احسانی را بپذیرد، احسان کننده به او، مالک بردگی او شده است.
- 52 6366 - من قبل معروفک فقد اوجب علیک حقّه. 5 389 کسی که احسان تو را بپذیرد حقّی را از خود بر تو واجب کرده است (که شایسته اجر و ثواب الهی گردیده‌ای).
- 53 6367 - من لم یربّ معروفه فقد ضیعه. 5 447 کسی که احسان خود را (با ادامه دادن به آن) پرورش ندهد آن را ضایع و تباه ساخته است.
- 54 6368 - من قبل معروفک فقد باعک عزّته و مروءته. 5 453 کسی که احسان تو را بپذیرد عزّت و مردانگی خود را به تو فروخته است.
- 55 6369 - من قبل معروفک فقد اذلّ لک جلالته و عزّته. 5 453 کسی که احسان تو را بپذیرد بزرگی و عزّت خود را برای تو خوار و پست گردانیده است.
- 56 6370 - من لم یربّ معروفه فکانه لم یصنعه. 5 454 کسی که پرورش ندهد احسان خود را (با ادامه دادن آن) گویا چنین احسانی نکرده است.
- 57 6371 - من الکرّم اصطناع المعروف و بذل الرّفد. 6 22 از بزرگواری است انجام کار نیک، و بذل عطا و احسان.
- 58 6372 - من احسن المکارم بثّ المعروف. 6 33 از بهترین مکارم و بزرگواریهاست پهن کردن و توسعه دادن احسان.
- 59 6373 - من سعادة المرء ان یضع معروفه عند اهله. 6 36 از خوشبختی انسان است که احسان خود را نزد اهل آن (که شایستگی آن را دارند) بگذارد.

- 60 6374 - مرّبة المعروف احسن من ابتدائه. 6 128 پرورش دادن کار نیک بهتر از آغاز کردن آن است.
- 61 6375 - نعم المرء المعروف. 6 157 کار نیک (اگر به صورت مردی در آید) مرد خوبی است.
- 62 6376 - نعم الذّخر المعروف. 6 158 اندوخته خوبی است کار نیک و احسان به مردم.
- 63 6377 - واضع معروفه عند غیر مستحقّه مضیّع له. 6 241 کسی که بنهد احسان خود را نزد کسی که شایسته آن نیست آن را ضایع و تباه کرده است.
- 64 6378 - لا تضعنّ معروفک عند غیر عروف. 6 263 احسان خود را نزد کسی که شناختی بدان ندارد مگذار.
- 65 6379 - لا یزهدنک فی اصطناع المعروف قلّة من یشکره، فقد یشکرک علیه من لا ینتفع بشیء منه، و قد یدرک من شکر الشّاکر اکثر ممّا اضاع الکافر. 6 324 بی رغبت نکند تو را در انجام کار نیک و احسان، کمی سپاسگزارانش، زیرا سپاس گزارد تو را بر انجام آن، کسی که هیچ سودی از آن بدو نرسد (یعنی خدای سبحان)، و به راستی ثمره‌ای که از سپاس آن سپاسگزار به دست آید بیشتر از ناسپاسی آن ناسپاس است.
- 66 6380 - لا تمنعنّ المعروف و ان لم تجد عروفا. 6 273 از کار خیر و احسان ممانعت مکن اگر چه شناسایی برای آن نیابی.
- 67 6381 - لا تمتنعنّ من فعل المعروف و الاحسان فتسلب الامکان. 6 290 زندهار منع مکن از کار خیر و احسان که امکان این کار از تو ربوده خواهد شد.

68 6382- لا تكمل المروّة إلا باحتمال جنایات المعروف. 6 424  
جوانمردی کامل نشود مگر با تحمّل پی آمدهای دشوار کار نیک.  
69 6383- لا خیر فی المعروف الی غیر عروف. 6 427 خیری نیست در  
احسان به غیر شناسای آن.

## باب الأعراف

6384 1- الموقنون و المخلصون و المؤثرون من رجال الاعراف. 2 94  
يقين داران و مخلصان و ايتارگران از مردان اعراف هستند.

## باب العشرة و المعاشرة (آمیزش)

- 6385 1- بحسن العشرة تدوم المودة.  
3 201 با آمیزش و معاشرت نیکو دوستی دوام یابد.  
6386 2- بحسن العشرة تأنس الرفاق.  
3 210 با آمیزش و معاشرت نیکو رفیقان مانوس شوند.  
6387 3- بحسن العشرة تدوم الوصلة.  
3 220 با آمیزش نیکو پیوند دوستی دوام یابد.  
6388 4- حسن العشرة يستديم المودة.  
3 383 آمیزش نیکو، دوستی را مستدام دارد.  
6389 5- من حسنت عشرته كثر اخوانه.  
5 285 کسی که آمیزش و معاشرتش نیکو باشد برادرانش بسیار گردند.  
6390 6- خوافی الاخلاق تكشفها المعاشرة. 3 466 پنهان های اخلاقی هر  
کس را معاشرت و آمیزش آشکار کند.  
6391 7- عاشر اهل الفضل تسعد و تنبل.  
4 356 با اهل فضل و برتری معاشرت کن تا نیکبخت و بزرگوار گردی.  
6392 8- معاشرة ذوی الفضائل حیوة  
القلوب. 6 126 معاشرت با صاحبان فضیلت، زندگی و حیات دلهاست.

9 6393- لا تصحب الّا عاقلاً تقياً و لا تعاشر الّا عالماً زكياً، و لا تودع  
سرک الّا مؤمناً و قیاً. 329 6 مصاحبت و همدمی نکن مگر با خردمندی با تقوا،  
و معاشرت و آمیزش نکن مگر با دانشمندی پاک، و سرّ خود به ودیعت مگذار  
مگر نزد مؤمنی با وفا.

10 6394- من اسرع الی الناس بما یکرهون قالوا فیه ما لا یعلمون. 379 5  
کسی که شتاب کند در رساندن خبرهای ناخوش به مردم، در باره‌اش خواهند  
گفت آنچه را نمی‌دانند.



### باب العزّ (ارجمندی)

- 1 6395 - العزّ مع اليأس. 120 1 عزّت با نومیدی از خلق است.
- 2 6396 - من اعتزّ بغير الله اهلكه العزّ.
- 5 253 هر کس عزّت گیرد به غیر از خدای تعالی آن عزّت او را به هلاکت و نابودی کشاند.
- 3 6397 - العزّ ادراك الانتصار. 1 278 عزّت و پیروزی در این است که انسان دسترسی به قدرت انتقام پیدا کند (اگر چه انتقام نگیرد).

### باب العزلة (گوشه گیری)

- 1 6398 - يتلى مخالط الناس بقرين السوء و مداجاة العدو. 6 474 آمیزش کننده با مردم گرفتار شود به هم نشین بد، و به ظاهر سازی و مدارا کردن با دشمن.
- 2 6399 - السّلامة في التّفرد. 1 86 سلامت در تنهایی است.
- 3 6400 - الانفراد راحة المتعبّدين.
- 1 174 تنهایی، آسایش کسانی است که بسیار عبادت کنند.
- 4 6401 - العزلة حسن التّقوى. 1 280 عزلت و گوشه گیری زیبایی پرهیزکاری است.
- 5 6402 - العزلة افضل شيم الاكياس.
- 1 371 گوشه گیری برترین خصلت زیرکان است.
- 6 6403 - الوصلة بالله في الانقطاع عن النّاس. 2 39 پیوند با خدا در بریدن از مردم است.

- 7 6404 - انّ في الخمول لراحة. 487 2 به راستی که در گمنامی آسودگی است.
- 8 6405 - سلامة الدّین فی اعتزال النّاس. 140 4 سلامت دین در کناره‌گیری از مردم است.
- 9 6406 - فی اعتزال أبناء الدّتیا جماع الصّلاح. 406 4 مجموعه صلاح و نیکی در کناره‌گیری از فرزندان دنیا (و دنیا طلبان) است.
- 10 6407 - من اعتزل سلم. 135 5 کسی که از مردم کناره‌گیری کند، سالم ماند.
- 11 6408 - من اختبر اعتزل. 136 5 کسی که مردم را بیازماید گوشه‌گیری کند.
- 12 6409 - من اعتزل حسنت زهادته.
- 165 5 کسی که گوشه‌گیری کند بی‌رغبتی و زهد او نیکو شود.
- 13 6410 - من عرف النّاس تفرّد. 173 5 کسی که مردم را بشناسد تنهایی گیرد.
- 14 6411 - من اعتزل سلم ورعه. 201 5 کسی که کناره‌گیری کند، پارسایی‌اش سالم ماند.
- 15 6412 - من اعتزل النّاس سلم من شرّهم. 238 5 کسی که از مردم کناره‌گیری کند از شرّ آنها سالم ماند.
- 16 6413 - من انفراد کفی الاحزان. 204 5 کسی که تنها باشد از اندوهها کفایت شده و فارغ باشد.
- 17 6414 - من انفراد عن النّاس صان

دینه. 262 5 کسی که از مردم تنها شود (و گوشه گیرد) دین خود را نگهداری کند.

18 6415 - من انفراد عن الناس انس بالله سبحانه. 338 5 کسی که از مردم جدا شود، به خدای سبحان انس و الفت گیرد.

19 6416 - مداومة الوحدة اسلم من خلطة الناس. 131 6 مداومت تنهایی سالم تر است از آمیزش با مردم.

20 6417 - نعم العبادة العزلة. 157 6 خوب عبادتی است گوشه گیری و عزلت.

21 6418 - وحدة المرء خير له من قرين السوء. 243 6 تنهایی انسان بهتر است برای او از همراه بد.

## باب العزم (آهنگ، تصمیم)

1 6419 - اصل العزم الحزم و ثمرته الطُّفر. 417 2 ریشه عزم دور اندیشی و احتیاط، و میوه‌اش پیروزی و ظفر است.

2 6420 - تداو من داء الفترة فی قلبک بعزيمة، و من کری الغفلة فی ناظرک بيقظة. 313 3 مداوا کن درد سستی را در دل خویش به تصمیم و عزم، و از چرت و بینکی در چشم، خود به بیداری.

3 6421 - ضادّوا التّوانی بالعزم. 233 4 مخالفت کنید سستی را با عزم و تصمیم.

4 6422 - علی قدر الرّأی تكون العزيمة.

310 4 به اندازه رأی و اندیشه است عزیمت و تصمیم (که اگر قوی باشد تصمیم هم قوی است).

5 6423 - عزيمة الخیر تطفي نار الشرّ.

354 4 تصمیم خیر و نیکی آتش شرّ و بدی را خاموش سازد.

6 6424 - من ساء عزمه رجع علیه سهمه. 272 5

کسی که اندیشه و تصمیمش بد باشد تیرش به سوی خود او بازگردد (و بدی تصمیمش عاید خود او گردد).

7 6425 - من الحزم قوّة العزم. 12 6 قوت تصمیم از دوراندیشی است.

8 6426 - من الحزم صحّة العزم. 36 6 درستی عزم و تصمیم از دوراندیشی است.

9 6427 - لا تجتمع عزيمة و ولیمة. 371 6 تصمیم‌گیری با ولیمه (و میهمانی و سورچرانی) جمع نمی‌شود.

### باب التعصّب (جانبداری)

1 6428- ان كنتم لا محالة متعصّبين فتعصّبوا لنصرة الحقّ و اغاثة الملهوف.  
20 3 اگر به ناچار تعصب کشنده هستید، پس تعصب بکشید برای یاری حق و فریادرسی از درمانده بیچاره.

### باب العصمة (نگهداری)

1 6429- النَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مِنْ عَصَمِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، سَأَلْتُهُمْ مَتَعَنَّتْ وَ مَجِيبُهُمْ مَتَكَلَّفٌ، تَكَادَ أَفْضَلُهُمْ رَأْيَا أَنْ يَرُدَّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرِّضَا وَ السَّخَطُ، وَ يَكَادُ أَصْلِبُهُمْ عَوْدًا تَتَكَأهُ اللَّحْظَةُ، وَ تَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ.  
148 2 مردم همگی دچار عیب و نقص گشته، مگر کسی که خدای سبحان نگاهش داشته، پرسش کنندگان نشان بهانه جو، و پاسخ دهندگان نشان توجیه گر و ناحباسب گو، تا جایی که برترین آنها از نظر فکر و اندیشه به خاطر حبّ و بغض از رأی خود بازگردد، و با استقامت ترین آنها با یک نگاه و با یک کلمه دگرگون شود.

2 6430- اعْتَصِمْ فِي أحوالِكَ كُلِّهَا بِاللَّهِ فَإِنَّكَ تَعْتَصِمُ مِنْهُ سُبْحَانَهُ بِمَانِعٍ عَزِيزٍ.

206 2 در همه حالات خویش به خداوند چنگ زن که به راستی با این کار خود چنگ می زنی به خدای سبحان به مانعی محکم و غالب.

3 6431- مِنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ نَجَّاهُ. 171 5 کسی که به خدا چنگ زند خداوند او را نجات دهد.

4 6432- مِنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ. 214 5 کسی که به خدا چنگ زند، هیچ شیطانی زیانش نرساند.

5 6433 - من اعتصم بالله عزّ مطلبه.

273 5 کسی که به خدا چنگ زند، خواسته‌اش پیروز شود.

6 6434 - من الهم العصمة امن الزلّل.

300 5 کسی که نگهداری از گناه در دلش الهام شود، از لغزش ایمن گردد.

7 6435 - لا حكمة الا بعصمة. 436 6 حکمت و فرزاندگی نیست مگر به

عصمت و نگهداری از گناهان.

## باب العطاء (بخشش)

1 6436 - يحتاج ذو النائل الى السائل.

475 6 بخشنده نیازمند است به درخواست کننده.

2 6437 - العطيّة بعد المنع اجمل من المنع بعد العطيّة. 54 2 عطا کردن پس

از منع و جلوگیری کردن، زیباتر است از منع پس از عطا کردن.

3 6438 - اعط تستطع. 173 2 بخشش و عطا کن تا توانا گردی.

4 6439 - ابدأ بالعطيّة من لم يسئلك و ابدل معروفك لمن طلبه، و اياك ان

تردّ السائل. 203 2 آغاز کن به عطا و بخشش به کسی که از تو درخواست

نکرده، و احسان و نیکی خود را بذل کن به کسی که از تو درخواست کرده، و

پرهیز از این که درخواست کننده وسائلی را بازگردانی.

5 6440 - اعط ما تعطيه معجلاً مهناً و ان منعت فليكن في اجمال و اعدار.

225 2 عطا کن آنچه را عطا می کنی با شتاب و گوارایی، و اگر نمی دهی منع

تو توأم با نیکویی و عذرخواهی باشد.

6 6441 - ابدأ السائل بالنوال قبل السؤال، فانك ان احوجته الى

سؤالك اخذت من حرّ وجهه افضل ممّا اعطيته. 231 2 آغاز کن درخواست

کننده را به بخشش پیش از درخواست او، زیرا اگر او را ناچار و نیازمند به

سؤال و درخواست کردی، می گیری از آبروی او بیشتر از آنچه به او می دهی.

7 6442 - اولی الناس بالنوال اغناهم عن السؤال. 410 2 شایسته ترین مردم

به بخشش، آن کسی است که از سؤال کردن بی نیاز است.

(یعنی حاضر به سؤال نیست).

- 8 6443 - افضل النّوال ما وصل قبل السّؤال. 411 2 برترین بخشش آن است که پیش از سؤال و درخواست به نیازمند برسد.
- 9 6444 - اقبیح افعال الکریم منع عطائه. 420 2 زشت ترین کارهای شخص کریم، خودداری کردن از عطا و بخشش است.
- 10 6445 - احلی النّوال بذل بغير سؤال.
- 2 427 شیرین ترین بخششها بذل کردن آن است، پیش از سؤال و درخواست.
- 11 6446 - افضل العطيّة ما كان قبل مذلة السّؤال. 427 2 برترین عطا و بخشش آن است که پیش از خواری و ذلّت سؤال باشد.
- 12 6447 - انّ اعطاء هذا المال قنيّة و انّ امساکه فتنة. 489 2 به راستی که بخشیدن این مال ذخیره‌ای است (برای روز جزا) و به راستی که نگه داشتنش فتنه و گرفتاری است.
- 13 6448 - انّ قدر السّؤال اکثر من قيمة النّوال، فلا تستکثروا ما اعطيتموه فانه لن یوازی قدر السّؤال. 522 2 به راستی که اندازه و ارزش سؤال بیشتر است از اندازه و ارزش بخشش، پس زیاد نشمارید آنچه را می‌بخشید، زیرا که آن برابری نمی‌کند با اندازه سؤال. (چون سائل با سؤال آبروی خود را فروخته)
- 14 6449 - انّ من اعطی من حرمة و وصل من قطعته و عفی عمّن ظلمه کان له من اللّهِ سبحانه الظّهير و النّصير. 538 2 به راستی کسی که عطا کند بدانکه محرومش ساخته، و پیوند کند با کسی که از او بریده، و درگذرد از کسی که به او ستم کرده، این پاداش را از خدای سبحان دارد که پشتیبان و یاور او خواهد بود.
- 15 6450 - انّ المسکین رسول اللّهِ فمن اعطاه فقد اعطی اللّهِ و من منعه منع اللّهِ سبحانه. 540 2 به راستی که درمانده‌ای که سؤال کند پیک و فرستاده خدا



است که هر کس به او عطا و بخشش کند به خداوند عطا کرده، و هر که خودداری از بخشش کند از عطای به خدای سبحان منع و خودداری کرده است.  
16 6451 - أَمَّا الْمَجْدَانِ تَعَطَى فِي الْغَرَمِ وَ تَعْفُو عَنِ الْجَرَمِ. 3 83 جز این نیست که مجد و بزرگواری به این است که عطا کنی در «غرم» و درگذری از جرم.

17 6452 - إِذَا أَعْطَيْتَ فَأَوْجِزْ. 3 116 هر گاه عطا می‌کنی در دادن آن شتاب کن.

18 6453 - بَدَلِ الْيَدَ بِالْعَطِيَّةِ أَجْمَلَ مِنْقَبَةً وَ أَفْضَلَ سَجِيَّةً. 3 266 بخشنده بودن دست به عطا و بخشش زیباترین منقبت و برترین خصلت است.

19 6454 - بَسْطِ الْيَدَ بِالْعَطَاءِ يَجْزِلُ الْإِجْرَ وَ يَضَاعِفُ الْجِزَاءَ. 3 270 گشودن دست به عطا و بخشش، اجر آدمی را بزرگ و پاداش را دو چندان کند.  
20 6455 - تَمَامُ السُّؤْدِ إِبْتِدَاءُ الصَّنَائِعِ.

280 3 همه سیادت و آقایی به آغاز کردن احسانها است.

21 6456 - خَيْرُ الْعَطَاءِ مَا كَانَ عَنْ غَيْرِ طَلَبٍ. 3 438 بهترین عطا و بخشش آن است که بدون سؤال و درخواست باشد.

22 6457 - شَكَرٌ مِنْ دُونَكَ بِسَبَبِ الْعَطَاءِ. 4 158 سپاسگزاری کسی که پست‌تر و پایین‌تر از تو است، به روان کردن عطا و بخشش به سوی او است.

23 6458 - ظَلَمَ السَّخَاءُ مَنْ مَنَعَ الْعَطَاءَ.

276 4 به جود و سخاوت ستم کرده کسی که از عطا و بخشش جلوگیری کند (یعنی او هم از جمله ستمکاران به خصلت نیکی از خصلتها است).

24 6459 - قَدْ يَهِنُ الْعَطَاءُ لِلْإِنْجَازِ. 4 474 گاه است که عطا به خاطر

«انجازه» یعنی سر وعده دادن و به تأخیر نینداختن، گوارا می‌شود.

- 25 6460 - کفی بالمیسور رفا. 572 4 کافی است برای رسیدن به فضیلت و پاداش عطا، پرداخت همان که میسر و مقدور باشد (اگر چه کم باشد).
- 26 6461 - من منع العطاء منع الثناء.
- 153 5 کسی که از بخشش جلوگیری و منع کند، از ثنا و مدح مردم جلوگیری کرده است.
- 27 6462 - من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة. 222 5 کسی که با دست کوتاه جود و بخشش کند، با دست بلند خداوند، پاداش آن به او داده خواهد شد.
- 28 6463 - من لم يعط قاعدا لم يعط قائما. 248 5 کسی که در هنگام نشستن و آسایش (و توانگری) بخشش نکند، چیزی به او عطا نشود در هنگام ایستادن، و زمان تلاش و کوشش (برای روزی).
- 29 6464 - من لم يعط قاعدا منع قائما.
- 248 5 کسی که در حال آسایش عطا نکند، در حال سختی و تلاش به او عطا نشود.
- 30 6465 - من قبل عطائك فقد اعانك على الكرم. 313 5 کسی که عطای تو را بپذیرد، تو را در کرم و بزرگواری کمک و اعانت کرده است.
- 31 6466 - من اكمل الافضال بذل النوال
- قبل السؤال. 317 5 از کامل ترین بخششها بخشش و عطای پیش از سؤال و درخواست سائل است. 32 6467 - من اعطى فى غير الحقوق قصر عن الحقوق. 319 5 کسی که عطا کند چیزی را در غیر از جایی که حق آن است کوتاهی کرده از حقوقی که به گردن دارد.

- 33 6468 - من بذل النوال قبل السؤال فهو الكريم المحبوب. 5 338 کسی که پیش از سؤال بذل و بخشش کند بزرگواری است محبوب و دوست داشتنی.
- 34 6469 - من بدأ بالعطيّة من غير طلب و اكمل المعروف من غير امتنان، فقد اكمل الاحسان. 5 426 کسی که آغاز کند به عطا و بخشش بدون درخواست، و کامل کند نیکی را بدون منت‌گذاری، احسان را کامل کرده است.
- 35 6470 - إنّكم إلى إجراء ما أعطيتم أشدّ حاجة من السائل إلى ما أخذ منكم. 3 63 به راستی که شما به پاداش آنچه عطا می‌کنید سخت نیازمندترید از نیاز سائل به آنچه از شما گرفته است.
- 36 6471 - من سمحت نفسه بالعتاء استعبد أبناء الدّنيا. 5 441 هر کس جود کند نفس او به عطا و بخشش، فرزندان دنیا و مردم را به بردگی گرفته است.
- 37 6472 - لا تستكثرنّ العطاء و ان كثر فانّ حسن الثّناء اكثر منه. 6 269 عطا و بخشش را زیاد مشمار اگر چه زیاد باشد، زیرا ارزش و قیمت مدح و ثنای مردم بزرگتر از آن است.
- 38 6473 - لا تستعظمنّ النّوال و ان عظم فانّ قدر السّؤال اعظم منه. 6 269 بزرگ مشمار عطا و بخشش را اگر چه بزرگ باشد، زیرا قدر و منزلت سؤال و درخواست از آن بزرگتر است.
- 39 6474 - لا تستحي من اعطاء القليل فانّ الحرمان اقلّ منه. 6 283 نکن از عطای اندک، زیرا (هر چه کم باشد) محروم کردن کمتر است از آن.
- 40 6475 - لا تستكثرنّ الكثير من نوالك فانّك اكثر منه. 6 283 زیاد مشماری عطای بسیار خود را، زیرا تو خود بیشتر از آن هستی (و شرافت و مقام انسانی زیادتر از اینها است).

- 41 6476 - لا يستحق اسم الكرم إلا من بدأ بنواله قبل سؤاله. 397 6  
شایسته نام کرم و بزرگواری نیست مگر کسی که عطای خود را پیش از سؤال و درخواست آغاز کند.
- 42 6477 - يسير العطاء خير من التعلل بالاعتذار. 457 6 عطا و بخشش  
اندک (هر چه باشد) بهتر است از بهانه‌جویی و عذر تراشی برای ندادن.

## باب العفة (پاکدامنی)

- 1 6478- العفاف زهادة. 18 1 پاکدامنی همان زهد و بی رغبتی است (که سبب پاکدامنی شود).
- 2 6479- العفة افضل الفتوة. 142 1 پاکدامنی برترین مرتبه جوانمردی است.
- 3 6480- العفاف افضل شيمة. 151 1 پاکدامنی برترین خصلتهاست.
- 4 6481- العفة شيمة الاكياس. 190 1 پاکدامنی خوی زیرکان است.
- 5 6482- العفة رأس كل خير. 306 1 پاکدامنی اساس هر خیر و خوبی است.
- 6 6483- العفاف اشرف الاشراف. 390 1 پاکدامنی شریفترین کارهای شریف است.
- 7 6484- الحرفة مع العفة خير من الغنى مع الفجور. 94 2 کار و پیشه با پاکدامنی بهتر است از توانگری با گناه و نافرمانی.
- 8 6485- العفاف يصون النفس و ينزهها عن الدنيا. 106 2 پاکدامنی نفس انسانی را نگه دارد و از پستی‌ها پاک گرداند.
- 9 6486- العفة تضعف الشهوة. 152 2 پاکدامنی شهوت را ناتوان سازد.
- 10 6487- افضل العبادة عفة البطن و الفرج. 406 2 بهترین عبادتها پاکدامنی و عفت شکم و عورت است.
- 11 6488- افضل الملوك اعفهم نفسا. 400 2 برترین پادشاهان کسی است که عفت نفس او از دیگران بیشتر باشد.

- 12 6489 - انّ الله سبحانه يحبّ المتعفّف الحَيّى التّقّى الرّاضى. 501 2 به راستی که خدای سبحان دوست می‌دارد انسان با حیا و پرهیزکار و خوشنود (از قضا و قدر الهی) را.
- 13 6490 - اذا اراد الله بعبد خيرا اعفّ بطنه و فرجه. 167 3 هرگاه خداوند نسبت به بنده‌ای خیر و خوبی خواهد، شکم و عورتش را عقیف گرداند.
- 14 6491 - اذا اراد الله بعبد خيرا اعفّ بطنه عن الطّعام و فرجه عن الحرام. 167 3 هرگاه خداوند خیر بنده‌ای را خواهد شکمش را از خوراک حرام، و عورتش را از عمل حرام نگه دارد.
- 15 6492 - بالعفاف تزكو الاعمال. 211 3 به وسیله عفاف و پاکدامنی است که کارها پاک و پاکیزه گردد.
- 16 6493 - تاج الرّجل عفافه و زينه انصافه. 284 3 تاج و افسر مرد عفت او است، و زیور او انصاف او است.
- 17 6494 - ثمرة العفّة الصّیانة. 323 3 میوه عفت، نگهداری (از محرّمات) است.
- 18 6495 - حسن العفاف من شيم الاشراف. 387 3 پاکدامنی نیکو، از روشها و خصلتهای مردمان شریف است.
- 19 6496 - حسن العفاف و الرضا بالكفاف من دعائم الايمان. 389 3 پاکدامنی نیکو و راضی بودن به کفاف زندگی، از ستونهای ایمان است.
- 20 6497 - حلّوا انفسکم بالعفاف و تجنّبوا التّبذیر و الاسراف. 418 3 بیارابید نفسهای خود را به پاکدامنی، و بیرهیزید از ولخرجی و اسرافکاری.
- 21 6498 - دليل غیرة الرّجل عفته. 8 4 نشانه غیرت مرد، عفت او است.
- 22 6499 - زكاة الجمال العفاف. 105 4 زکات زیبایی، عفت است.

- 23 6500 - سبب القناعة العفاف. 4 123 سبب قناعت، عفت است.
- 24 6501 - طوبى لمن تحلى بالعفاف و رضى بالكفاف. 4 242 خوشا به حال کسی که بیاراید خود را به عفت و پاکدامنی، و راضی و خوشنود باشد به مقدار کفاف زندگی.
- 25 6502 - عليك بالعفة فإنها نعم القرين.
- 288 4 بر تو باد به عفت که به راستی قرین و همراه خوبی است.
- 26 6503 - عليك بالعفاف و القنوع فمن اخذ به خفت عليه المؤمن. 4 292 بر تو باد به عفت و قناعت که هر کس آن را فراگیرد خرجها و هزینه‌های زندگی بر او سبک شود.
- 27 6504 - عليك بالعفاف فإنه افضل شيم الاشراف. 4 293 بر تو باد به عفت که به راستی شریف‌ترین خصلتهای مردمان شریف است.
- 28 6505 - عليكم بلزوم العفة و الامانة فإنهما اشرف ما اسررتم، و احسن ما اعلنتم، و أفضل ما ادخرتم. 4 302 بر شما باد به ملازمت عفت و امانت که این دو، شریف‌ترین چیزهایی است که در نهان دارید، و بهترین چیزی است که آشکار کنید، و برترین چیزی است که بیندوزید.
- 29 6506 - كما تشتهي عفاً. 4 623 همان گونه که میل و خواهش داری (به سعادت و نجات روز قیامت) عقیف باش.
- 30 6507 - لم يتحلل بالعفة من اشتهى ما لا يجد. 5 98 نیاراسته خود را به عفت کسی که خواهش و میل دارد به چیزی که آن را نیابد.
- 31 6508 - من عقل عفاً. 5 135 کسی که عاقل باشد (و خرد خود را به کار اندازد) عفت ورزد.

- 32 6509 - من عَفَّ خَفَّ وِزْرَه و عَظْم عِنْدَ اللّٰه قَدْرَه. 328 5 کسی که پاکدامنی ورزد بار گناه او سبک شود و در پیشگاه خداوند قدر و منزلت او بزرگ گردد.
- 33 6510 - من عَفَّتْ اطْرَافَه حَسَنَت اوصافه. 432 5 کسی که جوانب (اعضا و جوارح) او عقیف باشد اوصاف او نیکو باشد.
- 34 6511 - من اتْحَفَ العَقَّةَ و القِنَاعَةَ حَالِفَه العِزَّ. 462 5 کسی که ارمغان عفت و قناعت به او عطا شود، عزت و بزرگی با او هم سوگند شود.
- 35 6512 - ما دُونَ الشَّرِّه عَفَاف. 53 6 در کنار غلبه حرص، عفاف نیست.
- 36 6513 - لا فَاقَةَ مَعَ العَفَاف. 363 6 با بودن عفاف و پاکدامنی فقر و نیازی به جای نماند.



## باب العفو (گذشت)

1 6514 - يستثمر العفو بالإقرار أكثر مما يستثمر بالاعتذار. 474 6 عفو و  
گذشت با اقرار بیشتر میوه دهد، از آنچه به عذرخواهی میوه می دهد. 2 6515 -  
يعجبني من الرجل أن يعفو عمن ظلمه، و يصل من قطعه، و يعطي من حرمه، و  
يقابل الاساءة بالاحسان. 478 6

خوشحال و فرحناک می سازد مرا مردی که بگذرد از کسی که به او ستم  
کرده، و پیوند کند با کسی که از او بریده، و عطا کند به کسی که او را محروم  
ساخته، و برابر کند و پاداش دهد بدی را به نیکی و احسان.

3 6516 - العفو احسن الاحسان. 67 1 گذشت، نیکوترین احسانهاست.

4 6517 - العفو زكاة الظفر. 97 1 گذشت، زکات پیروزی است.

5 6518 - العفو عنوان النبيل. 134 1 گذشت، عنوان و نمایانگر بزرگی است.

6 6519 - العفو تاج المكارم. 140 1 گذشت، تاج بزرگواریهاست.

7 6520 - العفو افضل الاحسان. 154 1 گذشت، برترین نیکوییهاست.

8 6521 - الصّفح احسن الشّيم. 172 1 چشم پوشی و نادیده گرفتن

نیکوترین خصلتهاست.

9 6522 - العفو زين القدرة. 198 1 گذشت، زیور قدرت و توانایی است.

10 6523 - العفو يوجب المجد. 198 1 گذشت، موجب مجد و بزرگی

است.

11 6524 - العفو زكاة القدرة. 230 1 گذشت، زکات توانایی است.

13 6526 - العفو احسن الانتصار. 277 1 گذشت، بهترین یاریگری است.

- 13 6526 - العفو مع القدرة جنة من عذاب الله سبحانه. 398 1 گذشت با قدرت و توانایی، سپری است از عذاب خدای سبحان.
- 14 6527 - المبادرة الى العفو من اخلاق الكرام. 4 2 پیشی جستن به گذشت از خلق و خوی مردمان کریم و بزرگوار است.
- 15 6528 - العفو اعظم الفضيلتين. 19 2 گذشت، بزرگترین فضیلتهاست.
- 16 6529 - الصّحح ان يعفو الرجل عمّا يجنى عليه و يحلم عمّا يغیظه. 69 2 چشم پوشی به این است که انسان از جنایتی که در باره او شده بگذرد، و از آنچه او را به خشم آورد شکیبایی ورزد.
- 17 6530 - اعف تنصر. 170 2 در گذر تا یاریات کنند.
- 18 6531 - اقل تقل. 172 2 ببخشای تا بر تو ببخشایند.
- 19 6532 - اقل العثرة و ادرا الحدّ و تجاوز عمّا لم یصرّح لک به. 197 2 از لغزش در گذر، و حدّ را (تا آنجا که مقدور است) دفع کن، و بگذر از آنچه در باره آن علنی چیزی به تو نگفته‌اند. (و محملی ندارد) 20 6533 - اعط النّاس من عفوک و صفحک مثل ما تحبّ ان یعطیک الله سبحانه، و علی عفو فلا تدم. 200 2 گذشت و چشم پوشی تو نسبت به مردم همان گونه باشد که دوست داری خدای سبحان بر تو ببخشاید، و بر عفو و گذشتی که کرده‌ای پشیمان مشو.
- 21 6534 - احسن الجود عفو بعد مقدرة.
- 393 2 بهترین بخشندگی گذشتی است که پس از رسیدن به قدرت باشد.
- 22 6535 - احسن افعال المقتدر العفو.
- 399 2 بهترین کارهای شخص قدرتمند، گذشت است.

23 6536 - اولی الناس بالعتو اقدرهم علی العقوبة. 410 2 شایسته‌ترین مردم به گذشت کردن آن کسی است که از دیگران قدرتمندتر است بر کیفر کردن.

24 6537 - احق الناس بالاسعاف طالب العفو. 411 2 شایسته‌ترین مردم به دستگیری و کمک کردن به او، آن کسی است که درخواست عفو و گذشت دارد.  
25 6538 - احسن من استیفاء حقک العفو عنه. 423 2 بهتر از استیفای حق خود و به دست آوردن آن، این است که از آن بگذری.

26 6539 - احسن المکارم عفو المقتدر وجود المفتقر. 432 2 بهترین مکارم (و صفات والای انسانی) گذشت شخص توانا، و جود و بخشش شخص نیازمند است.

27 6540 - احسن العفو ما كان عن قدرة.

435 2 بهترین گذشت آن است که از روی توانایی و قدرت بر انتقام باشد.  
28 6541 - بالعتو تستنزل الرحمة. 233 3 به وسیله گذشت و عفو درخواست فرود آمدن رحمت حق شود.

29 6542 - تجاوز عن الزلل و اقل العثرات ترفع لك الدرجات. 314 3 از لغزشهای دیگران در گذر و خطاها را ببخشای تا درجه‌هایت (در پیش خداوند) بالا رود.

30 6543 - خذ العفو من الناس و لا تبلغ من احد مکروهه. 461 3 فراگیر شیوه گذشت از مردم را، و دست‌اندازی نکن به هیچ کس بدانچه ناخوش آیند اوست.

- 31 6544 - شرّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ وَ لَا يَسْتُرُ الْعُورَةَ. 175 4  
 بدترین مردم کسی است که از لغزش نگذرد، و آنچه را باید از دیگران ببوشاند،  
 نبوشاند.
- 32 6545 - شَيْئَانِ لَا يوزن ثوابهما: العفو و العدل. 184 4 دو چیز است که  
 پاداش و ثواب آن به وزن و اندازه درنیاید: گذشت و عدالت.
- 33 6546 - عند كمال القدرة تظهر فضيلة العفو. 324 4 در هنگام کمال  
 قدرت و توانایی، فضیلت و برتری عفو و گذشت آشکار شود.
- 34 6547 - قلة العفو اقبح العيوب و التسرع الى الانتقام اعظم الذنوب.  
 505 4 کم گذشتی زشت‌ترین عیبهاست، و شتاب کردن در انتقام، بزرگترین  
 گناهان است.
- 35 6548 - كن جميل العفو اذا قدرت عاملا بالعدل اذا ملكت. 606 4  
 چنان باش که چون قدرت یافتی گذشتت زیبا باشد، و چون به پادشاهی  
 رسیدی به عدالت رفتار کنی.
- 36 6549 - كن عفواً في قدرتك، جوادا في عسرتك مؤثرا مع فافتك،  
 يكمل لك الفضل. 611 4 پرگذشت باش در حال قدرت و توانایی، بخشنده  
 باش در حال عسرت و تنگدستی، ایثارکننده باش در حال نیازمندی، تا فضیلت  
 و برتری تو کامل گردد.
- 37 6550 - كم من طامع بالصّفح عنه.  
 550 4 بسا طمع کاری که طمع او به خاطر چشم پوشی از او است. (که  
 سبب می‌شود تا دوباره طمع در نافرمانی و گناه کند) 38 6551 - من عفى عن  
 الجرائم فقد اخذ بجوامع الفضل. 307 5 کسی که از جرمها و گناهان درگذرد  
 مجموعه فضیلت را در بر گرفته است.

- 39 6552 - من لم يحسن العفو اساء بالانتقام. 407 5 کسی که احسان به عفو و گذشت نکند به وسیله انتقام بدی کند (یعنی ترک آن کار نیک، موجب این کار بد می‌شود).
- 40 6553 - من الکرّم ان تتجاوز عن الاساءة اليک. 39 6 از کرم و بزرگواری است که درگذری از کسی که به تو بدی کرده.
- 41 6554 - ما احسن العفو مع الاقتدار.
- 68 6 چه نیکو است گذشت، با داشتن قدرت و توانایی بر انتقام.
- 42 6555 - ما عفا عن الذّنب من قرّع به.
- 72 6 عفو و گذشت از گناه نکرده، کسی که سرزنش و سرکوفت بزند به آن. (یعنی سرکوفت زدن ارزش عفو را از میان می‌برد) 43 6556 - لا تند منّ علی عفو، و لا تبهجنّ بعقوبة. 299 6 زنهار که پشیمان نشوی بر عفو و گذشتی که کرده‌ای، و زنهار که شادمان نشوی بر کیفر دادنی که انجام داده‌ای.
- 44 6557 - لا حلم كالصّفح. 352 6 هیچ بردباری همچون چشم پوشی و گذشت نیست.
- 45 6558 - لا شیء أحسن من عفو قادر.
- 392 6 چیزی بهتر از گذشت شخص قدرتمند (که قدرت بر انتقام دارد) نیست.
- 46 6559 - لا یقابل مسیء قطّ بافضل من العفو عنه. 427 6 مقابله و معامله نشود گنهکاری هرگز به چیزی برتر از گذشت از او.

## باب العافية (تندرستی)

- 6560 1- العافية أهنا النعم. 240 1 تندرستی گواراترین نعمتهاست.
- 6561 2- العافية افضل اللباسين. 21 2 تندرستی برترین جامه‌هاست.
- 6562 3- العوافى اذا دامت جهلت و اذا فقدت عرفت. 78 2 تندرستی‌ها هنگامی که پایدار باشد (قدر و ارزش آن) مجهول باشد، و چون از دست رفت شناخته شود.
- 6563 4- ان العافية فى الدين و الدنيا لنعمة جلیلة و موهبة جزیلة. 667 2 به راستی که تندرستی و عافیت در دین و دنیا، هر آینه نعمتی است بزرگ و موهبتی است سترگ.
- 6564 5- بالعافية توجد لذة الحیوة.
- 203 3 به وسیله تندرستی است که لذت زندگی یافت شود.
- 6565 6- ثوب العافية اهنا الملابس.
- 346 3 جامه تندرستی و عافیت، گواراترین جامه‌هاست.
- 6566 7- دوام العافية اهنا عطیة و افضل قسم. 21 4 پایدار ماندن تندرستی گواراترین عطای الهی و برترین قسمت‌ها و بهره‌هاست.
- 6567 8- کل عافية الى بلاء. 528 4 هر عافیت و تندرستی به سوی بلایی پیش می‌رود. (و اعتباری ندارد) 6568 9- لا عیش أهنا من العافية. 394 6 زندگی‌ای گواراتر از تندرستی نیست.
- 6569 10- لا لباس افضل من العافية. 434 6 جامه‌ای برتر از تندرستی نیست.

## باب العاقبة (سرانجام، پایان)

6570 1- الا و إن من تورط في الامور من غير نظر في العواقب فقد تعرض لمفدحات النوائب. 337 2 آگاه باشید به راستی هر کس در افتد در کارها بدون اندیشه و فکر در عواقب آن، به حقیقت خود را در معرض مصیبت‌های گران و سنگین در آورده.

6571 2- اعقل الناس انظرهم في العواقب. 484 2 عاقل‌ترین مردم کسی است که در عواقب کارها بیشتر اندیشه و تأمل کند.

6572 3- اذا هممت بامر فاجتنب ذميم العواقب فيه. 169 3 هرگاه قصد کاری کنی بپرهیز از عواقب نکوهیده‌ای که در آن است.

6573 4- بالنظر في العواقب تؤمن المعاطب. 239 3 با نگرش و دقت در سرانجام‌های کار است که آدمی از هلاکتها ایمنی یابد.

6574 5- راقب العواقب تنج من المعاطب. 99 4 مراقب و نگران سرانجام‌های کار باش تا از محل‌های سقوط نجات یابی.

6575 6- طاعة دواعي الشرور تفسد عواقب الامور. 252 4 پیروی کردن از چیزهایی که می‌خوانند انسان را به بدی، تباه کند سرانجام کارها را.

6576 7- في العواقب شاف او مريح.

406 4 در سرانجامها (ی بیماری‌ها) شفا دهنده‌ای است یا آسوده کننده‌ای.

6577 8- كل مخلوق يجري الي ما لا يدري. 536 4 هر آفریده شده‌ای

روان است به سوی سرانجامی که خود نمی‌داند.

6578 9- لكل امر مآل. 16 5 هر چیزی را سرانجامی است.

6579 10- لكل امر عاقبة حلوة او مرة.

- 17 5 هر چیزی را سرانجامی است شیرین یا تلخ.
- 11 6580 - من انتظر العواقب سلم. 167 5 کسی که چشم به راه پایانه کار است (و ملاحظه عاقبت کار را می‌کند) سالم ماند.
- 12 6581 - من نظر فی العواقب سلم.
- 188 5 کسی که نگاه در سرانجامها می‌کند سالم ماند.
- 13 6582 - من نظر فی العواقب سلم من النوائب. 214 5 کسی که نظر به عواقب کار می‌کند از پیش آمدهای ناگوار سالم ماند.
- 14 6583 - من راقب العواقب امن المعاطب. 248 5 کسی که مراقب و نگران عواقب کار باشد از جایگاههای سقوط در امان ماند.
- 15 6584 - من فکر فی العواقب امن المعاطب. 316 5 کسی که در عواقب کار فکر و اندیشه کند از افتادن در محل‌های سقوط ایمن باشد.
- 16 6585 - من راقب العواقب سلم من النوائب. 346 5 کسی که مراقب و نگران عواقب کار باشد از پیش آمدهای ناگوار به سلامت ماند.
- 17 6586 - ملاک الامور حسن الخواتم.
- 119 6 ملاک و معیار کارها، خوبی سرانجام آن است.
- 18 6587 - مکروه تحمد عاقبتہ، خیر من محبوب تدمّ مغبتہ. 122 6 چیز ناخوشایندی که سرانجامش پسندیده باشد، بهتر است از آنچه محبوب باشد ولی سرانجام آن مذموم و نکوهیده است.
- 19 6588 - لا عاقبة اسلم من عواقب السلم. 385 6 سرانجامی سالم‌تر از سرانجام آشتی و رفاقت نیست.



## باب العقوبة (کیفر)

- 1 6589 - اِيَّاكَ وَالتَّسْرِعَ اِلَى الْعُقُوبَةِ فَانَّهُ مَمْقُوتَةٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَ مَقْرَبٌ مِنَ الْغَيْرِ.
- 2 294 زنهار پیرهیز از شتاب کردن به سوی کیفر دادن که به راستی این کار مورد خشم خدای متعال و نزدیک کننده دگرگونیهای (نعمتهای الهی) است.
- 2 6590 - اِنَّ اللّٰهَ سَبْحَانَهُ قَدْ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلٰی مَعَاصِيهِ زِيَادَةً لِّعِبَادِهِ عَنِ نَقْمَتِهِ.
- 2 517 به راستی که خدای سبحان عقاب و کیفر را بر نافرمانیهایش مقرر فرمود برای آنکه بندگانش را از خشم و انتقامش باز دارد.
- 3 6591 - مِنْ عَاقِبِ الْمَذْنِبِ فُسْدُ فَضْلِهِ.
- 5 209 کسی که گنهکار را کیفر کند فضل و برتری او فاسد و تباه گشته است.
- 4 6592 - مِنْ عَاقِبِ بِالذَّنْبِ فَلَا فَضْلَ لَهُ.
- 5 439 کسی که در برابر گناه کیفر دهد فضیلتی ندارد.
- 5 6593 - لَا تَعَاجِلِ الذَّنْبَ بِالْعُقُوبَةِ وَ اَتْرِكْ بَيْنَهُمَا لِلْعَفْوِ مَوْضِعًا تَحْرُزُ بِهِ الْاِجْرَ وَ الْمَثُوبَةَ. 6 306 شتاب نکن گناه را به کیفر دادن و میان آن دو، جایی برای گذشت و عفو بگذار که به وسیله آن پاداش نیک و ثوابی را به دست آوری.
- 6 6594 - التَّقْرِيعُ اَحَدُ الْعُقُوبَتَيْنِ. 2 27 سرزنش و سرکوفت زدن یکی از دو کیفر و عقوبت است.

## باب العقل (خرد)

- 1 6595 - غاية العقل الاعتراف بالجهل.
- 374 4 نهایت عقل و خرد آن است که اعتراف به نادانی خود کند (یعنی آنچه را نداند اعتراف کند که نمی‌داند). 2 6596 - قبیح عاقل خیر من حسن جاهل.
- 4 510 4 کار زشت عاقل بهتر است از کار نیک نادان.
- 3 6597 - قطیعة العاقل لك بعد نفاذ الحيلة فيك. 4 510 4 بریدن عاقل از تو (و قطع رابطه‌اش با تو) پس از این است که راه چاره‌ای در باره تو نیابد.
- 4 6598 - كفاك من عقلك ما ابان لك رشدك من غيبك. 4 586 4 از عقل تو همین اندازه تو را بس است که رشدت را از گمراهیت برای تو روشن سازد.
- 5 6599 - لم يعقل من وله باللعب، و استهتر باللهو و الطرب. 5 106 5 نیست کسی که شیفته بازی و سرگرمی شود و حریص به لهو و شادی گردد.
- 6 6600 - من عقل استقال. 5 140 5 کسی که عاقل باشد طلب گذشت (از خدای تعالی) کند.
- 7 6601 - لا عقل كالتجاهل. 6 356 6 هیچ عقلی مانند «تجاهل» و خود را به نادانی زدن نیست. 8 6602 - العقل زين، الحمق شين. 1 13 1 عقل زیور است و حماقت ننگ و عیب.
- 9 6603 - العقل شفاء. 1 56 1 عقل، شفا و درمان است.
- 10 6604 - العقول مواهب، الآداب مكاسب. 1 59 1 عقلها موهبتی الهی است، و آداب کسب کردنی است.
- 11 6605 - العقل شرف كريم لا يبلى. 2 8 2 عقل شرافت بزرگواری است که کهنه نشود.

61 1 -12 6606 - الانسان بعقله.

(حقیقت آدمی و) انسان به عقل او است.

65 1 -13 6607 - العقل فضيلة الانسان. عقل و خرد فضیلت و برتری انسان

است.

70 1 -14 6608 - العقل رسول الحقّ. عقل پیک حق است.

85 1 -15 6609 - العقل صديق مقطوع. عقل دوستی است بریده شده (که

مردم از او بریده‌اند).

85 1 -16 6610 - العاقل يألف مثله. عاقل الفت گیرد با مانند خود.

116 1 -17 6611 - العقل لا ینخدع. عقل فریب نمی خورد.

110 1 -18 6612 - العقل مصلح کلّ امر. عقل اصلاح کننده هر چیزی است.

123 1 -19 6613 - العاقل عدوّ لذّته. انسان عاقل دشمن لذّت خویش است

(زیرا غالبا لذتها موجب بدبختی است).

128 1 -20 6614 - العقل داعی الفهم. عقل و خرد دعوت کننده به فهم و

زیرکی است.

128 1 -21 6615 - العقل اقوی اساس. عقل و خرد محکم‌ترین اساس و

پایه است.

129 1 -22 6616 - العقل افضل مرجوّ. عقل برترین امیدواریهاست.

133 1 -23 6617 - العقل یحسن الرویة. عقل فکر و اندیشه را نیکو کند.

153 1 -24 6618 - العاقل یطلب الکمال، الجاهل یطلب المال. عاقل و

خردمند کمال را می‌طلبد، و جاهل مال را.

173 1 -25 6619 - العقل ینبوع الخیر. عقل چشمه خیر و نیکی است.

26 6620 - العقل حفظ التجارب. 177 1 عقل نگه داشتن تجربه‌هاست  
(یعنی عاقل کسی است که تجربه‌ها را بخاطر بسپارد و در وقت خود به کار  
بندد).

27 6621 - العاقل يضع نفسه فيرتفع.

178 1 عاقل پست گرداند نفس خود را و فروتنی کند و در نتیجه بلند گردد.

28 6622 - العقل أحسن حلية. 204 1 عقل بهترین زیورها است.

29 6623 - العقل يوجب الحذر. 204 1 عقل لازم کند حذر و پرهیز را.

30 6624 - العقل مركب العلم. 205 1 عقل مرکب علم و دانش است.

31 6625 - العقل حسام قاطع. 206 1 عقل شمشیری است برآن (که حق و

باطل را از هم جدا کند).

32 6626 - العقل سلاح كل أمر. 210 2 عقل سلاح هر کاری است.

33 6627 - العاقل مهموم مغموم. 237 1 عاقل پیوسته اندوهناک و غمگین

است (به خاطر کوتاهی‌ها و اندیشه در سرانجامها...) 34 6628 - العقل اشرف

مزیة. 240 1 عقل شریف‌ترین مزیت و برتری انسان است.

35 6629 - العاقل من احرز أمره. 281 1 عاقل کسی است که کار خود را

محکم و پایرجا کرده (یا دریافته) است.

36 6630 - اصطناع العاقل احسن فضيلة. 323 1 احسان کردن عاقل

بهترین فضیلت است.

37 6631 - العقل ثوب جديد لا يبلى.

323 1 عقل جامه نو و تازه‌ای است که کهنه نشود.

38 6632 - العاقل يعتمد على عمله، الجاهل يعتمد على أمه. 324 1 عاقل

تکیه بر عمل خویش کند و جاهل و نادان تکیه بر آرزوی خویش.

- 39 6633 - العقل منزّه عن المنكر أمر بالمعروف. 1 328 عقل پاکیزه کننده است از کار زشت و دستور دهد به کار نیک.
- 40 6634 - العقل حیث کان آلف مألوف.
- 328 1 عقل هر جا که باشد الفت دهنده و الفت گیرنده است.
- 41 6635 - العقل شجرة ثمرها السّخاء و الحياء. 1 329 عقل درختی است که میوه‌اش سخاوت و حیاست.
- 42 6636 - العاقل من بذل نداء. 1 331 عاقل کسی است که بخشش خویش را بذل کند.
- 43 6637 - العقل زین لمن رزقه. 1 336 عقل زیوری است برای آن کس که روزیش شده است.
- 44 6638 - العقل فی الغربة قربة. 1 341 عقل در غربت خویشاوند است.
- 45 6639 - العقل رقیّ الی علیّین. 1 350 عقل بالا برد انسان را به سوی مقام «علیّین» و جایگاه والا.
- 46 6640 - العاقل من صدّق اقواله أفعاله. 1 365 عاقل کسی است که کارهایش گفتارش را تصدیق کند.
- 47 6641 - العاقل من وقف حیث عرف.
- 366 1 عاقل کسی است که به ایستد هر جا که بشناسد (یعنی در بحث و مناظره و قضاوت و امثال آنها).
- 48 6642 - العاقل من یزهد فیما یرغب فیہ الجاهل. 1 393 عاقل کسی است که زهد ورزد در آنچه جاهل در آن رغبت کند.
- 49 6643 - العقل غریزة تزید بالعلم و التّجارب. 2 32 عقل خصلتی است که به سبب علم و تجربه‌ها افزون شود.

- 50 6644 - العاقل من هجر شهوته و باع دنياه بآخرته. 2 34 عاقل کسی است که از شهوت دوری کند و دنیای خود را به آخرت بفروشد.
- 51 6645 - العاقل من تورّع عن الذنوب و تنزّه من العيوب. 2 36 عاقل کسی است که از گناهان پارسایی ورزد، و از عیبها پاکیزه باشد.
- 52 6646 - العقل و العلم مقرونان فی قرن  
لا یفترقان و لا یتباینان. 2 46 عقل و علم در یک رسن به هم بسته‌اند، نه از هم جدا شوند و نه از هم دور شوند.
- 53 6647 - العاقل من احسن صنائعه و وضع سعیه فی مواضعه. 2 51 عاقل کسی است که کارها (و احسانها) ی او نیکو باشد، و تلاش و کوشش خود را در جای خود به کار برد.
- 54 6648 - العاقل اذا سکت فکر، و اذا نطق ذکر، و اذا نظر اعتبر. 2 55 عاقل هنگامی که خاموش باشد اندیشه کند، و چون سخن گوید ذکر خدا کند، و چون نگاه کند پند گیرد.
- 55 6649 - العقل اغنی الغناء و غایة الشرف فی الآخرة و الدنیا. 2 57 عقل بی نیاز کننده‌ترین توانگریها و نهایت شرف و بزرگواری است در دنیا و آخرت.
- 56 6650 - العاقل من اتهم رأیه و لم یثق بكلّ ما تسوّل له نفسه. 2 64 عاقل کسی است که متهم کند رأی و اندیشه خود را، و اعتماد نکند به هر چه نفس او برایش آرایش دهد.
- 57 6651 - العاقل من وضع الاشياء مواضعها و الجاهل ضدّ ذلك. 2 79 عاقل کسی است که هر چیزی را در جای خود نهد، و جاهل و نادان بر خلاف این است.

- 58 6652 - العاقل اذا علم عمل و اذا عمل اخلص و اذا اخلص اعتزل. 2
- 85 عاقل هنگامی که دانا شد عمل کند، و چون عمل کند پاک و خالص کند، و چون خالص کرد، عزلت گزیند.
- 59 6653 - العقل اجمل زينة، و العلم اشرف مزیة. 2 86 عقل زیباترین زیور است و علم و دانش شریف‌ترین مزیت و برتری.
- 60 6654 - العقل اصل العلم و داعية الفهم. 2 91 عقل ریشه علم و دانش است، و انسان را به فهم و اندیشه بخواند.
- 61 6655 - العاقل لا يفرط به عنف و لا يقعد به ضعف. 2 107 عاقل کسی است که از حدّ نگذراند او را درشتی و درشت خوئی، و نمی‌نشانند او را ناتوانی.
- 62 6656 - العقل منفعة و العلم مرفعة و الصبر مدفعة. 2 117 عقل سود و منفعت آورد، و علم و دانش رفعت دهد، و صبر و بردباری سبب دفع مصیبتها شود.
- 63 6657 - النفوس طليقة لكن ایدی العقول تمسك اعنتها عن النحوس. 119 2 نفسها (همچون مرکبی) آزاد و رهاست، ولی دستهای عقل و خردهاست که مهارشان را از بدبختیها و نحوستها نگه دارند.
- 64 6658 - العقل صاحب جيش الرحمن و الهوى قائد جيش الشيطان، و النفس متجاذبة بينهما، فايهما غلب كانت في حيزه. 2 137 عقل سردار لشکر خدای رحمان است، و هوا و هوس جلودار و فرمانده سپاه شیطان، و نفس انسانی را در این میان هر یک به سوی خود می‌کشد، و هر کدام پیروز شد نفس در همان جایگاه او خواهد بود.

65 6659 - العقل و الشهوة ضدان و مؤيد العقل العلم و مزين الشهوة الهوى  
و النفس متنازعة بينهما فأيهما قهر كانت في جانبه. 137 2 عقل و شهوت هر دو  
مخالف يكديگرند، يارى دهنده عقل علم است، و آرايش دهنده شهوت هوا و  
هوس، و نفس در اين ميان مورد نزاع اين دو است، و هر کدام غلبه كرد نفس در  
طرف او خواهد بود.

66 6660 - العقل أنك تقتصد فلا تسرف و تعد فلا تخلف، و اذا غضبت  
حلمت.

145 2 عقل اين است كه ميانه‌روى كنى و زياده‌روى نكنى، و وعده دهى و  
خلاف وعده نكنى، و هرگاه خشم كردى حلم ورزى و بردبارى كنى.

67 6661 - العقل يهدى و ينجى، و الجهل يغوى و يردى. 152 2  
عقل راهنمايى كند و نجات دهد، اما جهل و نادانى گمراه كند و هلاک  
گرداند.

68 6662 - العاقل من لا يضيع له نفسا فيما لا ينفعه، و لا يقتنى ما لا  
يصحبه.

155 2 عاقل كسى است كه ضايع نكند از خود نفسى را در آنچه سودش  
ندهد، و اندوخته نكند آنچه را همراه او نباشد.

69 6663 - العاقل من سلم الى القضاء و عمل بالحزم. 162 2 عاقل كسى  
است كه تسليم قضاي الهى گردد، و در عين حال به احتياط و دورانديشى عمل  
كند.

70 6664 - العقل صديق محمود. 167 2 عقل دوستى است ستوده.

71 6665 - اعقل تدرک. 173 2 عاقل باش تا دريابى.

72 6666 - اطع العاقل تغنم. 175 2 از عاقل پيروى كن تا غنيمت يابى.



- 73 6667 - استرشد العقل و خالف الهوى تنجح. 2 184 راه راست را از عقل بطلب، و با هوا و هوس مخالفت کن تا رستگار شوی.
- 74 6668 - اعقل عقلک و املک امرک و جاهد نفسک و اعمل للآخرة جهدک.
- 211 2 خردمند گردان عقل خود را، و به دست گیر کار خود را، و پیکار کن با نفس خود، و کار کن برای آخرت به قدر طاقت و کوشش خود.
- 75 6669 - اتهموا عقولکم فانه من الثقة بها يكون الخطاء. 2 267 متهم کنید عقلهای خود را که به راستی در اثر اعتماد به آنها (و بدون مشورت با دیگران، و تکیه بر عقل خویش) است خطا کاری.
- 76 6670 - الا و ان اللیب من استقبال وجوه الآراء بفکر صائب و نظر فی العواقب. 2 337 آگاه باشید که به راستی خردمند فرزانه کسی است که به رأیهای مختلف رو آورد، با فکری درست و نگرشی در عواقب و سرانجام کارها.
- 77 6671 - این العقول المستصبحة لمصایح الهدی. 2 364 کجایند خردهایی که افروخته‌اند چراغهای هدایت را 78 6672 - اغنی الغنی العقل. 2 370 بی‌نیاز کننده‌ترین ثروتها عقل است.
- 79 6673 - اعقل الناس من اطاع العقلاء.
- 374 2 عاقل ترین مردم کسی است که از عاقلان پیروی کند.
- 80 6674 - افضل النعم العقل. 2 377 برترین نعمتها عقل است.
- 81 6675 - اسعد الناس العاقل. 2 376 خوشبخت‌ترین مردم انسان عاقل است.
- 82 6676 - اعقل الانسان محسن خائف.

387 2 عاقل ترین انسان نیکوکار ترسان (از خدای سبحان) است.

83 6677 - اعقل النَّاسِ اقربهم من اللّٰه.

443 2 عاقل ترین مردم کسی است که از دیگران به خدا نزدیکتر باشد.

84 6678 - ادرك النَّاسِ لحاجته ذو العقل المترفق. 2 468 در میان مردم

کسی زودتر به خواسته خود می‌رسد که عاقل و نرم‌خو باشد.

85 6679 - افضل النَّاسِ عقلا احسنهم تقديرا لمعاشه، و اشدّهم اهتماما

باصلاح معاده. 2 472 برترین مردم از نظر عقل کسی است که اندازه‌گیری

زندگیش از دیگران بهتر، و اهتمام و تلاشش در اصلاح معاد خود از همگان

سخت‌تر باشد.

86 6680 - افضل حظّ الرّجل عقله ان ذلّ اعزّه، و ان سقط رفعه، و ان ضلّ

أرشدته و ان تكلمّ سدّده. 2 477 برترین بهره‌مند عقل او است، اگر خوار شود او

را عزیز گرداند، و اگر بیفتد بلندش کند، و اگر گم شود به راه راست هدایتش

کند، و اگر سخن گوید او را استوار و پابرجا نماید.

87 6681 - انّ اللّٰه سبحانه يحبّ العقل القويم و العمل المستقيم. 2 494 به

راستی که خدای سبحان عقل درست و عمل مستقیم را دوست می‌دارد.

88 6682 - انّ الزّهد في الجهل بقدر الرّغبة في العقل. 2 503 به راستی که

بی‌رغبتی در جهل و نادانی به اندازه رغبت در عقل (نیکو) است.

89 6683 - انّ من رزقه اللّٰه عقلا قویما و عملا مستقیما فقد ظاهر لدیه

النّعمة و اعظم علیه المنّة. 2 543 به راستی کسی را که خداوند عقلی درست و

عملی مستقیم روزی کرده، نعمت خود را بر او آشکار، و منت خویش را بر او

بزرگ گردانده است.

- 90 6684 - انّ العاقل من عقله في ارشاد و من رأيه في ازدياد، فلذلك رايه  
 سديد و فعله حميد. 543 2 به راستی عاقل کسی است که عقل او در راه ارشاد  
 است و رأی و اندیشه‌اش در حال فزونی و ازدياد، و از این رو رأی و اندیشه‌اش  
 استوار، و کارش ستوده است.
- 91 6685 - انّ العاقل من نظر في يومه لغده، و سعی في فكاك نفسه و عمل  
 لما لا بدّ له منه و لا محيص له عنه.
- 557 2 به راستی که عاقل کسی است که در امروزش به فکر فردای خویش  
 است، و تلاش در آزادی نفس خویش دارد، و برای آنچه چاره‌ای از آن ندارد،  
 و گریزی از آن نیست، کار می‌کند.
- 92 6686 - انّما العقل التّجنب من الاثم و النّظر في العواقب و الاخذ بالحزم.  
 84 3 جز این نیست که عقل عبارت است از دوری گزیدن از گناه، و اندیشه  
 کردن در سرانجامها، و فرا گرفتن احتیاط و دوراندیشی در کارها.
- 93 6687 - اذا قلّت العقول كثر الفضول.
- 132 3 هرگاه عقلها کم شود، زیادتیها (در گفتار و زیاده‌رویها) بسیار شود.
- 94 6688 - اذا اراد الله بعد خيرا منحه عقلا قويما و عملا مستقيما. 3  
 167 هرگاه خداوند در باره بنده‌ای خیر و خوبی خواهد، عطا کند به او عقلی  
 درست و عملی راست و پا برجا.
- 95 6689 - بالعقل يستخرج غور الحكمة. 3 204 به وسیله عقل است که  
 پایان حکمت و فرزانگی بیرون آید.
- 96 6690 - بالعقل تنال الخيرات. 3 205 با عقل است که خیرات و نیکی‌ها  
 به دست آید.

97 6691 - بالعقل صلاح البرية. 3 206 به وسیله عقل وضع مردم رو به راه

شود.

98 6692 - بالعقول تنال ذروة العلوم.

221 3 به وسیله عقلهاست که آدمی به قلّه علوم دست یابد.

99 6693 - بالعقل صلاح کلّ امر. 3 234 صلاح هر کار به وسیله عقل

است.

100 6694 - تمام العقل استکماله. 3 276 تمامی عقل و خرد، کامل

گرداندن و به کمال رساندن آن است.

101 6695 - تزكیه الرجل عقله. 3 278 پاکیزگی مرد، به عقل و خرد او

است.

102 6696 - ثمرة العقل الاستقامة. 3 322 میوه عقل، استقامت و پایداری

(در کارها) است.

103 6697 - ثمرة العقل لزوم الحق. 3 325 میوه عقل ملازم بودن با حق

است.

104 6698 - بالعقل کمال النفس. 3 234 به وسیله عقل است کمال نفس

انسانی.

105 6699 - ثلاث من كنّ فيه كمل ايمانه: العقل و الحلم و العلم. 3 335

سه چیز است که در هر کس باشد ایمانش کامل است: عقل و بردباری و علم.

106 6700 - ثروة العاقل في علمه و عمله.

3 351 دارایی و توانگری عاقل، در علم و عمل او است.

- 107 6701 - ثلاث یمتحن بها عقول الرجال هنّ: المال و الولاية و المصيبة. 337 3 سه چیز است که به وسیله آنها عقلهای مردان آزمایش شود و آنها عبارت است از: مال و فرمانروایی و مصیبت.
- 108 6702 - ثلاثة تدلّ علی عقول اربابها: الرسول و الكتاب و الهدیة. 3 343 سه چیز است که دلالت و راهنمایی می‌کند بر عقل صاحب آن: بیک، نامه، هدیه.
- 109 6703 - حسن العقل جمال الظواهر و البواطن. 382 3 نیکویی عقل، زیبایی آشکار و درون است.
- 110 6704 - حسب الرجل عقله، و مروءته خلقه. 401 3 حسب مرد (که بدان باید افتخار ورزد) عقل او است، و مردانگی او اخلاق او است.
- 111 6705 - حدّ العقل النّظر فی العواقب و الرّضا بما یجرى به القضاء. 3 404 حدّ و انتهای عقل، نظر و اندیشه کردن در عواقب کارهاست، و راضی بودن بدانچه تقدیر الهی بر آن جاری گردد.
- 112 6706 - حدّ العقل الانفصال عن الفانی و الاتّصال بالباقی. 405 3 حدّ عقل جدا شدن از دنیای فانی، و پیوستن به سرای باقی و پایدار است.
- 113 6707 - حفظ العقل بمخالفة الهوی و العزوف عن الدّنيا. 409 3 نگهداری عقل به مخالفت کردن با خواهشها و روی گردانیدن از دنیاست.
- 114 6708 - خیر المواهب العقل. 420 3 بهترین موهبتهای الهی عقل است.
- 115 6709 - خفّت عقولکم و سفهت حلومکم، فانتم غرض لنا بل، و اكلة لآکل، و فریسة لصائل. 455 3 عقلهاتان سبک و فکرهاتان سفیهانه است، پس هدف خوبی برای تیراندازان، و لقمه خوبی برای خورندگان، و شکاری هستیید برای حمله‌کنندگان (این سخنان را در مذمت مردم بصره فرموده).

- 116 6710 - حسن العقل افضل رائد. 386 3 عقل نیکو، برترین پیشرو و راهنما است.
- 117 6711 - دولة العاقل كالنسيب يحنّ الى الوصلة. 10 4 دولت عاقل مانند خویشاوندی است که اشتیاق به پیوند دارد.
- 118 6712 - ذو العقل لا ينكشف الا عن احتمال و اجمال و افضال. 31 4 انسانی که دارای عقل است گشوده نشود و ظاهر نگردد حال او، مگر از تحمل نمودن، و نیکی کردن، و بخشش نمودن.
- 119 6713 - ربّما عمى اللّبيب عن الصّواب. 82 4 بسا باشد که خردمند از راه درست نابینا گردد.
- 120 6714 - رأى العاقل ينجى. 95 4 اندیشه و رأى عاقل، نجات بخش است.
- 121 6715 - رزانة العقل تختبر فى الرضا و الحزن. 101 4 سنگینی و وقار عقل آزمایش شود در خوشنودی و اندوه (که در هر حال سنگینی و متانت خود را حفظ کند).
- 122 6716 - زين الدين العقل. 109 4 زیور دین عقل است.
- 123 6717 - زلّة العاقل محذورة. 111 4 لغزش عاقل محذور است و باید از آن برحذر بود و پرهیز کرد. 124 6718 - زلّة العاقل شديدة النكابة.
- 111 4 لغزش عاقل، زخم سختی است.
- 125 6719 - زيادة العقل تنجى. 112 4 بسیاری عقل نجات بخش است.
- 126 6720 - ستّة تختبر بها عقول الرّجال: المصاحبة و المعاملة و الولاية و العزل و الغنى و الفقر. 138 4 شش چیز است که عقل مردان بدانها آزمایش شود: هم نشینی، داد و ستد، فرمانروایی، معزول شدن، دارایی، ناداری.

- 127 6721 - ستّة تختبر بها عقول الناس: الحلم عند الغضب، و الصّبر عند الرّهب، و القصد عند الرّغب، و تقوى الله في كلّ حال، و حسن المداراة، و قلّة المماراة. 139 4 شش چیز است که آزمایش شود بدانها عقلهای مردمان: بردباری در هنگام خشم، شکیبایی در هنگام ترس، میانه‌روی در هنگام میل و خواهش، تقوای الهی در هر حال، خوب مدارا کردن، کمی جدال و ستیزه.
- 128 6722 - صلاح البریة العقل. 196 4 اصلاح مردمان به عقل و خرد است.
- 129 6723 - صاحب العقلاء تغنم، و اعرض عن الدنیا تسلّم. 204 4 با عاقلان و خردمندان مصاحبت کن تا غنیمت یابی، و از دنیا روی بگردان تا سالم بمانی.
- 130 6724 - صديق كلّ امرء عقله، و عدوّه جهله. 210 4 دوست هر انسانی عقل او است و دشمنش جهل و نادانیش.
- 131 6725 - ضلال العقل یبعد من الرّشاد و یفسد المعاد. 229 4 گمراهی عقل انسان را از راه راست دور گرداند، و معاد و روز جزا را فاسد کند.
- 132 6726 - ضروب الامثال تضرب لاولی النّهی و الالباب. 229 4 اقسام مثلها (که در قرآن و سخنان بزرگان است) برای صاحبان عقلها و خردها زده می‌شود.
- 133 6727 - ضلال العقل اشدّ ضلّة، و ذلّة الجهل اعظم ذلّة. 235 4 گمراهی عقل سخت‌ترین گمراهی است، و خواری نادانی بزرگترین خواری.
- 134 6728 - ظنّ ذوی النّهی و الالباب اقرب شیء من الصّواب. 279 4 گمان عاقلان و خردمندان نزدیکترین چیزها است به درستی و صواب.

- 135 6729 - عليك بالعقل فلا مال اعود منه. 287 4 بر تو باد به ملازمت عقل که هیچ مالی سودمندتر از آن نیست.
- 136 6730 - عداوة العاقل خیر من صداقة الجاهل. 351 4 دشمنی عاقل بهتر است از رفاقت و دوستی جاهل و نادان. (دشمن دانا به از نادان دوست)
- 137 6731 - عقل المرء نظامه، و ادبه قوامه، و صدقه امامه، و شکره تمامه.
- 364 4 عقل مرد نظام او است، و ادب او قوامش، و راستیش امام و راهنمای او، و شکر و سپاسش نشانه تمام و کمال او است.
- 138 6732 - عنوان فضیلة المرء عقله و حسن خلقه. 366 4 سرلوحه برتری و فضیلت آدمی عقل و اخلاق نیکوی او است.
- 139 6733 - غاية المرء حسن عقله. 372 4 نهایت آدمی عقل نیکوی او است.
- 140 6734 - غاية الفضائل العقل. 374 4 نهایت همه فضائل، عقل و خرد است.
- 141 6735 - غریزه العقل تأبی ذمیم الفعل. 379 4 غریزه و خصلت عقل و خرد، از کار زشت و نکوهیده سر باز می‌زنند.
- 142 6736 - غرّ عقله من اتبعه الخدع.
- 381 4 عقل خود را فریب داده کسی که به دنبال آن مکرها و نیرنگها را آورده.
- 143 6737 - غطاء العیوب العقل. 389 4 پرده عیبها عقل است. 6738
- 144 - فقد العقل شقاء. 413 4 نداشتن عقل بدبختی است.
- 145 6739 - قد یضلّ العقل الفذّ. 469 4 گاه است که عقل تک و تنها گمراه می‌کند (و نباید به عقل تنها بدون مشورت با دیگران اکتفا کرد). 6740



- 146- قد احیی عقله و امات شهوته و اطاع ربّه و عصی نفسه. 4 488 (و در مدح شخصی فرموده:) راستی که عقل خود را زنده کرده و شهوت و میل خود را می‌راند، پروردگار خود را فرمان برده، و نافرمانی نفس خویش کرده.
- 147 6741- قيمة کلّ امرء عقله. 4 504 ارزش و بهای هر کسی (به) عقل و خرد او است.
- 148 6742- کلّ عاقل مغموم. 4 524 هر عاقلی (به خاطر آخرت خود) غمگین است.
- 149 6743- کلّ عاقل محزون. 4 527 هر عاقلی اندوهگین است.
- 150 6744- کلّ علم لا یؤیّده عقل مضلّة.
- 4 532 هر علمی را که عقلی و خردی تأیید و کمک نکند گمراهی است.
- 151 6745- کم من ذلیل اعزّه عقله. 4 546 چه بسا انسان خواری که عقل و خردش او را عزیز گردانده است.
- 152 6746- کفی بالعقل غنی. 4 570 برای توانگری و بی‌نیازی انسان، همان عقل او را بس است.
- 153 6747- کثرة الصّواب تنبیه عن وفور العقل. 4 589 کار درست بسیار خبر می‌دهد از بسیاری عقل.
- 154 6748- کن بعدوک العاقل اوثق منك بصدیقک الجاهل. 4 611 به دشمن عاقل خود بیشتر اعتماد داشته باش تا به دوست نادان.
- 155 6749- کن لعقلک مسعفا و لهواک مسوفا. 4 613 دستور عقل را زود اجابت کن، و دستور هوا و هوس را به تأخیر انداز.
- 156 6750- کسب العقل کفّ الاذی. 4 625 کسب عقل و دست آورد آن، باز داشتن از آزار دیگران است.

157 6751 - کمال المرء عقله و قيمته

فضله. 629 4 کمال آدمی عقل او است، و ارزش و قیمت او فضیلت و احسان او است.

158 6752 - کلام العاقل قوت، و جواب الجاهل سکوت. 626 4 سخن شخص عاقل قوت و غذای جان است، و پاسخ جاهل و نادان سکوت و خموشی است.

159 6753 - کمال الانسان العقل. 631 4 کمال انسان به عقل است.

160 6754 - لكلّ شيء غاية و غاية المرء عقله. 17 5 هر چیزی را نهایتی (و یا علت نهایی) است و نهایت آدمی عقل او است.

161 6755 - لكلّ شيء زكاة و زكاة العقل احتمال الجهال. 18 5 هر چیزی زکاتی است. و زکات عقل تحمّل نادانان است.

162 6756 - للعاقل في كل عمل احسان.

28 5 برای انسان عاقل در هر عملی احسانی و کار نیکی است.

163 6757 - للعاقل في كل عمل ارتياض. 31 5 برای انسان عاقل در هر عملی ریاضتی (و رام کردن نفسی) است.

164 6758 - للمؤمن عقل وفيّ و حلم مرضيّ، و رغبة في الحسنات و فرار من السيئات. 43 5 مؤمن را عقلی است وافی و کامل، و بردباری است پسندیده، و رغبت و میلی است در کارهای نیک، و گریزی است از بدیها.

165 6759 - لن ينجع الادب حتى يقارنه العقل. 63 5 سود ندهد ادب تا قرین و همراه آن گردد عقل (که آن گاه ادب سود دهد).

166 6760 - ليس للعاقل ان يكون شاخصا الا في ثلاث: حظوة في معاد، او مرمة لمعاش، او لذة في غير محرّم. 90 5 عاقل را حرکت و بی تابی برای رفتن

نیست جز در سه چیز: بهره‌ای در باره معاد و روز جزا، مرمت و تعمیر برای معاش و زندگی، یا لذتی در غیر محرّمات الهی.

167 6761 - لو صحّ العقل لا غتتم کلّ امرء مهله. 112 5 اگر عقل صحیح باشد (و درست کار کند) هر انسانی مهلت‌های زندگی را غنیمت شمارد (و بیهوده صرف نکند).

168 6762 - من عقل فهم. 135 5 کسی که عاقل باشد (یا عقل خود را به کار بندد) فهم کند.

169 6763 - من استرفد العقل ارفده. 155 5 هرکس یاری جوید از عقل، یاریش کند.

170 6764 - من استعان بالعقل سدّده.

190 5 کسی که به عقل کمک جوید او را به راه راست وادارد.

171 6765 - من لا یعقل یهن و من یهن لا یوقر. 190 5 کسی که عقل را به کار نبندد خوار گردد، و کسی که خوار شد مورد احترام و تعظیم قرار نگیرد.

172 6766 - من قلّ عقله ساء خطابه.

203 5 کسی که عقلش کم شد، سخن گفتن با او بد خواهد بود.

173 6767 - من لا عقل له لا ترجیه.

224 5 کسی که عقل ندارد امید بدو میند.

174 6768 - من ضیع عاقلا دلّ علی ضعف عقله. 257 5 کسی که عاقلی را ضایع کند دلیل بر ضعف عقل او است.

175 6769 - من قدّم عقله علی هواه حسنت مساعیه. 263 5 کسی که عقل خود را بر هوای نفس مقدّم دارد تلاش‌هایش نیکو خواهد بود.

176 6770 - من ملّک عقله کان حکیمًا.

265 5 کسی که عقل خود را بر خویش فرمانروا گرداند حکیم و فرزانه است.

177 6771 - من قوی عقله اکثر الاعتبار.

269 5 کسی که عقلش نیرومند شد پند گرفتنش بسیار باشد.

178 6772 - من غلب عقله هواه افلح.

279 5 کسی که عقلش بر هوای نفسش غالب شد، رستگار گشته است.

179 6773 - من فاته العقل لم يعده الذلّ.

350 5 کسی که عقل از دستش برود خواری از او در نگذرد (و او را فرا گیرد).

180 6774 - من قعد به العقل قام به الجهل. 350 5 کسی که بنشانند او را عقل (یعنی دستور آن را به کار نیندد) برخیزاند او را نادانی و جهل (و به ناچار به فرمان جهل عمل خواهد کرد).

181 6775 - من غلب عقله شهوته و حلمه غضبه کان جدیرا بحسن السیرة.

389 5 کسی که غالب شود عقل او بر خواسته و شهوتش، و بردباریش بر خشمش شایسته و سزاوار خوش سیرتی است (که او را دارای سیرت نیکو بدانیم).

182 6776 - من عقل تیقظ من غفلته و تأهّب لرحلته و عمر دار اقامته.

397 5 کسی که عقل کند، از بی خبری خود بیدار شود، و آماده کوچ کردن خویش گردد، و سرای ماندنی خود را آباد سازد.

183 6777 - من لم یکن املک شیء به عقله لم ینتفع بموعظة. 415 5

کسی که بیشترین اختیارش در دست عقل او نیست، از هیچ اندرزی سود نبرد.

- 184 6778 - من لم یکن له عقل یزینه لم ینبل. 418 5 کسی که عقلی ندارد که او را زیور دهد و بیاراید، به فزونی و بزرگی نرسد.
- 185 6779 - من لم یکمل عقله لم تؤمن بوائقه. 462 5 کسی که عقلش کامل نباشد از شرّ و بدی او ایمنی نباشد.
- 186 6780 - من کمال النعم وفور العقل.
- 19 6 از نعمتهای کامل الهی وفور و بسیاری عقل و خرد است.
- 187 6781 - من کمال عقلک استظهارک علی عقلک. 41 6 از کمال عقل تو است احتیاط کردن یا پشت گرمی نمودن بر عقل خود نه بر هوا و هوس.
- 188 6782 - ما جمّل الفضائل کاللبّ. 54 6 زیبا نگرداند فضائل و کمالات انسان را چیزی همانند عقل.
- 189 6783 - ما آمن المؤمن حتی عقل.
- 70 6 ایمان نیاورده مؤمن تا این که عاقل و دانا باشد.
- 190 6784 - ما قسم الله سبحانه بین عباده شیئا افضل من العقل. 80 6 خدای سبحان در میان بندگانش چیزی را که برتر از عقل باشد تقسیم نکرده.
- 191 6785 - ما استودع الله سبحانه امرء عقلا الا لیستنقذه به یوما. 103 6 خدای سبحان عقل را در وجود کسی به ودیعت نگذارده جز برای آنکه روزی او را به وسیله آن رهایی دهد.
- 192 6786 - ملاک الامر العقل. 116 6 ملاک هر کار عقل است (که بدان برپا ماند).
- 193 6787 - مع العقل یتوفّر الحلم. 121 6 با عقل و خرد است که بردباری بسیار شود.
- 194 6788 - میزة الرجل عقله و جماله مروّته. 123 6 وسیله امتیاز مرد عقل او است، و زیبایی او مردی و مردانگی او است.

195 6789 - مصاحبة العاقل مأمونة.

126 6 مصاحبت و همدمی با عاقل ایمنی است.

196 6790 - نصف العاقل احتمال و نصفه تغافل. 173 6 نیمی از شخص

عاقل تحمّل و خویشتن‌داری است و نیم دیگر «تغافل» و خود را به بی‌خبری و غفلت زدن. 197 6791 - نعوذ بالله من سيئات العقل و قبح الزلل و به نستعين.

175 6 پناه می‌بریم به خدا از بدیهای عقل و زشتی لغزشها و به او یاری می‌جوئیم. 198 6792 - ناظر قلب اللیب به بیصر رشده و يعرف غوره و

نجده. 179 6 مردمک دل عاقل (یا چشم آن) چنان است که بدان رشد خود را می‌بیند، و پستی و بلندیهای آن را می‌شناسد و تشخیص می‌دهد.

199 6793 - لا تكونن ممن لا تنفعه الموعظة الا اذا بالغت في ايلامه، فان

العاقل يتعظ بالادب و البهائم لا ترتدع الا بالضرب. 310 6 زنهار از کسانی مباش که موعظه و اندرز سودش ندهد مگر هنگامی که سعی در رنجاندن و آزرده‌نش کنی، که عاقل به وسیله ادب پند آموزد، و چهارپایان فرمان نبرند جز به کتک.

200 6794 - لا تنتصح بمن فاته العقل و لا تثق بمن خانه الاصل، فان من

فاته العقل يغش من حيث ينصح، و من خانه الاصل يفسد من حيث يصلح.

331 6 نصیحت کسی را که عقل ندارد نپذیر، و اعتماد نکن به کسی که اصل

و ریشه به او خیانت کرده (و اصل و ریشه‌ای ندارد) زیرا کسی که عقل ندارد گول زند تو را از جایی که (به خیال خود) نصیحت می‌کند، و کسی که اصل و ریشه به او خیانت کرده فساد به بار آورد از جایی که به نظر خود اصلاح می‌کند.

201 6795 - لا فقر لعاقل. 348 6 انسان عاقل را فقر و نداری نیست.

- 202 6796 - لا غنى كالعقل. 352 6 توانگری و ثروتی همچون عقل نیست.
- 203 6797 - لا يلفى العاقل مغرورا. 368 6 یافت نمی‌شود انسان عاقل که فریب خورده باشد.
- 204 6798 - لا أشجع من لبيب. 373 6 شجاع‌تر از عاقل نیست.
- 205 6799 - لا تحلو مصاحبة غير اريب.
- 374 6 مصاحبت و همدمی کسی که عقل ندارد شیرین نخواهد بود.
- 206 6800 - لا تكمل المروءة الا للبيب.
- 377 6 مروءت و مردانگی کامل نشود مگر برای شخص عاقل.
- 207 6801 - لا مال اعود من العقل. 378 6 مالی سودمندتر از عقل نیست.
- 208 6802 - لا جمال ازين من العقل. 381 6 جمالی زینت‌بخش‌تر از عقل نیست.
- 209 6803 - لا نعمة افضل من عقل. 385 6 نعمتی برتر از عقل نیست.
- 210 6804 - لا يغشّ العقل من انتصحه.
- 389 6 عقل فریب ندهد کسی را که از او خیرخواهی بخواند.
- 211 6805 - لا يحلم عن السفیه الا العاقل.
- 395 6 بردباری نوزد از شخص سفیه و نادان جز انسان عاقل.
- 212 6806 - لا مرض أظنى من قلة العقل.
- 399 6 هیچ بیماری سخت‌تر از کم عقلی نیست.
- 213 6807 - لا دين لمن لا عقل له. 400 6 دین ندارد کسی که عقل ندارد.
- 214 6808 - لا يوثق بعهد من لا عقل له.
- 406 6 اعتمادی نیست به پیمان کسی که عقل ندارد.

- 215 6809 - لا يزكو عند الله سبحانه إلا عقل عارف و نفس عزوف. 6
- 427 پاکیزه نشود در پیشگاه خدای سبحان مگر عقلی عارف و نفسی بی‌رغبت نسبت به دنیا.
- 216 6810 - لا شيء أحسن من عقل مع علم و علم مع حلم و حلم مع قدرة.
- 435 6 چیزی بهتر نیست از عقلی که با علم همراه باشد، و علمی که با حلم و بردباری توأم باشد، و حلمی که با قدرت باشد (یعنی با وجود قدرت بر انتقام، نه از روی ضعف و ناتوانی).
- 217 6811 - يستدلّ على عقل الرَّجُل بكثرة وقاره و حسن احتمال، و على كرم أصله بحسن أفعاله. 453 6 راهنمایی شود بر عقل آدمی به زیادی وقار و سنگینی او، و نیکویی تحمّل و خویشنداری او، و راهنمایی شود بر کرامت و گرمی بودن اصل و نسب او، به کارهای نیکش.
- 218 6812 - ينبغى للعاقل ان يخاطب الجاهل مخاطبة الطَّبيب المريض.
- 444 6 برای عاقل شایسته است که سخن گوید با نادان، همانند سخن گفتن طبیب با بیمار.
- 219 6813 - ينبغى للعاقل اذا علّم أن لا يعنف و اذا علّم ان لا يأنف. 6
- 447 برای عاقل شایسته است که هرگاه تعلیم دهد (با دانشجو) درشتی نکند، و هرگاه چیزی را بیاموزد یاد گرفتن را عار نداند.
- 220 6814 - يستدلّ على عقل الرَّجُل بالتَّحَلَّى بالعِفَّة و القناعة. 448 6
- راهنمایی شود بر عقل مرد به آراستگی او به عفت و قناعت.
- 221 6815 - المرء صديق ما عقل. 1 116 آدمی دوست آن چیزی است که آن را بداند و درک کند.



222 6816 - العقل قربة. 38 1 عقل سبب نزدیکی (دیگران) است.

### باب العلم

1 6817 - علم لا ینفع کدواء لا ینجع. 350 4

علم و دانشی که سود ندهد، همچون دارویی است که اثر نکند.

2 6818 - ینکرم العالم لعلمه، و الکیبر لسنه، و ذو المعروف لمعرفه، و

السّلطان لسلطانه. 471 6 گرامی داشته شود دانشمند به خاطر دانشش، سالمند

به خاطر سالمندی‌اش، و صاحب احسان و کرم به خاطر احسانش، و سلطان به

منظور سلطنتش.

3 6819 - یتفاضل النّاس بالعلوم و العقول، لا بالأموال و الاصول. 472 6

برتری می‌یابند مردم به خاطر علمها و عقلاشان، نه برای مالها و ریشه‌ها (و

نژادها) شان.

4 6820 - یحْتَاج العلم إلى الحلم. 476 6 علم و دانش به حلم و بردباری

نیاز دارد.

5 6821 - یحْتَاج العلم إلى الکظم. 476 6 علم و دانش به فرو بردن نیاز

خشم دارد.

6 6822 - ینبىء عن قیمة کلّ امریء علمه و عقله. 476 6 خیر می‌دهد از

بها و ارزش هر کس علم و عقلش.

7 6823 - العلم ینجد، الحکمة ترشد.

11 1 علم و دانش بلند گرداند، و حکمت و فرزانیگی رشد دهد.

8 6824 - العلم کنز. 25 1 علم گنجی است.

9 6825 - العلم دلیل. 41 1 علم راهنمایی است.

- 10 6826 - العلم ینجیک، الجهل یردیک.
- 1 45 علم تو را نجات بخشد، و جهل و نادانی تو را به تباهی اندازد.
- 11 6827 - العلم جلاله، الجهالة ضلاله.
- 1 48 علم بزرگی است و نادانی گمراهی.
- 12 6828 - العلم حياة، الايمان نجات. 1 52 علم زندگی است، و ایمان سبب نجات و رستگاری.
- 13 6829 - العلم مجلّة، الجهل مضلّة. 1 55 علم و دانش بزرگ کننده است و نادانی گمراه کننده.
- 14 6830 - العلم حرز. 1 58 علم و دانش پناه انسان است.
- 15 6831 - دانش جهل را می میراند (و یکسره از میان می برد).
- 16 6832 - العلم زين الحساب. 1 75 علم و دانش زیور حسب انسانی است.
- 17 6833 - العلم قائد الحلم. 1 81 علم و دانش پیشوای بردباری است.
- 18 6834 - الفهم آية العلم. 1 124 فهم نشانه علم است.
- 19 6835 - العلم افضل شرف. 1 129 علم برترین شرف انسانی است.
- 20 6836 - العلماء حکام علی الناس.
- 1 137 دانشمندان حاکمان بر مردمند.
- 21 6837 - العلم مصباح العقل. 1 144 علم چراغ عقل است.
- 22 6838 - العلم خیر دلیل. 1 156 دانش بهترین راهنماست.
- 23 6839 - العلم اجلّ بضاعة. 1 161 دانش بزرگترین سرمایه است.
- 24 6840 - العلم أعظم كنز. 1 164 دانش بزرگترین گنج است.
- 25 6841 - العلم حياة و شفاء. 1 182 دانش، زندگی و درمان است.

- 6842-26 - العلم حجاب من الآفات.
- 188 1 علم حجاب و پردهای است از آفتها.
- 6843-27 - العلم أعلى فوز. 1 190 علم والاترين کامیابی است.
- 6844-28 - العلم افضل قنیه. 1 204 علم برترین کسب است.
- 6845-29 - العلم مرکب الحلم. 1 205 علم مرکب حلم و بردباری است.
- 6846-30 - العلم أصل كل خير.
- 1 205 علم و دانش ریشه هر کار خیری است.
- 6847-31 - العلم عنوان العقل. 1 208 علم نشان دهنده عقل و زیرکی است.
- 6848-32 - العلم لفتح المعرفة. 1 208 علم بارور کننده معرفت و شناخت است.
- 6849-33 - العلم ينجد الفكر. 1 209 علم و دانش، فکر و اندیشه را یاری دهد و نیرو بخشد.
- 6850-34 - العلم نعم دليل. 1 210 دانش، خوب راهنمایی است.
- 6851-35 - العلم افضل هداية. 1 212 دانش برترین هدایت و راهنمایی است.
- 6852-36 - العلم نزهة الادباء. 1 245 علم تفریحگاه ادیبان است.
- 6853-37 - العلم اصل الحلم. 1 249 علم ریشه و اصل بردباری است.
- 6854-38 - العلم اشرف هداية. 1 256 علم شریفترین راهنمایی است.
- 6855-39 - العلم قاتل الجهل. 1 258 علم کشنده جهل و نادانی است.
- 6856-40 - العلم داعی الفهم. 1 259 علم خواننده انسان است به فهم و درک.
- 6857-41 - العلم لا ينتهی. 1 263 علم و دانش به پایان نرسد.

- 6858 42- العالم حیّ و ان کان میّتا.
- 291 1 انسان دانا و عالم زنده است اگر چه بصورت مرده باشد.
- 6859 43- العلم کنز عظیم لا یفنی. 1 323 علم گنج عظیمی است که پایان ندارد.
- 6860 44- العالم ینظر بقلبه و خاطره، الجاهل ینظر بعینه و ناظره. 1 325 انسان عالم و دانا می‌نگرد با دل و اندیشه و درون خود ولی جاهل می‌نگرد به چشم و مردمک خود (یعنی ظاهر بین است).
- 6861 45- العلم رشد لمن عمل به. 1 337 علم راهنما است برای کسی که بدان عمل کند.
- 6862 46- العالم الّذی لا یملّ من تعلّم العلم. 1 344 عالم و دانشمند کسی است که از یاد گرفتن علم و دانش خسته و ملول نشود.
- 6863 47- العلم جمال لا یخفی و نسیب لا یجفی. 1 381 دانش زیبایی و جمالی است که پوشیده نماند و خویشاوندی است که جفا نکند.
- 6864 48- العلماء باقون ما بقی اللیل و النّهار. 1 384 دانشمندان باقی هستند تا هر زمان که شب و روز باقی است.
- 6865 49- العلم زین الاغنیاء و غنی الفقراء. 1 394 علم زیور توانگران و ثروتمندان، و ثروت فقیران و نیازمندان است.
- 6866 50- الکاتم للعلم غیر واثق بالاصابة فیه. 1 398 کسی که علم خود را پنهان کند (و با دانشمندان دیگر گفتگو نکند) امیدواری نیست به این که در آن علم به راه درست رفته باشد (و خطا نکند).
- 6867 51- العلم یرهدی الی الحقّ. 2 7 علم راهنمایی کند به حق و حقیقت.

- 52 6868 - العلم مصباح العقل و ينبوع الفضل. 7 2 دانش، چراغ عقل و چشمه فضیلت و برتری است.
- 53 6869 - العلم قاتل الجهل و مكسب النبیل. 7 2 علم كشنده جهل و نادانی و وسیله به دست آوردن زیرکی و بزرگی است.
- 54 6870 - العمل بلا علم ضلال. 8 2 علم بی عمل گمراهی است.
- 55 6871 - العلم احدی الحیاتین. 16 2 علم و دانش یکی از دو بخش زندگی انسانی است.
- 56 6872 - العلم وراثة کریمه و نعمة عمیمة. 30 2 علم و دانش میراثی است گرامی، و نعمتی است همگانی.
- 57 6873 - العلم افضل الانیسین. 22 2
- علم برترین انیس و همدم است از دو بخش انس و الفت آدمی در زندگی.
- 58 6874 - العلم افضل الجمالین. 25 2 علم برترین بخش جمال و زیبایی از دو بخش زیبایی زندگی است.
- 59 6875 - العلم بالله افضل العلمین. 25 2 علم به خداوند برترین بخش از دو بخش علم است.
- 60 6876 - العلم ینجی من الارتباك فی الحیرة. 34 2 علم و دانش نجات دهد آدمی را از فرو رفتن در سرگردانی.
- 61 6877 - العلم یدلّ علی العقل فمن علم عقل. 36 2 علم و دانش راهنمایی کند به عقل و خرد، که هر که بداند عقل دارد.
- 62 6878 - العلم محیی النفس و منیر العقل و ممیت الجهل. 36 2 علم زنده کننده نفس انسانی، و روشن کننده عقل، و میراننده جهل و نادانی است.

- 63 6879 - العالم من لا يشبع من العلم و لا يتشبع به. 37 2 دانشمند کسی است که از علم سیر نشود و سیری به خود راه ندهد.
- 64 6880 - العالم يعرف الجاهل لأنه كان قبل جاهلا. 45 2 عالم، جاهل را می‌شناسد زیرا پیش از آن خودش جاهل بوده است.
- 65 6881 - الايمان و العلم اخوان توأمان و رفیقان لا يفترقان. 47 2 ایمان و علم برادرانی هستند همزاد، و دو رفیقی هستند که از یکدیگر جدا نشوند.
- 66 6882 - العلم افضل شرف من لا قدیم له. 54 2 علم و دانش برترین شرافت کسی است که سابقه‌ای (در شرافت و بزرگی) نداشته باشد.
- 67 6883 - العلم اكثر من ان يحاط به فخذوا من كل علم احسنه. 56 2 علم و دانش بیشتر از آن است که کسی بدان احاطه پیدا کند (و همه را فرا گیرد) و از این رو از هر علمی بهترینش را فراگیرید.
- 68 6884 - العلم حاکم و المال محکوم علیه. 60 2 علم و دانش حکمران است، ولی مال، محکوم است.
- 69 6885 - العلم یرشدک الی ما امرک اللّٰه به، و الزّهد یسهّل لک الطّریق الیه.
- 60 2 علم راهنمایی کند تو را بدانچه خداوند بدان دستورت داده، و زهد و بی‌رغبتی راه آن را برای تو آسان و هموار کند.
- 70 6886 - العالم و المتعلّم شریکان فی الاجر و لا خیر فیما بین ذلک. 2
- 79 دانشمند و دانشجو هر دو در پاداش و مزد شریکند، و آنکه در میانه آن دو است (که نه دانشمند است و نه دانشجو) خیری در او نیست.
- 71 6887 - العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال. 2
- علم بهتر است از مال، علم تو را نگهداری کند، ولی مال را تو باید نگهداری کنی.

- 72 6888 - العلم یرشدک و العمل یربلغ بک الغایة. 123 2 علم تو را راهنمایی و ارشاد کند، و عمل تو را به نهایت خواستهات برساند.
- 73 6889 - العلم اوّل دلیل و المعرفة آخر نهاية. 123 2 علم نخستین راهنما است، و شناخت (خداوند) پایان نهایی آن است.
- 74 6890 - المتعبّد بغير علم کحمار الطّاحونة یدور و لا یرح من مکانه. 125 2 عبادت کننده بدون علم و دانش همانند الاغ آسیا است که گردش می‌کند و دور می‌چرخد، ولی از جای خود بیرون نرود.
- 75 6891 - النّاس ثلاثة: فعالم ربّانیّ و متعلّم علی سبیل نجات، و همج رعا ع اتباع کلّ ناعق، لم یستضیئوا بنور العلم، و لم یلجئوا الی رکن وثیق.
- 132 2 مردم سه گروهند: علمای الهی، و دانشجویانی که در راه نجات (تحصیل علم هستند) و مردمان پست و بی سرو پایی که به دنبال هر صدا و هر چویانی می‌روند، و به نور علم روشنی نیافته و به ستون محکمی پناه نبرده‌اند.
- 76 6892 - العلم علما ن: مطبوع و مسموع و لا ینفع المطبوع اذا لم یک مسموع.
- 138 2 علم و دانش دو علم است: فطری و شنیدنی، و علم فطری سود نهد اگر علم شنیدنی با آن نباشد.
- 77 6893 - العلماء اطهر النّاس اخلاقا و اقلّهم فی المطامع اعراقا. 140 2 دانشمندان پاک‌ترین مردمند از نظر اخلاق، و کمترین مردمند از نظر ریشه در طمعها.
- 78 6894 - العالم حیّ بین الموتی. 143 2 عالم و دانشمند انسان زنده‌ای است میان مردگان.

- 6895 79- اطلب العلم تزدد علما. 2 177 علم و دانش بجوی تا دانشت افزون گردد (و به هر اندازه که تحصیل علم کردی اکتفا نکن و پیوسته بر آن بیفزای).
- 6896 80- اقتن العلم فانك ان كنت غنيًا زانك و ان كنت فقيرا مانك. 2 188 کسب علم کن که اگر ثروتمند باشی تو را بیاراید، و اگر فقیر و بینوا باشی خرج زندگی تو را به عهده گیرد.
- 6897 81- اطلبوا العلم ترشدوا. 2 239 دانش بجوید تا راه یابید و ارشاد شوید.
- 6898 82- اکتسبوا العلم یکسبکم الحیاة. 2 240 کسب علم کنید تا برای شما زندگی کسب کند.
- 6899 83- امناحوا من صفو عین قد روّقت من الکردر. 2 249 آب بردارید از سرچشمه زلالی که از تیرگی پاک شده باشد (یعنی در آموختن علم از سرچشمه زلال علوم اهل بیت استفاده کنید).
- 6900 84- اطلبوا العلم تعرفوا به و اعملوا به تکنونوا من اهله. 2 254 بجوید دانش را که بدان شناخته شوید، و بدان عمل کنید تا از اهل علم باشید (یعنی برای شناخته شدن پیش مردم همان خواندن کافی است، ولی وقتی عالم حقیقی هستید که عمل کنید).
- 6901 85- الا لا یستحییّن من لا یعلم ان یتعلّم، فانّ قیمة کلّ امرء ما یعلم. 2 341 آگاه باشید که نباید شرم کند کسی که نمی‌داند از این که بیاموزد، زیرا قیمت و ارزش هر کسی همان است که می‌داند (و ارزش هر کس به قدر دانش و علم او است).



- 86 6902 - الا لا يستقبحنَّ من سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم. 2 342
- آگاه باشید که نباید زشت بشمارد کسی که پرسش شود از چیزی که آن را نمی‌داند از این که بگوید: نمی‌دانم 87 6903 - اشرف الشرف العلم. 2 385
- شریف‌ترین شرافتها علم و دانش است.
- 88 6904 - اولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جاءوا به. 2 409 سزاوارترین مردم به پیامبران الهی، داناترین آنهایند بدانچه پیامبران آورده‌اند.
- 89 6905 - اعلم الناس المستهتر بالعلم.
- 414 2 داناترین مردم کسی است که در تحصیل علم حریص باشد.
- 90 6906 - اوضع العلم ما وقف علی اللسان. 2 422 پست‌ترین علم آن است که به ایستد بر زبان (و در دل و اعضا و جوارح اثر نکند و به تنبّه و عمل نرسد).
- 91 6907 - اشدّ الناس ندما عند الموت العلماء غیر العاملين. 2 438
- سخت‌ترین مردم در پشیمانی هنگام مرگ، دانشمندانی هستند که به علم خود عمل نکرده‌اند.
- 92 6908 - احقّ الناس بالرحمة عالم یجری علیه حکم جاهل، و کریم یستولی علیه لئیم، و برّ تسلط علیه فاجر. 2 431
- شایسته‌ترین مردم به ترحم (سه طائفه‌اند): عالمی که معامله جاهل و نادان با او شود، کریم و بزرگواری که شخص لئیم و پستی بر او فرمانروا گردد، انسان نیکوکاری که شخص بدکار و گنهکاری بر او مسلط شود.
- 93 6909 - ابغض العباد الی الله سبحانه العالم المتجبر. 2 432 مبعوض‌ترین بندگان در پیشگاه خدای سبحان، عالم متکبر است.

- 6910 94- اعظم الناس وزرا العلماء المفرطون. 2 437 بزرگترین مردم در  
ورز وبال (و گناه) دانشمندان تقصیرکار (یا از حدّ به در روندگان) هستند.
- 6911 95- افضل ما من الله سبحانه به على عباده علم و عقل و ملك و  
عدل.
- 439 2 برترین چیزی که خداوند بدانها بر بندگان خود منت نهاده (چند چیز  
است) علم، عقل، سلطنت، عدالت.
- 6912 96- اعون الاشياء على تزكية العقل التعليم. 2 448 کمک کار ترین  
چیزها برای تزکیه و پاک کردن عقل (یا پرورش دادن آن)، آموزش دادن (علم  
به دیگران) است.
- 6913 97- افضل الكنوز معروف يودع الاحرار، و علم يتدارسه الاخيار.  
457 2 برترین گنجها احسانی است که سپرده شود به آزادمردان، و علم و  
دانشی است که نیکان آن را بخوانند.
- 6914 98- افضل الذخائر علم يعمل به و معروف لا يمن به. 2 465 برترین  
اندوخته‌ها: علمی است که بدان عمل شود، و احسانی است که منت در آن  
نباشد.
- 6915 99- اوجب العلم عليك، ما انت مسئول عن العمل به. 2 470  
واجب‌ترین علم بر تو آن علمی است که تو در مورد عمل به آن مسئول هستی  
(مانند علم به احکام دین...).
- 6916 100- اولی العلم بك ما لا يتقبّل  
العمل الا به. 2 470 سزاوارترین علمها به تو (که آن را بیاموزی) علمی  
است که عمل تو جز به وسیله آن پذیرفته نشود.

101 6917 - الزم العلم بك ما دلک علی صلاح دینک و ابان لك عن فساد.

471 2 لازم‌ترین علمها برای تو، آن علمی است که تو را به صلاح و درستی دین تو راهنمایی کند و فساد و تباهی آن را برای تو آشکار سازد.

102 6918 - احمد العلم عاقبة ما زاد فی عملک فی العاجل و ازلفک فی الاجل.

471 2 ستوده‌ترین علمها از نظر سرانجام، آن علمی است که در دنیا در عمل تو بیفزاید، و در قیامت تو را به خدا نزدیک گرداند.

103 6919 - انّ رواة العلم كثير و رعاته قليل. 493 2 به راستی که روایت کنندگان علم بسیارند ولی رعایت کنندگان آن در عمل اندکند.

104 6920 - انّ اولی الناس بالانبياء ﷺ عملهم بما جاءوا به. 505 2 به راستی که سزاوارترین مردم به پیامبران ﷺ عمل کننده‌ترین ایشان هستند بدانچه آنان آورده‌اند.

105 6921 - انّ النار لا ينقصها ما اخذ منها و لكن يخمدها ان لا تجد حطباً و كذلك العلم لا يفنيه الاقتباس لكن بخل حاملين له سبب عدمه. 533 2 به راستی که آتش را کم نمی‌کند آنچه از آن گرفته و برداشته شود، ولی خاموش شدن آتش به خاطر آن است که چوبی نیابی (تا آتش را به وسیله آن روشن نگهداری) و همین گونه است علم که فرا گرفتن آن علم را فانی نکند، بلکه بخل کردن آنها که حامل علم هستند (و یاد ندادنش به دیگران) سبب نابودی آن شود.

106 6922 - انّ الله سبحانه يمنح المال من يحبّ و يبغض، و لا يمنح العلم الاّ من احبّ. 534 2 به راستی که خدای سبحان عطا می‌کند مال را به

کسی که دوستش دارد یا دشمنش دارد، ولی علم را عطا نمی‌کند جز به کسی که او را دوست می‌دارد.

107 6923 - انّ العلم یهدی و یرشد و ینجی، و انّ الجهل یغوی و یضلّ و یردی. 603 2 به راستی که علم راهنمایی کند، و ارشاد نماید، و نجات دهد، و نادانی از راه به در کند، و گمراه کند، و هلاک گرداند.

108 6924 - انّک موزون بعقلک فرکّه بالعلم. 57 3 به راستی که تو سنجیده شوی به عقل خود پس آن را به وسیله علم پرورش ده.

109 6925 - انّما النّاس عالم و متعلّم و ما سواهما فهمج. 90 3 جز این نیست که مردم، دانشمند و دانشجو هستند، و جز این دو، مگسها یا پشه‌های سرگردان در هوا هستند.

110 6926 - انّما العالم من دعاه علمه الی الورع و التقی، و الزّهد فی عالم الفناء و التوّله بجنّة المأوی. 94 3 جز این نیست که عالم و دانشمند کسی است که علم و دانشش بخواند او را به پارسایی و پرهیزکاری، و به بی‌رغبتی در جهان فانی و شیفتگی به سوی بهشت برین.

111 6927 - آفة العامّة العالم الفاجر. 108 3 آفت عامّه مردم، عالم گنهکار است.

112 6928 - اذا رأیت عالما فکن له خادما. 132 3 هرگاه عالمی را دیدار کردی خدمتکار او باش.

113 6929 - اذا ارذل الله عبدا حضر علیه العلم. 161 3 هرگاه خداوند بنده‌ای را پست کند علم و دانش را از او منع کند.

114 6930 - اذا كنت جاهلا فتعلّم، و اذا سئلت عمّا لا تعلم فقل الله و

رسوله اعلم. 189 3

- هرگاه (در مسأله‌ای و مطلبی) نادان بودی آن را یادگیر، و هرگاه از تو پرسیدند چیزی را که نمی‌دانی، در پاسخ بگو: خدا و رسول او داناترند.
- 115 6931 - اذا سمعتم العلم فالطوا عليه فلا تشوبوه بهزل فتمجّه القلوب.
- 186 3 هرگاه بشنوید علم را پس به سختی بر سر آن بایستید (و جدی بگیرید) و آن را به بازی و شوخی آمیخته نکنید که دلها آن را بیرون اندازند و نپذیرند.
- 116 6932 - اذا زاد علم الرجل زاد أدبه و تضاعفت خشيته لربه. 193 3 هرگاه علم مرد زیاد شد ادب او افزون شود و خشیت و ترس او از پروردگارش دو چندان گردد.
- 117 6933 - بالعلم تعرف الحكمة. 200 3 به وسیله علم است که حکمت و فرزاندگی شناخته شود.
- 118 6934 - بالتعلم ينال العلم. 206 3 به یاد گرفتن و آموختن است که انسان به علم نائل گردد (و به آن برسد).
- 119 6935 - بالعلم تكون الحیوة. 207 3 زندگی (و حیات ابدی) به سبب علم است.
- 120 6936 - بالعلم يستقیم المعوج. 210 3 کج رفتارها و کج رفتاریها به وسیله علم راست گردد.
- 121 6937 - بذل العلم زكاة العلم. 263 3 بذل و بخشش علم، زکات علم است.
- 122 6938 - بالعلم تدرك درجة الحلم. 263 3 به وسیله علم، انسان درجه بردباری و حلم را درک کند.

123 6939 - بَخَّ بَخَّ لِعَالَمِ عِلْمٍ فَكَفَّ، وَ خَافَ الْبِيَّاتِ فَاعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ، اِنْ سَأَلَ

افصح و ان ترک سکت، کلامه صواب و سکوتہ عن غیر عی عن الجواب.

265 3 به به به حال عالمی که دانا گشته و خود را نگه داشته و از شیخون

(مرگ) ترسیده و خود را مهیا و آماده کرده، اگر از او چیزی به پرسند آشکار

کند، و اگر نپرسند سکوت کند، سخنش درست، و سکوتش نه از راه عجز و

ناتوانی از جواب است.

124 6940 - تَعَلَّمْ تَعْلَمْ، وَ تَكْرَمُ تَكْرَمُ. 279 3 یادگیر تا دانا شوی، و

گرامی بدار خود را (به عمل و پرهیزکاری) تا نزد دیگران گرامی باشید.

125 6941 - تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ تَعْرِفُوا بِهِ، وَ اعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ اَهْلِهِ. 297 3

علم را یاد گیرید تا بدان شناخته شوید، و بدان عمل کنید تا شایسته آن باشید.

126 6942 - تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَتَعَلَّمُوا مِنْهُ الْعِلْمَ وَ لِمَنْ تَعَلَّمُونَهُ، وَ لَا تَكُونُوا مِنْ

جِبَابِرَةِ الْعُلَمَاءِ فَلَا يَقُومُ جِهْلُكُمْ بِعِلْمِكُمْ. 304 3 فروتنی کنید در برابر کسی که از

او علم می آموزید، و برای کسی که به او یاد می دهید، و از جباران و متکبران

علما و دانشمندان مباشید، که برابری نکند جهل و نادانی شما با علم و دانایی

شما.

127 6943 - تَعَلَّمِ الْعِلْمَ فَانْكُ اِنْ كُنْتَ غَنِيًّا زَانِكًا وَ اِنْ كُنْتَ فَقِيرًا مَانِكًا. 3

306 علم را بیاموز، زیرا اگر ثروتمند و توانگر باشی زینت دهد تو را، و اگر

فقیر و بی نوا باشی خرج تو را تأمین کند.

128 6944 - تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ وَ تَعَلَّمُوا مَعَ الْعِلْمِ السَّكِينَةَ وَ الْحِلْمَ، فَانَّ الْعِلْمَ

خَلِيلَ الْمُؤْمِنِ وَ الْحِلْمَ وَزِيرَهُ. 306 3 علم را یاد گیرید و به همراه علم آرامش و

بردباری را یاد گیرید، زیرا علم دوست مؤمن است و بردباری وزیر او است.

129 6945 - تعلّم علم من يعلم، و علّم علمک من یجهل، فاذا فعلت ذلک  
علّمک ما جهلت، و انتفعت بما علمت.

318 3 بیاموز علم کسی را که می‌داند، و بیاموز علم خود را به کسی که  
نمی‌داند، که هر گاه چنین کردی دانا شده‌ای آنچه را نادان بودی، و سود برده‌ای  
بدانچه می‌دانستی.

130 6946 - ثمرة العلم العبادة. 324 3 میوه علم عبادت است.

131 6947 - ثمرة العلم العمل به. 328 2 میوه علم عمل به آن است.

132 6948 - ثمرة العلم العمل للحياة.

329 3 میوه علم عمل کردن برای زندگی (ابدی) است.

133 6949 - ثروة العلم تنجی و تبقی.

351 3 ثروت و دارایی علم (یا بسیاری آن) نجات دهد و پایدار ماند.

134 6950 - جمال العلم نشره، و ثمرته العمل به، و صیانتہ وضعه فی اهله.

363 3 زیبایی علم به گسترش دادن آن است و میوه آن عمل بدان است، و  
نگهداری آن نیز به سپردن آن به اهل آن (و کسانی که شایستگی آن را دارند)  
می‌باشد.

135 6951 - جاور العلماء تستبصر. 378 3 با علما و دانشمندان مجاورت

و هم‌نشینی کن تا بینا شوی.

136 6952 - حبّ العلم و حسن الحلم و لزوم الصّواب، من فضائل اولی

النّهی و الالباب. 398 3 دوست داشتن علم، و بردباری نیکو، و ملازم بودن با  
راه درست، از فضیلت‌های صاحبان عقل و خرد است.

137 6953 - حسب المرء علمه، و جماله عقله. 401 3 حسب و افتخار

آدمی به علم او است، و زیبایی‌اش به عقل و خرد او است.

- 138 6954 - خیر العلم ما نفع. 3 421 بهترین علم آن است که سود بخشد.
- 139 6955 - خیر العلوم ما أصلحک. 3 422 بهترین علمها آن است که تو را اصلاح کند.
- 140 6956 - خیر العلم ما قارنه العمل. 3 424 بهترین علم آن است که عمل با آن همراه باشد.
- 141 6957 - خیر العلم ما اصلحت به رشادک، و شره ما افسدت به معادک.
- 3 434 بهترین علم آن است که اصلاح کنی به آن راه خود را، و بدترین علم آن است که تباه کنی بدان آخرت و معاد خود را.
- 142 6958 - خمس يستقبحن من خمس: كثرة الفجور من العلماء، و الحرص فی الحکماء، و البخل فی الاغنیاء، و القحة فی النساء، و من المشایخ الزنا. 3 457 پنج چیز است که از پنج کس زشت شمرده شود (و بسیار زشت است) گناه بسیار در علما، حرص در حکما و فرزندگان، بخل در توانگران و ثروتمندان، بی‌شرمی در زنان، و زنا کردن پیران.
- 143 6959 - خذوا من کلّ علم احسنه فانّ النحل یاکل من کلّ زهر ازینہ، فیتولّد منه جوهران نفیسان: أحدهما فیہ شفاء للنّاس، و الآخر یستضاء به.
- 3 458 از هر علمی بهترین آن را فرا گیرید، چرا که زنبور عسل از هر شکوفه‌ای زیباترینش را می‌خورد، و دو گوهر نفیس از آن پدید آید، یکی که در آن شفا و بهبودی است برای مردم (عسل) و دیگری که بوسیله آن روشنی جویند (یعنی موم).
- 144 6960 - رأس الفضائل العلم. 4 49 اساس فضیلتها علم و دانش است.



- 145 6961 - رأس العلم التَّمييز بين الاخلاق و اظهار محمودها و قمع مذمومها. 54 4 اساس علم و دانش تمیز دادن میان خلق و خویها و آشکار کردن خلق پسندیده، و سرکوب کردن نکوهیده آن است.
- 146 6962 - ربّ عالم قتلہ علمہ. 64 4 بسا دانشمندی که علمش او را به قتل رسانده است.
- 147 6963 - ربّ علم ادّی الی مضلّتک.
- 76 4 بسا علمی که به گمراهی تو کشیده شود.
- 148 6964 - ربّ مدّع للعلم لیس بعالم.
- 77 4 چه بسا افرادی که مدّعی علم و دانش هستند ولی عالم نیستند.
- 149 6965 - ربّ عالم غیر منتفع. 78 4 بسا دانشمندی که از علم و دانشش سودی نبرد.
- 150 6966 - ردّوا الجهل بالعلم. 89 4 نادانی را به وسیله علم بازگردانید.
- 151 6967 - رتبة العالم اعلى المراتب.
- 99 4 رتبه و مقام عالم والاترین رتبه‌ها است.
- 152 6968 - زکاة العلم نشره. 104 4 زکات علم و دانش گسترش دادن آن است.
- 153 6969 - زلّة العالم تفسد عوالم.
- 109 4 لغزش عالم و دانشمند، عوالم‌ها را فاسد و تباه کند.
- 154 6970 - زلّة العالم کانکسار السفینة تغرق و تغرق معها غیرها. 110 4 لغزش عالم همانند شکستن کشتی است که خود غرق می‌شود، و دیگران را نیز با خود غرق می‌کند.
- 155 6971 - زلّة العالم کبيرة الجنایة.

- 112 4 لغزش عالم گناهی است بس بزرگ.
- 156 6972 - سبب الخشیه العلم. 124 4 وسیله و سبب خشیت و ترس از خدا علم و دانش است.
- 157 6973 - شرّ العلم ما افسدت به رشادک. 167 4 بدترین علم و دانش آن است که راه راست خود را بدان تباه و فاسد کنی.
- 158 6974 - شیئان لا تبلغ غایتها العلم و العقل. 184 4 دو چیز است که کسی که به نهایت (فضیلت و ارزش) آنها نرسد یکی علم است و دیگری عقل.
- 159 6975 - شین العلم الصّلف. 189 4 زشتی علم، لاف زدن و ادّعی بیجا کردن است.
- 160 6976 - ضادّوا الجهل بالعلم. 230 4 مخالفت کنید با جهل و نادانی به وسیله علم و دانایی (یعنی با تحصیل علم و دانش نادانی را از خود دور کنید).
- 161 6977 - علیک بالعلم فانه وراثه کریمه. 286 4 بر تو باد به فرا گرفتن علم که به راستی آن میراثی است گرامی (و گرانبها).
- 162 6978 - علی المتعلّم ان یدأب نفسه فی طلب العلم، و لا یملّ من تعلّمه و لا یستکثر ما علم. 317 4 بر دانشجو است که نفس خود را وا دارد به طلب علم، و از یاد گرفتن خسته نشود، و آنچه را یاد گرفته زیاد نشمارد (چون علم نهایت ندارد، همان گونه که در کلام‌های پیشین آمده بود).
- 163 6979 - علی العالم ان یتعلّم ما لم یعلم و یعلم النّاس ما قد علم. 4 315 بر عالم و دانشمند است که یاد گیرد آنچه را نمی‌داند، و یاد دهد به مردم آنچه را می‌داند.
- 164 6980 - علم المنافق فی لسانه. 350 4 علم و دانش منافق در زبان او است (یعنی فقط به زبان گوید، و عمل بدان نکند).

- 165 6981 - علم لا يصلحك ضلال، و مال لا ينفحك وبال. 4 351 علمی که تو را اصلاح نکند گمراهی است، و مال و ثروتی که تو را سود ندهد وبال و گرفتاری است.
- 166 6982 - عالم معاند خیر من جاهل مساعد. 4 352 عالم و دانشمندی که دشمنی کند، بهتر است از نادانی که مساعدت و یاری کند.
- 167 6983 - غاية الفضائل العلم. 4 375 نهایت فضیلتها علم و دانش است.
- 168 6984 - غنی العاقل بعلمه. 4 376 بی نیازی عاقل و خردمند به علم و دانش او است.
- 169 6985 - قيمة كل امرء ما يعلم. 4 502 قیمت و ارزش هر کس به همان است که می داند.
- 170 6986 - قول (لا أعلم) نصف العلم.
- 503 4 گفتن «نمی دانم» نیمی از علم است.
- 171 6987 - قطع العلم عذر المتعللين.
- 509 4 علم و دانش عذر بهانه جویان را قطع کرده و از میان برده است.
- 172 6988 - قوام الدنيا بربع: عالم يعمل بعلمه، و جاهل لا يستنكف ان يتعلم، و غنیّ یجود بماله علی الفقراء، و فقیر لا یبیع آخرته بدنیه، فاذا لم یعمل العالم بعلمه استنكف الجاهل أن يتعلم، و اذا بخل الغنیّ بماله باع الفقیر آخرته بدنیه. 4 518 قوام و نظام دنیا بر پایه چهار چیز است: عالم و دانشمندی که به علم خود عمل کند، جاهل و نادانی که ننگ نداشته باشد از این که بیاموزد، و توانگری که بخشش کند به مال خود بر مستمندان، و فقیری که نفروشد آخرت خود را به دنیا، پس هنگامی که عالم به علم خود عمل نکند، جاهل ننگ دارد از این که بیاموزد، و هنگامی که توانگر بخل ورزد به مال خود، بفروشد فقیر و

نیازمند آخرت خود را به دنیایش. 173 6989 - کلّ شیء یعزّ حین ینزر الّا العلم فانّه یعزّ حین یعزز. 543 4 هر چیزی عزیز می شود در وقتی که کمیاب شود، مگر علم و دانش که عزیز می شود وقتی بسیار گردد.

174 6990 - کلّ عالم غیر الله متعلّم. 537 4 هر عالم و دانشمندی جز خداوند دانش آموز است.

175 6991 - کلّ شیء ینقص علی الانفاق الّا العلم. 538 4 هر چیزی با انفاق و خرج کردن، از آن کم می شود مگر علم.

176 6992 - کلّ وعاء یضیق بما جعل فیهِ الّا وعاء العلم فانّه یتّسع. 544 4 هر ظرفی با قرار دادن چیزی در آن تنگ می شود، جز علم و دانش که جای آن فراخ تر گردد.

177 6993 - کم من عالم فاجر و عابد جاهل، فاتّقوا الفاجر من العلماء و الجاهل من المتعبّدين. 556 4 چه بسا عالم و دانشمندی که گنهکار است، و چه بسا عابدی که جاهل و نادان است، از این رو از عالمان گنهکار و جاهلان عبادت کننده پرهیزید.

178 6994 - کفی بالعلم رفعة. 569 4 برای رفعت و بلندی مقام، همان علم و دانش کافی است.

179 6995 - کفی بالعالم جهلا ان ینافی علمه عمله. 582 4 برای نادانی عالم همین بس است که علم او با عملش منافات و دوگانگی داشته باشد.

180 6996 - کن عالما ناطقا او مستمعا واعیا و ایاک ان تکون الثّالث. 4 603 عالمی گویا باش یا شنونده ای نگه دار (که آنچه یادگیرد نگه دارد) و پرهیز که سومی آن دو باشی. 181 6997 - کما انّ العلم یرعی المرء و ینجیه کذلک الجهل یضلّه و یردیه.

624 4 همان گونه که علم و دانش آدمی را راهنمایی کند و نجات دهد، همان گونه جهل و نادانی آدمی را گمراه کند، و نابود سازد.

182 6998 - لطالب العلم عزّ الدّنيا و فوز الآخرة. 35 5 بهره جوینده علم، عزّت دنیا و کامیابی آخرت است.

183 6999 - لن یصفو العمل حتّی یصحّ العلم. 63 5 عمل صاف نگردد تا آن گاه که علم درست و صحیح باشد (و عمل باید از روی علم صحیح باشد).

184 7000 - لن یزکو العمل حتّی یقارنه العلم. 71 5 هیچگاه عمل پاکیزه نشود تا وقتی که علم و دانش با آن همراه باشد.

185 7001 - لیس الخیر ان یكثر مالک و ولدک، انما الخیر ان یكثر علمک و یعظم حلمک. 83 5 خیر و خوبی آن نیست که مال و اولاد تو بسیار باشد، و جز این نیست که خیر و خوبی به آن است که علم و دانش تو بسیار شود، و حلم و بردباری تو بزرگ گردد.

186 7002 - لو ان اهل العلم حملوه بحقه لاحبهم الله و ملائکته، و لکنهم حملوه لطلب الدّنيا فمقتهم الله تعالی و هانوا علیه. 112 5 اگر اهل علم و دانش آن را به گونه‌ای که شایسته آن است برگرفته و فراگیرند، هر آینه خداوند و فرشتگانش آنها را دوست می‌دارند، ولی آنها علم را برای طلب دنیا فرا گیرند از این رو خدای تعالی آنها را دشمن دارد و به علم خویش خوار گشته‌اند.

187 7003 - لفتح العلم التّصوّر و الفهم.

126 5 بارور شدن علم به تصوّر (صورت آن را در ذهن آوردن و مجسم ساختن) و فهم آن است.

188 7004 - من تعلّم علم. 135 5 کسی که علم بیاموزد دانا شود (یعنی بدون آموختن کسی دانا نشود).

- 189 7005 - من استرشد العلم ارشده.
- 155 5 کسی که از علم و دانش راه خود را بجوید راهنمایی اش کند.
- 190 7006 - من اضاع علمه التظم. 159 5 کسی که علم خود را ضایع کند لطمه و صدمه خواهد خورد.
- 191 7007 - من جهل علما عاده. 183 5 کسی که علمی را نداند آن را دشمن دارد. 192 7008 - من فهم علم غور العلم. 192 5 کسی که بفهمد (و دارای فهم و درک صحیح باشد) به نهایت علم و دانش رسد).
- 193 7009 - من خلا بالعلم لم توحشه خلوة. 233 5 کسی که با علم خلوت کند، هیچ خلوتی او را به وحشت نیندازد.
- 194 7010 - من لم يتعلم لم يعلم. 245 5 کسی که تعلیم نکند و علم نیاموزد عالم نشود (یعنی بدون درس خواندن و فرا گرفتن کسی عالم نشود).
- 195 7011 - من تعلم العلم للعمل به لم يوحشه كساده. 258 5 کسی که علم و دانش را برای عمل کردن بیاموزد، کساد شدن بازار علم او را به وحشت نیندازد.
- 196 7012 - من كلف بالعلم فقد احسن الى نفسه. 264 5 کسی که حریص باشد به آموختن و یاد گرفتن علم، به نفس خود نیکی کرده است.
- 197 7013 - من كنتم علما فكأنه جاهل.
- 268 5 کسی که علمی را کتمان کند و بیوشاند گویا بدان جاهل است.
- 198 7014 - من لم يهده العلم اضله الجهل. 246 5 کسی که علم، او را هدایت و راهنمایی نکند جهل و نادانی او را گمراه سازد.
- 199 7015 - من خالف علمه عظمت جریمته و اثمه. 272 5 کسی که با علم خود مخالفت کند جرم و گناهش بزرگ گردد.

- 200 7016 - من زاد علمه علی عقله کان وبالا علیه. 329 5 کسی که علم و دانشش بر عقلش بچربد و افزون باشد، آن علم بار سنگینی است بر او.
- 201 7017 - من علم غور العلم صدر عن شرائع الحکم. 351 5 کس که نهایت علم و دانش را دریابد از شرائع و سرچشمه‌های حکمت بازگشته (و آنها را دیدار کرده).
- 202 7018 - من وقرّ عالما فقد وقرّ ربّه.
- 351 5 کسی که از عالمی احترام کند به راستی که پروردگار خود را احترام کرده.
- 203 7019 - من قاتل جهله بعلمه فاز بالحظّ الاسعد. 384 5 کسی که به وسیله علم خود با جهل و نادانیش بیکار کند به خوشبخت‌ترین بهره کامیاب گردیده.
- 204 7020 - من سکن قلبه العلم باللّه سکنه الغنی عن خلق اللّه. 392 5 کسی که در دلش علم به خدا ساکن شد بی‌نیازی از خلق خدا در آن دل سکونت گزیند.
- 205 7021 - من لم یکتسب بالعلم مالا اکتسب به جمالا. 410 5 کسی که به وسیله علم مالی کسب نکند زیبایی و جمالی را بدان کسب خواهد کرد.
- 206 7022 - من لم یصبر علی مضض التعلیم بقی فی ذلّ الجهل. 411 5 کسی که صبر و شکیبایی نکند بر رنج و تعب یاد گرفتن، باقی بماند در خواری جهل.
- 207 7023 - من لم یتعاهد علمه فی الخلاً فضحه فی الملاً. 443 5 کسی که بررسی نکند علم و دانش خود را در خلوت (و سره‌اش را از ناسره جدا نکند) در میان مردم رسوایش سازد.

- 208 7024 - من ادّعی من العلم غایتہ، فقد اظهر من جهله نہایتہ. 464 5  
کسی کہ ادّعا کند بہ نہایت علم رسیدہ نہایت نادانی خود را آشکار کردہ.
- 209 7025 - من لم یدئب نفسہ فی اکتساب العلم لم یحرز قصابات السّبِق. 5  
475 کسی کہ بہ رنج و تعب نیندازد نفس خود را در کسب کردن علم، گوی  
سبقت را از دیگران نخواہد برد.
- 210 7026 - من المفروض علی کلّ عالم ان یصون بالورع جانبہ، و ان یبذل  
علمہ لطلبہ. 31 6 از جملہ چیزهایی کہ بر ہر عالم و دانشمندی فرض و لازم  
است آنکہ جانب خود را با پارسایی نگہ دارد، و علم و دانش خود را بہ طالب  
آن بذل و بخشش کند.
- 211 7027 - من فضل علمک استقلالک لعلمک. 41 6 از برتری و فزونی  
علم تو است کہ علم خود را اندک بہ حساب آوری (چون سبب تحصیل علم  
بیشتری می شود).
- 212 7028 - ما مات من احیی علما. 60 6 کسی کہ علمی را زندہ کند  
نمرده.
- 213 7029 - ما اکثر من یعلم العلم و لا یتبعہ. 64 6 چہ بسیار است کسی  
کہ علم را می داند ولی از آن پیروی نمی کند.
- 214 7030 - ما اخذ اللّٰہ سبحانہ علی الجاہل ان یتعلّم حتی اخذ علی العالم  
ان یعلّم. 94 6 پیمان نگرفته خدای سبحان از جاہل و نادان کہ یاد بگیرد تا آن  
گاہ کہ پیمان گرفته از عالم کہ یاد دہد.
- 215 7031 - ما افاد العلم من لم یفہم و لا نفع الحلم من لم یحلم. 95 6  
نبخشاید علم را کسی کہ خود فہم آن نکرده باشد، و سود ندهد بردباری را  
کسی کہ خود حلم نورزد. 216 7032 - ما قصم ظہری الّا رجلاً: عالم



متهتک و جاهل متنسک، هذا ینفر عن حقّه بهتکه، و هذا یدعو الی باطله بنسکه.  
98 6 نشکست کمر مرا مگر دو مرد: یکی عالم و دانشمند گستاخ و پرده‌در، و  
دیگری عبادت کننده نادان، آن یک، مردم را از حق خود متنفر می‌کند به خاطر  
گستاخی و پرده‌داری، و این یک، مردم را می‌خواند به باطل خود به خاطر  
عبادت صوری و ظاهری.

116 6 - 217 7033 ملاک العلم نشره.

ملاک و معیار علم و دانش نشر و گسترش دادن آن است.

218 7034 - مجالس العلم غنیمة. 126 6 مجالسهای علمی غنیمتی است.

219 7035 - مزین الرجل علمه و حلمه.

128 6 زیور دهنده مرد، علم و بردباری او است.

220 7036 - مناقشة العلماء تنتج فوائدهم و تکسب فضائلهم. 132 6

مناقشه (و خرده‌گیری و کنجکاوی) کردن با علماء و دانشمندان نتیجه می‌دهد  
فایده‌های ایشان را و کسب می‌کند فضیلت‌های آنان را.

221 7037 - معرفة العالم دین یدان به، یکسب الانسان الطاعة فی حیاته و

جمیل الأحدوثة بعد وفاته. 143 6 شناخت مرد دانشمند، دینی است که بدان  
پاداش شود، به وسیله آن شناخت است که آدمی فرمانبرداری خدا را در زمان  
حیات و زندگی و نام نیک را پس از وفات و مرگ خود کسب کند.

222 7038 - نعم قرین الحلم العلم. 159 6 خوب قرین و همراهی است

بردباری برای علم و دانایی.

223 7039 - نعم قرین الايمان العلم.

159 6 خوب همراهی است ایمان برای علم.

- 224 7040 - نعم دليل الايمان العلم. 6 164 خوب راهنمایی است ایمان برای علم.
- 225 7041 - هلك خزّان الاموال و هم احياء، و العلماء باقون ما بقى اللّيل و النّهار، أعيانهم مفقودة و أمثالهم فى القلوب موجودة. 6 199 نابود شدند خزینه‌داران مالها در حالی که زنده‌اند، ولی علماء و دانشمندان همیشه زنده و برجایند تا هر زمان که شب و روز برجا است، خودشان از میان رفته‌اند، ولی نمونه‌ها و شکلهایشان در دلها موجود است.
- 226 7042 - وقود النّار يوم القيامة كلّ غنىّ بخل بماله على الفقراء، و كلّ عالم باع الدّين بالدّنيا. 6 240
- آتش گیره و هیمة آتش در روز قیامت هر توانگری است که به دادن مال خود بر بینوایان بخل ورزیده، و هر عالمی است که دین را به دنیا فروخته است.
- 227 7043 - واضع العلم عند غير اهله ظالم له. 6 241 کسی که علم را نزد کسی بنهد که شایسته آن نیست بدان ظلم و ستم کرده.
- 228 7044 - لا يستنكفنّ من لم یکن یعلم ان یستعلّم. 6 277 زنهار نباید خودداری کند کسی که نمی‌داند از این که یاد گیرد.
- 229 7045 - لا تزدرینّ العالم و ان كان حقیرا. 6 288 زنهار که کوچک مشماری عالم را اگر چه (در ظاهر و در نظر مردم) حقیر باشد.
- 230 7046 - لا ذخر كالعلم. 6 350 هیچ اندوخته‌ای همانند علم و دانش نیست.
- 231 7047 - لا شرف كالعلم. 6 353 شرافتی همچون علم نیست.
- 232 7048 - لا سمیر كالعلم. 6 355 هیچ مصاحب (یا افسانه‌گویی در شب) همانند علم و دانش نیست.

- 233 7049 - لا کنز أنفع من العلم. 380 6 گنجی سودمندتر از علم نیست.
- 234 7050 - لا عزّ أشرف من العلم. 383 6 عزّتی شریفتر از علم نیست.
- 235 7051 - لا يؤخذ العلم الاّ من اربابه.
- 386 6 علم فرا گرفته نشود مگر از ارباب علم.
- 236 7052 - لا خیر فی عمل بلا علم. 387 6 خیر و خوبی نیست در علم بی عمل.
- 237 7053 - لا یدرک العلم براحة الجسم.
- 387 6 با تن آسایی علم دریافت نشود.
- 238 7054 - لا يستفزّ خدع الدنیا العالم.
- 389 6 نیرنگهای دنیا مرد دانا و عالم را سبک و بی ارزش نکند.
- 239 7055 - لا خیر فی العمل الاّ مع العلم.
- 391 6 خیری نیست در عمل مگر با علم و دانش.
- 240 7056 - لا ینتصف عالم من جاهل.
- 395 6 انتقام نگیرد عالم از شخص نادان و جاهل (چون خود را شریفتر از این می داند که به خاطر گرفتن حق خود با جاهل درگیر شود).
- 241 7057 - لا هداية لمن لا علم له. 403 6 راهنمایی و هدایتی ندارد کسی که علم و دانش ندارد.
- 242 7058 - يستدلّ علی فضلک بعلمک و علی کرمک ببذلک. 452 6 راهنمایی شود بر فضل و برتری تو به وسیله علم و دانشت، و بر کرم و بزرگواریت به وسیله بذل و بخششت.
- 243 7059 - یسیر العلم ینفی کثیر الجهل.
- 457 6 اندکی از علم نادانی بسیاری را از میان می برد.

- 244 7060 - الدّین ذخر و العلم دلیل.
- 321 1 دین گنجینه‌ای است (برای آخرت) و علم راهنما و رساننده به آن است.
- 245 7061 - اخبر تقل. 171 2 آگاه شو تا بگویی (یعنی بدون آگاهی چیزی مگویی که رسوا شوی).
- 246 7062 - القلوب اقفال مفاتها السّؤال. 374 1 دلها قفل‌هایی است و کلید آن سؤال است. 247 7063 - اسأل تعلم. 168 2 سؤال کن تا دانا شوی.
- 248 7064 - اذا سئلت فاسئل تفقّها و لا تسئل تعنّتا، فانّ الجاهل المتعلّم شبهه بالعالم، و انّ العالم المتعسّف شبهه بالجاهل. 180 3
- هرگاه سؤال کردی برای فهمیدن و رفع نادانی خود سؤال کن نه برای عیبجویی (و ایرادگیری) که به راستی نادانی که جویای علم باشد شبیه به عالم و دانا است، ولی دانایی که از راه به در رود شبیه به جاهل و نادان است.
- 249 7065 - سل عمّا لا بدّ لك من علمه و لا تعذر فی جهله. 136 4
- سؤال کن و پیرس از آنچه ناچاری از دانستن آن، و از ندانستنش معذور نیستی.
- 250 7066 - من سئل علم. 139 5 کسی که سؤال کند دانا شود.
- 251 7067 - من سئل استفاد. 152 5 کسی که سؤال کند سود برد.
- 252 7068 - العلم عزّ. 33 1 علم و دانش عزّت و سربلندی است.
- 253 7069 - العلم قائد الحلم. 211 1 دانش رهرو شکیبایی است.
- 254 7070 - يحتاج العلم الی العمل. 475 6 علم و دانش نیاز به عمل دارد.

## باب علی علیه السلام

1 7071- انّ للا اله الا الله شروطا و انّی و ذرّیتی من شروطها. 514 2 به راستی که برای کلمه «لا اله الا الله» شرطهایی است که من و فرزندانم از شرطهای آن هستیم.

2 7072- انّ ههنا - و اشار بيده الي صدره - لعلمنا جمّا، لو اصبحت له حملة بلى اصيب لقنا غير مأمون عليه، مستعملا آلة الدين للدنيا، او مستظها بنعم الله على عباده و بحججه على اوليائه، او منقادا لحملة الحق، لا بصيرة له في احنائه، ينقدح الشك في قلبه لاوّل عارض من شبهة. 621 2 به راستی که در اینجا - و با دست خود اشاره به سینه‌اش فرمود - علمی است بسیار که ای کاش برای آن شاگردانی که بتوانند دریافتش کنند می‌یافتم، سپس فرمود: خدایا کسی را یافتم که طوطی‌وار یاد گیرد ولی امین و قابل اعتماد نیست، دستورات دینی را ابزار کار دنیا کند، و به وسیله نعمتهای خدا بر بندگان خدا چیرگی جوید، و برهانهای روشن الهی را بر ضد کتاب خدا بکار گیرد.

3 7073- انّ علیّ من اجلی جنّة حصینة فاذا جاء یومی انفرجت عنّی و أسلمتنی فحینئذ لا یطیش السهم و لا یبرأ الکلم. 664 2 به راستی که مرا از مرگم سپری است محکم (که مرا از حوادث حفظ می‌کند) و هنگامی که روز (مرگ) من فرا رسد مرا وا می‌گذارد و تسلیم حوادث می‌کند، و در آن هنگام نه تیر خطا می‌کند، و نه زخم بهبودی می‌یابد.

4 7074- ان کانت الرّعايا قبلی تشکوا حیف رعاتها، فأنّی الیوم أشکو حیف رعیتی، کأنّی المقود و هم القادة و الموزع و هم الوزعة. 16 3 اگر رعایای پیش از من از ستم زمامداران خویش شکایت می‌کردند، من امروز از ستم رعیتم

شکایت دارم، گویا من پیروم و آنها زمامدار، و من فرمانبرم و محکوم و آنها فرمانده و حاکم.

7075 5- ان لم يصلحهم الا افسادی فلا اصلحهم الله. 3 25 اگر اصلاح نمی‌کند آنها را جز تباه کردن من، پس خدا کارشان را اصلاح نکند.

7076 6- انا قسیم النار و خازن الجنان و صاحب الحوض و صاحب الاعراف.

3 26 منم قسمت کننده دوزخ و خزینه دار بهشت، و صاحب حوض (حوض کوثر) و صاحب اعراف. 7 7077- أنا صنو رسول الله و السابق الى الاسلام و كاسر الاصنام و مجاهد الكفار و قاصع الاضداد. 3 33 منم که با رسول خدا از یک شاخه‌ایم و منم سبقت گیرنده به اسلام، و شکننده بتها و جهاد کننده با کفار، و سرکوب کننده دشمنان.

7078 8- أنا كاب الدنيا لوجهها و قادرها بقدرها و رادها على عقبها.

3 36 منم که دنیا را به رو در انداختم (و مغلوب خویش ساختم) و اندازه گیرنده آن به اندازه‌اش، و بازگرداننده آن بر پاشنه‌اش.

7079 9- أنا مع رسول الله ﷺ و معي عترتي على الحوض، و أنا لنذود عنه اعدائنا، و نسقى منه اوليائنا، فمن شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابدا. 3 37 من با رسول خدا ﷺ هستم و با من هستند فرزندان من در کنار حوض، و به راستی که ما دور می‌کنیم از آن دشمنانمان را، و می‌نوشانیم از آن دوستانمان را، و هر کس از آن شربتی بیاشامد هرگز تشنه نخواهد شد.

7080 10- أنا مع رسول الله ﷺ و معي عترتي على الحوض، فليأخذ احدكم بقولنا و ليعمل بعملنا. 3 37 من با رسول خدا هستم و فرزندان من نیز در

کنار حوض با من هستند، پس هر یک از شما باید گفتار ما را فرا گیرد و به عمل و رفتار ما عمل کند.

11 7081 - أنا لننافس على الحوض و أنا لنذود عنه اعدائنا و نسقى منه اوليائنا فمن شرب منه شربة لم يظماً بعدها ابدا. 37 3 به راستی که ما رقابت می‌کنیم بر سر حوض، و به راستی که ما دشمنانمان را از آن دور می‌کنیم، و می‌نوشانیم از آن به دوستانمان، و هر کس شربتی از آن بنوشد پس از آن هرگز تشنه نخواهد شد.

12 7082 - أنا وضعت بكلل العرب و كسرت نواجم ربیعة و مضر. 39 3 منم که سینه عرب را بر خاک نهادم، و شاخهای قبیله ربیعه و مضر را شکستم.

13 7083 - انا شاهد لكم و حجيج يوم القيمة عليكم. 40 3 من گواهم برای شما و احتجاج کننده‌ام بر شما در روز قیامت.

14 7084 - أنا خليفة رسول الله فيكم و مقیمکم علی حدود دینکم و داعیکم

الی جنّة المأوی. 41 3 منم جانشین رسول خدا ﷺ در میان شما و برپا دارنده شمایم بر حدود دینتان، و خواننده شما هستم به سوی بهشت مخصوص «جنّة المأوی».

15 7085 - أنا داعیکم الی طاعة ربکم و مرشدکم الی فرائض دینکم و دلیلکم الی ما ینجیکم. 41 3 من دعوت کننده شما هستم به فرمانبرداری پروردگارتان، و هدایت کننده‌ام شما را به سوی واجبات دینتان، و راهنمایم شما را به سوی آنچه موجب نجات و رستگاری شماست.

16 7086 - ائی محارب املی و منتظر اجلی. 42 3 من در ستیز و جنگم با آرزوی خود و چشم به راه أجل خویش هستم.

- 17 7087 - اَنْى لعلى بئىنة من رببى و بصيرة من دينى و يقين من امرى. 3  
 42 من بر نشانه و دليلى روشن از پروردگار خويشم، و بر بينايى كامل از دينم و يقين از كار خود هستم.
- 18 7088 - اَنْى مستوف رزقى و مجاهد نفسى و منته الى قسمى. 3 43 به راستى كه من استيفا كنندهام روزى خود را و پيكار كنندهام با نفس خود، و به پايان قسمت و بهره خود خواهم رسيد.
- 19 7089 - اَنْى لعلى اقامة حجج الله اقاوول و على نصره دينه اجاهد و اقاتل. 3 43 به راستى كه من به منظور برپاداشتن حق گفتگو كنم و براى يارى دين خدا مجاهدت و پيكار نمايم.
- 20 7090 - اَنْى كنت اذا سئلت رسول الله اعطانى و اذا سكت عن مسأله ابتدأنى. 3 45 به راستى كه من (نسبت به رسول خدا) چنان بودم كه هرگاه از رسول خدا مى پرسيدم پاسخم را مى داد، و هرگاه خموش مى شدم و سكوت مى كردم آن حضرت آغاز مى كرد و به من تعليم مى فرمود (و با هيچ يك از اصحاب اين گونه رفتار نمى كرد).
- 21 7091 - اَنْى لارفع نفسى ان انهى الناس عما لست انتهى عنه، أو آمرهم بما لا اسبقهم اليه بعملى، او ارضى منهم بما لا يرضى رببى. 3 45 به راستى كه من خود را والاتر مى دانم از اين كه مردم را از چيزى باز دارم كه خود از آن باز نايستم، يا دستورشان دهم به چيزى كه با عمل خويش بر آنها پيشى نگيرم، يا خوشنود شوم از ايشان به چيزى كه پروردگار مرا خوشنود نسازد.
- 22 7092 - اَنْى لا احثكم على طاعة الا و اسبقكم اليها، و لا انهاكم عن معصية الا و اتناهى قبلكم عنها. 3 45 به راستى كه من شما را وادار نكنم به



طاعتی مگر آنکه خود بر آن پیشی گیرم، و نهی نکنم شما را از معصیتی مگر آنکه پیش از شما خود از آن باز ایستم.

23 7093 - إني لعلی یقین من ربی و غیر شبهة فی دینی. 42 3 من به

راستی بر یقینی از پروردگار خویش هستم و شبهه‌ای در دین خود ندارم.

24 7094 - إنی لارفع نفسی أن تکون حاجة لا یسعها جودی، أو جهل لا

یسعه حلمی، أو ذنب لا یسعه عفوی أو أن یکون زمان أطول من زمانی.

44 3 به راستی که من بلند می‌دارم نفس خود را از این که حاجتی باشد که

جود و بخشش من گنجایش آن را نداشته باشد، یا خطایی باشد که عفو و

گذشت من گنجایش آن را نداشته باشد، یا زمانی باشد درازتر از زمان من

(یعنی زمان طاعت و عبادت کسی بلندتر از زمان عبادت من باشد).

25 7095 - انکم ستعرضون علی سببی و البراءة منی فسبونی و ایاکم و

البراءة منی. 70 3 به راستی که به همین زودی بر شما پیشنهاد کنند که مرا

دشنام دهید و از من بیزاری جوید، پس (نسبت به دشنام) مرا دشنام دهید (و

مجازید این کار را بکنید) ولی پرهیزید از بیزاری جستن از من.

26 7096 - انما مثلی بینکم کالسراج فی الظلمة یتضیء بها من ولجها. 3

82 جز این نیست که مثل من در میان شما همانند چراغ است در تاریکی، که

روشنی گیرد بدان کسی که وارد تاریکی شود.

27 7097 - ذمّتی بما اقول رهینة و انا به زعییم، انّ من صرّحت له العبر

عمّا بین یدیه من المثلات حجزه التّقوی عن تقحّم الشبهات. 34 4 ذمه و پیمان

من در گرو این سخنی است که می‌گویم و من به آن ضامن هستم، به راستی

کسی که از اعمال و رفتار گذشتگان عبرت گیرد، تقوای الهی او را از فرو رفتن در آن گونه بدبختی‌ها و کارهای شبهه ناک باز دارد.

28 7098 - سلونی قبل ان تفقدونی فانی بطرق السماء اخبر منکم بطرق الارض. 148 4 پیش از آنکه مرا نیابید از من بپرسید که به راستی من به راههای آسمان آگاه‌ترم از شما به راههای زمین.

29 7099 - سلونی قبل ان تفقدونی فو الله ما فی القرآن آیه آلا و انا اعلم فیمن نزلت و این نزلت، فی سهل او فی جبل و ان ربی وهب لی قلبا عقولا و لسانا ناطقا. 149 4 پیش از آنکه مرا نیابید از من بپرسید که به خدا سوگند آیه‌ای در قرآن نیست مگر آنکه من می‌دانم در باره چه کسی نازل شده و کجا نازل شده، در زمین پست هموار یا در کوه، و به راستی که پروردگارم به من دلی دریافت‌کننده و زبانی گویا بخشیده است.

30 7100 - لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحييت من راقعها فقال لی قائل الا تبذرها فقلت له: اعزب عنی علی الصّباح یحمد القوم السّری. 33 5 به تحقیق که آن قدر این پیراهنم را وصله زدم که از وصله کننده‌اش شرم دارم، گوینده‌ای به من گفت: چرا آن را به دور نمی‌اندازی به او گفتم: از من دور شو (و فاصله بگیر) که صبحگاهان رهروان شب ستایش شوند.

31 7101 - لدنیاکم عندی اهون من عراق خنزیر علی ید مجذوم. 34 5 به حقیقت که دنیای شما نزد من خوارتر است از استخوان خالی از گوشت خوکی که در دست آدم بیمار جذامی باشد.

32 7102 - لقد کنت و ما اهدد بالحرب

و لا ارهب بالضرب. 54 5 به راستی من پیوسته چنان بوده‌ام که نه تهدید به جنگ می‌شدم، و نه کسی مرا به زدن می‌ترسانید. 33 7103 - لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا. 108 5 اگر پرده کنار رود بر یقین من افزوده نشود.

34 7104 - لو استوت قدمای من هذه المداحض لغیرت اشیاء. 108 5 اگر پابرجا شده بود گامهای من از این لغزشگاهها، هر آینه چیزهایی را (که دیگران بدعت گذاردند) تغییر می‌دادم.

35 7105 - لو ضربت خیشوم المؤمن علی ان یبغضنی ما ابغضنی، و لو صببت الدنیا بجملتها علی المناق علی أن یحبّنی ما احبّنی. 109 5 اگر بزنم بینی مؤمن را بر این که مرا دشمن بدارد، دشمن نمی‌دارد، و (از آن سو) اگر همه دنیا را در کام منافق بریزم که مرا دوست بدارد، دوستم نمی‌دارد.

36 7106 - لو احبّنی جبل لتهافت. 114 5 اگر کوهی مرا دوست بدارد متلاشی شود.

37 7107 - لو کنا نأتی ما تأتون لما قام للذین عمود و لا اخضرّ للایمان عود.

115 5 اگر ما کار می‌کردیم (در زمان رسول خدا و جنگها) مانند کاری که شما می‌کنید (و این گونه سستی و بی‌حالی می‌کردیم) هر آینه بر پا داشته نمی‌شد برای دین ستونی، و سبز نمی‌شد برای ایمان چوبی.

38 7108 - لو شئت ان اخبر کلّ رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت، لكنّی اخاف ان تکفروا فیّ برسول الله صلوات الله و سلامه علیه الا انّی مفضیه الی الخاصّة ممّن یؤمن ذلک منه، و الذی بعنه بالحقّ و اصطفاه علی الخلق ما انطق الا صادقا و لقد

عهد الیّ بذلک کله، و بمهلک من یهلک و بمنجا من ینجو، و ما ابقی شیئا  
یمرّ علی رأسی الا افرغه فی اذنی و افضی به الیّ. 120 5 اگر بخواهم می‌توانم  
هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش، و از همه شئون زندگی‌اش آگاه سازم،  
ولی ترس آن را دارم که این کار موجب شود که در باره من و رسول خدا کافر  
شوید، آگاه باشید که من این اسرار را به خاصانی که مورد اطمینان هستند  
خواهم سپرد، و سوگند به آن خدایی که آن حضرت را به حق برانگیخت و بر  
خلق خود برگزید، من جز به راستی سخن نگویم، و به تحقیق که رسول خدا  
همه را به من یاد داد، و از جایگاه هلاکت کسی که هلاک می‌شود و جای نجات  
کسی که نجات یابد، همه را خبر داده و هیچ حادثه‌ای بر من نمی‌گذرد جز آنکه  
در گوشم فرموده و از آن آگاهم ساخته است.

39 7109 - ما انکرت الله تعالی منذ عرفته. 55 6 از هنگامی که خدای

تعالی را شناختم انکارش نکرده‌ام.

40 7110 - ما شککت فی الحقّ مذأریته.

55 6 در باره حق شک و تردید نکرده‌ام از وقتی که آن را دیده‌ام.

41 7111 - ما کذبت و لا کذبت. 55 6 هیچ گاه دروغ نگفته‌ام، و هرگز

دروغ هم به من نگفته‌اند (یعنی آنچه رسول خدا به من فرموده همگی راست و  
درست بوده).

42 7112 - ما ضللت و لا ضلّ بی. 55 6 هیچ گاه گمراه نبوده‌ام و کسی

هم به وسیله من گمراه نشده.

43 7113 - مالی اراکم اشباحا بلا ارواح و ارواحا بلا فلاح و نساکا بلا

صلاح و تجارا بلا أرباح. 90 6 چرا می‌بینم شما را پیکرهایی بی‌روح و

روحهایی بی‌پیکر، عبادت کنندگانی بی‌صلاحیت، و تاجران بی‌سود و منفعت

44 7114 - ما نزلت آية آلا و قد علمت فيما نزلت و این نزلت، فی نهار أو لیل  
فی جبل أو سهل، و ان ربی وهب

لی قلبا عقولا و لسانا قؤولا. 102 6 آیه‌ای (از آیات قرآن) نازل نشده مگر  
آنکه می‌دانم در کجا نازل شده، و چه زمانی نازل شده، در روز یا شب، در کوه  
یا همواری، و به راستی که پروردگارم به من بخشیده است دلی دریافت کننده و  
زبانی گویا.

45 7115 - متى اشفی غیظی اذا غضبت أحين أعجز فيقال لی: لو صبرت، أم  
حين أقدر فيقال لی: لو عفوت. 141 6 چه زمانی من آتش خشم خود را فرو  
نشانم آیا در وقتی که از انتقام ناتوانم که به من گفته شود: خوب است صبر کنی  
(تا توانا شوی) یا در موقعی که قدرت و توان انتقام دارم، که به من گویند: خوب  
است عفو کنی و بگذری (منظور این است که خشم بد است و هیچ انسانی نباید  
خشم کند و در صدد انتقام برآید).

46 7116 - هلک فیّ رجلان: محبّ غال و مبغض قال. 194 6 هلاک شده  
در باره من دو گروه: یکی دوستی که غلو کند، و دیگری دشمنی که بغض و  
دشمنی مرا در دل دارد.

47 7117 - هیهات لو لا التّقی لکننت ادهی العرب. 203 6 هیهات (چه دور  
است از من) اگر تقوای الهی نبود من زیرک‌ترین و آگاه‌ترین مردم به مکر و  
حیله و فریب بودم.

48 7118 - واعجبا ان تكون الخلافة بالصّحابة، و لا تكون بالصّحابة و  
القراة 239 6 بسی شگفت است از این که معیار در خلافت (رسول خدا) به  
صحابی بودن است ولی به صحابی بودن و قرابت و نزدیکی (با آن حضرت)

نیست 49 7119- و الله ما كتتمت وشمة و لا كذبت كذبة. 240 6 به خدا سوگند هیچ گاه سر سوزنی حقیقت را کتمان نکرده‌ام، و هیچ دروغی نگفته‌ام.  
50 7120- و الله ما فجعنى من الموت وارد کرهته و لا طالع انکرته، و ما كنت الا كغارب ورد أو طالب وجد.

241 6 به خدا سوگند از مراحل مرگ چیزی نبود که ناگهان بر من وارد شود، و آن را خوش نداشته باشم، و نه سرزده‌ای که آن را نشناسم، و نبودم در این باره مگر همانند مسافری که در آید، یا جوینده‌ای که خواسته خود را جسته باشد.

51 7121- و الله لئن ابیت علی حسک السعدان مسهدا، و اجرّ فی الاغلال مصفدا، أحبّ الیّ من أن التقی الله و رسوله ظالما لبعض العباد، أو غاصبا لشیء من الحطام، و کیف أظلم لنفس یسرع الی البلی قفولها و یطول فی الثری حلولها.  
249 6 به خدا سوگند اگر شب را بر روی خارهای سه پهلو بیدار به سر برم، و در غل و زنجیرها بسته و کشیده شوم، نزد من محبوب‌تر است از این که خدا و رسول او را در حالی دیدار کنم که به بعضی از بندگان خدا ستم کرده، یا چیز بی‌ارزشی از دنیا را غصب نموده باشم، چگونه به کسی ستم کنم آن هم بخاطر بدنی که تار و پودش به سرعت به سوی کهنه گی می‌رود، و مدتهای طولانی در میان خاکها می‌ماند 52 7122- و لقد علم المستحفظون من أصحاب رسول الله ﷺ أنّی لم أردّ علی الله سبحانه و لا علی رسوله ساعة قطّ، و لقد واسیته بنفسی فی المواطن الّتی تنکص فیها الأبطال و تتأخّر عنها الأقدام، نجدة أکرمنی الله بها، و لقد بذلت فی طاعته صلوات الله علیه و آله جهدی و جاهدت أعداءه بكلّ طاقتی و وقیته بنفسی، و لقد أفضی الیّ من علمه بما لم یفرض به الی أحد غیری. 250 6 اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ که حافظان و نگهداران اسرار

اویند بخوبی می‌دانند که من حتی یک لحظه به معارضه و مخالفت با خدا و رسول او برخاستم، بلکه در صحنه‌های ترسناکی که شجاعان و دلاوران گامهایشان می‌لرزید، و قدمها از رفتن باز می‌ایستاد با جان خویش با آن حضرت مواسات کردم، و این شجاعتی است که خداوند مرا بدان گرامی داشته است، و هر آینه در راه اطاعت و فرمانبرداری آن بزرگوار از کوشش خود فروگذار نکردم، و با تمام توان خود با دشمنانش پیکار کردم، و با جان خویش از او نگهداری کردم، و از علم خویش بهره‌ام فرمود آنچه را به احدی غیر از من بهره نداد.

53 7123- و لقد قبض رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَانَّ رَأْسَهُ عَلِيٌّ صَدْرِي، وَ لَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي فَأَمَرْتَهَا عَلِيٌّ وَجْهِي، وَ لَقَدْ وَلِيْتُ غَسْلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَضَجَّتِ الدَّارُ وَ الْأَفْنِيَّةُ، مَلَأُ يَهْبِطُ وَ مَلَأُ يَعْجِرُ، وَ مَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَةً مِنْهُمْ، يَصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارِنَاهُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فِي ضَرْيَحِهِ فَمَنْ ذَا أَحَقَّ بِهِ مَنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا 2526 وَ بِهِ رَأْسَتِي كَمَا قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قَبْضُ رُوحٍ گَرْدِيدٍ فِي حَالِي كَمَا سَرَّشَ بِرِ سَيْنِهِ مِنْ بَدَنِ، وَ جَانَشَ فِي دَسْتِ مَنْ جَرِيَانٍ پِيدَا كَرْدَ وَ مَنْ آن رَا بِه چِهْرَهَام كَشِيدَم، مَنْ مَتَصَدِّيَّ غَسَلِ آن حَضْرَتِ گَشْتَه وَ فَرَشْتِگَانِ كَمَكَمِ بُوْدَنْد، گَوِيِي دَر وَ دِيوَارِ خَانَه ضَجَّه مِي زَدَنْد، گَرُوهِی از فَرَشْتِگَانِ بَر زَمِيْنِ فَرُوْدِ مِي آْمَدَنْد وَ گَرُوهِی بَر آسْمَانِ مِي رَفْتَنْد، گَوْشِ مَنْ از صَدَايِ آهَسْتَه آْنَانِ كَه بَر آن حَضْرَتِ نَمَازِ مِي خَوَانْدَنْد خَالِي نَمِي شُد، تَا آن گَاهِ كَه او رَا دَر ضَرْيَحِ خُودِ بَه خَاكِ سِپَرْدِيْم، پَس چِه كَسِي از مَنْ سَزَاوَارْتَرِ اسْتِ بَه آن حَضْرَتِ دَر زَمَانِ حَيَاتِ وَ پَس از مَرگِ آن بَزَرْگُوَارِ 54 7124- وَ اَلَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ لَا حُضُورَ الْحَاضِرِ وَ قِيَامَ الْحِجَّةِ بُوْجُودَ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللهُ سُبْحَانَهُ عَلَيِ الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُّوْا عَلَيِ كُظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغْبِ مَظْلُومٍ،

لألقیت حبلها علی غاربها، و لسقیت آخرها بكأس أولها، و لألقیتم دنیاكم هذه عندی أزهد من عطفة عنز. 256 6 سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که گردم را گرفتند، و حجت با وجود یاور بر من تمام شد، و اگر نبود آن عهد و پیمانی که خداوند از دانشمندان (هر جامعه) گرفته است که در برابر شکمخواری ستمگران، و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌کردم و صرف نظر می‌نمودم، و پایان آن را با جام آغازش سیراب می‌کردم (و آن زمان) می‌دانستید و می‌دیدید که دنیای شما (با همه زرق و برقش) نزد من بی‌ارزش‌تر است از آب بینی بز ماده.

55 7125- یا دنیا یا دنیا الیک عنی، ابی تعرضت أم الی تشووقت، لا حان حینک، غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتك ثلاثا لا رجعة لی فیها، فعیشک قصیر و خطرک یسیر و أملك حقیر، آه من قلة الزاد و طول الطریق و بعد السفر و عظم المورد. 461 6 ای دنیا ای دنیا از من دور شو (و فاصله بگیر) آیا خود را به من عرضه می‌کنی یا می‌خواهی مرا به شوق آوری هرگز آن زمان فرا نرسد دیگری را فریب ده، مرا در تو نیازی نیست، من تو را سه طلاقه کرده‌ام که در آن رجوعی نیست، زندگی تو کوتاه، موقعیت تو اندک، و آرزوی تو کوچک و پست، آه از کمی توشه و طولانی بودن راه، و دوری سفر 56 7126- انی لعلی جادة الحق و إنهم لعلی مزلة الباطل. 43 3 به راستی که من در شاهراه حق هستم و آنها در لغزشگاه باطل.



## باب العمر

- 1 7127 - لا تفن عمرک فی الملاهی فتخرج من الدنیا بلا أمل. 314 6 تباه  
مکن عمر خود را در بازیها و بازیچه‌ها که بیرون روی از دنیا بدون امیدی (به  
آخرت).
- 2 7128 - العمر تفنیه اللّحظات. 92 1 عمر را لحظات زندگی فانی سازد.
- 3 7129 - السّاعات تنهب الاعمار. 94 1 ساعتها به غارت و یغما برند  
عمرها را.
- 4 7130 - العمر انفاس معدّة. 144 1 عمر نفسهایی چند است که شمرده  
شده.
- 5 7131 - السّاعات تنقّص الاعمار. 267 1 ساعتها کوتاه کنند عمرها را.
- 6 7132 - السّاعات تخترم الاعمار و تدنی من البوار. 115 2 ساعتها از  
جای برکنند عمرها را و نزدیک گرداند به هلاکت و مرگ.
- 7 7133 - العمر الّذی اعذر اللّهُ سبحانه فیهِ الی ابن آدم و انذر السّتون. 2  
104 عمری که خدای سبحان پسر آدم (آدمیزاده) را در آن معذور دارد و بیم آن  
را داده است شصت سال است (که پس از آن عذری نیست).
- 8 7134 - العمر الّذی یبلغ الرّجل فیهِ الاشدّ الاربعون. 104 2 عمری که مرد  
در آن مدت، به سنّ قوّت خود می‌رسد چهل سال است.
- 9 7135 - احفظ عمرک من التّضییع له فی غیر العبادة و الطّاعات. 224 2  
نگه دار عمر خود را از تباه ساختن آن در غیر از عبادتها و فرمانبرداریهای  
خداوند.

- 10 7136 - احذروا ضیاع الاعمار فیما لا یبقی لکم ففائتها لا یعود. 282 2  
 پرهیزید از ضایع شدن عمرها در آنچه برای شما باقی نماند که آنچه از عمر  
 رفته باز نمی‌گردد.
- 11 7137 - انّ عمرک مهر سعادتک ان انفذته فی طاعة ربّک. 499 2 به  
 راستی که عمر تو کابین سعادت و خوشبختی تو است اگر آن را صرف کنی در  
 فرمانبرداری پروردگار خویش.
- 12 7138 - انّ انفاسک اجزاء عمرک فلا تنفها الاّ فی طاعة تزلفک. 499 2  
 به راستی که نفسهای تو اجزای عمر تو هستند پس فانی مکن آن را مگر در  
 اطاعتی که تو را به خدا نزدیک کند. 13 7139 - انّ عمرک وقتک الّذی انت  
 فیه.
- 500 2 به راستی که عمر (مفید) تو همان زمانی است که تو در آن هستی.  
 14 7140 - انّ عمرک عدد انفاسک و علیها رقیب یحصیها.  
 500 2
- به راستی که عمر تو به شماره و عدد نفسهای تو است، و بر آنها نگهبانی  
 است که آنها را می‌شمارد.
- 15 7141 - انّ اللّیل و النّهار مسرعان فی هدم الاعمار. 507 2 به راستی که  
 شب و روز شتابان می‌روند به سوی ویران کردن عمرها. 16 7142 - انّ  
 ماضی عمرک اجل و آتیه امل و الوقت عمل. 507 2 به راستی که گذشته عمر  
 زمانی است که بسر آمده، و آینده آن نیز فقط امیدی است (که معلوم نیست بدان  
 بررسی) و هم اکنون وقت عمل است.
- 17 7143 - انّ غایة تنقصها اللّحظة و تهدمها السّاعة لحریة بقصر المدّة.

523 2 به راستی سرانجام زندگی که بکاهد آن را چشم بر هم زدن و لحظات اندک، و ویران کند آن را ساعت (مرگ) سزاوار است به کوتاهی مدت. (یعنی حتما کوتاه خواهد بود).

18 7144 - انّ غائباً يحدوه الجديدان اللّيل و النّهار لحرىّ بسرعة الاوبة.

524 2 به راستی آن مرگ یا قیامت دور از نظری که گذشت شب و روز آن را به پیش می‌راند، شایسته آمدن سریع است.

19 7145 - انّ من كان مطيِّته اللّيل و النّهار فانه يسار به و ان كان واقفا، و يقطع المسافة و ان كان مقيما و ادعا.

563 2 به راستی کسی که مرکبش شب و روز باشد دائما او را به پیش می‌برند اگر چه ایستاده باشد، و همواره قطع مسافت کند اگر چه در استراحت و آرامش باشد.

20 7146 - انّ اوقاتك اجزاء عمرك فلا تنفذ لك وقتا الا فيما ينجيك. 2

607 به راستی که وقتیهای زندگی تو اجزای عمر تو است، پس مواظب باش وقتی از اوقات خود را از دست ندهی مگر در آنچه تو را نجات دهد.

21 7147 - انّ اللّيل و النّهار يعملان فيك فاعمل فيهما، و يأخذان منك

فخذ منهما. 667 2 به راستی که شب و روز در تو کار می‌کنند (و از عمرت می‌کاهند) پس تو نیز در آنها برای خود کار کن، و از تو بگیرند تو نیز از آنها بگیر.

22 7148 - رحم الله امرء علم انّ نفسه خطاه الى اجله، فبادر عمله و قصر

امله. 44 4 خدا رحمت کند کسی را که بداند نفسهای او گامهایی است که به سوی مرگ بر می‌دارد، پس شتاب کند در عمل، و کوتاه کند آرزویش را.

23 7149 - کلّ معدود منتقص. 4 528 هر معدودی (که به شماره در آید)  
نقصان پذیر است.

24 7150 - کیف یفرح بعمر تنقصه السّاعات. 4 561 چگونه شادمانی شود  
به عمری که ساعتها آن را کم می‌کند (و هر ساعتی که می‌گذرد قسمتی از آن را  
می‌کاهد).

25 7151 - لیس شیء اعزّ من الکبریت الاحمر الّا ما بقی من عمر المؤمن.  
90 5 چیزی عزیزتر و کمیاب‌تر از کبریت احمر نیست مگر باقیمانده عمر  
انسان مؤمن.

26 7152 - من افنی عمره فی غیر ما ینجیه فقد اضاع مطلبه. 5 315 کسی  
که عمر خود را سپری کند در غیر از چیزی که او را نجات و رستگاری دهد  
آرمان و هدف خود را ضایع کرده.

27 7153 - من عطف علیه اللیل و النّهار أبلیاه. 5 456 کسی که شب و روز  
بر او بگذرد، او را کهنه کنند.

28 7154 - من عطف علیه اللیل و النّهار ادّباه و أبلیاه، و الی المنايا ادنیاه. 5  
471 کسی که شب و روز بر او بگذرند او را ادب کنند، و کهنه‌اش سازند، و به  
مرگ نزدیکش کنند.

29 7155 - ما انقضت ساعة من دهرک الّا بقطعة من عمرک. 6 82 هیچ  
ساعتی از روزگار تو نگذرد جز به وسیله بخشی از عمر تو.

30 7156 - ما اسرع السّاعات فی الاّیام و اسرع الاّیام فی الشّهور و اسرع  
الشّهور فی السنّة و اسرع السنّة فی العمر. 6 91 چه سریع و شتابان است ساعتها  
در روزها، و سریع است روزها در ماهها، و سریع است ماهها در سال، و چه  
سریع و شتابان است سال در عمر انسانی.

31 7157 - لا بقاء للاعمار مع تعاقب اللیل و النهار. 396 6 با پی در پی  
آمدن شب و روز دوامی برای عمرها نیست.

32 7158 - لا یعرف قدر ما بقى من عمره الا نبیّ او صدیق. 406 6 قدر و  
ارزش باقیمانده عمر خود را نمی‌شناسد مگر پیامبری یا صدیقی.

### باب التعمق (باریک بینی)

1 7159 - من تعمق لم ينب الى الحقّ.

381 5 کسی که در باره خدای تعالی تعمق کند به سوی حق بازنگردد (و به جایی نرسد بلکه متحیر و سرگردان شود).

### باب العمل (کار کردن)

1 7160 - العلم بلا عمل وبال. 8 2 علم بدون عمل وبال و خسران است.

2 7161 - العمل الصّالح افضل الزّادین.

22 2 عمل شایسته برترین زاد و توشه از دو توشه زندگی است.

3 7162 - العالم من شهدت بصحّة اقواله افعاله. 31 2 عالم و دانشمند

(واقعی) کسی است که کارهایش گواهی به درستی گفتارش دهد.

4 7163 - الدّاعی بلا عمل كالقوس بلا وتر. 55 2 دعا کننده بدون عمل

(یعنی کسی که صرفاً با زبان دعا کند و دست به اقدام عملی نزند) همچون کمان بی‌زه است (که کاری از آن ساخته نیست).

5 7164 - المؤمن بعمله. 61 1 مؤمن به عمل خود مؤمن است (نه به زبان

فقط).

6 7165 - العلم بالعمل. 62 1 علم و دانش با عمل (علم) است (نه به درس

خواندن تنها).

7 7166 - العمل عنوان الطّویة. 80 1 عمل دلیل و نشانه درون و مکنون

خاطر است.

- 8 7167 - العمل شعار المؤمن. 1 112 عمل شعار و جامه زیرین مؤمن است.
- 9 7168 - العمل اکمل خلف. 1 130 عمل کامل ترین باقیمانده انسان است.
- 10 7169 - العمل رفیق الموقن. 1 240 عمل رفیق و دوست انسانی است که دارای یقین است.
- 11 7170 - المرء لا یصحبه آلا العمل.
- 246 1 چیزی جز عمل همراه انسان نخواهد بود.
- 12 7171 - المحسن من صدق اقواله أفعاله. 1 297 نیکوکار کسی است که کردارهای او گفتارش را تصدیق کند.
- 13 7172 - العلم کثیر و العمل قلیل. 1 321 علم و دانش بسیار است ولی عمل کم است.
- 14 7173 - الاعمال فی الدنیا تجارة الآخرة. 1 345 عملها در دنیا کالای تجارت آخرت است.
- 15 7174 - العلم کلّه حجّة آلا ما عمل به.
- 1 368 علم و دانش همه‌اش حجّت است مگر آنچه بدان عمل شده (و ما بقی مورد احتجاج و بازخواست قرار گیرد).
- 16 7175 - العامل بالعلم کالسائر علی الطریق الواضح. 1 396 کسی که به علم خود عمل کند، مانند کسی است که در راه روشن راه می‌رود.
- 17 7176 - التّارک للعمل غیر موقن بالتّواب علیه. 1 398 کسی که عمل را ترک کند، یقین به ثواب و پاداش بر عمل خویش ندارد (و گرنه عمل را ترک نمی‌کرد).

18 7177 - شتان بین عمل تذهب لذته و تبقى تبعته، و بین عمل تذهب  
مئونه و تبقى مئونه. 180 4 چه دور است فاصله میان عملی که لذت آن رفته  
و بی آمد آن به جای مانده، و میان آن عملی که رنجش رفته و پاداش نیکش  
بجای مانده.

19 7178 - طوبی لمن بادر صالح العمل قبل أن تنقطع أسبابه. 243 4  
خوشا به حال کسی که مبادرت کند به عمل شایسته پیش از آنکه اسباب آن  
بریده شده و از دست برود.

20 7179 - طوبی لمن قدّم خالصا و عمل صالحا و اكتسب مذخورا و  
اجتنب محذورا. 245 4 خوشا به حال کسی که پیش فرستد عمل خالصی و کار  
شایسته‌ای انجام دهد و اندوخته‌ای کسب کند، و از آنچه دستور دوری آن را  
داده‌اند، دوری کند.

21 7180 - يقبح بالرجل أن يقصر عمله عن علمه، و يعجز فعله عن قوله.  
493 6 برای مرد زشت‌تر است که کوتاه آید عمل او از علمش و ناتوان باشد  
کارش از گفتارش.

22 7181 - العمل ورع راجح. 147 1 عمل پارسایی و ورعی است غالب.  
23 7182 - أفضل العمل ما أريد به وجه الله. 391 2 بهترین عمل آن است  
که بخاطر خداوند انجام شود.

24 7183 - اعمال العباد في الدنيا نصب اعينهم في الآخرة. 71 2 عملهای  
بندگان که در دنیا انجام دهند برابر دیدگان آنها است در روز قیامت.

25 7184 - الشرف عند الله سبحانه بحسن الاعمال لا بحسن الاقوال.  
81 2 شرافت در پیشگاه خدای سبحان به نیکویی عمل است نه به نیکویی  
گفتار.



- 26 7185 - العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل. 87 2 علم (حقیقی) مقرون و بسته است به عمل، و هر کس بداند عمل کند.
- 27 7186 - العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الّا ارتحل. 87 2 علم و دانش آواز می‌دهد و صدا می‌زند عمل را، پس اگر پاسخش داد و گرنه کوچ می‌کند و می‌رود.
- 28 7187 - العاقل يجتهد في عمله و يقصّر من امله. 92 2 آدم عاقل در عمل خود می‌کوشد و آرزوی خود را کوتاه می‌کند.
- 29 7188 - العمل بالعلم من تمام النعمة.
- 121 2 عمل کردن به علم و دانش از کمال نعمت الهی است.
- 30 7189 - النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانُ: عَامِلٌ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ، يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلَفُ الْفَقْرَ وَ يَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَيَفْنِي عَمْرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ، وَ عَامِلٌ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ بَغِيرُ عَمَلٍ فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا وَ مَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا.
- 149 2 مردمی که در دنیا کار می‌کنند دو گروه هستند: یکی آنکه کار می‌کند در دنیا برای دنیا و سرگرم ساخته او را دنیا از آخرتش، می‌ترسد بر بازماندگان خود از فقر و تنگدستی و ایمن است از تنگدستی خویش، چنین کسی تباه می‌کند عمر خود را برای سود رساندن به دیگری، و دیگر آنکه کار می‌کند در دنیا برای عالم پس از آن، که در این صورت آنچه مقدر او است بدون کار و تلاش به وی می‌رسد، و این کسی است که به هر دو بهره (دنیا و آخرت رسیده) و مالک هر دو خانه (دنیا و آخرت) شده است.
- 31 7190 - القرين النَّاصِحُ هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ. 153 2 قرین و همراه خیرخواه، همان عمل شایسته است.

- 7191 32- اعمال تدّخر. 2 170 عمل نیک کن و اندوخته بگذار.
- 7192 33- اعمال بالعلم تدرک غنما.
- 7172 2 عمل کن به علم تا غنیمت یابی.
- 7193 34- اجعل رفیقک عملک و عدوک املک. 2 182 رفیق خویش را عمل، و دشمنت را آرزوی خود قرار ده.
- 7194 35- اعمال عمل من يعلم انّ الله مجازیه بإساءته و احسانه. 2 194 همانند کسی عمل کن که می داند خدای تعالی او را به بدی و خوبی اش کیفر دهد.
- 7195 36- اعملوا بالعلم تسعدوا. 2 239 عمل کنید به علم تا نیکبخت شوید.
- 7196 37- اعملوا اذا علمتم. 2 239 هرگاه دانستید عمل کنید.
- 7197 38- اعملوا و العمل ینفع و الدّعاء یسمع و التّوبه ترفع. 2 256 عمل کنید در این زمانی که عمل سود دهد، و دعا شنیده (و مستجاب) گردد، و توبه بالا رود (و پذیرفته شود).
- 7198 39- اعملوا لیوم تذخر له الذّخائر و تبلی فیهِ السّرائر. 2 269 عمل کنید برای روزی که برای آن اندوخته کنند، و پنهان ها در آن روز آشکار گردد.
- 7199 40- ایّاک و کلّ عمل ینفّر عنک حرّاً او ینذلّ لک قدرا او یجلب علیک شرّاً او تحمل به الی القیامة وزرا.
- 7162 316 زنهار بپرهیز از هر کار و عملی که آزاده‌ای را از تو برماند، یا قدر و منزلتی را از تو خوار گرداند، یا به زیان تو شری را به سویت جلب کند، یا به خاطر آن برای روز قیامت گناه سنگینی را برداری.

- 7200 41- الا فاعملوا و الالسن مطلقة و الابدان صحيحة و الاعضاء لدنة و المنقلب فسيح و المجال عريض، قبل ازهاق الفوت و حلول الموت
- فحَقَّقُوا عَلَيْكُمْ حُلُولَهُ وَ لَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ. 2 342 آگاه باشید، و عمل کنید در حالی که زبانها باز است و بدنها سالم، و اعضای بدن نرم، و بازگشتگاه فراخ، و مجال وسیع است، پیش از آنکه زمان بگذرد، و مرگ در رسد، پس رسیدن آن را برای خود مسلم و قطعی بدانید، و به انتظار آمدنش نباشید (بلکه پیش از آنکه بیاید خود را آماده کنید).
- 7201 42- انفع العلم ما عمل به. 2 386 سودمندترین علم و دانش آن است که بدان عمل شود.
- 7202 43- انفع الذخائر صالح الاعمال.
- 2 403 سودمندترین اندوخته‌ها کارهای شایسته است.
- 7203 44- اقرب الناس من الانبياء اعمالهم بما امروا به. 2 410 نزدیک‌ترین مردم به پیامبران کسی است که به دستورهای آنان بهتر عمل کند.
- 7204 45- احسن العلم ما كان مع العمل.
- 2 420 بهترین علم آن است که همراه با عمل باشد.
- 7205 46- اشرف العلم ما ظهر في الجوارح و الاركان. 2 422 شریف‌ترین علمها آن است که در اعضا و جوارح بدن آشکار شود.
- 7206 47- اسعد الناس بالخير العامل به.
- 2 453 نیکبخت‌ترین مردم به کار خیر آن کسی است که بدان عمل کند.
- 7207 48- احسن المقال ما صدقه حسن الفعال. 2 463 بهترین گفتار آن است که کردارهای نیک آن را تصدیق کند.

49 7208 - انّ الله سبحانه اذا اراد بعبد خيرا وَّقَّه لانفاذ اجله في احسن عمله، و رزقه مبادرة مهله في طاعته قبل الفوت. 2 567 به راستی که خدای سبحان هر گاه خیر و خوبی بنده‌ای را بخواهد او را موفق دارد به این که عمر خود را در بهترین عمل خود به کار گیرد و پیشی گرفتن مهلت او را در طاعت قبل از مرگ روزی فرماید.

50 7209 - ان احببت ان تكون اسعد الناس بما علمت فاعمل. 3 6 اگر دوست داری که نیکبخت‌ترین مردم باشی بدانچه می‌دانی، پس به آن عمل کن. 51 7210 - ان كنتم عاملين فاعملوا لما ينجيكم يوم العرض. 3 20 اگر به راستی مرد عمل هستید، پس عمل کنید برای آنچه شما را در روز قیامت نجات بخشد.

52 7211 - انك لن يغني عنك بعد الموت الا صالح عمل قدّمته فتزوّد من صالح العمل. 3 58 به راستی که تو را بی‌نیاز نسازد پس از مرگ مگر عمل شایسته‌ای که از پیش فرستاده‌ای، (پس هر چه می‌توانی) توشه برگیر از عمل شایسته.

53 7212 - انكم باعمالكم مجازون و بها مرتهنون. 3 59 به راستی که شما پاداش عملهای خود را دریافت کرده و در گرو آنها هستید.

54 7213 - انك لن تحمل الى الآخرة عملا انفع لك من الصبر و الرضا و الخوف و الرجاء. 3 58 به راستی که تو برنداری برای آخرت عملی را که پر سودتر باشد از صبر و خوشنودی و بیم و امید.

55 7214 - انكم الى العمل بما علمتم احوج منكم الى تعلّم ما لم تكونوا تعلمون. 3 60 به راستی که شما به عمل کردن بدانچه دانسته‌اید نیازمندتر هستید تا به یاد گرفتن آنچه را نمی‌دانید.

- 61 3 7215- آنکم الی اعراب الاعمال احوج منکم الی اعراب الاقوال. 61 3  
به راستی که شما به اعراب گذاری و تصحیح عملها نیازمندترید تا به اعراب  
گذاری و تصحیح گفتارها.
- 57 7216- آنکم الی اکتساب صالح الاعمال احوج منکم الی مکاسب  
الاموال. 62 3 به راستی که شما به کسب کردن (و به دست آوردن) عملهای  
شایسته نیازمندترید تا به کسب کردن اموال.
- 58 7217- آنکم ان اغتتمتم صالح الاعمال نلتم من الآخرة نهاية الآمال. 3  
66 به راستی که شما اگر عملهای شایسته را غنیمت بشمارید، به نهایت  
آرمانهای خود در آخرت می‌رسید.
- 59 7218- أنما زهد الناس فی طلب العلم، کثرة ما یرون من قلّة من عمل  
بما علم. 86 3 جز این نیست که آنچه مردم را در تحصیل و طلب علم بی‌رغبت  
کرده آن است که بسیار می‌بینند که عمل کنندگان به علم اندکند (و همین سبب  
بی‌رغبتی آنها در تحصیل علم شده).
- 60 7219- آفة العلم ترک العمل به. 107 3 آفت علم نکرده بدن  
است.
- 61 7220- اذا احسنت القول فاحسن العمل، لتجمع بذلك بین مزیة اللسان  
و فضیلة الاحسان. 179 3 هر گاه گفتار خود را نیکو کردی کردار خود را نیز  
نیکو کن تا بدینوسیله گرد آوری میان مزیت و برتری زبان و فضیلت و برتری  
احسان.
- 62 7221- اذا رمتم الانتفاع بالعلم فاعملوا به و اکثروا الفکر فی معانیه تعه  
القلوب. 187 3 هر گاه خواستید سودمند گردید به علم و دانش، عمل کنید بدان،

و بسیار اندیشه کنید در معناهای آن، تا در نتیجه دلها آن را حفظ کند و نگه دارد.

63 7222 - بحسن العمل تجنی ثمره العلم لا بحسن القول. 3 228 به عمل نیکو است که میوه علم و دانش چیده شود نه به گفتار نیکو.

64 7223 - بالاعمال الصّالحات ترفع الدّرجات. 3 229 به وسیله کارهای شایسته است که درجه‌ها و مرتبه‌ها بالا رود.

65 7224 - بالصّالحات يستدلّ علی حسن الايمان. 3 224 به وسیله کارهای شایسته راهنمایی شود بر نیکویی ایمان.

66 7225 - بادروا العمل و اکذبوا الامل و لاحظوا الاجل. 3 241 به علم و کار مبادرت ورزید، و آرزو را دروغ بدانید، و مرگ را ملاحظه کنید (که ناگهان در رسد).

67 7226 - بادروا العمل و خافوا بغتة الاجل تدركوا افضل الامل. 3 242 شتاب کنید به سوی عمل، و بترسید از ناگهان رسیدن مرگ، تا در نتیجه برسید به برترین آرمان خویش (که سعادت جاویدان است).

68 7227 - بادروا بالعمل عمرا ناکسا.

243 3 پیشی گیرید به عمل، به عمر نگونسار و سرافکنده (یعنی تا به آن زمان از عمر نگونسار نرسیده‌اید شتاب کنید).

69 7228 - بادروا بالعمل مرضا حابسا و موتا خالسا. 3 243 شتاب کنید به عمل، بیماری بازدارنده، و مرگ رباینده را (یعنی تا بیماری آن چنانی و مرگ این چنینی نرسیده به سوی عمل بشتابید).

- 70 7229 - بادرُوا صالح الاعمال و الخناق مهمل و الروح مرسل. 3 249  
 بشتابید به عملهای شایسته، در حالی که گلوی شما (از فشار مرگ) رها است، و  
 جان شما آزاد است (و تا آن حالت نرسیده به سوی عمل بشتابید).
- 71 7230 - برکة العمر فی حسن العمل.  
 3 262 برکت عمر در عمل نیکو است.
- 72 7231 - تمام العلم استعماله. 3 276 تمامی علم و کمال آن، در به کار  
 گرفتن آن است.
- 73 7232 - تصفیه العمل اشد من العمل.  
 3 278 تصفیه و پاک کردن عمل، سخت تر از خود عمل است.
- 74 7233 - تمام العلم العمل بموجبه.  
 3 280 تمامی علم و کمال آن در عمل کردن به لوازم آن است.
- 75 7234 - تارک العمل بالعلم غیر واثق بثواب العمل. 3 290 کسی که  
 عمل به علم را واگذارد، چنان است که اطمینانی به پاداش عمل ندارد.
- 76 7235 - ثمرة العمل الاجر علیه. 3 329 میوه عمل پاداش آن است.
- 77 7236 - ثمرة العقل العمل للنجاة.  
 3 329 میوه عقل، عمل کردن برای رستگاری و نجات است.
- 78 7237 - ثمرة العمل الصالح كاصله.  
 3 333 میوه عمل شایسته همچون اصل و ریشه آن شایسته است.
- 79 7238 - ثمرة العمل السيئ كاصله.  
 3 333 میوه کار بد همچون اصل و ریشه آن بد است.
- 80 7239 - ثمن الجنة العمل الصالح.  
 3 349 بهای بهشت، عمل شایسته است.

- 81 7240 - تَقْلُوا مَوَازِينَكُمْ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ. 3 350 ترازوهای عمل خود را با عمل شایسته سنگین کنید.
- 82 7241 - ثَوَابُ الْعَمَلِ ثَمَرَةُ الْعَمَلِ. 3 353 پاداش عمل میوه عمل است.
- 83 7242 - جَمَاعُ الْخَيْرِ فِي الْعَمَلِ بِمَا يَبْقَى وَ الْاسْتِهَانَةُ بِمَا يَفْنَى. 3 360 مجموعه خیر و نیکی در کار کردن به آنچه به جای ماند، و خوار شمردن آنچه فانی شود، خواهد بود.
- 84 7243 - ثَوَابُ عَمَلِكِ اَفْضَلُ مِنْ عَمَلِكِ. 3 346 پاداش عمل و کار تو، بهتر از خود عمل است.
- 85 7244 - جَمَالُ الْعَالَمِ عَمَلُهُ بِعِلْمِهِ. 3 363 زیبایی عالم و دانشمند عمل کردن او است به علم و دانش خود.
- 86 7245 - حَسَنُ الْعَمَلِ خَيْرُ ذَخْرٍ وَ اَفْضَلُ عِدَّةٍ. 3 394 عمل نیکو بهترین اندوخته و برترین توشه آماده است.
- 87 7246 - خَيْرُ الْاَعْمَالِ مَا اَصْلَحَ الدِّينَ. 3 424 بهترین عملها آن است که دین را اصلاح کند.
- 88 7247 - خَيْرُ عَمَلِكِ مَا اَصْلَحْتَ بِهِ يَوْمَكَ، وَ شَرُّهُ مَا اسْتَفْسَدْتَ بِهِ قَوْمَكَ. 3 434 بهترین عمل تو آن است که وضع امروزت را اصلاح کنی، و بدترین آن چیزی است که به وسیله آن فساد و تباهی قوم و مردم خود را بخواهی.
- 89 7248 - خُذْ مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ وَ خَالَ خَيْرِ خَلِيلٍ، فَانَّ لِلْمَرْءِ مَا اَكْتَسَبَ وَ هُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مَعَ مَنْ اَحَبَّ. 3 464 عمل شایسته را بگیر، و بهترین دوست را بگیر، که برای انسان خواهد بود آنچه را کسب کرده و در آخرت نیز با کسی خواهد بود که او را دوست می داشته.



- 90 7249 - شکر المؤمن يظهر في عمله.
- 159 4 شکر و سپاس مؤمن در عمل و کردار او آشکار شود.
- 91 7250 - شکر العالم على علمه، عمله به و بذله لمستحقه. 160 4
- سپاسگزاری عالم بر علم و دانشش، عمل کردن او است به آن علم، و بخشیدن آن به کسی که شایسته آن است. 92 7251 - شرّ العمل ما افسدت به معادک.
- 167 4 بدترین عملها آن است که معاد و آخرت خود را بدان تباه کنی.
- 93 7252 - شرّ العلم علم لا يعمل به. 170 4
- بدترین علمها علمی است که بدان عمل نشود.
- 94 7253 - صلاح المعاد بحسن العمل.
- 195 4 صلاح و شایستگی معاد و آخرت به نیکویی عمل است.
- 95 7254 - طلب الجنة بلا عمل حمق.
- 250 4 طلب کردن بهشت بدون عمل حماقت و نادانی است.
- 96 7255 - عليك بصالح العمل فإنه الزاد الى الجنة. 289 4 بر تو باد به عمل شایسته که توشه بهشت همان است.
- 97 7256 - عليك بادمان العمل في النشاط و الكسل. 291 4 بر تو باد مداومت عمل در خوشحالی و بی حالی.
- 98 7257 - على العالم ان يعمل بما علم ثم يطلب تعلم ما لم يعلم. 317 4
- بر عالم (لازم) است که (نخست) عمل کند بدانچه می‌داند، و سپس بجوید یاد گرفتن آنچه را نمی‌داند.
- 99 7258 - عجب لمن يعلم ان للاعمال جزاء، كيف لا يحسن عمله. 4
- 342 در شگفتی از کسی که می‌داند عملها را کیفری است چگونه عمل خود را نیکو نمی‌کند.

- 100 7259 - علم المؤمن فی عمله. 4 350 علم و دانش مؤمن در عمل او است.
- 101 7260 - علم بلا عمل کسجری بلا ثمر.
- 350 4 علم بی عمل همچون درخت بی ثمر و بی میوه است.
- 102 7261 - علم بلا عمل کفوس بلا وتر.
- 350 4 علم بی عمل همچون کمان بی زه است.
- 103 7262 - علم بلا عمل حجّة لله علی العبد. 4 351 علم بی عمل حجّت و دلیلی است برای خدا نسبت به بنده اش (که خدای تعالی به وسیله آن بر بنده خود احتجاج کند).
- 104 7263 - غایة العلم حسن العمل. 4 370 نهایت علم، عمل نیکو است.
- 105 7264 - فی کلّ وقت عمل. 4 396 در هر وقتی (از اوقات) عملی است (که انسان می تواند در آن وقت عملی انجام دهد و وقت خود را بیهوده نگذراند).
- 106 7265 - فی الدنیا عمل و لا حساب.
- 402 4 در دنیا عمل است و حسابی نیست.
- 107 7266 - ربّ آمر غیر مؤتمر. 4 78 بسا دستور دهنده ای که خود دستور نپذیرد (و به دستورش عمل نکند). 108 7267 - زکاة العلم بذله لمستحقّه و اجهد النفس فی العمل به. 4 106 زکات علم عطا کردن آن است به کسی که شایسته آن است، و به تلاش و داشتن نفس است در عمل کردن به آن.
- 109 7268 - کن عاملا بالخیر ناهیا عن الشرّ منکرا شیمة الغدر. 4 607 عمل کننده باش به کار خیر، و بازدارنده باش از کار بد، و انکار کننده باش خوی بی وفایی را.

- 110 7269 - قليل العلم مع العمل خير من كثيره بلا عمل. 4 506 کمی از علم توأم با عمل، بهتر است از بسیار آن که عمل با آن نباشد.
- 111 7270 - قد سمى الله سبحانه آثاركم و علم اعمالكم و كتب آجالكم. 4 486 خدای سبحان به دقت آثار شما را ثبت کرده، و عملهای شما را دانسته و عمرهای شما را نوشته است.
- 112 7271 - فضيلة العلم العمل به. 4 427 فضیلت و برتری علم، به عمل کردن آن است.
- 113 7272 - فالارواح مرتهنة بنقل اعبائها، موقنة بغيب انبائها، لا تستزاد من صالح عملها، و لا تستعتب من سيء زلها. 4 443 (در قیامت) ارواح در گرو اعمال خویشند، و در آنجا به اسرار نهانی یقین حاصل کنند، نه بر کارهای شایسته آنها چیزی افزوده شود، و نه از کارهای زشتشان می‌توانند توبه کنند. 114 7273 - من حسن عمله بلغ من الله امله. 5 376 کسی که عملش نیکو باشد به آرمان خویش از خدای تعالی رسیده است.
- 115 7274 - من لم يعمل بالعلم كان حجة عليه و وبالآ. 5 410 کسی که به علم (خود) عمل نکند، آن علم حجّتی به زیان او و باری بر دوش او خواهد بود.
- 116 7275 - من کمال العلم العمل بما یقتضیه. 6 11 از کمال علم، عمل کردن به مقتضای آن است.
- 117 7276 - من المروّة العمل لله فوق الطّاقة. 6 19 از مردانگی است عمل کردن برای خداوند بیش از توان و طاقت.
- 118 7277 - ما علم من لم يعمل بعلمه.
- 6 61 ندانسته است (و عالم نیست) کسی که به علم خود عمل نکند.

- 119 7278 - ما احسن من اساء عمله. 62 6 نیکی نکرده است هر کس که عمل خود را بد کرده است.
- 120 7279 - ما زکا العلم بمثل العمل به.
- 73 6 پاکیزه نگردد علم به چیزی مانند عمل بدان.
- 121 7280 - ملاک العلم العمل به. 117 6 ملاک و معیار علم عمل به آن است.
- 122 7281 - نعم الزاد حسن العمل. 160 6 نیکویی عمل توشه خوبی است.
- 123 7282 - لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير عمل، و يسوف التوبة بطول الامل، يقول في الدنيا بقول الزاهدين، و يعمل فيها بعمل الراغبين. 332 6 مباش از کسانی که بدون عمل امید به آخرت دارد و به تأخیر می‌اندازد توبه را به خاطر درازی آرزو، سخن می‌گوید در باره دنیا به گفته زاهدان (و مذمت دنیا کند) ولی عمل کند در باره آن همانند عمل علاقه‌مندان به آن.
- 124 7283 - لا تجارة كالعمل الصالح.
- 364 6 تجارتي همچون عمل صالح (و کار شایسته) نیست.
- 125 7284 - لا ذخّر أنفع من صالح العمل.
- 378 6 اندوخته‌ای سودمندتر از عمل شایسته نیست.
- 126 7285 - لا ثواب لمن لا عمل له. 400 6 کسی که عمل ندارد پاداش ندارد.
- 127 7286 - لا يتمّ حسن القول الا بحسن العمل. 405 6 گفتار نیک کامل نشود مگر با عمل نیک.
- 128 7287 - لا ينفع قول بغير عمل. 405 6 گفتاری که عمل با آن نباشد سودی ندهد.

- 129 7288 - لا يستغنى عامل عن الاستزادة من عمل صالح. 426 6 هیچ عمل کننده‌ای از افزودن عمل شایسته بی‌نیاز نیست.
- 130 7289 - لا يستغنى المرء الى حين مفارقة روحه جسده، عن صالح العمل. 416 6 انسان تا آن هنگامی که روح از بدنش جدا شود از عمل شایسته بی‌نیاز نیست.
- 131 7290 - لا يترك العمل بالعلم الا من شك في الثواب عليه. 423 6 وانگذازد عمل به علم را مگر کسی که در پاداش و ثواب آن شک دارد.
- 132 7291 - لا يعمل بالعلم الا من يقن بفضل الاجر فيه. 424 6 عمل نکند به علم مگر کسی که یقین دارد به فضیلت پاداش در آن عمل.
- 133 7292 - لا خير في عمل الا مع اليقين و الورع. 436 6 خیری در عمل نیست مگر با داشتن یقین و پارسایی.
- 134 7293 - من احسن العمل حسنت له المكافاة. 277 5 کسی که نیکو عمل کند جبران و پاداش آن نیکو خواهد بود.
- 135 7294 - من نصح في العمل نصحته المجازاة. 277 5 کسی که در عمل خالص باشد پاداش او نیز خالص و پاک خواهد بود.
- 136 7295 - من عمل باوامر الله احرز الاجر. 281 5 کسی که به دستورات خداوند عمل کند اجر و پاداش آن را فراهم کرده.
- 137 7296 - من انف من عمله اضطره ذلك الى عمل خير منه. 333 5 کسی که عمل خود را خوش ندارد و آن را لایق خود نداند این حالت او را به عملی بهتر از آن وادارد.
- 138 7297 - ليكن اوثق الذخائر عندك العمل الصالح. 51 5 مطمئن‌ترین اندوخته‌ها نزد تو باید عمل شایسته باشد.

- 139 7298 - من علم عمل. 142 5 کسی که بداند عمل کند.
- 140 7299 - من عمل اشتاق. 151 5 کسی که عمل کند مشتاق گردد.
- 141 7300 - من يعمل یزدد قوّة. 204 5 کسی که عمل کند بر نیروی خود بیفزاید.
- 142 7301 - من یقصر فی العمل یزدد فترة. 204 5 کسی که در عمل کوتاهی کند بر سستی خود بیفزاید.
- 143 7302 - من ابطاً به عمله لم یسرع به نسبة. 236 5  
کسی که کندی ورزد به او عمل و کردارش (و او را به جایی نرساند) شتاب نکند به او نسب او (یعنی نسب نیکش او را به جایی نمی‌رساند).
- 144 7303 - من عمل بالعلم بلغ بغیته من الآخرة و مراده. 258 5 کسی که به علم و دانش خود عمل کند به آرمان و مراد خویش از آخرت برسد.
- 145 7304 - کمال العلم العمل. 631 4 کمال علم به عمل است.
- 146 7305 - ربّ صغیر من عملک تستکبره. 74 4 چه بسا عمل کوچکی که انجام داده‌ای و آن را بزرگ به حساب آوری.

## باب المعاندة (دشمنی)

1 7306 - من عاند النَّاسِ مقتوه. 185 5 کسی که با مردم دشمنی کند به

سختی خشم او را به دل گیرند.

2 7307 - من عاند الزَّمانِ ارغمه، و من استسلم اليه لم يسلم. 432 5 کسی

که با روزگار دشمنی کند بینی او را به خاک مالده، و کسی که با او از سر دوستی

در آید سالم نماند.

### باب العنف (درشتی کردن با مردم)

- 1 7308 - رأس السّخف العنف. 4 50 اساس سبکی عقل، درشتی کردن با مردم است.
- 2 7309 - راكب العنف يتعذّر مطلبه.
- 4 86 کسی که بر مرکب درشتی کردن (و بد خلقی) سوار است خواسته‌اش در زندگی بر او دشوار گردد.
- 3 7310 - من عامل بالعنف ندم. 5 153 کسی که با درشتی و سختی با مردم رفتار کند پشیمان گردد.
- 4 7311 - من ركب العنف ندم. 5 189 کسی که بر مرکب درشتی و سختی کردن با مردم سوار شود پشیمان گردد.



باب ما لا یعنی (آنچه به انسان مربوط نیست)

- 17312-1 - اقصر همّتک علی ما یلزمک و لا تخض فیما لا یعنیک. 2 182  
همّت خود را محدود کن در همان که لازم داری (و به کارت آید) و وارد نشو  
در آنچه به کارت نیاید.
- 17313-2 - اقصر رأیک علی ما یلزمک تسلّم، و دع الخوض فیما لا یعنیک  
تکرم. 2 189 اندیشه خود را کوتاه کن در آنچه لازم داری تا سالم بمانی، و  
واگذار ورود در آنچه را به کارت نیاید تا گرامی باشی.
- 17314-3 - اکبر الکلفة تعنیک فیما لا یعنیک. 2 432 بزرگترین دشواری و  
تکلف، تلاش تو است در چیزی که به کارت نیاید.
- 17315-4 - بترک ما لا یعنیک یتّم لک العقل. 3 226 با واگذارن چیزی که  
به تو ربطی ندارد و به کارت نیاید عقل تو کامل گردد.
- 17316-5 - دع ما لا یعنیک و اشتغل بمهمک الّذی ینجیک. 4 18 واگذار  
آنچه را به کارت نیاید و ربطی به تو ندارد، و مشغول شو به کار مهمی که تو را  
نجات و رهایی بخشد.
- 17317-6 - طوبی لمن قصر همّته علی ما یعنیه و جعل کلّ جدّه لما ینجیه. 4  
239 خوشا به حال کسی که همّت و اندوه خود را کوتاه و محدود کند بر آنچه  
به دردش می خورد، و همه تلاش خود را قرار دهد برای آنچه او را نجات  
بخشد.
- 17318-7 - کفی بالمرء غفلة ان یصرف همّته فیما لا یعنیه. 4 585 در غفلت  
و بی خبری انسان همین بس که همّت خود را در کاری که به دردش نمی خورد  
صرف کند.

- 8 7319 - من اشتغل بما لا یعنیه فاته ما یعنیه. 312 5 کسی که خود را سرگرم سازد به چیزی که به کارش نیاید، از دستش برود آنچه به کارش آید.
- 9 7320 - من اطّرح ما یعنیه وقع الی ما لا یعنیه. 348 5 کسی که به دور افکند آنچه را به کارش آید (و به آن نپردازد) در افتد در آنچه به کارش نیاید.
- 10 7321 - من اشتغل بغير ضرورته فوّته ذلک منفعته. 364 5 کسی که سرگرم شود بدانچه ضرورتی برای او ندارد، این کار موجب می‌گردد که سود از دست او برود.
- 11 7322 - وقوعک فیما لا یعنیک جهل مزلّ. 225 6 در افتادن تو در چیزی که به کارت نیاید نادانی گمراه کننده‌ای است.
- 12 7323 - لا تشتغل بما لا یعنیک و لا تتکلف فوق ما یکفیک، و اجعل کلّ همک لما ینجیک. 323 6 سرگرم نشو بدانچه به دردت نمی‌خورد، و زحمت آنچه را بیش از کفاف تو است بر خود منه، و همه اندوه خود را برای آنچه تو را نجات بخشد قرار ده.

## باب العادة (خوی پیوسته)

- 1 7324 - الفضيلة غلبة العادة. 1 97 فضيلت و برتری به غالب آمدن بر عادت است.
- 2 7325 - العادة طبع ثان. 1 185 عادت، خصلت دوّمی است برای آدمی.
- 3 7326 - العادة عدوّ متملک. 1 237 عادت، دشمنی است فرمانروا و زمامدار.
- 4 7327 - افضل العبادة غلبة العادة.
- 2 375 برترین عبادتها غالب آمدن بر عادت است.
- 5 7328 - اصعب السّياسات نقل العادات. 2 393 سخت‌ترین سیاستها جابجا کردن عاداتها است.
- 6 7329 - اسوء النّاس حالا من انقطعت مادّته و بقيت عادته. 2 440 بدترین مردم از نظر حال و وضع، کسی است که در آمدش بریده شود (و پایان پذیرد) و عادتش (در خرج کردن) به جای ماند.
- 7 7330 - انّ طباعک تدعوک الی ما الفته. 2 496 به راستی که خصلتها و طبیعتهای تو می‌خوانند تو را به سوی آنچه بدان الفت گرفته‌ای.
- 8 7331 - انّ لسانک یقتضیک ما عودّته.
- 2 496 به راستی که زبان تو درخواست می‌کند از تو آنچه را بدان عادت کرده‌ای.
- 9 7332 - آفة الرّیاضة غلبة العادة. 3 104 آفت ریاضت (و رام کردن نفس) غلبه کردن عادت است (که مانع بزرگی سر راه ریاضت نفس است).

- 10 7333 - بغلبة العادات الوصول الى اشرف المقامات. 229 3 واصل شدن به شریف‌ترین مقامات و جایگاهها به وسیله پیروز شدن بر عادات است.
- 11 7334 - ذلّوا انفسکم بترك العادات وقودوها الى فعل الطّاعات، و حمّلوها اعباء المغارم، و حلّوها بفعل المكارم، و صونوها عن دنس المآثم.
- 38 4 نفسهای خود را به ترک کردن عاداتها رام کنید، و آنها را به سوی انجام اطاعتها بکشانید، و بر آنها بارهای سنگین قرضها و تاوانهای مردم را بار کنید، و آنها را به انجام کارهای نیک بیارایید، و آنها را از چرکی گناهان نگهدارید.
- 12 7335 - غیروا العادات تسهل علیکم الطّاعات. 381 4 دگرگون کنید عاداتها را تا در نتیجه فرمانبرداریها و اطاعتهای خداوند بر شما آسان گردد.
- 13 7336 - غیر مدرک الدرّجات من اطاع العادات. 382 4 به درجه‌های والا دست نیابد کسی که از عاداتهای ناپسند فرمانبرداری کند.
- 14 7337 - غالبوا انفسکم علی ترک العادات تغلبوها، و جاهدوا اهوائکم تملکوها. 385 4 تلاش کنید برای چیره شدن بر نفسهای خود با ترک کردن عاداتها تا بر آنها غالب شوید، و پیکار کنید با هواهای خود تا مالک آنها گردید.
- 15 7338 - للعادة علی کلّ انسان سلطان. 28 5 عادت را بر هر انسانی تسلّطی است (که بر انسان فرمانروایی کند).
- 16 7339 - لسانک یستدعیک ما عودّته و نفسک تقتضیک ما الفتّه. 131 5 زبانت تو را می‌خواند بدانچه عادت به آن کرده‌ای، و نفس تو درخواست دارد از تو آنچه را بدان الفت گرفته‌ای.
- 17 7340 - لسانک یقتضیک ما عودّته.
- 124 5 زبان تو می‌طلبد از تو هر چه را که بدان عادتش داده‌ای.

باب العورة (آنچه از نمودن و دیدنش شرم آید، و پوشاندنش لازم باشد)

- 17341-1 - استر عورة اخیک لما تعلمه فیک. 2 179 بیوشان عورت (و نادیدنیهای) برادر خود را به خاطر آنچه می‌دانی آن را در خویشتن (یعنی به خاطر وجود آن در خودت).
- 2 7342-2 - استر العورة ما استطعت یستر الله سبحانه فیک ما تحبّ ستره. 2 195 بیوشان پوشیدنیها را تا می‌توانی، که خدای سبحان بیوشاند در تو آنچه را که پوشیدنش را دوست می‌داری.
- 3 7343-3 - لیس کلّ عورة تظهر. 5 75 هر پوشیدنی (در انسان) چنان نیست که آشکار شود (و برخی از آنها با تدبیر و تفکر آشکار می‌شود).
- 4 7344-4 - من تتبع عورات الناس کشف الله عورته. 5 371 هر که جستجو و تفحص کند در چیزهایی از مردم که پوشانده‌اند، خداوند پوشانیدنیهای او را آشکار سازد.

## باب الاستعانة (یاری خواستن)

1 7345 - من استعان بالله اعانه. 156 5 کسی که از خداوند کمک جوید خداوند کمکش کند.

2 7346 - من استعان بالضعیف أبان عن

ضعفه. 255 5 کسی که یاری جوید از شخص ضعیف و ناتوان، پرده از ناتوانی و ضعف خود برداشته است.

3 7347 - من استعان بغير مستقلّ ضیع أمره. 257 5 کسی که یاری بجوید از شخصی که استقلال ندارد، کار خود را ضایع و تباه کرده است.

4 7348 - عليك بالاستعانة بالهک و الرغبة اليه فی توفيقک، و ترک کلّ شائنة اولجتک فی شبهة، او اسلمتک الی ضلالة. 292 4 بر تو باد به یاری جستن از پروردگار خود، و درخواست توفیق از او، و واگذاردن هر چه را احتمال می‌دهی که تو را در شبهه اندازد یا به گمراهی بسپارد.

5 7349 - من استعان بذوی الالباب سلک سبیل الرّشاد. 396 5 کسی که از عاقلان و خردمندان یاری جوید، به دوراندیشی و محکم کاری کامیاب شود.

6 7350 - وقوا دينکم بالاستعانة بالله.

235 6 دین خود را به وسیله یاری جستن از خداوند نگه دارید.

## باب الاعانة و التعاون (کمک دادن و همکاری کردن)

- 1 7351 - طلب التّعاون على نصره الباطل جناية و خيانة. 259 4  
درخواست همکاری برای یاری دادن باطل، جنایت و خیانت است.
- 2 7352 - المعونة تنزل من الله على قدر المئونة. 43 2 یاری خدای تعالی  
به اندازه خرج و هزینه فرود آید.
- 3 7353 - اعن تعن. 175 2 یاری کن تا یاری شوی.
- 4 7354 - اعن اخاک على هدايته. 178 2 برادر خود را در راه هدایت و  
راهنمایی اش یاری کن.
- 5 7355 - اذا رايت مظلوما فاعنه على  
الظالم. 138 3 هرگاه ستمدیده و مظلومی را دیدی در برابر ستمکار یاریش  
ده.
- 6 7356 - رحم الله رجلا رای حقاً فاعان علیه، و رأى جوراً فردّه و کان  
عونا بالحقّ على صاحبه. 44 4 خدا رحمت کند مردی را که حقّی را ببیند و بر  
آن یاری دهد، و ستمی را ببیند و آن را ردّ کند و یاری کننده دوست خود در  
حقّ باشد.
- 7 7357 - على قدر المئونة تكون من الله المعونة. 310 4 به اندازه خرج و  
هزینه، یاری از جانب خداوند فرا می رسد.
- 8 7358 - كما تعين تعان. 623 4 همان گونه که یاری دهی یاری شوی.
- 9 7359 - من لم ينجد لم ينجد. 253 5 کسی که یاری نکند یاری نشود.
- 10 7360 - ما امر الله سبحانه بشيء آلا و اعان علیه. 73 6 خدای سبحان  
به چیزی دستور نداده مگر آنکه بندگان را بر آن یاری داده است.

- 11 7361 - نعم العون المظاهرة. 6 164 کمک دادن به یکدیگر یاور خوبی است.
- 12 7362 - طلب التعاون على إقامة الحقّ ديانة و أمانة. 4 259 درخواست همکاری از مردم برای بر پا داشتن حق، دینداری و امانتداری است (و از درخواستها و سؤالهای نکوهیده و مذموم نیست).
- 13 7363 - من وجه رغبتہ إلیک وجبت معونته علیک. 5 341 کسی که خواسته و نیاز خود را به سوی تو متوجه کرد (و درخواست کمک از تو نمود) یاری دادن به او بر تو لازم است.
- 14 7364 - لا تعن علی من أنعم علیک فمن أعان علی من أنعم علیه سلب الامکان. 6 332 کمک نده بر زیان کسی که به تو نعمتی داده و انعامی کرده، که نیرو و توان از کسی که به زیان نعمت دهنده خود به دیگری کمک دهد از او گرفته شود.
- 15 7365 - لا تعن قویاً علی ضعیف. 6 262 بر زیان ناتوان به توانمند کمک نکن.
- 16 7366 - لا خیر فی معین مهین. 6 391 خیری نیست در یاری کننده‌ای که خوار کند.



### باب العار (ننگ، رسوایی)

- 1 7367 - لیس من شیم الکریم اذراع العار. 73 5 پوشیدن جامه عار و ننگ از خصلتهای شخص کریم و بزرگواری نیست.
- 2 7368 - من تعرّی عن الورع اذرع جلباب العار. 311 5 کسی که از پارسایی برهنه شود جامه عار و ننگ بیوشد.

### باب العهد (پیمان)

- 1 7369 - اعتصموا بالذمّ فی اوتادها.
- 240 2 چنگ زنید به عهد و پیمانها در مردمی که عهد و پیمانشان همچون میخها محکم است.
- 2 7370 - اشرف الهمم رعاية الذمّام.
- 463 2 شریفترین همتهای رعایت کردن حرمتها است.
- 3 7371 - انّ حسن العهد من الایمان.
- 487 2 به راستی که عهد و پیمان نیکو از نشانههای ایمان است.
- 4 7372 - انّ العهود قلائد فی الاعناق الی یوم القیامة، فمن وصلها وصله الله و من نقضها خذله الله، و من استخفّ بها خاصمته الی الذی اکّدها و اخذ خلقه بحفظها. 616 2 به راستی که عهد و پیمانها گردن بندهایی است که تا روز قیامت در گردنهای افتاده، هر که پیوند دهد آنها را خدا پیوند کند با او، و کسی که بشکند آن را خداوند او را خوار گرداند، و کسی که آن را سبک بشمارد آن

پیمانها شکایت او را نزد خدایی ببرند که آن را محکم کرده و از خلق خود  
پیمان حفظ و نگهداری آنها را گرفته است.

7373 5- آفة العهود قلة الرعاية. 107 3

آفت عهدها و پیمانها کم رعایت کردن آنهاست.

7374 6- اذا عاقدت فأتمم. 118 3 هرگاه با کسی پیمانی بستنی آن را تمام

کن.

7375 7- خلوص الودّ و الوفاء بالوعد من حسن العهد. 459 3 خلوص در

دوستی و وفای به عهد از خوش عهدی با خدا است.

7376 8- زين الشيم رعى الذمم. 108 4 زیور خصلتها رعایت کردن عهد و

پیمانها است.

7377 9- سنة الكرام الوفاء بالعهود.

129 4 شیوه و سنت مردمان کریم و بزرگوار وفا کردن به عهد و پیمانها

است.

7378 10- من اخفر ذمّة اكتسب مذمّة.

229 5 کسی که عهد و پیمانی را بشکند مذمت و نکوهشی را کسب کرده.

7379 11- من حفظ عهده كان وفيًا. 265 5 کسی که عهد و پیمان خود را

نگه دارد «وفی» پر وفا است (و این افتخار به او داده خواهد شد).

7380 12- من الكرم الوفاء بالذمم. 13 6 من کرم و وفا کردن به پیمانها از کرم و

بزرگواری است.

7381 13- من احسن الامانة رعى الذمم. 34 6 از بهترین امانتداریها

رعایت کردن پیمانها است.

7382 14 - من اشرف الشَّيم حياطة الذَّمم. 6 36 از شریف‌ترین خویها،  
نگهداری عهد و پیمانها است.

7383 15 - ما ايقن بالله من لم يرع عهوده و ذمته. 6 74 يقين به خداوند  
ندارد کسی که عهد و پیمانش را رعایت نکند.

7384 16 - لا تحلنَّ عقدا يعجزك ايثاقه.

283 6

وا مکن گرهی را که عاجز سازد تو را محکم کردن آن (و نتوانی آن را  
محکم ببندی).

7385 17 - لا يدعونك ضيق لزمك في عهد الله الى النكث، فان صبرك  
على ضيق ترجو انفراجة و فضل عاقبته خير لك من عذر تخاف تبعته و تحيط  
بك من الله لأجله العقوبة. 6 307 مبادا فشاری که از پیمان خداوند بر تو آید،  
تو را به شکستن آن وادار کند، زیرا صبر و شکیبایی تو بر فشاری که گشایش و  
فضیلت سرانجام آن را امید داری، بهتر است برای تو از عذر و بهانه‌ای که ترس  
پی آمد آن را داری و به سبب آن از سوی خداوند کیفرش تو را فرا خواهد  
گرفت.

7386 18 - لا تغدرن بعهدك، و لا تخفرن ذمتك، و لا تختل عدوك فقد  
جعل الله سبحانه عهده و ذمته أمنا له. 6 317 به عهد خود بی‌وفایی مکن، و  
پیمان خود را مشکن، و با دشمن خود فریبکاری مکن، زیرا خدای سبحان عهد  
و پیمان او را ایمنی برای او قرار داده است.

7387 19 - يكثر حلف الرجل لأربع: مهانة يعرفها من نفسه، او ضراعة  
يجعلها سبيلا الى تصديقه، او عى لمنطقه فيتخذ الإيمان حشوا و صلة لكلامه، او  
لتهمة قد عرف بها. 6 479 در برابر چهار چیز است که سوگند خوردن مرد

بسیار می‌شود: (1) خواری و پستی که در نفس خود احساس می‌کند (2) افتادگی و زبونی که سبب می‌شود تا سوگند را راهی برای تصدیق خود قرار دهد. (3) درماندگی در گفتار، که موجب گردد تا سوگند را وسیله‌ای برای پر کردن گفتار و ارتباطی برای سخن خود قرار دهد (4) تهمتی که مردم بدان تهمت او را شناخته‌اند (و سوگند را وسیله‌ای برای رفع تهمت خود قرار می‌دهد).

## باب العیب (عیبجویی، عیب بینی)

- 1 7388 - أَرَجَى النَّاسَ صِلَاحًا مِنْ إِذَا وَقَفَ عَلَى مَسَاوِيهِ سَارِعًا إِلَى التَّحَوُّلِ عَنْهَا. 2 474 امیدوارترین مردم به اصلاح حال خود کسی است که هرگاه به بدیهای خود آگاه شد، بشتابد به سوی تحوّل و برگشتن از آنها.
- 2 7389 - الْمُنْقُوصُ مُسْتَوِرٌ عَنْهُ عَيْبُهُ.
- 1 301 شخص معیوب و کسی که نقصی در اخلاق او است، عیبش از او پوشیده است.
- 3 7390 - اشْتَغَالُكَ بِمَعَائِبِ نَفْسِكَ يَكْفِيكَ الْعَارَ. 1 384 سرگرم شدن تو به عیبهای خودت کفایت می‌کند تو را از ننگ عیبجویی از دیگران.
- 4 7391 - أَيَّاكَ وَ مَعَاشِرَةَ مُتَّبِعِي عَيْبِ النَّاسِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَسْلَمْ مَصَاحِبُهُمْ مِنْهُمْ.
- 2 291 زَنَهَارٌ بِيْرَهِيْزٍ مِنْ مَعَاشِرَتِ وَ زِيْسْتِنِ بَا كَسِيْ كِهْ دَرِ جِسْتَجُوْ وَ تَفْحَصِ عَيْبِهَايْ مَرْدَمِ اسْتِ كِهْ اَزْ شَرِّ اَيْنِ كُوْنِهْ اَشْخَاصِ رَفِيْقِ وَ هَمْدَمِ اَنِّهَا نِيْزِ سَالِمِ نَخَوَاهِدْ بُوْد.
- 5 7392 - اَمَقَّتِ النَّاسَ الْعِيَابَ. 2 381 مَبْغُوضُ تَرِيْنِ مَرْدَمِ (بِيْشِ خِدا وَ خَلْقِ خِدا) اِنْسَانِهَايْ عَيْبِ جُوْ هَسْتَنْد.
- 6 7393 - اَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ شَغَلْتَهُ مَعَايِبُهُ عَنِ عَيْبِ النَّاسِ. 2 416 بَرْتَرِيْنِ وَ بَا فَضِيْلَتِ تَرِيْنِ مَرْدَمِ كَسِيْ اسْتِ كِهْ رَسِيْدْ كِيْ بِهْ عَيْبِهَايْ خُودِ سَرْگَرْمِشِ سَاَزْدِ اَزْ رَسِيْدْ كِيْ بِهْ عَيْبِهَايْ دِيْگَرَانِ.
- 7 7394 - اَكْبَرُ الْعَيْبِ اَنْ تَعِيْبَ غَيْرِكَ بِمَا هُوَ فَيَكُ. 2 432 بَزْرَگْتَرِيْنِ عَيْبِ اَنْ اسْتِ كِهْ عَيْبِ كُنِيْ دِيْگَرَانِ رَا بِهْ عَيْبِيْ كِهْ دَرِ خُودْتِ هَسْتِ.

- 7395 8- اعقل النَّاس من كان بعيبه بصيرا، و عن عيب غيره ضريرا.
- 2 445 عاقل ترين مردم کسی است که به عيب خود بينا است و از عيب ديگران نابينا.
- 7396 9- ان سمت همّتك لاصلاح النَّاس فابدأ بنفسك، فانّ تعاطيك صلاح غيرك و انت فاسد اكبر العيب.
- 3 23 اگر بلندی گرفت همّت تو برای اصلاح مردم (و آن را وجهه همّت خویش قرار دادی) اصلاح را از خود آغاز کن، زیرا اقدام کردن تو برای اصلاح ديگران در حالی که خودت فاسد باشی بزرگترین عيب است.
- 7397 10- انّما سمّي العدوّ عدوّا لانه يعدو عليك، فمن داهنك في معايبك فهو العدوّ العادي عليك. 3 78 جز اين نيست که دشمن را دشمن گویند بخاطر ستمی که بر تو می‌کند، و کسی که عیبهای تو را با چاپلوسی و چرب زبانی از تو می‌پوشاند همان دشمنی است که بر تو ستم می‌کند.
- 7398 11- انّما سمّي الصّدیق صدیقا لانه یصدقك في نفسك و معايبك، فمن فعل ذلك فاستنم اليه فانه الصّدیق.
- 3 79 به راستی دوست را «صدیق» گویند برای آنکه در مورد تو و عیبهایت از در راستی و صفا با تو در آید، و کسی که چنین کند با او انس و آرامش گیر که به راستی او صدیق (دوستی صمیمی و راست و درست) است.
- 7399 12- اذا رأيت في غيرك خلقا ذميما فتجنّب في نفسك امثاله.
- 3 161 هرگاه در ديگران اخلاق نکوهیده‌ای را دیدی از دچار شدن به امثال آن در خود پرهیز کن. 7400 13- تأمل العيب عيب. 3 282 درنگ کردن و تأمل در عيب ديگران عيب است.

- 14 7401 - تتبّع العورات من اعظم السّوءات. 318 3 جستجو و تفحص در عیبهای دیگران از بزرگترین خصلتهای بد و زشت است.
- 15 7402 - تتبّع العیوب من اقبح العیوب و شرّ السّیئات. 318 3 جستجو و تفحص در عیبهای دیگران زشت‌ترین عیبها و بدترین گناهان است.
- 16 7403 - ذوا العیوب یحبّون اشاعة معایب النّاس، لیّتسع لهم العذر فی معایبهم. 38 4 انسانهای عیب‌دار اشاعه و رواج دادن عیبهای مردم را دوست می‌دارند تا عذر ایشان در مورد عیبهای خودشان آسان شود.
- 17 7404 - شرّ النّاس من کان متتبّعاً لعیوب النّاس عمیاً لمعایبه. 176 4 بدترین مردم کسی است که کاوشگر عیبهای مردم است ولی از عیبهای خود ناپینا و کور است.
- 18 7405 - عجبت لمن ینکر عیوب النّاس و نفسه اکثر شیء معابا و لا یبصرها.
- 340 4 در شگفتم از کسی که عیبهای مردم را بد شمارد، ولی خود بیشترین عیبا را دارد و نمی‌بیند.
- 19 7406 - کفی بالمرء کیسا ان یرف معایبه. 576 4 در زیرکی انسان همین بس که عیبهای خود را بشناسد.
- 20 7407 - کفی بالمرء شغلا بمعایبه عن معایب النّاس. 580 4 برای سرگرمی انسان همین بس که با دیدن عیبهای خود از عیبهای دیگران سرگرم شود.
- 21 7408 - کفی بالمرء جهلا ان یجهل عیبه. 582 4 برای نادانی انسان همین بس که از عیب خود بی‌خبر و ناآگاه باشد.

- 22 7409 - کفی بالمرء غباوة ان ينظر من عيوب الناس الى ما خفى عليه من عيوبه. 4 582 در کودنی مرد همین بس که بنگرد از عیبهای مردم به چیزی که از عیبهای خود بر او پوشیده است.
- 23 7410 - کفی بالمرء جهلا ان يجهل عيوب نفسه و يطعن على الناس بما لا يستطيع التحوّل عنه. 4 584 در نادانی مرد همین بس که نداند عیبهای خود را و طعنه زند به مردم به چیزی که تغییر آن را در خود نتواند.
- 24 7411 - کفی بالمرء کیسا ان يقف على معايبه و يقتصد فى مطالبه. 4 585 در زیرکی مرد همین بس که واقف شود بر عیبهای خویش، و میانه روی کند در خواسته‌های خود.
- 25 7412 - لينهك عن ذكر معايب الناس ما تعرف من معايبك. 5 40 باید باز دارد تو را از ذکر عیبهای مردم آنچه را که خود می‌دانی از عیبهای خویش.
- 26 7413 - ليكفّ من علم منكم عن عيب غيره ما يعرف من عيب نفسه. 5 42 باید باز دارد شما را از عیب کردن دیگران آنچه را می‌دانید از عیب خودتان.
- 27 7414 - ليكن آثر الناس عندك من اهدى اليك عيبك و اعانك على نفسك. 5 48 باید برگزیده‌ترین مردم نزد تو کسی باشد که عیبهای تو را برایت هدیه بیاورد، و بر اصلاح نفس خود تو را یاری کند.
- 28 7415 - ليكن احبّ الناس اليك من هداك الى مرشدك، و كشف لك عن معايبك. 5 49 باید محبوب‌ترین مردم نزد تو کسی باشد که تو را به جایگاههای رشد و صلاح راهنمایی کند، و از عیبهای تو پرده بردارد.
- 29 7416 - ليكن ابغض الناس اليك و ابعدهم منك اطلبهم لمعايب الناس. 5 50 باید مبغوض‌ترین مردم نزد تو و دورترین آنها از تو کسی باشد که بیشتر از دیگران در جستجوی عیبهای مردم است.



- 30 7417 - لو عرف المنقوص نقصه لساءه ما یری من عیبه. 112 5 اگر انسان معیوب عیب خود را می دانست و می شناخت، حتما ناراحتش می کرد آنچه را از عیب خود مشاهده می کرد.
- 31 7418 - من طلب عیبا وجده. 154 5 کسی که جویای عیب خود باشد آن را پیدا می کند.
- 32 7419 - من ابان لك عیبك فهو ودودك. 253 5 کسی که عیب تو را برایت آشکار کند او دوست تو است.
- 33 7420 - من ساترك عیبك فهو عدوك. 253 5 کسی که بیوشاند عیب تو را بر تو، او دشمن تو است.
- 34 7421 - من كاشفك فی عیبك حفظك فی غیبك. 261 5 کسی که عیب تو را به تو اظهار کند، در غیاب تو نیز تو را حفظ خواهد کرد (و حرمتت را نگه دارد).
- 35 7422 - من داهنك فی عیبك عابك فی غیبك. 261 5 کسی که در مورد عیب تو با تو چالپوسی و چرب زبانی کند، در غیاب تو را عیب گوید.
- 36 7423 - من ابصر عیب نفسه لم یعب احدا. 283 5 کسی که به عیب خویش بینا شود، از هیچ کس عیبجویی نکند.
- 37 7424 - من بحث عن عیوب الناس فلیبدأ بنفسه. 305 5 کسی که عیبهای مردم را جستجو کند باید از خود آغاز کند.
- 38 7425 - من ساترك عیبك و عابك فی غیبك فهو العدو فاحذره. 5 359 کسی که عیب تو را بیوشاند و در غیاب تو را عیب کند، چنین کسی دشمن است از او دوری کن.

- 39 7426 - من بصرك عيبك و حفظك في غيبك فهو الصديق فاحفظه. 5
- 360 کسی که بینا کند تو را به عیب خود، و در غیاب، حرمت تو را نگه دارد، چنین کسی دوست تو است، او را نگه دار.
- 40 7427 - من تتبع خفیات العیوب حرمة الله مودات القلوب. 5 371 کسی که تفحص و کنجکاوی کند در عیبهای نهانی مردم، خدای تعالی از دوستی دلها محرومش گرداند.
- 41 7428 - من عمی عن زلته استعظم زلته غیره. 5 372 کسی از لغزش خود کور و نابینا باشد، لغزش دیگران را بزرگ شمارد.
- 42 7429 - من انکر عیوب الناس و رضیها لنفسه فذلک الاحمق. 5 385 کسی که عیبهای مردم را خوش ندارد ولی برای خود آن را خوش می‌دارد چنین کسی احمق است.
- 43 7430 - من ازری علی غیره بما یأتیه فذلک الاخرق. 5 385 کسی که عیب کند دیگری را بدانچه خود انجام می‌دهد چنین کسی کم عقل و بی‌خرد است.
- 44 7431 - من اشد عیوب المرء ان تخفی علیه عیوبه. 6 18 از سخت‌ترین عیبه و بدترین آنها برای مرد آن است که عیبهایش بر او پنهان باشد.
- 45 7432 - ما ألك جهدا فی النصیحة من دلک علی عیبك و حفظ غیبك. 6 113 کوتاهی نکرده در خیرخواهی و نصیحت تو کسی که راهنمائیت کند بر عیب خود، و در غیاب آبروی تو را نگه دارد.
- 46 7433 - ما حفظ غیبك من ذکر عیبك. 6 113 حرمت تو را در غیاب تو نگه نداشته کسی که عیب تو را ذکر نموده.

- 47 7434 - معرفة المرء بعيوبه انفع المعارف. 6 143 شناخت انسان نسبت به عیبهای خود سودمندترین شناختها است.
- 48 7435 - لا تفعَلَنَّ ما يعرِّك معابه. 6 261 زنهار کاری مکن که معایب آن کار تو را عیب‌دار کند.
- 49 7436 - لا تتبعَنَّ عيوب النَّاس فانَّ لك من عيوبك ان عقلت، ما يشغلک آن تعیب احدا. 6 292 عیبهای مردم را جستجو مکن، زیرا اگر با خرد خود دریایی، از عیبهای خودت آن قدر هست که سرگرمت سازد از عیب کردن دیگران.
- 50 7437 - لا تعب غیرک بما تاتیه، و لا تعاقب غیرک بذنب ترخص لنفسک فیه. 6 323 عیب نکن دیگران را به آنچه خودت انجام می‌دهی، و کیفر مده دیگری را به گناهی که خود را در انجام آن آزاد گذارده‌ای.
- 51 7438 - یا عبد الله لا تعجل فی عیب عبد بذنبه فلعله مغفور له، و لا تامن علی نفسک صغیر معصيته فلعلک معذب علیها. 6 459 ای بنده خدا شتاب مکن در عیب کردن بنده‌ای به گناهش، شاید آمرزیده شده باشد، و ایمن مباش بر خود از گناه کوچکی که کرده‌ای، شاید بر آن معذب شوی.

### باب التعییر (سرزنش کردن)

- 1 7439 - من عیّر بشیء بلی به. 178 5 کسی که سرزنش کند (دیگران را) به چیزی (خود) بدان گرفتار شود.
- 2 7440 - كثرة التّقریع توغر القلوب و توحش الاصحاب. 594 4 سرکوفت زدن و انتقاد بسیار کینه در دلها آورد و یاران را می‌رماند.

### باب العیش (زندگی)

- 1 7441 - العیش یحلو و یمرّ. 138 1 زندگی، شیرینی و تلخی دارد.
- 2 7442 - انّ احسنّ الناس عیشا من حسن عیش الناس فی عیشه. 605 2 به راستی، زندگی کسی در میان مردم بهتر از دیگران است که زندگی مردم در کنار زندگی او نیکو باشد (نه این که آنها در سختی و او در رفاه و خوشی بسر برد).
- 3 7443 - ثلاث لا یهنأ لصاحبهنّ عیش: الحقد و الحسد و سوء الخلق. 3 337 سه خصلت است که دارنده آنها زندگی گوارایی ندارد: کینه، حسد، بد خلقی.
- 4 7444 - قوام العیش حسن التّقدیر و ملاکه حسن التّدبیر. 515 4 قوام و نظام زندگی به خوب اندازه گرفتن زندگی است و ملاک آن به تدبیر نیکو است.

## حرف «الغین»

### باب الغباوة (کودنی)

- 1 7445 - الغباوة غواية. 43 1 کودنی و کم فهمی سبب گمراهی است.  
2 7446 - من اقبح الشیم الغباوة. 33 6 از زشت‌ترین خصلتها کودنی است.

### باب الغدر (بی‌وفایی، پیمان شکنی)

- 1 7447 - الغدر شیمة اللّثام. 79 1 بی‌وفایی و پیمان شکنی خصلت مردمان لثیم و پست است.  
2 7448 - الغدر یضاعف السیئات. 170 1 پیمان شکنی گناهان را دو چندان کند.  
3 7449 - الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله سبحانه. 4 2 وفاداری نسبت به بی‌وفایان در پیشگاه خدای سبحان بی‌وفایی است.  
4 7450 - الغدر لاهل الغدر وفاء عند الله سبحانه. 4 2 بی‌وفایی با بی‌وفایان در پیشگاه خدای سبحان وفاداری است.  
5 7451 - الغدر اقبح الخیانتین. 28 2 پیمان شکنی و بی‌وفایی زشت‌ترین خیانت از دو بخش خیانت است.  
6 7452 - الغدر بكلّ أحد قبیح و هو بذی القدرة و السلطان اقبح. 67 2 بی‌وفایی از هر کس زشت است، و از شخص قدرتمند و سلطان زشت‌تر است.  
7 7453 - الغدر یعظم الوزر و یزری بالقدر. 161 2 بی‌وفایی گناه را بزرگ می‌کند و قدر و منزلت انسان را عیبناک می‌سازد.

- 8 7454 - اِيَّاكَ وَ الْغَدْرَ فَانَّهُ اقْبَحَ الْخِيَانَةَ وَ اِنَّ الْغَدْرَ لَمَهَانَ عِنْدَ اللّٰهِ. 2
- 296 زنهار پرهيز از بي وفايي كه آن زشت ترين خيانتها است، و بي وفا در پيشگاه خداوند خوار است.
- 9 7455 - اسرع الاشياء عقوبة رجل عاهدته على امر و كان من نيّتك الوفاء له و من نيّته الغدر بك. 2 433 شتابان ترين چيزها در كيفر و عقاب (عمل) مردی است كه با او بر كاری پيمان بسته‌ای، و قصد تو وفاداری بر آن است ولی قصد او پيمان شكنی با تو در آن كار است.
- 10 7456 - آفة الوفاء الغدر. 3 110 آفت وفاداری پيمان شكنی است.
- 11 7457 - ثلاث هنّ شينّ الدينّ: الفجور و الغدر و الخيانة. 3 342 سه چيز است كه آنها عيب دين هستند: بي باكي در گناه (با زناكاري) و بي وفايي، و خيانت.
- 12 7458 - جانبوا الغدر فانه مجانب القرآن. 3 361 دوری كنيد از بي وفايي كه بي وفايي از قرآن به دور است.
- 13 7459 - غدر الرجل مسبّة عليه. 4 388 بي وفايي و پيمان شكنی مرد، سبب عار و ننگی برای او است.
- 14 7460 - من غدر شانه غدره. 5 173 کسی كه بي وفايي كند، بي وفايي اش او را زشت گرداند.
- 15 7461 - من علامات اللّؤم الغدر بالمواثيق. 6 19 از نشانه‌های پستی انسان بي وفايي نسبت به پيمانها است.
- 16 7462 - ما اخلق من غدر ان لا يوفى له. 6 114 چه قدر سزاوار است کسی كه بي وفايي كند به اين كه ديگران نيز با او بي وفايي كنند.

17 7463 - لا ایمان لغدور. 347 6 کسی که بسیار بی وفایی کند ایمان

ندارد.

18 7464 - لا تدوم مع الغدر صحبة خليل.

375 6 مصاحبت با هیچ دوستی با بی وفایی دوام نخواهد داشت.

### باب الغرور (فریب)

1 7465 - الاغترار بالعاجلة خرق. 124 1 مغرور شدن به دنیای زودگذر

حماقت است.

2 7466 - الشقی من اغتر بحاله و انخدع لغرور آماله. 51 2 بدبخت کسی

است که به حال و وضع خود مغرور شود، و فریفته فریب آرزوهای خود گردد.

3 7467 - اتقوا غرور الدنیا فانها تسترجع ابدما خدعت به من المحاسن، و

ترزع المطمئن الیها و القاطن. 264 2 از فریبهای دنیا بپرهیزید، که پیوسته باز

گیرد نیکوییهای را که بدانها مردم را فریفته، و از جای برکنند کسی را که در آن

آرامش یافته و سکونت گزیده است. 4 7468 - الحذر الحذر ایها المغرور و

الله لقد ستر حتی كانه قد غفر. 280 2 زنهار زنهار ای مغرور، به خدا سوگند آن

قدر خداوند (گناهان و خطاها را) پوشیده است تا این که گویا آمرزیده است

5 7469 - ایاک ان تغتر بما تری من اخلاذ اهل الدنیا الیها و تکالبهم علیها، فقد

نبأك الله عنها و تكشفت لك عن عیوبها و مساویها. 319 2 بپرهیز از این که

فریب دلبستگی مردم دنیا و حرص و ولع آنها را نسبت به دنیا بخوری که

خداوند به خوبی تو را از وضع دنیا آگاه ساخته، و خود دنیا نیز (با تغییر و

تحوّلی که در آن هست با زبان) حال خود را برای تو وصف کرده و پرده از

زشتیهایش برداشته است.

6 7470 - الدّنيا حلم و الاغترار بها ندم.

364 1 دنيا خوابی است، و فریفته شدن به آن پشیمانی است.

7 7471 - احمق الحمق الاغترار. 382 2 نهایت حماقت و کم عقلی فریب

خوردن (به دنیا) است.

8 7472 - انّ من غرّته الدّنيا بمحال الآمال و خدعته بزور الامانی، اورثته

کمها و البسته عمی، و قطعته عن الاخری و اورده موارد الرّدى. 538 2 به

راستی کسی که دنیا به آرزوهای محال (و نشدنی) فریبش دهد و به آرمانهای

دروغ گولش زند، کوری برایش به دنبال آورد، و نابینایش کند، و از آخرت او

را جدا کند، و در جایگاههای هلاکت در آورد.

9 7473 - جماع الشّرّ فی الاغترار بالمهل، و الاتّکال علی العمل. 368 3

مجموعه بدیها در فریفته شدن به مهلتها، و تکیه کردن بر عمل است.

10 7474 - جماع الغرور فی الاستنامة الی العدو. 369 3 مجموعه فریب

خوردن در آرامش خاطر نسبت به دشمن است.

11 7475 - سکون النّفس الی الدّنيا من اعظم الغرور. 155 4 آرامش یافتن

به دنیا از بزرگترین فریبها است.

12 7476 - طوبی لمن لم تقتله قاتلات الغرور. 246 4 خوشا به حال کسی

که فریبهای کشنده او را نکشد.

13 7477 - قد یسلم المغرّر. 466 4 گاهی است که فریب خورده سالم

می ماند.

14 7478 - کم من مغرور بالستر علیہ.

550 4 چه بسا فریب خورده‌ای که به خاطر پوشاندن (خداوند) بر او فریب

خورده.



- 15 7479 - کفی بالاغترار جهلا. 574 4 برای نادانی، فریب خوردن کافی است.
- 16 7480 - لیس کل مغرور بناج، و لا کل طالب بمحتاج. 89 5 هر فریب خورده‌ای اهل نجات نیست (که به خاطر فریب خوردن معذور باشد) و هر خواهنده‌ای نیازمند نیست.
- 17 7481 - لم یفکر فی عواقب الامور من وثق بزور الغرور وصبا الی زور السرور. 106 5 اندیشه پایان کارها را نکرده است کسی که اعتماد کند به فریب دروغ و شادمانیهای بی حقیقت.
- 18 7482 - من اغترّ بالدنیا اغترّ بالمنی.
- 278 5 کسی که فریفته دنیا شود فریفته آرزوها گردد.
- 19 7483 - من اغترّ بالمهل اغتصّ بالاجل. 285 5 کسی که فریب مهلت را بخورد گلوگیر به مرگ شود.
- 20 7484 - من اغترّ بحاله قصر عن احتیاله. 346 5 کسی که به وضع و حال خود مغرور گردد، از چاره کار خود کوتاهی کند.
- 21 7485 - من اغترّ بمسالمة الزمن اغتصّ بمصادمة المحن. 347 5 کسی که به سازش روزگار مغرور شود به خوردن رنجها و محنتها گلوگیر شود.
- 22 7486 - من جهل اغترّ بنفسه و کان یومه شراً من امسه. 359 5 کسی که جاهل و نادان باشد به نفس خود، مغرور شود، و امروزش بدتر از فردایش باشد.
- 23 7487 - من غره السراب تقطعت به الاسباب. 471 5 کسی که سراب (دنیا) فریبش دهد اسباب (سعادت و نجات) از او بریده گردد 24 7488 - من اغترّ بنفسه اسلمته الی المعاطب. 373 5 کسی که به نفس خویش مغرور گردد او را به هلاکت و نابودی تسلیم کند.

25 7489 - ما الدّنيا غرّتک و لكن بها اغتررت. 6 95

این دنیا نیست که تو را فریب داده بلکه این تو هستی که فریب دنیا را خورده‌ای. 26 7490 - لا تطمع فی کلّ ما تسمع فکفی بذلک غرّة. 6 268  
طمع نکن در هر چه بشنوی که همین برای فریب تو کافی است.

27 7491 - لا تغرنّک العاجلة بزور الملاهی، فانّ اللّهُ ینقطع و یلزمک ما اکتسبت من المآثم. 6 315 دنیا تو را با سرگرمی و بازیچه‌های دروغ فریب ندهد، زیرا لهُ و لعب بگذرد و پی‌آمدهای آن بر دوش تو بماند.

28 7492 - لا یغرنّک ما اصبح فیہ اهل الغرور بالدّنیاء، فانّما هو ظلّ ممدود الی اجل محدود. 6 333 فریب ندهد تو را آنچه فریب خوردگان به دنیا بدان دل بسته‌اند، که به راستی آن سایه‌ای است کشیده شده تا مدتی معین.

29 7493 - لا حزم مع غرّة. 6 361 با فریب و غفلت دور اندیشی نخواهد بود (و با هم جمع نشوند).

30 7494 - لا غرّة کالثقة بالایام. 6 365 فریبی همچون اعتماد به روزگار نیست.

31 7495 - یا أهل الغرور ما ألّجکم بدار خیرها زهید، و شرّها عتید، و نعیمها مسلوب، و مسالمها محروب، و مالکها مملوک، و تراثها متروک.

6 467 ای فریب خوردگان دنیا چه چیزی شما را حریص کرده به سرایی که خیر و خوبی آن اندک و شرّ آن مهیّا، و نعمتش ربوده شده است، کسی که با دنیا سر آشتی و مسالمت داشته باشد در حقیقت غارت شده است، و مالک و دارنده‌اش به راستی مملوک، و میراث آن واگذارده شده است.

32 7496 - این یغرکم سراب الال. 2 361 کجا فریب می‌دهد شما را سراب رفتنی.

## باب الغش (ناخالصی، گول زدن)

- 1 7497 - الغشّ سجیّة المردة. 115 1 «غشّ» خصلت سرکشان است.
- 2 7498 - الغشّ یکسب المسبّة. 162 1 «غشّ» سبب دشنام مردم گردد.
- 3 7499 - الغشّ شرّ المکر. 192 1 «غشّ» بدترین مکر و فریب است.
- 4 7500 - الغشّ من اخلاق اللّثام. 343 1 غشّ از اخلاق لثیمان و انسانهای پست است.
- 5 7501 - الجاهل من استغشّ النّصح.
- 1 366 نادان کسی است که نصیحت کننده را «غشّ» کننده به شمار آورد.
- 6 7502 - الغشوش لسانه حلو و قلبه مرّ. 6 2 کسی که غشّ دارد زبانش شیرین و دل و درونش تلخ است.
- 7 7503 - افطع الغشّ غشّ الائمة. 388 2 رسواترین غشّها، غشّ با امامان و پیشوایان دین است.
- 8 7504 - انّ اغشّ الناس اغشّهم لنفسه و اعصاهم لربّه. 531 2
- به راستی که غشّ دارترین مردم کسی است که با خود غشّ کند، و نسبت به پروردگار خویش نافرمانی بیشتری داشته باشد.
- 9 7505 - ربما غشّ المستنصح. 79 4 بسا باشد کسی که از او خیرخواهی جویند غشّ کند.
- 10 7506 - شرّ الناس من یغشّ الناس.
- 164 4 بدترین مردم کسی است که با مردم غشّ کند.
- 11 7507 - طوبی لمن خلا من الغلّ صدره و سلم من الغشّ قلبه. 239 4
- خوشا به حال کسی که سینه‌اش از کینه خالی و دلش از غشّ سالم باشد.

- 12 7508 - غشّ الصّدیق و الغدر بالمواثیق من خیانة العهد. 384 4 غشّ  
 کردن با دوست، و وفا نکردن به پیمانها، از خیانت عهد و پیمان به شمار آید.
- 13 7509 - من غشّ النَّاس فی دینهم فهو معاند لله و رسوله. 390 5 کسی  
 که با مردم در دینشان غشّ کند چنین کسی دشمن خدا و پیامبر خدا است.
- 14 7510 - من غشّ نفسه کان اغشّ لغيره.  
 کسی که با خود غشّ کند با دیگران بیشتر غشّ خواهد کرد.
- 15 7511 - من غشّک فی عداوته فلا تلمه و لا تعذله. 456 5 کسی که در  
 دشمنی خود با تو غشّ کند او را سرزنش و ملامت مکن.
- 16 7512 - من علامة الشّقاء غشّ الصّدیق. 19 6 از نشانه بدبختی، غشّ  
 کردن با دوست است.

## باب الغضب

1 7513 - الحجر الغصب في الدار رهن لخرابها. 50 2 سنگ غصب در خانه  
گرو خرابی آن است (و سبب خرابی آن می شود).

## باب الغضب (خشم)

1 7514 - الغضب مركب الطيش. 203 1 خشم، مركب سواری سبکی و  
سبکسری است.

2 7515 - الغضب يثير الطيش. 232 1 خشم، سبکسری را برانگیزد.

3 7516 - الغضب نار القلوب. 238 1 خشم، آتش دلها است (که زبانه آن  
جان را بسوزاند).

4 7517 - الغضب شرّ ان اطعته دمّر. 320 1 خشم بدی و شرّی است که اگر  
فرمانش بری سرنگون کند.

5 7518 - الغضب عدوّ فلا تملّكه نفسک.

1 353 خشم، دشمن است، آن را بر خود مسلّط مگردان.

6 7519 - الغضب يفسد الالباب و يبعد من الصّواب. 357 1 خشم،

خردمندان را فاسد کند و از راه راست و درست دور گرداند.

7 7520 - الغضب يردی صاحبه و يبدی معايبه. 31 2 خشم صاحب خود

را در اندازد، و عیبهایش را آشکار سازد.

8 7521 - الغضب نار موقدة، من كظمه اطفأها و من اطلقه كان اوّل محترق

بها. 47 2 خشم آتشی است افروخته، که هر کس آن را فرو خورد خاموشش

کرده، و هر کس رهایش کند خود نخستین طعمه‌ای خواهد بود که بدان سوخته شود.

9 7522 - العاقل من يملك نفسه اذا غضب و اذا رغب و اذا رهب. 2 111  
عاقل و خردمند کسی است که مالک نفس خود باشد (و زمام آن را در دست گیرد) هنگامی که خشم کند، و هنگامی که رغبت و میل کند، و هنگامی که بترسد. (یعنی در همه این حالتها بر نفس خویش مسلط باشد).

10 7523 - الغضب يثير كوامن الحقد.

155 2 خشم کینه‌های پنهان را برانگیزد.

11 7524 - اغتفر ما اغضبك لما ارضاك.

181 2 در گذر از آنچه تو را به خشم آورد به خاطر آنچه تو را خوشنود سازد. 12 7525 - ابق لرضاك من غضبك و اذا طرت فقع شكيرا. 2 190  
بجای بگذار از خشم خود چیزی برای زمان خوشنودیت و هرگاه پرواز کردی با پرهای کوچک فرود آی.

13 7526 - احترسوا من سورة الغضب و اعدوا له ما تجاهدونه به من الكظم و الحلم. 2 246  
خود را نگهدارید از سوز و شدت خشم، و آماده سازید برای آن چیزی را که با آن بجنگید، یعنی فرو خوردن خشم و بردباری.

14 7527 - احذروا الغضب فانه نار محرقة. 2 273  
بر حذر باشید از خشم که به راستی آن آتشی است سوزاننده.

15 7528 - اياك و الغضب فاولة جنون و آخرة ندم. 2 288  
زنها را پرهیز از خشم که آغازش دیوانگی و انجامش پشیمانی است.

16 7529 - افضل الملك ملك الغضب.

380 2 برترین ملکها و داشتنی‌ها ملک خشم است (که انسان مالک آن و اختیاردار خشم خود باشد).

17 7530 - احضر النَّاس جوابا من لم یغضب. 390 2 حاضر جواب‌ترین مردم کسی است که خشم نکند. 18 7531 - اقدر النَّاس علی الصَّواب من لم یغضب. 408 2

توانمندترین مردم به راستی و درستی کسی است که خشم نکند.

19 7532 - اشرف المروءة ملک الغضب و اماتة الشهوة. 419 2 شریف‌ترین مردانگی مالک بودن و در اختیار داشتن خشم و میراندن شهوت و خواسته دل است.

20 7533 - اعظم النَّاس سلطانا علی نفسه من قمع غضبه و امات شهوته. 2 451 بزرگترین سلطنت را بر نفس خود کسی دارد که خشم خود را سرکوب کند و شهوتش را بمیراند.

21 7534 - اعدی عدو للمرء غضبه و شهوته، فمن ملکهما علت درجته و بلغ غایته. 2 454 دشمن‌ترین دشمنان انسان خشم و شهوت او است، و هر کس مالک و اختیاردار آن دو بود درجه‌اش والا گردد، و به نهایت آرمان خود برسد.

22 7535 - افضل سبب کف الغضب و التَّنزّه عن مذلّة الطَّلَب. 2 467 برترین وسیله (برای قرب به حق) نگه داشتن خشم، و پاکیزگی از خواری درخواست از دیگران است.

23 7536 - انکم ان اطعمتم سورة الغضب اوردتکم نهاية العطب. 3 69 به راستی که شما اگر از تندی خشم پیروی کنید، شما را بر انتهای هلاکت و نابودی در آورد.

24 7537 - بکثرة الغضب یكون الطَّیش.

- 218 3 سبکسری و سبکی کردن به خاطر زیادی خشم است.
- 25 7538 - بئس القرین الغضب یبدي المعایب و یدنی الشرّ و یباعد الخیر.
- 257 3 خشم قرین و همراه بدی است برای انسان زیرا عیبها را آشکار کند، و شرّ و بدی را نزدیک سازد، و خیر و خوبی را دور گرداند.
- 26 7539 - تجرّع غصص الحلم یطفیء نار الغضب. 282 3 فرو خوردن غصه‌های بردباری، خشم الهی را خاموش می‌کند.
- 27 7540 - جهاد الغضب بالحلم برهان النبیل. 369 3 پیکار کردن با خشم به وسیله بردباری دلیل زیرکی و بزرگی است.
- 28 7541 - خیر الناس من ان اغضب حلم، و ان ظلم غفر، و ان اسیء الیه احسن.
- 430 3 بهترین مردم کسی است که اگر او را به خشم آورند حلم ورزد، و اگر به او ستم شود بیخشاید، و اگر به او بدی شود، در برابر بدی نیکی کند.
- 29 7542 - داووا الغضب بالصّمت و الشّهوة بالعقل. 24 4 خشم را با خاموشی، و شهوت را با عقل و خرد مداوا کنید.
- 30 7543 - رأس الفضائل ملک الغضب و اماتة الشّهوة. 49 4 اساس فضائل و برتریها مالک شدن (و تسلّط) بر خشم و میراندن شهوت است. 31 7544 - ردّ الغضب بالحلم ثمرة العلم. 87 4 بازگرداندن خشم به وسیله بردباری میوه علم و دانایی است.
- 32 7545 - سبب العطب طاعة الغضب.
- 121 4 سبب هلاکت و نابودی، فرمانبرداری خشم است.



- 33 7546 - ضرام نار الغضب يبعث على ركوب العطب. 230 4 زبانه آتش خشم آدمی را بر ارتکاب اسباب هلاکت (یا سوار شدن بر مرکب نابودی) برانگیزد.
- 34 7547 - ضادّوا الغضب بالحلم. 230 4 با بردباری، خشم را برطرف کنید.
- 35 7548 - ضبط النفس عند حادث الغضب يؤمن مواقع العطب. 234 4 خویشتن‌داری در وقت پدید آمدن خشم آدمی را از افتادن در جایگاه هلاکت ایمن سازد.
- 36 7549 - طاعة الغضب ندم و عصیان.
- 258 4 فرمانبرداری خشم، پشیمانی و عصیان به بار آورد.
- 37 7550 - ظفر بالشیطان من غلب غضبه. 274 4 بر شیطان پیروز گشته کسی که بر خشم خود غالب شود.
- 38 7551 - ظفر الشیطان بمن ملکه غضبه. 274 4 پیروز شود شیطان بر کسی که خشمش بر او مالک و مسلط گردد.
- 39 7552 - عند غلبة الغیظ و الغضب یختبر حلم الحلماء. 326 4 در هنگام غالب شدن خشم و غضب، بردباری بردباران آزمایش شود.
- 40 7553 - عقوبة الغضوب و الحقود و الحسود تبدأ بانفسهم. 361 4 کیفر آدم خشمگین و کینه‌توز و حسود به خودشان آغاز شود (و نخست خودشان را در بر می‌گیرد).
- 41 7554 - غیر منتفع بالحکمة عقل معلول بالغضب و الشهوة. 380 4 سود نبرده است به حکمت و فرزاندگی، آن عقلی که بیمار خشم و شهوت باشد.
- 42 7555 - فی الغضب العطب. 405 4 هلاکت و نابودی در خشم است.

- 43 7556 - فاز بالفضيلة من غلب غضبه و ملك نوازع شهوته. 4 428 به فضیلت و برتری دست یافته کسی که بر خشم خود غالب آید، و برانگیزه‌های شهوت خود مالک و مسلط گردد.
- 44 7557 - قوّة الحلم عند الغضب افضل من القوّة على الانتقام. 4 515 قدرت و نیروی بردباری در هنگام خشم، از قدرت و نیروی بر انتقام برتر است.
- 45 7558 - كم من غيظ تجرّع مخافة ما هو اشدّ منه. 4 555 بسا خشمی که فرو خورده شود از ترس آنچه سخت تر از آن باشد (که انتقام و لوازم آن باشد).
- 46 7559 - كثرة الغضب تزي بصاحبه و تبدى معايبه. 4 592 خشم بسیار صاحب خود را عیب‌دار کند و معایب او را ظاهر سازد.
- 47 7560 - كن بطيء الغضب سريع الفىء محبًا لقبول العذر. 4 607 چنان باش که در خشم کردن کند، و در بازگشت از آن سریع و شتابان باشی، و پذیرش عذر را دوست بداری.
- 48 7561 - من كثر تغضبه ملّ. 5 171 کسی که به خشم آمدنش بسیار باشد (و زیاد به خشم آید) ملول و دل‌تنگ باشد.
- 49 7562 - من اطلق غضبه تعجل حتفه. 194 5 کسی که عنان خشم خود را رها کند مرگ او شتاب کند (و زود مرگش فرا رسد). 50 7563 - من غلب عليه الغضب لم يأمن العطب. 5 201 کسی که خشم بر او غلبه کند از هلاک شدن ایمن نیست.
- 51 7564 - من غلب عليه غضبه تعرض لعطبه. 5 236 کسی که خشم بر او غلبه کند در معرض نابودی قرار گیرد.
- 52 7565 - من عصى غضبه اطاع الحلم.

- 244 5 کسی که خشم را نافرمانی کند، بردباری را فرمانبرداری کرده.
- 53 7566 - من اطاع غضبه تعجل تلفه.
- 290 5 کسی که خشم خود را فرمانبرداری کند در تلف شدن خود شتاب کرده است.
- 54 7567 - من کثر غضبه لم يعرف رضاه.
- 319 5 کسی که خشمش بسیار شد خوشنودیش شناخته نشود (یعنی اعتمادی بر خوشنودی او نیست و ممکن است لحظه‌ای بعد خشمگین شود).
- 55 7568 - من غضب علی من لا یقدر علی مضرتّه، طال حزنه و عذب نفسه. 356 5 کسی که خشم کند بر کسی که قدرت زیان زدن بر او را ندارد، اندوهش طولانی گردد و خود را معذب دارد.
- 56 7569 - من احد سنان الغضب لله سبحانه، قوی علی اشداء الباطل.
- 361 5 کسی که تیز کند نیزه خشم را به خاطر خدای سبحان (و برای جلب رضای او) بر دفع نیرومندان باطل نیرومند شود (و خداوند او را در برابر آنها یاری دهد).
- 57 7570 - من غلب علیه غضبه و شهوته فهو فی حیّز البهائم. 362 5 کسی که خشم و شهوتش بر او غالب آید او در زمره بهائم و چهارپایان است (و نشاید که نامش نهند آدمی).
- 58 7571 - من اغتاض علی من لا یقدر علیه مات بغیظه. 438 5 کسی که غضب و خشم کند بر کسی که قدرت انتقام از او ندارد بمیرد به خشم خود (و پیوسته خشمگین است تا بمیرد).
- 59 7572 - من طبائع الجهال التّسرّع الی الغضب فی کلّ حال. 28 6 شتاب کردن به خشم در هر حال از خصلتهای نادانها است.

60 7573 - لا يغلبن غضبك حلمك. 274 6 زنه‌ار كه خشم تو بر بردباریات غلبه نكند.

61 7574 - لا تفضحوا انفسكم لتشفوا غيظكم، و ان جهل عليكم جاهل فليسه حلمكم. 277 6 رسوا نكنيد خود را برای آنكه خشم خود را شفا دهيد (و انتقام بگيريد) و اگر جاهلی با شما جهالت و نادانی كند، باید بردباری شما او را فرا گیرد.

62 7575 - لا تسرعنّ الى الغضب فيتسلط عليك بالعادة. 290 6 زنه‌ار، شتاب مكن به سوی خشم كه در نتیجه مسلط شود بر تو به صورت عادت (و تدریجا عادتت شود و بر تو مسلط گردد).

63 7576 - لا ادب مع غضب. 361 6 ادبی با خشم به جای نماند. (چون خشم ادب را از بین می‌برد، و خود نیز بر خلاف ادب انسانی است).

64 7577 - لا نسب اوضع من الغضب.

378 6 نسبی برای انسان پست‌تر از خشم نیست.

65 7578 - لا يقوم عزّ الغضب بذلّ الاعتذار. 404 6 عزّت خشم در برابر

خواری عذرخواهی نایستد (و با آن برابری نكند).

## باب غضّ الطرف (چشم پوشی)

- 1 7579 - غضّ الطرف عن محارم الله سبحانه افضل عبادة. 4 387 چشم پوشی از محرّمات خدای سبحان برترین عبادت است.
- 2 7580 - رأس الورع غضّ الطرف. 4 50 اساس پارسایی چشم پوشی است.
- 3 7581 - غضّ الطرف من المروّة. 4 380 چشم پوشی از مردانگی است.
- 4 7582 - غضّ الطرف خیر من کثیر النظر. 4 380 چشم پوشیدن از بسیاری از نگاهها بهتر است.
- 5 7583 - غضّ الطرف من افضل الورع.
- 4 381 پوشیدن چشم، از برترین پارسایی است.
- 6 7584 - غضّ الطرف من کمال الظرف.
- 4 381 چشم پوشی، از کمال زیرکی و هوشیاری است.
- 7 7585 - من غضّ طرفه قلّ اسفه و امن تلفه. 5 450 کسی که چشم خود را بیوشد دریغ و افسوسش کم شود، و از تلف شدن ایمن بماند.
- 8 7586 - من غضّ طرفه اراح قلبه.
- 5 449 کسی که چشم خود را بیوشد دل خود را آسوده کرده است.
- 9 7587 - من المروّة غضّ الطرف و مشی القصد. 6 22 از مردانگی است چشم پوشیدن، و میانه راه رفتن (نه تند نه کند).
- 10 7588 - نعم الورع غضّ الطرف. 6 162 پارسایی خوبی است چشم پوشیدن.

11 7589 - نعم صارف الشّهوات غضّ الابصار. 6 164 چه خوب وسیله‌ای

است چشم پوشیدن برای بازگرداندن شهوت.

12 7590 - لا مروّة كغضّ الطّرف. 6 349 مردانگی و مروّتی همچون چشم

پوشیدن نیست.

## باب الغفران و الاستغفار (آمرزش و آمرزشخواهی)

- 1 7591 - الاستغفار یحو الاوزار. 1 94 آمرزشخواهی گناهان را محو می‌کند.
- 2 7592 - الاستغفار دواء الذنوب. 1 228 آمرزشخواهی داروی گناهان است.
- 3 7593 - الاستغفار اعظم جزاء و اسرع مثوبة. 1 388 آمرزشخواهی از نظر پاداش بزرگتر و از نظر ثواب سریع‌تر خواهد بود.
- 4 7594 - العاقل من تغمد الذنوب بالغفران. 2 29 عاقل کسی است که گناهان را به آمرزش ببوشاند (یعنی خلاف کاری و گناهان دیگران را با آمرزش و گذشت ببوشاند).
- 5 7595 - استغفر ترزق. 2 169 استغفار کن تا روزی به تو داده شود.
- 6 7596 - اغتفر زلة صدیقک یزکک عدوک. 2 180 در گذر از لغزش دوست خود تا دشمنت تو را پاک بداند.
- 7 7597 - افضل التوسل الاستغفار.
- 2 378 برترین توسل (به درگاه خدا) استغفار و آمرزشخواهی است.
- 8 7598 - ان العبد بین نعمة و ذنب لا یصلحهما الا الاستغفار و الشکر.
- 2 611 به راستی که بنده خدا میان نعمت و گناه است، و اصلاح نکند آن دو را مگر استغفار و شکرگزاری و سپاس. 9 7599 - انما الکیس من اذا اساء استغفر و اذا اذنب ندم. 3 85 جز این نیست که شخص زیرک کسی است که اگر بدی کرد آمرزشخواهی کند، و اگر گناه کرد پشیمان شده و توبه کند.

- 10 7600 - اذا جنی علیک فاغترف. 117 3 هرگاه کسی نسبت به تو گناه و  
خلافی کرد، از او در گذر.
- 11 7601 - تَعَمَدُ الذَّنُوبِ بِالْغُفْرَانِ سَيِّمًا فِي ذَوِي الْمَرْوَةِ وَ الْهَيْئَاتِ. 315 3  
بیوشان گناهان را به آمرزش بویژه نسبت به مردمانی که مردانگی و آبرو و  
حیثیتی دارند.
- 12 7602 - حَسَنَ الْاِسْتِغْفَارِ يَمْحُصُ الذَّنُوبَ. 394 3 خوب آمرزش  
خواستن گناهان را پاک کند.
- 13 7603 - سَلَاحُ الْمَذْنِبِ الْاِسْتِغْفَارُ.  
130 4 اسلحه گنهکار استغفار و آمرزشخواهی است.
- 14 7604 - عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَ مَعَهُ النَّجَاةُ وَ هُوَ الْاِسْتِغْفَارُ. 337 4 در  
شگفتم از کسی که (از رحمت حق) نومید گشته در صورتی که وسیله نجات را  
با خود دارد، و آن استغفار و آمرزشخواهی است.
- 15 7605 - لَوْ اَنَّ النَّاسَ حِينَ عَصَوْا اَنْابُوا وَ اسْتَغْفَرُوا لَمْ يَعْذِبُوا وَ لَمْ يَهْلِكُوا.  
113 5 اگر به راستی مردم در وقتی که نافرمانی خدا کنند باز گردند و  
استغفار کنند عذاب نشوند و نابود نگردند.
- 16 7606 - مَنْ اَعْطَى الْاِسْتِغْفَارَ لَمْ يَحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ. 237 5 کسی که استغفار و  
آمرزشخواهی به او عطا شده، از آمرزش خداوند محروم نشود.
- 17 7607 - مَنْ اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ اَصَابَ الْمَغْفِرَةَ.  
283 5 کسی که از خدا آمرزش بخواهد به آمرزش دست یابد.
- 18 7608 - مَعَ الْاِنَابَةِ تَكُونُ الْمَغْفِرَةَ.  
122 6 با بازگشت به درگاه خدا آمرزش خواهد بود.



- 19 7609 - معاجلة الذنوب بالغفران من اخلاق الكرام. 149 6 شتاب کردن در بخشیدن خطاها و گناهان از اخلاق کریمان است.
- 20 7610 - نعم الوسيلة الاستغفار. 165 6 استغفار و آمرزشخواهی خوب وسیله‌ای است.
- 21 7611 - لا شفيع انجح من الاستغفار. 383 6 شفيعی پیرومندتر از استغفار و آمرزشخواهی نیست.

### باب الغفلة (بی خبری)

- 1 7612 - الغفلة فقد. 31 1 غفلت و بی‌دقتی سبب فقدان و نیافتن حق است.
- 2 7613 - الغفلة غرور. 37 1 بی‌خبری و غفلت فریب است.
- 3 7614 - الغفلة طرب. 58 1 غفلت سبب طرب و شادمانی (و در نتیجه سبب دوری از سعادت) گردد.
- 4 7615 - الغفلة اضرّ الاعداء. 128 1 غفلت زیان بارترین دشمنان است.
- 5 7616 - الغفلة شيمة النوكى. 225 1 غفلت و بی‌خبری خوی بی‌عقلان است.
- 6 7617 - الغفلة ضدّ الحزم. 258 1 غفلت و بی‌خبری دشمن دوراندیشی و احتیاط است.
- 7 7618 - الغفلة ضلال النفوس و عنوان النحوس. 369 1 غفلت و بی‌خبری، گمراهی نفوس و سرآغاز نحوستهاست.
- 8 7619 - الغفلة تكسب الاغترار و تدنى من البوار. 144 2 غفلت و بی‌خبری، فریب خوردن به بار آرد، و به هلاکت و نابودی نزدیک سازد.

- 9 7620 - أفق أيها السّامع من سكرتك و استيقظ من غفلتك و اختصر من عجلتك. 210 2 به هوش آی، ای شنونده از مستی خود، و از خواب غفلت خویش بیدار شو، و از شتاب خود (در رفتن به سوی دنیا و بدبختیهای آن) کم کن.
- 10 7621 - احذروا الغفلة فإنّها من فساد الحسّ. 272 2 از غفلت پرهیزید که آن از تباهی و فساد حسّ و درک است.
- 11 7622 - احذر منازل الغفلة و الجفاء و قلة الاعوان على طاعة الله. 276 پرهیز کن از سکونت در منزلگاههای غفلت و جفا، و جاهایی که یاری دهندگان بر اطاعت خدا در آنجا اندک هستند.
- 12 7623 - اياك و الغفلة و الاغترار بالمهلة، فان الغفلة تفسد الاعمال، و الآجال تقطع الآمال. 312 2 پرهیز از غفلت و بی خبری و فریب خوردن به مهلت، که به راستی غفلت و بی خبری کارها را فاسد کند، و اجلها آرزوها را قطع می کند.
- 13 7624 - دوام الغفلة يعمى البصيرة. 22 4 غفلت دائمی بینایی را کور و نابینا گرداند.
- 14 7625 - بينكم و بين الموعظة حجاب من الغفلة و الغرّة. 268 3 میان شما و میان پند و اندرز، پرده ای از بی خبری و فریفتگی است.
- 15 7626 - سمع الاذن لا ينفع مع غفلة القلب. 142 4 شنیدن گوش با وجود غفلت و بی خبری دل سود ندهد.
- 16 7627 - ضادّوا الغفلة باليقظة. 232 4 مخالفت کنید غفلت را با بیداری.
- 17 7628 - سكر الغفلة و الغرور ابعدا فاقاة من سكر الخمر. 155 4 از مستی غفلت و فریفتگی دیرتر از مستی شراب به هوش آیند.

18 7629 - فى السكون الى الغفلة اغترار.

395 4 در آرامش یافتن به غفلت و بی خبری فریفتگی است.

19 7630 - فیا لها حسرة على ذی غفلة ان یکن عمره علیه حجة و ان

تؤدیه ایامه الى شقوة. 4 425 ای وای بر انسان غافل و بی خبری که عمرش  
دلیلی بر ضدّ او است، و روزگارش او را به بدبختی و شقاوت بکشاند.

20 7631 - فافق ایها السّامع من غفلتک و اختصر من عجلتک، و اشد

ازرک و خذ حذرک، و اذکر قبرک فانّ علیه ممرک. 4 437 ای شنونده به هوش  
آی از بی خبری و غفلت خود، و کم کن شتابت را، و پشت خود را محکم کن، و  
وسیله بیم خود را برگیر و گور خود را یاد کن که گذرگاه تو بر آن جاست.

21 7632 - کیف یهتدی الضلیل مع غفلة الدلیل. 4 560 چگونه راه یابد

کسی که گمراه شده با وجود بی خبری راهنما.

22 7633 - کفی بالغفلة ضلالا. 4 570 بی خبری و غفلت برای گمراهی بس

است (یعنی برای گمراه شدن انسان همان بی خبری و غفلت کافی است).

23 7634 - کفی بالرجل غفلة ان یضیع عمره فیما لا ینجیه. 4 585 در

بی خبری مرد همین بس است که عمر خود را تباه کند در چیزی که او را نجات  
نمی دهد.

24 7635 - من غفل جهل. 5 144 کسی که غافل شود در جهل و نادانی

بماند.

25 7636 - من طالت غفلته تعجّلت هلکته. 5 272 کسی که غفلتش

طولانی شد، هلاکت او شتاب کند (و زود به هلاکت رسد).

26 7637 - من غلبت علیه الغفلة مات قلبه. 5 293 کسی که غفلت بر او

چیره شد، دلش بمیرد.

- 27 7638 - من غفل عن حوادث الايام ايقظه الحمام. 457 5 کسی که از پیش آمدهای روزگار غفلت کند مرگ او را بیدار کند.
- 28 7639 - من دلائل الدّولة قلّة الغفلة.
- 39 6 از نشانه‌های دولت داری، کمی غفلت و بی‌خبری است.
- 29 7640 - ویل لمن غلبت علیه الغفلة ففسى الرّحلة و لم يستعدّ. 227 6  
وای بر حال کسی که غفلت بر او غلبه کند، و کوچ کردن (از این دنیا) را فراموش کند و خود را آماده نکند.
- 30 7641 - ویح ابن آدم ما اغفله و عن رّشده ما اذله. 228 6 وای بر پسر آدم چه چیز او را بی‌خبر کرده و از رشد و صلاح چه چیز او را غافل نموده
- 31 7642 - لا عمل لغافل. 348 6 آدم غافل را عملی نیست (یعنی عمل با غفلت عمل نیست).
- 32 7643 - الغفلة ضلالة، العزّة جهالة.
- 54 1 غفلت سبب گمراهی، و فریب خوردن نشان نادانی است.
- 33 7644 - الغفلة اضرّ الأعداء. 203 1 غفلت زیانبارترین دشمنان است.

باب التّغافل (خود را به بی‌خبری زدن)

- 1 7645- الکریم یتغافل و ینخدع. 121 1 انسان کریم و بزرگوار خود را به غفلت و بی‌خبری زند و فریب خورده نشان دهد.
- 2 7646- اشرف اخلاق الکریم تغافله
- 2 450 شریف‌ترین خلقهای کریم و بزرگوار تغافل او است از آنچه می‌داند.
- 3 7647- تغافل یحمد امرک. 3 315 تغافل کن (و خود را به نادانی بزن) تا کارت ستوده گردد.
- 4 7648- من لم یتغافل و لا یغضّ عن کثیر من الامور، تنغصّت عیشته.
- 5 455 کسی که تغافل نکند، و از بسیاری از کارها چشم پوشی نکند، زندگی او تیره و دشوار گردد.
- 5 7649- لا حلم کالتغافل. 6 356 هیچ بردباری و حلمی همچون تغافل نیست.

### باب الغلبة (پیروزی)

- 1 7650 - قد یغلب المغلوب. 4 468 گاهی است که مغلوب غالب شود.  
2 7651 - لا تغالب من لا تقدر علی دفعه. 6 264 در صدد غالب شدن بر کسی مباش که قادر بر دفع او نیستی.

### باب الغلط

- 1 7652 - غلط الانسان فیمن ینسبط الیه احظر شیء علیہ. 4 388 اشتباه کردن انسان در باره کسی که خود را نزد او آشکار کرده خطرناک‌ترین چیزها برای او است.

### باب الغل (کینه توزی)

- 1 7653 - بسّ السّجّیة الغلول. 3 252 کینه‌توزی بد خصلتی است.  
2 7654 - الغلّ بذر الشّرّ. 1 146 کینه، تخم شرّ و بدی است.  
3 7655 - الغلّ داء القلوب. 1 149 کینه، بیماری دلها است.  
4 7656 - الغلّ یحبط الحسنات. 1 168 کینه خوبیها را از بین می‌برد.  
5 7657 - عند تصحیح الضّائر یبدو غلّ السّرائر. 4 322 در هنگام درست کردن درونها کینه نهان‌ها آشکار گردد.

### باب الغلوّ (از حد گذشتن)

- 1 7658 - اياکم و الغلوّ فينا، قولوا انا مربوبون و اعتقدوا في فضلنا ما شئتم.  
324 2 پرهيزيد از غلوّ (و گذشتن از حدّ) در باره ما، بگويد که ما پروریده شدگان و مخلوق خداييم، و معتقد شويد در فضيلت ما هر چه خواهيد.

### باب النغم (اندوه)

- 1 7659 - اللهمّ ينحلّ البدن. 99 1 اندوه بدن را نحيف و لاغر کند.  
2 7660 - النغم مرض النفس. 101 1 اندوه بيماری جان است.  
3 7661 - اللهمّ يذيب الجسد. 260 1 اندوه بدن را آب می کند.  
4 7662 - اللهمّ احد الهرمين. 18 2 اندوه یکی از دو پيري است (که آدم را پير کند).  
5 7663 - النغم يقبض النفس و يطوى الانبساط. 114 2 اندوه جان را به هم می فشارد و گشاده رویی را در هم پیچد.  
6 7664 - من استدام اللهمّ غلب عليه الحزن. 221 5 کسی که اندوه و یا اندیشه اندوهگين را ادامه دهد، حزن بر او غالب شود.  
7 7665 - من كثر همّه سقم بدنه. 262 5 کسی که اندوهش بسيار شد، بدنش بيمار گردد.  
8 7666 - من كثر غمّه تأبّد حزنه. 262 5 کسی که اندوهش بسيار شد حزن او هميشگی خواهد بود.

9 7667- لا تشعر قلبك اللهم على ما فات فيشغلک عمّا هو آت. 345 6  
اندوه بر چیزی را که از دست رفته شعار قلب خویش مگردان (و بر دل راه مده)  
که تو را از آینده زندگی سرگرم ساخته و باز می‌دارد.

### باب الغنی (توانگری)

1 7668- الغنی یطغی. 15 1

توانگری سرکشی و طغیان آورد. 2 7669- الغنی یسودّ غیر السّید. 1  
126 توانگری سیادت و آقایی آورد برای کسی که در حقیقت آقا و بزرگ  
نیست.

3 7670- اظهار الغنی من الشکر. 1 297 اظهار توانگری از شکر و سپاس  
نعمت محسوب می‌شود (یعنی توانگر نباید گدا صفتی کند و اظهار فقر و نداری  
نماید).

4 7671- الغنی و الفقر یکشفان جواهر الرّجال و اوصافها. 1 302 توانگری  
و نداری گوهرهای نهفته مردان و اوصاف و خصلتهاشان را آشکار و هویدا کند.  
5 7672- الغنی عن الملوک افضل ملک.

1 351 بی‌نیازی از پادشاهان برترین پادشاهی است.

6 7673- الغنی فی الغربة وطن. 1 373 توانگری در غربت نیز وطن است  
(و توانگر هر جا برود غریب نیست).

7 7674- الغنی بالله أعظم الغنی. 2 56 توانگری و بی‌نیازی جستن به  
خداوند و توکل و اعتماد بر او (نه بر غیر او) در کارها، بزرگترین توانگری و  
بی‌نیازی است.



- 7675 8- الغنى بغير الله اعظم الفقر و الشقاء. 56 2 توانگری به غیر خدا بزرگترین نیاز و بدبختی است.
- 7676 9- استغن عمّن شئت و کن نظیره.
- 184 2 بی‌نیازی بجوی از هر که خواهی و همانند او باش.
- 7677 10- اقبلوا علی من اقبلت علیه الدنیا فانه اجدر بالغنى. 253 2 رو آورید بر کسی که دنیا بر او روی آورده، که او به توانگری سزاوارتر است.
- 7678 11- استعیدوا بالله من سكرة الغنى فان له سكرة بعيدة الافاقة. 262 پناه ببرید به خداوند از مستی ثروت و توانگری، که آدمی از این مستی خیلی دیر به هوش آید.
- 7679 12- خیر الغناء غناء النفس. 420 3 بهترین بی‌نیازها بی‌نیازی نفس است.
- 7680 13- ربّ غنیّ اذلّ من نقد. 58 4 بسا ثروتمندی که خوارتر است از گوسفند «نقد».
- 7681 14- ربّ غنیّ افقر من فقیر. 69 4 بسا توانگر و ثروتمندی که فقیرتر از هر فقیر و نیازمندی است.
- 7682 15- ربّ غنیّ اورث الفقر الباقي.
- 70 4 بسا توانگر و ثروتمندی که فقری ماندنی بر جای نهد.
- 7683 16- شیئان لا يعرف قدرهما الا من سلّهما: الغنى و القدرة. 183 4 دو چیز است که قدر آنها را نشناسد مگر کسی که آنها را از دست داده است: ثروت و قدرت.
- 7684 17- غنى المؤمن بالله سبحانه. 379 4 بی‌نیازی مؤمن به خدای سبحان است.

- 18 7685 - فوت الغنی غنیمة الاکیاس و حسرة الحمقی. 4 413 از دست دادن ثروت برای زیرکان غنیمت و برای احمقان حسرت است.
- 19 7686 - قلیل من الاغنیاء من یواسی و یسحف. 4 499 اندکی از توانگران هستند که مواسات کنند و نیازهای دیگران را برآورند.
- 20 7687 - کم من غنیّ یتغنی عنه. 4 547 بسا توانگری که نیازی به او نباشد (چون نیاز دیگران را بر نیاورد و خیر او به کسی نرسد). 21 7688 - من استغنی عن الناس اغناه الله سبحانه. 5 338 کسی که از مردم بی نیازی جوید، خدای سبحان بی نیازش کند.
- 22 7689 - من اعظمک لاکنارک استقلک عند اقلالک. 5 387 کسی که در برابر تو به خاطر مال بسیار بزرگت داند، در وقت کم شدن مال و دارایی کوچکت شمارد.
- 23 7690 - من استغنی کرم علی اهله و من افتقر هان علیهم. 5 388 کسی که بی نیاز و توانگر شود گرامی باشد بر اهل و خاندانش، و کسی که نیازمند گردد خوار شود پیش آنها.
- 24 7691 - من الواجب علی الغنیّ ان لا یضنّ علی الفقیر بماله. 6 30 از جمله چیزهایی که واجب و لازم است بر توانگر و ثروتمند آن است که بخل نوزد به مال خویش بر فقیر و نیازمند.
- 25 7692 - لا تعدنّ غنیّا من لم یرزق من ماله. 6 287 توانگر و ثروتمند مشمار کسی را که روزی نخورد کسی از مال و ثروت او (و به دیگران ندهد).
- 26 7693 - لا تفرح بالغناء و الرّخاء، و لا تغتم بالفقر و البلاء، فانّ الذّهب یتجرّب بالنّار، و المؤمن یتجرّب بالبلاء. 6 328 شادمان مباش به توانگری و

فراخی زندگی، و اندوهگین مباش به نیازمندی و بلا و گرفتاری، زیرا طلا  
آزموده شود به آتش، و مؤمن آزمایش شود به بلا و گرفتاری.

27 7694 - لا وزر اعظم من وزر غنیّ منع المحتاج. 395 6 گناهی بزرگتر

نیست از گناه ثروتمندی که منع کند و باز دارد نیازمند محتاج را.

28 7695 - من رغب فیک عند اقبالک زهد فیک عند ادبارک. 388 5

کسی که رغبت و میل کند در تو در هنگام اقبال (دنیا به) تو، بی رغبت شود  
نسبت به تو در وقت ادبار تو.

29 7696 - ما استغنیت عنه خیر ممّا استغنیت به. 78 6 آنچه از آن بی نیاز

باشی بهتر از آنی است که بدان نیازمند باشی.

## باب الاغائة (به فریاد رسیدن)

- 1 7697 - افضل المعروف اغائة الملهوف. 2 391 برترین نیکوییها به فریاد رسیدن ستم دیده درمانده است.
- 2 7698 - باغائة الملهوف يكون لك من عذاب الله حصن. 3 231 با فریاد رسی درمانده حصار و قلعه‌ای از عذاب خدا برای تو خواهد بود.
- 3 7699 - من كفارات الذنوب العظام اغائة الملهوف. 6 29 از كفاره‌های گناهان بزرگ دادرسی و به فریاد ستمدیده درمانده رسیدن است.
- 4 7700 - من افضل المعروف اغائة الملهوف. 6 33 از برترین نیکوییها به فریاد ستمدیده رسیدن است.
- 5 7701 - ما حصل الاجر بمثل اغائة الملهوف. 6 59 حاصل نشود و به دست نیاید پاداشی به مانند پاداش فریاد رسیدن به فریاد ستمدیده.

## باب الغی (گمراهی)

- 1 7702 - الغیّ اشر. 57 1 گمراهی سرمستی و سرکشی آرد.
- 2 7703 - اسوء شیء عاقبة الغیّ. 385 2 بدترین سرانجامها گمراهی است.
- 3 7704 - انّ اسوأ المعاصی مغبّة الغیّ.
- 2 488 بدترین گناهان از نظر سرانجام و عاقبت، گمراهی است.
- 4 7705 - ویل لمن تمادی فی غیّه و لم یفیء الی الرّشد. 227 6 وای بر کسی که به نهایت رسد در گمراهی خود، و باز نگردد به سوی رشد و راه درست.
- 5 7706 - لا ورع مع غیّ. 357 6 با وجود گمراهی، پارسایی نخواهد بود.

باب الغيبة (بدگویی پشت سر)

- 1 7707 - سامع الغيبة أحد المغتابين.  
134 4 شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است.
- 2 7708 - سامع الغيبة شريك المغتاب.  
142 4 شنونده غیبت، شریک غیبت کننده است.
- 3 7709 - الغيبة شرّ الافک. 1 130 غیبت بدترین بهتان است.
- 4 7710 - الغيبة آية المنافق. 1 226 غیبت نشانه منافق است.
- 5 7711 - الفاسق لا غيبة له. 1 251 شخص فاسق و تبهکار غیبت ندارد.
- 6 7712 - الغيبة جهد العاجز. 1 268 غیبت کردن نهایت تلاش شخص عاجز و ناتوان است.
- 7 7713 - الغيبة قوت كلاب النار. 1 298 غیبت قوت (و خوراک) سگان دوزخ است.
- 8 7714 - العاقل من صان لسانه عن الغيبة. 2 90 عاقل کسی است که زبانش را از غیبت نگاه دارد.
- 9 7715 - اياك و الغيبة فانها تمقتك الى الله و الناس و تحبط اجرک. 2 287 زنهار بیرهیز از غیبت که تو را نزد خدای تعالی و نزد مردم مبعوض گرداند، و پاداش تو را از بین می برد.
- 10 7716 - الام الناس المغتاب. 2 381 پست ترین مردم غیبت کننده است.
- 11 7717 - أبغض الخلائق الى الله المغتاب. 2 424 مبعوض ترین مردمان نزد خدای تعالی غیبت کننده است.

- 12 7718 - انّ ذكر الغيبة شرّ الافك. 489 2 به راستی که یاد کردن غیبت (و غیبت کسی را کردن) بدترین بهتان است.
- 13 7719 - فعل الرّیبة عار و الولوع بالغیبة نار. 428 4 انجام کاری که موجب تهمت و بدگمانی باشد ننگ است، و حریص بودن به غیبت آتش و دوزخ است.
- 14 7720 - من اولع بالغیبة شتم. 286 5 کسی که حریص باشد به غیبت کردن دیگران، مردم دشنامش دهند و ناسزایش گویند.
- 15 7721 - من اقبح اللّوم غیبة الاخیار.
- 21 6 از زشت‌ترین پستی‌ها غیبت کردن از نیکان است.
- 16 7722 - لا تعود نفسک الغیبة فانّ معتادها عظیم الجرم. 293 6 خود را به غیبت کردن عادت مده، که معتاد به غیبت، گناه و جرّمش بزرگ و عظیم است.
- 17 7723 - یسیر الغیبة افک. 455 6 اندکی از غیبت نیز بهتان است.
- 18 7724 - السّامع شریک القائل. 140 1 شنونده غیبت شریک گوینده است.
- 19 7725 - السّامع للغیبة كالمعتاب. 307 1 شنونده غیبت همانند غیبت کننده است.
- 20 7726 - مستمع الغیبة كقائلها. 125 6 شنونده غیبت مانند گوینده آن است.
- 21 7727 - لا تسرع الى النّاس بما یكروهون فیقولوا فیک ما لا یعلمون. 6 296 شتاب نکن در رساندن خبری به مردم که آن را خوش ندارند که در باره‌ات خواهند گفت آنچه را نمی‌دانند.

باب الغائب (دور از نظر)

1 7728 - ما كلّ غائب يئوب. 51 6 چنان نیست که هر غایب و دور از

نظری بازگردد.



## باب التّغییر (دگرگون شدن)

17729- المرء ینتغیّر فی ثلاث: القرب

من الملوک، و الولایات، و الغناء من الفقر، فمن لم ینتغیّر فی هذه فهو ذو عقل قویم و خلق مستقیم. 2 146 آدمی در سه چیز (و در سه جا) دگرگون شود: یکی در نزدیک شدن به پادشاهان، و دیگری در رسیدن به امارت و حکومت، و سوّم در توانگری پس از فقر و نداری، و کسی که در این سه جا دگرگون نشد و تغییر نکرد چنین کسی دارای عقلی درست و خصلتی پا برجا است.

## باب الغيرة (رشک بردن، ناموس پرستی)

- 1 7730 - غيرة الرجل ايمان. 377 4 غيرت داشتن مرد، ايمان است (و از ايمان او سرچشمه گیرد).
- 2 7731 - اياك و التّغايير في غير موضعه فانّ ذلك يدعو الصّحيحة الى السّقم و البريئة الى الرّيب. 302 2 زنهار بيرهيز از غيرت ورزی در موردی که جای آن نیست، زیرا این کار انسان درست و سالم را به بیماری می خواند، و شخص بی گناه را به بدگمانی.
- 3 7732 - على قدر الحميّة تكون الغيرة.
- 311 4 به اندازه حمیت و تعصّب است غيرت داشتن.
- 4 7733 - غيرة الرجل على قدر انفته.
- 377 4 غيرت مرد به اندازه بد آمدن او از ننگ و عار است.
- 5 7734 - غيرة المؤمن بالله سبحانه.
- 379 4 غيرت مؤمن از برای خدای سبحان است.
- 6 7735 - غيرة المرأة عدوان. 377 4 غيرت داشتن زن، ستم (به مرد) است. (زیرا غيرت او همان ناراحت شدنش از ازدواج شوهر با زن دیگری است).
- 7 7736 - ما زنى غيور قطّ. 54 6 شخص غيرتمند هيچ گاه زنا نکند.
- 8 7737 - لا حميّة لمن لا أنفة له. 403 6 غيرت ندارد کسی که عار و ننگ ندارد.

## حرف «الفاء»

### باب التفأل (فال زدن)

1 7738 - تفأل بالخیر تنجح. 277 3 کار را به فال نیک بگیرد تا پیروز و کامیاب شوید.

### باب الفتنة (آزمایش، محنت، آشوب)

1 7739 - الفتنة مقرونة بالعناء. 264 1 فتنه و آشوب با رنج و تعب همراه است. 2 7740 - من اعظم المحن دوام الفتن.  
15 6 از بزرگترین محنتها دوام یافتن فتنهها است. 3 7741 - دوام الفتن من اعظم المحن.

20 4 دوام فتنهها و آشوبها از بزرگترین محنتها است.

4 7742 - قد لعمرى يهلك فى لهب الفتنة المؤمن و يسلم فيها غير المسلم.  
479 4 به تحقیق به جان خودم سوگند که در شعله فتنه، مؤمن هلاک شود، و غیر مسلمان در آن سالم ماند.

5 7743 - قد خاضوا بحار الفتن و اخذوا بالبدع دون السنن و توغّلوا الجهل و اطّرحوا العلم. 487 4 (عموم مردم زمان آن حضرت یا همه زمانها این گونه‌اند که) در دریای فتنهها فرو رفته‌اند، و بدعتها را گرفته‌اند نه سنتها را، و در جهل و نادانی پنهان شده، و علم و دانش را به دور افکنده‌اند.

6 7744 - كن فى الفتنة كابن اللبون لا ضرع فيحلب و لا ظهر فيركب. 4  
607 در فتنه و آشوب همچون «ابن لبون» - بچه شتر نر دو ساله - باش، نه پستانی دارد که دوشیده شود، و نه پشتی دارد که سواری دهد.

- 7 7745 - من شبّ نار الفتنة كان وقودا لها. 458 5 کسی که بیفروزد آتش  
فتنه و آشوب را خود هیزم و هیمه آن خواهد بود.
- 8 7746 - ما كلّ مفتون يعاتب. 52 6 چنین نیست که هر فتنه و آشوب  
زده‌ای مورد سرزنش باشد (چون دچار آن شده و تقصیری در این باره ندارد).
- 9 7747 - منهم تخرج الفتنة و اليهم تأوى الخطيئة، يردّون من شدّ عنها فيها،  
و يسوقون من تأخّر عنها اليها.
- 144 6 (و در باره کسانی که مذمت کرده است فرموده:) از ایشان فتنه بیرون  
آید، و به سوی ایشان گناه فرود آید، هر که را که از آن بیرون باشد بازگردانند،  
و برانند به سوی آن هر که را به جای مانده باشد.
- 10 7748 - وال ظلوم غشوم، خير من فتنة تدوم. 236 6 والی و استانداری  
پر ظلم و ستمگر بهتر است از فتنه و آشوبی که ادامه داشته باشد.
- 11 7749 - لا تقتحموا ما استقبلتم من فور الفتنة و اميطوا عن سننها و خلّوا  
قصد السبيل لها. 320 6 داخل نشوید در فتنه‌ای که به شما روی آورده، و از  
جاده‌ای که بدان منتهی شود به یکسو شوید، و از میانه راه کناره گیرید، و آن را  
خالی گذارید.

### باب الفتوة (جوانمردی)

- 1 7750 - الفتوة نائل مبدول و اذی مکفوف. 2 156 جوانمردی نعمتی است که به شخص جوانمرد بذل شده، و آزاری است که از مردم باز داشته شده.
- 2 7751 - بعد المرء عن الدنیة فتوة. 3 260 دور بودن انسان از صفات پست همان جوانمردی است.
- 3 7752 - ما تزین الانسان بزینة اجمل من الفتوة. 6 96 آدمی به چیزی آراسته نشده که از جوانمردی زیباتر باشد.
- 4 7753 - نظام الفتوة احتمال عثرات الاخوان و حسن تعهد الجیران. 6 185 نظام و آراستگی جوانمردی به تحمل کردن لغزشهای برادران، و رسیدگی خوب به همسایگان است.

### باب الفجور (گناه کاری، زناکاری)

- 1 7754 - الفجور یدل. 1 39 گناهکاری خواری آورد.
- 2 7755 - الفاجر مجاهر. 1 40 فاجر و گناهکار کسی است که آشکارا گناه کند (یعنی نسبت فاجر و گناهکار به او در چنین صورتی است). 3 7756 - الفجور دار حصن ذلیل لا یمنع أهله و لا یحرز من لجأ الیه. 2 124 ارتکاب گناهان پناهگاهی است خوار، که نگه ندارد اهل خود را، و حفظ نکند کسی را که بدان پناه برد.
- 4 7757 - ایاک و المجاهرة بالفجور فانها من اشد المآثم. 2 299 زنهار پرهیز کن از گناه کردن آشکارا که آن از سخت‌ترین گناهان است.

- 5 7758 - اِيَّاكُمْ و مَصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَانَّهُ يَبِيعُ مَصَادَقَهُ بِالْتَّافِهِ الْمَحْتَقِرِ. 2 323  
 زنهار بيرهيزيد از رفاقت با گنهكار كه رفيق خود را به چيز اندك بي مقداري  
 مي فروشد.
- 6 7759 - اِنَّ الْفَجَّارَ كُلَّ ظُلُومٍ خَتُورٍ. 2 492 به راستي كه گنهكاران، هر  
 بسيار ستمگري بي وفايي است.
- 7 7760 - اَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالِ يَعْسُوبُ الْفَجَّارِ. 3 38 من پادشاه و  
 امير مؤمنانم، و مال و ثروت پادشاه و امير گنهكاران و فاسقان است.
- 8 7761 - فَرُّوا كُلَّ الْفَرَارِ مِنَ الْفَاجِرِ الْفَاسِقِ. 4 427 با همه توان از گنهكار  
 تبهكار بگريزيد.
- 9 7762 - قَطِيعَةُ الْفَاجِرِ غَنَمٍ. 4 498 بریدن از گنهكار غنيمي است.
- 10 7763 - لَيْسَ مَعَ الْفَجُورِ غَنَاءٌ. 5 73 با گنهكاري توانگري و بي نيازي  
 نيست.
- 11 7764 - لَا وَزَرَ اعْظَمَ مِنَ التَّبَجُّحِ بِالْفَجُورِ. 6 399 گناهي بزرگتر از  
 شادمانی کردن به تبهكاري و گنهكاري نيست.
- 12 7765 - يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ الْفَجَّارَ اَنْ لَا يَعْمَلَ عَمَلَهُمْ. 6 443 براي كسي  
 كه فاجران و تبهكاران را شناخته، شايسته است كه عمل آنها را انجام ندهد.
- 13 7766 - اِيَّاكَ وَ مُحَاضِرِ الْفُسُوقِ فَانَّهَا مَسْخُطَةٌ لِلرَّحْمَنِ مَصْلِيَةٌ لِلنَّبِيِّانِ.  
 2 305 زنهار بيرهيز از جاگاههاي انجام تبهكاري و گناه كه چنين جاگاههاي  
 خدای رحمان را به خشم آورد، و آتش خشم الهي را برافروزد.

## باب الفحش (دشنام)

- 1 7767 - الفحش و التّفحّش لیساً من الاسلام. 390 1 فحش و فحش‌کاری از اسلام نیست.
- 2 7768 - احذر فحش القول و الکذب فأنهما یزیریان بالقائل. 279 2 پرهیز از فحش در گفتار و دروغ که این دو، گوینده را عیناک گردانند.
- 3 7769 - اسفه السّفهاء المتبیحّ بفحش الکلام. 438 2 کم عقل‌ترین سفیهان کسی است که به سخن فحش شادمانی کند (و خوشحال باشد که به دیگران فحش داده).
- 4 7770 - انّ الفحش و التّفحّش لیساً من خلائق الاسلام. 497 2 به راستی که فحش و فحش‌کاری از خلق و خوی اسلام نیست.
- 5 7771 - من أفحش شفّی حسّاده. 169 5 کسی که فحش دهد بیماری حسودان خود را شفا دهد (و آنها را خوشحال کند).
- 6 7772 - ما أفحش کریم قطّ. 54 6 انسان کریم و بزرگوار هیچگاه فحش ندهد.
- 7 7773 - ما أفحش حلیم. 75 6 شخص بردبار و حلیم فحش ندهد.
- 8 7774 - لا اوقح من بذي. 373 6 کسی از انسانهای بد زبان، پر روتر و بی‌حیا تر نیست.

## باب الفخر (به خود بالیدن)

- 1 7775 - عرجوا عن طريق المنافرة، وضعوا تيجان المفاخرة. 355 4 از راه اختلاف و پراکندگی کناره گیرید، و تاج تفاخر و برتری جویی را از سر بنهید.
- 2 7776 - الزهو في الغنى يبذر الذل في الفقر. 392 1 فخر کردن در زمان توانگری تخم خواری زمان فقر و نداری را می‌کارد.
- 3 7777 - الافتخار من صغر الاقدار.
- 2 163 فخر فروشی از کوچکی قدر و منزلت انسانها است.
- 4 7778 - اقمعوا نواجم الفخر و اقدعوا لواجم الكبر. 247 2 شاخه‌ها (یا شاخها) ی فخر فروشی را در هم بشکنید، و درخشنده‌گی‌های تکبر و سر بزرگی را باز دارید.
- 5 7779 - آفة الریاسة الفخر. 3 108 آفت ریاست و آقایی فخر کردن است.
- 6 7780 - فالله الله عباد الله في كبر الحمية و فخر الجاهلية، فانه ملاقح الشنآن و منافخ الشيطان. 4 435 خدا را، خدا را در نظر گیرید و بیرهزید ای بندگان خدا از کبر و نخوت تعصب آمیز، و فخر کردن جاهلیت که مرکز پرورش کینه و خشم، و جایگاه دمیدن و وسوسه‌های شیطان است.
- 7 7781 - ما لابن آدم و الفخر اوله نطفة و آخره جيفة، لا یرزق نفسه و لا یدفع حتفه. 6 97 پسر آدم را با فخر چه کار آغازش نطفه، و پایانش مردار، خود را روزی ندهد (و نتواند روزی بدهد) و از مرگش جلوگیری نتواند.
- 8 7782 - لا حمق اعظم من الفخر. 6 383 کم عقلی و حماقتی بزرگتر از فخر فروشی نیست.



9 7783 - ينبغي ان يكون التّفاحر بعلىّ الهمم و الوفاء بالذّمم و المبالغة فى الكرم، لا ببوالى الرّمم و رذائل الشّيم.

447 6 سزاوار است که فخر کردن به همتهاى والا، و وفادارى به پيمانها و مبالغه در بزرگواری و کرم باشد، نه به استخوانهاى پوسیده و خصلتهاى نکوهیده  
10 7784 - لا تدلّن بحالة بلعتها بغير آله و لا تفخرنّ بمرتبة نلتها من غير منقبة فانّ ما بينه الاتّفاق يهدمه الاستحقاق. 332 6 فخر و مباحات نکن به حالتی که بی جهت به آن رسیده‌ای و به مرتبه‌ای که بدون هیچ‌گونه مزیتى به آن دست یافته‌ای، زیرا آنچه را اتّفاق بی‌ریزی می‌کند، استحقاق ویرانش کند.

### باب الفرار (گریز از جنگ با دشمن)

1 7785 - الفرار احد الذلتين. 23 2 فرار، بخشی از دو بخش خواری است.  
(یکی خواری شکست و دیگری خواری فرار).  
2 7786 - الفرار فى اوانه يعدل الظفر فى زمانه. 108 2 فرار و گریز در جای خود برابر است با پیروزی در زمان و جای خود (یعنی فرار تاکتیکی).  
3 7787 - استحيوا من الفرار فانه عار فى الاعقاب، و نار يوم الحساب.  
245 2 شرم کنید از فرار کردن که ننگی است در نسل آینده انسان، و آتشی است در روز قیامت و حساب.  
4 7788 - انّ فى الفرار موجدة الله سبحانه، و الذلّ اللازم و العار الدائم، و انّ الفارّ غير مزید فى عمره و لا مؤخر عن يومه. 565 2 به راستی که در فرار کردن (از جهاد) خشم خدای سبحان، و خواری لازم و ننگ دائم است، و به راستی که جنگجوی فراری نه در عمر خویش بیفزاید، و نه روز مرگ خویش را به تأخیر اندازد.

## باب الفرج (گشایش)

- 1 7789 - اضيق ما يكون الحرج اقرب ما يكون الفرج. 406 2 تنگ‌ترین و سخت‌ترین جایی که کار سخت شده باشد، نزدیک‌ترین زمان به فرج الهی و گشایش است.
- 2 7790 - اقرب ما يكون الفرج عند تضایق الامر. 460 2 نزدیک‌ترین جایی که فرج و گشایش آید در زمان فشار و سختی کار است.
- 3 7791 - توقّع الفرج احدی الرّاحتين. 317 3 چشم به راه بودن گشایش و فرج، بخشی از دو بخش راحتی و آسایش است.
- 4 7792 - عند انسداد الفرج تبدو مطالع الفرج. 319 4 در وقت بسته شدن راهها و روزنه‌ها (ی امید) طلّیعه‌های گشایش ظاهر شود.
- 5 7793 - عند تناهی الشّدائد يكون توقّع الفرج. 319 4 در وقت به پایان رسیدن سختی‌ها امید گشایش است.
- 6 7794 - لكلّ همّ فرج. 10 5 هر اندوهی را گشایشی است.
- 7 7795 - لكلّ ضیق مخرج. 10 5 هر فشار و سختی را برون شدنی است.
- 8 7796 - ما اشتدّ ضیق الا قرب الله فرجه. 72 6 هیچ سختی و فشاری زیاد نشود جز آنکه خداوند گشایش آن را نزدیک کرده است.

### باب الفرح (شادی)

1 7797- لا تفرحن بسقطة غيرك فانك لا تدري ما يحدث بك الزمان. 6  
290 زنهار مبادا خوشحالی کنی به افتادن دیگران، زیرا تو نمی دانی زمانه با تو  
چه خواهد کرد. 2 7798- لا تبتهجن بخطاء غيرك فانك لن تملك الاصابة  
ابدا. 292 6 شادمانی نکن به خطای دیگران، زیرا تو خود مالک درستکاری  
همیشگی خود نیستی.

### باب الفرصة

1 7799- الفرص خلس. 1 49 فرصتها ربودنی است (که باید آنها را  
غنیمت دانسته و ربود).  
2 7800- الفرصة غنم. 1 54 فرصتها غنیمت است.  
3 7801- اضاعه الفرصة غصة. 1 272 ضایع کردن فرصت غصه‌ای است.  
4 7802- الفرص تمرّ مرّ السحاب. 1 298 فرصتها می‌گذرند (و از دست  
می‌روند) همانند گذشتن ابرها.  
5 7803- الثّبت خیر من العجلة الا فی فرص البرّ. 2 89 درنگ کردن بهتر  
از شتاب است، مگر در فرصتهای کار خیر.  
6 7804- الفرصة سريعة الفوت و بطیئة العود. 2 113 فرصت سریع از  
دست می‌رود و به کندی بازگردد.  
7 7805- انتهبوا فرص الخیر فانها تمرّ  
مرّ السحاب. 2 244 غنیمت بشمارید فرصتهای خیر را که به راستی همانند  
گذشتن ابر می‌گذرد.

- 8 7806 - اذا امكنت الفرصة فانتزها فان اضاءة الفرصة غصة. 3 170
- هرگاه فرصت به دست آمد آن را غنیمت دان که ضایع کردن آن غصه است.
- 9 7807 - بادر الفرصة قبل ان تكون غصة. 3 241 شتاب کن به سوی فرصت، پیش از آنکه به صورت غصه در آید.
- 10 7808 - بادر البرّ فان اعمال البرّ فرصة. 3 241 مبادرت کن در کار خیر که کارهای خیر فرصتی است.
- 11 7809 - خذ من نفسک لنفسک و تزود من یومک لغدک و اغتنم غفو الزّمان و انتزھ فرصة الامکان. 3 441 از نفس خود بهره‌ای را برای خود برگیر، و از امروز خود برای فردایت توشه تهیه کن، و خواب بودن (و آماده بودن) زمان را غنیمت شمار و فرصت امکان را غنیمت شمار.
- 12 7810 - ربّ فائت لا یدرک لحاقه.
- 76 4 بسا از دست رفته‌ای که رسیدن به آن درک نشود (و مقدور نگردد).
- 13 7811 - شیمة الاتقیاء اغتنام المهلة و التزود للرحلة. 4 186 خوی پرهیزکاران غنیمت شمردن مهلت، و توشه برگرفتن برای کوچ کردن و رحلت از این جهان است.
- 14 7812 - عود الفرصة بعید مرامها.
- 365 4 بازگشت فرصتها و رسیدن به آن دور است.
- 15 7813 - غافص الفرصة عند امكانها فانک غیر مدرکها بعد فوتها. 4 392 هرگاه فرصتی ناگهانی دست داد، فوراً آن را برگیر، زیرا پس از آنکه از دست رفت به آن نخواهی رسید.
- 16 7814 - قد تصاب الفرصة. 4 469
- گاه است که فرصت در کار می‌رسد (و آدمی نباید نومید باشد).

- 17 7815 - ليس كل فرصة تصاب. 76 5 چنان نیست که هر فرصتی به دست آید (و اگر به دست آمد باید آن را غنیمت دانست و از دست نداد).
- 18 7816 - من غافص الفرص امن الغصص. 219 5 کسی که فرصت‌ها را به رباید از غصه‌ها ایمن گردد.
- 19 7817 - من وجد موردا عذبا یرتوی منه فلم یغتنمه، یوشک أن یظماً و یطلبه فلا یجده. 227 5 کسی که آبشخور آبی گوارا بیابد که می‌تواند از آن سیراب گردد و آن را غنیمت نشمارد، بیم آن هست که تشنه شود و به دنبال آن رود و آن را نیابد. 20 7818 - من قعد عن الفرصة اعجزه الفوت. 288 5 کسی که بنشیند از فرصت (و با کوتاهی کردن آن را از دست بدهد) رفتن فرصت او را ناتوان کند.
- 21 7819 - من اخر الفرصة عن وقتها فلیکن علی ثقة من فوتها. 370 5 کسی که فرصت را از وقت آن به تأخیر اندازد، پس باید بر فوت و از دست رفتن آن مطمئن شود.
- 22 7820 - من ناهز الفرصة امن الغصة. 474 5 کسی که فرصت را غنیمت شمارد ایمن از غصّه شود.
- 23 7821 - من الخرق ترک الفرصة عند الامکان. 45 6 واگذاردن (و از دست دادن) فرصت در وقت امکان و آماده شدن آن از حماقت و کم عقلی است.
- 24 7822 - افضل الرأی ما لم یفت الفرص و لم یورث الغصص. 441 2 برترین رأیها (در مشورت) آن رأیی است که فرصت را از دست ندهد، و غصه‌ها را به بار نیاورد.
- 25 7823 - ان ماضی یومک منتقل و باقیه متهم فاغتنم وقتک بالعمل.

507 2 به راستی که گذشته روز تو (که در آن هستی) انتقال یافته و رفته، و باقیمانده آن نیز متهم است (و یقینی نیست که بدان برسی یا نه) پس در این صورت وقتی را که در آن هستی به انجام کار غنیمت شمار. 26 7824 - انّ الفرص تمرّ مرّ السّحاب فانتهزوها اذا امكنت فی ابواب الخیر و الّا عادت ندما. 2 573 به راستی که فرصتها مانند گذشتن ابر می‌گذرد، پس غنیمت دانید آنها را هرگاه امکانی به دست آمد در این که صرف در کارهای خیر کنید، و گرنه فرصتها به صورت پشیمانی برگردد.

27 7825 - ماضی یومک فائت و آتیه متهم و وقتک مغتنم فبادر فیه فرصّة الامکان و ایّاک ان تنق بالزّمان. 140 6 گذشته روز تو که از دست رفته، آینده آن نیز متهم است (که بماند یا نه) و وقت تو نیز مغتنم است، پس در این میان مبادرت کن به فرصت توانایی و امکان موجود، و بپرهیز از این که به زمانه اعتماد کنی.

28 7826 - اشدّ الغصص فوت الفرص.

441 2 سخت‌ترین غصّه‌ها از دست رفتن فرصت‌هاست.

## باب الفرض (واجب، لازم)

17827 - فرض الله سبحانه الايمان تطهيرا من الشرك.

و الصلوة تنزيها عن الكبر.

و الزكوة تسببا للرزق.

و الصيام ابتلاء لاختلاص الخلق.

و الحج تقوية للدين.

و الجهاد عزاً للاسلام.

و الامر بالمعروف مصلحة للعوام.

و النهي عن المنكر ردعا للسفهاء.

و صلة الارحام منماة للعدد.

و القصاص حقنا للدماء.

و اقامة الحدود اعظاما للمحارم.

و ترك شرب الخمر تحصينا للعقل.

و مجانبة السرقة ايجابا للعفة.

و ترك الزنا تحصينا للانساب.

و ترك اللواط تكثيرا للنسل.

و الشهادة استظهارا على المجاحدات.

و ترك الكذب تشريفا للصدق.

و الاسلام امانا من المخاوف.

و الامامة نظاما للامة.

و الطاعة تعظيما للامامة. 458 4 - 449 خدای تعالی فرض کرد ایمان را برای تطهیر از شرک، و نماز را برای پاکیزگی از تکبر، و زکات را به خاطر وسیله شدن برای روزی، و روزه را برای آزمایش اخلاص مردم، و حج را به منظور تقویت دین، و جهاد را برای عزت اسلام، و امر به معروف را به خاطر مصلحت توده، و نهی از منکر را برای بازداشتن سفیهان، و صلّه رحم را برای زیاد شدن عدد و نفرات، و قصاص را برای حفظ خونها، و بر پا داشتن حدود را برای بزرگداشت حرامها، و دستور ترک شرابخواری را برای حفاظت عقل، و اجتناب نمودن از دزدی را برای واجب ساختن پاکدامنی، و دستور ترک زنا را به منظور نگهبانی از نسبها، و دستور ترک لواط را به منظور تکثیر نسل صادر فرمود، و گواهی را برای پشت گرمی بر انکارها، و دستور ترک دروغ را برای شرافت دادن به راستی، و اسلام را برای ایمنی از چیزهای ترسناک، و امامت را برای نظام دادن به احوال امت

اسلامی، و فرمانبرداری را به منظور تعظیم مقام امامت مقرر فرمود.



### باب الفراغ (آسودگی، بیکاری)

1 7828 - من الفراغ تكون الصبوة. 10 6 از فراغت و بیکاری میل به نادانی و لذتهای جوانی سرچشمه گیرد.

### باب الفرقة (جدایی)

1 7829 - الزموا الجماعة و اجتنبوا الفرقة. 240 2 ملازم جماعت باشید و از جدایی و اختلاف پرهیزید.

2 7830 - اياك و الفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان. 305 2 پرهیز از جدایی و کناره‌گیری از مردم که افراد نادر و جدا، سهم شیطان است.

3 7831 - اياكم و الفرقة فان الشاذ عن اهل الحق للشيطان، كما ان الشاذ من الغنم للذئب. 326 2 پرهیزید از جدا شدن که افراد نادر و جدای از اهل حق سهم شیطان هستند، همان گونه که گوسفند جدای از گله، سهم گرگ است.

4 7832 - لكل جمع فرقة. 15 5 هر جمعی را جدایی و پراکندگی خواهد بود.

5 7833 - كل جمع الى شتات. 528 4 هر اجتماع و انجمنی به پراکندگی گراید.

باب الافضال و التفضل (بخشایش، دهش)

- 1 7834 - الافضال افضل الكرم. 240 1 بخشش کردن برترین کرم و بزرگواری است.
- 2 7835 - الافضال افضل قنیه، و السخاء احسن حلیة. 86 2 احسان کردن برترین ذخیره و اندوخته است و سخاوت بهترین زیور.
- 3 7836 - افضل تقدّم. 169 2 احسان کن تا مقدم شوی و پیش آفتی.
- 4 7837 - افضل على الناس يعظم قدرک. 177 2 احسان کن به مردم تا قدر و منزلتت بزرگ گردد.
- 5 7838 - احسن الناس عیسا من عاش الناس فی فضله. 410 2 بهترین مردم در زندگی کسی است که مردم در کنار احسان و بخشش او زندگی کنند.
- 6 7839 - ان تفضلت خدمت. 24 3 اگر بخشش کنی خدمتت کنند.
- 7 7840 - بالافضال تعظم الاقدار.
- 198 3 به وسیله احسان و بخشش، قدر و منزلتها بزرگ شود.
- 8 7841 - بالافضال تسترقّ الاعناق.
- 210 3 به وسیله بخشش مردمان به بندگی در آیند.
- 9 7842 - بکثرة الافضال يعرف الکریم. 235 3 شخص کریم و بزرگوار به وسیله بخشش بسیار شناخته شود.
- 10 7843 - بالافضال تستر العیوب.
- 237 3 به وسیله بخشش عیبا پوشیده شود.
- 11 7844 - تفضّل تخدم و احلم تقدّم. 279 3 بخشش کن تا خدمتت کنند، و بردباری کن تا مقدم شوی (و رئیس گردی).

12 7845 - ذو الافضال مشکور السیادة.

37 4 صاحب جود و بخشش، بزرگی و سیادتش مورد سپاس مردم است.

13 7846 - زکاة المال الافضال. 104 4 زکات مال و ثروت بخشش است.

14 7847 - زین الریاسة الافضال. 108 4 زیور ریاست احسان و بخشش

است.

15 7848 - عند کثرة الافضال و شدة الاحتمال تتحقق الجلالة. 324 4

هنگام بخشش بسیار و تحمل سخت، جلالت و بزرگی، پا برجا و ثابت شود.

16 7849 - عجبت لمن یرجو فضل من فوقه کیف یحرم من دونه. 348 4

در شگفتم از کسی که امید احسان (یا برتری) کسی را دارد که بالاتر از اوست،

چگونه محروم سازد کسی را که پایین تر از او است 17 7850 - من تفضل

خدم. 138 5 کسی که تفضل و احسان کند مردم او را خدمت کنند.

18 7851 - من لم ینفضل لم ینیل. 245 5 کسی که احسان و بخشش نکند

بزرگی نیابد.

## باب الفضول (زیادیهها)

- 1 7852 - الحمق الاستهتار بالفضول و مصاحبة الجهول. 79 2 حماقت به این است که انسان خود را به چیزهای زیادی بر زندگی (که به کارش نیاید) سرگرم کند و با نادان مصاحبت نماید.
- 2 7853 - بئس العادة الفضول. 252 3 بد عادتى است فضولى (دخالتم در کارهایی که به درد انسان نخورد یا سخنهاى زیادى).
- 3 7854 - شرّ ما شغل به المرء وقتة الفضول. 167 4 بدترین چیزی که آدمی بدان وقت خود را سرگرم سازد، کارهای زیادی است.
- 4 7855 - ضیاع العقول فى طلب الفضول. 228 4 ضایع شدن عقلها در این است که آدمی به دنبال کارهای زیادی و بیهوده برود.
- 5 7856 - طاعة الجهول و كثرة الفضول تدلّان على الجهل. 252 4 فرمانبرداری از افراد نادان، و بسیاری کارها و یا سخنهاى فضولى (و زیادى) دلالت بر نادانى انسان مى‌کند.
- 6 7857 - من أمسك عن الفضول عدلت رأيه العقول. 310 5 کسی که خودداری کند از (کارها و سخنان) زیادى، عقلها راى او را تعديل کنند (و حکم به درستی آن نمایند).
- 7 7858 - من اشتغل بالفضول فاته من مهمّة المأمول. 336 5 سرگرم شود به چیزهای زیادى، کارهای مهمّ دیگری که مورد امید او است از دستش برود.

## باب الفضائل

- 17859-1 - الارتقاء الى الفضائل صعب منج. 1 296 بالا رفتن به سوی فضیلتها دشوار است اما نجات بخش خواهد بود.
- 27860-2 - الفضیلة بحسن الكمال و مكارم الافعال، لا بكثرۃ المال و جلالة الاعمال. 2 81 فضیلت و برتری به کمال نیکو و کارهای نیکو است، نه به مال بسیار و عملها و منصبهای بزرگ.
- 37861-3 - اكرم من ودك و اصفح عن عدوك، يتم لك الفضل. 2 200 گرمی بدار آنکه تو را دوست دارد، و در گذر از دشمن خود تا فضیلت و برتری تو کامل گردد. 2 7862-4 - اكره نفسك على الفضائل فان الرذائل انت مطبوع عليها. 2 238 نفس خویش را به جبر بر فضیلتها و ادا کن، زیرا نفس تو بر رذائل (و صفات زشت) خو گرفته است.
- 57863-5 - اقوى الوسائل حسن الفضائل. 2 395 نیرومندترین وسیله‌ها (به درگاه خدا و خلق خدا) فضیلت‌های نیکو است.
- 67864-6 - انّ مقابلة الاساءة بالاحسان و تغمّد الجرائم بالغفران، لمن احسن الفضائل و افضل المحامد. 2 521 به راستی که روبرو کردن و مقابله نمودن بدی را به احسان، و پوشانیدن گناهان به وسیله عفو و غفران، از بهترین فضیلتها و برترین صفت‌های ستوده است.
- 77865-7 - انّما يعرف الفضل لاهل الفضل أو لو الفضل. 3 95 جز این نیست که می‌شناسد فضیلت و برتری را برای اهل فضیلت، کسی که خود دارای فضیلت است. 3 7866-8 - باكتساب الفضائل يكبت المعادى. 3 219

به کسب کردن فضائل است که دشمن در افتد و خوار گردد. 9 7867-  
تحلّوا بالاخذ بالفضل و الکفّ عن البغی و العمل بالحقّ و الانصاف من النفس و  
اجتناب الفساد و اصلاح المعاد. 3 300 با فرا گرفتن فضیلتها، و خویشتن داری  
از ظلم و ستم، و عمل کردن به حق و انصاف از خود، و دوری کردن از تباهی و  
فساد، و اصلاح کار آخرت و معاد خود را بیارایید.

10 7868- جماع الفضل فی اصطناع الحرّ و الاحسان الی اهل الخیر. 3  
376 مجموعه فضیلت در احسان کردن به مردم آزاده و نیکی کردن به اهل خیر  
است.

11 7869- خذ علی عدوک بالفضل فانّه احد الظّفرین. 3 439 با دشمن  
خود با فضل و احسان برخورد نموده و رفتار کن که این یکی از دو پیروزی  
است (یکی با قهر و غلبه و یکی هم با احسان).

12 7870- رأس الفضائل اصطناع الافاضل. 4 52 اساس فضیلتها احسان  
کردن به مردمان با فضیلت است.

13 7871- فخر المرء بفضله لا باصله.

4 414 افتخار آدمی به فضل و برتری او است نه به اصل و ریشه او.

14 7872- قدر المرء علی قدر فضله.

4 504 قدر و منزلت انسان به اندازه فضیلت و برتری او است.

15 7873- کن متّصفا بالفضائل متبرّءاً من الرذائل. 4 603 چنان باش که به

فضیلتها متّصف و آراسته گشته و از زشتیها و پستیها پرداخته و به دور باشی.

16 7874- کمال الفضائل شرف الخلاق. 4 636

کمال فضیلتها شرافت خصلتها است (یعنی شرافت اخلاقی سبب کمال

فضیلتها می شود).

- 17 7875 - لیست الانساب بالآباء و الامهات، لکنها بالفضائل المحمودات.  
 43 5 نسبهای مردمان به پدران و مادران نیست، بلکه به فضیلتهای ستوده‌ای  
 است که در آنها وجود دارد.
- 18 7876 - من قلت فضائله ضعف و سائله. 345 5 کسی که فضیلت‌های او  
 کم باشد، وسیله‌های او ناتوان خواهد بود.
- 19 7877 - من افضل الفضائل اصطناع الصنائع و بث المعروف. 29 6 از  
 برترین فضیلتها احسان کردن و گسترش دادن کارهای نیک است.

### باب الفطنة (زیرکی)

- 1 7878 - الفطنة هداية. 43 1 زیرکی سبب هدایت و راه یابی است.
- 2 7879 - الفهم بالفطنة، الفطنة بالبصيرة. 19 1 فهمیدن به زیرکی است، و  
 زیرکی به بینایی.
- 3 7880 - المرء بفطنته لا بصورته. 155 2 شخصیت انسان به زیرکی او  
 است نه به صورت او.
- 4 7881 - ضادوا الغباوة بالفطنة. 233 4 کودنی را با زیرکی برطرف کنید.
- 5 7882 - من تبصر في الفطنة ثبت له الحكمة و عرف العبرة. 381 5 هر که  
 در زیرکی بینا گردد، فرزاندگی و حکمت برای او پا برجا گردد و پند و عبرت را  
 بشناسد.

## باب الافعال (کارها و کردارها)

- 1 7883 - أنکم الی مکارم الافعال احوج منکم الی بلاغة الاقوال. 65 3 به راستی که شما به کردارهای نیکو نیازمندترید تا به سخنان زیبا و رسا.
- 2 7884 - بحسن الافعال يحسن الثناء.
- 213 3 با کردارهای نیکو است ستایش و ثنای نیکو (یعنی معیار در عمل، نیکویی آن است، نه زیادی و بسیاری آن).
- 3 7885 - تبادروا الی محامد الافعال و فضائل الخلال، و تنافسوا فی صدق الاقوال و بذل الاموال. 312 3 به کارهای پسندیده، و فضائل اخلاقی مبادرت و شتاب کنید، و در راستی گفتار و بذل اموال رقابت کنید.
- 4 7886 - حسن الافعال مصداق حسن الاقوال. 406 3 نیکویی کارها نمونه و مصداق نیکویی گفتارها است (یعنی گفتار نیکو مصداق و نمونه‌اش کردار نیکو است).
- 5 7887 - دليل اصل المرء فعله. 8 4 نشانه اصالت و ریشه‌دار بودن آدمی، عمل و کردار او است.
- 6 7888 - زيادة الفعل على القول احسن فضيلة، و نقص الفعل عن القول اقبح رذيلة. 107 4 فزونی کردار بر گفتار، بهترین فضیلت و برتری است و نقصان کردار از گفتار، زشت‌ترین پستی‌ها است.
- 7 7889 - شرّ الافعال ما جلب الآثام.
- 163 4 بدترین کارها آن است که سبب جلب گناهان شود.
- 8 7890 - شرّ الافعال ما هدم الصنّیعة.
- 163 4 بدترین کارها آن است که کار نیک را ویران کند.



9 7891 - صواب الفعل يزيّن الرجل.

199 4 درستی کردار مرد را بیاراید.

10 7892 - كَيْفِيَّةُ الْفِعْلِ تَدُلُّ عَلَى كَمِّيَّةِ الْعَقْلِ فَاحْسِنْ لَهُ الْاِخْتِيَارَ وَ اكْثِرْ عَلَيْهِ الْاِسْتِظْهَارَ. 626 4 كَيْفِيَّةٌ وَ چگونگی کار دلالت دارد بر اندازه و مقدار عقل، پس کار نیکو را انتخاب کن، و احتیاط و پشت گرمی خود را در کار بسیار کن.

11 7893 - لَنْ يَجِدِيَ الْقَوْلَ حَتَّى يَتَّصِلَ

بالفعل. 63 5 گفتار سود ندهد تا وقتی که به کردار پیوندد.

12 7894 - مِنْ فَعَلَ مَا شَاءَ لَقِيَ مَا سَاءَ.

217 5 کسی که هر چه خواهد بکند، دیدار کند آنچه را نخواهد و ناراحتش کند.

13 7895 - مِنْ احسن افعاله اعرب عن وفور عقله. 291 5 کسی که

کارهایش را نیکو انجام دهد، پرده از وفور عقل خویش بردارد.

14 7896 - مَا اصْدَقَ الْاِنْسَانَ عَلَى نَفْسِهِ وَ اَيُّ دَلِيلٍ عَلَيْهِ كَفَعَلِهِ. 93 6 چه

راستگو است انسان در گواهی بر نفس خود، و چه دلیلی است بر او همانند کار او (یعنی با کار خود بهترین گواه را بر شخصیت خویش آورده است).

15 7897 - مَا اصْدَقَ الْمَرْءَ عَلَى نَفْسِهِ وَ اَيُّ شَاهِدٍ عَلَيْهِ كَفَعَلِهِ، وَ لَا يَعْرِفُ

الرَّجُلَ اِلَّا بِعَلْمِهِ كَمَا لَا يَعْرِفُ الْغَرِيبَ مِنَ الشَّجَرِ اِلَّا عِنْدَ حُضُورِ الثَّمْرِ فَتَدُلُّ الْاِثْمَارُ

عَلَى اَصُولِهَا وَ يَعْرِفُ لِكُلِّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ، كَذَلِكَ يَشْرَفُ الْكَرِيمُ بِاَدَابِهِ وَ يَفْتَضِحُ

اللَّئِيمُ بِرِذَائِلِهِ. 110 6 چه راستگو است آدمی بر نفس خود، و چه گواهی بر او

همانند کار او است، و شناخته نشود مرد مگر به علم و دانش او چنانچه شناخته

نشود درخت غریبه و ناآشنا مگر هنگام حاضر شدن میوه، و آن گاه است که

راهنمایی کند میوه بر اصل آن، و شناخته شود برتری آنکه برتری دارد، و به

همین گونه شخص کریم و بزرگوار، شریف و بلند مرتبه گردد به وسیله ادب خود، و رسوا شود انسان پست، به رذائل و صفات نکوهیده‌اش.

16 7898 - يستدلّ علی خیر کلّ امرء و شرّه و طهارة اصله و خبثه، بما یظهر من افعاله. 452 6 دلیل و نشانه بر کار خیر و شرّ هر انسانی، و پاکی و ناپاکی ریشه‌اش آورده شود آشکار شود از کارهایش.

## باب الفقر (نیازمندی، نداری)

- 1 7899 - الفقر ينسى. 15 فقر و نداری فراموشی آورد (چون شخص فقیر فکرش پیوسته متوجه مشکلات زندگی است).
- 2 7900 - العسر لؤم. 31 پریشانی و سختی سرزنش و ملامت آورد.
- 3 7901 - الفقر زينة الايمان. 67 فقر و نداری زیور ایمان است (در صورتی که شخص فقیر تحمل و صبر داشته باشد).
- 4 7902 - القبر خير من الفقر. 106 گور بهتر از فقر است (یعنی فقری که صبر با آن نباشد و موجب بدبختی دنیا و آخرت گردد).
- 5 7903 - العسر يفسد الاخلاق. 202 سختی و فشار زندگی اخلاق را فاسد کند.
- 6 7904 - اظهار التباؤس يجلب الفقر.
- 1 298 اظهار فقر و پریشانی سبب جلب فقر می‌گردد.
- 7 7905 - اخفاء الفاقة و الامراض من المروءة. 299 پنهان کردن پریشانی و بیماریها از مردانگی است.
- 8 7906 - الفقر مع الدين الموت الاحمر.
- 1 345 نداری که توأم با قرض شود مرگ سرخ است.
- 9 7907 - الفقر مع الدين الشقاء الاكبر.
- 1 345 فقر و نداری که با قرض توأم باشد بزرگترین شقاوت و بدبختی است.
- 10 7908 - الفقر يخرس الفطن عن حجته.

- 362 1 فقر و پریشانی آدم زیرک را از بیان حجّت و دلیل خود گنگ و لال گرداند.
- 11 7909 - الفقير في الوطن ممتهن.
- 373 1 آدم فقیر در وطن خوار است.
- 12 7910 - الفقر في الوطن غربة. 374 1 فقر و نداری در وطن نیز غربت است.
- 13 7911 - المقلّ غريب في بلدته.
- انسان مستمند در شهر خود هم غریب است.
- 14 7912 - الفقر الفادح أجمل من الغنى الفاضح. 396 1 فقر سخت از توانگری رسوا کننده زیباتر است.
- 15 7913 - الفقر و الغنى بعد العرض على الله سبحانه. 398 1 پریشانی و توانگری واقعی پس از آن است که بر خدای سبحان عرضه شود.
- 16 7914 - العسر يشين الاخلاق و يوحش الرفاق. 9 2 تنگی و فشار زندگی خوی و خصلتها را زشت گرداند و رفیقان را به وحشت اندازد.
- 17 7915 - الفقير الرّاضی ناج من حبائل ابليس و الغنىّ واقع في حبائله. 2 83 فقیری که راضی باشد (به وضع خود) از دامهای شیطان رها شده ولی توانگر در دام شیطان افتاده.
- 18 7916 - الصبر على الفقر مع العزّ اجمل من الغنى مع الذلّ. 113 2 صبر و شکیبایی بر فقر و نداری با عزّت، از توانگری با خواری و ذلّت زیباتر است.
- 19 7917 - الفقر صلاح المؤمن و مريحه من حسد الجيران و تملق الاخوان و تسلط السلطان. 128 2 فقر و نداری صلاح حال مؤمن است و او را از حسد همسایگان، و تملق و چاپلوسی برادران، و تسلط پادشاه آسوده سازد.

- 7918 20- امقت العباد الى الله الفقير المزهو، و الشيخ الزان و العالم الفاجر.
- 431 2 مبعوض ترين بندگان در پيشگاه خداوند فقير متكبر، و پير زناكار، و عالم گنهكار است.
- 7919 21- ان الفقر مذلة للنفس مدهشة للعقل جالب للهموم. 498 2 به راستی كه فقر و نداری وسیله خواری جان و سرگردانی عقل و جلب اندوهها است.
- 7920 22- آفة الجود الفقر. 108 3 آفت جود و بخشش فقر و نداری است.
- 7921 23- ثلاث هنّ المحرقات الموبقات: فقر بعد غنی، و ذلّ بعد عزّ و فقد الاحبة. 344 3 سه چیز است كه آنها سوزنده و هلاك كننده است: فقر و نداری بعد از توانگری، و خواری پس از عزّت، و از دست دادن دوستان.
- 7922 24- درهم الفقير ازكى عند الله من دينار الغنی. 13 4 درهم فقير، پاكيزه تر (يا فزاينده تر) است در پيشگاه خداوند از دينار ثروتمند. 7923 25-
- ربّ فقير اعزّ من أسد. 59 4 بسا فقیری كه قدرتمندتر است از شیر.
- 7924 26- داواوا الجور بالعدل و داواوا الفقر بالصدقة و البذل. 24 4 مداوا كنید جور و ستم را به عدالت، و مداوا كنید فقر و نداری را به صدقه و بخشش.
- 7925 27- ربّ فقير اغنی من كلّ غنی.
- 70 4 بسا فقیری كه از هر توانگری بی نیازتر است.
- 7926 28- ربّ فقر عاد بالغنی الباقي.
- 70 4 بسا فقر و نداری كه به بی نیازی ماندنی و پایدار بازگردد (مانند فقری كه ملازم با صبر و ایمان باشد).
- 7927 29- شرّ الفقر فقر النفس. 172 4 بدترین فقرها فقر نفس است.

- 30 7928 - ضرورة الفقر تبعث على فطیح الامر. 4 226 ضرورت و ناچاری فقر و نداری آدمی را بر کار زشت و رسوا وامی دارد.
- 31 7929 - ضرر الفقر احمد من اشر الغنی.
- 229 4 زیان فقر و نداری ستوده تر از سرمستی ثروت است.
- 32 7930 - غنی الفقیر قناعته. 4 378 بی نیازی فقیر قناعت او است.
- 33 7931 - فقر النفس شرّ الفقر. 4 415 فقر نفس بدترین فقر است.
- 34 7932 - کم من فقیر یفتقر الیه. 4 547 بسا فقیری که دیگران بدو نیازمند هستند.
- 35 7933 - کم من فقیر غنی و غنی مفتقر.
- 553 4 چه بسا فقیری که توانگر است، و چه بسا توانگری که فقیر است.
- 36 7934 - کم من منقوص رابح و مزید خاسر. 4 553 چه بسا کسی که (مال و ثروت) به او کم داده شده ولی سود کننده است، و زیاد داده شده‌ای که زیانکار است.
- 37 7935 - لیس فی الغربة عار، انما العار فی الوطن الافتقار. 5 87 در غربی ننگ و عاری نیست بلکه عار و ننگ نداری در وطن است.
- 38 7936 - من تفاقر افتقر. 5 138 کسی که به دروغ خود را به فقر و نداری زند، فقیر گردد.
- 39 7937 - من اظهر فقره اذلّ قدره. 5 320 کسی که فقر خود را آشکار کند قدر و منزلت خویش را خوار گردانده.
- 40 7938 - من احبّ السّلامة فلیؤثر الفقر و من احبّ الرّاحة فلیؤثر الزّهد فی الدّنيا. 5 405 کسی که سلامت را دوست دارد باید فقر و نداری را اختیار

کند، و کسی که راحتی و آسودگی خواهد، باید زهد و بی‌رغبتی دنیا را اختیار کند.

41 7939 - من الحّ عليه الفقر فليكثر من قول لا حول و لا قوّة الاّ بالله العليّ العظيم. 433 5 کسی که فقر و نداری بر او فشار آورد، بسیار بگوید «لا حول و لا قوّة الاّ بالله العليّ العظيم» - یعنی جنبش و نیرویی نیست جز به خدای والای بزرگ - .

42 7940 - من الواجب على الفقير أن لا يبذل من غير اضطرار سؤاله. 30 6 از اموری که بر فقیر لازم است آنکه تا ناچار نشود سؤال و درخواست خود را بذل نکند (و از هر کسی درخواست نکند).

43 7941 - ملوك الدنيا و الاخرة الفقراء الرّاضون. 134 6 پادشاهان دنیا و آخرت فقیرانی هستند که به وضع خود راضی و خوشحال باشند. 44 7942 - هل تنظر الاّ فقيرا يكابد فقرا او غنيا بدّل نعم الله كفرا، او بخيلا اتخذ البخل بحقّ الله وفرا، او متمرّدا كانّ باذنيه عن سماع الحكمة وقرا.

206 6 آیا می‌نگری جز نیازمندی که رنج فقر را می‌کشد، یا توانگری را که نعمتهای خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کرده یا بخیلی را که بخل کردن به حق خدای تعالی را غنیمت دانسته یا سرکشی را که گویا گوشهای او را از شنیدن حکمت و فرزاندگی سنگینی یا کری فرا گرفته است

## باب الفقه (فهم)

17943- آفة الفقهاء عدم الصيانة. 3 111 آفت فقیهان (و آنها که احکام خدا را از روی اجتهاد می‌دانند) نداشتن صیانت و نگهداری خود از گناهان است.

2 7944- اذا فقهت فتفقه في دين الله.

3 141 هر گاه درک و فهم کردی، در دین خدا فهم خود را به کار گیر.

3 7945- اذا اراد الله بعد خيرا فقهه في الدين و ألهمه اليقين. 3 174 هر گاه خداوند در باره بنده‌ای اراده خیر و خوبی فرماید او را فقیه در دین کند و یقین را به او الهام فرماید.

4 7946- من تفقه في الدين كثر. 5 198 هر کس در دین دانا و فهیم شود شخصیت او بسیار گردد.



## باب الفکر (اندیشه)

- 1 7947 - الفکر یهدی. 15 1 فکر و اندیشه راهنمایی کند.
- 2 7948 - الفکر عبادة. 18 1 فکر کردن (در باره مخلوقات خدا و یا در انجام کار خیر) عبادت است.
- 3 7949 - الفکر رشد. 31 1 اندیشه و فکر در کارها موجب رشد است.
- 4 7950 - الفکر ینیر اللب. 100 1 فکر و اندیشه خرد و عقل را نورانی کند.
- 5 7951 - الفکر یهدی الی الرشاد. 172 1 فکر و اندیشه به سوی راه درست راهنمایی کند.
- 6 7952 - الفکر نزهة المتقین. 175 1 فکر و اندیشه گردشگاه پرهیزکاران است.
- 7 7953 - الفکر یفید الحکمة. 221 1 فکر، حکمت را برای انسان به ارمغان آورد.
- 8 7954 - الفکر مرآة صافیة. 231 1 فکر آینه‌ای شفاف است.
- 9 7955 - الفکر جلاء العقول. 232 1 فکر جلا دهنده عقلاهاست.
- 10 7956 - التّفکر فی آلاء اللّٰه نعم العبادة.
- 1 299 تفکر و اندیشه کردن در نعمتهای خداوند خوب عبادتی است.
- 11 7957 - الصّواب من فروع الرّویة.
- 1 311 کار درست انجام دادن از شاخه‌های تفکر و اندیشیدن است.
- 12 7958 - الفکر فی غیر الحکمة هوس.
- 1 337 فکر کردن در غیر حکمت، هوس و بیهوده است.
- 13 7959 - الصّمت بغير تفکر خرس.

- خموشی بدون فکر کردن لال بودن است (یعنی خموشی که ممدوح و پسندیده است این خموشی است نه این که فقط زبان خود ببندد و سخن نگوید).
- 14 7960 - التَّوَيُّ فِي الْقَوْلِ يُؤْمِنُ الزَّلَّلِ.
- 346 1 تأمل و تفکر در گفتار آدمی را از لغزش ایمن دارد.
- 15 7961 - الْمُؤْمِنُ مَغْمُومٌ بِفِكْرَتِهِ، ضَمِينٌ بِخَلَّتِهِ. 361 1 مؤمن به فکر و اندیشه خود اندوهگین است، و در دوستی خود بخیل است (یعنی با هر کس طرح رفاقت و دوستی نریزد).
- 16 7962 - الْفِكْرُ فِي الْخَيْرِ يَدْعُو إِلَى الْعَمَلِ بِهِ. 366 1 فکر کردن و اندیشه نمودن در کار خیر انسان را به عمل کردن به آن می خواند.
- 17 7963 - الْفِكْرُ فِي الْعَوَاقِبِ يَنْجِي مِنَ الْمَعَاطِبِ. 380 1 فکر و اندیشه کردن در عواقب و سرانجام کارها انسان را از نابودی و هلاکت نجات می دهد.
- 18 7964 - الْفِكْرُ فِي الْعَوَاقِبِ يُؤْمِنُ مَكْرُوهُ النَّوَائِبِ. 5 2 فکر و اندیشه کردن در عواقب کارها از حوادث ناگوار ایمن می دارد.
- 19 7965 - الْفِكْرُ أَحَدَى الْهَدَايَتَيْنِ. 14 2 فکر و اندیشه یکی از دو هدایت و راهنمایی است.
- 20 7966 - التَّفَكُّرُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ. 49 2 تفکر و اندیشه کردن در ملکوت آسمانها و زمین (عجائب خلقت و عظمت خدای سبحان) عبادت مخلصان است.
- 21 7967 - الْفِكْرُ فِي الْأَمْرِ قَبْلَ مَلَاسْتِهِ يُؤْمِنُ الزَّلَّلِ. 69 2 اندیشه کردن و فکر در کار، پیش از دست زدن بدن، از لغزش ایمن سازد.

- 22 7968 - الفكر يوجب الاعتبار و يؤمن العثار و يثمر الاستظهار. 2 143
- فکر و اندیشه کردن در کار موجب اعتبار آن گردد، و از لغزش ایمنی دهد، و پشت گرمی به بار آورد.
- 23 7969 - افکر تفق. 2 169 فکر کن تا هوشمند شوی.
- 24 7970 - افکر تستبصر. 2 171 فکر و اندیشه کن تا بینا گردی.
- 25 7971 - افضل العبادة الفكر. 2 381 برترین عبادتها فکر کردن است.
- 26 7972 - اصل العقل الفكر و ثمرته السّلامة. 2 417 ریشه عقل و خرد فکر کردن است و ثمره و میوه آن نیز سلامت است.
- 27 7973 - اصل السّلامة من الزّلل الفكر قبل الفعل و الرويّة قبل الكلام. 2 418 اساس و اصل سالم ماندن از لغزش، فکر کردن پیش از انجام کار، و تأمل کردن پیش از سخن گفتن و گفتار است.
- 28 7974 - اذا امضيت امرا فامضه بعد الرويّة و مراجعة المشورة، و لا تؤخر عمل يوم الى غد، و امض لكلّ يوم عمله. 3 159 هرگاه خواستی کاری انجام دهی پس از تأمل و اندیشه و مراجعه کردن به مشورت انجام ده، و کار امروز را به فردا مینداز، و هر روز کار همان روز را انجام بده.
- 29 7975 - اذا قدّمت الفكر في جميع افعالک حسنت عواقبک في کلّ امر.
- 3 162 هرگاه فکر را در همه کارهای خود جلو اندازی، سرانجامهای تو در هر کاری نیکو گردد.
- 30 7976 - اذا ارتأيت فافعل. 3 118 هنگامی که فکر و اندیشه کردی آن گاه کار را انجام ده.
- 31 7977 - بالفکر تصلح الرويّة. 3 206 با فکر است که اندیشه اصلاح گردد.

32 7978 - بتکرّر الفکر ینجاب الشکّ.

220 3 با فکر کردن پی در پی تردید و شک بر طرف گردد.

33 7979 - بالفکر تنجلی غیاهب الامور. 234 3 تاریکی کارها به وسیله

فکر برطرف گردد.

34 7980 - بتکرار الفکر تسلّم العواقب.

239 3 با فکر کردن پی در پی سرانجام کارها به سلامت بیانجامد.

35 7981 - تمییز الباقی من الفانی من اشرف النّظر. 284 3 تمیز دادن جهان

پایدار و باقی، از دنیای فانی، از شریف‌ترین نظر و اندیشه است. 36 7982-

تفکّر قبل ان تعزم و شاور قبل ان تقدم و تدبّر قبل ان تهجم. 305 3 پیش از

آنکه تصمیم‌گیری اندیشه کن، پیش از آنکه اقدام کنی مشاوره و رایزنی کن، و

پیش از آنکه ناگهان وارد کاری شوی تدبّر کن.

37 7983 - تفکّرک یفیدک الاستبصار و یکسبک الاعتبار. 316 3

اندیشیدن تو بینش به تو دهد، و عبرت گرفتن را برای تو به ارمغان آورد.

38 7984 - ثمرة الفکر السّلامة. 323 3 میوه فکر سلامت است.

39 7985 - خوض النّاس فی الشّیء مقدّمه الكائن. 451 3 فرو رفتن مردم

و به فکر افتادن آنها در چیزی، مقدمه وقوع و انجام آن است.

40 7986 - دوام الفکر و الحذر یؤمن الزّلل و ینجی من الغیر. 22 4 ادامه

دادن فکر و احتیاط کار، از لغزش ایمن سازد، و از دگرگونی و تغییر نعمت

نجات دهد.

41 7987 - رأس الاستبصار الفکرة. 48 4 اساس بینایی فکر کردن و تأمل

است.

- 42 7988 - روّ قبل الفعل کی لا تعاب بما تفعل. 102 4 پیش از کار  
بیندیش تا در کاری که می‌کنی نکوهش نشوی.
- 43 7989 - صواب الرّأی باجالة الافکار.
- 201 4 درستی رأی به جولان دادن فکرها و اندیشه‌ها است (یعنی با رایزنی  
ومشاوره).
- 44 7990 - صیام القلب عن الفكر فی الآثام افضل من صیام البطن عن  
الطّعام. 214 4 روزه گرفتن دل از اندیشه کردن در گناهان، از روزه گرفتن شکم  
از غذا برتر است. 45 7991 - طوبی لمن شغل قلبه بالفکر و لسانه بالذّکر. 4  
239 خوشا به حال کسی که دلش به اندیشه و فکر سرگرم است و زبانش به  
ذکر مشغول است.
- 46 7992 - طول الفكر یحمد العواقب و یستدرک فساد الامور. 252 4 فکر  
طولانی سرانجام کارها را ستوده گرداند، و فساد کارها را جبران نماید.
- 47 7993 - طول التّفکیر یصلح عواقب التّدبیر. 259 4 اندیشیدن طولانی  
کرانه‌های تدبیر را اصلاح کند.
- 48 7994 - طول التّفکیر یعدل رأی المشیر. 259 4 اندیشیدن طولانی  
برابری کند با رأی طرف مشورت (و همچون رأی او است). 49 7995 -  
علیک بالفکر فأنه رشد من الضّلال و مصلح الاعمال. 294 4 بر تو باد به فکر و  
اندیشه که به راستی فکر و اندیشه راه یابی است از گمراهی، و اصلاح کننده  
کارها است.
- 50 7996 - فکر العاقل هدایة. 412 4 فکر عاقل، راهنمایی است  
(ارزشمند).

- 51 7997 - فکر ساعة قصيرة خير من عبادة طويلة. 414 4 فکر و اندیشه ساعتی کوتاه، بهتر است از عبادتی طولانی.
- 52 7998 - فکرک یهدیک الی الرّشاد و یحدوک الی اصلاح المعاد. 415 4 فکر تو راهنمایی‌ات کند به راه راست، و براند تو را به سوی اصلاح معاد.
- 53 7999 - فکر المرء مرآة تریه حسن عمله من قبحه. 415 4 فکر آدمی آینه‌ای است که نیکی عمل او را از زشتی آن به وی بنمایاند.
- 54 8000 - فضل فکر و تفهّم انجع من فضل تکرار و دراسته. 423 4 زیاد فکر کردن و فهمیدن از زیاد تکرار کردن و درس خواندن سودمندتر است.
- 55 8001 - فکرک فی المعصية یحدوک علی الوقوع فیها. 424 4 فکر و اندیشه تو در باره گناه و نافرمانی تو را به افتادن در آن می‌کشاند.
- 56 8002 - فکرک فی الطّاعة یدعوک الی العمل بها. 424 4 فکر تو در اطاعت و فرمانبرداری خدا تو را به عمل کردن بدان می‌خواند.
- 57 8003 - فکرّ ثمّ تکلم، تسلّم من الزّلل 424 4 بیندیش، آن گاه سخن گوی تا از لغزش ایمن شوی.
- 58 8004 - فتفکّروا ایّها النّاس و تبصّروا و اعتبروا و اتّعظوا و تزودوا للآخرة تسعدوا. 432 4 ای مردم بیندیشید و بنگرید، و پند و عبرت گیرید، و برای آخرت خویش توشه بگیرید تا نیکبخت شوید.
- 59 8005 - قدرّ ثمّ اقطع، و فکرّ ثمّ انطق و تبینّ ثمّ اعمل. 506 4 اندازه‌گیر آن گاه جدا کن، و بیندیش آن گاه سخن گوی، و نیک بدان آن گاه عمل کن.
- 60 8006 - کلّ یوم یفیدک عبرا ان اصحبته فکرا. 540 4 هر روزی به تو عبرتی را می‌بخشد، اگر اندیشه و فکری را همراه آن گردانی.

- 61 8007 - کفی بالفکر رشد. 4 571 برای رشد و به راه راست رفتن، فکر و اندیشه کافی است.
- 62 8008 - من طال فکرة حسن نظره.  
155 5
- کسی که فکرش طولانی باشد، بینش او نیکو گردد.
- 63 8009 - من استقبال الامور ابصر.  
166 5 کسی که (یا فکر و اندیشه) به استقبال کارها برود بینا شود.
- 64 8010 - من استدبر الامور تحیر.  
166 5 کسی که دنبال کارها برود (و پس از انجام آن به فکر آن افتد) سرگردان شود.
- 65 8011 - من کثرت فکرة حسنت عاقبة. 5 214 کسی که اندیشه‌اش بسیار باشد، سرانجامش نیکو شود.
- 66 8012 - من فکر قبل العمل کثر صوابه. 5 276 کسی که قبل از انجام کار اندیشه کند، کارهای درست او بسیار باشد.
- 67 8013 - من طالت فکرة حسنت بصیرته. 5 272 کسی که فکر و اندیشه‌اش طولانی باشد، بینایش نیکو شود.
- 68 8014 - من ضعف فکرة قویت عزته. 5 280 کسی که اندیشه‌اش ضعیف باشد، فریب خوردنش قوی خواهد بود.
- 69 8015 - من اعمل فکرة اصاب جوابه.  
276 5 کسی که فکر خود را به کار اندازد پاسخش درست باشد.
- 70 8016 - من تفکر فی آلاء الله وفق.  
308 5 کسی که در نعمتهای خداوند تفکر کند، توفیق یابد.

- 71 8017 - من فکّر ابصر العواقب. 324 5 کسی که بیندیشد نسبت به سرانجامهای کار بینا گردد.
- 72 8018 - من أسهر عین فکرتہ بلغ کنه همّته. 368 5 کسی که دیده فکر و اندیشه خود را بیدار نگه دارد به نهایت همّت و مقصود خود برسد.
- 73 8019 - من اکثر الفکر فیما تعلّم اتقن علمه و فهم ما لم یکن یفهم. 5 397 کسی که فکر خود را در آنچه بیاموزد بسیار کند، علم خود را محکم کرده و آنچه را نمی توانسته بفهمد، آن را بفهمد.
- 74 8020 - من تفکّر فی عظمة الله ابلس. 466 5 کسی که در عظمت خدا تفکّر کند، سرگردان شود.
- 75 8021 - من کانت له فکرة فله فی کلّ شیء عبرة. 473 5 کارها اندیشه‌ای باشد، او را در هر چیزی اندرز و عبرتی است.
- 76 8022 - ما ذلّ من احسن الفکر. 51 6 خوار نگردد کسی که نیکو فکر کند.
- 77 8023 - لا تخل نفسك من فکرة تزيدک حکمة و عبرة تفیدک عصمة. 295 6 خالی مگذار، نفس خویش را از اندیشه و فکری که تو را حکمت و اندرزی بیاموزد، و عبرتی که تو را عصمت و خویشتن‌داری ببخشد.
- 78 8024 - لا عبادة کالتفکیر. 348 6 عبادتی همچون اندیشه کردن نیست.
- 79 8025 - لا رشد کالفکر. 350 6 (رسیدن به درستی و) رشدی همچون فکر و اندیشه نیست.
- 80 8026 - لا بصيرة لمن لا فکر له. 401 6 کسی که فکر و اندیشه ندارد بینایی ندارد.



81 8027 - روّ قبل الفعل کی لا تعاب بما تفعل. 102 4 پیش از انجام کار،

خوب اندیشه کن تا بدانچه انجام می‌دهی، نکوهش نشوی.

82 8028 - روّیة المتأنّی افضل من بدیهة العجل. 102 4 تفکر و تدبّر آن

کس که با تأنّی و حوصله کار می‌کند (اگر چه طول کشد) برتر است از زود

انجام دادن کار با شتاب.

## باب الفلاح (رستگاری)

1 8029 - المفلح من نهض بجناح او

استسلم فاستراح. 93 2 رستگار و پیروز کسی است که با داشتن نیرو به پا خیزد، و یا (بخاطر نداشتن نیرو) کناره گیرد و خود و مردم را راحت و آسوده کند.

2 8030 - اطع العلم و اعص الجهل تفلح.

183 2 از علم و دانش پیروی کن، و از جهل و نادانی نافرمانی کن تا رستگار شوی.

3 8031 - لا يفلح من يسره ما يضره. 388 6 رستگار نشود، کسی که

شادمانش کند آنچه زیانش رساند (مانند گناه).

## باب الفوت

1 8032 - الفوت غصص. 49 1 از دست دادن فرصت غصه‌ها به دنبال

دارد.

2 8033 - الفوت حسرات محرقات. 220 1 از دست دادن فرصت،

حسرت‌هایی سوزنده دارد.

3 8034 - الفاءت لا يعود. 255 1 چیزی که از دست رفته باز نگردد.

4 8035 - الاشتغال بالفاءت يضيع الوقت. 315 1 سرگرم شدن به چیز از

دست رفتنی (مانند دنیا) وقت را ضایع کند.

5 8036 - ثمرة الفوت ندامة. 325 3 میوه فوت شدن و از دست رفتن

فرصت، پشیمانی است.

6 8037 - فی الفوت حسرة و ملامة.

395 4 در فوت شدن حسرت و پشیمانی است.

7 8038 - فی کلّ وقت فوت. 396 4 هر وقتی را فوت شدنی است (و هر

وقتی فوت شود و از دست برود).

8 8039 - لكلّ شیء فوت. 14 5 هر چیزی را فوتی است (که نباید بیهوده

از دست داد).

9 8040 - مع الفوت تكون الحسرة.

122 6 به همراه فوت و از دست دادن، حسرت است.

10 8041 - لا تأس علی ما فات. 261 6 بر چیز از دست رفته افسوس

مخور.

11 8042 - لا حسرة كالفوت. 351 6 حسرتی همچون از دست رفتن

فرصت نیست.

### باب التفویض (واگذاردن)

1 8043 - من فوّض امره الى الله سدّده.

220 5 کسی که کار خود را به خدا واگذارد، خداوند او را به راه راست

وآدارد.

### باب الفوق (برتر)

1 8044 - ارحم من دونک یرحمک من فوقک، و قس سهوه بسهوک، و

معصيته بمعصيتک لرّبک، و فقره الى رحمتک بفقرک الى رحمة ربّک. 216 2

رحم کن به زیر دست خود تا رحم کند بر تو بالا دست تو، و اشتباه او را به

اشتباه خود بسنج، و نافرمانی او را به نافرمانی خودت از پروردگار خویش، و

فقر و نیازی که او به مهر دارد را با فقر و نیازی که تو به رحمت پروردگارت

داری مقایسه کن.

2 8045 - اطع من فوقک یطعک من دونک، و اصلح سریرتک یصلح الله

علائیتک. 237 2 فرمانبرداری کن از کسی که برتر از تو است تا فرمانبرداری

کند از تو کسی که زیر دست تو است، و درونت را اصلاح کن تا خداوند اصلاح

کند برون تو را.

3 8046 - اذا علوت فلا تفکر فیمن دونک من الجهّال، و لکن اقتد بمن

فوقک من العلماء. 158 3 هرگاه بلند مرتبه گشتی (و مقامی یافتی) اندیشه نکن

در کسانی که زیر دست تو هستند از نادانان، ولی اقتدا و پیروی کن به آنها که

برتر از تو هستند از دانشمندان.

4 8047 - عجببت لمن یرجو رحمة من فوقه، کیف لا یرحم من دونه. 4  
 337 در شگفتنم از کسی که امید دارد رحمت و مهر کسی را که برتر از او است،  
 چگونه رحم نکند به کسی که زیر دست او است.

5 8048 - من غالب من فوقه قهر. 227 5 کسی که در صدد غلبه بر بالاتر  
 از خود برآید مغلوب گردد.

6 8049 - من لم یدار من فوقه لم یدرک بغیته. 419 5 کسی که مدارا نکند  
 با آنها که برتر از او هستند به آرمان خود نرسد.

7 8050 - من الحکمة طاعتک لمن فوقک و اجلالک من فی طبقتک و  
 انصافک لمن دونک. 42 6 از حکمت و فرزاندگی است فرمانبرداری از کسی که  
 برتر از تو است، و بزرگداشتن کسی که در مرتبه تو است و انصاف دادن تو از  
 کسی که زیر دست تو است.

8 8051 - من الحکمة ان لا تنازع من فوقک، و لا تستذلّ من دونک، و لا  
 تتعاطی ما لیس فی قدرتک، و لا یخالف لسانک قلبک، و لا قولک فعلک و لا  
 تتکلم فیما لا تعلم، و لا تترک الامر عند الاقبال، و تطلبه عند الادبار. 47 6 از  
 حکمت و فرزاندگی است که ستیز نکنی با کسی که برتر از تو است، و خوار  
 نگردانی کسی را که زیر دست تو است، و در اختیار نگیری چیزی را که در توان  
 و قدرت تو نیست، و زبانت با دلت مخالفت نکند، و نه گفتارت با کردارت، و  
 سخن نگویی در باره آنچه ندانی، و چنان نباشد که کاری را هنگامی که رو  
 آورده و اقبال کرده، واگذاری، و هنگامی که پشت کرده و می‌رود، آن را طلب  
 کنی و بجویی 9 8052 - لا یکون العالم عالما حتی لا یحسد من فوقه، و لا  
 یحتقر من دونه و لا یأخذ علی علمه شیئا من حطام الدنیا. 437 6 عالم و  
 دانشمند (واقعی) نیست دانشمندی تا وقتی که حسد نوزد (و رشک نبرد) بر

کسی که برتر از او است، و حقیر و کوچک نشمارد کسی را که پست‌تر از اوست، و در برابر علم و دانش خود چیزی از متاع بی‌ارزش دنیا را نگیرد. (و علم خود را به آنها نفروشد).

### باب الفهم (دریافتن)

- 1 8053 - العلم بالفهم. 181 علم و دانش به فهمیدن و درک کردن است.
- 2 8054 - ليس الوهم كالفهم. 795 هیچگاه پندار و وهم، همچون فهم و درک نیست.
- 3 8055 - من تفهم فهم. 1375 کسی که به دنبال فهم و درک باشد، فهم کند.
- 4 8056 - من تفهم ازداد. 1525 کسی که فهم و درک چیزی کرد، زیاده بر آن خواهد.
- 5 8057 - من عدم الفهم عن الله سبحانه لم ينتفع بموعظة واعظ. 4045 کسی که از سوی خدای سبحان به او فهمی داده نشده (و خداوند او را به خود واگذار کرده) به موعظه و اندرز هیچ واعظ و اندرزگویی سود نبرد.
- 7 8058 - ما افتقر من ملك فهما. 606 نیازمند نیست کسی که مالک فهم و ادراک گردیده است.
- 8 8059 - لا يؤتی العلم الا من سوء فهم السامع. 3676 ضربه و آفتی بر علم و دانش نخورد مگر از طریق بدی فهم شنونده و کج فهمی او.

حرف «القاف»

### باب القبح (زشتی)

1 8060- ایّاک و فعل القبیح فأنه یقبح ذکرک و یکتّر وزرک. 287 2 زنهار  
پیرهیز از کار زشت، که نام و آوازه‌ات را زشت گردانند، و وزر و گناهت را  
بزرگ کند.

### باب القبور (گورها)

1 8061- جاور القبور تعتبر. 377 3 مجاور گورها شو تا پند و عبرت  
گیری.  
2 8062- نعم الصّهر القبر. 6 162 6 گور «صهر» خوبی است.

### باب الاقبال

1 8063- المحاسن فی الاقبال هی المساوی فی الادبار. 58 2 زیباییها و  
نیکوییها در هنگام اقبال و رو آوردن بخت، به هنگام ادبار، به بدیها تبدیل  
شود.  
2 8064- اذا اقبلت الدّنيا علی عبد کسته محاسن غیره، و اذا ادبرت عنه  
سلبته محاسنه. 3 171 3 هنگامی که دنیا بر بنده‌ای رو کند نیکی‌های دیگران را  
همچون جامه‌ای بر او بیوشاند، و چون به او پشت کند نیکوییهای خود او را نیز از  
او بگیرد.  
3 8065- بالاقبال تطرد النّحوس. 3 217 3 با آمدن اقبال نحوستها دور  
گردند.

- 4 8066 - حسن الاختيار و اصطناع الاحرار و فضل الاستظهار من دلائل  
الاقبال. 389 3 انتخاب نیکو (در کارها و در هر چیز) و احسان به انسانهای  
آزاده، و پشت گرم کردن بسیار، از نشانه‌های اقبال و رو آوردن نیکبختی است.
- 5 8067 - شاركوا الذی قد أقبل علیه الرزق، فانه اجدر بالحظ و اخلق  
بالغنی. 192 4 شرکت کنید (در تجارت و کسب و کار) با کسی که روزی به او  
روی آورده، که او به بهره سزاوارتر است و به ثروت شایسته‌تر (و همین اقبال  
دنیا بر او نشانه پر روزی بودن او است).
- 6 8068 - قلما يعود الادبار اقبالا. 495 4 کم اتفاق می‌افتد که ادبار روزگار  
به اقبال بازگردد.
- 7 8069 - لكل اقبال ادبار. 15 5 هر اقبالی را ادباری است.
- 8 8070 - لربما اقبل المدبر و ادبر المقبل. 54 5 بسا باشد که آنچه پشت  
کرده رو آورد، و آنچه رو آورده، پشت کند.
- 9 8071 - من علامات الاقبال اصطناع الرجال. 17 6 از نشانه‌های اقبال (و  
رو آوردن سعادت و نیکبختی) احسان به مردان است.
- 10 8072 - لا تتمسكن بمدبر و لا تفارقن مقبلا. 285 6 زنهار چنگ مزین  
به کسی که دچار ادبار روزگار گشته، و جدا مشو از کسی که دنیا به او اقبال  
نموده.



باب الاقتحام (افتادن در کاری بدون اندیشه)

- 1 8073 - من کابد الامور هلك. 188 5 کسی که دست به کارهای سخت و دشوار بزند نابود گردد.
- 2 8074 - من اقتحم اللّجج غرق. 200 5 کسی که در افتد در میانه دریا و گردابهای آن (و مهلکه‌های زندگی) غرق شود.
- 3 8075 - من کابد الامور عطب. 201 5 کسی که به کارهای سخت و دشوار دست زند، هلاک گردد.
- 4 8076 - من اقتحم لجاج الشّور لقی المحذور. 224 5 کسی که در افتد در گردابهای بدی‌ها به محذور و ناخوشیها دچار گردد.

## القتل فی سبیل اللّٰه

1 8077 - انّ اكرم الموت القتل و الّذی نفسی بیده لالف ضربة بالسيف اهون من ميتة علی الفراش. 599 2 به راستی که گرامی ترین مرگ، کشته شدن (در راه خدا) است، و سوگند به خدایی که جانم به دست او است خوردن هزار شمشیر آسان تر از مردن در بستر است.

## باب القدر و عرفانه (اندازه خویش شناختن)

- 1 8078 - رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعدّ طوره. 42 4 خدا رحمت کند کسی را که قدر و اندازه خویش بشناسد و از حدّ خود تجاوز نکند.
- 2 8079 - كفى بالمرء جهلا ان يجهل قدره. 580 4 برای نادانی آدمی همین بس که قدر خود را نشناسد.
- 3 8080 - من جهل قدره عدا طوره.
- 199 5 کسی که قدر خود را نداند از حدّ خود تجاوز کند.
- 4 8081 - من عرف قدره لم يضع بين الناس. 232 5 کسی که قدر خود را بشناسد در میان مردم ضایع نشود (و دیگران نیز قدر او را بشناسند و حرمتش بدارند).
- 5 8082 - من وقف عند قدره اكرمه الناس. 333 5 کسی که در پایگاه قدر خود بایستد (و پا از گلیم خود دراز نکند) مردم او را گرامی دارند.
- 6 8083 - من عرف قدر نفسه لم يهنها بالفانيات. 335 5 کسی که قدر خویشتن بشناسد خود را به خاطر اموری که فانی شدنی است خوار نگرداند.

- 7 8084 - من اقتصر علی قدره کان ابقی له. 376 5 کسی که به قدر خود اکتفا کند شخصیت او پاینده تر خواهد بود.
- 8 8085 - من جهل قدره جهل کلّ قدر.
- 387 5 کسی که قدر خود را نداند، قدر هیچ کس را نداند.
- 9 8086 - ما هلك من عرف قدره. 62 6 هلاک نشود کسی که قدر خود بشناسد.
- 10 8087 - نعمًا للعبد أن يعرف قدره و لا يتجاوز حدّه. 181 6 چیز نیکویی است از برای بنده که قدر خود را بشناسد و از حدّ و اندازه خود تجاوز نکند.
- 11 8088 - هلك من لم يعرف قدره. 194 6 کسی که قدر خود را نشناخت هلاک گردد.
- 12 8089 - لا تفعل ما يضع قدرک. 275 6 مکن کاری که قدر تو را پست کند.
- 13 8090 - لا جهل اعظم من تعدی القدر.
- 383 6 هیچ نادانی و جهلی بزرگتر از گذشتن از قدر و اندازه نیست.

## باب القدرة (توانایی)

- 1 8091 - القدرة تنسى الحفيظة. 1 235 داشتن نیرو و قدرت خویشتن داری را به فراموشی سپارد.
- 2 8092 - القدرة تظهر محمود الخصال و مذمومها. 1 301 داشتن قدرت، خصلتهای پسندیده و نکوهیده را آشکار می‌سازد.
- 3 8093 - التسلط على الضعيف و المملوك من لزوم القدرة. 2 159 تسلط یافتن بر ناتوان و برده از لوازم قدرت است.
- 4 8094 - اذا كثرت القدرة قلت الشهوة. اگر قدرت زیاد شود شهوة کم می‌شود.
- 3 125 قدرت که (بر چیزی) بسیار شد خواسته (بر آن چیز) کم شود.
- 5 8095 - تجاوز مع القدرة و أحسن مع الدولة تكمل لك السيادة. 3 297 با وجود داشتن قدرت (از خطاکار) در گذر، و با داشتن دولت احسان و بخشش کن، تا سیادت و آقایی برای تو کامل گردد.
- 6 8096 - من استطال على الناس بقدرته سلب القدرة. 5 328 کسی که سربلندی و سرکشی کند بر مردم به خاطر توانایی و قدرتی که دارد، قدرت و توانایی از او سلب گردد.

## باب القدر و القضا (سرنوشت)

- 1 8097 - القدر يغلب الحاذر. 242 1 سرنوشت بر شخص حذر کننده و ترسان غلبه کند.
- 2 8098 - القدر يغلب الحذر. 257 1 قضا و قدر بر ترس غالب آید.
- 3 8099 - المقادير لا تدفع بالقوة و المغالبة. 371 1 مقدرات با قدرت و غلبه بسیار دفع نمی شود.
- 4 8100 - الامور بالتقدير لا بالتدبير.
- 2 882 - کارها به تقدیر بسته است نه به تدبیر.
- 5 8101 - المقادير تجري بخلاف التّقدير و التّدبير. 161 2 مقدرات بر خلاف اندازه گیری و تدبیر انسانها جاری شود.
- 6 8102 - آفة المجد عوائق القضاء. 99 3 آفت مجد و بزرگی، موانع قضا و قدر الهی است.
- 7 8103 - اذا نزل القدر بطل الحذر.
- 3 128 - هنگامی که قضا و قدر فرود آید، بیم و پرهیز بی اثر گردد.
- 8 8104 - اذا حلّت المقادير بطلت التّدابير. 130 3 هنگامی که مقدرات در آید تدبیرها باطل گردد.
- 9 8105 - اذا كان القدر لا يردّ فالاحتراس باطل. 139 3 هرگاه مقدر حتمی خداوند برنگردد پس نگهداری کردن بیهوده است.
- 10 8106 - بتقدير اقسام الله للعباد قام وزن العالم و تمت هذه الدنيا لاهلها.

- 230 3 به تقدیر قسمتهای خداوند بر بندگان است که پا برجا شده شده  
سنجش این جهان، و به اتمام رسیده این دنیا برای اهل آن.
- 11 8107 - تذلّ الامور للمقادیر حتّی یكون الحتف فی التّدبیر. 293 3 رام  
گردند کارها در برابر تقدیرات (و تسلیم آنها است) تا آنجا که گاهی مرگ نیز  
در اثر تدبیری است که برای رفع آن اندیشیده‌اند. 12 8108 - طریق مظلّم فلا  
تسلکوه و بحر عمیق فلا تلجوه و سرّ الله سبحانه فلا تتکلّفوه. 261 4 راه (یعنی  
بررسی قضا و قدر، راه) تاریکی است در آن گام ننهید، و دریای ژرفی است در  
آن وارد نشوید و از اسرار الهی است برای درک آن خود را به زحمت و رنج  
نیندازید.
- 13 8109 - کَلِّمًا اِزْدَادَ عَقْلَ الرَّجُلِ قُوَى اِيْمَانِهٖ بِالْقَدْرِ وَ اسْتَخْفَّ بِالْغَيْرِ. 4  
620 هر اندازه عقل مرد افزون شود ایمانش به مقدرات نیرومندتر شود، و  
دگرگونیها و حوادث زیانبار را سبک‌تر بشمارد.
- 14 8110 - لَنْ يَغْلِبَكَ عَلٰى مَا قَدَّرَ لَكَ غَالِبًا. 69 5 هیچ کس نتواند بر  
آنچه برای تو مقدر شده است بر تو غالب شود.
- 15 8111 - مِنْ غَالِبِ الْاِقْدَارِ غَلِبْتَهُ.  
161 5 هر کس در صدد غالب شدن بر مقدرات برآید مقدرات بر او غالب  
شود.
- 16 8112 - مِنْ تَسَخُّطٍ بِالْمَقْدُورِ حَلٌّ بِهٖ الْمَحْذُورِ. 298 5 کسی که ناراضی  
باشد به آنچه مقدر شده، محذوری که بر مردم آید بر او نیز فرود آید.
- 17 8113 - مِنْ اِيْقَنِ بِالْقَدْرِ لَمْ يَكْتُرْ بِمَا نَابَهُ. 401 5 کسی که یقین به  
قضا و قدر الهی دارد، پروایی از آنچه بر او در آید ندارد.

- 18 8114 - من رضى بالقدر لم يكرهه الحذر. 401 5 کسی که به قضا و قدر راضی باشد، اندیشه و بیم او را نگران نسازد.
- 19 8115 - محن القدر تسبق الحذر.
- 123 6 محتتهای قضا و قدر بر حذر کردن از آنها پیشی گیرد.
- 20 8116 - نزول القدر يسبق الحذر.
- 171 6 فرود آمدن قضا و قدر بر حذر کردن از آن پیشی گیرد.
- 21 8117 - نزول القدر يعمى البصر. 171 6 فرود آمدن قضا و قدر چشم را نابینا گردد.
- 22 8118 - نعم الطّارد للهّمّ الاتّكال على القدر. 163 6 اعتماد کردن بر قضا و قدر برای برطرف کردن اندوه چیز خوبی است.
- 23 8119 - شرّ الامور السّخط للقضاء.
- 177 4 بدترین کارها خشم کردن در برابر قضا و قدر الهی است.
- 24 8120 - قضاء متقن و علم مبرم. 503 4 قضا و قدر الهی، حکمی است استوار، و علمی است محکم.
- 25 8121 - كلّ شيء فيه حيلة الاّ القضاء.
- 533 4 در هر چیزی حيله و چاره‌ای هست جز در قضا و قدر حتمی خداوند.
- 26 8122 - علامة رضى الله سبحانه عن العبد، رضاه بما قضى به سبحانه، له و عليه. 366 4 نشانه رضایت و خوشنودی خدای سبحان از بنده، خوشنود بودن آن بنده است بدانچه خدا برای او مقدر فرموده، چه به سودش باشد و چه بر زیان او.

27 8123 - من لم يرض بالقضاء دخل الكفر دینه. 408 5 کسی که راضی به قضا و قدر خدا نباشد کفر در دین او داخل شود.  
28 8124 - یجری القضاء بالمقادیر علی خلاف الاختیار و التدبیر. 478 6  
قضا و قدر الهی بر طبق مقدرات، و بر خلاف اختیار و تدبیر بندگان جاری گردد.

### باب القرآن

1 8125 - اهل القرآن اهل الله و خاصته.  
382 1 اهل قرآن اهل خدا و خاصان درگاه اویند.  
2 8126 - القرآن افضل الهدایتین. 23 2 قرآن برترین هدایت از دو هدایت انسانها است.  
3 8127 - احسنوا تلاوة القرآن فإنه انفع القصص، و استشفوا به فإنه شفاء الصدور. 257 2 نیکو کنید تلاوت قرآن را که آن سودمندترین داستانها است، و بدان شفا جوئید که آن شفای سینهها است.  
4 8128 - اتبعوا النور الذي لا يطفأ  
و الوجه الذي لا يبلى، و استسلموا و سلّموا لامره، فإنكم لن تضلّوا مع التسليم. 257 2 پیروی کنید نوری را که خاموش نشود، و چهره‌ای را که کهنه نشود، و فرمانبردار باشید و تسلیم دستور آن باشید که با تسلیم بودن هیچ گاه گمراه نشوید.  
5 8129 - افضل الذكر القرآن، به تشرح الصدور و تستنیر السرائر. 450 2  
برترین ذکرها قرآن است که به وسیله آن سینهها گشوده شود، و درونها روشنی گیرد.



6 8130- انّ القرآن ظاهره انيق و باطنه عميق، لا تفنى عجايبه و لا تنقضى غرائبه، و لا تكشف الظلمات الاّ به.

562 2 به راستی که قرآن ظاهرش زیبا و شگفت‌انگیز، و درونش ژرف و عمیق، شگفتیهایش فانی نشود، و اسرار نهفته‌اش پایان نپذیرد، تاریکیهای جهل و نادانی جز بدان برطرف نخواهد شد.

7 8131- انّ هذا القرآن هو الناصح الّذی لا یغشّ، و الهادی الّذی لا یضلّ، و المحدث الّذی لا یکذب.

569 2 به راستی که این قرآن همان ناصح خیرخواهی است که ناخالصی ندارد، و راهنمایی است که گمراه نکند، و داستان سرایی است که دروغ نگوید.

8 8132- اذا دعاک القرآن الی خلّة جمیلة فخذ نفسک بامثالها. 177 3 هرگاه قرآن تو را به سوی خوی زیبایی بخواند، تو نفس خود را به نمونه‌های آن وادار کن. 9 8133- تدبّروا آیات القرآن و اعتبروا به فانّه ابلیغ العبر. 3 284 در آیات قرآن تدبّر کنید و بدانها پند گیرید که آنها رساترین پندها است.

10 8134- تعلّموا القرآن فانّه ربیع القلوب و استشفوا بنوره فانّه شفاه الصّدور. 303 3

قرآن را یاد بگیرید که به راستی قرآن بهار دلها است (و دل را شکفته سازد) و به نور آن شفا جوید که به راستی شفای سینه‌ها است.

11 8135- تمسّک بحبل القرآن و انتصحه و حلّ حلاله و حرّم حرامه و اعمل بعزائمہ و احکامه. 313 3 به قرآن چنگ بزن و نصیحتش را بپذیر، و حلالش را حلال و حرامش را حرام گردان و به واجبات و احکام آن عمل کن.

12 8136- جمال القرآن البقرة و آل عمران. 363 3 جمال و زیبایی قرآن، سوره بقره و آل عمران است.

- 13 8137 - سلوا الله الايمان و اعملوا بموجب القرآن. 155 4 از خداوند  
ایمان بخواهید، و به موجب قرآن عمل کنید.
- 14 8138 - شافع مشفع و قائل مصدق.  
190 4 (قرآن) شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته است، و گوینده‌ای  
است که گفتارش تصدیق شده. 15 8139 - ظاهر القرآن انیق و باطنه عمیق. 4  
278 ظاهر قرآن زیبا، و درونش ژرف است.
- 16 8140 - علیکم بهذا القرآن احلّوا حلاله و حرّموا حرامه، و اعملوا  
بمحکمه و ردّوا متشابهه الی عالمه فانه شاهد علیکم و افضل ما به توسّلتم. 4  
302 بر شما باد به این قرآن، حلالش را حلال گردانید، و حرامش را حرام، به  
محکم آن عمل کنید، و متشابه را به عالم و داننده‌اش بازگردانید، که به راستی  
قرآن گواهی است بر شما و برترین چیزی است که بدان توسّل جوئید.
- 17 8141 - فی القرآن نبأ ما قبلکم و خیر ما بعدکم و حکم ما بینکم. 4  
409 خبر و گزارش آنچه پیش از شما و آنچه پس از شما است و حکم آنچه  
اکنون در میان شما است همه در قرآن است.
- 18 8142 - کم من ضلالة زخرفت بآية من کتاب الله، كما یزخرف الدرهم  
النحاس بالفضة المموّهة. 555 4 بسا گمراهی و ضلالتی که آن را به آیه‌ای از  
کتاب خدا بیارایند همان گونه که درهم مس را به نقره‌ای که روکش شود  
بیارایند.
- 19 8143 - کفی بالقرآن داعیا. 573 4 قرآن برای خواندن و دعوت مردم  
کافی است.
- 20 8144 - لیکن سمیرک القرآن. 51 5 باید داستان سرای شب تو قرآن  
باشد.

21 8145 - لن تأخذوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا الذي نبذه. 70 5 هرگز نمی‌توانید پیمان قرآن را بگیریید (و بدان وفادار باشید) تا وقتی که بشناسید کسی که آن را به دور افکنده. 22 8146 - ليس لاحد بعد القرآن من فاقة و لا لاحد قبل القرآن غنى. 83 5 هیچ کس را پس از داشتن قرآن نیازی نباشد، و هیچ کس را پیش از قرآن ثروت و بی‌نیازی نباشد. 23 8147 - لقاح الايمان تلاوة القرآن.

131 5 بارور شدن ایمان به تلاوت و خواندن قرآن است.

24 8148 - من أنس بتلاوة القرآن لم توحشه مفارقة الاخوان. 369 5 کسی که به خواندن و تلاوت قرآن انس گیرد، جدایی برادران و دوستان او را به وحشت نیندازد.

25 8149 - من اتخذ قول الله دليلا هدى الى التي هي اقوم. 374 5 کسی که گفتار خدا را راهنمای خویش گیرد، به استوارترین راه هدایت شود.

26 8150 - من شفع له القرآن يوم القيمة

شفع فيه، و من محل به صدق عليه.

431 5 کسی که قرآن برای او در روز قیامت شفاعت کند، شفاعتش پذیرفته شود، و کسی که قرآن از او شکایت کند، شکایتش تصدیق گردد.

27 8151 - ما آمن بما حرّمه القرآن من استحلّه. 89 6 کسی که حرام قرآن را حلال بداند، به حرام قرآن ایمان ندارد.

28 8152 - ما جالس احد هذا القرآن الا قام بزيادة او نقصان، زيادة في هدى او نقصان في عمى. 103 6 هیچ کس هم نشین قرآن نگردد مگر این که با فزونی یا کمی برخیزد، فزونی در هدایت، یا کمی در گمراهی.

29 8153 - نور لمن استضاء به، و شاهد لمن خاصم به، و فلج لمن حاجّ به  
و علم لمن وعى، و حکم لمن قضى.

182 6 قرآن نور و روشنایی است برای کسی که بدان روشنایی خواهد، و  
گواه است برای کسی که با او به ستیز برخیزد، و پیروزی است برای کسی که  
بدان احتجاج کند، و دانش است برای کسی که حفظ کند، و حکمی است برای  
کسی که قضاوت کند.

30 8154 - هو الذى لا تزىغ به الالهواء و لا تلتبس به الشبه و الاراء. 6  
205 قرآن کتابی است که هواها و خواهشها آن را کج نکند، و شبهه‌ها و رأیها بر  
آن مشتبه نشود.

31 8155 - هو الفضل ليس بالهزل، هو الناطق بسنة العدل و الامر بالفضل،  
هو حبل الله المتين و الذكر الحكيم، هو وحى الله الامين و حبله المتين، و هو  
ربيع القلوب و ينابيع العلم، و هو الصراط المستقيم، هو هدى لمن ائتم به و زينة  
لمن تحلّى به، و عصمة لمن اعتصم به، و حبل لمن تمسك به.

207 6 قرآن «فصل» و جدا کننده است و شوخی و بیهوده نیست، گویای به  
روش و سنت عدالت و دستور دهنده به فضیلت است، ریسمان استوار الهی، و  
ذکر حکیم او است، قرآن وحی امین خدا و ریسمان محکم او است، بهار دلها و  
چشمه‌های علم و دانش است، قرآن راه راست، و راهنمای کسی است که بدان  
اقتدا کند، و زیوری است برای کسی که خود را بدان بیاراید، و نگهدارنده است  
برای کسی که بدان چنگ زند، و ریسمان محکمی است برای کسی که بدان  
تمسک جوید.

32 8156 - لا تستشفين بغير القرآن فإنه من كلِّ داء شاف. 298 6 زنهار که  
جز به قرآن به چیز دیگری شفا و بهبودی نجوید، زیرا قرآن برای هر دردی شفا  
و درمان است.  
33 8157 - لا تفتنى عجائبه و لا تنقضى غرائبه و لا تنجلي الشبهات الا به.  
408 6 (قرآن کتابی است که) شگفتیهایش فانی نگردد، و اسرار نهفته‌اش  
پایان نپذیرد، و شبهه‌ها جز بدان گشوده نشود.

### باب الاقرار (اعتراف)

1 8158 - الاعتراف شفيح الجاني. 164 2 اعتراف به گناه شفاعت کننده  
گنهکار است.  
2 8159 - ربّ جرم اغنى عن الاعتذار عنه الاقرار به. 74 4 بسا جرم و  
گناهی که اقرار و اعتراف بدان بی‌نیاز سازد از عذرخواهی آن.  
3 8160 - شافع المذنب اقراره و توبته اعتذاره. 180 4 شفاعت کننده  
گناهکار اقرار و اعتراف او است، و توبه‌اش عذرخواهی او است.  
4 8161 - عاص يقرّ بذنبه خير من مطيع يفتخر بعمله. 363 4 نافرمان و  
گنهکاری که اقرار به گناه خود کند بهتر است از فرمانبرداری که به کار و عمل  
خود افتخار کند.  
5 8162 - من اعترف بالجريرة استحقّ المغفرة. 468 5 کسی که اعتراف به  
گناه کند سزاوار آمرزش است.  
6 8163 - ما اخلق من عرف ربّه ان يعترف بذنبه. 92 6  
چه قدر سزاوار است کسی که پروردگار خود را شناخته که به گناه خود  
اعتراف کند.  
7 8164 - نعم شافع المذنب الاقرار.

166 6 اقرار و اعتراف برای گنهکار شفیع خوبی است.  
8 8165 - لا اعتذار أمحی للذنب من الاقرار. 385 6 هیچ عذرخواهی برای  
محو گناه، بهتر از اقرار و اعتراف نیست.

### باب القرض (وام)

- 1 8166 - اغتتم من استقرضك في حال غناك ليجعل قضاءه في يوم عسرتك.
- 200 2 غنيمت بشمار کسی را که در حال توانگری از تو وام خواهد، که پرداخت آن را در روز تنگدستی تو قرار دهد.
- 2 8167 - من اقرض الله جزاه. 220 5 کسی که به خدا قرض دهد، پاداشش دهد.

### باب القساوة (سنگدلی)

- 1 8168 - ضادوا القسوة بالرفقة. 232 4 با بی رحمی و سنگدلی مخالفت کنید به وسیله دل نازکی.
- 2 8169 - من اعظم الشقاوة القساوة.
- 33 6 از بزرگترین بدبختی‌ها سنگدلی است.
- 3 8170 - لا لوم اشد من القسوة. 393 6 هیچ پستی سخت‌تر از سنگدلی نیست.

## باب القصد (میان‌روی)

- 1 8171 - علیک بالقصد فی الامور فمن عدل عن القصد جار، و من اخذ به عدل. 291 4 بر تو باد به میان‌روی در کارها که هر کس از میان‌روی عدول کند، ستم کرده و هر کس آن را برگیرد عدل ورزد.
- 2 8172 - علیک بالقصد فانه اعون شیء علی حسن العیش، و لن یهلک امرء حتی یؤثر شهوته علی دینه. 297 4 بر تو باد به میان‌روی که آن کمک کارترین چیزها است بر زندگی نیکو، و هیچ کس هلاک و نابود نشود مگر وقتی که اختیار کند شهوت و خواسته‌اش را بر دین و آیین خود.
- 3 8173 - لیکن مرکبک القصد و مطلبک الرشد. 125 5 باید مرکب تو میان‌روی، و آرمان تو راه راست باشد.
- 4 8174 - من اراد السّلامة فعلیه بالقصد. 226 5 کسی که سلامت خواهد باید میان‌رو باشد.
- 5 8175 - الاقتصاد ینمی القلیل. 92 1 میان‌روی چیز اندک را افزایش دهد.
- 6 8176 - الاقتصاد ینمی الیسیر. 139 1 میان‌روی کم را افزایش دهد.
- 7 8177 - الاقتصاد نصف المئونة. 151 1 میان‌روی نیمی از خرج است (و نیمی از خرج را کم کند).
- 8 8178 - انّ منع المقتصد احسن من عطاء المبدّر. 493 2 به راستی که خودداری کردن انسان میان‌رو، از عطا و بخشش اسراف‌کار بهتر است.
- 9 8179 - اذا اراد الله بعبد خیرا الهمة الاقتصاد و حسن التدبیر و جنبه سوء التدبیر و الاسراف. 175 3 هرگاه خداوند نسبت به بنده‌ای خیر و خوبی خواهد



میان‌روی و تدبیر خوب را به او الهام فرماید، و از بد تدبیری و اسراف کاری او را پرهیز دهد.

10 8180 - اذا رغبت فی صلاح نفسک فعلیک بالاعتقاد و القنوع و التقلل.  
3 192 هرگاه مایل به اصلاح خود بودی بر تو باد به میان‌روی و قناعت و کم کردن زیاده‌روی‌ها.

11 8181 - حسن التقدير مع الکفاف خیر من السعی فی الاسراف. 3 387  
اندازه‌گیری نیکو با کفاف زندگی، بهتر است از تلاش در اسراف کاری.

12 8182 - کلّ ما زاد علی الاقتصاد  
اسراف. 4 540 هر آنچه افزون باشد بر میان‌روی، اسراف و زیاده‌روی است.  
13 8183 - کفی بالمرء کیسا ان یقتصد فی مآربه و یجمل فی مطالبه. 4  
582 در زیرکی انسان همین بس که در خواسته‌های خود میان‌روی را مراعات کند، و در مطالب و مقاصد خویش اعتدال را به کار بندد.

14 8184 - لن یهلك من اقتصد. 5 70 هرگز هلاک نشود کسی که میان‌روی کند.

15 8185 - لیس فی اقتصاد تلف. 5 86 در میان‌روی تلف شدن نخواهد بود.

16 8186 - من لم یحسن الاقتصاد اهلکه الاسراف. 5 250 کسی که به خوبی میان‌روی نکند، اسراف او را هلاک گرداند.

17 8187 - من اقتصد خفتّ علیه المؤمن.  
5 274 کسی که میان‌روی کند خرجهای زندگی بر او سبک گردد.

- 18 8188 - من اقتصد فی الغنی و الفقر فقد استعدّ لنوائب الدّهر. 431 5  
کسی که در حال دارایی و نداری میانه‌روی کند به راستی برای سختی‌های روزگار آماده شده است.
- 19 8189 - من صحب الاقتصاد دامت صحبة الغنی له، و جبر الاقتصاد فقره و خلله. 458 5 کسی که با میانه‌روی مصاحب و همدم باشد، همدمی ثروت و توانگری برای او دوام یابد، و همین میانه‌روی، جبران نداری و کمبودهای زندگی او را بنماید.
- 20 8190 - من الاقتصاد سخاء بغير سرف و مروّة من غير تلف. 41 6 از نمونه‌های میانه‌روی سخاوتی است که اسراف در آن نباشد و جوانمردی که سبب تلف شدن نگردد.
- 21 8191 - من المروّة ان تقتصد فلا تسرف، و تعد فلا تخلف. 42 6 از جوانمردی است که میانه‌روی کنی و اسراف نکنی، و وعده دهی و خلاف وعده نکنی.
- 22 8192 - لا هلاک مع اقتصاد. 362 6 با میانه‌روی هلاکتی نیست.
- 23 8193 - خذ القصد فی الأمور فمن اخذ القصد خفّت علیه المؤمن. 440 3 در هر کاری میانه‌روی کن، که هر کس میانه‌روی کند خرجها بر او سبک باشد.
- 24 8194 - ابق یبق علیک. 176 2 برجادار (دیگران را) تا تو را برجا دارند.

## باب التقصير (کوتاهی کردن)

- 1 8195 - التفریط مصيبة القادر. 242 1 کوتاهی کردن، مصیبت و اندوه شخص توانا و قادر است (در قیامت).
- 2 8196 - التَّقْصِيرُ فِي الْعَمَلِ لِمَنْ وَثِقَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غِبْنٌ. 103 2 کوتاهی در عمل برای کسی که اعتماد بر پاداش آن دارد، زیان بزرگی است.
- 3 8197 - ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ مَلَامَةٌ. 325 3 میوه کوتاهی کردن سرزنش است.
- 4 8198 - لِسَانُ الْمُقْصِرِ قَصِيرٌ. 124 5 زبان آدم تقصیرکار کوتاه است.
- 5 8199 - مَنْ قَصَرَ عَابَ. 147 5 کسی که کوتاهی کند عیبناک شود.
- 6 8200 - مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ، فَقَدْ خَسِرَ عَمْرَهُ وَضُرَّهُ أَجَلَهُ. 395 5 کسی که کوتاهی کند در دوران آرزوی خود، و پیش از رسیدن مرگ، عمرش را تباه کرده و مرگ برای او زیانبار است.
- 7 8201 - مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ ابْتِلَاهُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ بِالْهَمِّ، وَ لَا حَاجَةَ لِلَّهِ فَيَمْنُ لَيْسَ لَهُ فِي نَفْسِهِ وَ مَالِهِ نَصِيبٌ. 424 5 کسی که در عمل کوتاهی کند خدای سبحان او را به اندوه دچار سازد، و خدا را نیازی نیست به کسی که در مال و جانش بهره‌ای نباشد. 8 8202 - مَنْ قَصَرَ عَنِ فِعْلِ الْخَيْرِ خَسِرَ وَ نَدِمَ. 472 5 کسی که از انجام کار خیر کوتاهی کند، زیان کرده و پشیمان شود.

## باب القضاء (داوری و قضاوت)

- 8203-1 - افطع شیء ظلم القضاة. 2 400 رسواترین چیزها ستم قاضیان شرع است.
- 8204-2 - افضل الخلق اقضاهم بالحق و احبهم الى الله سبحانه اقولهم للصدق. 2 467 برترین مردم کسی است که بهتر قضاوت به حق کند، و محبوبترین آنها به درگاه خدای سبحان کسی است که راستگوتر از دیگران باشد.
- 8205-3 - شرّ القضاة من جارت اقضيته.
- 171 4 بدترین قاضیان کسی است که قضاوتهایش ظلم و زور باشد.
- 8206-4 - ليس من العدل القضاء على الثقة بالظن. 5 84 از عدالت نیست قضاوت کردن بر مبنای گمان و اعتماد کردن بر آن.
- 8207-5 - من جارت اقضيته زالت قدرته. 5 193 کسی که قضاوتهایش از روی ظلم و زور باشد قدرت و توانش زائل گردد.
- 8208-6 - من رضی بالقضاء طابت عيشته. 5 294 کسی که به مقدرات راضی باشد زندگی خوشی دارد.

### باب التقاطع (بریدن از یکدیگر)

1 8209 - ایاکم و التّدابّر و التّقاطع و ترک الامر بالمعروف و النّهی عن المنکر.

322 2 بیرهیزید از پشت کردن و بریدن از یکدیگر، و ترک امر به معروف و نهی از منکر.

### باب الاقتفاء (پیروی کردن)

1 8210 - ما اعظم فوز من اقتفى أثر النّبیین. 71 6 چه بزرگ است رستگاری کسی که راه پیامبران را پیروی کند.

### باب القلب (دل)

1 8211 - الرّجل بجنانه. 61 1 شخصیت مرد به دل و قلب او است.  
2 8212 - القلب خازن اللّسان. 67 1 دل خزینه دار زبان است (و زبان باید از دل دستور بگیرد).

3 8213 - الصّدر رقیب البدن. 110 1 سینه نگهبان بدن است.  
4 8214 - القلب مصحف الفکر. 273 1 دل کتاب و دفتر فکر و اندیشه است.

5 8215 - کیف یقدر علی اعمال الرّضا القلب المتولّه بالدّیّا. 562 4 چگونه قدرت دارد بر به کار بردن رضا (و خوشنودی به قسمت) آن دلی که شیفته به دنیا است.

6 8216 - من مات قلبه دخل النّار.  
269 5 کسی که دلش بمیرد داخل دوزخ شود.

- 7 8217 - انتباه العيون لا ينفع مع غفلة القلوب. 68 2 بیداری چشمها با وجود غفلت و بی خبری دلها سودی نبخشد.
- 8 8218 - المرء باصغريه: بقلبه و لسانه، ان قاتل قاتل بجنان، و ان نطق نطق بيان. 133 2 شخصیت آدمی به دو چیز کوچک او است، یعنی دل و زبان، اگر بجنگد می جنگد با دل (و قدرت و نیروی دل) و اگر سخن گوید (و زبان آور باشد) سخن گوید به زبان (پس همه شخصیت او به این دو قطعه کوچک گوشتی بازگردد).
- 9 8219 - اخرجوا الدنیا من قلوبكم قبل ان تخرج منها اجسادكم، ففیها اختبرتم و لغيرها خلقتم. 244 2 دنیا را از دلها تان بیرون کنید پیش از آنکه بدنها تان از آن بیرون رود، زیرا در این دنیا آزمایش شوید و برای جای دیگری آفریده شده اید.
- 10 8220 - این القلوب التي وهبت لله و عوقدت علی طاعة الله. 363 2 کجايند دلهايی که خود را به خدا بخشیده و بر اطاعت خداوند پیمان بسته بودند
- 11 8221 - ابعد البعد تنائی القلوب. 405 2 دورترین دوریها، دوری دلها از یکدیگر است.
- 12 8222 - اقرب القرب مودّات القلوب.
- 405 2 نزدیک ترین نزدیکی دوستی دلها است.
- 13 8223 - افضل القلوب قلب حشی بالفهم. 414 2 بهترین دلها، دلی است که از فهم و درک پر شده باشد.
- 14 8224 - اصل صلاح القلب اشتغاله بذكر الله. 415 2 ریشه اصلاح دل سرگرم شدن آن به یاد خدا است.

- 15 8225 - انّ للقلوب خواطر سوء و العقول تزجر عنها. 2 500 دلها را  
 خاطرها و اندیشه‌های بدی است و عقلها آنها را از آن اندیشه‌ها بازمی‌دارند.
- 16 8226 - انّ هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها للخير. 2 504 به راستی  
 که این دلها ظرفهایی است و بهترین آنها دلی است که ظرفیت بیشتری برای خیر  
 و خوبی داشته باشد.
- 17 8227 - انّ هذه القلوب تملّ كما تملّ الابدان، فابتغوا لها طرائف الحكم.  
 2 544 به راستی که این دلها خسته و ملول می‌شوند، همان گونه که بدنها  
 خسته می‌شوند، پس برای آنها (و رفع خستگی آنها) تازه‌های حکمت را  
 بجویید.
- 18 8228 - انّ للقلوب شهوة و كراهة و اقبالا و ادبارا، فأتوها من اقبالها و  
 شهوتها فانّ القلب اذا اكره عمى.  
 2 602 به راستی که دلها را حالت‌هایی است: حالت میل و حالت بی‌میلی و  
 کراهت، و رو آوردن و پشت کردن، پس شما در حالت میل و رو آوردن به  
 سراغ آنها بروید (و از آنها بهره‌گیرید) زیرا دل اگر مجبور گردد کور شود (و آن  
 گونه که باید کار را انجام ندهد).
- 19 8229 - انّ للقلوب اقبالا و ادبارا فاذا  
 اقبلت فاحملوها على النوافل، و اذا ادبرت فاقصروا بها على الفرائض.  
 2 603 به راستی که دلها را رو آوردنی است و پشت کردنی، هرگاه روی  
 آورد و ادارش کنید به نوافل و کارهای مستحبی، و هنگامی که پشت کرد (و  
 نشاط لازم را نداشت) به واجبات اکتفا کنید.

- 20 8230 - اذا احبَّ الله عبدا رزقه قلبا سليما و خلقا قويما. 3 167  
 هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، دلی سالم و خلقی درست روزی او کند.
- 21 8231 - تكاد ضمائر القلوب تطّلع على سرائر العيوب. 3 281  
 است درون دلها بر عیبهای پوشیده و پنهان آگاه شوند. 22 8232 - حزن القلوب يمحّص الذنوب.
- 3 416  
 اندوه دلها (به پشیمانی و توبه) گناهان را پاک می‌کند.
- 23 8233 - شرّ ما القى فى القلوب الغلول. 4 167  
 بدترین چیزی که در دلها می‌افتد خیانت است.
- 24 8234 - طوبى للمنكسرة قلوبهم من اجل الله. 4 238  
 کسانی که دلهاشان بخاطر خدا شکسته شده.
- 25 8235 - عظم الجسد و طوله لا ينفع اذا كان القلب خاويا. 4 354  
 جسم و درازی آن سود نبخشد زمانی که دل (از عقل و شعور و معرفت) تهی باشد.
- 26 8236 - فاسمعوا ايّها الناس وعوا و احضروا آذان قلوبكم تفهموا. 4 431  
 پس بشنوید ای مردم و حفظ کنید و حاضر کنید گوشهای دلتان را تا بفهمید.
- 27 8237 - فالصّورة صورة انسان و القلب قلب حيوان. 4 436  
 چهره، چهره انسان است ولی دل، دل حیوان. 28 8238 - قد قادتكم ازمة الحين و استغلقت على قلوبكم اقفال الرّين.
- 4 481  
 به حقیقت که مهارهای مرگ شما را کشیده، و قفلهای چرکین بر دلهای شما خورده.



- 29 8239 - قلوب الرجال وحشيّة فمن تألفها اقبلت عليه. 507 4 دلهاي مردمان، وحشي است و هر کس که با آنها الفت گیرد به سوی او روی آورند.
- 30 8240 - قلوب العباد الطاهرة مواضع نظر الله سبحانه، فمن طهر قلبه نظر اليه. 507 4 دلهاي پاک بندگان خدا جايگاه نظر خدای سبحان است، پس هر که دل خود را پاک گرداند، خداوند بدان دل نظر افکند.
- 31 8241 - لقد علّق بنياط هذا الانسان بضعة هي اعجب ما فيه و ذلك القلب و له موادّ من الحكمة و اضداد من خلافها. 55 5 در درون سينه انسان تگه گوشتی آویخته است که شگفت‌ترین اعضای بدن است و آن قلب است، و شگفتی آن به این خاطر است که موادّی از حکمت و چیزهایی از ضدّ آن در آن جمع شده است.
- 32 8242 - وقر قلب لم یکن له اذن واعية. 235 6 کر شده است دلی که برای او گوشي نگهدارنده نباشد.
- 33 8243 - لا یصدر عن القلب السّليم الا المعنى المستقیم. 425 6 از دل سالم جز معنی درست و راست برنیاید.
- 34 8244 - لا خیر فی قلب لا یخشع و عین لا تدمع و علم لا ینفع. 436 6 در دلی که خاشع نباشد، و چشمی که اشک نریزد، و علم و دانشی که سودی نبخشد خیری نیست.

## باب القناعة

- 8245 1- القناعة تغنى. 15 1 قناعت بی نیاز گرداند. 2 8246- القناعة عزّ. 25 1 قناعت عزّت و سربلندی است.
- 8247 3- القناعة عفاف. 47 1 قناعت پارسایی و عفاف است.
- 8248 4- القناعة نعمة. 48 1 قناعت نعمتی است.
- 8249 5- العبد حرّ ما قنع، الحرّ عبد ما طمع. 113 1 بنده آزاد است تا وقتی که قناعت کند، و انسان آزاده برده است تا وقتی که طمع کند.
- 8250 6- القناعة عون الفاقة. 148 1 قناعت کمک کار پریشانی و نداری است (و سختی نداری را با قناعت می توان جبران و مداوا کرد).
- 8251 7- القناعة ابقى عزّ. 163 1 قناعت پایدارترین عزت است.
- 8252 8- المستريح من الناس القانع. 165 1 کسی از مردم آسوده است که قانع باشد.
- 8253 9- القناعة علامة الاتقياء. 165 1 قناعت نشانه پرهیزکاران است.
- 8254 10- القناعة عزّ و غناء. 182 1 قناعت عزّت و توانگری و بی نیازی است.
- 8255 11- القنوع عنوان الرضا. 195 1 قناعت سرلوحه رضایت و خوشنودی است.
- 8256 12- القناعة اهنأ عيش. 232 1 قناعت گواراترین زندگی است.
- 8257 13- القناعة سيف لا ينبو. 234 1 قناعت شمشیری است که کند نشود.
- 8258 14- القناعة رأس الغنى. 278 1

- قناعت اساس توانگری و بی‌نیازی است.
- 15 8259 - القناعة تؤدّي الى العزّ. 1 291 قناعت آدمی را به عزّت می‌رساند.
- 16 8260 - الغنیّ من استغنی بالقناعة.
- 335 1 توانگر و بی‌نیاز کسی است که به قناعت بی‌نیازی جسته است.
- 17 8261 - الغنیّ من آثر القناعة. 1 341 بی‌نیاز کسی است که قناعت را انتخاب کرده است.
- 18 8262 - اخو الغنی من التحف بالقناعة. 1 347 برادر (و ملازم) بی‌نیازی و توانگری کسی است که قناعت را همچون لحافی در بر گرفته باشد.
- 19 8263 - القناعة و الطّاعة توجبان الغنی و العزّة. 1 360 قناعت و اطاعت حق تعالی موجب توانگری و عزّت در پیشگاه خدا و خلق او گردند.
- 20 8264 - القانع غنیّ و ان جاع و عری.
- 369 1 آدم قانع توانگر و بی‌نیاز است اگر چه گرسنه و برهنه باشد.
- 21 8265 - القناعة افضل الغنائین. 2 26 قناعت برترین بخش از دو بخش توانگری است (و آن بخش دیگر توانگری با مال و ثروت است).
- 22 8266 - القناعة افضل العفّین. 2 27 قناعت برترین بخش از دو بخش عفّت و پاکدامنی است.
- 23 8267 - القانع ناج من آفات المطامع. 2 43 شخص قانع از آفت‌های هرگونه طمعی آسوده و نجات یافته است.
- 24 8268 - اقنع تعزّ. 2 174 قناعت کن تا عزیز شوی.
- 25 8269 - اقنع بما اوتيته تكن مكفیّا.
- 189 2 بدانچه به تو داده شده قانع باش تا کفایت شوی.

- 26 8270 - انتقم من حرصك بالقبوع، كما تنتقم من عدوك بالقصاص. 2  
 190 از حرص خود به وسیله قناعت انتقام بگیر، همان گونه که از دشمن خود  
 با قصاص انتقام می‌گیری.
- 27 8271 - اقنعوا بالقليل من دنياكم لسلامة دينكم، فان المؤمن البلغة  
 اليسيرة من الدنيا تقنعه. 2 259 قانع باشید به کمی از دنیای خود به خاطر سالم  
 ماندن دینتان، زیرا مؤمن را روزی اندکی از دنیا قانعش می‌کند.
- 28 8272 - الا و ان القناعة و غلبة الشهوة من اكبر العفاف. 2 330 آگاه  
 باشید که قناعت کردن و غالب آمدن برخواستہ و شهوت، از بزرگترین مرتبه‌های  
 عفاف و پاکدامنی است.
- 29 8273 - اغناكم اقنعكم. 2 369 بی‌نیازترین شما قانع‌ترین شما است.
- 30 8274 - اغنى الناس القانع. 2 374 بی‌نیازترین مردم انسان قانع است.
- 31 8275 - اطيب العيش القناعة. 2 383 راحت‌ترین و پاکیزه‌ترین زندگی،  
 قناعت است.
- 32 8276 - اهنأ الاقسام القناعة و صحّة الاجسام. 2 408 گواراترین  
 قسمت‌ها و بهره‌ها در زندگی قناعت و سلامت بدن است.
- 33 8277 - اعون شيء على صلاح النفس القناعة. 2 436 کمک‌کارترین  
 چیزها برای اصلاح نفس قناعت است.
- 34 8278 - اغنى الغنى القناعة و التحمّل فى الفاقة. 2 449 بی‌نیازترین  
 بی‌نیازها قناعت و تحمل و صبر در نداری است.
- 35 8279 - انعم الناس عيشا من منحه الله سبحانه القناعة و اصلح له زوجه.  
 2 460 پر نعمت‌ترین مردم از نظر زندگی کسی است که خدای سبحان  
 قناعت را روزی او کرده، و همسرش را برای او سازگار نموده است.

8280 36- انّ في القنوع لغناء. 2 487 به راستی که در قناعت توانگری است.

8281 37- انّ اكرم الناس من اقتنى اليأس و لزم القنوع و الورع، و بریء من الحرص و الطمع، فانّ الطمع و الحرص الفقر الحاضر و انّ اليأس و القناعة الغنى الظاهر. 2 617 به راستی که گرامی‌ترین مردم کسی است که نومیدی (از مردم) را فراهم کند، و قناعت و پارسایی را ملازم گردد و از حرص و طمع فارغ و جدا گردد، زیرا طمع و حرص فقری است حاضر، و به راستی که نومیدی و قناعت توانگری و بی‌نیازی ظاهر و آشکاری است.

8282 38- ان تقنع تعزّ. 3 24 اگر قناعت کنی عزیز گردی.

8283 39- انکم الى القناعة بیسیر الرّزق احوج منکم الى اكتساب الحرص في الطّلب. 3 64 به راستی که شما به قناعت کردن به روزی اندک نیازمندترید تا به کسب کردن حرص در طلب تحصیل روزی.

8284 40- انکم ان قنعتم حزتم الغناء و خفت علیکم مؤن الدّنيا. 3 67 به راستی که شما اگر قناعت کنید، توانگری را دارا گشته و رنجها و زحمت‌های دنیا بر شما آسان و سبک گردد.

8285 41- آفة الورع قلة القناعة. 3 104 آفت ورع و پارسایی کمی قناعت است.

8286 42- اذا حرمت فاقنع. 3 119 هرگاه محروم شدی (از نعمت و روزی بسیار) قناعت کن.

8287 43- اذا طلبت الغنى فاطلبه بالقناعة. 3 135 هرگاه در طلب بی‌نیازی و توانگری بودی آن را با قناعت طلب کن (زیرا اگر همه دنیا را هم بگیری و قانع نباشی، بی‌نیاز نخواهی بود).

- 44 8288 - اذا لم يكن ما تريد فارد ما يكون. 3 135 وقتی آنچه را تو می خواهی میسر نشد، تو بخواه آنچه را که می باشد (و به وضع موجود راضی باش). 45 8289 - اذا اراد الله بعد خيرا الهمة القناعة و اصلح له زوجه. 3 167 هرگاه خداوند برای بنده ای خیری بخواهد قناعت را به دل او بیندازد و همسرش را برای او شایسته گرداند.
- 46 8290 - اذا اراد الله بعد خيرا الهمة القناعة فاکتفی بالكفاف و اکتسی بالعفاف. 3 175 هنگامی که خداوند برای بنده ای خیر بخواهد، قناعت را به دل او بیندازد که در نتیجه به کفاف زندگی بسنده کند، و جامه عفاف و پاکدامنی در تن کند.
- 47 8291 - بالقناعة يكون العز. 3 214 به وسیله قناعت عزت به دست آید.
- 48 8292 - ثمرة القناعة الغناء. 3 324 میوه قناعت توانگری است.
- 49 8293 - جمال العیش القناعة. 3 363 زیبایی زندگی قناعت است.
- 50 8294 - ثمرة القناعة الاجمال فى المكتسب و العزوف عن الطلب.
- 3 330 میوه قناعت میانه روی در کسب و کار، و دوری کردن از درخواست و طلب از مردم است.
- 51 8295 - ثمرة العفة القناعة. 3 331 میوه عفت و پاکدامنی قناعت است.
- 52 8296 - ثمرة القناعة العز. 3 333 میوه قناعت عزت و سربلندی است.
- 53 8297 - حسن القناعة من العفاف.
- 3 390 قناعت کردن نیکو از پاکدامنی است.
- 54 8298 - حسبک من القناعة غناک بما قسم لك الله سبحانه. 3 403 از قناعت کردن تو را همین بس که بی نیاز باشی بدانچه خدای سبحان برای تو قسمت و روزی فرموده.

- 55 8299 - ضادّوا الحرص بالقنوع.
- 232 4 به وسیله قناعت با حرص مخالفت کنید.
- 56 8300 - طوبی لمن تجلبب بالقنوع و تجنّب الاسراف. 242 4 خوشا به حال کسی که پیراهن قناعت به تن کند و از اسراف و زیاده‌روی پرهیز نماید.
- 57 8301 - علیک بالقنوع فلا شیء ادفع للفاقة منه. 287 4 بر تو باد به قناعت که چیزی برای برطرف کردن نیاز و فقر از آن مؤثرتر نیست.
- 58 8302 - علی قدر العفة تكون القناعة.
- 312 4 به اندازه عفت و پاکدامنی پرهیزکاری است.
- 59 8303 - عزّ القنوع خیر من ذلّ الخسوع. 351 4 عزّت قناعت بهتر از ذلّت و خواری خضوع در برابر مردم است.
- 60 8304 - غایة الاقتصاد القناعة. 371 4 نهایت مرتبه میانه‌روی در زندگی قناعت است.
- 61 8305 - فی القناعة الغناء. 398 4 بی‌نیازی در قناعت است.
- 62 8306 - قد عزّ من قنع. 474 4 به حقیقت عزیز گشته کسی که قناعت کند.
- 63 8307 - قرن القنوع بالغناء. 494 4 قناعت مقرون و بسته به عزّت است.
- 64 8308 - کلّ الغنی فی القناعة و الرضا.
- 533 4 همه بی‌نیازی و توانگری در قناعت و خوشنودی (به قسمتهای الهی) است.
- 65 8309 - کلّ قانع غنیّ. 524 4 هر قناعت‌کننده‌ای بی‌نیاز و توانگر است.
- 66 8310 - کلّ قانع عقیف. 536 4 هر قانعی پاکدامن است.

- 67 8311 - كل مؤن الدنيا خفيفة على القانع و العفيف. 4 541 همه  
 خرجهای دنیا بر قناعت کننده و پرهیزکار سبک و آسان است.
- 68 8312 - كيف يستطيع صلاح نفسه من لا يقنع بالقليل 4 560 چگونه  
 قدرت و استطاعت اصلاح خویش را دارد کسی که به اندک قناعت نکند.
- 69 8313 - كفى بالقناعة ملكا. 4 569 برای پادشاهی همان قناعت کافی  
 است. 70 8314 - كن قنعا تكن غنيا. 4 599 قانع باش، تا توانگر باشی.
- 71 8315 - لن يلقى المؤمن الا قانعا. 5 62 مؤمن دیدار نشود مگر آنکه  
 قناعت کننده است.
- 72 8316 - لن توجد القناعة حتى يفقد الحرص. 5 66 هرگز قناعت یافت  
 نشود مگر زمانی که حرص وجود نداشته باشد.
- 73 8317 - من قنع غنى. 5 143 کسی که قناعت کند بی نیاز شود.
- 74 8318 - من قنع شبع. 5 146 کسی که قناعت کند سیر شود.
- 75 8319 - من تقنّع قنع. 5 146 کسی که خود را به قناعت وادارد قانع  
 شود.
- 76 8320 - من عقل قنع. 5 150 کسی که عاقل باشد، قناعت کند.
- 77 8321 - من قنع لم يغمّ. 5 158 کسی که قناعت کند غمگین نگردد.
- 78 8322 - من قنع حسنت عبادته. 5 165 کسی که قناعت کند عبادتش  
 نیکو شود.
- 79 8323 - من قنع قلّ طمعه. 5 201 کسی که قناعت کند طمعش کم شود.
- 80 8324 - من قنع بقسم الله استغنى. 5 219 کسی که به قسمت و بهره خداوند بی نیاز گردد قناعت کند.
- 81 8325 - من لم يقنع بما قدر له تعنى. 5 219



- 219 5 کسی که قناعت نکند بدانچه برای او مقدّر شده به رنج و تعب دچار گردد.
- 82 8326 - من عدم القناعة لم یغنه المال. 229 5 کسی که قناعت نداشته باشد مال او را بی‌نیاز نکند. 83 8327 - من عدته القناعة لم یغنه المال. 5 232 کسی که قناعت از او بگذرد (و جدا شود) مال او را بی‌نیاز نکند.
- 84 8328 - من قنع برزق الله استغنی عن الخلق. 294 5 کسی که به روزی و بهره خدا قناعت کند از خلق خدا بی‌نیاز گردد.
- 85 8329 - من قنع کفی مذلة الطلب.
- 297 5 کسی که قناعت کند از خواری طلب کردن آسوده شود.
- 86 8330 - من وهبت له القناعة صانته.
- 294 5 کسی که موهبت قناعت به او عطا شود همان نگاهش دارد.
- 87 8331 - من قنعت نفسه عزّ معسرا.
- 294 5 کسی که نفس او قانع باشد در حال فقر و تنگدستی عزیز است.
- 88 8332 - من لزم القناعة زال فقره.
- 299 5 کسی که ملازم قناعت باشد فقر و ناداریش زائل گردد.
- 89 8333 - من کان بیسیر الدنیا لا یقنع لم یغنه من کثیرها ما یجمع. 303 5 کسی که به اندک دنیا قانع نشود، مال زیاد دنیا هم که جمع کند او را بی‌نیاز نکند.
- 90 8334 - من قنع بقسم الله استغنی عن الخلق. 320 5 کسی که قانع باشد به قسمت و روزی خداوند از خلق خدا بی‌نیاز گردد.
- 91 8335 - من قنعت نفسه اعانته علی النزاهة و العفاف. 342 5 کسی که نفس او قانع شد، بر پاکی و پاکدامنی یاریش دهد.

- 8336 92- من کثر قنوعه قلّ خضوعه.
- 450 5 کسی که قناعتش بسیار شد، خضوع و فروتنی او کم شود.
- 8337 93- من قنع عزّ و استغنی. 451 5 کسی که قناعت کند عزیز و بی‌نیاز گردد.
- 8338 94- من اکرم الخلق التّحلّی بالقناعة. 30 6 از گرامی‌ترین خصلتها زیور یافتن به قناعت است.
- 8339 95- من شرف الهمّة لزوم القناعة. 44 6 از شرافت همّت انسان ملازمت با قناعت است.
- 8340 96- من عزّ النّفس لزوم القناعة.
- 48 6 از عزّت نفس انسانی ملازم بودن با قناعت است.
- 8341 97- ما احسن بالانسان ان یقنع بالقلیل و یجود بالجزیل. 97 6
- چقدر نیکو است برای انسان که قانع باشد به کم، ولی بخشش کند به زیاد.
- 8342 98- نعم الحظّ القناعة. 157 6 بهره خوبی است قناعت.
- 8343 99- نعم الخلیقة القناعة. 166 6 خوی خوبی است قناعت.
- 8344 100- نال العزّ من رزق القناعة.
- 182 6 به عزّت رسد کسی که قناعت روزی او شود.
- 8345 101- لا کنز کالقناعة. 349 6 گنجی همچون قناعت نیست
- 8346 102- لا غنی کالقنوع. 357 6 توانگری و بی‌نیازی همچون قناعت نیست.
- 8347 103- لا اعزّ من قانع. 374 6 عزیزتر از قانع کسی نیست.
- 8348 104- لا غنی الاّ بالقناعة. 393 6 بی‌نیازی و توانگری نیست مگر به قناعت.

105 8349 - ينبغي لمن عرف نفسه ان يلزم القناعة و العفة. 6 441 برای  
کسی که خود را شناخته سزاوار است که ملازم قناعت و پاکدامنی باشد.

باب القول (سخن، گفتار)

- 8350 1- الاكثار اضجار. 1 52 پرگویی ملال آور است.
- 8351 2- العیّ حصر. 1 57 درماندگی در سخن، موجب اندوه است.
- 8352 3- الخرس خیر من الكذب. 1 75 گنگ بودن بهتر از دروغ گفتن است.
- 8353 4- اللسان ترجمان الجنان. 1 68 زبان، ترجمان دل و نهان است.
- 8354 5- اللسان جموح بصاحبه. 1 114 زبان نسبت به صاحب خود سرکشی کند.
- 8355 6- العاقل من عقل لسانه. 1 135 عاقل کسی است که زبانش را در بند کند.
- 8356 7- اللسان ترجمان العقل. 1 141 زبان ترجمان عقل و خرد است.
- 8357 8- المرء مخبوء تحت لسانه.
- 8358 9- اللسان سيع ان اطلقته عقر. 1 240 آدمی در زیر زبان خود پنهان است.
- 320 1 زبان درنده‌ای است که اگر رهایش کنی زخم می‌زند.
- 8359 10- الخرس خیر من العیّ. 1 136 گنگی بهتر از درماندگی در گفتار است.
- 8360 11- الحصر خیر من الهذر. 1 331
- لکنت و گیر کردن زبان بهتر از سخن بیهوده و پوچ است.
- 8361 12- الهذر مقرب من الغير. 1 332 سخن بی‌معنی و پوچ انسان را به دگرگونیها و حوادث زیانبار نزدیک کند.

- 13 8362 - الحصر يضعف الحجّة. 1 332 گیر کردن، زبان حجّت و دلیل گوینده را سست کند.
- 14 8363 - الهذر يأتي على المهجة.
- 1 332 بیهوده‌گویی و گفتار پوچ به جان زیان رساند.
- 15 8364 - اللسان ميزان الانسان. 1 339 زبان میزان و ترازوی (سنجش فکر و عقل) انسان است.
- 16 8365 - التثبت في القول يؤمن العثار و الزلل. 1 358 تأمل و ایستادگی در سخن آدمی را از سقوط و لغزش ایمن دارد.
- 17 8366 - اللسن تترجم عما تجنّه الضمائر. 1 362 زبانها ترجمه می‌کنند آنچه را درونها پوشانده است.
- 18 8367 - القول بالحق خير من العي و الصمت. 1 380 سخن گفتن به حق بهتر از درماندگی در گفتار و سکوت است.
- 19 8368 - آية البلاغة قلب عقول و لسان قائل. 1 386 نشانه بلاغت در گفتار، دلی عاقل و زبانی گویا است.
- 20 8369 - العاقل لا يتكلم الا بحاجته او حجته. 2 35 شخص عاقل سخن نگوید مگر از روی حاجت و نیاز، یا برای اثبات حجّت و دلیل.
- 21 8370 - اللسان معيار ارجحه العقل و اطاشه الجهل. 2 93 زبان معیاری (وسیله‌ای برای سنجش وزن و عیار) است که عقل سنگینش کند و جهل آن را سبک کند.
- 22 8371 - المرء يوزن بقوله و يقوم

- بفعله، فقل ما ترجح زنته، و افعل ما تجلّ قيمته. 64 2 آدمی سنجیده شود به گفتارش، و قیمت شود به کردارش، بنا بر این بگو آنچه را که از نظر وزن افزون باشد و بکن آنچه که بهاء و قیمت آن گران باشد.
- 23 8372 - الكلام بين خلتى سوء، هما الاكثار و الاقلال، فالاكثار هذر و الاقلال عىّ و حصر. 65 2 سخن گفتن میانه دو خصلت بد قرار دارد: پرگویی و کمگویی، پرگویی بیهوده‌گویی است، و کمگویی درماندگی و ناتوانی است.
- 24 8373 - الاكثار يزلّ الحكيم و يملّ الحليم، فلا تكثر فتضجر و لا تفرط فتهن. 109 2 پرگویی مرد حکیم را می‌لغزاند، و انسان بردبار را خسته می‌سازد، پس در سخن، پرگویی نکن که دلگیر سازی و کم مگو که خوار شوی.
- 25 8374 - الكلام فى وثاقك ما لم تتكلم به فاذا تكلمت صرت فى وثاقه. 123 2 سخن در اختیار تو است تا بدان تکلم نکرده‌ای، و چون تکلم کردی آن گاه تو در اختیار آن خواهی بود.
- 26 8375 - الاقاويل محفوظة و السرائر مبلوّة، و كلّ نفس بما كسبت رهينة. 148 2 گفتارها محفوظ و نگهداری شده است، و اسرار و نهان‌ها آزموده شده است، و هر کس در گرو آن چیزی است که کسب کرده.
- 27 8376 - العقل ان تقول ما تعرف و تعمل بما تنطق به. 150 2 عقل و خرد آن است که بگویی آنچه را می‌شناسی، و عمل کنی بدانچه می‌گویی.
- 28 8377 - الكلام كالذواء، قليله ينفع و كثيره قاتل. 159 2 سخن همانند دارو است که اندکش سودمند و بسیارش کشنده است.
- 29 8378 - الالفاظ قوالب المعانى.
- 164 2 لفظها قالبها معانها است (که باید لفظ به اندازه معنا باشد نه بیشتر).
- 30 8379 - اقلل الكلام تأمن الملام.

- 178 2 سخن را کم کن تا از سرزنش در امان باشی.
- 31 8380 - اخزن لسانک کما تخزن ذهبک و ورقک. 180 2 نگهبانی کن از زبان خود همان گونه که از طلا و پول خود نگهداری می‌کنی.
- 32 8381 - افرح بما تنطق به اذا کان عریّا من الخطاء. 186 2 شادمان باش بدانچه می‌گویی، در صورتی که برهنه و عریان از خطا و لغزش باشد.
- 33 8382 - اقلل کلامک تأمن ملاما. 189 2 سخنت را کم کن تا از سرزنش در امان باشی.
- 34 8383 - اقلل المقال و قصر الآمال و لا تقل ما یکسبک وزرا او ینفّر عنک حرّاً. 191 2 گفتارت را کم کن و آرزوها را کوتاه کن، و مگو چیزی را که برای تو گناهی کسب کند یا آزاده‌ای را از تو دور کند.
- 35 8384 - احفظ رأسک من عثرة لسانک و ازممه باللّهی و الحزم و التّقی و العقل. 200 2 سر خود را از لغزش سخن خویش نگه دار، و زبان را به بازداشتن و دوراندیشی و پرهیزکاری و خردورزی مهار کن.
- 36 8385 - احبس لسانک قبل ان یطیل حبسک و یردی نفسک، فلا شیء اولی بطول سجن من لسان يعدل عن الصّواب و یتسرّع الی الجواب. 223 2 در بند کن زبانت را پیش از آنکه زندانت را طولانی کند و تو را به هلاکت اندازد، زیرا چیزی برای زندانی کردن طولانی آن سزاوارتر نیست از زبانی که از راستی و درستی عدول کند، و به پاسخ دادن شتاب کند.
- 37 8386 - اجملوا فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب. 266 2 در گفتگو کردن با دیگران سخن را نیکو و کوتاه کنید تا پاسخ خوب بشنوید.
- 38 8387 - احذروا اللّسان فانه سهم یخطیء. 271 2 برحذر باشید از زبان که تیری است خطاکار (و به خطا می‌رود).

39 8388 - ایّاک و مستهجن الکلام فأنه یوغر القلب. 298 2 پرهیز از سخن زشت که در دل کینه آورد.

40 8389 - ایّاک و کثرة الکلام فأنه یکثر الزلّ و یورث الملل. 299 2 پرهیز از گفتار زیاد که لغزش را بسیار کند و آزرده‌گی و خستگی به بار آورد.

41 8390 - ایّاک ان تذکر من الکلام مضحکا و ان حکيته عن غیرک. 2 300 بر تو باد که پرهیز کنی از ذکر سخن خنده‌آور اگر چه آن را از دیگری نقل کنی.

42 8391 - ایّاک و فضول الکلام فأنه یظهر من عیوبک ما بطن، و یحرک علیک من اعدائک ما سکن. 313 2 پرهیز از سخنان زیاده و گفتار بسیار که آشکار می‌سازد از عیبهای تو آنچه را پنهان بوده، و به جنبش در آورد از دشمنان تو آنچه را آرمیده باشد.

43 8392 - ایّاک و الکلام فیما لا تعرف طریقته و لا تعلم حقیقته، فانّ قولک یدلّ علی عقلک، و عبارتک تنبیء عن معرفتک، فتوقّ من طول لسانک ما امنته، و اختصر من کلامک ما استحسنته، فأنه بک اجمل و علی فضلک ادلّ.

320 2 پرهیز از سخن گفتن در باره چیزی که راه آن را شناسی و حقیقت آن را ندانی، زیرا گفتار تو راهنمای عقل تو است، و سخن تو خبر می‌دهد از شناخت تو، پس نگه دار از درازی زبان خود آنچه ایمن هستی از آن، و کوتاه کن سخن خود را بدانچه آن را نیکو دانی، که این کار برای تو زیباتر و بر فضیلت و برتری تو راهنماتر است.

44 8393 - ایّاک و ما یستهجن من الکلام



فأنه يحبس عليك اللثام و ينفر عنك الكرام. 2 314 پرهیز از گفتار زشت، زیرا سخنان زشت تنها افراد فرومایه را برای تو گرد آورد، و مردمان گرامی و بلندمرتبه را از اطراف تو می‌رماند.

45 8394 - ایاک ان تجعل مرکبک لسانک فی غیبة اخوانک، او تقول ما یسیر علیک حجّة و فی الاسائة الیک علة. 2 315 پرهیز از این که قرار دهی مرکب خود را زبان خود در غیبت برادرانت (که غیبت آنها کنی) یا بگویی چیزی را که حجّتی و دلیلی بر زیان تو باشد یا وسیله و سببی برای بد کردن تو نزد دیگران باشد.

46 8395 - الا و انّ اللسان بضعة من الانسان، فلا یسعه القول اذا امتنع و لا یمهله النطق اذا اتسع. 2 335 آگاه باشید که زبان تکه‌ای است از انسان که اگر آمادگی در انسان نباشد زبان هم یارای گفتار ندارد، و هرگاه آمادگی باشد گفتار و نطق مهلتش ندهد.

47 8396 - احسن المقال ما صدقه الفعال. 2 403 بهترین گفتارها آن است که رفتار تصدیقش کند.

48 8397 - اخسر الناس من قدر علی ان یقول الحقّ و لم یقل. 2 434 زیانکارترین مردم کسی است که توان و قدرت گفتن حق را دارد ولی نگوید.

49 8398 - اصبوب الرمی القول المصیب.

453 2 درست‌ترین تیرهایی که به هدف می‌خورد، سخن درست است.

50 8399 - اصدق المقال ما نطق به لسان الحال. 2 463 راست‌ترین گفتارها گفتاری است که زبان حال بگوید.

51 8400 - اقبح من العیّ الزیادة علی المنطق عن موضع الحاجة. 2 447 زشت‌تر از درماندگی در سخن، بیش از اندازه سخن گفتن است.

- 8401 52- احسن الكلام ما زانه حسن
- النظام و فهمه الخاصّ و العامّ. 2 463 بهترین سخنها آن است که نظام نیکو آن را بیاراید، و خاص و عام آن را بفهمند.
- 8402 53- احسن الكلام ما لا تمجّه الآذان و لا يتعب فهمه الافهام. 2 485  
بهترین سخنها آن است که گوشها آن را به بیرون نیفکند، و فهمیدن آن برای فهم ها رنج آور و دشوار نباشد.
- 8403 54- انّ من العبادة لين الكلام و افشاء السلام. 2 497 به راستی که از جمله عبادتها سخن نرم و فاش کردن سلام است.
- 8404 55- انّ كلام الحكيم اذا كان صوابا كان دواء، و اذا كان خطأ كان داء.  
2 530 به راستی که سخن حکیم و فرزانه اگر درست باشد دارو است، و اگر خطا باشد درد است.
- 8405 56- انّ فضل القول على الفعل لهجنة، و انّ فضل الفعل على القول  
لجمال و زينة. 2 551 به راستی که فزونی سخن بر عمل، زشت است، ولی فزونی عمل و کردار بر گفتار زیبایی و زینت است.
- 8406 57- ان احببت سلامة نفسك و ستر معايبك، فاقلل كلامك و اكثر صمتك يتوفّر فكرک و يستتر قلبك و يسلم الناس من يدك. 3 10 اگر به سلامت خود علاقه داری و پوشاندن عیبهايت را دوست می داری سخت را کم و خموشیت را بسیار کن، تا هم فکر و اندیشهات بسیار شود، و هم دلت روشن گردد، و هم این که مردم از دست تو سالم بمانند.
- 8407 58- انا على ردّ ما لم اقل اقدر منّي على ردّ ما قلته. 3 40 من برای بازگرداندن آنچه را نگفته و به زبان نیاورده ام، توانا تر هستم تا بازگرداندن آنچه را گفته ام.

- 59 8408 - أنکم مؤاخذون باقوالکم فلا تقولوا آلا خیرا. 3 65 به راستی که شما به گفتارتان بازخواست می‌شوید بنا بر این جز سخن نیک نگویید.
- 60 8409 - آفة الکلام الاطالة. 3 111 آفت سخن، طول دادن است.
- 61 8410 - اذا تمّ العقل نقص الکلام.
- 122 3 وقتی عقل کامل شد سخن کم می‌شود.
- 62 8411 - اذا قلّ الخطاب کثر الصواب.
- 126 3 وقتی گفتگو کم شد درستی در سخن بسیار شود.
- 63 8412 - اذا ازدحم الجواب نفی الصواب. 3 126 هنگامی که پاسخ انبوه و زیاد شد درستی رخت بر بندد.
- 64 8413 - اذا تکلمت بالکلمة ملکک و اذا امسکتها ملکتها. 3 142 وقتی تو سخنی را گفتی آن سخن مالک تو گردد، و چون آن را نگاه داشتی (و بر زبان نیاوردی) تو مالک آن خواهی بود.
- 65 8414 - اذا اراد الله سبحانه صلاح عبد ألهمه قلّة الکلام و قلّة الطعام و قلّة المنام. 3 168 هرگاه خدای سبحان صلاح بنده‌ای را بخواهد کمی سخن گفتن، و کمی خوراک و کمی خواب را به او الهام کند و در دلش بیندازد.
- 66 8415 - اذا طابق الکلام نیّة المتکلم قبله السّامع، و اذا خالف نیّته لم یحسن موقعه من قلبه. 3 193 هنگامی که گفتار با قصد و نیّت گوینده مطابقت داشته باشد، شنونده آن را بپذیرد، ولی وقتی با نیّت او مخالفت داشته باشد جایگاه خوبی در دل او نخواهد داشت.
- 67 8416 - بعدل المنطق تجب الجلالة.
- 219 3 به عدالت در گفتار، بزرگی ثابت شود.
- 68 8417 - بلاء الانسان فی لسانه. 3 261 بلای انسان در زبان او است.

69 8418 - بیان الرجل ینبیء عن قوّة جناحه. 3 261

بیان و گفتار مرد از قدرت و نیروی دل او خبر می دهد.

70 8419 - تکلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه. 3 287 سخن

گویند تا شناخته شوید که به راستی آدمی در زیر زبان خود پنهان است.

71 8420 - جمیل القول دلیل وفور العقل. 3 369 زیبایی گفتار دلیل زیادی

عقل است.

72 8421 - حدّ اللسان أمضى من حدّ السنّان. 3 403 تیزی زبان از تیزی

سر نیزه برنده تر است.

73 8422 - حدّ السنّان یقطع الاوصال و حدّ اللسان یقطع الآجال. 3 403

تیزی سر نیزه بندهای بدن را می برد، و تیزی زبان عمرها را قطع می کند.

74 8423 - حفظ اللسان و بذل الاحسان من افضل فضائل الانسان. 3 403

نگه داشتن زبان و بذل احسان از برترین فضیلت های انسان است.

75 8424 - حفظ ما فی الوعاء بشدّ الوکاء.

3 409 نگاه داشتن آنچه در ظرف است به محکم بستن در آن ظرف است.

76 8425 - خیر الکلام ما لا یملّ و لا یقلّ.

3 424 بهترین گفتارها آن است که نه خسته و آزرده کند و نه بسیار کم

باشد.

77 8426 - خذ الحکمة ممّن اتاک بها و انظر الی ما قال و لا تنظر الی من

قال. 3 442 فراگیر حکمت و فرزاندگی را از هر کس که آن را برای تو آورده، و

بنگر به آنچه گوید و نگاه نکن به آن کس که گوید. (یعنی و خوبی سخن میزان

است، نه خوبی گوینده) 78 8427 - دلیل عقل الرجل قوله. 4 8 راهنمای عقل

مرد، گفتار او است.

79 8428 - دع الکلام فیما لا یعنیک و فی

غیر موضعه فربّ کلمه سلبت نعمة و لفظه اتت علی مهجة. 17 4 سخنی را که به کارت نیاید و جای آن نباشد و اگذار، که بسا سخنی که نعمتی را بر باید، و گفته‌ای که سبب ریختن خونی گردد.

80 8429 - دع القول فیما لا تعرف و الخطاب فیما لم تکلف و امسک عن طریق اذا خفت ضلالتہ. 20 4 و اگذار سخن را در باره آنچه شناسی، و گفتگو را در جایی که وظیفه آن را نداری، و باز ایست از گام برداشتن در راهی که ترس گمراهی آن را داری.

81 8430 - ربّ کلام کلام. 56 4 بسا سخنی که زخم بسیار بر جای گذارد.

82 8431 - ربّ کلام کالحسام. 56 4 بسا سخنی که همچون شمشیر برنده

است.

83 8432 - ربّ کلمه سلبت نعمة. 58 4 بسا گفتاری که نعمتی را بر باید.

84 8433 - ربّ حرف جلب حتفا. 59 4 بسا حرفی که جانی را بگیرد.

85 8434 - ربّ قول اشدّ من صول. 60 4 بسا گفته‌ای که از حمله و یورش

سخت تر باشد.

86 8435 - ربّ فتنه اثارها قول. 60 4 بسا فتنه و آشوبی که گفتاری آن را

برانگیزد.

87 8436 - ربّ نطق احسن منه الصّمت.

88 8437 - ربّ لسان اتی 65 4 بسا سخنی که خموشی از آن بهتر است.

علی انسان.

89 8438 - ربّ حرب جنیت من لفظه. 66 4 بسا زبانی که سبب کشته شدن و یا آسیب رسیدن به انسانی گردد.

89 8438 - ربّ حرب جنیت من لفظه.

66 4 بسا جنگی که چیده شده سخنی است

(یعنی ثمره و میوه سخنی است).

90 8439 - ربّ کلام انفذ من سهام. 69 4 بسا سخنی که از تیر کارگرتر

است.

91 8440 - ربّما خرس البلیغ عن حجّته.

82 4 بسا هست که انسان زبان آور، از آوردن برهان و دلیل خود گنگ شود.

92 8441 - زلّة اللّسان انکی من اصابة السنّان. 105 4 زخم زبان برنده تر

است از رسیدن سرنیزه.

93 8442 - زلّة اللّسان اشدّ من جرح السنّان. 111 4 لغزش زبان سخت تر

است از زخم سرنیزه.

94 8443 - زلّة اللّسان تأتي علی الانسان. 111 4 لغزش زبان نابود می کند

انسان را.

95 8444 - زلّة اللّسان اشدّ هلاک. 117 4 لغزش زبان سخت ترین نابودی

و هلاکت است.

96 8445 - سنّة اللّثام قبح الکلام. 127 4 روش فرومایگان سخن زشت

است.

97 8446 - سنّة الاخیار لین الکلام و افشاء السّلام. 130 4 روش نیکان،

گفتار نرم و افشاء کردن سلام است.

98 8447 - سوء المنطق یزری بالبهاء و المروّة. 143 4 گفتار بد ناپاک

می سازد درخشندگی و مردانگی انسان را.

99 8448 - سوء المنطق یزری بالقدر و یفسد الاخوّة. 144 4 بدی گفتار

ارزش آدمی را عیناک کند و برادری را تباه گرداند.

- 100 8449 - شرّ القول ما نقض بعضه بعضا. 169 4 بدترین سخنها آن است که برخی از آن برخی دیگر را بشکنند، و همدیگر را نقض کنند.
- 101 8450 - صلاح الانسان في حبس اللسان و بذل الاحسان. 197 4 صلاح و شایستگی انسان در زندان کردن زبان و بذل احسان است.
- 102 8451 - ضبط اللسان ملك و اطلاقه هلك. 233 4 ننگه داشتن زبان ملک‌داری (و پادشاهی) است و رها کردنش سبب هلاکت و نابودی است.
- 103 8452 - طعن اللسان امض من طعن السنان. 255 4 زخم زبان برنده‌تر از زخم سرنیزه است.
- 104 8453 - عند بديهه المقال تختبر عقول الرجال. 325 4 با آغاز کردن سخن آزموده شود عقلهای مردان.
- 105 8454 - عود لسانك لين الكلام و بذل السلام، يكثر محبوك و يقل مبعضوك. عادت ده زبان خود را به نرمی گفتار و بذل سلام تا در نتیجه دوستدارانت بسیار گردند و دشمنانت کم شوند.
- 106 8455 - عود لسانك حسن الكلام تأمن الملام. 329 4 عادت بده زبان خود را به سخن نیکو تا از سرزنش و ملامت در امان باشی.
- 107 8456 - عجب لمن يتكلم بما لا ينفعه في دنياه، و لا يكتب له اجره في اخره. عجبیت لمن یتکلم بما لا ینفعه فی دنیا، و لا ینویس له اجره فی اخره.
- 347 4 در شگفتم از کسی که سخن گوید به چیزی که سودش ندهد در دنیا و نوشته نشود برای او پاداشی در آخرت.

- 108 8457 - عجبت لمن يتكلم فيما ان حكى عنه ضره، و ان لم يحك عنه  
لم ينفعه. 4 347 در شگفتی از کسی که سخن گوید در باره چیزی که اگر از او  
نقل شود زیانش رساند، و اگر از او نقل نشود سودش ندهد.
- 109 8458 - علامة العیّ تکرار الکلام عند المناظرة و كثرة التَّبجّح عند  
المحاورة. 4 364
- نشانه ناتوانی و عجز در گفتار آن است که در وقت مناظره با دیگران سخن  
را تکرار کند، و در گفتگوی خودمانی شادمانی بسیار کند.
- 110 8459 - فضل الرجل يعرف من قوله.  
4 414 فضیلت مرد از گفتارش شناخته شود.
- 111 8460 - قد يضرّ الکلام. 4 470 گاه است که سخن زیان رساند.
- 112 8461 - قرن الاکنار بالملل. 4 494 پرگویی با خستگی مقرون و  
همراه است.
- 113 8462 - قلّما ينصف اللّسان فی نشر قبيح او احسان. 4 495 بسیار  
اندک است که زبان در گسترش دادن کار زشتی و یا احسانی انصاف را مراعات  
کند (و از حدّ نگذرد).
- 114 8463 - قوم لسانک تسلّم. 4 503 راست کن زبان خود را تا سالم  
بمانی.
- 115 8464 - قلّة الکلام یستر العیوب و یقلّل الذّنوب. 4 505 کمی گفتار  
عیبها را می پوشاند، و گناهان را کم کند.
- 116 8465 - قلّة الکلام یستر العوار و یؤمن العثار. 4 506 کمی گفتار عیب  
را می پوشاند و ایمن از لغزش می سازد.



- 117 8466 - قلب الاحمق في فيه و لسان العاقل في قلبه. 4 507 دل آدم  
احمق در زبان او است، و زبان شخص عاقل در دل او است.
- 118 8467 - قلب الاحمق وراء لسانه و لسان العاقل وراء قلبه. 4 507 دل  
احمق پشت زبان او و زبان عاقل پشت دل او است.
- 119 8468 - قلّ المقال و قصر الآمال.  
511 4 گفتار را کم و آرزوها را کوتاه کن.
- 120 8469 - قبح الحصر خير من جرح الهذر. 4 513 زشتی ناتوانی در  
گفتار و سخن، بهتر از زخم و زیان بیهوده‌گویی است.
- 121 8470 - كلّ انسان مؤاخذ بجناية لسانه و يده. 4 533 هر انسانی  
بازخواست شود به گناه زبان و دستش.
- 122 8471 - كم من دم سفكه فم. 4 547 بسا خونی که ریخته باشد آن را  
دهانی (و زبان و گفتاری).
- 123 8472 - كم من انسان اهلكه لسان.  
4 547 بسا انسانی که هلاک کرده او را زبانی.
- 124 8473 - كم من حرب جنيت من لفظة.  
4 549 بسا جنگی که چیده شود از سخنی (یعنی میوه و ثمره‌ای است که از  
سخن پدید آمده).
- 125 8474 - كم من كلمة سلبت نعمة.  
4 549 بسا سخنی که نعمتی را ربوده است.
- 126 8475 - كثرة الكلام تملّ السّمع.  
4 587 زیادی گفتار گوش را می‌آزارد.
- 127 8476 - كثرة الكلام تملّ الاخوان.

595 4 بسیاری گفتار، برادران را می‌آزارد.

128 8477 - كثرة الكلام تبسط حواشيه و تنقص معانيه، فلا يرى له امد و لا ينتفع به احد. 598 4 زیادی گفتار، اطراف خود را فرا گیرد، و معناهای آن را کم کند، و در نتیجه نهایی برای آن دیده نشود، و هیچ کس به آن سودمند نگردد.

129 8478 - كن حسن المقال جميل الافعال، فانّ مقال الرجل برهان فضله و فعاله عنوان عقله. 611 4 چنان باش که خوب گفتار، و زیبا کردار باشی، زیرا گفتار مرد نشانه فضل و برتری او، و کردارش نمودار عقل او است.

130 8479 - كسب الحكمة اجمال المنطق و استعمال الرفق. 625 4 کسب حکمت و فرزانگی، به اختصارکردن سخن و به کار بردن نرمی (در گفتار و کردار) است.

131 8480 - كلام الرجل ميزان عقله.

629 4 سخن مرد، میزان (و وسیله سنجش) عقل و خرد او است.

132 8481 - كلامك محفوظ عليك مخلد في صحيفتك، فاجعله فيما يزلفك و اياك ان تطلقه فيما يوبقك. 632 4 سخن تو نگه‌داری شود برای تو، و پاینده است در نامه عمل تو، پس بگردان آن را در باره چیزی که تو را به خدا نزدیک گرداند و بیرهیز از این که رها کنی سخنت را در آنچه تو را هلاک و نابود کند.

133 8482 - لكل قول جواب. 11 5 هر سخنی را پاسخی است (که باید با تأمل و دقت پاسخ مناسب را به آن داد).

134 8483 - لكل مقام مقال. 16 5 هر جایگاهی را گفتاری است (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد).

135 8484 - لكلّ قادم حيرة فابسطوه بالكلام. 24 5 هر واردی را (که به محفلی در آید) سرگشتگی و سردرگمی است، با سخن گفتن او را گشاده رو کنید.

136 8485 - للكلام آفات. 26 5 سخن را آفتیابی است.

137 8486 - للمتکلم اوقات. 26 5 سخنگو را اوقات و حالاتی است (که در هر حال و هر زمان آماده سخن گفتن نباشد).

138 8487 - للعاقل فی کلّ کلمة نبل. 30 5 عاقل را در هر سخنی زیرکی خاصی است.

139 8488 - للانسان فضيلتان عقل و منطق، فبالعقل يستفيد و بالمنطق يفيد. 40 5 انسان دارای دو فضیلت و برتری است: عقل، و منطق (گویایی) به وسیله عقل کسب فایده و بهره می‌کند، و با گفتار و گویایی خود به دیگران فایده می‌رساند.

140 8489 - لسان العاقل وراء قلبه. 123 5

زبان عاقل پس دل او است.

141 8490 - لسان الجاهل مفتاح حتفه.

124 5 زبان جاهل کلید مرگ او است.

142 8491 - لسانک ان امسکته انجاک و ان اطلقته ارداک. 125 5

را اگر نگهداری نجاتت دهد، و اگر رها کنی تو را به هلاکت اندازد.

143 8492 - لاهل الفهم تصرّف الاقوال.

130 5 برای اهل فهم گفتارها دگرگون شود (و با ذکر پند و امثال به آنها

تفہیم شود).

- 144 8493 - لسان الحال اصدق من لسان المقال. 131 5 زبان حال راستگوتر است از زبان گفتار.
- 145 8494 - لسان البرّ یأبی سفه الجهّال.
- 132 5 زبان نیکوکار از سفاهت و سبکسری نادانان جلوگیری کند.
- 146 8495 - من اکثر ملّ. 139 5 کسی که پر سخن گوید، آزرده کند.
- 147 8496 - من اکثر هجر. 140 5 کسی که پر گوید پرت و پلا و هذیان گوید.
- 148 8497 - من عذب لسانه کثر اخوانه.
- 156 5 کسی که زبانش شیرین باشد برادرانش بسیار شوند.
- 149 8498 - من کثر کلامه زلّ. 171 5 کسی که گفتارش زیاد شد بلغزد.
- 150 8499 - من قال بالحقّ صدق. 175 5 کسی که سخن حق گوید تصدیق شود.
- 151 8500 - من کثر کلامه کثر ملامه.
- 176 5 کسی که گفتارش بسیار شد سرزنش او بسیار شود.
- 152 8501 - من تفقد مقاله قلّ غلظه.
- 199 5 کسی که بررسی کند گفتار خود را غلط و اشتباه او کم شود.
- 153 8502 - من کثر کلامه کثر سقطه.
- 199 5 کسی که سخنش بسیار باشد افتادن و سقوطش بسیار شود.
- 154 8503 - من حفظ لسانه اکرم نفسه.
- 208 5 کسی که زبانش را نگه دارد خویشتن را گرامی داشته است.
- 155 8504 - من کثر کلامه کثر لغظه. 225 5 کسی که سخنش بسیار شد سخنان پوچ و بیهوده او بسیار شود.

- 156 8505 - من لانت كلمته وجبت محبته. 193 5 کسی که گفتارش نرم باشد دوستیش لازم و ثابت گردد.
- 157 8506 - من کثر مقاله لم یعدم السقط.
- 231 5 کسی که گفتارش زیاد شد از سقوط در امان نیست.
- 158 8507 - من علم انه مؤاخذ بقوله فليقصر في المقال. 232 5 کسی که می‌داند که به گفته‌اش بازپرسی شود، باید گفتارش را کم و کوتاه کند.
- 159 8508 - من لم یملک لسانه یندم.
- 245 5 کسی که مالک زبان خود نباشد پشیمان شود.
- 160 8509 - من سجن لسانه امن من ندمه.
- 265 5 کسی که زبان خود را زندان کند از پشیمانی آن در امان است.
- 161 8510 - من قوم لسانه زان عقله.
- 283 5 کسی که زبانش را راست و درست گرداند عقل خود را بیاراید.
- 162 8511 - من اعجبه قوله فقد غرب عقله. 283 5 کسی که گفتارش او را خوش آید، عقلش به غربت و بیگانگی افتاده (و یا پنهان شده) است.
- 163 8512 - من اکثر المقال سئم. 286 5 کسی که سخن بسیار کند مردم از او ملول و دلگیر شوند.
- 164 8513 - من قلّ کلامه قلّت آثامه.
- 288 5 کسی که سخنش کم باشد، گناهانش کم باشد.
- 165 8514 - من قلّ کلامه بطل عیبه. 290 5 کسی که سخنش کم باشد، عیب او از بین برود.
- 166 8515 - من أمر علیه لسانه قضا بحتفه. 290 5 کسی که زبانش را بر خود فرمانروا کند، حکم مرگش را امضا کرده.

- 167 8516 - من سدّد مقاله برهن عن غزارة فضله. 291 5 کسی که گفتار خود را درست و محکم کند با این کار دلیل بر بسیاری فضل و برتری خود آورده.
- 168 8517 - من قال ما لا ینبغی سمع ما لا یشتهی. 291 5 کسی که سخن ناشایستی بگوید بشنود آنچه را نمی خواهد (و دوست نمی دارد).
- 169 8518 - من حسن کلامه کان النّجح امامه. 306 5 کسی که گفتارش نیکو باشد پیروزی پیش روی او است.
- 170 8519 - من ساء کلامه کثر ملامه.
- 306 5 کسی که گفتارش بد باشد سرزنشش بسیار باشد.
- 171 8520 - من امسک عن فضول المقال شهدت بعقله الرّجال. 309 5 کسی که از سخنان زیادی خودداری کند، به عقل و خرد او مردان گواهی دهند.
- 172 8521 - من امسک لسانه أمن ندمه.
- 310 5 کسی که زبان خود را نگه دارد، از پشیمانی ایمن است.
- 173 8522 - من ترک قول «لا ادری» اصیبت مقاتله. 377 5 کسی که گفتن «نمی دانم» را ترک کند، (و از اظهار نادانی خود ننگ داشته باشد) به قربانگاههای خود رسیده است.
- 174 8523 - من اطال الحدیث فیما لا ینبغی فقد عرض نفسه للملامة. 391 5 کسی که به درازا کشاند سخن را در آنچه سزاوار نیست، خود را در معرض سرزنش و ملامت در آورده.
- 175 8524 - من آثر رضی ربّ قادر فلیتکلم بکلمة عدل عند سلطان جائر.

407 5 کسی که رضایت و خوشنودی پروردگار قدرتمند را (بر خوشنودی دیگران) انتخاب کرده، باید سخن عدل را در نزد پادشاه ستمگر بر زبان آورد و بگوید.

176 8525 - من قام بفتح القول و رتقه فقد حاز البلاغة. 429 5 کسی که بپردازد به فتح و رتق سخن (شکافتن و پیوستن آن) به بلاغت دست یافته است.  
177 8526 - من ساء لفظه ساء حظّه. 460 5 کسی که سخنش بد باشد بهره‌اش بد خواهد بود.

178 8527 - من اطلق لسانه ابان عن سخفه. 460 5 کسی که زبانش را رها و آزاد بگذارد سبکی عقل خود را آشکار کرده.

179 8528 - من الايمان حفظ اللسان.

15 6 از لوازم و نشانه‌های ایمان نگه داشتن زبان است.

180 8529 - من عقل الرجل ان لا يتكلم بجميع ما احاط به علمه. 24 6 از عقل و خرد مرد است که سخن نگوید به همه آنچه که علم او بدان احاطه دارد (و هر چه را می‌داند نگوید).

181 8530 - من دلائل العقل النطق بالصواب. 40 6 از نشانه‌های عقل درست سخن گفتن است.

182 8531 - من علامات الاقبال سداد الاقوال و الرفق في الافعال. 44 6 از نشانه‌های اقبال آدمی درستی در سخنان و نرمی در کردار (و برخورد با دیگران) است.

183 8532 - ما عقد ايمانه من لم يحفظ

لسانه. 76 6 ایمان خود را محکم نکرده کسی که زبان خود را نگاه ندارد.

- 184 8533 - ما الانسان لو لا اللسان الا صورة ممثلة او بهيمة مهملة. 93 6
- اگر زبان نباشد انسان چیزی جز صورتی کشیده یا چهارپایی رها شده نیست.
- 185 8534 - ما من شيء اجلب لقلب الانسان من لسان، و لا أخدع للنفس
- من شیطان. 112 6 برای جلب دل انسان چیزی مؤثرتر از زبان نیست و برای نیرنگ نفس آدمی چیزی نیرنگ بازتر از شیطان نیست.
- 186 8535 - مغرس الكلام القلب و مستودعه الفكر، و مقويه العقل و مبدیه
- اللسان، و جسمه الحروف و روحه المعنى، و حليته الاعراب و نظامه الصواب. 6
- 136 جایگاه غرس (و کشت) سخن دل است، و جایی که آن را به امانت سپرده‌اند فکر است، و نیرو دهنده آن عقل، و آشکار کننده‌اش زبان، و تن و جسم آن حرفها است، و روح سخن معنای آن، و زیور آن اعراب، و نظام و رشته آن درستی و راستی است.
- 187 8536 - نكير الجواب من نكير الخطاب. 171 6 ناخوش بودن پاسخ،
- از ناخوش بودن خطاب و سخن است.
- 188 8537 - هذا اللسان جموح لصاحبه.
- 208 6 این زبان با صاحب خویش سرکش و چموش است.
- 189 8538 - لا تقولنّ ما يسوؤك جوابه.
- 261 6 مگو سخنی که پاسخش تو را بدحال کند.
- 190 8539 - لا تحدّث بما تخاف تكذيبه.
- 264 6 سخنی مگوی که ترس تکذیب آن را داری (که با نقل آن تو را دروغگو بدانند).
- 191 8540 - لا تصدق من يقابل صدقك بتكذيبه. 264 6



راست مگو به کسی که راستی تو را با تکذیب خود پاسخ دهد (و گفته‌ات را دروغ پندارد).

192 8541 - لا تتكلم بكل ما تعلم فكفى بذلك جهلا. 6 266 هر چه را می‌دانی مگو که همین برای جهل و نادانی تو کافی است.

193 8542 - لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال. 6 266 نگاه نکن به کسی که می‌گوید و نگاه کن به آنچه می‌گوید (و معیار خوبی و بدی سخن است نه گوینده آن).

194 8543 - لا ترخص لنفسك فی شیء من سیء الاقوال و الافعال. 6 267 به خویشتن اجازه و رخصت مده به انجام چیزی از گفتار یا کردار بد.  
195 8544 - لا تقل ما یثقل وزرك. 6 275 مگو چیزی که گناهت را سنگین کند.

196 8545 - لا تقولوا فیما لا تعرفون فان اکثر الحق فیما تنكرون. 6 278 سخن نگویند در باره آنچه نمی‌دانید که بیشترین حق (و مطالب حقّه) در چیزهایی است که شما آنها را نمی‌شناسید.

197 8546 - لا تحدّث الناس بكل ما تسمع فكفى بذلك خرقا. 6 281 خبر مده به مردم هر آن چه را شنیده‌ای که همین برای حماقت و کم عقلی تو کافی است.

198 8547 - لا تسیء اللفظ و ان ضاق علیک الجواب. 6 284 سخن بد با مردم مگو اگر چه پاسخ دادن بر تو سخت باشد (و با سخنان خوب نتوانی پاسخ دهی).

199 8548 - لا تتكلمن اذا لم تجد للكلام موقعا. 6 286 هر گاه جایی برای سخن نیافتی سخن مگوی.

- 200 8549- لا تجر لسانک اّلا بما یکتب لک اجره و یجمل عنک نشره. 6  
 295 به کار مینداز زبان خود را (و زبان مگشا) مگر بدانچه پاداشش را برای تو  
 بنویسند، و نشر آن سخن برای تو نیکو (و سبب مدح و ثنای تو) باشد.
- 201 8550- لا تکثر فتضجر و لا تفرط فتسقط. 6 296 زیاد سخن مگو که  
 مردم را خسته و ملول گردانی و کم هم مگو که از نظرها بیفتی.
- 202 8551- لا تسیء الخطاب فیسوءک نکیر الجواب. 6 300 با کسی که  
 طرف گفتگو و خطاب تو است بد سخن مگو که پاسخ ناخوشایند او تو را بد  
 حال کند.
- 203 8552- لا تقولنّ ما لا تفعله، فانّک لن تخلو فی ذلک من عجز یلزمک  
 و ذمّ تکسبه. 6 305 زنهار مگو آنچه را انجام نمی‌دهی زیرا تو در این کار خالی  
 نخواهی بود از ناتوانی و عجزی که ملازم تو خواهد گشت (به خاطر آنکه به  
 وعدهات عمل نکرده‌ای) و مذمتی که (از مردم) به دست خواهی آورد.
- 204 8553- لا تحدّث الجهّال بما لا یعلمون فیکذبوک به، فانّ لعلمک  
 علیک حقّاً، و حقّه علیک بذله لمستحقّه و منعه من غیر مستحقّه. 6 316 با افراد  
 جاهل و نادان سخنی مگوی که تو را تکذیب کنند (و دروغگویت خوانند) زیرا  
 علم و دانش تو را بر تو حقّی است، و حقّ آن این است که به کسی که مستحق  
 و شایسته آن است آن را بذل کنی، و از آن کس که شایستگی ندارد دریغ داری.
- 205 8554- لا تقل ما لم تعلم فانّ اللّٰه سبحانه قد فرض علی کلّ  
 جوارحک فرائض یحتجّ بها علیک. 6 318 نگو آنچه را نمی‌دانی، زیرا خدای  
 سبحان برای هر یک از اعضا و جوارح تو چیزهایی را فرض و واجب فرموده  
 که بدانها بر تو احتجاج خواهد کرد (و بر زبان نیز واجب کرده که دروغ نگوید).

206 8555 - لا يسوءنك ما يقول الناس فيك فانه ان كان كما يقولون كان ذنبا عجلت عقوبته، و ان كان على خلاف ما قالوا كانت حسنة لم تعملها. 320 6  
زنها که ناراحت نکند تو را آنچه مردم در بارهات گویند، زیرا اگر همان گونه باشد که می گویند (و درست باشد) گناهی است که در کیفر آن شتاب شده (و در دنیا بدان کیفر شده‌ای) و اگر بر خلاف آن است که گویند (و دروغ می گویند) کار نیک و حسنه‌ای است که تو انجام نداده‌ای (ولی پاداش آن در نامه عمل تو ثبت می شود).

207 8556 - لا تجعل ذرب لسانك على من انطلقك، و لا بلاغة قولك على من سدك. 323 6 قرار مده تندی زبان خود را بر کسی که تو را گویا کرده، و نه بلاغت و رسا بودن گفتارت را بر کسی که تو را به راه راست آورده (ظاهرا منظور رعایت ادب در گفتار با آموزگار و معلم است).

208 8557 - لا تقل ما لا تعلم فتتهم باخبارك بما تعلم. 341 6 مگو آنچه را نمی دانی که متهم خواهی شد در خبر دادن بدانچه می دانی.

209 8558 - لا بیان مع عی. 358 6 با ناتوانی در گفتار، بیان و فصاحتی بجای نخواهد ماند.

210 8559 - لا تملك عثرات اللسان. 392 6 لغزشهای زبان در اختیار آدمی نخواهد بود.

211 8560 - لا يتقى الشر في فعله الا من يتقيه في قوله. 405 6 از بدی در کردار کسی نتواند خود را نگه دارد مگر آنکه از بدی در گفتار خود را نگه دارد.

212 8561 - لا شيء اعود على الانسان من حفظ اللسان و بذل الاحسان.

422 6 چیزی برای انسان از نگه داشتن زبان و بذل احسان و نیکی  
سودمندتر نیست.

213 8562 - ینبغی ان تكون افعال الرجل احسن من اقواله، و لا تكون  
اقواله احسن من افعاله. 444 6 شایسته و سزاوار است که کارهای مرد بهتر از  
گفتارش باشد، و نباید سخنانش بهتر از کارهایش باشد، (یعنی خوب عمل کند  
نه این که خوب بگوید).

214 8563 - ینبغی ان یکون علم الرجل زائدا علی نطقه، و عقله غالبا علی  
لسانه. 445 6 شایسته و سزاوار است که علم و دانش مرد بر سخنش افزون  
باشد، و عقل و خردش بر زبانش غالب و حاکم باشد.

215 8564 - یتدلّ علی عقل کلّ امرء بما یجری علی لسانه. 448 6  
راهنمایی شود بر عقل و خرد هر کس، به آنچه بر زبانش جاری گردد.

216 8565 - یتدلّ علی عقل الرجل بحسن مقاله، و علی طهارة اصله  
بجمیل افعاله. 449 6 راهنمایی شود بر عقل مرد به گفتار نیکش، و راهنمایی  
شود بر پاکی اصل و ریشه‌اش به کارهای زیبایش.

217 8566 - یتدلّ علی نبل الرجل بقلة مقاله، و علی تفضله بکثرة  
احتماله.

450 6 راهنمایی شود بر زیرکی مرد به کمی گفتارش، و بر تفضّل و  
بزرگواریش به تحمّل و خویشندن داری بسیارش.

218 8567 - من کثر کلامه کثر لفظه و من کثر هزله کثر سخفه. 409 5  
کسی که سخنش بسیار شد، بیهوده‌گویی او بسیار شود، و کسی که شوخی او  
زیاد شد سبکی عقل او زیاد گردد.

219 8568 - إِيَّاكَ وَ مَا قَلَّ إِنْكَارَهُ وَ انْ كَثُرَ مِنْكَ اعْتِذَارُهُ فَمَا كَلَّ قَائِلٌ نَكَرًا  
يُمْكِنُكَ انْ تَوْسَعَهُ عَذْرًا. 316 2 پرهیز از کاری که انکار آن از طرف مردم کم  
باشد اگر چه عذرخواهی تو از آن بسیار باشد، زیرا هر کس سخن بدی در باره  
تو گوید تو را دسترسی برای عذر آوردن نزد او نباشد.

220 8569 - أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ الصَّادِقَ يُجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرَ مَنْ  
الْمَالِ يُوْرَثُهُ مَنْ لَا يُحْمَدُهُ. 338 2 به راستی که زبان درست و نیکی که خدا  
برای انسان در میان مردم قرار می دهد (که او را مدح کنند) بهتر از مالی است که  
می گذارد آن را برای کسی که از او ستایش نکند و ممنون او نیز نباشد. 8570  
221 - يَنْبِيءٌ عَنْ عَقْلِ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَنْطِقُ بِهِ لِسَانَهُ. 471 6

خبر می دهد از عقل هر کس آنچه را که زبانش بدان گویا شود.

222 8571 - يَنْبِيءٌ عَنْ عَقْلِ كُلِّ امْرِئٍ لِسَانَهُ، وَ يَدُلُّ عَلَى فَضْلِهِ بَيَانَهُ. 6  
492 از عقل هر کس زبان او خبر می دهد، و بیانش بر فضل و برتری او راهنما  
باشد.

223 8572 - يَعْجَبُنِي مِنَ الرَّجُلِ أَنْ يَرَى عَقْلَهُ زَائِدًا عَلَى لِسَانِهِ، وَ لَا يَرَى  
لِسَانَهُ زَائِدًا عَلَى عَقْلِهِ. 492 6 خوشحال می کند مرا مردی که ببینم عقلش افزون  
بر زبانش باشد، و دیده نشود که زبانش افزون بر عقلش باشد.

## باب الاستقامة (پایداری)

- 1- 8573 - الاستقامة سلامة. 1 64 استقامت و پایداری (در راه راست) سلامت است.
- 2- 8574 - افضل السعادة استقامة الدين. 2 375 برترین نیکی‌بختی‌ها راستی و درستی دین و آیین است.
- 3- 8575 - قد يستقيم المعوج. 4 464 گاه است که چیز کج راست و درست شود.
- 4- 8576 - عليك بمنهج الاستقامة فإنه يكسبك الكرامة و يكفيك الملامة. 4 294 بر تو باد به پیمودن راه روشن و راست، زیرا این کار برای تو کرامت و بزرگواری کسب کند، و از سرزنش دیگران تو را کفایت کند.
- 5- 8577 - كيف يستقيم من لم يستقم دينه. 4 564 چگونه می‌تواند راست و درست باشد کسی که دین و آیینش راست و درست نیست.
- 6- 8578 - من طلب السلامة لزم الاستقامة. 5 215 کسی که در جستجوی سلامت است ملازم استقامت باشد.
- 7- 8579 - من لزم الاستقامة لم يعدم السلامة. 5 231 هر کسی با استقامت ملازم باشد، سلامت را از دست ندهد.
- 8- 8580 - من رغب في السلامة الزم نفسه الاستقامة. 5 307 کسی که رغبت کند در سلامت خویش، باید خود را به استقامت (و پیمودن راه راست) ملزم سازد.
- 9- 8581 - لا مسلك اسلم من الاستقامة.

381 6 طریقه و مسلکی سالم تر از استقامت و پیمودن راه راست و درست

نیست.

10 8582 - لا سبیل اشرف من الاستقامة.

366 6 راهی شریف تر از استقامت نیست.

## حرف «الكاف»

### باب الكبر (خود بزرگ بینی)

- 8583 1- التَّكَبُّرُ يَضَعُ الرَّفِيعَ. 1 82 تكبر، انسان بلند مرتبه را پست می‌گرداند.
- 8584 2- التَّكَبُّرُ يَظْهَرُ الرِّذِيلَةَ. 1 141 تكبر فرومایگی (تكبر کننده) را آشکار می‌سازد.
- 8585 3- الكبر شرّ العيوب. 1 149 تكبر بدترین عیباها است.
- 8586 4- التَّكَبُّرُ عَيْنُ الْحَمَاقَةِ. 1 224 تكبر کردن (بر مردم) عین حماقت و کم عقلی است (چون نزد خدا و خلق مذموم و منفور است).
- 8587 5- التَّكَبُّرُ فِي الْوَلَايَةِ ذَلٌّ فِي الْعِزْلِ. 1 248 تكبر کردن در دوران حکومت و زمامداری، موجب خواری در دوران عزل است.
- 8588 6- التَّعَزُّزُ بِالتَّكَبُّرِ ذَلٌّ. 1 248 عزت گرفتن به وسیله تکبر، خواری و پستی است.
- 8589 7- التَّكَبُّرُ بِالدُّنْيَا قَلٌّ. 1 249 تكبر کردن به خاطر دنیا از کمی (شخصیت و بصیرت آدمی) است.
- 8590 8- التَّكَبُّرُ اسٌّ التَّلْفِ. 1 263 تكبر کردن اساس و پایه تلف شدن است.
- 8591 9- الكبر مصيدة ابليس العظمى.
- 294 1 تكبر، دام بزرگ شیطان است.



- 10 8592 - الكبر خلیقة مردیة من تكبر بها قل. 2 92 تكبر، خوی نابود  
کننده‌ای است که هر که بدان فزونی جوید کوچک شود.
- 11 8593 - الكبر یساور القلوب مساورة السموم القاتلة. 2 110 تكبر تسلط  
یابد بر دلها همچون تسلط زهرهای کشنده.
- 12 8594 - الاستطالة لسان الغواية و الجهالة. 2 163 سر بزرگی کردن بر  
مردم زبان گویای گمراهی و نادانی (در انسان) است.
- 13 8595 - استعیدوا بالله من لواقع الكبر كما تستعیدون به من طوارق  
الدهر و استعدوا لمجاهدته حسب الطاقة.
- 2 262 پناه ببرید به خدا از چیزهایی که تکبر را بارور کند، چنانچه پناه  
می‌برید از حوادث ناگوار روزگار، و مهیا کنید خود را برای بیکار با تکبر به  
مقدار طاقت و توان خود.
- 14 8596 - احذر الكبر فانه رأس الطغیان و معصية الرّحمان. 2 279 پرهیز  
از تکبر که به راستی اساس طغیان و سرکشی و (اساس) نافرمانی خدای رحمان  
است.
- 15 8597 - احذروا منافخ الكبر و غلبة  
الحمیة و تعصب الجاهلیة. 2 285 پرهیزید از آنچه تکبر را در دل و روح  
شما می‌دمد، و از غلبه کردن حمیت و تعصبات جاهلیت.
- 16 8598 - ایاک و الكبر فانه اعظم الذنوب و الأم العیوب و هو حلیة  
ابلیس. 2 293 بر تو باد از این که پرهیز کنی از تکبر زیرا آن بزرگترین گناهان،  
و پست‌ترین عیبها و زیور شیطان است.
- 17 8599 - اقبح الخلق التکبر. 2 379 زشت‌ترین خلق و خویها تکبر است.

- 18 8600 - اکثر النَّاسِ حمقا الفقير المتكبر. 2 431 در میان مردم بیشترین حماقتها را فقیر متکبر دارد.
- 19 8601 - اعظم الحماقة الاختيال فى الفاقة. 2 448 بزرگترین حماقتها سر بزرگی کردن و فخر فروشی در حال تنگدستی و نداری است.
- 20 8602 - الكبر داع الى التّفحم فى الذّنوب. 2 3 تکبر انسان را به افتادن در گناهان بخواند.
- 21 8603 - أنّك ان تكبّرت وضعك الله. 3 55 به راستی اگر تکبر کنی خداوند تو را پست گرداند.
- 22 8604 - اکثر النَّاسِ ضعة من تعاضم فى نفسه. 2 435 بیشترین خواری را کسی برای خود فراهم کند که خود را بزرگ داند.
- 23 8605 - آفة الشّرف الكبر. 3 98 آفت شرافت و بزرگی تکبر است.
- 24 8606 - اذا تفقه الوضيع ترفع. 3 133 هرگاه شخص افتاده و پست مرتبه فقیه شود (و علم فقه بیاموزد) بلند مرتبه گردد. 25 8607 - بالتّكبر يكون المقت. 3 214
- به وسیله تکبر، خشم (خدا و خلق) پدید آید.
- 26 8608 - بكثرۃ التّكبر يكون التّلف. 3 225 به وسیله تکبر بسیار، آدمی تلف شود.
- 27 8609 - تكبر المرء يضعه. 3 278 تکبر انسانی او را پست و خوار گرداند.
- 28 8610 - تكبر الدّنىّ يدعو الى اهانتہ. 3 319 تکبر انسان پست مردم را به اهانت کردن به او می خواند.
- 29 8611 - ثمرة الكبر المسبّة. 3 327 میوه تکبر، دشنام مردم است.

- 30 8612 - شرّ الخلائق الكبر. 173 4 بدترین خصلتها تکبر است.
- 31 8613 - شرّ آفات العقل الكبر. 178 4 بدترین آفتهای عقل و خرد، تکبر است.
- 32 8614 - عجبت لمتكبرّ كان امس نطفة و هو في غد جيفة. 338 4 در شگفتم از شخص تکبر کننده که دیروز نطفه‌ای بوده و فردا هم مرداری است (پس تکبر برای چیست) 33 8615 - فالله الله عباد الله ان تتردوا رداء الكبر، فانّ الكبر مصيدة ابليس العظمى التي يساور بها القلوب مساورة السموم القاتلة. 4 438 خدا را خدا را در نظر بگیرد ای بندگان خدا از این که جامه تکبر در برگیرید، زیرا تکبر دام بزرگ شیطان است، که به وسیله آن بر دلها مسلط شود همانند مسلط شدن زهرهای کشنده بر بدن انسان.
- 34 8616 - كل متكبر حقير. 526 4 هر تکبر کننده‌ای کوچک و خوار است.
- 35 8617 - كفى بالتكبر تلفا. 572 4 برای تلف شدن آدمی همان تکبر کافی است.
- 36 8618 - كفى بالتكبر ضعفة. 578 4 برای پستی انسان همان تکبر کافی است.
- 37 8619 - ليس لمتكبر صديق. 75 5 آدم متکبر برای خود دوستی ندارد.
- 38 8620 - لو رخص الله سبحانه في الكبر لاحد من الخلق لرخص فيه لانبيائه لكنّه كره اليهم التكبر و رضی لهم التواضع. 119 5 اگر خدای سبحان رخصت می‌داد (و اجازه می‌فرمود) به احدی از خلق خود برای تکبر کردن، این رخصت را به پیامبران خود می‌داد، اما خداوند تکبر را برای آنها خوش نداشته، و تواضع و فروتنی را برای ایشان خوش داشته است.

- 39 8621 - من تکبر حقر. 140 5 کسی که تکبر کند کوچک شود.
- 40 8622 - من تکبر مقت. 154 5 کسی که تکبر کند مورد دشمنی (خدا و خلق او) قرار گیرد.
- 41 8623 - من تکبر فی سلطانه صغره.
- 156 5 کسی که در سلطنت خود تکبر کند، سلطنت را کوچک کرده است (چون باعث تنفر مردم از او و سلطنت او گردد).
- 42 8624 - من اقبح الکبر تکبر الرجل علی ذوی رحمه و أبناء جنسه. 6  
28 از زشت‌ترین تکبر کردنها آن است که آدمی به خویشان و هم‌جنسان خود تکبر کند.
- 43 8625 - من لبس الکبر و السرف خلع الفضل و الشرف. 358 5 کسی که جامه تکبر و اسراف کاری به تن کند خلعت زیبای فضیلت و شرف را از تن بیرون کرده است.
- 44 8626 - من کان متکبرا لم یعدم التلف.
- 234 5 کسی که متکبر باشد از تلف شدن در امان نیست.
- 45 8627 - من تکبر علی الناس ذل.
- 202 5 کسی که بر مردم تکبر کند خوار گردد.
- 46 8628 - ما تکبر الا و ضیع. 53 6 تکبر نکند مگر آدم پست و فرومایه.
- 47 8629 - ما اجتلب المقت بمثل الکبر.
- 59 6 چیزی همچون تکبر، دشمنی (مردم) را به سوی انسان جلب نمی‌کند.
- 48 8630 - لا تستطل علی من لا تسترق.
- 261 6 سر بزرگی مکن بر کسی که اختیار بردگی او را نداری.

- 49 8631 - لا ثناء مع کبر. 6 360 با وجود تکبر، مدح و ثنایی برجا نخواهد ماند.
- 50 8632 - لا يتعلّم من يتكبر. 6 373 علم نیاموزد (و دانا نشود) کسی که تکبر کند.
- 51 8633 - لا خلق اقیح من الکبر. 6 383 خلق و خوبی زشت تر از تکبر نیست.
- 52 8634 - لا ینبغی لمن عرف الله ان یتعاضم. 6 396 شایسته نیست برای کسی که خدا را شناخته که سر بزرگی کند.
- 53 8635 - لا یتکبر الاّ و ضیع خامل. 6 407 تکبر نکند مگر آدم فرومایه گمنام.
- 54 8636 - لا خیر فی شیمه کبر و تجبر و فخر. 6 431 در تکبر و گردنکشی و فخر فروشی خیری نیست.
- 55 8637 - ایّاک و مساماة الله سبحانه فی عظمته فانّ الله تعالی ینزلّ کلّ جبار و یهین کلّ مختال. 2 311 زنهار پیرهیز از فخر کردن با خدای سبحان در باره بزرگی و عظمت او، که به راستی خداوند، خوار گرداند هر گردنکشی را و ذلیل کند هر تکبر کننده‌ای را.

## باب الكتاب

- 1 8638 - الكتاب ترجمان النبیة. 1 80 کتاب و نوشته (انسان) ترجمه و بازگو کننده نهان و درون (او) است.
- 2 8639 - الکتب بساتین العلماء. 1 245 کتابها، باغها و بوستانهای علما و دانشمندان است.
- 3 8640 - الکتب احد المحدثین. 2 14 کتاب یکی از دو داستان سرا و حدیث کننده است.
- 4 8641 - من تسلّی بالکتب لم تفتنه سلوة. 5 233 کسی که خود را به کتابها تسلّی دهد (و دلخوش کند) هیچ تسلّی و دلخوشی دادنی از دست او نرود (و نیازی به تسلّی دادن در چیز دیگر ندارد).
- 5 8642 - نعم المحدث کتاب. 6 167 کتاب حدیث کننده خوبی است.

## باب الكتابة (نامه‌نگاری)

- 18643-1 - الخطّ لسان الید. 186 1 خط زبان دست است.
- 8644-2 - الق دواتک، و اطل جلفة قلمک و فرق بین سطورک، و قرمط بین حروفک، فانّ ذلک اجدر بصباحة الخطّ. 232 2 ليقه‌ای در دوات خود بگذار، و سر قلم خود را دراز کن و میان سطرها را جدا کن، و حرفها را نزدیک هم بنویس که اینها به زیبایی خط سزاوارتر است.
- 8645-3 - افتح بریة قلمک، و اسمک شحمتہ، و ایمن قطنک یجد خطک.
- 234 2 تراشیده قلم خود را باز کن، و پره آن را ستبر و پرگوشت بگیر (و نازک مکن که به زودی بشکند) و قطّ آن را با دست راست انجام ده تا خط تو نیکو شود.
- 8646-4 - عقول الفضلاء فی اطراف
- اقلماها. 365 4 عقلهای مردمان فاضل در کناره‌های قلم ایشان نمودار گردد.
- 8647-5 - اذا کتبت کتابا فاعد فیہ النظر قبل ختمه فانما تختم علی عقلک.
- 190 3 هرگاه نامه‌ای را نوشتی پیش از مهر کردن و بستن آن نگاه دیگری بدان بنما، زیرا بر عقل خود مهر می‌زنی و می‌بندی (یعنی پس از نوشتن نامه مجدداً آن را از نظر خود بگذران که نامه ترجمان عقل انسان است).
- 8648-6 - کتاب الرّجل عنوان عقله و برهان فضله. 635 4 نامه مرد، نشان دهنده عقل و دلیل بر فضل و برتری او است.
- 8649-7 - کتاب المرء معیار فضله و مسبار نبه. 635 4 نامه انسان معیار فضل و برتری او، و وسیله‌ای برای سنجش زیرکی و بزرگی او است.

## باب الکتمان

1 8650 - أنجح الامور ما احاط به الکتمان. 2 458 پیروزمندترین کارها آن است که پنهان کاری و کتمان آن را فراگیرد.

## باب الكثير و القليل (زیاد و کم)

1 8651 - النَّاجون من النَّار قليل لغلبة الهوى و الضلال. 2 33 آنها که از دوزخ نجات یابند، اندکند به خاطر غالب شدن هوای نفس و گمراهی.

2 8652 - العلماء غرباء لكثرة الجهال.

2 33 2 علما و دانشمندان به خاطر بسیاری نادانان غریب هستند.

3 8653 - تأتينا اشياء نستكثرها اذا جمعناها و نستقلها اذا قسمناها. 3 295

برای ما چیزهایی پیش می‌آید، که چون آنها را جمع کنیم زیاد به حساب آید، ولی هنگامی که آنها را تقسیم کنیم کم می‌شماریم آنها را. 4 8654 - ربّ يسير انمی من كثير. 4 75 بسا اندکی که رشد و نموّ آن بیش از چیز بسیار باشد.

5 8655 - قد كثر القبيح حتى قلّ الحياء منه. 4 492 به حقیقت که کار

زشت آن قدر زیاد شده که شرم از آن کم شده است.

6 8656 - قليل لك خير من كثير لغيرك.

4 499 چیز کمی که از آن خودت باشد بهتر است از چیز بسیاری که از

دیگری باشد.



- 7 8657 - قليل يفتقر اليه خير من كثير يستغنى عنه. 4 500 اندكى (از دنيا) که مورد نیاز باشد (و رفع نیاز بکند) بهتر است از مال زیادى که بدان نیازی نباشد (و جز وزر و وبال و گرفتارى سودى نداشته باشد).
- 8 8658 - قليل محمد مغبته خير من كثير تضر عاقبته. 4 500 چیز اندكى که عاقبت آن ستوده باشد، بهتر است از مال زیادى که سرانجام آن زیان بزند.
- 9 8659 - قليل يخف عليك عمله، خير من كثير تستثقل حمله. 4 501 کار اندكى که انجام آن سبک و آسان باشد، بهتر است از کار بسيارى که حمل آن بر تو سنگین باشد.
- 10 8660 - قليل ينجى خير من كثير یردى.
- 4 502 چیز اندكى که انسان را رستگار کند بهتر است از چیز زیادى که نابودى به بار آورد.
- 11 8661 - لكل كثرة قلة. 5 13 هر زیادى را كمى هست.
- 12 8662 - من اكثر من شىء عرف به.
- 5 178 كسى که كارى را بسیار کند، بدان کار شناخته شود.
- 13 8663 - ما اقل الثقة المؤمن و اكثر الخوان. 6 96 چه قدر كم هستند انسانهاى مورد وثوق و امين، و چه بسیارند خيانتكاران.
- 14 8664 - قليل يكفى خير من كثير يطغى. 4 502 اندكى که كفايت کند بهتر است از زیادى که سرکشى آورد.
- 15 8665 - من كثر لهوه قلّ عقله. 5 292 كسى که بازبهاى سرگرم کننده‌اش بسیار باشد عقلش كم شود.
- 16 8666 - يسير يكفى خير من كثير يطغى.

457 6 اندکی از مال دنیا که کفایت کند بهتر است از بسیاری که سرکشی آورد.

### باب الکذب (دروغ)

1 8667 - الکذب یردی. 15 1 دروغ هلاک کند.  
2 8668 - الکاذب مهان ذلیل. 93 1 آدم دروغگو پست و خوار است.  
3 8669 - الکذب عیب فاضح. 147 1 دروغ عیبی است رسوا کننده.  
4 8670 - الکذب مجانب الایمان. 179 1 دروغ با ایمان بیگانه است.  
5 8671 - الکذب مهانة و خیانة. 179 1 دروغ‌گویی خواری و خیانت است.

6 8672 - الکذب یزری بالانسان. 192 1 دروغ، آدمی را عیناک کند.  
7 8673 - الکذب یوجب الوقیعة. 193 1 دروغ، موجب بدگویی مردم (در باره دروغگو) می‌شود.  
8 8674 - الکذب شین الاخلاق. 239 1 دروغ، موجب زشتی و عیب اخلاق انسانی است.  
9 8675 - الکذب فساد کل شیء. 281 1 دروغ، باعث فساد هر چیزی است.

10 8676 - الکذب یردیک و ان امنته.  
291 1 دروغ، تو را هلاک کند اگر چه از آن ایمن باشی.  
11 8677 - الکذب یؤدی الی النفاق.  
310 1 دروغ، آدمی را به نفاق و دورویی بکشاند (چون گاهی ناچار است گفته خود را تکذیب کند).

- 12 8678 - الكاذب على شفا مهواة و مهانة. 326 1 دروغگو بر لبه پرتگاه  
هلاکت و خواری است.
- 13 8679 - الكذب شين اللسان. 339 1 دروغ زشتی و عیب زبان است.
- 14 8680 - الكذب و الخيانة ليسا من اخلاق الكرام. 389 1 دروغ و خیانت  
از خلق و خوی مردمان گرامی و بزرگوار نیست.
- 15 8681 - الكذب زوال المنطق عن الوضع الالهي. 400 1 دروغ زائل  
شدن گفتار است از وضع الهی (و سنت آفرینش).
- 16 8682 - الكذب يردى مصاحبه و ينجى مجانبه. 9 2 دروغ مصاحب و  
همراه خود را هلاک کند، و کسی را که از آن دوری کند نجات دهد.
- 17 8683 - الكذب فى العاجلة عار، و فى الآجلة عذاب النار. 31 2 دروغ  
در این جهان موجب ننگ و عار، و در آخرت سبب عذاب دوزخ است.
- 18 8684 - الكذاب متهم فى قوله و ان قويت حجته و صدقت لهجته. 64 2  
آدم دروغگو در گفتار خود متهم است اگر چه دلیلش محکم و سخنش راست  
باشد.
- 19 8685 - الكذاب و الميِّت سواء، فان فضيلة الحيّ على الميِّت الثقة به فاذا  
لم يوثق بكلامه بطلت حياته. 139 2 آدمی که بسیار دروغ می گوید با آدم مرده  
یکسان است، زیرا فضیلت و برتری زنده بر مرده، اعتماد به او است، و  
هنگامی که اعتمادی به گفتار او نباشد زندگی او باطل و بی ثمر خواهد بود.
- 20 8686 - اياك و مصادقة الكذاب فانه يقرب عليك البعيد و يبعد عليك  
القريب. 292 2 زنهار پیرهیز از دوستی کردن با دروغگو، زیرا برای تو دور را  
نزدیک، و نزدیک را دور می سازد.
- 21 8687 - اقبح الخلاق الكذب. 372 2 زشت ترین خصلتها دروغ است.

- 22 8688 - اكثر شيء الكذب و الخيانة.
- 432 2 - بیشترین چیزها دروغ و خیانت است.
- 23 8689 - ابعد الناس من الصّلاح الكذب و ذو الوجه الوقاح. 2 470  
دورترین مردم از اصلاح، آدم دروغگو و پر رو است.
- 24 8690 - آفة النّقل كذب الرّواية. 3 107 آفت نقل کردن روایت، دروغ  
است.
- 25 8691 - آفة الحديث الكذب. 3 109 آفت حدیث، دروغ است.
- 26 8692 - بالكذب يتزيّن اهل النّفاق.
- 207 3 - به وسیله دروغ منافقان خود را زینت دهند.
- 27 8693 - بئس المنطق الكذب. 3 256 بد گفتاری است دروغ.
- 28 8694 - ثمرة الكذب المهانة فى الدّنيا و العذاب فى الآخرة. 3 332 میوه  
دروغ، خواری در دنیا و عذاب در آخرت است.
- 29 8695 - جانبوا الكذب فأنه مجانِب الايمان. 3 361 از دروغ کناره  
گیرید که دروغ با ایمان بیگانه است.
- 30 8696 - شرّ الاخلاق الكذب و النّفاق.
- 166 4 - بدترین خلقها دروغ و نفاق است.
- 31 8697 - شرّ الرّوايات اكثرها افكا.
- 172 4
- بدترین روایتها آن است که دروغش بیشتر باشد.
- 32 8698 - شرّ الشّيم الكذب. 4 174 بدترین خصلتها دروغگویی است.

- 33 8699 - علة الكذب شرّ علة، و زلة المتوقّي أشدّ زلة. 4 359 بیماری دروغ بدترین بیماری است، و لغزش خویشتن دار (یا متظاهر به تقوا و خویشتن داری از گناه) بدترین لغزشها است.
- 34 8700 - عاقبة الكذب ملامة و ندامة.
- 363 4 سرانجام دروغ، سرزنش و پشیمانی است.
- 35 8701 - فساد البهء الكذب. 4 418 فساد زیبایی و نیکویی، دروغ است (چون دروغ مخالف زیبایی است).
- 36 8702 - قد کثر الكذب حتّى قلّ من یوثق به. 4 492 به حقیقت که دروغ زیاد شده تا آنجا که آدم مورد اعتماد و وثوق کم شده.
- 37 8703 - کفاک مویّخا علی الكذب علمک بانّک کاذب. 4 586 برای توبیخ و سرزنش دروغ تو همین بس که بدانی که دروغگو هستی.
- 38 8704 - کثرة الكذب توجب الوقیعة.
- 589 4 دروغ بسیار موجب بدگویی مردم شود.
- 39 8705 - کثرة کذب المرء تذهب بهاءه.
- 591 4 دروغ بسیار، زیبایی و درخشندگی آدمی را از بین می برد.
- 40 8706 - کثرة الكذب تفسد الدّین و تعظم الوزر. 4 597 دروغ بسیار، دین را تباه و گناه را بزرگ گرداند.
- 41 8707 - کذب السّفیر یولّد الفساد و یفوّت المراد و یبطل الحزم و ینقض العزم. 4 635 دروغ نماینده و پیام آور، فساد تولید کند، و هدف را از دست بدهد، و دور اندیشی را باطل کند، و قصد و تصمیم را بشکند و خراب کند.
- 42 8708 - لیس الكذب من خلائق الاسلام. 5 74 دروغ از اخلاق اسلام نیست.

- 8709 43- لیس لکذوب امانه و لا لفجور صیانه. 85 5 آدم دروغگو امانت ندارد، و آدم گنهکار خویشتن دار نیست.
- 8710 44- من کذب افسد مروته. 165 5 کسی که دروغ گوید مردانگی خود را تباه سازد.
- 8711 45- من کثر کذبه لم یصدق. 195 5 کسی که دروغش زیاد باشد مردم راستگویی ندانند.
- 8712 46- من عرف بالکذب لم یقبل صدقه. 209 5 کسی که به دروغ شناخته شد سخن راست او هم پذیرفته نشود.
- 8713 47- من کثر کذبه قلّ بهاؤه. 221 5 کسی که دروغش زیاد شد، زیبایی و درخشندگی کم شود.
- 8714 48- من عرف بالکذب قلت الثقة به. 390 5 کسی که به دروغ شناخته شد، اعتماد و وثوق به او کم شود.
- 8715 49- من تجنّب الکذب صدقت اقواله. 461 5 کسی که از دروغ پرهیز کند گفتارش تصدیق شود.
- 8716 50- ما کذب عاقل و لا زنی مؤمن.
- 65 6 شخص عاقل دروغ نگوید، و انسان مؤمن زنا نکند.
- 8717 51- ما اقیح الکذب بدوی الفضل.
- 70 6 چه زشت است دروغ از مردمان با فضیلت.
- 8718 52- نکد العلم الکذب و نکد الجدّ اللّعب. 185 6 نقص علم دروغ است، و نقص کار جدّ شوخی و بازی است.
- 8719 53- لا حیاء لکذاب. 347 6 آدم دروغگو شرم ندارد.
- 8720 54- لا یجتمع الکذب و المروّة.

372 6 دروغ و مردانگی جمع نشوند.

55 8721 - لا شيمة اقبح من الكذب. 380 6 خصلتی زشت‌تر از دروغ

نیست.

56 8722 - لا خير في قول الافاكين. 392 6 خیری در سخن دروغگویان

نیست.

57 8723 - لا خير في علم الكذابين. 392 6 خیری در علم و دانش

دروغگویان نیست.

58 8724 - لا خير في الكذابين و لا في العلماء الافاكين. 427 6 خیری

نیست در دروغگویان و نه در دانشمندانی که مردم را از حق بگردانند (با دانشمندان دروغگو).

59 8725 - قد يكذب الرجل على نفسه عند شدة البلاء. 483 4 گاه است

که مرد به زیان خود در هنگام سختی بلا و گرفتاری دروغ گوید.

60 8726 - يكتسب الكاذب بكذبه ثلاثا، سخط الله عليه، و استهانة الناس

به، و مقت الملائكة له. 480 6 دست آورد آدم دروغگو بخاطر دروغی که گفته،

سه چیز است: خشم خداوند، خوار شمردن مردم به او و خشم فرشتگان نسبت به او.

61 8727 - الكذب رذيلة. 30 1 دروغ پستی است.

62 8728 - أقبح شيء الافك. 376 2 زشت‌ترین چیزها تهمت است.

## باب الکرّم و المکارم (جوانمردی و صفات عالی)

1 8729 - أحسن الاخلاق ما حملک علی المکارم. 462 2 بهترین اخلاق آن است که تو را به کارهای نیک وادارد.

2 8730 - انّ مکرمۃ صنعتها الی احد من الناس، انما اکرمت بها عرضک فلا تطلب من غیرک شکر ما صنعت الی نفسک. 542 2  
زینت داده‌ای، پس سپاسگزاری و شکر احسانی را که به خود کرده‌ای از دیگری مجوی.

3 8731 - تبادروا المکارم و سارعوا الی تحمّل المغارم واسعوا فی حاجة من هو نائم، یحسن لکم فی الدّارین الجزاء و تنالوا من اللّٰه عظیم الحباء.  
3 311 مبادرت کنید به سوی کارهای نیک، و بشتابید به سوی عهده گرفتن قرضهای مردم (که از ادای آن ناتوان هستند)، و بکوشید در برآوردن حاجت کسی که بی‌خبر است (از کوشش شما در این باره) تا نیکو شود در دو سرا پاداش شما و از سوی خداوند به پاداش بزرگ نائل شوید.

4 8732 - ثابروا علی اقتناء المکارم و تحمّلوا اعباء المغارم تحرزوا قصبات المغانم. 3 352 مداومت کنید بر کسب کارهای نیک، و به عهده گیرید بار قرضهای مردم را، تا گوهایی سبقت را از دیگران بربایید.

5 8733 - خیر الاموال ما اعان علی المکارم. 428 3 بهترین مالها آن مالی است که به کارهای خیر کمک دهد.

6 8734 - روحوا فی المکارم، و ادلّجوا فی حاجة من هو نائم. 4 87 کار روزانه خود را با انجام کارهای نیک به پایان برید، و کار شبانه خود را با



کوشش در قضای حاجت کسی که در خواب است و از تلاش شما بی‌خبر است  
به سر برید.

7 8735 - علیک بمکارم الخلال و اصطناع الرجال، فأنهما یقیان مصارع  
السوء و یوجبان الجلالة.

292 4 بر تو باد به خصلتهای نیکو و احسان کردن به مردمان، که این دو  
انسان را از افتادن در گرفتاریهای بد نگه دارند، و موجب بزرگی و جلالت مقام  
گردند.

8 8736 - عود نفسک فعل المکارم و تحمّل اعباء المغارم، تشرف نفسک و  
تعمر آخرتک و یکنتر حامدک. 329 4

عادت بده نفس خود را به انجام کارهای نیک و بر عهده گرفتن تاوانها و  
قرضهای مردم، تا این که نفس تو شریف گردد و آخرت آباد گشته، و ستایش  
کنندگان (و دعاگویان) تو بسیار گردد.

9 8737 - من افضل المکارم تحمّل المغارم و اقراء الضیوف. 29 6  
برترین کارها به عهده گرفتن تاوانها و بدهی‌های مردم و پذیرایی مهمانها است.

10 8738 - الکرّم فضل. 12 1 کرم و بزرگواری فضیلتی است.

11 8739 - الکریم ابلج، اللّیّم ملهوج.

14 1 شخص کریم گشاده و درخشنده است، و آدم لئیم و پست، خام و  
نیخته است.

12 8740 - الکرّم معدن الخیر. 152 1 کرم و بزرگواری معدن خیر و خوبی  
است.

13 8741 - الکرّام أصبر أنفسا. 156 1 انسانهای کریم از نظر نفس و جان

بردبارتر و مقاوم‌تر هستند. 14 8742 - الکریم یجمل الملكة. 187 1 شخص

کریم مالکیت خود را نکو می‌کند (یعنی در آنچه مالک آن است نیکو عمل می‌کند).

15 8743 - الکرّم افضل السّودد. 1 197 کرم و بزرگواری برترین سیادت و آقایی است.

16 8744 - الکرّم افضل الشّیم. 1 228 کرم و بزرگواری برترین خصلتها است.

17 8745 - الکرّم بریء من الحسد. 1 234 کرم و بزرگواری از رشک و حسد بیزار است.

18 8746 - التّکرّم مع الامتنان لؤم. 1 237 کرم کردن و احسان با منت گذاری پستی و یاموجب ملامت و سرزنش است.

19 8747 - الکرّم احتمال الجريرة. 1 238 کرم و بزرگواری به تحمّل تقصیر و گناه دیگران (و انتقام نگرفتن از آنها) است.

20 8748 - الکرّم حسن الاصطبار. 1 277 بزرگواری و کرم به نیکویی صبر و شکیبایی است.

21 8749 - الکریم یشکر القلیل، و اللّئیم یکفر الجزیل. 1 321 شخص کریم و بزرگوار اندک را سپاسگزاری کند، ولی آدم پست و لئیم زیاد را نیز ناسپاسی و کفران کند.

22 8750 - الکریم من بذل احسانه. 1 330 کریم کسی است که احسان خود را به دیگران بذل کند.

23 8751 - الکرّم تحمّل أعباء المغارم.

- 342 1 کرم و بزرگواری در به عهده گرفتن بارهای سنگین تاوانها و قرضها است.
- 24 8752 - الکرّم ایثار العرض علی المال. 349 1 کرم و بزرگواری به این است که انسان عرض و آبروی خود را بر مال ترجیح دهد (و مال را فدای آبرو کند نه بالعکس).
- 25 8753 - الکریم من سبق نواله سؤاله.
- 365 1 شخص کریم کسی است که عطا و بخشش او پیش افتد بر سؤال کردن از او (یعنی پیش از درخواست و سؤال عطا کند).
- 26 8754 - الکرّم أعطف من الرّحم. 372 1 کرم و بزرگواری از رحم (و پیوند خویشی و خویشاوندی) مهربانتر است.
- 27 8755 - الکرّم ملک اللّسان و بذل الاحسان. 378 1 کرم و بزرگواری به مالک بودن زبان و بذل احسان است.
- 28 8756 - الکرّم نتیجة علوّ الهمة. 383 1 کرم، نتیجه و محصول بلندی همت است.
- 29 8757 - الکریم اذا وعد وفى و اذا توعدّ عفى. 394 1 شخص کریم کسی است که چون وعده دهد وفا کند، و چون تهدیدی کند درگذرد.
- 30 8758 - الکریم اذا أیسر أسعف و اذا أعسر خفف. 395 1 انسان کریم کسی است که چون دستش (از نظر مالی) باز شد، حاجت مردم روا کند و چون تنگدست باشد عطا را سبک و کمتر کند (و یکسره ترک نکند).
- 31 8759 - النّفس الکریمة لا تؤثّر فیها النّکبات. 1 2 کسی که دارای نفس کریمی باشد، حوادث ناگوار و نکبت بار در او اثر نگذارد.

- 32 8760 - الکریم من تجنّب المحارم و تنزّه عن العیوب. 4 2 کریم کسی است که از حرامها اجتناب ورزد، و از عیبا پاک جوید.
- 33 8761 - الکریم حسن السّجیّة و اجتناب الدّیّة. 29 2 کرم و بزرگواری نیکویی خلق و پرهیز از پستی است.
- 34 8762 - الکریم بذل الجود و انجاز الموعود. 41 2 بزرگواری و کرم بذل احسان و جود، و وفای به وعده است.
- 35 8763 - الکریم یزدجر عمّا یفتخر به اللّیّم. 44 2 شخص کریم پرهیز کند از آنچه شخص لثیم و پست بدان افتخار می‌ورزد.
- 36 8764 - الکریم یجفو اذا عنّف و یلین اذا استعطف. 57 2 شخص کریم جفا کند هر گاه به زور از او چیزی بخواهند (و ندهد) ولی نرمی کند هرگاه با عطوفت و مهر از او بخواهند. 37 8765 - الکریم ایثار عدو به التّناء علی حبّ المال. 62 2 کرم و بزرگواری به ایثار و اختیار کردن گوارایی مدح و ثنا بر دوستی مال و دارایی است. 38 8766 - الکریم اذا قدر صفح و اذا ملک سمح و اذا سئل أنجح. 67 2 شخص کریم چنان است که چون قدرت (بر انتقام) یافت چشم‌پوشی کند، و چون مالک چیزی شد بخشش کند، و چون از او چیزی بخواهند بپردازد.
- 39 8767 - الکریم یأبی العار و یکرّم الجار. 107 2 آدم کریم از عار و ننگ خویشتن‌داری کند، و همسایه را گرامی دارد و اکرام کند.
- 40 8768 - الکریم یری مکارم افعاله دینا علیه یقضیه. 115 2 شخص کریم کارهای نیک خود را به صورت وامی بر عهده خود می‌داند که خود را موظف به پرداخت آن می‌داند.

- 116 2 8769-41 - الکریم یرفع نفسه فی کلّ ما اسداه عن حسن المجازاة. انسان کریم در هر احسانی که به دیگران کرده از چشم داشت به پاداش نیکوی آن خود را برتر می‌داند.
- 125 2 8770-42 - الکریم اذا احتاج الیک اعفاک و اذا احتجت الیه کفاک. شخص کریم چنان است که اگر به تو نیازمند شد تو را معاف دارد (و اظهار نیاز نکند) و اگر تو به او نیازمند شدی تو را کفایت کند (و نیازت را برطرف کند).
- 126 2 8771-43 - الکریم یعفو مع القدرة و يعدل فی الامرة، و یکفّ اسائه و یبذل احسانه. شخص کریم با داشتن قدرت و توان عفو کند، و در فرمانروایی عدالت کند، و بدی خود را از دیگران باز دارد، و احسان و بخشش خویش را بذل کند.
- 129 2 8772-44 - الکرامة تفسد من اللّثم بقدر ما تصلح من الکریم. بزرگواری و احسان از شخص پست تنهایی به بار آورد، به همان اندازه‌ای که از شخص کریم و بزرگوار شایستگی و صلاح به بار آورد.
- 278 2 8773-45 - احذر الکریم اذا اهنته و الحلیم اذا جرحته و الشّجاع اذا اوجعته. از شخص کریم و بزرگوار پرهیز کن هرگاه به او اهانت کنی، و از حلیم و بردبار هرگاه دل او را ریش و مجروح سازی، و از شجاع و دلیر، هرگاه او را دردناک گردانی.
- 151 8774-46 - الکریم عند الله محبوب مثناب و عند الناس محبوب مهاب. شخص کریم و بزرگوار در پیشگاه خدا شادمان بوده و پاداش دارد، و نزد مردم نیز محبوب و دارای هیبت و شکوه است.

- 47 8775 - الکریم من صان عرضه بماله و اللّیّم من صان ماله بعرضه. 2
- 154 کریم و بزرگواری کسی است که آبروی خود را به وسیله مال نگه دارد، و آدم پست و لّیّم کسی است (که بالعکس) مال خود را با آبرویش حفظ کند.
- 48 8776 - احذروا صولة الکریم اذا جاع و اشر اللّیّم اذا شبع. 2 281
- بترسید از حمله و سطوت شخص کریم، هرگاه گرسنه شود، و از سرمستی و خوشحالی آدم پست، هرگاه سیر شود.
- 49 8777 - احذروا سطوة الکریم اذا وضع و سورة اللّیّم اذا رفع. 2 282
- بپرهیزید از سطوت شخص کریم هرگاه پست گردد، و از تندی و خشم آدم پست هرگاه به بلندی رسد.
- 50 8778 - انما الکرّم بذل الرّغائب و اسعاف الطّالب. 3 84
- جز این نیست که کرّم و بزرگواری عبارت است از دادن عطاها و بخششها و برآوردن حاجت درخواست کننده.
- 51 8779 - دولة الکریم تظهر مناقبه. 4 9
- دولت شخص کریم مناقب و کارهای پسندیده او را آشکار کند.
- 52 8780 - دار الوفاء لا تخلو من کریم و لا يستقرّ بها لّیّم. 4 11
- خانه وفا (و آنجا که مرکز وفا و وفاداری است) از شخص کریم خالی نیست، و شخص پست و لّیّم در آن جایگیر نشود.
- 53 8781 - ذو الکرّم جمیل الشّیّم مسد للنعّم و صول للرحم. 4 37
- کرّم و بزرگواری دارد، خصلتهایش زیبا، احسان کننده نعمتها، و پیوند دهنده خویشاوندی است.
- 54 8782 - سنّة الکرّم ترادف الانعام.

127 4 شیوه کریمان و بزرگواران پی در پی آوردن نعمت بخشی و احسان است.

55 8783 - ظفر الکریم ینجی. 273 4 پیروز شدن کریم نجات بخش است (چون گذشت کند). 56 8784 - ظفر الکریم عفو و احسان.

273 4 پیروزی مردمان کریم، گذشت و احسان است.

57 8785 - ظلّ الکریم رغد هنیء. 277 4 سایه (بزرگواری و کرم) کریمان، پهناور و گواراست.

58 8786 - علیکم فی قضاء حوائجکم بکرام الانفس و الاصول، تنجح لکم عندهم من غیر مطال و لا من. 303 4 بر شما باد که برای برآورده شدن حاجتهای خود نزد کسانی بروید که نفسها و ریشههای بزرگواری و کرم دارند، که بدون تأخیر و منتی حاجتهای شما نزد ایشان برآورده گردد.

59 8787 - عادة الکریم حسن الصنیعة.

332 4 عادت و شیوه کریمان احسان نیکو است.

60 8788 - عقوبة الکریم احسن من عفو اللّثم. 361 4 کیفر دادن کریمان بهتر از گذشت لئیمان (و فرومایگان) است.

61 8789 - فاقه الکریم احسن من غناء اللّثیم. 431 4 نداری شخص کریم بهتر از توانگری انسان لئیم و پست است.

62 8790 - قضاء اللّوازم من افضل المکارم. 513 4 به جای آوردن واجبات از برترین کارهای نیک است.

63 8791 - کن من الکریم علی حذر ان اهنته، و من اللّثیم ان اکرمته، و من الحلیم ان احرجه. 613 4 برحذر باش (و پرهیز کن) از شخص کریم اگر به او اهانت کردی، و از شخص پست و فرومایه اگر به او اکرام کرده و گرامیش

بداری، و از انسان حلیم و بردبار اگر او را تحت فشار قرار دهی و بسیار آزارش کنی.

64 8792 - لكل شيء فضيلة و فضيلة الكرام اصطناع الرجال. 18 5 هر چیزی را فضیلتی است، و فضیلت و برتری کریمان احسان کردن به مردان است.  
65 8793 - للكرام فضيلة المبادرة الى فعل المعروف و اسداء الصنائع. 38 5 فضیلت پیشی جستن به کار نیک و احسان کردن، از آن کریمان است.

66 8794 - لقد اتعبك من اكرمك ان كنت كريما و لقد اراحك من اهانك ان كنت حلیمًا. 39 5 تو را به رنج و تعب اندازد کسی که به تو اکرام کند و گرامیت دارد اگر تو خود کریم باشی، و تو را آسوده سازد کسی که به تو اهانت کند و خوار گرداند اگر تو حلیم و بردبار باشی.

67 8795 - لانا اشدّ اغتباطا بمعرفة الكريم من امساكي على الجوهر النفيس الغالي الثمن. 52 5 به راستی که من از آشنایی و شناخت شخص کریم شادمان تر می‌شوم تا از به دست آوردن گوهر نفیس گرانبها.

68 8796 - ليس من شيم الكرام تعجيل الانتقام. 81 5 شتاب در انتقام از شیوه و خصلت کریمان نیست.

69 8797 - لزوم الكريم على الهوان خير من صحبة اللئيم على الاحسان. 5 131 تحمل خواری در ملازمت کریم، بهتر است از احسانی که در کنار لئیم و با همدمی او باشد.

70 8798 - لذة الكرام في الاطعام و لذة اللئام في الطعام. 132 5 لذت کریمان در خوراندن به دیگران است و لذت لئیمان و فرومایگان در خوردن است.

71 8799 - من كرم خلقه اتسع رزقه.



- 211 5 کسی که خلق و خویش کریم و گرامی باشد روزیش فراخ گردد.
- 72 8800 - من لم تقوّمه الكرامة قومته الاهانة. 249 5 کسی که راست نگرداند او را کرامت و احسان، راست گرداند او را اهانت کردن و خواری.
- 73 8801 - من لم تعرف الكرم من طبعه فلا ترجمه. 411 5 کسی را که از طبع و خویش، کرم و بزرگواری سراغ نداری امیدی به او میند.
- 74 8802 - من کرمت نفسه قلّ شقاؤه و خلافه. 432 5 کسی که نفس او گرامی و بزرگواری باشد، جدایی و ناسازگاریش با مردم کم باشد.
- 75 8803 - من لم تصلحه الكرامة اصلحته الاهانة. 437 5 کسی که کرامت و بزرگواری اصلاحش نکند، اهانت و خوار کردن او را اصلاح کند.
- 76 8804 - من زاده الله کرامة فحقیق به ان یزید الناس اکراما. 447 5 کسی را که خداوند بر کرامت و بزرگواریش افزوده، سزاوار است که بزرگواری خود را بر مردم بیفزاید.
- 77 8805 - من کرمت نفسه صغرت الدّیة فی عینه. 451 5 کسی که نفس او نزدش گرامی است دنیا در نظرش کوچک است.
- 78 8806 - من اعدته نکایة الايام اقامته معونة الکرام. 458 5 کسی که زمین گیر کرده باشد او را حوادث ناگوار روزگار، کمکهای کریمان و بزرگواران بلندش کند.
- 79 8807 - من کرم محتده حسن مشهده.
- 474 5 کسی که اصل و ریشه‌اش کریم و بزرگواری باشد، محضرش نیکو است.
- 80 8808 - من الکرام تكون الرّحمة. 11 6 مهر و رحمت از کرامت و بزرگواری سرچشمه گیرد.

- 81 8809 - من شرف الاعراق كرم الاخلاق. 17 6 بزرگواری اخلاق از شرافت و بلندی ریشه و نژاد ناشی می شود.
- 82 8810 - من الكرم اتمام النعم. 13 6 كامل كردن نعمت از نشانه های كرم و بزرگواری است.
- 83 8811 - ما او حش كرم. 75 6 آدم كرم هیچ گاه وحشت زده نشود.
- 84 8812 - ما فرار الكرام من الحمام كفرارهم من البخل و مقارنۃ اللثام. 109 6 مردمان كرم و بزرگواری بدانگونه كه از بخل و همراه شدن با فرومایگان می گریزند، آن گونه از مرگ نمی گریزند.
- 85 8813 - منع الكرم احسن من إعطاء اللثیم. 125 6 منع كرم و ندادن او بهتر است از عطای لثیم و احسانش.
- 86 8814 - معاداة الكرم اسلم من مصادقة اللثیم. 125 6 دشمنی كردن با كرم بهتر است از دوستی كردن با لثیم.
- 87 8815 - منزع الكرم ابداء الی شیم آباءه. 128 6 علاقه و شوق شخص كرم پیوسته به طرف خوی پدران او است.
- 88 8816 - مسرة الكرام فی بذل العطاء و مسرة اللثام فی سوء الجزاء. 6 133 شادمانی كریمان در بذل و بخشش عطا و احسان است، و شادمانی لثیمان و فرومایگان در بد کیفر دادن به مردمان است.
- 89 8817 - نظام الكرم موالاة الاحسان و مواساة الاخوان. 184 6 نظام و روش كرم و بزرگواری پی در پی كردن احسان و مواسات با برادران است.
- 90 8818 - وعد الكرم نقد و تعجیل.
- 222 6 وعده كرم نقد و زودرس است.

- 91 8819 - لا تزكو أَلَا عند الكرام الصّنائع. 388 6 احسانها پاکیزه نشود  
مگر وقتی که نزد کریمان برود (و به آنها احسان شود).
- 92 8820 - لا ينتصف الکریم من اللّئیم.  
395 6 انتقام نگیرد کریم و بزرگوار از لئیم و پست.
- 93 8821 - يستدلّ علی کرم الرّجل بحسن بشره و بذل برّه. 450 6  
راهنمایی شود بر کرم و بزرگواری مرد به شکفتگی رو، و بذل احسان و بخشش  
او. 94 8822 - من ربّاه الهوان أبطرته الكرامة. 437 5 کسی که پستی و خواری  
او را تربیت کرده باشد کرامت و بزرگواری به سرکشی و مستی‌اش وادارد.
- 95 8823 - إنّ کرامتک لا تتسع لجميع الخلق فتوخّ بها أفاضل الخلق. 2  
606 به راستی که بزرگواری و کرامت تو همه مردم را فرا گیرد، پس در میان  
آنها برترین خلق خدا را انتخاب کن.
- 96 8824 - إذا لم تنفع الكرامة فالإهانة أحزم، و إذا لم ينجع السّوط فالسّيف  
احسم. 188 3 هرگاه بزرگواری سود ندهد، خوار گرداندن به دور اندیشی  
نزدیک‌تر است، و هرگاه تازیانه سود نرساند، شمشیر برنده‌تر است.
- 97 8825 - استکثر من المحامد فانّ المذامّ قلّ من ینجو منها. 238 2  
صفات ستوده خود را بسیار کن، زیرا صفات نکوهیده چندان است که به ندرت  
کسی از آنها نجات یابد.

## باب المكاره

- 1 8826 - المكارم بالمكاره. 21 1 مكارم و اخلاق پسندیده و نیکو با  
سختیها (و تحمل ناخوشیها) به دست آید.
- 2 8827 - بالمكاره تنال الجنة. 203 3  
با تحمل سختیها و ناخوشیها بهشت به دست آید.

## باب الكسل (تنبلی، كاهلی)

- 1 8828 - الفشل منقصة. 1 49 كاهلی و سستی موجب نقص است.
- 2 8829 - آفة النَّجْح الكسل. 3 112 آفت پیروزی، كسالت و بی حالی است.
- 3 8830 - بالعمل يحصل الثواب لا بالكسل. 3 228 با عمل تحصیل شود ثواب (و پاداش نیک) نه با كسالت و كاهلی.
- 4 8831 - تأخیر العمل عنوان الكسل.
- 3 278 تأخیر عمل و كار نیک نشانه كسالت و تنبلی است.
- 5 8832 - من تقاعس اعتاق. 5 151 کسی که در انجام كار تأخیر کند و آن را به عقب اندازد (چنان است که) جلوگیری کرده است.
- 6 8833 - من دام كسله خاب امله. 5 187 کسی که كسالت و بی حالیش ادامه پیدا کند، آرزویش به نومیدی گراید.
- 7 8834 - لا تتكل فی امورك علی كسلان. 6 270 در كارهای خود به آدم كسل و بی حال اعتماد نكن.

## باب الکشف (آشکار کردن)

8835-1 انّ للنّاس عیوبا فلا تکشف ما غاب عنک، فانّ اللّٰه سبحانه یحلم علیها، و استر العورة ما استطعت یستر اللّٰه سبحانه ما تحبّ ستره. 2 526 به راستی که مردم را عیبهایی است، پس آشکار مکن آنچه را از تو پنهان است که به راستی خدای سبحان بر آنها حلم ورزیده و بردباری کرده (تو نیز چنین کن)، و بیوشان عورت را (چیزهایی که باید پوشیده باشد) تا می توانی (یعنی پوشیده های مردم را)، که خدای سبحان بیوشاند از تو آنچه را که پوشیدنش را دوست می داری.

8836-2 من کشف ضرّه للنّاس عدّب نفسه. 5 317

کسی که بدحالی و گرفتاری خود را برای مردم آشکار کند، خود را معذب ساخته (و دچار ناراحتی کرده است).

8837-3 من کشف حجاب اخیه انکشف عورات بیته. 5 371 کسی که

بدرد پرده برادر خود را، پوشیده های خانه اش گشوده شود.

## باب الكظم (فرو خوردن خشم)

1 8838 - الكظم ثمرة الحلم. 197 1 فرو خوردن خشم، میوه بردباری است.

2 8839 - الكاظم من امات أضغانه.

1 281 فرو برنده خشم در حقیقت کسی است که کینه‌های خود را نیز بمیراند (و در صدد انتقام نباشد).

3 8840 - المؤمن غریزته النصیح و سجيته الكظم. 1 344 انسان مؤمن خصلتش خیرخواهی (یا خلوص) با مردم، و شیوه‌اش فرو بردن خشم است.

4 8841 - اکظم الغیظ تزدد حلما. 2 177 خشم را فرو بر، بردباریت افزون گردد.

5 8842 - اکظم الغیظ عند الغضب و تجاوز مع الدولة تکن لک العاقبة.

2 197 خشم خود را در هنگام غضب فرو خور، و با وجود داشتن دولت و قدرت بر انتقام از گناه و خطای مردم در گذر، تا سرانجام نیک از آن تو باشد.

6 8843 - افضل الناس من کظم غیظه و حلم عن قدرة. 2 419 برترین مردم کسی است که خشم خود را فرو برد، و از روی قدرت و با داشتن نیرو بر انتقام، حلم ورزد.

7 8844 - بالکظم یكون الحلم. 3 207 بردباری با فرو خوردن خشم است.

8 8845 - رأس الحلم الكظم. 4 49 اساس بردباری، فرو خوردن خشم است.

9 8846 - طوبی لمن کظم غیظه و لم یطلقه، و عصی امر نفسه فلم یهلكه.

241 4

خوشا به حال کسی که خشم خود را فرو خورد و آزادش نگذارد، و نافرمانی  
کند دستور نفس خود را که نابودش نکند.  
10 8847 - من کظم غیظه کمل حلمه.  
180 5 کسی که خشم خود را فرو خورد، بردباریش کامل گردد.



## باب المكافاة (پاداش، جبران)

- 8848 1- المكافاة عتق. 1 24 پاداش دادن خوبی موجب آزادی است.  
(یعنی تا پاداش نیکی کسی را نداده، برده او است و با دادن پاداش آزاد شود)
- 8849 2- اطل یدک فی مکافاة من احسن الیک، فان لم تقدر فلا اقل من ان تشکره. 2 204 دست خود را دراز کن در دادن پاداش به کسی که به تو احسان کرده (و درصدد انجام آن باش) و اگر توان این کار را نداری لااقل از او سپاسگزاری کن.
- 8850 3- شرّ النَّاسِ من کافی علی الجمیل بالقبیح، و خیر النَّاسِ من کافی علی القبیح بالجمیل. 4 178 بدترین مردم کسی است که کیفر دهد در برابر زیبایی به زشتی، و بهترین مردم کسی است که (بالعکس) زشتی را به زیبایی مکافات کند.
- 8851 4- عادة اللّثام المكافاة بالقبیح عن الاحسان. 4 331 عادت فرومایگان و لثیمان کیفر دادن به زشتی در برابر احسان و نیکی است.
- 8852 5- من عامل بالغی کوفی به.  
301 5 کسی که (با مردم) به سرکشی و سربلندی معامله کند، به همان گونه پاداش شود.
- 8853 6- من کافاً الاحسان بالاساءة فقد برىء من المروءة. 5 344 کسی که جزا دهد احسان را به بدی، از مردانگی بیزارى جسته است.
- 8854 7- من همّ ان یکافی علی معروف فقد کافی. 5 356 کسی که تصمیم بگیرد که نیکی را تلافی کند، با همان تصمیم تلافی کرده (اگر چه قدرت و توان آن را نداشته باشد).

8855-8 - من حفر لاخيه بئرا أوقعه الله في بئره. 365 5 کسی که برای

برادرش چاهی بکند، خداوند او را در همان چاه اندازد.

8856-9 - من حفر لاخيه المؤمن بئرا أوقع فيها. 369 5 کسی که برای برادر

مؤمن خود چاهی بکند در آن بیفتد.

8857-10 - من کمال الايمان مكافاة المسيء بالاحسان. 40 6 از کمال

ایمان پاداش دادن بدی را به نیکی است.

### باب الاكفاء (همسران، هم‌ردیفان)

1 8858 - من سوء الاختيار مغالبة الاكفاء و معاداة الرجال. 28 6 از انتخابهای بد زندگی غلبه جستن بر امثال خویشتن، و دشمنی کردن با مردان است.

2 8859 - من سوء الاختيار مغالبة الاكفاء، و مكاشفة الاعداء، و مناوأة من يقدر على الضراء. 43 6 از انتخاب بد است غلبه جستن بر امثال و آشكار نمودن دشمنی به دشمنان، و دشمنی کردن با کسی است که قدرت بر رساندن زیان دارد.

### باب الكفر (ناسپاسی، بی‌دینی)

- 1 8860 - الكفر خذلان. 26 1 كفر سبب خواری است.
- 2 8861 - الكفر مغرم. 59 1 ناسپاسی (نعمت) سبب نقصان (آن) گردد.
- 3 8862 - الكافر فاجر جاهل. 187 1 كافر، گنهكار و نادان است.
- 4 8863 - الكفر يمحاء الايمان. 218 1 كفر را محو و نابود می‌کند.
- 5 8864 - الكافر خبّ ضبّ جاف خائن.
- 1 379 كافر، فریبكار، كجرو، سنگدل و خیانت‌كار است.
- 6 8865 - الدنیا جنّة الكافر و الموت مشخسه و النار مثواه. 67 2 دنیا بهشت كافر است، و مرگ بر كنده او است (كه او را از دنیا می‌كند) و دوزخ جایگاه او است.

- 8866 7- الكافر خبّ لثيم خوّن مغرور بجهله مغبون. 2 75 کافر فریبکاری  
است پست و خیانتکار، به نادانی خود مغرور، و در زندگی مغبون است.
- 8867 8- الكافر الدّنيا جنّته، و العاجلة همّته، و الموت شقاوته و النّار غايته.  
88 2 دنيا بهشت کافر است، و زندگی این جهان همّت و اندوه او، و مرگ،  
بدبختی او، و دوزخ سرانجامش می باشد.
- 8868 9- سبب زوال النّعم الكفران.  
121 4 سبب زوال نعمت، کفران و ناسپاسی است.
- 8869 10- سبب تحوّل النّعم الكفر. 4 126 سبب دگرگون شدن نعمتها  
کفران و ناسپاسی است.
- 8870 11- ضادّوا الكفر بالایمان. 4 232 به وسیله ایمان با کفر مخالفت  
کنید.
- 8871 12- ما کفر الكافر حتّى جهل. 6 70 کفر نورزید کافر تا این که  
جاهل و نادان شد (و منشأ کفر او نادانی اوست).
- 8872 13- همّ الكافر لدنياه و سعيه لعاجلته و غايته شهوته. 6 213 همّت  
و اندوه کافر برای دنيا است و سعی و کوشش او در راه همین سرای ناپایدار و  
هدف نهایی او هم شهوت او است.
- 8873 14- النّعم يسلبها الكفران. 1 216 کفران و ناسپاسی، نعمتها را سلب  
می کند.
- 8874 15- انّ اهل النّار كلّ كفور مکور.  
492 2 به راستی که دوزخیان همه آنهايي هستند که بسیار کفران کننده و  
بسیار فریبکارند.
- 8875 16- انّ کفر النّعمة لؤم و مصاحبة

- الجاهل شوم. 498 2 به راستی که کفران نعمت پستی است و همدمی با جاهل و نادان شوم و نامیمون است.
- 17 8876 - آفة النعم الكفران. 98 3 آفت نعمتها کفران و ناسپاسی است.
- 18 8877 - فی کفر النعم زوالها. 401 4 زوال نعمتها در کفران و ناسپاسی آنها است.
- 19 8878 - کفر النعمة مزيلها و شكرها مستديمها. 627 4 کفران نعمت موجب زوال آن است و سپاسگزاری آن سبب دوام آن می باشد.
- 20 8879 - کفران النعم يزلّ القدم و يسلب النعم. 630 4 کفران و ناسپاسی احسان موجب محرومیت و بی بهرگی از آن خواهد شد.
- 21 8880 - کفر النعمة لؤم و صحبة الاحمق شؤم. 630 4 کفران نعمت پستی، و مصاحبت احمق، شوم است.
- 22 8881 - کفران الاحسان يوجب الحرمان. 632 4 ناسپاسی احسان سبب محرومیت از آن گردد.
- 23 8882 - کفر النعمة مزيلها. 631 4 کفران نعمت زائل کننده آن است.
- 24 8883 - کفر النعمة مجلبة لحلول النقم. 634 4 کفران نعمت وسیله فرود آمدن انتقامهای الهی است.
- 25 8884 - کافر النعمة مذموم عند الخالق و الخلائق. 636 4 ناسپاسی نعمت، هم نزد خداوند و هم نزد مردم نکوهیده و مذموم است.
- 26 8885 - ليس من التوفيق کفران النعم.
- 80 5 کفران نعمت از بی توفیقی است.

- 27 8886 - من استعان بالنعمة على المعصية فهو الكفور. 298 5 كفران  
کننده نعمت کسی است که از نعمت خداوند برای انجام نافرمانی و گناه کمک  
بگیرد.
- 28 8887 - من كفر حسن الصنعة استوجب قبح القطيعة. 323 5 کسی که  
کفران کند نیکی احسان را، سزاوار زشتی قطع رابطه و بریدن از او گردد.
- 29 8888 - من انعم على الكفور طال غيظه. 438 5 کسی که انعام کند به  
آدم ناسپاس، خشمش طولانی شود (و پیوسته از او ناراحت و خشمگین است).
- 30 8889 - من كفر النعم حلت به النقم.  
473 5 کسی که نعمتها را کفران کند، انتقامها بر او فرود آید.
- 31 8890 - لا نعمة مع كفر. 352 6 با بودن ناسپاسی نعمتی نخواهد ماند.
- 32 8891 - لا معروف اضيع من اصطناع الكفور. 399 6 احسانی،  
بی فایده تر از احسان و نیکی به کفران کننده نیست.
- 33 8892 - كافر النعمة كافر فضل الله.  
634 4 ناسپاسی نعمت الهی، ناسپاسی به فضل و کرم خدا است.

## باب الكف و الكفاف (باز ایستادن، کفایت کردن)

- 1 8893 - انّ الكفّ عند حيرة الضلال خير من ركوب الالهوال. 522 2 به راستی که باز ایستادن در هنگام سرگردانی و گمراهی، بهتر است از ارتکاب (بیا سوار شدن بر) هولها و دهشتها.
- 2 8894 - من اقتنع بالكفاف أدّاه الى العفاف. 357 5 کسی که قناعت کند به کفاف زندگی، بکشاند او را به پاکدامنی.
- 3 8895 - من اقتصر على الكفاف تعجّل الراحة و تبوّاً خفض الدّعة. 385 5 کسی که اکتفا کند به کفاف زندگی، در آسایش شتاب کرده در راحتی زندگی فرود آمده.
- 4 8896 - احسن الفعل الكفّ عن القبيح. 438 2 بهترین کارها خودداری کردن از کار زشت است.

## باب الاکتفاء (بسنده کردن)

- 1 8897- الحیّ لا یکتفی. 168 1 آدم زنده به چیزی اکتفا نکند (و پیوسته طالب فزونی است).
- 2 8898- النَّاسُ رَجُلَانِ طَالِبٌ لَا یَجِدُ وَ وَاجِدٌ لَا یُکْتَفَى. 395 1 مردم دو گروهند، یکی آنکه می جوید و نمی یابد، و دیگری آنکه یافته ولی اکتفا نمی کند (پس همگی در حال طلب هستند).
- 3 8899- خذْ مِنْ قَلِيلٍ الدُّنْيَا مَا یُکْفِیکَ وَدَعِ مَنْ کَثِیرَهَا مَا یُطْغِیکَ. 441 3 از دنیا همان را بگیر که تو را کفایت کند و واگذار زیادی را که تو را به سرکشی و طغیان وادارد.
- 4 8900- کُلُّ مَقْتَصِرٍ عَلَیْهِ کَافٍ. 540 4 به هر مقدار که بدان اکتفا شود برای زندگی کافی است.
- 5 8901- لَمْ یَتَحَلَّ بِالْقِنَاعَةِ مَنْ لَمْ یُکْتَفِ بِسِیرِ مَا وَجَدَ. 98 5 به زیور قناعت خود را نیاراسته آن کس که به همان مقدار اندکی که یافته اکتفا نکند.
- 6 8902- مَنْ اُکْتَفَى بِالسِّیرِ اسْتَغْنَى عَنِ الْکَثِیرِ. 380 5 کسی که به اندک اکتفا کند، بی نیاز گردد از بسیار.



## باب الكفاية (كاردانی)

- 1 8903 - من حسنت كفايته احبه سلطانه. 301 5 کسی که کفایت و کاردانی او نیکو باشد پادشاه و سلطان او را دوست دارد.
- 2 8904 - من رفع بلا كفاية وضع بلا جنایة. 332 5 کسی که بدون کاردانی بلند مرتبه گردد بدون جرم و گناهی از رتبه بیفتد.
- 3 8905 - من احسن الكفاية استحق الولاية. 349 5 کسی که کاردانیش نیکو باشد سزاوار حکومت و ولایت است.

باب التکلف (کار افزون بر حاجت)

1 8906 - التکلف من اخلاق المنافقين.

1 308 تکلف از خصلتهای منافقان است.

2 8907 - اطراح الکلف اشرف قنیه.

1 317 به دور انداختن تکلفهای زندگی شریف ترین اندوخته است.

3 8908 - الحازم من اطرح المؤمن و الکلف. 1 366 دور اندیش کسی است

که خرجهای افزون و تکلفها را به یک سو افکند.

4 8909 - اهنیء العیش اطراح الکلف.

2 392 گواراترین زندگی در دور انداختن تکلفها است.

5 8910 - شرّ اصداقائك من تتکلف له.

4 170 بدترین دوستان تو کسی است که بخاطر او دچار تکلف و مشقت

شوی.

6 8911 - شرّ الالفة اطراح الکلفة. 4 189 بدترین الفتها آن است که انسان

را به رنج و کلفت اندازد.

## باب الڪمال

- 1 8912- لن تدرك الڪمال حتّى ترقى عن النقص. 66 5 هرگز به ڪمال نخواهى رسيد تا از نقص برترى گيرى.
- 2 8913- الڪمال فى ثلاث: الصبر على النوائب، و التورّع فى المطالب و اسعاف الطالب. 45 2 ڪمال در سه چيز است: بردبارى بر مصيبتها، پارسايى در خواستنىها، برآوردن حاجت درخواست كننده.
- 3 8914- من ڪمال الانسان و وفور فضله استشعاره بنفسه النقصان. 45 6 از ڪمال انسان و فضل افزون او است كه نقصان و كمبود را همچون جامه‌اى زيرين پيوسته بر تن خود لمس كند (و هميشه خود را ناقص بداند و درصدد ڪمال بيشتري باشد).

## باب الکیاسه (زیرکی)

- 1 8915 - الکیس من قصر آماله. 1 191 زیرک کسی است که آرزوهایش کوتاه باشد.
- 2 8916 - الکیس صدیقه الحق و عدوه الباطل. 1 394 دوست صمیمی انسان زیرک، حق است و دشمنش باطل است.
- 3 8917 - الکیس اصله عقله، و مروّته خلقه، و دینه حسبه. 2 37 زیرک، ریشه و اصل او عقل و خرد او است، و جوانمردی و مردانگیش خلق و خوی او، و دین او حسب (و سبب فخر) او است.
- 4 8918 - الکیس من کان یومه خیرا من أمسه و عقل الذّم عن نفسه. 2 50 زیرک کسی است که امروزش بهتر از دیروز او است، و مذمت و نکوهش را از خود در بند کرده باشد. 5 8919 - الکیس من احیی فضائله و امات رذائله، بقمعه شهوته و هواه.
- 73 2 زیرک کسی است که فضیلتها و برتریهای خود را زنده کرده و خصلتهای پست را در خود میرانده باشد، بدین گونه که خواسته و هوا و هوس را در خود ریشه کن کرده باشد.
- 6 8920 - الکیس تقوی الله سبحانه و تجنّب المحارم و اصلاح المعاد.
- 80 2 زیرکی عبارت است از تقوا از خدای سبحان، و دوری کردن از محرّمات الهی، و اصلاح کار معاد.
- 7 8921 - الکیس من کان غافلا عن غیره و لنفسه کثیر التّقاضی. 2 105 زیرک کسی است که از (جستجوی حال) دیگران غافل و بی خبر ولی نسبت به حال خویش بسیار در جستجو و تفحص باشد.

8922-8 - الكیّس من ملك عنان شهوته.

2 158 زیرک کسی است که مهار شهوت و خواسته خود را در اختیار دارد.

8923-9 - الكیّس من تجلبب الحياء و ادرع الحلم. 2 162 زیرک کسی

است که شرم و حیا را پیراهن خود کند و حلم و بردباری را زره خویش گرداند.

8924-10 - اشرف المؤمنین اكثرهم کیسا. 2 400 شریف‌ترین مؤمنان کسی

است که بیش از دیگران زیرک باشد.

8925-11 - اکیس الاکیاس من مقت دنیا و قطع منها امله و مناه، و صرف

عنها طمع و رجاء. 2 456 زیرک‌ترین زیرکان کسی است که دنیای خود را

دشمن دارد، و آرزو و آرمانش را از آن ببرد، و طمع و امیدش را از آن بگرداند.

8926-12 - ان الاکیاس هم الّذین للدنیا مقتوا، و اعینهم عن زهرتها اغمضوا

و قلوبهم عنها صرفوا، و بالدار الباقیة تولّوا. 2 552 به راستی مردمان زیرک

کسانی هستند که نسبت به دنیا خشم دارند، و چشمان خود را از زرق و برقش

بسته‌اند، و دل‌های خود را از آن برگردانده، و نسبت به سرای پایدار واله و

شیدایند.

## حرف «اللام»

### باب اللؤم (پستی، فرومایگی)

- 1 8927 - اللؤم أسّ الشرّ. 1 152 پستی اساس بنای شرّ و بدی است.
- 2 8928 - اللؤم جماع المذام. 1 171 پستی گرد آورنده مذمتها است.
- 3 8929 - اللؤم يوجب الغشّ. 1 200 پستی و فرومایگی موجب ناخالصی و دو رنگی گردد.
- 4 8930 - اللؤم مع الامتنان. 1 225 پستی با منت گذاری است (یعنی منت گذاری در احسان سبب پستی گردد).
- 5 8931 - اللئيم لا مروّة له. 1 251 آدم پست جوانمردی ندارد.
- 6 8932 - اللئيم لا يستحيى. 1 263 آدم پست و فرومایه شرم نمی کند.
- 7 8933 - اصطناع اللئيم اقبح رذيلة.
- 1 323 احسان کردن شخص پست زشت ترین پستی ها است.
- 8 8934 - اللئام اصبر اجسادا. 1 156 مردمان پست از نظر جسم و ظاهر بدن تحمل بیشتری دارند (و بدنشان تاب تحمل صدمات را دارد ولی نفس و روحشان تحمل ندارد). 9 8935 - اللئيم من كثر امتنانه. 1 330 شخص پست و فرومایه کسی است که منت گذاری اش زیاد است.
- 10 8936 - اللؤم ايثار المال على الرجال. 1 349 پستی عبارت است از اختیار کردن (و مقدّم داشتن) مال بر مردان (یعنی آدم پست مردان را برای مال فدا می کند).
- 11 8937 - اللؤم قبيح فلا تجعله لبسك.

353 1 پستی و فرومایگی خصلت زشتی است، آن را جامه خویش قرار  
مده.

12 8938 - اللّٰثِيْمُ اِذَا اَقْدَرَ اَفْحَشَ، وَاِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ. 1 395 آدم پست چون  
قدرت یابد فحش دهد و بد زبانی کند، و چون وعده‌ای دهد، عمل نکند.

13 8939 - اللّٰثِيْمُ اِذَا اَعْطِيَ حَقْدًا وَاِذَا اَعْطِيَ جِحْدًا. 1 396 آدم پست و  
فرومایه هرگاه چیزی به کسی بدهد، کینه در دل گیرد. (یعنی کینه کسی را که به  
او عطا کرده) و هرگاه عطایی به او کنند انکار کند.

14 8940 - اللّٰثِيْمُ اِذَا بَلَغَ فَوْقَ مَقْدَارِهِ تَنَكَّرَتْ اِحْوَالُهُ. 2 52 آدم پست (به  
خاطر ظرفیت کمی که دارد) هرگاه به مرتبه‌ای بیش از اندازه خود برسد،  
احوالش دگرگون و ناپسند شود.

15 8941 - اللّٰثِيْمُ يَجْفُو اِذَا اسْتَعْطَفَ وَيَلِيْنُ اِذَا عَنَّفَ. 2 57 شخص پست  
جفا و بی‌مهری کند هرگاه از او درخواست عطف و مهر شود، و نرم‌خو شود  
هرگاه به زور از او چیزی بخواهند.

16 8942 - اللّٰثِيْمُ اِذَا رَحِبَ الْمَالُ عَلَى لَذَّةِ الْحَمْدِ وَ التَّنَاءِ. 2 63 پستی و  
فرومایگی ایثار کردن و اختیار نمودن دوستی مال است بر دوستی ستایش و  
سپاس دیگران. 17 8943 - اللّٰثِيْمُ لَا يَرْجِيْ خَيْرًا وَا لَا يَسْلَمُ مِنْ شَرٍّ وَا لَا  
يُؤْمِنُ مِنْ غَوَائِلِهِ. 2 83 آدم پست و لثیم کسی است که امیدی به خیر او نیست،  
و از شرش کسی سالم نیست، و از آزارها و غائله آفرینیه‌ای او کسی در امان  
نیست.

18 8944 - اللّٰثِيْمُ يَدْرَعُ الْعَارَ وَا يُوْذِي الْاِحْرَارَ. 2 107 شخص پست عار و  
ننگ را همچون زره بر تن کند و آزادگان را بیازارد.

- 19 8945 - اللّٰئيم يري سوائف احسانه دينا له يقتضيه. 2 115 انسان پست و فرومايه احسانهاى گذشته خود را همچون وامى پندارد كه بايد مردم آن را باز پس دهند.
- 20 8946 - اللّٰئيم يعلى همته فيما جنى عليه من طلب سوء المكافاة. 2 116 شخص پست بلند دارد همّت و اندوه خود را در گناه و جنائتى كه به او شده است از اين كه بدى مكافات و كيفر طرف خود را بخواهد (يعنى همه اندوه و همت او در اين است كه كيفر بدى به او بدهد).
- 21 8947 - اللّٰئيم اذا احتاج اليك اجفاك و اذا احتجت اليه عناك. 2 125 آدم پست هرگاه به تو نیازمند گردد جفا کند (و تو را به رنج اندازد) و هرگاه به او نیازمند شوى تو را به زحمت اندازد.
- 22 8948 - اللّٰؤم مضادّ لسائر الفضائل و جامع لجميع الرذائل و السّوّات و الدّنايا. 2 158 پستی، ضدّیت و دشمنى دارد با فضيلتهاى ديگر و جامع همه پستىها و بدىها و زشتىها است.
- 23 8949 - احذر اللّٰئيم اذا اكرمه و الرّذل اذا قدّمته، و السّفلة اذا رفعته. 2 278 بپرهيز از شخص لئيم هرگاه به او احسان و بزرگواری كردى، و از شخص پست هر گاه او را مقدّم داشتى، و از انسان فرومايه هرگاه او را رفعت و بلندی مقام دادى 24 8950 - اياك ان تعتمد على اللّٰئيم فانه يخذل من اعتمد عليه. 2 291 زنهار بپرهيز از اين كه اعتماد كنى بر شخص پست، زيرا او خوار مى كند هر كسى را كه به او اعتماد كند.
- 25 8951 - افضل معروف اللّٰئيم منع أذائه. 2 420 برترين كار نيك و احسان شخص لئيم و پست آن است كه جلوى آزار خود را بگيرد و شما را نیازارد.



26 8952 - اذا حللت باللّثام فاعتلل بالقيام. 3 122 هرگاه فرود آمدی بر انسانهای پست بهانه‌جویی کن به برخاستن (و از نزد آنها به بهانه‌ای برخیز).  
27 8953 - اذا احسنت علی اللّیّم و ترک باحسانک الیه. 3 145 هرگاه به شخص لثیم و پست احسانی کنی او در برابر احسان به تو بدی و ستم خواهد کرد.

28 8954 - اذا زادک اللّیّم اجلالا فزده اذلالا. 3 173 هرگاه آدم پست در اجلال و بزرگداشت تو بیفزاید، تو در برابر در خوار کردن او بیفزای. 8955  
29 - بذل الوجه الی اللّثام الموت الاکبر. 3 267 رو انداختن به مردمان لثیم و پست مرگ اکبر است (بزرگتر از مرگ طبیعی).

30 8956 - دولة اللّیّم تکشف مساویه و معاویه. 4 9 دولت انسان لثیم و پست (موجب شود تا) بدیها و عیبهایش را آشکار کند.  
31 8957 - دولة اللّثام مذلة الکرام. 4 10 دولت فرومایگان خواری کریمان است.

32 8958 - دول اللّثام من نوائب الایّام.  
11 4 دولت لثیمان و فرومایگان از مصیبت‌های روزگار است.  
33 8959 - سنّة اللّثام الجحود. 4 129 شیوه فرومایگان انکار کردن است.  
(یعنی انکار وعده، برخلاف کریمان که شیوه آنها وفاست).  
34 8960 - طالب الخیر من اللّثام

محروم. 4 250 کسی که از فرومایگان خیری درخواست کند، محروم خواهد ماند.

- 35 8961 - شرّ النَّاسِ من اَدْرَعِ اللُّؤْمِ و نصر الظُّلوم. 4 176 بدترین مردم کسی است که زره فرومایگی و پستی به بر کند، و ستمکار را یاری دهد.
- 36 8962 - ظفر اللّئیم یردی. 4 273 پیروز شدن لئیم و فرومایه هلاکت آورد.
- 37 8963 - ظفر اللّثام تجیر و طغیان. 4 274 پیروز شدن فرومایگان سر بزرگی کردن و طغیان است.
- 38 8964 - ظلّ اللّثام نکد و بیء. 4 277 سایه مردمان فرومایه، تیرگی و وباخیز است.
- 39 8965 - عادة اللّثام الجحود. 4 331 عادت و سیره لئیمان انکار (وعدّه) است.
- 40 8966 - عادة اللّثام قبح الوقیعة. 4 332 عادت فرومایگان آسیب رساندن زشت (یا بدگویی و غیبت زشت) است.
- 41 8967 - فرّوا کلّ الفرار من اللّئیم الاحمق. 4 426 بگریزید همه گریز (تا می‌توانید) از فرومایه احمق.
- 42 8968 - عزّ اللّئیم مذلّة، و ضلّالة العقل اشدّ ضلّة. 4 360 عزّت شخص لئیم و پست، موجب خواری است، و گمراهی عقل، سخت‌ترین گمراهی است.
- 43 8969 - فقد اللّثام راحة الانام. 4 431 نایاب شدن مردمان پست (موجب) راحتی مردم است.
- 44 8970 - کلّما ارتفعت رتبة اللّئیم نقص النَّاسِ عنده، و الکریم ضدّ ذلک. 619 4 به هر اندازه رتبه آدم پست بالا رود بهره مردم نزد او کم شود، و کریم بر خلاف این است.

- 8971 45- من لؤم ساء ميلاده. 169 5 کسی که پست باشد زمان ولادت او بد زمانی است.
- 8972 46- من جمع له مع الحرص على الدنيا البخل بها، فقد استمسك بعمودی اللؤم. 442 5 کسی که با داشتن حرص بر دنیا بخل بر دنیا نیز دارد و هر دو برای او جمع شده است، به دو ستون پستی و فرومایگی چنگ زده است.
- 8973 47- من اللئام تكون القسوة. 10 6 سنگدلی و بی‌رحمی از خوی مردمان پست و لئیم است.
- 8974 48- من علامة اللؤم تعجيل العقوبة. 18 6 از نشانه‌های پستی شتاب در کیفر دادن (خطاکار) است.
- 8975 49- من اعظم اللؤم احراز المرء نفسه و اسلامه عرسه. 27 6 از بزرگترین پستی است که انسان خود را نگه دارد و همسر خود را واگذارد و تسلیم کند.
- 8976 50- ما اقبح شيم اللئام و احسن سجایا الكرام. 113 6 چه زشت است شیوه‌های مردمان پست، و چه نیکو است خصلتهای مردمان کریم و بزرگوار.
- 8977 51- وعد اللئيم تسويف و تعليل.
- 222 6 وعده آدم لئیم و پست، امروز و فردا کردن و بهانه‌جویی کردن است.
- 8978 52- لا ينصح اللئيم احدا الا عن رغبة او رهبة، فاذا زالت الرغبة و الرهبة عاد الى جوهره. 435 6 پاکدل و خالص نشود آدم فرومایه و پست با کسی مگر از روی امید یا ترسی، و هرگاه این امید و ترس برطرف شد به سوی همان ذات اصلی و ناپاک خویش بازگردد.
- 8979 53- يستدل على اللئيم بسوء الفعل و قبح الخلق و ذميم البخل.

451 6 راهنمایی و شناخته شود آدم پست و لثیم به بدی رفتار، و زشتی  
اخلاق، و نکوهیدگی بخل (و بخیل بودن).  
54 8980 - اعظم اللّوم حمد المذموم.  
395 2 بزرگترین پستی، ستایش کردن از شخص مذموم و نکوهیده است.  
55 8981 - اذا بلغ اللّثیم فوق مقداره تنکرت احواله. 3 160 هنگامی که  
انسان پست از حدّ خود بالاتر رود حالش دگرگون شود.

## باب اللباس (جامه، پوشاک)

1802 - ارفع ثوبک فانّه انقی لک و اتقی لقلبک و ابقی علیک. 2  
بالا بگیر جامه خود را (و دامن جامه را کوتاه کن) زیرا این کار پاکیزه تر است  
برای (جامه) تو، و پرهیزکارتر است برای دل تو (که وسوسه نجاست و آلودگی  
آن را نداری) و ماندگارتر است برای تو. 2 8983 - البس ما لا تشتهر به و لا  
یزری بک. 2 185 بیوش جامه‌ای که بدان مشهور نشوی و موجب عیب تو  
نگردد.

## باب اللبن (شیر)

8984-1 - اللبن احد اللحمین. 15 2 شیر یکی از دو گوشت بدن است.

## باب اللجاج (لججازی کردن)

8985-1 - اللجاج شؤم. 1 31 لجاجت و ستیزه جویی شوم است.

8986-2 - اللجاج بذر الشرّ. 1 98 لجاجت تخم بدی کاشتن است.

8987-3 - اللجاج یشین النفس. 1 101 لجاجت، نفس انسانی را زشت

گرداند.

8988-4 - اللجاج مشار الحروب. 1 110 لجاجت سبب برانگیختن

جنگهاست.

8989-5 - اللجاج ینبو براکبه. 1 116 مرکب لجاجت، صاحب خود را به

سر بر زمین زند.

8990-6 - اللجاج عنوان العطب. 1 202

لجاجت سرآغاز هلاکت و نابودی است.

8991-7 - اللجوج لا رأی له. 1 223 آدم لجوج (لججازی یک دنده) رأی و

اندیشه صحیحی ندارد.

8992-8 - اللجاج یعقب الضرّ. 1 256 لجاجت زیان و خسران در پی دارد.

8993-9 - اللجاج یفسد الرأی. 1 269 لجاجت، رأی و اندیشه را تباه کند.

8994-10 - اللجاجة تورث ما لیس للمرء الیه حاجة. 1 397 لجاجت و

سرسختی کردن چیزهایی را برای مرد به بار آورد (و به گردن انسان اندازد) که

نیازی بدانها ندارد.

- 11 8995 - اللّجاج ينتج الحروب و يوغر القلوب. 2 33 لجاجت، جنگها به بار آورد و کینه در دلها برافروزد.
- 12 8996 - اّياک و مذموم اللّجاج فأنه يثير الحروب. 2 298 پيرهيز از لجاجت نکوهيده که جنگها برانگيزد.
- 13 8997 - اللّجاج اكثر الاشياء مضرّة في العاجل و الآجل. 2 156 لجاجت زيان بارتريں چيزها در دنيا و آخرت است.
- 14 8998 - ثمرة اللّجاج العطب. 3 323 ميوه لجاجت هلاکت است.
- 15 8999 - جماع الشرّ اللّجاج و كثرة المماراة. 3 376 جامع بدى و شرّ، لجاجت و جدال کردن بسيار با مردم است.
- 16 9000 - خير الاخلاق أبعدھا عن اللّجاج. 3 425 بهترين خلق و خوىها آن است که از لجاجت دورتر باشد.
- 17 9001 - راكب اللّجاج متعرّض للبلاء. 4 85 کسی که بر مرکب لجاجت سوار است در معرض بلا و گرفتارى است.
- 18 9002 - سبب الهياج اللّجاج. 4 122

سبب جنگها لجاجت است.

- 19 9003 - قد تورث اللّجاجة ما ليس للمرء اليه حاجة. 478 4 بسا باشد  
که لجاجت چیزی را به بار آورد که آدمی بدان نیازی ندارد.
- 20 9004 - ليس للّجوج تدبير. 79 5 آدم لجوج و ستیزه‌جو تدبير ندارد.
- 21 9005 - لا تمارين اللّجوج في محفل.
- 270 6 با آدم لجوج در هيچ محفلی جدال نکن.
- 22 9006 - لا رأى للّجوج. 356 6 آدم لجوج، رأى و اندیشه ندارد.
- 23 9007 - لا مركب أجمع من اللّجاج.
- 395 6 مرکبی سرکش‌تر از لجاجت نیست.

### باب الالاح (پافشاری کردن)

- 1 9008 - الالاح داعية الحرمان. 106 1 الاح و اصرار در سؤال از مردم  
به محرومیت سائل می‌انجامد.
- 2 9009 - انّ النفس حمضة و الاذن مجّاجة، فلا تجبّ فهمك بالالاح على  
قلبك، فانّ لكلّ عضو من البدن استراحة. 576 2 به راستی که نفس آدمی  
همچون شتری است که خواستار خوردن علفهای شور و تلخ است، و این گوش  
انسان است که بسیاری را به دور اندازد، پس فهم خود را با اصرار کردن بر دل  
و اداریه تأمل و تفکر بسیار در آنها مکن، زیرا هر عضوی از اعضای بدن را  
آسایشی است. (و دل هم نیاز به استراحت و آسایش دارد و با اصرار و  
پافشاری بر آن، او را خسته و ملول نکن).



- 9011-3 - بئس الشَّيْمةُ الالْحاحُ. 3 253 بد شیوه و خصلتی است اصرار و الحاح.
- 9011-4 - عوَدَ نفسک السَّمّاح و تجنَّب الالْحاح یلزمک الصَّلَاح. 4 330  
نفس خود را به رهایی از وابستگی به دیگران، و پرهیز کردن از الحاح و اصرار عادت بده، تا صلاح و شایستگی را ملازم گردی.
- 9012-5 - کفی بالالْحاح محرمة. 4 578 برای محرومیت، همان الحاح کافی است (یعنی الحاح در سؤال پیش مردم، سبب محرومیت گردد).
- 9013-6 - کثرة الالْحاح توجب المنع.  
587 4 اصرار بسیار پیش مردم، موجب منع بخشش گردد.
- 9014-7 - کثرة الحاح الرَّجُل توجب حرمانه. 4 590 اصرار بسیار مرد موجب محرومیت او گردد.
- 9015-8 - من ابرم سئم. 5 143 کسی که اصرار و ابرام کند مردم را ملول و رنجیده خاطر کند.
- 9016-9 - من کثر الحاحه حرم. 5 160 کسی که اصرارش زیاد شد، محروم گردد.
- 9017-10 - من الحّ فی السّؤال ابرم. 5 258 کسی که در سؤال کردن اصرار ورزد، به ستوه آورد.
- 9018-11 - من الحّ فی السّؤال حرم. 5 286 کسی که در سؤال کردن از مردم اصرار ورزد محروم گردد.
- 9019-12 - من الحّ فی سؤاله دعا الی حرمانه. 5 452 کسی که در سؤال خود (نزد مردم) پافشاری کند به محرومیت او بیانجامد.

## باب اللذّة (خوشی، کامیابی)

- 9020-1 اللذّة تلهی. 16 لذت و خوشی بازی و فریب می دهد.
- 9021-2 اللذات مفسدات. 23 لذتها تباهی به بار آورد.
- 9022-3 اللذات آفات. 55 لذتها آفتی است (برای آدمی).
- 9023-4 القوی من قمع لذته. 313 انسان نیرومند کسی است که لذتها را (در نفس خویش) سرکوب کند.
- 9024-5 اذکر مع کلّ لذّة زوالها، و مع کلّ نعمة انتقالها، و مع کلّ بلیّة کشفها، فانّ ذلك ابقى للنعمة و انفی
- للشهوة، و اذهب للبطر، و اقرب الى الفرج، و اجدر بکشف الغمّة و درک المأمول. 228 به یاد آر با هر لذتی زوال (و ناپایداری) آن را، و با هر نعمتی انتقال (و جا به جا شدن) آن را، و با هر بلا و گرفتاری برطرف شدن آن را، که این کار برای دوام نعمت پایدارتر و برای دفع شهوت مؤثرتر، و برای برطرف کردن شادیهای بی جا بهتر، و برای گشایش کار نزدیک تر، و به کشف اندوه و رسیدن به آرمان، شایسته تر خواهد بود.
- 9025-6 افضل الطاعات هجر اللذات.
- 393 2 برترین طاعتها و فرمانبرداریهای خداوند، دور شدن از لذتهاست.
- 9026-7 افضل الطاعات العزوف عن اللذات. 426 برترین فرمانبرداریهها کناره گیری از لذتهاست.
- 9027-8 اسعد الناس من ترک لذّة فانیة للذّة باقیة. 441 خوشبخت ترین مردم کسی است که لذت ناپایدار (دنیا) را به خاطر لذت پایدار (آخرت) واگذارد.

- 9 9028 - رأس الآفات الوله باللذات.
- 51 4 اساس آفتها شيفتگی به لذتهاست.
- 10 9029 - ربّ لذّة فيها الحمام. 69 4 بسا لذتی که مرگ آدمی در همان است.
- 11 9030 - صوم النفس عن لذات الدنيا انفع الصيام. 215 4 روزه گرفتن نفس از لذتهای دنیا سودمندترین روزه‌هاست.
- 12 9031 - ضابط نفسه عن دواعی اللذات مالک، و مهملها هالک. 233 4 نگه دارنده خویش از لذتها پادشاه است، و واگذارنده و رها کننده‌اش نابود شونده است.
- 13 9032 - ظلف النفس عن لذات الدنيا هو الزهد المحمود. 278 4 باز داشتن نفس از لذتهای دنیا همان زهد ستوده است (که در قرآن و روایات ستایش شده است).
- 14 9033 - عند حضور الشهوات و اللذات يتبين ورع الاتقياء. 326 4 در هنگام حاضر شدن خواسته‌های دل، و کامیابی‌ها، پارسایی پرهیزکاران آشکار شود.
- 15 9034 - عجبت لمن عرف سوء عواقب اللذات كيف لا يعف. 337 4 در شگفتم از کسی که سرانجامهای بد لذتها را دانسته است چگونه است که خود را باز نمی‌دارد.
- 16 9035 - عار الفضيحة يكدّر حلاوة اللذّة. 352 4 ننگ رسوایی شیرینی لذت را مکدر سازد.
- 17 9036 - قلّ من غری باللذات الا كان بها هلاکه. 517 4 کم است کسی که آزمند و حریص به لذتها شود مگر آنکه نابودی‌اش در آن باشد.

- 18 9037 - کم من لذّة دنیّة منعت سنیّ درجات. 548 4 بسا لذت پست مرتبه‌ای که از درجه‌های والایی جلوگیری کند.
- 19 9038 - للمستحلی لذّة الدنیا غصّة.
- 29 5 برای کسی که لذت دنیا را شیرین بشمارد در حقیقت غصّه و اندوه است (چون لذت واقعی در دنیا وجود ندارد).
- 20 9039 - من کثر فکره فی اللذّات غلبت علیه. 322 5 کسی که فکرش در لذتها بسیار شد، لذتها بر او غالب و چیره گردد.
- 21 9040 - من احبّ الدار الباقیة لهی عن اللذّات. 328 5 کسی که سرای پایدار (آخرت) را دوست دارد، لذتها را فراموش کند.
- 22 9041 - نزّهوا انفسکم عن دنس اللذّات و تبعات الشّهوات. 173 6 جانهای خود را از آلودگی و چرکی لذتها، و پی آمدهای خواهشها پاک کنید.
- 23 9042 - ولوع النفس باللذّات یغوی و یردی. 225 6 حرص نفس به لذتها، انسان را گمراه کند و به نابودی کشاند.
- 24 9043 - لا یكوننّ افضلّ ما نلت من دنیاک بلوغ لذّة و شفاه غیظ، و لیکن احیاء حقّ و امانة باطل. 311 6 زنده‌ها نباید که برترین خواسته تو از دنیای خویش، رسیدن به لذتی یا تشفی (و انتقام گرفتن) خشمی باشد، بلکه باید زنده کردن حقی یا میراندن باطلی باشد.
- 25 9044 - لا لذّة بتنعیص. 355 6 لذتی که آمیخته به مکدر شدن است، لذت نیست (و لذت واقعی لذت آخرت است که کدورتی در آن نیست). 9045
- 26 - لا خیر فی لذّة لا تبقی. 391 6 خیری نیست در لذتی که پایدار نمی‌ماند.
- 26 9045 - لا خیر فی لذّة لا تبقی. 391 6 خیری نیست در لذتی که پایدار نمی‌ماند.

- 27 9046 - لا تقوم حلاوة اللذة بمرارة الآفات. 423 6 برابری و مقاومت نکند شیرینی لذت، به تلخی آفتها.
- 28 9047 - لا خير في لذة توجب ندما و شهوة تعقب ألما. 432 6 در لذتی که پشیمانی به بار آورد، و شهوت و خواهشی که دردی را از پی دارد خیری نیست.
- 29 9048 - بقدر اللذة يكون التخصيص.
- 216 3 غصه و اندوه به اندازه خوشی و لذت است.

#### باب اللعب (بازی)

- 1 9049 - شرّ ما ضيّع فيه العمر اللّعب.
- 174 4 بدترین زمان و دورانی که عمر در آن ضایع و تباه شود بازی است.
- 2 9050 - لا يثوب العقل مع اللّعب. 364 6 جمع نمی‌شود عقل و خرد با بازی.
- 3 9051 - لا يفلح من وله باللّعب و استهتر باللّهو و الطّرب. 425 6 رستگار نمی‌شود کسی که شیفته بازی و فریفته سرگرمی و طرب گردد.

### باب اللغو (بیهوده کاری)

1 9052 - ربّ لغو یجلب شرّاً. 60 4 بسا کار لغو و بیهوده‌ای که شری را به بار آورد.

2 9053 - ما ترک اللّٰه سبحانه أمرأ سدی فیلغو. 81 6 خدای سبحان کاری را بیهوده وانگذاشته تا لغو و بی‌ثمر باشد.

### باب اللقاء (دیدار)

1 9054 - حسن الملقاء احد النّجحين.

391 3 برخورد نیکو یکی از دو پیروزی و رستگاری است.

### باب التلویح (گوشه و کنایه زدن)

1 9055 - عقوبة العقلاء التلویح. 362 4 کیفر دادن عاقلان با همان اشاره و

کنایه است. 2 9056 - من اکتفی بالتلویح استغنی عن التّصریح. 353 5 کسی

که بسنده کند به اشاره و کنایه بی‌نیاز گردد از تصریح (و به زبان آوردن اصل مطلب).

## باب الملامة (سرزنش)

- 1 9057 - الافراط في الملامة يشبّ نار اللّجاجة. 2 43 زیاده روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را برافروزد.
- 2 9058 - و ایتاک ان تکرّر العتب فانّ ذلك یغری بالذنب و یهون العتب.
- 3 23 زنهار بیرهیز از این که عتاب و سرزنش را تکرار کنی که این کار شخص نکوهش شده را بر گناه حریص گرداند، و عتاب و سرزنش را سبک و بی ارزش کند.
- 3 9059 - احذروا التفریط فإنّنه یوجب الملامة. 2 271 از زیاده روی در سخن بیرهیزید که موجب سرزنش گردد.
- 4 9060 - ربّ ملوم و لا ذنب له. 4 73 بسا نکوهیده و سرزنش شده ای که (در حقیقت) گناهی ندارد.
- 5 9061 - قد ینجع الملام. 4 470 گاه است که سرزنش، کارگر و سودمند باشد.
- 6 9062 - من کتر لؤمه کتر عاره. 5 293 کسی که سرزنش او بسیار شود عیب و ننگ او بسیار گردد.
- 7 9063 - لا لؤم لهارب من حتفه. 6 428 کسی که از مرگ خود بگریزد، سرزنش و ملامتی ندارد. 8 9064 - التقریع اشدّ من مضض الضرب. 1 374 سرزنش کردن سخت تر است از درد کتک زدن.
- 9 9065 - اعظم اللؤم حمد المذموم.
- 2 395 بزرگترین ملامتها ستایش کردن از شخص نکوهیده است.

## باب اللّهُو (سرگرمیهای پوچ و بیهوده)

- 1 9066 - اللّهُو من ثمار الجهل. 69 1 سرگرمی‌های بیهوده از محصولات و میوه‌های نادانی است.
- 2 9067 - اللّهُو قوت الحماقة. 232 1 سرگرمیهای بیهوده قوت و خوراک حماقت است.
- 3 9068 - المؤمن يعاف اللّهُو و يألف الجدّ. 389 1 انسان مؤمن سرگرمی‌های بیهوده را ناخوش دارد، و با جدیت و تلاش در کارها الفت دارد.
- 4 9069 - اللّهُو يفسد عزائم الجدّ. 155 2 سرگرمی بیهوده تصمیمهای جدی را تباه کند.
- 5 9070 - اهجر اللّهُو فانك لم تخلق عبثا  
فتلهو و لم تترك سدى فتلغو. 222 2 از لهو و سرگرمی دوری کن، زیرا تو بیهوده آفریده نشده‌ای که به لهو و لعب سرگرم شوی، و رها نشده‌ای که به کار لغو مشغول گردی.
- 6 9071 - افضل العقل مجانية اللّهُو.  
399 2 برترین مرحله عقل دوری گزیدن از لهو است.
- 7 9072 - ابعء الناس عن الصّلاح المستهتر باللّهُو. 411 2 دورترین مردم از صلاح و شایستگی کسی است که حریص باشد به لهو و سرگرمی.
- 8 9073 - اوّل اللّهُو لعب و آخره حرب.  
425 2 آغاز لهو و سرگرمی بازی است و پایانش جنگ.
- 9 9074 - ابعء الناس من النّجاح المستهتر باللّهُو و المزاح. 470 2 دورترین مردم از رستگاری کسی است که حریص باشد به لهو و شوخی.



- 10 9075 - ربّ لهو یوحش حرّاً. 60 4 بسا لهو و شوخی که می‌رماند  
آزاده‌ای را.
- 11 9076 - غشک من ارضاک بالباطل و اغراک بالملاهی و الهزل. 384 4  
بی‌صفایی کرده با تو کسی که تو را به باطل خوشنود نموده و به سرگرمیهای  
پوچ و شوخی تحریص کرده است.
- 12 9077 - من کتر لهوه استحمق. 200 5 کسی که لهو و سرگرمیهایش  
زیاد شد دیگران او را احق و بی‌خرد شمرند.
- 13 9078 - من غلب علیه اللّهُ بطل جدّه. 292 5 کسی که لهو و شوخی  
بر او غالب شد کار جدّی او تباه گردد.
- 14 9079 - مجالس اللّهُ تفسد الایمان.  
134 6 مجلسهای لهو، ایمان را تباه کند.

## باب اللین (نرمخویی)

- 196 2- الن کنفک و تواضع لله یرفعک. 196 2  
نرم کن جانب خود را (و با مردم با نرمخویی رفتار کن) و برای خداوند  
فروتنی کن تا خدا بلندت کند.
- 2 9081- الن کنفک فانّ من یلن کنفه یستدم من قومه المحبّة. 202 2 به  
نرمخویی رفتار کن که به راستی کسی که با نرمخویی رفتار کند دوستی مردم با  
او پاینده خواهد بود.
- 3 9082- انّ اهل الجنّة کلّ مؤمن هین لین. 491 2 به راستی که اهل بهشت  
هر مؤمنی است که نرمخو و مهربان باشد.
- 4 9083- انّ المؤمنین هینون لینون.  
540 2 به راستی که مؤمنان نرمخو و مهربانند.
- 5 9084- بلین الجانب تأنس النفوس.  
217 3 با نرمخویی است که نفوس مردم با انسان انس گیرند.
- 6 9085- قد یلین الصّلیب. 463 4 گاه است که آدم سخت‌خو نرم شود.
- 7 9086- کن لیّنا من غیر ضعف، شدیداً من غیر عنف. 605 4 نرمخو باش  
بی‌آنکه ناتوان باشی (و نرمخویی تو از روی ناتوانی باشد) سخت و محکم باش  
بی‌آنکه درشت‌خوی باشی.
- 8 9087- لن لمن غالظک فأنه یوشک ان یلین لک. 125 5 نرم‌خو باش در  
برابر کسی که با تو درشتی کند زیرا (این کار) نزدیک می‌کند او را که با تو  
نرمخو شود (و کار تو او را به نرمخویی کشاند).

- 9 9088 - من لانت عریکته وجبت محبته. 238 5 کسی که خوی او نرم باشد، دوستی و محبت او ثابت شود.
- 10 9089 - من لان عوده کثفت اغصانه.
- 285 5 هر که نرم باشد چوب آن، بسیار شود شاخه‌های آن (یعنی نرمخویی موجب فراوانی یاران و دوستان گردد).
- 11 9090 - من خشنت عریکته افقرت حاشيته. 325 5 کسی که درشت‌خو باشد اطراف او خالی شود.
- 12 9091 - من تلن حاشيته یستدم من قومه المحبته. 326 5 کسی که نرمخو باشد، دوستی و محبت را در قوم خود پاینده دارد.
- 13 9092 - من لم یلن لمن دونه لم ینل حاجته. 418 5 کسی که نرمخویی نکند برای زیر دست خود، نرسد به خواسته و حاجت خود.

## حرف «المیم»

### باب الامتحان (آزمایش)

- 103 2- 9093- الطمأنينة الى كل احد قبل الاختبار من قصور العقل. آramش یافتن و اطمینان کردن به کسی پیش از آزمایش او از کوتاهی عقل است.
- 2- 9094- عند الامتحان يكرم الرجل او يهان. 321 4 در هنگام امتحان و آزمایش است که مرد گرامی داشته شود یا خوار گردد.
- 3- 9095- عند الخبرة تنكشف عقول الرجال. 321 4 در هنگام آزمایش عقلهای مردان آشکار شود.
- 4- 9096- قدّم الاختبار في اتّخاذ الاخوان، فانّ الاختبار معيار يفرق بين الاخيار و الاشرار. 516 4 پیش از انتخاب دوستان و برادران، آزمایش را بر انتخاب مقدّم بدار، زیرا آزمایش معیاری است که نیکان را از بدان جدا می‌کند.
- 5- 9097- قدّم الاختبار واجد الاستظهار في اختبار الاخوان و آلا الجاك الاضطرار الى مقارنة الاشرار. 516 4 مقدّم بدار آزمایش را و محکم کن احتیاط خود را در انتخاب برادران، و گرنه ضرورت، تو را به دوستی و همدمی با بدان ناچار سازد.
- 6- 9098- من اخترت قلا. 152 5 کسی که آزمایش کند، دشمن گردد.
- 7- 9099- من اتّخذ اخا بعد حسن الاختبار، دامت صحبته و تأكّدت مودّته. 5

397 کسی که برادری را پس از آزمایش برای خویش برگیرد (و انتخاب کند) همدمی او دوام پیدا کند و دوستیش محکم گردد.

8 9100 - من اتخذ أخا من غير اختبار الجأه الاضطرار الى مرافقة الاشرار.

398 5 کسی که برادری را برگیرد بدون آزمایش، ضرورت او را به همدمی و رفاقت با اشرار و بدان ناچار گرداند.

9 9101 - من اطمان قبل الاختبار ندم.

461 5 کسی که پیش از آزمایش اطمینان به چیزی پیدا کند، پشیمان شود.

10 9102 - من اختبر قلا و هجر. 473 5 کسی که آزمایش کند، دشمن

گردد و دوری گزیند.

11 9103 - و الذی بعث محمدا ﷺ لتبليبن ببلبة و لتغربن غريلة، و

لتسطن سوط القدر حتى يعلو أسفلكم أعلاكم و أعلاكم أسفلكم، و ليسبقن سابقون كانوا

قصرّوا، و ليقصرن سابقون كانوا سبقوا. 246 6 سوگند بدان خدایی که محمد

ﷺ را به حق برانگیخت که حتما درآمیخته و مخلوط می‌شوید، و حتما

(آزمایش) آزمایش خواهید شد، و برهم زده می‌شوید، همان گونه که کفگیر

محتوای دیگ را بر هم می‌زند تا برگردد آنکه پایین‌تر است از شما به مقام

بلندترینتان، و آنکه بالاتر است به مقام پایین‌ترینتان، (و زیر و رو شوید) و حتما

پیشی و سبقت جویند کسانی که در اسلام سبقت گرفته (یعنی آنان که قدر و

منزلتی نداشتند)، و کوتاه آیند پیشی گرفتگانی که زودتر از دیگران در اسلام

وارد شدند.

12 9104 - لا ترغبن في مودة من لم تكشفه. 262 6 زنهار که رغبت و میل

نکنی در دوستی کسی که (باطن) او را کشف نکرده‌ای.

13 9105 - لا تقدمنّ على امر حتى تخبره.

263 6 زنهار اقدام به کاری مکن تا بیازمایی آن را.

14 9106 - لا تتق بالصّدیق قبل الخبرة.

282 6 اعتماد مکن به دوست، پیش از آزمایش.

15 9107 - یمتحن المؤمن بالبلاء کما یمتحن بالنّار الخلاص. 476 6

آزمایش شود مؤمن به بلا همان گونه که آزمایش شود طلا و نقره به آتش.

16 9108 - یمتحن الرّجل بفعله لا بقوله.

476 6 امتحان شود مرد به کردارش نه به گفتارش.

### باب المحنة (سختی، آزمایش، بلا)

1 9109 - المحنة مقرونة بحبّ الدّنيا.

265 1 محنت و رنج همراه و پیوسته است با دوستی دنیا.

### باب المدح (ستایش)

1 9110 - الاطراء یحدث الزّهو و یدنی من الغرّة. 360 1 مدح و ثنای بیش

از اندازه از کسی، حالت تکبر در او پدید آورد، و او را به فریب خوردن نزدیک سازد.

2 9111 - احترسوا من سورة الاطراء و المدح، فانّ لهما ریحا خبیثة فی

القلب. 256 2 خویشتن را نگه دارید از این که تحت تأثیر ثناخوانی و مدّاحی دیگران قرار گیرید زیرا این گونه مدح و ثناهایی که می‌شود، بوی بدی در دل پدید آورد.

3 9112 - ایّاک ان تننی علی احد بما لیس فیہ، فانّ فعله یصدق عن وصفه

و یکذبک. 310 2 زنهار بیرهیز از این که ثناگویی از کسی به چیزی که در او

نیست، زیرا عمل او تصدیق می‌کند وصف و حال او را، و در نتیجه همان عمل او ثناخوانی تو را تکذیب خواهد کرد.

9113 4- اقبح الصدق ثناء الرجل علی نفسه. 388 2 زشت‌ترین راستگویی‌ها این است که مردی از خود مدح و ثنا گوید.

9114 5- اکبر الاوزار تزکیة الاشرار.

392 2 بزرگترین گناهان تزکیه و تطهیر (پاک کردن) اشرار و بدان از بدی است (که انسان بخواهد انسانهای بدکار را با گفتار خود از بدی و آلودگی تطهیر کند).

9115 6- اکبر الحمق الاغراق فی المدح و الذم. 396 2 بزرگترین حماقت، اغراق گویی (و زیاده‌گویی) در مدح و ذم افراد است.

9116 7- اجهل الناس المغتر بقول مادح متملق یحسن له القبیح و یبغض الیه النصیح. 452 2 نادان‌ترین مردم کسی است که فریفته شود به گفتار ثناخوان متملق و چاپلوسی که کار زشت او را نیکو جلوه دهد، و خیرخواه مخلص او را در نظرش دشمن نشان دهد.

9117 8- ان مادحک لخادع لعقلک غاشّ لک فی نفسک، بکاذب الاطراء و زور الثناء فان حرمته نوالک او منعتہ افضالک، و سمک بكلّ فضیحة و نسبک الی کلّ قبیحة. 575 2

به راستی کسی که تو را مدح و ثنا گوید عقل تو را فریب دهد، و ناخالصی و غش کند با تو در باره خودت، با مدّاحی دروغ و ثناخوانی بی‌جا، و اگر او را از عطای خویش محروم کنی، یا احسان خود را از او دریغ نمایی، هر کار رسوایی را به تو بچسباند، و هر نسبت زشتی را به تو می‌دهد.

- 9 9118 - اذا مدحت فاختصر. 3 116 هرگاه مدح کنی (از کسی) کوتاه و مختصر کن.
- 10 9119 - اذا زكّی احد من المتّقین خاف ممّا یقال له، فیقول: انا اعلم بنفسی من غیری، و ربّی اعلم بنفسی منّی، اللّهمّ لا تؤاخذنی بما یقولون و اجعلنی افضل ممّا یظنّون. 3 183 هرگاه سخن از پاکی یکی از مردمان با تقوا و پرهیزکار به میان آید، او از آنچه در باره‌اش گویند، می‌ترسد و می‌گوید: من خود آگاه‌ترم به حال خود از دیگران، و پروردگارم آگاه‌تر است به حال من از خودم، بار خدایا مرا بر آنچه اینان می‌گویند مؤاخذه نفرما (و مگیر) و مرا برتر از آنچه اینان گمان دارند قرارم ده.
- 11 9120 - تزکیة الاشرار من اعظم الاوزار. 3 316 تزکیه و تطهیر کردن مردمان بد، از بزرگترین گناهان است.
- 12 9121 - حبّ الاطراء و المدح من اوثق فرص الشیطان. 3 396 داشتن مدح و خوش آمد گویی از محکم‌ترین فرصت‌های شیطان است (زیرا سبب یکی از بزرگترین خطرهای برای انسان می‌شود، یعنی خطر عجب و خودبینی).
- 13 9122 - خیر الثناء ما جرى علی السنة الابرار. 3 421 بهترین مدح و ثنا آن است که بر زبان نیکان جاری شود.
- 14 9123 - شرّ الثناء ما جرى علی السنة الاشرار. 4 167 بدترین مدح و ثنا آن است که بر زبان بدان و اشرار جاری گردد.
- 15 9124 - طلب الثناء بغير استحقاق خرق. 4 250 درخواست ثناگویی بدون داشتن استحقاق و شایستگی، کم عقلی است.



- 16 9125 - کم من مغرور بحسن القول فيه. 548 4 بسا انسانهایی که فریب خورده و فریفته شده‌اند، بخاطر گفتار خوبی که دیگران در باره‌شان گفته‌اند.
- 17 9126 - کم من مفتون بالثناء عليه.
- 548 4 بسا انسانهایی که به خاطر ثنا و مدحی که در باره‌شان گفته‌اند، مفتون گشته (و به فتنه و بلا دچار شده‌اند).
- 18 9127 - كثرة الثناء ملق يحدث الزهو و يدنى من الغرة. 595 4 ثناگویی بسیار، چاپلوسی است که حالت تکبر پدید آورد، و به فریفته شدن نزدیک گرداند.
- 19 9128 - لكلّ من على من اثنى عليه مثوبة من جزاء او عارفة من عطاء. 21 5 هر ثناگویی را حقی است بر کسی که ثنای او را گفته: پاداشی از بخشش، یا خیری از عطا و احسان. 20 9129 - من مدحك فقد ذبحك. 5 158 کسی که تو را مدح گوید در حقیقت تو را سر بریده (و از نظر معنی تو را نابود کرده، چون کم اتفاق افتد که مدح دیگران آدمی را به خودبینی و عجب نکشاند).
- 21 9130 - من مدحك بما ليس فيك، فهو خلیق ان يذمك بما ليس فيك. 341 5 کسی که مدح کند تو را به چیزی که در تو نیست چنین کسی سزاوار آن است (و از او دور نیست) که تو را نکوهش کند به آنچه در تو نیست.
- 22 9131 - من اثنى عليه بما ليس فيه سخر به. 377 5 کسی که ثنا گویند او را به چیزی که در او نیست به مسخره‌اش گرفته‌اند.
- 23 9132 - من مدحك بما ليس فيك فهو ذمّ لك ان عقلت. 429 5 کسی که مدح کند تو را به چیزی که در تو نیست اگر خوب دریابی و بفهمی تو را مذمت کرده است.

- 24 9133 - من مدح نفسه ذبحها. 446 5 کسی که خود را بستاید و مدح خویش کند، نفس خود را کشته است.
- 25 9134 - من اقبیح المذامّ مدح اللّثام.
- 13 6 از زشت‌ترین مذمتها (برای آدمی) مدح کردن افراد پست و فرومایه است.
- 26 9135 - مادح الرّجل بما لیس فیهِ مستهزئٌ به. 128 6 کسی که مدح کند مردی را به چیزی که در او نیست او را مسخره کرده.
- 27 9136 - مادحک بما لیس فیک مستهزئٌ بک، فان لم تسعفه بنوالک بالغ فی ذمّک و هجائک. 139 6 کسی که تو را مدح کند به چیزی که در تو نیست تو را مسخره کرده و اگر حاجتش را روا نکنی بیش از آن در ذمّ و هجو تو خواهد گفت.
- 28 9137 - و قال علیه‌السلام فی مدح قوم: ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم یسبقوا، ان نظروا اعتبروا و ان اعرضوا لم یلهوا، ان تکلموا ذکرُوا و ان سکنوا تفکروا. 12 - 13 3 و آن حضرت علیه السلام در ستایش مردمی فرمود: اگر سخن گویند راست گویند و اگر خموش شوند کسی در سخن بر ایشان سبقت نگیرد، اگر به چیزی بنگرند عبرت گیرند، و اگر روی بگردانند کارشان بیهوده نباشد، اگر تکلم کنند یاد خدا و ذکر بر زبان جاری کنند، و اگر سکوت کنند تفکر و اندیشه کنند.
- 29 9138 - لم تقتله قاتلات الغرور و لم تغمّ علیه مشتبهات الامور. 105 5 (و در مدح کسی فرموده) فریبهای کشنده او را نکشت، و امور شبهه ناک بر او پوشیده نماند.
- 30 9139 - فتّاح مبهمات، دلیل فلوات، دقّاع معضلات. 427 4

(در باره کسی که مدح او را کرده فرماید:) گشاینده مبهم هاست راهنمای  
بیابان هاست، دفع کننده مشکل هاست.

### باب المروّة (جوانمردی، مردی)

- 1 9140 - المروّة القناعة و التّحمّل. 98 1 مردانگی عبارت است از قناعت و  
تحمّل (در برابر برخوردهای بی ادبانه و یا تحمّل مشکلات مردم).
- 2 9141 - المروّة اجتناب الدّیّة. 239 1 مردانگی دوری کردن و  
خویشتن داری از پستی ها است.
- 3 9142 - المروّة من كلّ خناء عریّة بریّة. 312 1 مردانگی از هر دشنام  
دادن و فحشی عاری و بیزار است.
- 4 9143 - المروّة تحتّ علی المکارم.
- 1 342 1 مردانگی انسان را به کارهای نیک و بزرگووارانه وا می دارد.
- 5 9144 - المروّة من كلّ لؤم بریّة. 383 1 مردانگی از هر پستی به دور  
است.
- 6 9145 - المروّة تمنع من كلّ دنیّة. 383 1 مردانگی از هر پستی جلوگیری  
می کند.
- 7 9146 - المروّة بریّة من الخناء و الغدر. 385 1 مردانگی از فحش و  
فریبکاری بیزار است.
- 8 9147 - المروّة اجتناب الرّجل ما یشینه و اكتسابه ما یزینه. 56 2  
مردانگی دوری کردن مرد است از هر چیزی که او را عیبناک کند، و کسب کردن  
هر آنچه او را زیور دهد.

- 9 9148 - الوفاء حفظ الذمّام و المروّة تعهدّ ذوی الارحام. 2 145 وفاداری به نگه داشتن حرمت مردم است، و مروت و مردانگی به بررسی احوال خویشان حاصل شود.
- 10 9149 - المروّة بثّ المعروف و قرى الضیوف. 2 156 مروت به گسترش دادن احسان و نیکی و پذیرایی مهمانان است.
- 11 9150 - المروّة اسم جامع لسائر الفضائل و المحاسن. 2 158 مردانگی و مروت اسمی است که همه فضیلتها و نیکی‌های دیگر را در برگیرد.
- 12 9151 - المروّة العدل فی الامرة و العفو مع القدرة و المواساة فی العشرة. 2 142 مروت عبارت است از انجام عدالت در حکومت‌داری و فرمانروایی، و عفو و گذشت با داشتن قدرت و توانایی، و مواسات کردن در آمیزش و معاشرت.
- 13 9152 - اقبلوا ذوی المروءات عثراتهم فما یعثر منهم عاثر آلا و ید اللّٰه ترفعه. 2 260 درگذرید از لغزشهای مردمانی که دارای مروت و مردانگی هستند، زیرا هر یک از این گونه افراد لغزشی پیدا کند، دست خدا او را بلند کند.
- 14 9153 - افضل الادب حفظ المروّة. 2 396 برترین ادبها نگه داشتن مروت و مردانگی است.
- 15 9154 - احسن المروّة حفظ الودّ. 2 402 بهترین مروّتها نگه داشتن دوستی است.
- 16 9155 - اوّل المروّة طاعة اللّٰه و آخرها التّنزه عن الدنایا. 2 437 سرآغاز مروّت و مردانگی فرمانبرداری و اطاعت خدا است، و پایان آن پاک نگه داشتن خویش است از پستی‌ها.

- 17 9156 - اوّل المروّة طلاقة الوجه و آخرها التّودّد الى النّاس. 2 459  
 آغاز مروّت گشاده رویی است و پایان آن دوستی کردن با مردم است.
- 18 9157 - اوّل المروّة البشر، و آخرها استدامة البرّ. 2 460  
 آغاز مروّت خوش رویی و پایان آن ادامه دادن احسان و نیکی است.
- 19 9158 - افضل المروّة مواساة الاخوان بالاموال و مساواتهم فى الاحوال.  
 2 465 برترین مردانگی‌ها مواسات کردن با برادران در مال، و رعایت مساوات با ایشان در احوال آنها است.
- 20 9159 - انّما سراة النّاس اولو الاحلام الرّغیبة، و الهمم الشّریفة و ذووا النّبیل. 3 95  
 در میان مردم کسانی دارای مردانگی و بزرگی هستند که عقلمند و خردهایی وسیع و همتهایی شریف و والا دارند، و دارای نجابت و زیرکی هستند.
- 21 9160 - ثلاث فیهنّ المروّة غضّ الطّرف و غضّ الصّوت و مشی القصد.  
 3 335 سه چیز است که مردانگی در آنها است فرو خواباندن چشم، و فرو داشتن صدا و آواز، و میانه روی در راه رفتن.
- 22 9161 - ثلاث هنّ جماع المروّة: عطاء من غیر مسئله، و وفاء من غیر عهد وجود مع اقلال. 3 338  
 سه چیز است که اینها جامع مردانگی است: عطا کردن بدون سؤال و درخواست، وفا کردن بدون وعده و پیمان، جود و بخشش با وجود پریشانی و نداری.
- 23 9162 - ثلاثة هنّ المروّة: جود مع قلّة و احتمال من غیر مذلّة، و تعفّف عن المسألة. 3 339  
 سه خصلت است که آنها مردانگی است: جود و بخشش با وجود کمی مال، تحمل و خویشتن‌داری بدون خواری و ذلّت و نگه داشتن خود از سؤال و درخواست.

- 24 9163 - خصلتان فیہما جماع المروّة اجتناب الرجل ما یشینہ، و اکتسابہ ما یزینہ. 3 458 دو خصلت است کہ اینہا جامع مردانگی و مروت است: یکی پرهیز کردن مرد از آنچه او را عیبناک می‌کند، و دیگر کسب کردن آنچه او را از نظر اخلاقی و معنوی آرایش و زیور می‌دهد.
- 25 9164 - علی قدر المروّة تكون السّخاوة. 4 312 به اندازه مردی و مردانگی است سخاوت و بخشش.
- 26 9165 - لو انّ المروّة لم تشتدّ مؤنتها و یثقل حملها، ما ترک اللّئام الاغمار منها مبيت ليلة، و لکنّھا اشتدّت مؤنتھا و ثقل حملھا فحاد عنها اللّئام الاغمار و حملها الکرام الاخيار.
- 5 120 اگر به راستی برداشتن بار مروت سخت و تحمل آن سنگین نبود، سبکسران فرومایه برای یک شب هم از آن دست بر نمی‌داشتند، ولی باری است سخت و تحمل آن سنگین است، از این رو افراد سبک سر و فرومایه آن را واگذاشته و مردمان کریم نیکوکار آن را برداشته‌اند.
- 27 9166 - من لا مروّة له لا همّة له. 5 191 کسی که مروت ندارد همّت ندارد.
- 28 9167 - من افضل الدّین المروّة و لا خیر فی دین لیس له مروّة. 6 32 از برترین بخشهای دین، مروت است، و دینی که مروت در آن نباشد خیری در آن دین نیست.
- 29 9168 - من تمام المروّة التّنزه عن الدّنیّة. 6 32 از تمامی مروت پاکیزگی جستن از خصلتهای زشت است.

- 30 9169 - من تمام المروّة ان تنسى الحقّ لك و تذكر الحقّ عليك. 39 6  
از تمامی مروت آن است که حقی را که خود بر دیگری داری فراموش کنی، و  
حقی را که دیگری بر تو دارد از یاد نبری.
- 31 9170 - ما حمل الرجل حملا اثقل من المروّة. 96 6 مردان، باری  
سنگین تر از مروت برداشته‌اند.
- 32 9171 - مع الثروة تظهر المروّة. 120 6 با ثروت و مالداری است که  
مروت آشکار شود.
- 33 9172 - مروّة الرجل على قدر عقله.  
128 6 مروت مرد به اندازه عقل او است.
- 34 9173 - يستدلّ على المروّة بكثره الحياء و بذل النّدى و كفّ الاذى.  
451 6 راهنمایی شود بر مروت به (سه چیز): شرم بسیار، بذل احسان،  
خودداری از آزار مردم.
- 35 9174 - يستدلّ على مروّة الرجل ببثّ المعروف و بذل الاحسان و ترك  
الامتنان. 453 6 راهنمایی شود بر مروت مرد به: گسترش دادن کار نیک، و بذل  
احسان، و ترك منت گذاری.
- 36 9175 - مباينة العوامّ من افضل المروّة. 127 6 جدا شدن از عوام از  
برترین مردی و مردانگی است.

## باب المرض (بیماری)

- 1 9176 - المرض حبس البدن. 100 1 بیماری، زندان تن است.
- 2 9177 - المرض احد الحبسين. 18 2 بیماری یکی از دو زندان است.
- 3 9178 - الا و ان من البلاء الفاقة، و اشد من الفاقة مرض البدن، و اشد من مرض البدن مرض القلب. 336 2 آگاه باشید که از جمله بلاها است نداری، و سخت تر از نداری بیماری تن است، و سخت تر از بیماری تن بیماری دل است.
- 4 9179 - شيثان لا يؤنف منهما: المرض و ذو القرابة المفتقر. 183 4 دو چیز است که نباید آنها را عار دانست (و از آنها استنکاف کرد) بیماری، و خویشاوند فقیر.
- 5 9180 - ليس للاجسام نجاة من الاسقام. 74 5 بدنها را نجاتی از بیماری نیست.
- 6 9181 - من كتم الاطباء مرضه خان بدنه. 317 5 کسی که بیماری خود را از طبیبان کتمان کند به بدن خود خیانت کرده است.
- 7 9182 - من صحّة الاجسام تولد الاسقام. 13 6 از تندرستی‌ها، بیماریها زاییده شود (و نباید کسی مغرور به سلامتی خود باشد).
- 8 9183 - كم دنف نجى و صحيح هوى.
- 4 628 6 بسا بیماری که نجات یابد و سالمی که در افتد.
- 9 9184 - هل ينتظر اهل غضاضة الصحّة الا نوازل السقم. 200 6 آیا کسانی که طراوت تندرستی را دارند جز این است که چشم به راه حوادث بیماری هستند.



10 9185 - لا رزیه اعظم من دوام سقم الجسد. 393 6 مصیبتی بزرگتر از  
دائمی شدن بیماری بدن نیست.

### باب المراء (جدال و ستیز)

- 1 9186 - المراء بذر الشرّ. 106 1 جدال کردن تخم شرّ و بدی است.
- 2 9187 - ثمرة المراء الشّحاء. 325 3 میوه جدال و ستیز، دشمنی است.
- 3 9188 - سبب الشّحاء كثرة المراء.
- 4 122 4 سبب دشمنی، ستیز کردن بسیار است.
- 4 9189 - ستّة لا یمارون: الفقیه و الرّئیس و الدّئیّ و البذیّ و المرأة و الصّبیّ. 148 4 با شش گروه نباید ستیز کرد: دانشمند فقیه، رئیس، افراد پست، بد زبان، زن، کودک.
- 5 9190 - من کثر مرأته لم یأمن الغلط.
- 5 230 5 کسی که جدال و ستیزش زیاد باشد، از غلط و اشتباه ایمن نیست.
- 6 9191 - من عودّ نفسه المراء صار دیدنه. 317 5 کسی که خود را به  
جدال عادت دهد، تدریجاً این کار عادت رسمی او گردد.
- 7 9192 - من صحّ یقینه زهد فی المراء.
- 5 352 5 کسی که یقین او درست باشد، در جدال و ستیز بی‌رغبت شود.
- 8 9193 - من جعل دیدنه المراء لم یصبح ليله. 376 5 کسی که عادت خود  
را در جدال و مراء قرار دهد، شب او صبح نگردد (و پیوسته در تاریکی جهل و  
نادانی به سر برد).
- 9 9194 - من کثر مرأه بالباطل دام عماؤه عن الحقّ. 382 5 کسی که مراء  
و جدال او زیاد باشد کوری او از حق دوام یابد.

10 9195- لا محبة مع كثرة مرء. 362 6 با جدال بسیار، محبتی به جای  
نماند.

### باب المزاح (شوخی)

1 9196- الافراط فی المزاح خرق. 311 1 افراط کردن در شوخی حماقت  
و نادانی است.

2 9197- المزاح فرقة تتبعها ضغينة.

43 2 مزاح و شوخی سبب جدایی است و کینه در پی دارد.

3 9198- آفة الهيبة المزاح. 106 3 آفت هیبت و شکوه انسان، مزاح و  
شوخی است.

4 9199- دع المزاح فانه لقاح الضغينة.

18 4 شوخی را واگذار که آن وسیله بارور کردن کینه است.

5 9200- كثرة المزاح تسقط الهيبة.

591 4 شوخی بسیار، هیبت و جلال انسان را می برد.

6 9201- كثرة المزاح تذهب البهاء و توجب الشحناء. 597 4 شوخی بسیار

درخشندگی و نیکویی را می برد، و سبب کینه و دشمنی گردد.

7 9202- لكل شيء بذر و بذر العداوة المزاح. 24 5 هر چیزی را بذر و

تخمی است، و بذر عداوت، شوخی است.

8 9203- من كثر مزاحه لم يخل من حاقد عليه و مستخف به. 400 5

کسی که شوخی بسیار کند، بدون دشمن و بدون کسی که او را سبک بشمارد،  
نخواهد بود.

9 9204- من مزح استخف به. 178 5

کسی که شوخی کند او را سبک شمارند.

- 10 9205 - من کثر مزاحه استحمق. 195 5 کسی که بسیار شوخی کند،  
احمقش بشمارند.
- 11 9206 - من کثر مزاحه استجهل. 183 5 کسی که شوخی بسیار کند،  
نادانش شمارند.
- 12 9207 - من کثر مزاحه قلت هیبته.
- 226 5 کسی که شوخی بسیار کند، هیبت و شوکتش کم شود.
- 13 9208 - من کثر مزحه قل وقاره. 293 5 کسی که شوخی بسیار کند  
وقار و سنگینی او کم شود.
- 14 9209 - ما مزح امرؤ مزحه آلا میج من عقله مجّة. 85 6 هیچ کس نیست  
که مزاحی کند جز آنکه به همان اندازه از عقل خود کم شود.
- 15 9210 - لا تمازح الشریف فیحقد علیک. 274 6 با شخص شریف  
شوخی مکن که کینهات را به دل گیرد.
- 16 9211 - لا تمازحن صدیقا فیعادیک و لا عدوا فیردیک. 336 6 زنهار  
با هیچ دوستی شوخی مکن که دشمنت گردد، و نه با دشمنی که نابودت کند.

### باب الماضی (گذشته)

- 1 9212 - استدللّ علی ما لم یکن بما کان فان الامور اشباه. 201 2  
راهنمایی بجوی بر آنچه از روزگار که هنوز نیامده بدانچه گذشته، زیرا کارها (و  
زمانها) شبیه به یکدیگرند.
- 2 9213 - کلّ ماض فکانّ لم یکن. 4 531 هر آنچه گذشته چنان است که  
گویا نبوده است (چون از دست رفته و بازگشتی در آن نیست).
- 3 9214 - یستدلّ علی ما لم یکن بما قد کان. 6 452 راهنمایی شود بر  
آنچه نیامده و اکنون وجود ندارد بدانچه پیش از این گذشته است.

### باب المطل (تأخیر کردن در پرداخت حق)

- 1 9215 - المطل عذاب النفس. 1 167 امروز و فردا کردن وعده، عذاب و  
شکنجه روح و جان است.
- 2 9216 - المطل و المنّ منکد الاحسان.  
9 2 امروز فردا کردن و منتّ گذاردن، احسان و بخشش را سخت و دشوار  
کند.
- 3 9217 - المطل احد المنعین. 2 11 تأخیر انداختن احسان یکی از دو جور  
منع کردن آن است (یکی آنکه ندهد و دیگری تأخیر و امروز و فردا کردن در  
پرداخت آن).
- 4 9218 - آفة العطاء المطل. 3 105 آفت عطا و بخشش، در به تأخیر  
انداختن آن است.

5 9219 - خیر المعروف ما لم يتقدّمه المطل و لم يتبعه المنّ. 429 3 بهترین  
کار نیک آن است که تأخیری در ابتدای آن و منتی به دنبال آن نباشد.

6 9220 - شرّ النّوال ما تقدّمه المطل و تعقبه المنّ. 174 4 بدترین عطیه‌ها و  
بخششها آن است که با تأخیر و امروز و فردا کردن توأم، و به دنبال آن نیز منت  
باشد.

7 9221 - ما انجز الوعد من مطل به.

6 6 به وعده وفا نکرده کسی که در انجام آن تأخیر نموده و امروز فردا  
کند.

## باب المکر (نیرنگ)

- 1 9222 - المکر لؤم. 37 1 مکر و فریب، موجب سرزنش است.
- 2 9223 - المکور شیطان. 54 1 آدم پر مکر و حيله (همانند) شیطان است.
- 3 9224 - المکر شیمة المردة. 164 1 نیرنگ زدن شیوه افراد سرکش است.
- 4 9225 - المکر سجیة اللئام. 171 1 نیرنگ خوی فرومایگان است.
- 5 9226 - المکر بمن ائتمنک کفر. 305 1 فریبکاری و نیرنگ با کسی که تو را امین دانسته، کفر است.
- 6 9227 - المکور شیطان فی صورة انسان. 381 1 آدم پر مکر شیطانی است در صورت انسان.
- 7 9228 - المکر و الغلّ مجانبا الایمان.
- 9 2 نیرنگ و کینه توزی آدمی را از ایمان دور کنند.
- 8 9229 - ایاک و المکر فانّ المکر لخلق ذمیم. 306 2 زهار پرهیز از مکر و نیرنگ که آن خوبی نکوهیده است.
- 9 9230 - آفة الذکاء المکر. 99 3 آفت تیزهوشی نیرنگ است. (چون آدم تیزهوش راههای نیرنگ را می فهمد و اگر بکار بندد موجب خسران او خواهد بود).
- 10 9231 - من مکر حاق به مکره. 173 5 کسی که مکر و حيله کند حيله اش بر خود او فرود آید.
- 11 9232 - من امن المکر لقی الشرّ. 282 5 کسی که از مکر (خداوند) ایمن باشد بدی و شرّ را دیدار خواهد کرد.

- 12 9233 - من امن مکر اللّٰه هلک. 282 5 کسی که از مکر خداوند ایمن باشد، هلاک گردد.
- 13 9234 - من مکر بالنّاس ردّ اللّٰه سبحانه مکره فی عنقه. 377 5 کسی که به مردم مکر و حيله زند خدای سبحان مکر و حيله او را به خودش برگرداند.
- 14 9235 - من اعظم المکر تحسین الشّرّ. 12 6 از بزرگترین نیرنگها نیکو جلوه دادن بدی است.
- 15 9236 - لا امانة لمکور. 347 6 آدم پر مکر امانت‌دار نیست.
- 16 9237 - لا یحییق المکر السيّء الا باهله.
- 409 6 بازنگردد مکر بد مگر به اهل آن.

### باب الملق (چاپلوسی)

- 1 9238 - اَيَّاك و الملق فَاِنَّ الملق لیس من خلائق الايمان. 304 2 زنهار  
که پرهیز کنی از چاپلوسی و تملق که تملق از خصلتهای ایمان نیست.
- 2 9239 - اِنَّمَا یحِبُّک من لا یتملَّقک و یتنی علیک من لا یسمعک. 78 3  
جز این نیست که دوست می‌دارد تو را کسی که چاپلوسی تو نکند، و ثنا و مدح  
کند بر تو کسی که به گوش تو نرساند (یعنی کسی که واقعا تو را دوست دارد  
چاپلوسی نکند و در حضورت تو را ثنا نگوید).
- 3 9240 - لیس الملق من خلق الانبیاء.  
73 5 تملق از خوی پیغمبران نیست.
- 4 9241 - من کتر ملقه لم یعرف بشره.  
199 5 کسی که تملق و چاپلوسی او بسیار شد، خوشرویی حقیقی او معلوم  
نشود (چون پیوسته برای چاپلوسی، خوشرویی می‌کند).

### باب الملک (فرشته)

- 1 9242 - انَّ مع کلِّ انسان ملکین یحفظانه فاذا جاء اجله خلیا بینه و بینه، و  
اِنَّ الاجل لِحِنَّة حصینة. 550 2 به راستی که به همراه هر انسانی دو فرشته است  
که او را نگهبانی کنند و زمانی که مرگ او فرا رسد میان او و میان مرگ را  
واگذارند، و به راستی مدت زندگی هر انسانی، سپری نگهدارنده است برای او.



باب الملائة (به ستوه آمدن)

- 1 9243 - قلّما تدوم خلّة الملول. 496 4 کم است که دوستی آدم آزرده خاطر پاینده بماند.
- 2 9244 - لیس لملول اخاء. 80 5 آدم آزرده خاطر برادری ندارد.
- 3 9245 - لیس لملول مروّة. 80 5 آدمی که خاطر آزرده شد، مردانگی ندارد.
- 4 9246 - لا تأمننّ ملولا و ان تحلّی بالصّلّة، فانه لیس فی البرق الخاطف مستمتع لمن یخوض الظلمة. 302 6 زنهار ایمن مباش از کسی که از تو آزرده خاطر شده و اگر چه بیارایی آن را به احسان (و به او احسان کنی)، زیرا در برقی که ناگهان بجهد بهره‌وری نیست برای کسی که در تاریکی فرو رفته است. 5 9247 - لا اخوّة لملول. 346 6 آدم آزرده خاطر برادری ندارد.
- 6 9248 - لا خلّة لملول. 347 6 شخص آزرده دوستی ندارد.

## باب المنّ (منّت گذاری)

- 1 9249 - المنّ یسوّد المنّة. 103 1 منّت گذاردن سیاه کند نعمت را.
- 2 9250 - المنّ مفسدة الصنیعة. 137 1 منّت، تباه کننده احسان است.
- 3 9251 - المنّ ینکد الاحسان. 178 1 منّت گذاردن احسان را بی ارزش و سبک کند.
- 4 9252 - المنّ یفسد الصنیعة. 193 1 منّت گذاردن احسان را تباه کند.
- 5 9253 - المنّ یفسد الاحسان. 199 1 منّت گذاردن احسان و نیکی را فاسد کند.
- 6 9254 - المعروف یکدره تکرار المنّ به. 367 1 منّت گذاردن مکرر احسان و کار نیک را مکدر می سازد.
- 7 9255 - ایّاک و المنّ بالمعروف فانّ الامتتان یکدر الاحسان. 298 2 بیرهیز از منّت گذاردن به احسان که منّت گذاردن احسان را مکدر سازد.
- 8 9256 - افضل العطاء ترک المنّ. 405 2 برترین عطا و بخشش آن است که منّت در آن نباشد.
- 9 9257 - آفة السخاء المنّ. 99 3 آفت سخاوت منّت گذاردن است.
- 10 9258 - بالمنّ یکدر الاحسان. 199 3 با منّت، احسان مکدر شود.
- 11 9259 - بکثرة المنّ تکدر الصنیعة.
- 202 3 با منّت بسیار، مکدر شود کار نیک.
- 12 9260 - تمام الاحسان ترک المنّ به.
- 280 3 کمال احسان به این است که منّت در آن نباشد.
- 13 9261 - جمال الاحسان ترک الامتتان.

- 363 3 زیبایی احسان ترک منت گذاری در آن است.
- 14 9262 - شرّ المحسنين الممتنّ باحسانه. 177 4 بدترین احسان کنندگان کسانی هستند که به احسان خود منت می گذارند.
- 15 9263 - طول الامتنان یکدّر صفو الاحسان. 254 4 منت گذاردن طولانی صفای احسان را مکدّر سازد.
- 16 9264 - ظلم المروّة من منّ بصنیعه.
- 275 4 به مردانگی ستم کرده است کسی که منت گذارد بر احسان خود.
- 17 9265 - ظلم الاحسان قبح الامتنان.
- 275 4 ستم احسان کردن، زشتی منت گذاردن است.
- 18 9266 - کثرة المنّ تکدّر الصنیعة.
- 588 4 منت بسیار احسان را مکدّر سازد.
- 19 9267 - لیس من الکرّم تنکید المنن بالمنّ. 84 5 تیره کردن نعمتها به منت گذاری از کرم و بزرگواری نیست.
- 20 9268 - من منّ باحسانه کدّره. 156 5 کسی که منت گذارد برای احسان خود آن را مکدّر گرداند.
- 21 9269 - من عدّد نعمه محق کرّمه.
- 197 5 کسی که بشمارد نعمتهای خود را کرم و بزرگواری خویش را باطل کند.
- 22 9270 - من منّ بمعروفه اسقط شکره. 309 5 کسی که منت گذارد برای احسان خود شکر و سپاس آن را ساقط گرداند.
- 23 9271 - من منّ بمعروفه فقد کدّر ما صنعه. 447 5 کسی که برای احسان خود منت گذارد کار خود را تیره ساخته است.

- 24 9272 - من منّ باحسانه فکانه لم یحسن. 457 5 کسی که برای احسان خود منتّ گذارد چنان است که احسانی نکرده است.
- 25 9273 - من منّ بمعروفه افسده.
- 473 5 کسی که منتّ گذارد برای احسان خود آن را تباه ساخته.
- 26 9274 - من فضل الرجل ان لا یمنّ بما احتمله حمله. 24 6 از فضیلت و برتری مرد است که در بردباری که تحمل کرده منتّ بر کسی ننهد.
- 27 9275 - ما کدّرت الصنّاع بمثل الامتنان. 60 6 کارهای نیک را چیزی بمانند منتّ گذاردن مکدّر و تیره نسازد.
- 28 9276 - ما أهنا العطاء من منّ به.
- 67 6 گوارا نکرده است عطا و بخشش را کسی که به آن منتّ گذارده است.
- 29 9277 - ما اکمل المعروف من منّ به.
- 73 6 کامل نکرده کار نیک را کسی که به خاطر آن منتّ گذارده است.
- 30 9278 - ما هنأ بمعروفه من کثر امتنانه. 73 6 گوارا نکرده است کار نیک خود را کسی که به خاطر آن منتّ گذارده است.
- 31 9279 - ملاک المعروف ترک المنّ به.
- 118 6 ملاک کار نیک، ترک منتّ در آن است.
- 32 9280 - وزر صدقة المنان یغلب اجره. 243 6 گناه صدقه منتّ گذار، می چربد بر پاداش آن.
- 33 9281 - لا ترجونّ فضل منّان و لا تأتمن الاحمق و الخوان. 270 6 زنهار هیچ گاه امید نداشته باش به فضیلت منتّ گذار، و اعتماد نکن بر احمق و خیانتکار.
- 34 9282 - لا معروف مع منّ. 362 6 با وجود منتّ، احسانی نیست.

- 35 9283 - لا خیر فی المعروف المحصى. 390 6 خیری نیست در کار  
 نیکی که آن را بشمارند (و برای آن منت گذارند).
- 36 9284 - لا صنیعة للممتن. 358 6 برای منت گذار، احسانی نیست.
- 37 9285 - لا لذة لصنیعة منان. 392 6 برای احسان منت گذار لذتی  
 نیست.
- 38 9286 - لا سوأة اقبح من المن. 435 6 هیچ بدی، زشت‌تر از منت  
 گذاردن نیست.
- 39 9287 - یا أهل المعروف و الاحسان لا تمنوا باحسانکم فانّ الاحسان و  
 المعروف یبطله قبح الامتنان. 459 6 ای نیکوکاران و ای احسان‌کنندگان برای  
 احسان خود منت نگذارید زیرا منت گذاردن باطل می‌کند احسان و نیکوکاری  
 را.

## باب الموت (مرگ)

- 1 9288 - الموت مریح. 1 46 مرگ آسودگی آورد.
- 2 9289 - الامر قریب. 1 46 امر مرگ نزدیک است.
- 3 9290 - الموت فوت. 1 63 مرگ فوت (و از دست رفتن فرصت) است.
- 4 9291 - الموت رقیب غافل. 1 83 مرگ نگهبانی است بی خبر (از دوران نگهبانی خود).
- 5 9292 - الموت باب الآخرة. 1 84 مرگ دروازه آخرت است.
- 6 9293 - المنايا تقطع الآمال. 1 234 مرگ آرزوها را قطع می‌کند.
- 7 9294 - الموت یأتی علی کلّ حیّ.
- 1 290 مرگ بر هر موجود زنده‌ای در آید.
- 8 9295 - الموت اوّل عدل الآخرة.
- 1 376 مرگ آغاز عدالت جهان آخرت است.
- 9 9296 - الموت مفارقة دار الفناء و ارتحال الی دار البقاء. 1 380 مرگ جدا شدن از سرای فانی و رحلت به سوی سرای باقی است.
- 10 9297 - الموت الزم لکم من ظلّکم و املک بکم من انفسکم. 2 91 مرگ از سایه شما به شما نزدیکتر و از خودتان به شما فرمانروا تر است.
- 11 9298 - ادم ذکر الموت و ذکر ما تقدم علیه بعد الموت، و لا تتمنّ الموت الا بشرط وثیق. 2 210 پیوسته به یاد مرگ و یاد آنچه پس از مرگ بر آن در آبی باش، و آرزوی مرگ مکن مگر با شرطی محکم (و اطمینانی کامل از نجات خود در برزخ و قیامت).

- 12 9299 - اکثر ذکر الموت و ما تهجم علیه و تفضی الیه بعد الموت، حتی یأتیک و قد اخذت له حذرک و شدت له ازرک، و لا یأتیک بغتة فیبهرک.
- 220 2 بسیار به یاد مرگ باش و به یاد آنچه به سوی آن می‌روی و پس از مرگ در آن جای می‌گیری، تا در نتیجه هنگامی که مرگ به نزد تو آید خود را از هر جهت آماده کرده باشی و کمر خود را محکم بسته باشی، نکند ناگهان بر تو در آید و تو را مغلوب خود سازد 13 9300 - اسمعوا دعوة الموت اذانکم قبل ان یدعی بکم. 241 2 دعوت مرگ را به گوشهای خود برسانید پیش از آنکه شما را بخوانند.
- 14 9301 - اذکروا هادم اللذات و منغص الشهوات و داعی الشّات. 270 2 به یاد ویران کننده لذتها و تیره کننده شهوتها، و دعوت کننده به سوی پراکندگی‌ها باشید.
- 15 9302 - اذکروا مفرق الجماعات و مباعد الامنیات و مدنی المنیات و المؤذن بالبین و الشّات. 270 2 به یاد پراکنده کننده جماعتها و دور کننده آرزوها، و نزدیک کننده مرگها، و اعلام کننده جدایی و پراکندگی‌ها باشید.
- 16 9303 - الامنتبه من رقدته قبل حین منیته 2 328 آیا کسی نیست که پیش از مرگ خود از خواب بیدار شود 17 9304 - این الجبارة و أبناء الجبارة. 2 351 کجایند سرکشان و پسران سرکشان 18 9305 - این العمالقة و أبناء العمالقة.
- 2 351 کجایند عمالقه و پسران عمالقه 19 9306 - این اهل مدائن الرّسّ الذّین قتلوا النّبیین و أطفئوا نور المرسلین.
- 2 351 کجایند مردم شهرهای «رسّ» که پیغمبران را کشتند، و نور پیامبران مرسل را خاموش کردند 20 9307 - این الذّین عسکروا العساکر و مدّنوا

المدائن. 2 358 کجایند آنها که لشکرها آراستند و شهرها ساختند 21 9308-  
 این الذین قالوا من اشدّ منّا قوّة و اعظم جمعا. 2 358 کجایند آنها که گفتند: چه  
 کسی از ما نیرومندتر است و جمعیتش از ما بزرگتر و افزون تر است 9309  
 22- این الذین کانوا احسن آثارا و اعدل افعالا و اکبر ملکا. 2 358 کجایند  
 آنها که آثارشان نیکوتر، و کردارشان عادلانه تر، و پادشاهیشان بزرگتر بود  
 23 9310- این الذین هزموا الجیوش و ساروا بالالوف. 2 358 کجایند آنها  
 که لشکرها را منهزم و فراری ساختند، و هر جا می رفتند با هزاران (سوار و  
 نیرو) می رفتند 24 9311- این الذین شیّدوا الممالک و مهّدوا المسالک و اغاثوا  
 الملهوف و قروا الضیوف. 2 358 کجایند آنها که مملکتها را محکم کردند، و  
 راهها گسترانیدند، و درماندگان را فریادرسی کردند، و مهمانها پذیرایی کردند  
 25 9312- این من سعی و اجتهد و اعدّ و احتشد. 2 358 کجاست آنکه  
 تلاش و کوشش کرد، و آماده و مهیا کرد، و از تلاش و جدّیت کوتاهی نکرد  
 26 9313- این من بنی و شیّد، و فرش و مهّد، و جمع و عدّد. 2 359 کجاست  
 آنکه بنا نمود و محکم کرد، و فرش نموده و بگسترانید، و گرد آورده و آماده  
 ساخت 27 9314- این کسری و قیصر و تبّع و حمیر. 2 359 کجایند کسری و  
 قیصر و تبّع و حمیر 28 9315- این من ادّخر و اعتقد، و جمع المال علی  
 المال فاکثر. 2 359 کجاست آنکه اندوخته کرد و حساب کرد و مال بر روی  
 مال انباشت و دارائیش بسیار شد 29 9316- این من حصّن و اکّد و زخرف و  
 نجّد.  
 2 359 کجاست آنکه قلعه و حصار ساخت و محکم کرد و زینت نموده و  
 آراست.



- 9317 30- این من جمع فاکثر و احتقب و اعتقد و نظر بزعمه للولد. 2
- 359 کجاست آنکه انباشت و زیاد کرد، و ذخیره نموده به حساب در آورد، و به پندار خویش برای فرزند خود عاقبت اندیشی کرد
- 9318 31- این من کان منکم اطول اعمارا و اعظم آثارا. 2 360 کجایند آنها که عمرشان از شما درازتر و آثارشان از شما بزرگتر بود 9319 32- این من کان اعدّ عدیدا و اکنف جنودا و اعظم آثارا. 2 360 کجاست آنکه عدد بسیاری را آماده کرد و لشکرها را یاری کرد و آثاری را بزرگ کرد 9320 33- این الملوک و الاکاسرة.
- 2 360 کجایند پادشاهان و خسروان 9321 34- این بنوا الاصفرو الفراعنة.
- 2 360 کجایند پادشاهان روم و فرعونهای مصر 9322 35- این الذین ملکوا من الدنیا اقاصیها. 2 361 کجایند آنانکه مالک دورترین نقطه دنیا شدند 9323 36- این الذین استذلّوا الاعداء و ملکوا نواصیها. 2 361 کجایند آنها که دشمنان را به خواری کشانده و اختیارشان را به دست گرفتند 9324 37- این الذین دانت لهم الامم.
- 2 361 کجایند آنها که امّتها در برابرشان فروتنی و کرنش کردند 9325 38- این الذین بلغوا من الدنیا اقاصى الهمم. 2 361 کجایند آنها که به نهایت همت‌های خود از دنیا رسیدند 9326 39- اکثر الناس املا اقلّهم للموت ذکرا. 2 409 از میان مردم آنها که آرزوی بیشتری دارند کمتر به یاد مرگ هستند.
- 9327 40- افضل تحفة المؤمن الموت.
- 2 483 برترین تحفه و هدیه مؤمن مرگ است.
- 9328 41- اشدّ من الموت ما يتمنى الخلاص منه بالموت. 2 483

سخت‌تر از مرگ، آن مصیبت و گرفتاری است که آرزوی خلاص شدن آن را به وسیله مرگ می‌کنند.

42 9329- انّ من مشى على ظهر الارض لصائر الى بطنها. 2 506 به راستی هر کس بر پشت زمین راه می‌رود، به درون آن برگردد.

43 9330- انّ ذهاب الذّاهبين لعبرة للقوم المتخلّفين. 2 501 به راستی که رفتن آنها که رفتند، پند و عبرتی است برای مردمی که بازمانده‌اند.

44 9331- انّ امرالا تعلم متی يفجأک ینبغی ان تستعدّ له قبل ان یغشاک. 2 510 به راستی چیزی که نمی‌دانی چه وقت ناگهانی بر تو در آید، شایسته است برای آن آماده شوی پیش از آنکه تو را فراگیرد.

45 9332- انّ هذا الامر لیس بکم بدأ و لا الیکم انتهى، و قد کان صاحبکم هذا یسافر فعدّوه فی بعض سفراته، فان قدم علیکم و الّا قدمتم علیه.

516 2 (و در تعزیت و تسلیت مردمی که کسی از آنها فوت شده بود فرمود:) به راستی چنان نیست که این امر به شما آغاز شده باشد و نه این که به شما پایان بیابد، و این یار (از دست رفته) شما چنان بود که به سفر می‌رفت، پس این بار هم او را در یکی از سفرهایش به شمار آورید که اگر نزد شما آمد که آمد و گرنه شما نزد او خواهید رفت.

46 9333- انّ غدا من الیوم قریب یدهب الیوم بما فیه و یأتی الغد لاحقا به. 2 525 به راستی که فردا نسبت به امروز نزدیک است، امروز می‌رود با هرچه در آن است، و فردا می‌آید که از دنبال بدان می‌رسد.

47 9334- انّ لله سبحانه ملکا ینادی فی کلّ یوم: یا اهل الدّینیا لدوا للموت و ابنوا للخراب و اجمعوا للذّهاب.

552 2 به راستی برای خدای سبحان فرشته‌ای است که در هر روز بانگ می‌زند در هر روز: ای مردم دنیا بزیاید برای مردن و بنا کنید برای ویران شدن و فراهم آورید برای از بین رفتن.

48 9335 - انّ هذا الموت لطالب حثيث لا يفوته المقيم و لا يعجزه من هرب.

569 2 به راستی که این مرگ جوینده‌ای است شتابان نه آنکه در برابرش بایستند از او رهایی یابد، و نه آنکه بگریزد او را ناتوان سازد.

49 9336 - انّ في الموت لراحة لمن كان عبد شهوته و اسير أهويته، لأنّه كلما طالت حياته كثرت سيئاته و عظمت على نفسه جناياته. 570 2 به راستی که در مرگ آسایشی است برای کسی که بنده شهوت و خواسته خود بوده و اسیر هواهای خویش گردیده، زیرا چنین کسی به هر اندازه زندگیش طولانی شود، گناهانش بیشتر شود و جنایتهای او بر نفس خود بزرگتر گردد.

50 9337 - انّ الموت لهادم لذاتكم و مباعد طلباتكم، و مفرق جماعاتكم قد اعلقتكم حبائله، و اقصدتكم مقاتله. 586 2 به راستی که مرگ ویران کننده لذتهای شما است، و دور کننده خواسته‌های شما، و پراکنده کننده جماعتهای شما، و به حقیقت که دامهای آن شما را به دام خویش در آورده، و تیرهای کشنده‌اش شما را هدف قرار داده است. 51 9338 - انّ العاقل ينبغي ان يحذر الموت في هذه الدار و يحسن له التّأهب قبل ان يصل الي دار يتمني فيها الموت فلا يجده. 587 2 به راستی که برای عاقل و خردمند سزاوار است در این سرا از مرگ حذر کند، و آمادگی خود را برای آن نیکو نماید، پیش از آنکه برسد به سرایی دیگر که در آنجا آرزوی مرگ کند ولی آن را نیابد (و بدان نرسد).

9339 52- انّ للموت لغمرات هی افطع من ان تستغرق بصفة او تعتدل علی عقول اهل الدّنيا. 589 2 به راستی که برای مرگ سختیایی است که سخت تر است از آنکه به وصف در آید یا عقلهای مردم دنیا بتوانند آن را دریافته و درک کنند.

9340 53- انّ الموت لمعقود بنواصیکم و الدّنيا تطوی من خلفکم. 589 2 به راستی که مرگ بر پیشانی شماها نوشته و ثبت شده، و دنیا از پشت سر شما در نور دیده می شود.

9341 54- انّ الموت لزائر غیر محبوب و وائر غیر مطلوب و قرن غیر مغلوب.

598 2 به راستی که مرگ دیدار کننده ای است که محبوب نیست و خرد کننده ای است ناخواسته، و هم آوردی است شکست ناپذیر.

9342 55- انّک طرید الموت الّذی لا ینجو هاربه و لا بدّ انه مدرکه. 52 3 به راستی که شما تحت تعقیب مرگی هستید که گریزانش نجات نیابد و به ناچار مرگ او را دریابد.

9343 56- انّ ورائک طالبا حثیثا من الموت فلا تغفل. 57 3 به راستی که پشت سر تو جوینده ای است شتابان و آن مرگ است، از آن غافل مباش.

9344 57- انّکم حصائد الآجال و اغراض الحمام. 59 3 به راستی که شما درو کرده های اجل و نشانه های مرگ هستید.

9345 58- انّکم طرداء الموت الّذی ان اقمتم اخذکم و ان فررتم منه ادرککم.

60 3 به راستی که شما شکارهای مرگی هستید که اگر بایستید شما را بگیرد و اگر بگریزد شما را دریابد.

- 59 9346- انما انت عدد ايام فكل يوم يمضي عليك يمضي ببعضك،  
فخفف في الطلب و اجمل في المكتسب. 3 77 جز این نیست که تو شماره  
روزهایی هستی و هر روزی که بر تو می‌گذرد بخشی از تو را می‌برد، در این  
صورت در طلب دنیا سهل بگیر، و در کسب و کار میانه‌روی کن.
- 60 9347- انما اباد القرون تعاقب الحركات و السكون. 3 82 جز این  
نیست که هلاک کرده است گذشتگان را پی در پی آمدن جنبشها و سکون.  
61 9348- انما انتم كركب و قوف لا يدرون متى بالمسير يؤمرون. 3 83 جز  
این نیست که شما همچون سوارانی هستید ایستاده، که نمی‌دانند چه زمانی به  
رفتن مأمور گردند.
- 62 9349- انما المرء غرض تنتصله المنايا، و نهب تبادره المصائب و  
الحوادث. 3 90 جز این نیست که آدمی نشانه‌ای است که مرگ‌ها آن را نشانه  
گیرند، و غنیمتی است که مصیبتها و حادثه‌ها بر آن سبقت جویند.
- 63 9350- اذا حضرت المنية افتضحت الامنية. 3 126 هنگامی که مرگ‌ها  
حاضر شوند آرزوها رسوا گردند.
- 64 9351- اذا كان البقاء لا يوجد فالنعيم زائل. 3 139 هرگاه ماندن یافت  
نشود پس نعمت زوال پذیر است.
- 65 9352- اذا كان هجوم الموت لا يؤمن فمن العجز ترك التأهب له. 3  
159 وقتی کسی از هجوم مرگ ایمن نیست در این صورت آماده نشدن برای آن  
از ناتوانی است.
- 66 9353- اذا كنت في ادبار و الموت في اقبال، فما اسرع الملتقى. 3 170  
هنگامی که تو در حال ادبار و پشت کردن به دنیا هستی، و مرگ نیز در حال  
اقبال و رو آوردن به تو است، پس چه سریع است دیدار شما 67 9354-

تارك التَّاهِبِ للموت و اغتنام المهل، غافل عن هجوم الاجل. 3 290 کسی که آماده شدن برای مرگ و غنیمت شمردن مهلت را واگذارده، از ناگهانی رسیدن مرگ غافل و بی خبر است.

68 9355 - اذا كثر النَّاعِي اليك قام النَّاعِي بك. 3 195 هنگامی که خبر دهنده مرگ دیگران به سوی تو بسیار شود (و عمر تو طولانی شود)، خبردهنده مرگ تو نیز برخیزد (و به سراغ تو نیز خواهد آمد).

69 9356 - بالفناء تختم الدُّنْيَا. 3 215 دنیا با فناء و نیستی پایان پذیرد.  
70 9357 - بقاءكم الى فناء و فناؤكم الى بقاء. 3 269 ماندن شما (در این دنیا) به سوی نیستی است، و نیستی و فناى شما (پس از این جهان) به سوی ماندن و بقا است.

71 9358 - ترحلوا فقد جدّ بكم، و استعدّوا للموت فقد اظلمكم. 3 291 کوچ کنید که به سختی برای کوچ دادنتان کوشش شده، و مهیای مرگ باشید که بر شما سایه افکنده است.

72 9359 - تخفّفوا تلحقوا، فانّما ينتظر باولكم آخركم. 3 291 شوید تا به (قافله گذشتگان به) رسید، زیرا پیشینیان شما در انتظار بازماندگان هستند. 73 9360 - ذكر الموت يهون اسباب الدُّنْيَا. 4 31 یاد مرگ اسباب و وسائل دنیا را خوار می کند.

74 9361 - الفقد الممرض فقد الأحباب

1 303 فقدانى که بیمار کند، فقدان دوستان است.

75 9362 - ثلاث يهددن القوى: فقد الاحبة، و الفقر فى الغربة، و دوام الشدة.

3 344 سه چیز است که قوای بدن را درهم شکند: فقدان دوستان، نداری در غربت، دائمی بودن سختی و دشواری.

- 9363 76- سبب الفوت الموت. 4 124 سبب از دست رفتن (توفیق و سعادت) مرگ است (یس هر چه زودتر باید اندیشه آن کرد).
- 9364 77- طیبوا عن انفسکم نفسا و امشوا الی الموت مشیا سجحا.
- 4 256 خود را خوش و خرم دارید و به آسانی به سوی مرگ گام بردارید.
- 9365 78- عجب لغافل و الموت حیث فی طلبه. 4 336 در شگفتم از غافلی که مرگ شتابان در جستجوی او است.
- 9366 79- عجب لمن نسی الموت و هو یری من یموت. 4 336 در شگفتم از کسی که مرگ را فراموش کرده با این که می بیند کسی را که می میرد.
- 9367 80- عجب لمن یری انه ینقص کلّ یوم فی نفسه و عمره، و هو لا یتأهبّ للموت. 4 336 در شگفتم از کسی که هر روز می بیند که از بدن و عمرش کم می شود، و با این حال آماده مرگ نمی شود 81 9368- عجب لمن خاف البیات فلم یکفّ. 4 337 در شگفتم از کسی که از شیخون بترسد و (از نافرمانی و خلافتکاری) بازنايستند.
- 9369 82- غایة الحیاة الموت. 4 370 نهایت زندگی مرگ است.
- 9370 83- غایة الموت الفوت. 4 370 نهایت مرگ از دست رفتن (همه امکانات و توفیقات) است.
- 9371 84- غائب الموت احقّ منتظر و اقرب قادم. 4 388 مرگی که غایب است از هر غایب دیگری به انتظار کشیدنش سزاوارتر است، و از هر مسافر دیگری آمدنش نزدیک تر است. 85 9372- فی الموت غبطة او ندامة.
- 4 394 در مرگ خوشی و شادمانی، یا حسرت و پشیمانی است.
- 9373 86- فی کلّ نفس موت. 4 395 در هر نفسی مرگی است.

- 87 9374 - فی الموت راحة السَّعداء.
- 406 4 آسایش نیکبختان در مرگ است.
- 88 9375 - قد تعاجل المنيّة. 462 4 گاه است که مرگ شتاب می‌کند.
- 89 9376 - قد اشرفت السّاعة بزلازلها و اناخت بکلاکلها. 485 4 به حقیقت که آمدن قیامت با زلزله‌ها و جنبشهایش نزدیک گشته، و شترانش سینه‌های خود را بر زمین نهاده‌اند.
- 90 9377 - قد شخصوا عن مستقرّ الاجداث و صاروا الى مقام الحساب و اقيمت عليهم الحجج. 486 4 به حقیقت که کوچ کرده‌اند (مردگان) از قرارگاه قبرهاشان، و منتقل شده‌اند به جایگاه حساب، و حجّتها و دلیلها بر ایشان اقامه شده است.
- 91 9378 - كيف يسلم من الموت طالبه.
- 560 4 چگونه سالم ماند کسی که مرگ جویای او است 92 9379 - كلّ متوقّع آت. 529 4 هر چشم به راهی خواهد آمد.
- 93 9380 - كلّ آت فكأنّ قد کان. 531 4 هر آینده‌ای چنان است که گویی از پیش آمده است.
- 94 9381 - كلّ امرء لاق حمامه. 534 4 هر انسانی مرگ خویش را دیدار خواهد کرد.
- 95 9382 - كيف تنسى الموت، و آثاره تذکرک. 563 4 چگونه مرگ را از یاد برده‌ای با این که آثار آن مرگ را به یادت می‌آورد 96 9383 - لكلّ نفس حمام. 12 5 برای هر نفسی مرگی است.
- 97 9384 - لكلّ حیّ موت. 14 5 برای هر زنده‌ای مرگی است.



- 98 9385 - لكل امرء يوم لا يعدوه. 20 5 برای هر کسی روزی است که از آن عبور نکند و نگذرد.
- 99 9386 - للنفوس حمام. 27 5 برای نفسها مرگ‌هایی است.
- 100 9387 - لن ینجو من الموت غنی لکثرة ماله. 67 5 هیچ توانگری به خاطر مال بسیارش از مرگ رهایی نیابد.
- 101 9388 - لن یسلم من الموت فقیر لاقباله. 67 5 هیچ فقیر و نداری، به خاطر کمی مالش از مرگ سالم نماند.
- 102 9389 - لو ان الموت یشتری لاشتره الاغنیاء. 110 5 اگر مرگ خریدنی بود، هر آینه توانگران آن را می‌خریدند.
- 103 9390 - من عاش مات. 149 5 کسی که زندگی کند (بالاخره) می‌میرد.
- 104 9391 - من مات فات. 149 5 کسی که مرده از دست رفته است (و افسوس خوردن برای رفتن او سودی ندارد).
- 105 9392 - من رأى الموت بعین یقینه رآه قریبا. 260 5 کسی که مرگ را با دیده یقین ببیند آن را نزدیک ببیند.
- 106 9393 - من رأى الموت بعین امله رآه بعیدا. 261 5 کسی که مرگ را با دیده آرزو ببیند، آن را دور ببیند.
- 107 9394 - من ذکر المنیة نسی الامنیة.
- 296 5 کسی که مرگ را یاد کند، آرزو را فراموش کند.
- 108 9395 - من اکثر من ذکر الموت نجا من خداع الدنیا. 309 5 کسی که زیاد به یاد مرگ باشد، از نیرنگهای دنیا رهایی یابد.

- 109 9396 - من ترَقَّب الموت سارع الى الخيرات. 327 5 کسی که چشم به راه مرگ باشد به سوی خیرات بشتابد.
- 110 9397 - من صوَّر الموت بين عينيه هان امر الدنِّيا عليه. 330 5 هر کس مرگ را در برابر دیدگان خود مجسم کند کار دنیا بر او آسان شود.
- 111 9398 - من اكثر من ذكر الموت رضى من الدنِّيا بالكفاف. 342 5 هر کس زیاد به یاد مرگ باشد از دنیا به مقدار کفاف راضی گردد.
- 112 9399 - من اكثر من ذكر الموت قلَّت في الدنِّيا رغبته. 364 5 کسی که زیاد مرگ را یاد کند رغبت او در دنیا کم شود.
- 113 9400 - من ذكر الموت رضى من الدنِّيا باليسير. 379 5 کسی که یاد مرگ باشد به اندکی از دنیا راضی شود.
- 114 9401 - من وکل به الموت اجتاحه و أفناه. 457 5 کسی که مرگ بر او گماشته شود، او را از بیخ برکند و فانی کند.
- 115 9402 - ما اقرب الحيوة من الموت.
- 56 6 چه نزدیک است زندگی به مرگ.
- 116 9403 - ما يعطى البقاء من احبّه. 61 6 مانند در دنیا به کسی که آن را دوست دارد داده نشود.
- 117 9404 - ما ينجو من الموت من طلبه.
- 61 6 از مرگ نجات نیابد کسی که مرگ او را می‌طلبد.
- 118 9405 - ما اقرب البؤس من النّعيم و الموت من الحياة. 74 6 چه نزدیک است سختی و دشواری به نعمت و فراخی، و چه نزدیک است مرگ به زندگی.

- 119 9406 - ما اقرب الحیّ من المیتّ للحاقه به. 78 6 چه نزدیک است  
آدم زنده به مرده بدان جهت که بدان خواهد رسید.
- 120 9407 - ما ابعده المیتّ من الحیّ لانتقاعه عنه. 79 6 چه دور است  
مرده به زنده بدان جهت که از او جدا گردد.
- 121 9408 - ما ولدتم فللتراب، و ما بنیتم فللخراب، و ما جمعتم فللذّهاب،  
و ما عملتم ففی کتاب مدّخر لیوم الحساب. 107 6 آنچه را زاییده‌اید مال خاک  
است، و آنچه را بنا کرده‌اید برای ویرانی است، و آنچه را فراهم کرده‌اید برای  
رفتن است، و آنچه عمل کرده‌اید برای روز حساب در نامه‌ای اندوخته شده  
است.
- 122 9409 - موت و حیّ خیر من عیش شقیّ. 125 6 مرگ شتابان، به از  
زندگی با بدبختی.
- 123 9410 - نحن اعوان المنون و انفسنا نصب الحتوف، فمن این نرجو  
البقاء و هذا اللیل و النهار لم یرفعا من شیء شرفا الاّ أسرعاً الکرّة فی هدم ما بنیا  
و تفریق ما جمعا. 177 6 ما یاران و اعوان مرگیم و جانمان هدف هلاکت، از  
کجا امید ماندن داریم در حالی که این شب و روز هنوز مقامی را بالا نبرده‌اند که  
به سرعت در انهدام آن کوشیده، و در پراکنده کردن آنچه گرد آورده تلاش  
می‌کنند.
- 124 9411 - هل ینتظر اهل مدّة البقاء الاّ آونة الفناء مع قرب الزوال و ازوف  
الانتقال. 198 6
- آیا کسی که اهل بقا است جز هنگام فنا و نیستی را انتظار می‌کشد با این که  
هنگام زوال و جا به جا شدن و انتقال نزدیک گشته.

- 125 9412 - هل يدفع عنكم الاقارب او تنفعكم النواحب. 6 201 آيا  
 نزديكان، مرگ را از شما دفع کنند، يا گريه کنندگان سودی به شما رسانند
- 126 9413 - هل من خلاص او مناص او ملاذ او معاذ او فرار او محار 6 201  
 آيا هيچ راه خلاص يا گريز و پناهگاه يا فرار يا بازگشتی هست 127 9414 -
- هيئات ان يفوت الموت من طلب، او ينجو منه من هرب. 6 203 چه دور است  
 که فوت شود از مرگ کسی که مرگ او را می‌طلبد، و نجات يابد از آن کسی که  
 از مرگ بگریزد 128 9415 - وافد الموت يقطع العمل و يفيض الامل. 6 236  
 پیک مرگ، عمل را قطع کند و آرزو را رسوا کند. 129 9416 - وافد الموت  
 يبید المهل و يدنی الاجل و يقعد الامل. 6 237 پیک مرگ مهلت را از بین  
 می‌برد، و اجل را نزدیک می‌کند، و آرزو را زمینگیر می‌سازد.
- 130 9417 - لا تذكر الموتى بسوء فكفى بذلك اثما. 6 281 مردگان را به  
 بدی یاد نکن که همین برای گناه تو کافی است.
- 131 9418 - لا مريح كالموت. 6 355 آرامش بخشی همچون مرگ نیست  
 (برای آنها که خود را آماده آن کرده‌اند).
- 132 9419 - لا ترعوى المنية اختراما.  
 6 374 مرگ از نابود کردن مردم دست نمی‌کشد.
- 133 9420 - لا قادم اقرب من الموت.  
 6 378 هيچ مسافری آمدنش نزدیک‌تر از مرگ نیست.
- 134 9421 - لا غائب اقدم من الموت.  
 6 394 هيچ غایب و دور از نظری زودتر از مرگ نیاید (چون قدوم و ورود  
 او در هر لحظه ممکن است).

## باب المال (ثروت، دارائی)

- 1 9422 - القنیة احزان. 1 36 مال و ثروت اندوهها به همراه دارد.
- 2 9423 - المال حساب. 1 52 مال و ثروت را حسابی است.
- 3 9424 - القنیة سلب. 1 63 مال و ثروت رباینده است (آرامش و قرار را می برد).
- 4 9425 - المال عاریة. 1 64 مال عاریت است.
- 5 9426 - القنیة تجلب الحزن. 1 100 مال و ثروت اندوه به بار آورد.
- 6 9427 - المال نهب الحوادث. 1 101 مال غارت شده حوادث است.
- 7 9428 - المال سلوة الوراث. 1 102 مال سبب کامروایی وارث است.
- 8 9429 - القنیة ینبوع الاحزان. 1 106 ثروت چشمه اندوهها است.
- 9 9430 - القنیة نهب الاحداث. 1 123 ثروت غارت شده پیش آمدها است.
- 10 9431 - المال یقوی غیر الاید. 1 126 مال نیرومند کند کسی را که نیرو ندارد.
- 11 9432 - الرجال تفید المال، المال ما افاد الرجال. 1 137 مردان مال کسب کنند، ولی مال مرد کسب نمی کند (یعنی مردی با مال کسب نشود).
- 12 9433 - المال یعسوب الفجار. 1 152 مال و ثروت، پادشاه و فرمانروای فاجران و تبهکاران است.
- 13 9434 - المال مادة الشهوات. 1 153 مال ریشه شهوات است.
- 14 9435 - المال یقوی الآمال. 1 153 مال آرزوها را نیرو دهد و تقویت کند.
- 15 9436 - المال یدى جواهر الرجال و خلائقها. 1 302

- مال و ثروت گوهر مردان و خلق و خوی آنان را آشکار سازد.
- 16 9437 - المال يفسد المآل و يوسع الآمال. 1 374 ثروت سرانجام کارها را تباه کند و آرزوها را توسعه دهد.
- 17 9438 - المال للفتن سبب و للحوادث سلب. 1 378 مال سبب فتنه‌ها و غارت شده حوادث است.
- 18 9439 - المال داعية التّعّب و مطيئة النَّصَب. 1 378 مال دعوت کننده تعب، و مرکب رنج و زحمت است.
- 19 9440 - المال لا ينفَعك حتّى يفارقك.
- 379 1 مال تو را سود ندهد تا از تو جدا شود.
- 20 9441 - المال يكرم صاحبه فى الدّنيا و يهينه عند اللّٰه سبحانه. 2 60 مال و ثروت دارنده خود را در دنیا گرامی دارد، ولی در پیشگاه خدا او را خوار گرداند.
- 21 9442 - المال يكرم صاحبه ما بذله و يهينه ما بخل به. 2 61 مال گرامی دارد صاحب خود را تا وقتی که بذل و احسان کند، و خوارش کند زمانی که بدان بخل ورزد. 22 9443 - المال يرفع صاحبه فى الدّنيا و يضعه فى الآخرة. 2 71 مال دارنده خود را در دنیا بلند کند ولی در آخرت او را پست گرداند.
- 23 9444 - المال وبال على صاحبه الّا ما قدّم منه. 2 90 ثروت برای صاحب خود وبال و گرفتاری است، مگر آنچه را از پیش (برای روز جزا) فرستاده باشد.
- 24 9445 - المال فتنة النَّفس و نهب الرّزّاء. 2 106 مال سبب فتنه و آشوب نفس و غارت شده مصیبت‌هاست.

- 25 9446 - المال ينقصه النّفقة، و العلم يزكو على الانفاق. 2 116 مال چنان است که خرج کردن از آن کم کند، ولی علم با خرج کردن افزایش یابد.
- 26 9447 - امسک من المال بقدر ضرورتک، و قدّم الفضل لیوم فاقتک. 210 2 از مال خود به اندازه ضرورت و ناچاری نگه دار، و افزون بر آن را برای روز نیاز خود از پیش فرست.
- 27 9448 - اخرج من مالک الحقوق و اشرك فيه الصّدیق، و لیکن کلامک فی تقدیر و همّتک فی تکفیر، تأمن الملامة و النّدامة. 2 227 از مال خود حقوق آن را بیرون کن و دوست خود را در آن شریک گردان، سخت اندازه باشد و همّتت را در فکر و اندیشه به کار گیر، تا از سرزنش و پشیمانی ایمن باشی.
- 28 9449 - افضل المال ما استرقّ به الاحرار. 2 390 بهترین مال آن است که به وسیله احسان به آن، آزادگان را به بردگی در آورد. 29 9450 - ازکی المال ما اکتسب من حلّه. 2 391 پاک ترین مالها مالی است که از راه حلال به دست آمده باشد.
- 30 9451 - ازکی المال ما اشتری به الآخرة. 2 407 پاک ترین مالها مالی است که به وسیله آن آخرت خریداری شود.
- 31 9452 - اطیب المال ما اکتسب من حلّه. 2 408 پاکیزه ترین مالها مالی است که از راه حلال به دست آمده باشد.
- 32 9453 - افضل الاموال احسنها اثرا علیک. 2 428 برترین مالها آن است که اثر آن بر تو نیکوتر باشد.
- 33 9454 - افضل المال ما قضیت به الحقوق. 2 449 برترین مالها آن است که به وسیله آن حقوق خدا و خلق او پرداخت شود.

9455 34- انّ من الفساد اضاعه الزّاد.

491 2 به راستی که ضایع کردن توشه از فساد و تباهی است.

9454 35- انّ الله سبحانه فرض فی اموال الاغنیاء اقوات الفقراء، فما جاع

فقیر الا بما منع غنیّ و الله سائلهم عن ذلك.

553 2 به راستی که خدای سبحان در اموال توانگران قوت و خوراک

مستمندان را فرض و واجب کرده، و هیچ مستمندی گرسنه نماند مگر به خاطر

خودداری کردن و منع توانگری، و خدای تعالی از آنان بازخواست آن را خواهد

فرمود.

9457 36- انّ المرء اذا هلک قال الناس: ما ترک و قالت الملائكة: ما قدّم

لله آباؤکم فقدّموا بعضا یکن لکم ذخرا، و لا تخلفوا کلا فیکون علیکم کلا. 2

555 به راستی که آدمی هنگامی که بمیرد مردم گویند: چه به جای نهاده و

فرشتگان گویند: چه از پیش فرستاده خدا پدرتان را رحمت کند، مقداری از مال

را از پیش فرستید که اندوخته‌ای باشد برای شما، و همه را به جای نگذارید که

موجب سنگینی و دشواری بر شما باشد 9458 37- انّ خیر المال ما کسب

ثناء و شکرا و اوجب ثوابا و اجرا. 2 557 به راستی که بهترین مال آن است که

سپاسگزاری و ثنای مردم را به دست آورد و موجب پاداش و اجری گردد.

9459 38- انّ خیر المال ما اورثک ذخرا و ذکرا، و اکسبک حمدا و اجرا.

574 2 به راستی که بهترین مال آن است که اندوخته و یاد خیری از تو به جای

نهد، و ستایش و اجری برای تو کسب کند.

9460 39- انّ افضل الاموال ما استرقّ به حرّ و استحقّ به اجر. 2 575 به

راستی که برترین مالها آن است که آزاده‌ای را به بردگی آورد و شایسته پاداشی

گردد.



40 9461- ان مالک لحامدک فی حیاتک و لذامک بعد وفاتک. 2 508 به راستی که مال تو در زمان زندگی تو بهره سپاس گویان تو است و پس از مرگت بهره نکوهش کنندگانت خواهد بود.

41 9462- ان مالک لا یغنی جمیع الناس فاخصص به اهل الحق. 2 606 به راستی که مال تو همه مردم را بی نیاز نتواند نمود، پس آن را ویژه اهل حق گردان.

42 9463- ان الّذی فی یدک قد کان له اهل قبلک و هو صائر الی من بعدک، و انما انت جامع لاحد رجلین: اما رجل عمل فیما جمعت بطاعة الله فسعد بما شقیّت به، او رجل عمل فیما جمعت بمعصیة الله فشقی بما جمعت، و لیس احد هذین اهلا ان تؤثره علی نفسک و لا تحمل له علی ظهرک.

610 2 به راستی آنچه اکنون در دست تو است پیش از تو نیز صاحبانی داشته، و به کسی که پس از تو آید منتقل خواهد شد، و جز این نیست که تو برای یکی از دو نفر این مال را فراهم می‌کنی: یکی مردی که آن را در راه اطاعت خدا مصرف می‌کند و در نتیجه نیکبخت گردد بدانچه تو به خاطر آن بدبخت شده‌ای، دیگر مردی که عمل کند در آنچه تو فراهم کرده‌ای به نافرمانی خدا، و در نتیجه بدبخت گردد بدانچه تو فراهم کرده‌ای، و هیچ یک از این دو مرد شایستگی آن را ندارند که تو آنها را بر خود مقدم بداری، و نه این که گناه آن را بر دوش خود حمل کنی (و به گردن گیری).

43 9464- ان هذا المال لیس لی و لا لک و انما هو للمسلمین و جلب اسیافهم فان شرکتهم فی حربهم شرکتهم فیہ و الا فجننا ایدیم لا یکون لغير افواهم. 2 665 به راستی که این مال نه مال من است و نه مال تو، و جز این

نیست که این از آن مسلمانان و محصول شمشیر کشیدن آنها است، و اگر تو در جنگ شریک آنها بوده‌ای شریک در این مال هم خواهی بود و گرنه چیده دستهای آنها است که جز

برای دهنهای ایشان نیست. 44 9465 - إِنْما لِك مِنْ مالِك ما قَدِّمته لآخرتك و ما أختَرته فللوارث. 3 90 به راستی که بهره تو از مال خود همان است که برای آخرت خود از پیش فرستاده‌ای، و آنچه را به جای نهاده‌ای بهره وارث است.

45 9466 - إذا احبَّ الله سبْحانه عبداً بَغْض إليه المال و قَصَّر منه الآمال. 3 166 هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، مال را در نظر او مبعوض گرداند، و آرزوهای او را کوتاه کند.

46 9467 - إذا اراد الله بعبدٍ شراً حَبَّب إليه المال و بسط منه الآمال. 3 166 هرگاه خداوند برای بنده‌ای بدی خواهد، مال و ثروت را محبوب او گرداند و آرزوهای او را توسعه دهد.

47 9468 - إذا جمعت المال فانت فيه وکیل لغيرک تسعد به و تشقی انت. 3 174 هنگامی که مالی را جمع کنی تو در آن وکیل دیگری هستی که او به خاطر آن خوشبخت گشته و تو بدبخت شوی.

48 9469 - إذا قَدِّمْت مالک لآخرتك و استخلفت الله سبْحانه علی من خلَّفته من بعدک، سعدت بما قَدِّمْت و احسن الله لک الخلافة علی من خلَّفْت. 3 174 هرگاه مال خود را برای آخرت خود از پیش فرستادی و از خدای سبحان جانشینی بازماندگان را درخواست کردی، بدانچه از پیش فرستاده‌ای خوشبخت گردی، و خدا نیز جانشینی بازماندگان را به خوبی انجام خواهد دهد.

- 49 9470 - برکوب الاهوال تکتسب الاموال. 216 3 با سوار شدن بر مرکب هولها و دهشتها اموال فراهم شود.
- 50 9471 - بقدر القنیة يتضاعف الحزن و الغموم. 223 3 به اندازه مال اندوخته شده، حزن و اندوه نیز افزون گردد.
- 51 9472 - بادروا باموالکم قبل حلول آجالکم، تزککم و تصلحکم و تزلفکم.
- 246 3 مبادرت و سبقت جوید به (بهره‌گیری از) مالهای خود پیش از رسیدن اجلهاتان تا این که شما را اصلاح نموده و پاکیزه گرداند و به درگاه خداوند نزدیکتان کند.
- 52 9473 - تکثرک بما لا یبقی لک و لا تبقى له من اعظم الجهل. 316 3 زیاد شمردن خود را بدانچه برای تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آنها باقی نمایی از بزرگترین نادانی است. 53 9474 - ثمرة المقتنیات الحزن. 323 3 ثمره اموال اندوخته شده، اندوه است.
- 54 9475 - ثروة المال تردی و تطغی و تفنی. 351 3 مال بسیار هلاکت و سرکشی آورد و نابود گرداند.
- 55 9476 - حبّ المال سبب الفتن و حبّ الریاسة رأس المحن. 396 3 دوستی مال، سبب فتنه‌ها است، و دوستی ریاست اساس رنجها است.
- 56 9477 - حبّ المال یفسد المآل. 396 3 دوستی مال، سرانجام را فاسد می‌کند.
- 57 9478 - حبّ المال یقوی الآمال و یفسد الاعمال. 396 3 دوستی مال، امیدها را تقویت می‌کند و اعمال را تباه می‌سازد.

- 58 9479 - حبّ المال يوهن الدّين و يفسد اليقين. 396 3 دوستی مال، دین را سست و یقین را فاسد می‌کند.
- 59 9480 - حکم علی مکثری اهل الدّنيا بالفاقة، و اعین من غنی عنها بالراحة.
- 415 3 برای آنها که بر مال دنیا بیفزایند نیازمندی مسلّم و محقق گشته، و برای آنها که از آن بی‌نیازی جویند کمک به آسایش و راحتی مقرر گردیده.
- 60 9481 - خیر الاموال ما استرقّ حراً.
- 422 3 بهترین مالها آن است که آزاده‌ای را به بردگی در آورد. (یعنی احسان و بخشش در آن باشد) 61 9482 - خیر اموالک ما کفاک. 437 3 بهترین مالهای تو آن است که تو را کفایت کند (و به قدر کفاف زندگی باشد).
- 62 9483 - خذوا من کرائم اموالکم ما یرفع به ربکم سنّی اعمالکم. 443 3 از برگزیده‌های اموال خود بگیرید و در راهی خرج کنید که خداوند بدان وسیله عملهای والای شما را بالا برد.
- 63 9484 - رکوب الاهوال یکسب الاموال. 94 4 ارتکاب کارهای هولناک کسب اموال می‌کند.
- 64 9485 - شرّ الاموال ما اکسب المذامّ.
- 163 4 بدترین مالها آن است که نکوهشهای مردم را کسب کند.
- 65 9486 - شرّ الاموال ما لم یغن عن صاحبه. 165 4 بدترین مالها آن است که به دارنده خود سود ندهد (و سود و بهره‌اش به دیگران برسد).
- 66 9487 - شرّ المال ما لم ینفق فی سبیل اللّٰه منه و لم تؤدّ زکاته. 165 4 بدترین مال آن است که از آن در راه خدا خرج نشود و زکاتش پرداخت نگردد.

- 67 9488 - شرّ الاموال ما لم يخرج منه حقّ الله سبحانه. 171 4 بدترین مالها آن است که حق خدای سبحان از آن بیرون نرود.
- 68 9489 - صاحب المال متعوب و الغالب بالشرّ مغلوب. 203 4 دارنده مال در رنج است و کسی که به شرّ و بدی پیروز شود مغلوب خواهد بود.
- 69 9490 - صنیع المال یزول بزواله. دست پرورده مال با زائل شدن آن مال از بین می‌رود.
- 70 9491 - علی قدر القنیة تكون الغموم. 315 4 به اندازه اندوخته‌ها اندوه هاست.
- 71 9492 - کم من جامع ما سوف یترکه. 553 4 بسا جمع کننده و گرد آورنده چیزی که آن را به زودی واگذارد (و از این جهان برود).
- 72 9493 - کثرة المال تفسد القلوب و تنشئ الذنوب. 593 4 مال بسیار دلها را تباہ گرداند و منشأ گناهان گردد.
- 73 9494 - کن بمالک متبرّعا و عن مال غیرک متورّعا. 604 4 مال خود را در راه رضای خدا بده و نسبت به مال دیگران پرهیزکار باش.
- 74 9495 - لن یذهب من مالک ما وعظک و حازک الشکر. 68 5 از مال تو آنچه تو را پند داده و سپاسگزاری دیگران را برای تو فراهم کرده، از بین نرفته است.
- 75 9496 - لم یکتسب مالا من لم یصلحه. 96 5 کسب مال نکرده کسی که آن را اصلاح نکرده است (و در راه خیر صرف نکرده است).
- 76 9497 - لم یضع امرء ماله فی غیر حقّه او معروفه فی غیر أهله، الاّ حرمه الله شکرهم و کان لغیره ودّهم.

97 5 کسی که مال خود را در جایی که شایسته نیست صرف کند و یا احسان خود را نابجا خرج نماید، خداوند او را از سپاسگزاری آنها محروم گرداند و دوستی آنان نیز بهره دیگری گردد.

77 9498 - لسان الصّدق خیر للمرء من المال یورثه من لا یحمده. 124 5 آوازه خیر و خوبی و زبان نیک مردم برای مرد بهتر است از مالی که آن را به ارث گذارد برای کسی که ستایشش نکند.

78 9499 - من بذل ماله جلّ. 142 5 کسی که مال خود را بذل کند بزرگ شود.

79 9500 - من اکتسب مالا من غیر حلّه اضرّ بأخرته. 315 5 کسی که مالی را از راهی غیر از راه حلال کسب کند به آخرت خود زیان رسانده است.

80 9501 - من ركب الاهوال اکتسب الاموال. 317 5 کسی که بر مرکب هولها و دهشتها سوار شود اموال کسب کند.

81 9502 - من جمع المال لینفع به الناس اطاعوه، و من جمع لنفسه اضاعوه. 324 5 کسی که مالی را فراهم کند تا به مردم سود برساند مردم فرمائش برند، و کسی که برای خود جمع کند او را واگذارند.

82 9503 - من کرم علیه المال هانت علیه الرّجال. 336 5 کسی که مال برای او گرامی باشد مردان بر او خوار باشند.

83 9504 - من بذل ماله استرقّ الرّقاب. 337 5 کسی که مال خود را بذل کند مردم را به بردگی در آورد.

84 9505 - من بذل فی ذات الله ماله عجلّ له الخلف. 358 5 کسی که مال خود را در راه خدا بذل کند خداوند در پر کردن جای آن تعجیل فرماید.

- 85 9506 - من یکتسب مالا من غیر حلّه یصرفه فی غیر حقّه. 389 5  
کسی که مالی را از راهی غیر از راه حلال کسب کند، آن را در جایی که شایسته نیست، صرف خواهد کرد.
- 86 9507 - من لم یدع و هو محمود یدع و هو مذموم. 428 5 هر کس در حال ستایش از او (مال را) وانگذارد، در حال مذمت و نکوهش او (آن را) واگذارد.
- 87 9508 - لا تضيّع مالک فی غیر معروف. 263 6  
مال خود را در غیر از کار نیک تباه نکن.
- 88 9509 - لا تصرف مالک فی المعاصی فتقدم علی ربک بلا عمل. 314 6  
مال خود را در نافرمانیهای خدا صرف نکن که در نتیجه بدون عمل به پیشگاه خداوند وارد خواهی شد.
- 89 9510 - لا یجتمع حبّ المال و التّناء.  
دوستی مال با ثنا و حمد مردم جمع نمی‌شود. 90 9511 - من لم یقدّم ماله لآخرته و هو مأجور خلفه و هو مأثوم. 428 5 کسی که پیش نیندازد مال خود را برای آخرت خود در حالی که پاداشی خواهد داشت، به جای گذارد آن را در حالی که گنهکار است.
- 91 9512 - من سلبته الحوادث ماله افادته الحذر. 454 5 کسی که حوادث روزگار مالش را بر باید، حذر و احتیاط (در آینده) سودش بخشد.
- 92 9513 - هذا ما کنتم علیه بالامس تتنافسون. 195 6 این است آنچه دیروز بر آن به یکدیگر فخر می‌کردید 93 9514 - وفور الاموال بانتقاص الاعراض لؤم. 224 6 مال بسیار با کم شدن عرض و آبرو پستی و لثامت است.

94 9515 - لا يكرم المرء نفسه حتى يهين ماله. 6 405 آدمی خود را گرامی ندارد مگر این که مالش را خوار بشمارد.

95 9516 - ينبغي للعاقل ان يكتسب بماله المحمّدة، و يصون نفسه عن المسألة. 6 444 شایسته است برای انسان عاقل که به وسیله مال خود، ستایش مردم را کسب کند و خویشتن را از خواری سؤال ننگه دارد.

96 9517 - ينبغي للعاقل ان يحترس من سكر المال و سكر القدرة و سكر العلم، و سكر المدح و سكر الشّباب، فانّ لكلّ ذلك رياحا خبيثة تسلب العقل و تستخفّ الوقار. 6 445 برای عاقل شایسته است که خود را از مستی مال و مستی قدرت، و مستی علم، و مستی مدح و ستایش، و مستی جوانی ننگه دارد، زیرا هر کدام از اینها بادهای پلیدی دارد که عقل را برباید، و وقار و سنگینی را سبک کند.



## حرف «النون»

### باب النّجاح (پیروزی)

- 1 9518 - من السّعادة نجح الطّلبة. 35 6 پیروزی و رسیدن به خواسته و هدف از نیکبختی و سعادت انسان است.
- 2 9519 - ما اقرب النّجاح ممّن عجل السّراح. 67 6 چه نزدیک است پیروزی به کسی که در فرستادن خیرات تعجیل کند.
- 3 9520 - ایّاک ان تتخیّر لنفسک فانّ اکثر النّجح فیما لا یحتسب. 303 2 زنهار بیرهیز از این که چیزی را برای خود برگزینی (و همه اختیار و علاقه‌ات را بدان متوجه کنی) که بیشترین رستگاری و پیروزی زندگی در چیزهایی است که بدان گمان نداری، و به حساب نیاوری.
- 4 9521 - خیر الامور ما ادّی الی الخلاص. 424 3 بهترین کارها آن است که به خلاصی و رهایی انسان منجر شود.
- 5 9522 - قد ینال النّجح. 471 4 گاه است که پیروزی فرا رسد.

### باب النجاة (رستگاری)

- 1 9523 - قد نجا من وحد. 4 465 به حقیقت که رستگار شد کسی که تنهایی را برگزید.
- 2 9524 - ملاک النجاة لزوم الايمان و صدق الايقان. 6 148 ملاک رستگاری ملازم بودن با ایمان و راستی یقین (به مبدأ و معاد) است.

### باب النجوى و المناجاة (رازگویی)

- 1 9525 - الکتمان ملاک النجوى. 1 97 ملاک رازگویی سرنگهداری است (و با کسی باید راز گفت که سرنگه دار باشد).
- 2 9526 - افضل النجوى ما كان على الدين و التقى، و اسفر عن اتباع الهدى و مخالفة الهوى. 2 462 بهترین راز گفتن آن است که بر پایه دین و تقوا باشد، و پرده از پیروی هدایت و مخالفت با هوا و هوس بردارد.
- 3 9527 - لا خير فى المناجاة الا لرجلين عالم ناطق او مستمع واع.
- 6 414 خیری نیست در راز گفتن مگر برای دو مرد: دانشمندی گویا، و یا شنونده‌ای سرنگه دار (که در راز گفتن با آنها خیر است).

## باب الندم (پشیمانی)

- 1 9528 - الندم استغفار. 51 1 پشیمانی استغفار و آمرزشخواهی است.
- 2 9529 - الندم علی الخطیئة یحوها.
- 1 225 1 پشیمانی بر گناه سبب محو آن گناه گردد.
- 3 9530 - الندم علی الخطیئة استغفار.
- 1 318 1 پشیمانی بر گناه استغفار و آمرزشخواهی است.
- 4 9531 - الندم علی الذنب یمنع من معاودته. 1 368 پشیمانی بر گناه مانع از تکرار آن می شود.
- 5 9532 - الندم أحد التوبتين. 2 28 پشیمانی یکی از دو بخش توبه و بازگشت است.
- 6 9533 - اندم علی ما اسأت، و لا تندم علی معروف صنعت. 2 191 پشیمان شو بر کار بدی که انجام داده‌ای ولی پشیمان مشو از کار نیکی که کرده‌ای.
- 7 9534 - اذا قارفت ذنبا فکن علیه نادما. 3 132 هرگاه دست به گناهی زدی بر آن پشیمان باش (تا توبه و استغفار محسوب شود).
- 8 9535 - ربّ سالم بعد الندامة. 4 57 بسا کسانی که بعد از پشیمانی سالم بمانند.
- 9 9536 - طوبی لکلّ نادم علی زلته مستدرک فارط عثرته. 4 240 خوشا به حال هر کسی که بر لغزش خویش پشیمان است و گناه گذشته خود را جبران کند.

- 10 9537 - عند معاينة احوال القيامة تكثر من المفرطين الندامة. 4 325 در  
هنگام دیدار اوضاع هولناک قیامت، پشیمانی آنها که در دنیا تقصیر کرده‌اند،  
بسیار گردد.
- 11 9538 - من ندم فقد تاب. 5 175 کسی که پشیمان شود توبه کرده.
- 12 9539 - ندم القلب يكفر الذنب و يمحص الجريرة. 6 175 پشیمانی دل  
گناه را می‌پوشاند و جرم را پاک می‌کند.

### باب الانذار (بیم دادن)

1 9540 - الانذار اعذار. 50 1 بیم دادن و هشدار، عذر گفتن است (یعنی هشدار دادن موجب عذر هشدار دهنده می شود که بعداً مورد مؤاخذه قرار نگیرد).

2 9541 - من حذرک کمن بشرک. 202 5 کسی که تو را بیم دهد همانند کسی است که مژدهات داده است.

3 9542 - من ذکرک فقد اندرک. 202 5 کسی که تو را متذکر کند در حقیقت تو را بیم داده است.

### باب المنزل

1 9543 - المنزل البهیّ احد الجنّین.

17 2 منزل فراخ و نیکو یکی از دو بهشت است.

### باب النّزاهة (پاکیزگی و پرهیزکاری)

1 9544 - النّزاهة عین الظّرف. 126 1 پاکیزگی عین زیرکی و دانایی است.

2 9545 - التّنزه اول النّبل. 141 1 پاکیزگی آغاز تیزهوشی و زیرکی است.

3 9546 - النّزاهة من شیم النّفوس الطّاهرة. 375 1 پاکیزگی از شیوه جانهای پاک است.

4 9547 - افضل النّاس من تنزّهت نفسه و زهد عن غنیة. 419 2 برترین مردم کسی است که خود را پاکیزه دارد، و با داشتن توانگری نسبت به دنیا

بی‌رغبت باشد. 9548-5 - ثمرة التورّع الزاهة. 3323 میوه پرهیزکاری  
پاکیزگی است.

9549-6 - دلیل ورع الرجل زاهته. 94 راهنمای پارسایی مرد پاکیزگی او  
است.

9550-7 - ظرف المؤمن زاهته عن المحارم، و مبادرته الى المكارم.  
2794 ظرافت و زیرکی مؤمن به پرهیزکاری او از حرامها و پیشی گرفتن او  
به سوی مکارم و خصلتهای گرامی است.

9551-8 - کن متنزها تكن تقيا. 6004 پاکیزه باش تا پرهیزکار شوی.

9552-9 - الزاهة آية العفة. 2091 پاکی و پاکیزگی نشانه پاکدامنی است.

### باب النساء (زنان)

9553-1 - الاستهتار بالنساء شيمة النوكى. 3481 علاقه و حرص شدید به  
زنان شیوه کم عقلان است.

9554-2 - المرأة عقرب حلوة اللسعة.

3731 زن، عقربی است که نیش او شیرین است.

9555-3 - الزوجة الصالحة احد الكسبين. 142 همسر شایسته یکی از دو  
دست آورد زندگی است.

9556-4 - الزوجة الموافقة احدی الراحتين. 182 همسر همراه و موافق،  
یکی از دو آسایش زندگی است.

9557-5 - النساء اعظم الفتنتين. 262 زنان، بزرگترین فتنه از دو فتنه  
(روزگار) هستند. (یعنی زنان یک طرف و همه فتنه‌های دیگر یک طرف) 9558

6- المرأة شرّ كلّها و شرّ منها أنّه لا بدّ منها. 72 2 زن همه‌اش شرّ است و بدتر از آن این که چاره‌ای از او نیست.

7- 9559 النساء لحم علی وضمّ الا ما ذبّ عنه. 90 2 زنان گوشتی هستند بر روی تخته، مگر آنکه از آن حفاظت و نگهداری شود (یعنی در معرض خطر هستند مگر این که از ایشان حفاظت شود).

8- 9560 اتقوا شرار النساء و کونوا من خيارهنّ علی حذر. 250 2 از زنان بد پرهیزید و از نیکانشان نیز برحذر باشید (و احتیاط را نسبت به آنها مراعات کنید).

9- 9561 ایّاک و کثرة الوله بالنساء و الاغراء بلذات الدنّیا، فانّ الوله بالنساء ممّتحن و الغریّ باللذات

ممتهن. 314 2 پرهیز از شیفتگی بسیار نسبت به زنان و از فریفته شدن به لذتهای دنیا، زیرا شیفتگی به زنان موجب رنج و محنت است، و فریفتگی به لذتها موجب خواری است.

10- 9562 ایّاک و مشاوره النساء فانّ رأیهنّ الی افن و عزمهنّ الی وهن، و اکفف علیهنّ من ابصارهنّ فحجابک لهنّ خیر من الارتیاب بهنّ، و لیس خروجهنّ بشرّ من ادخالک من لا یوثق به علیهنّ، و ان استطعت ان لا یعرفن غیرک فافعل. 321 2 پرهیز از مشورت کردن با زنان که رأی و نظرشان به نقصان گراید، و تصمیمشان به سستی، و چشمانشان را (از دید زدن در انظار عموم) به وسیله حجاب و پرده نشینی بیوشان، که سخت‌گیری در حجاب ایشان بهتر از بدگمانی به آنها است، و بیرون رفتن آنها بدتر نیست از این که کسی را بر ایشان در آوری که مورد اعتماد نیست، و اگر بتوانی کاری بکنی که جز تو کسی (و مردی) را شناسند این کار را بکن.

- 11 9563 - انّ النّساء همّهنّ زينة الحيوة الدّنيا و الفساد فيها. 2 495 به راستی که زنان همت و اندوهشان زیور زندگی دنیا و فساد در آن است.
- 12 9564 - ان رأيت من نساءك ريبة فاجعل لهنّ النّكير على الكبير و الصّغير. 3 22 اگر از زنان خود چیزی را دیدی که موجب بدگمانی تو گردید برای آنها نگاهی مقرر کن که بر کوچک و بزرگ (افراد خانه) نگاهی کند (نه بر خصوص آنها که موجب ناراحتی و جرأت بیشتر آنها شود).
- 13 9565 - انما المرأة لعبة فمن اتّخذها فليغطّها. 3 80 جز این نیست که زن بازیچه و لعبتی است و هر که او را بگیرد باید او را بیوشاند (که دیگران هوس بازی با او نکنند).
- 14 9566 - خير خصال النّساء شرّ خصال الرّجال. 3 430 بهترین خصلتهای زنان بدترین خصلت مردان است. 15 9567 - شرّ الرّوجات من لا تواتى.
- 166 4 بدترین همسران، زنی است که با شوهر موافقت نداشته باشد.
- 16 9568 - صيانة المرأة انعم لحالها و ادوم لجمالها. 4 200 نگاهی کردن از زن (در خانه و در حجاب) برای حال او شایسته تر و برای زیبایش پاینده تر است.
- 17 9569 - من استمتع بالنّساء فسد عقله.
- 209 5 کسی که بهره‌جویی کند از زنان (به مشورت کردن و کار کشیدن از آنها، و امثال آن) عقلش فاسد شود.
- 18 9570 - طاعة النّساء غاية الجهل. 4 249 فرمانبرداری از زنان نهایت نادانی است.



19 9571 - طاعة النساء تزرى بالنبلاء و تردى العقلاء. 4 257 فرمانبرداری

از زنان زیرکان را عیبناک می‌کند و سبب هلاکت عاقلان گردد.

20 9572 - طاعة النساء شيمة الحمقاء.

4 257 پیروی از زنان شیوه احمقان کم عقل است.

21 9573 - موت الزوجة حزن ساعة.

6 135 مرگ همسر اندوه ساعتی است.

22 9574 - معاشر الناس ان النساء نواقص الايمان نواقص العقول نواقص

الخطوط، فاما نقص ايمانهن فقعودهن في أيام الحيض عن الصلوة و الصيام، و أما نقصان حظوظهن فمواريتهن على نصف موارد الرجال، و أما نقصان عقولهن فشهادة امرأتين كشهادة رجل، فاتقوا شرار النساء و كونوا من خيارهن على حذر.

6 151

ای مردم به راستی که زنان از نظر ایمان و عقل و بهره ناقص هستند، اما (دلیل) نقصان ایمانشان برداشته شدن تکلیف از ایشان در ایام حیض از نماز و روزه، و اما نقصان بهره‌شان بدان جهت است که میراث ایشان نصف میراث مرد است، و اما نقصان عقلشان به این جهت که گواهی دو زن مانند گواهی یک مرد به حساب آید، و از این رو از بدانشان پرهیزید، و از نیکانشان نیز بر حذر باشید. 6 9575 23 - لا تطيعوا النساء في المعروف حتى لا يطعن في المنكر. 6 308 اطاعت نکنید از زنها در کار خوب، تا سبب آن شود که طمع کنند در دستور دادن به شما در کار بد.

24 9576 - لا تملك المرأة ما جاوز نفسها، فان المرأة ريحانة و ليست

بقهرمانة. 6 318 به زن، بیش از حد خود کاری تحمیل مکن (یعنی کارهای

سنگین و مشکل را به عهده او مگذار) زیرا زن همچون شاخه گلی است نه قهرمانی خشن.

25 9577- لا تكثرن الخلوۃ بالنساء فیملنک و تملهنّ، و استبق من نفسک و عقلک بالابطاء عنهنّ. 337 6 زیاد با زنان خلوت نکن که از تو خسته شوند و تو نیز از آنها خسته و دلگیر شوی، و با کم رفتن نزد ایشان چیزی از جان و عقل خود را بر جای نه.

26 9578- لا تحملوا النساء اثقالکم و استغنوا عنهنّ ما استطعتم، فانهنّ یکثرن الامتنان و یکفرن الاحسان.

338 6 کارهای سنگین خود را به عهده زنها مگذارید و خود را از آنها بی‌نیاز کنید، زیرا زنان زیاد منت گذارند و احسان را ناسپاسی کنند.

27 9579- لا تنازع السفهاء و لا تستهتر بالنساء فانّ ذلک یزری بالعقلاء.

340 6 با سفیهان ستیزه مکن و شیفته زنان مشو که این کارها عاقلان را سبک و بی‌اعتبار کند.

## باب النسیان (فراموشی)

- 1 9580 - النسیان ظلّمة و فقد. 1 159 نسیان و فراموشی (یاد خدا) تاریکی و فقدان راه حق است.
- 2 9581 - السّلوّ حاصد الشّوق. 1 236 فراموشی (یاد خدا) درو کننده شوق و علاقه است (یعنی شوق به عبادات را از بین می برد).
- 3 9582 - إنس رفدک، أذکر وعدک. 2 172 عطای خود را فراموش کن و وعدهات را به خاطر داشته باش.
- 4 9583 - اذا صنع الیک معروف فاذکره.
- 3 119 هرگاه کسی نسبت به تو نیکی کرد، آن را (فراموش مکن و) به یاد داشته باش.
- 5 9584 - اذا صنعت معروفًا فانسه.
- 3 119 هرگاه کار نیکی و احسانی کردی فراموش کن (و به رخ دیگران مکش).
- 6 9585 - تناس مساوی الاخوان تستدم ودّهم. 3 319 بدیهای برادران را فراموش کن تا دوستی آنها را (برای خود) پایدار کنی.
- 7 9586 - سل المعروف من ینساه و اصطنعه الی من ینکره. 4 146 درخواست نیکی و احسان از کسی بکن که آن را فراموش کند، و نسبت به کسی احسان کن که آن را یاد کند.
- 8 9587 - من نسی اللّٰه انساه نفسه. 5 165 کسی که خدا را فراموش کند، خداوند خودش را از یاد او ببرد. 9 9588 - من سلا عن المسلوب کان لم

یسلب. 245 5 کسی که چیز ربوده شده (و از دست رفته‌ای) را فراموش کند، چنان است که گویا آن چیز ربوده نشده است (و خیالش آسوده شود).

10 9589 - من نسی الله سبحانه انساه الله نفسه و اعمی قلبه. 387 5

کسی که خدای سبحان را فراموش کند خداوند او را از یاد خودش ببرد و دلش را کور کند.

11 9590 - نسیتم ما ذکرتم و امنتم ما حذرتم، فتاه علیکم رأیکم و تشتت

علیکم امرکم. 181 6 آنچه را به شما تذکر دادند فراموش کرده‌اید، و از آنچه

شما را بر حذر داشتند ایمن گشته‌اید، پس رأی شما گم شده و امورتان پراکنده گردیده است.

## باب النصيحة (خيرخواهی، اندرز)

- 1 9591 - النصيح يثمر المحبة. 161 1 خلوص (يا خيرخواهی) محبت و دوستی به بار آورد.
- 2 9592 - النصيحة ثمر الود. 212 1 خيرخواهی (يا خلوص) دوستی به بار آورد.
- 3 9593 - النصيحة من اخلاق الكرام. 342 1 نصیحت از خصلتهای مردمان بزرگوار است.
- 4 9594 - امحض اخاك النصيحة حسنة كانت او قبيحة. 224 2 خالص گردان نصیحت برادرت را خواه زیبا باشد (طرز ادا و گفتن آن) خواه زشت.
- 5 9595 - اسمعوا النصيحة ممن اهداها اليكم و اعقلوها على انفسكم. 242 بشنوید (و به جان بسپارید) نصیحت را از کسی که آن را به شما هدیه می‌کند، و آن را بر خود ببندید و به کار گیرید.
- 6 9596 - ابذل لصديقك نصحك و لمعارفك معونتك و لكافة الناس بشرک. 235 2 به دوست صمیمی خود نصیحت را و به آشنایان خود یاریت را و به عموم مردم گشاده‌رویی خود را بذل کن.
- 7 9597 - اشفق الناس عليك اعونهم لك على صلاح نفسك و انصحهم لك في دينك. 486 2 مهربان‌ترین مردم نسبت به تو کسی است که تو را بر اصلاح نفس خویش بیشتر یاری دهد، و در دین تو خیرخواه‌تر از دیگران نسبت به تو باشد.

- 8 9598 - انّ انصح النّاس انصحهم لفسه و اطوعهم لرّبه. 2 531 به راستی که خیرخواه‌ترین مردم کسی است که خیرخواهیش برای خود بیشتر، و فرمانبرداریش از پروردگار خود زیادتر باشد.
- 9 9599 - ربّ ناصح من الدّنيا عندک متّهم. 4 76 بسا نصیحت کننده‌ای نسبت به دنیا که خود نزد تو متّهم (به دوستی دنیا) است.
- 10 9600 - طوبی لمن اطاع ناصحا یهدیه و تجنّب غاویا یردیه. 4 239 خوشا به حال کسی که فرمان برد از خیرخواهی که راهنمایی‌اش کند، و پرهیزد از گمراه کننده‌ای که به هلاکتش اندازد.
- 11 9601 - قد یغشّ المستنصح. 4 463 گاهی است که غشّ کند با انسان، کسی که از او خیرخواهی خالصانه خواهند.
- 12 9602 - قد یستفید الظّنة النّاصح.
- 4 463 گاهی است که آدم خیرخواه (در مقابل خیرخواهی و نصیحت) بدگمانی را بهره می‌برد (یعنی روی صفا و خلوص نصیحتی کرده ولی متّهم به غرض ورزی و امثال آن می‌شود، چون موجب ناراحتی طرف می‌گردد).
- 13 9603 - قد ینصح غیر النّاصح. 4 463 گاهی است که نصیحت و خیرخواهی کند کسی که خلوص ندارد.
- 14 9604 - قد نصحتم فانتصحوا، و بصّرتم فابصروا، و ارشدتم فاسترشدوا. 4 479 به تحقیق که نصیحت و اندرز شدید پس بپذیرید، و بینایتان کردند پس بنگرید، و ارشادتان کردند، پس ارشاد شوید.
- 15 9605 - ربّما نصح غیر النّاصح. 4 79 چه بسا نصیحت کند کسی که ناصح و خیرخواه نیست.

- 16 9606 - كيف ينتفع بالنصيحة من يلتذّ بالفضيحة. 567 4 چگونه سود می برد از نصیحت کسی که از رسوایی لذت می برد (و پروایی ندارد).
- 17 9607 - لیکن احبّ الناس الیک المشفق الناصح. 51 5 باید محبوب ترین انسانها نزد تو کسی باشد که مهربان و خیرخواه است.
- 18 9608 - من خالف النصّح هلك. 153 5 کسی که با اندرز و خیرخواهی مخالفت کند، هلاک شود.
- 19 9609 - من بصّرک عیبک فقد نصحک.
- 157 5 کسی که تو را به عیب خود بینا کند، خیرخواهی تو کرده است.
- 20 9610 - من نصحک فقد انجدک. 158 5 کسی که تو را نصیحت کند یاریت کرده است.
- 21 9611 - من استنصحک فلا تغشّه. 171 5 کسی که از تو خیرخواهی جوید با او غش مکن (و صادقانه او را نصیحت کن).
- 22 9612 - من نصحک اشفق علیک. 190 5 کسی که تو را نصیحت کند با تو مهربانی کرده (و خیر تو را خواسته است).
- 23 9613 - من استغشّ النصیح استحسن القبیح. 228 5 کسی که نصیحت کننده را غش دار بشمارد (و او را خالص در نصیحت نداند) زشت را نیکو شمرده است.
- 24 9614 - من قبل النصیحة امن من الفضيحة. 277 5 کسی که نصیحت را بپذیرد از رسوایی در امان بماند.
- 25 9615 - من عصی نصیحه نصر ضده.
- 279 5 کسی که از نصیحت کننده خود نافرمانی کند (و سخنش را نپذیرد) دشمن خود را یاری کرده است.

- 26 9616 - من امرک باصلاح نفسک فهو احقّ من تطيعه. 322 5 کسی که تو را به اصلاح کردن خود دستور دهد، او سزاوارترین کسی است که باید فرمانش ببری.
- 27 9617 - من اقبل علی النصیح اعرض عن القبیح. 346 5 کسی که بر نصیحت کننده رو آورد، از زشتی و عمل قبیح رو گردانده است.
- 28 9618 - من استغشّ النصیح غشیه القبیح. 347 5 کسی که نصیحت کننده (خود را) را غشّ دار بشمارد، زشتی او را فرا گیرد.
- 29 9619 - من اعرض عن نصیحة الناصح احرق بمکیدة الکاشح. 350 5 کسی که از خیرخواهی نصیحت کننده خود روی بگرداند، به مکر و حيله دشمن خود بسوزد.
- 30 9620 - من تاجرک بالنصح فقد اجزل لک الربح. 350 5 کسی که به وسیله نصیحت با تو معامله و سودا کند (و نصیحتی را به تو فروشد) سود و بهره بزرگی به تو رسانده است.
- 31 9621 - من نصح نفسه کان جدیرا بنصح غیره. 429 5 کسی که خود را نصیحت کند، شایسته نصیحت کردن دیگری نیز هست.
- 32 9622 - من تاجرک فی النصح کان شریکک فی الربح. 432 5 کسی که به وسیله نصیحت، با تو معامله و تجارت کند در سود و بهره آن با تو شریک خواهد بود.
- 33 9623 - من لم ینصحک فی صداقته فلا تعذره. 455 5 کسی که در دوستی با تو خالص و با صفا نبود او را معذور مدار (و در این کار عذرش را نپذیر).



- 34 9624 - من احسن النصيحة الابانة عن القبيحة. 6 20 از بهترین نصیحت‌ها، پرده برداشتن از زشتی‌ها است.
- 35 9625 - من اكبر التوفيق الاخذ بالنصيحة. 6 20 از بزرگترین توفیقات فرا گرفتن (و پذیرفتن) نصیحت و خیرخواهی است.
- 36 9626 - من احسن الدين النصيح. 6 33 از بهترین بخشهای دین خالص بودن در نصیحت و خیرخواهی است.
- 37 9627 - من علامات الادبار سوء الظن بالنصيح. 6 38 از نشانه‌های ادبار (و برگشت بخت انسانی) بدگمانی نسبت به نصیحت کننده است.
- 38 9628 - ما اخلص المودة من لم ينصح. 6 75 دوستی را خالص نکرده (و خلوص در دوستی ندارد) کسی که خیرخواهی نکند.
- 39 9629 - مرارة النصيح انفع من حلاوة الغش. 6 131 تلخی نصیحت خالصانه از شیرینی دو رنگی و غش سودمندتر است.
- 40 9630 - مناصحك مشفق عليك، محسن اليك، ناظر في عواقبك، مستدرک فوارطك، ففي طاعته رشادك و في مخالفته فسادك. 6 139 نصیحت کننده تو دلسوز تو است، به تو احسان می‌کند، سرانجام کار تو را می‌نگرد، جبران تقصیرهای تو را در نظر دارد، و از این رو صلاح و رشد تو در اطاعت و فرمانبرداری او است، و تباهی و فساد تو در نافرمانی او خواهد بود.
- 41 9631 - نصحك بين الملاء تقريع. 6 172 نصیحت کردن تو در انظار دیگران سرزنش محسوب شود (و باید نصیحت را دور از انظار کرد که باعث سرشکستگی طرف نشود).
- 42 9632 - لا تردن على النصيح و لا تستغثن المشير. 6 287 نصیحت کننده را رد نکن، و طرف مشورت خود را غش‌دار و دو رنگ مشمار.

9633 43- لا اخلاص كالنصح. 6 357 اخلاصی همانند نصیحت نیست.  
9634 44- لا عداوة مع نصح. 6 360 با خیرخواهی و نصیحت، دشمنی  
نیست.

9635 45- لا شفیق كالودود الناصح.

6 364 هیچ دوستی مانند دوست مهربان نصیحت کننده نیست.

9636 46- لا واعظ أبلغ من النصح. 6 378 اندرز دهنده‌ای رساتر و  
گویاتر از نصیحت نیست.

9637 47- لا خیر فی قوم لیسوا بناصحین و لا یحبون الناصحین. 6 427  
خیر و خوبی نیست در مردمی که نه خود نصیحت کننده هستند و نه نصیحت  
کننده را دوست می‌دارند.

9638 48- یا أيها الناس اقبلوا النصیحة ممن نصحکم، و تلقوها بالطاعة  
ممن حملها الیکم، و اعلموا أن الله سبحانه لم یمدح من القلوب الا أوعاها  
للحکمة، و من الناس الا أسرعهم إلى الحق إجابة، و اعلموا أن الجهاد الأكبر  
جهاد النفس، فاشتغلوا بجهاد أنفسکم تسعدوا، و ارفضوا القال و القیل تسلموا، و  
أكثروا ذکر الله تغنموا، و کونوا عباد الله إخوانا، تسعدوا لیدیه بالنعمیم المقیم. 6  
469 ای مردم بپذیرید نصیحت از کسی که شما را نصیحت کند و با فرمانبرداری  
از کسی که آن را برای شما آورده پذیرای آن باشید، و بدانید که خدای سبحان  
تنها دل‌هایی را ستایش فرموده که حکمت و فرزانگی را بهتر نگه دارند، و از  
مردم تنها کسانی را مدح فرموده که زودتر از دیگران حق را اجابت کنند، و  
بدانید که جهاد اکبر جهاد با نفس است پس سرگرمی خود را جهاد با نفس‌هاتان  
قرار دهید تا سعادتمند شوید، و گفتگوهای جنجال آمیز را به یک سو نهدید تا

سالم بمانید، یاد خدا بسیار کنید تا غنیمت یابید و ای بندگان خدا با یکدیگر برادر باشید تا در پیشگاه خدا با رسیدن به نعمت پایدار نیکبخت گردید.

### باب النصرة (یاری)

1 9639 - انصر الله بقلبک و لسانک و یدک فان الله سبحانه قد تکفل بنصرة من ینصره. 203 2 خدا را با دل و زبان و دست خود یاری کن، که به راستی خدای سبحان به عهده گرفته که یاری کند کسی را که یاریش می‌کند.

2 9640 - احسن العدل نصرة المظلوم.

394 2 بهترین عدالت یاری دادن ستمدیده است.

3 9641 - من انتصر باعداء الله استحق الخذلان. 325 5 کسی که از

دشمنان خدا یاری طلبد شایسته خواری است.

4 9642 - من نام عن نصرة ولیه انتبه بوطاة عدوه. 344 5 کسی که از یاری

دوست خود دست بدارد و خود را به بی‌خبری زند، دشمن او با پایمال کردنش او را متنبه و آگاه کند.

5 9643 - من انتصر بالله عز نصره. 352 5 کسی که به خدا یاری و کمک

جوید پیروز گردد.

6 9644 - من استظهر بالله اعجز قهره.

352 5 کسی که به خدا پشت گرمی جوید قهر و غلبه او (دشمن را) عاجز

کند.

7 9645 - لا ینتصر المظلوم بلا ناصر.

394 6 انتقام نمی‌تواند بگیرد ستمدیده‌ای که یاور ندارد.

## باب الانصاف

- 1 9646 - الانصاف راحة. 1 13 انصاف سبب آسایش مردم است.
- 2 9647 - المنصف کریم. 1 24  
شخص با انصاف و دادگر کریم و بزرگوار است.
- 3 9648 - الانصاف عنوان النبیل. 1 68 انصاف سرلوحه زیرکی و بزرگی  
است.
- 4 9649 - الانصاف شیمة الاشراف.
- 1 152 انصاف، شیوه مردمان شریف است.
- 5 9650 - الانصاف افضل الفضائل.
- 1 203 انصاف برترین فضیلتها است.
- 6 9651 - الانصاف زین الامرة. 1 230 انصاف زیور فرمانروایی و حکومت  
است.
- 7 9652 - الانصاف افضل الشیم. 1 239 انصاف برترین خصلتها است.
- 8 9653 - الانصاف یستدیم المحبة.
- 1 269 انصاف محبت را پایدار می‌کند.
- 9 9654 - الانصاف یألف القلوب. 1 294 انصاف موجب الفت دلها گردد.
- 10 9655 - المؤمن ینصف من لا ینصفه.
- 1 370 شخص مؤمن انصاف می‌کند به کسی که با او به انصاف عمل نکند.
- 11 9656 - الانصاف یرفع الخلاف و یوجب الائتلاف. 2 30 انصاف خلاف  
و دشمنی مردم را بردارد و سبب الفت ایشان گردد.

- 12 9657 - الانصاف من النفس كالعديل في الامرة. 2 89 انصاف دادن از خود (یعنی به انصاف عمل کردن) همانند عدالت در فرمانروایی و حکومت است.
- 13 9658 - المنصف كثير الاولياء و الاوداء. 2 143 شخص با انصاف و دادگر، یاور و دوست بسیار دارد.
- 14 9659 - انصف الناس من نفسك و اهلك و خاصتك و من لك فيه هوى و اعدل في العدو و الصديق. 2 210 انصاف بده از خود با خاندانت و نزدیکانت و هر کس که مورد علاقه تو است، و نسبت به دوست و دشمن به عدالت رفتار کن.
- 15 9660 - انصف من نفسك قبل ان ينتصف منك، فان ذلك اجل لقدرك و اجدر برضا ربك. 2 231 انصاف بده از خود (یعنی خودت به انصاف عمل کن) پیش از آنکه دیگران از تو انصاف کشند (و داد خود را بستانند) که این کار ارزش تو را بزرگتر کند و به خشنودی پروردگار سزاوارتر است.
- 16 9661 - اجور السيرة ان تنتصف من الناس و لا تعاملهم به. 2 433 ستمکارترین سیره و روش آن است که از مردم انصاف بخواهی ولی خود بدان گونه با مردم عمل نکنی.
- 17 9662 - اعدل الناس من انصف من ظلمه. 2 435 عادلترین مردم کسی است که به انصاف عمل کند نسبت به کسی که به او ستم کرده است (و حق او را بدهد).
- 18 9663 - اعدل الناس من انصف عن قوة، و اعظمهم حلما من حلم عن قدرة. 2 447 عادلترین مردم کسی است که با داشتن قدرت (بر ستم) به انصاف

رفتار کند، و بزرگترین آنان از نظر حلم و بردباری کسی است که با داشتن قدرت و توانایی (بر انتقام) حلم و بردباری ورزد.

19 9664 - انصف النَّاس من انصف من نفسه من غير حاكم عليه. 2 474 با انصاف‌ترین مردم کسی است که بی‌آنکه حاکمی بر او حکم کند، خود به انصاف عمل کند.

20 9665 - ان اعظم المثوبة مثوبة الانصاف. 2 488 به راستی که بزرگترین پادشاهای نیک پادشاه عدل و انصاف است.

21 9666 - ان افضل الايمان انصاف الرجل من نفسه. 2 502 به راستی که برترین ایمانها انصاف مرد از خویش است.

22 9667 - ان من فضل الرجل ان ينصف من نفسه و يحسن الي من اساء اليه.

516 2 به راستی که از فضیلت و برتری مرد است که از خود انصاف داشته باشد و به کسی که به او بدی کرده نیکی کند.

23 9668 - انك ان انصفت من نفسك ازلفك الله. 3 55 به راستی که اگر انصاف از خویش داشته باشی خداوند تو را به مقام قرب خود نزدیک گرداند.

24 9669 - بالنصفة تدوم الوصلة. 3 200 به وسیله انصاف، پیوند دوستی پایدار بماند.

25 9670 - ثلاثة لا ينتصفون من ثلاثة ابدأ: العاقل من الاحمق، و البر من الفاجر، و الکریم من اللئیم. 3 341 سه گروهند که هیچ‌گاه از سه گروه دیگر

انتقام نگیرند: عاقل و دانا از احمق، نیکوکار از بدکار، بزرگوار از پست و لئیم.

26 9671 - زكاة القدرة الانصاف.

105 4 زکات قدرت و توانایی، انصاف است.

- 27 9672 - علی الانصاف ترسخ المودّة.
- 315 4 بر پایه انصاف است که دوستی ریشه‌دار گردد.
- 28 9673 - عامل سائر الناس بالانصاف و عامل المؤمنین بالایثار. 366 4  
با دیگر مردمان با انصاف و عدالت معامله کن، و با مؤمنان با ایثار و از خودگذشتگی عمل کن.
- 29 9674 - غایة الانصاف ان ینصف المرء نفسه. 372 4 نهایت مرحله انصاف آن است که انسان از خود انصاف داشته باشد.
- 30 9675 - من انصف انصف. 144 5 کسی که با انصاف رفتار کند، دیگران نیز با او به انصاف رفتار کنند.
- 31 9676 - من عدم انصافه لم یصحب.
- 230 5 کسی که انصاف نداشته باشد کسی با او مصاحبت نکند.
- 32 9677 - من منع الانصاف سلبه الله الامکان. 286 5 کسی که از انصاف دادن خودداری کند خداوند امکان و قدرت او را برگیرد.
- 33 9678 - من کثر انصافه تشاهدت النفوس بتعدیله. 289 5 کسی که انصافش بسیار شد، مردمان به عدالت او گواهی دهند.
- 34 9679 - من تحلّى بالانصاف بلغ مراتب الاشراف. 357 5 کسی که به انصاف آراسته گردد، به مرتبه‌های اشراف و بزرگان رسیده است.
- 35 9680 - من لم ینصف المظلوم من الظالم سلبه الله قدرته. 410 5 قدرتمندی که حق مظلوم را از ظالم نگیرد، خداوند قدرت او را برگیرد.
- 36 9681 - مع الانصاف تدوم الاخوة.
- 120 6 با انصاف است که برادری پابرجا بماند.

- 37 9682 - لا تقاولنَّ اَلاَّ منصفًا، و لا ترشدنَّ اَلاَّ مسترشدا. 292 6 گفتگو  
 مکن مگر با آدم با انصاف، و ارشاد مکن مگر کسی را که ارشاد بخواهد (و  
 پذیرای آن باشد).
- 38 9683 - لا تعامل من لا تقدر علی الانتصاف منه. 265 6 معامله نکن با  
 کسی که قدرت گرفتن حق خود را از او نداری.
- 39 9684 - لا تدوم علی عدم الانصاف المودّة. 412 6 با نبودن انصاف،  
 دوستی پایدار نماند.

### باب النظر (نگاه کردن)

- 1 9685 - العین رائد الفتن. 99 1 چشم، دیده بان فتنه و آشوب است (یعنی  
 چشم با نگاه خود فتنه را خیردار کند).
- 2 9686 - العین برید القلب. 100 1  
 چشم، بیک دل است.
- 3 9687 - العیون طلائع القلوب. 110 1 چشمها دیده بان دلهایند.
- 4 9688 - اللّحظ رائد الفتن. 262 1 گوشه چشم نشان دادن، راهنمای  
 فتنه‌ها است.
- 5 9689 - العیون مصائد الشّیطان. 235 1 چشمها دامهای شیطانند.
- 6 9690 - الا ان ابصر الابصار من نفذ فی الخیر طرفه. 330 2 آگاه باشید  
 که بیناترین دیده‌ها دیده کسی است که نگاهش در کار خیر نفوذ کند (و راه  
 یابد).
- 7 9691 - انّ الناظر بالقلب العامل بالبصر یكون مبتدأ عمله ان ینظر عمله  
 علیه ام له، فان كان له مضی فیه و ان كان علیه وقف عنه. 556 2 به راستی کسی  
 که با دیده دل بنگرد، و با چشم سر عمل کند، آغاز عمل او آن است که به عمل



خود بنگرد که آیا به سود او است یا به زیان او، اگر به سود او است ادامه دهد،  
و اگر به زیان او است باز ایستد.

8 9692 - انّ ابصار هذه الفحول طوامح و هو سبب هبابها، فاذا نظر أحدكم  
الی امرأة فاعجبته فلیمسّ اهله فانّما هی امرأة بامرأة. 604 2 به راستی که  
چشمان این مردان به سختی دنبال می‌کنند و این سبب هیجان و تحریک است،  
پس هرگاه یکی از شما نگاهش به زنی افتاد و از او خوشش آمد با همسر خود  
آمیزش کند، زیرا این زنی است همچون آن زن. 9 9693 - ذهاب النّظر خیر  
من النّظر الی ما یوجب الفتنة. 32 4

کور شدن چشم بهتر است از نگاه کردن بدانچه سبب فتنه گردد.

10 9694 - ربّ صباة غرست من لحظة.

67 4 بسا شوق بسیار و عشقی که از نگاهی در دل کاشته شود.

11 9695 - عمی البصر خیر من کثیر من النّظر. 354 4 کوری چشم از  
بسیاری از نگاهها بهتر است.

12 9696 - فی کلّ نظرة عبرة. 396 4 در هر نگاهی پند و عبرتی است.

13 9697 - فاقد البصر فاسد النّظر. 416 4 کسی که بصیرت و بینایی ندارد  
فکر و اندیشه‌اش فاسد است.

14 9698 - کم من صباة اکتسبت من لحظة. 549 4 بسا عشق سوزانی که  
از نگاهی پدید آید.

15 9699 - کم من نظرة جلبت حسرة.

549 4 بسا نگاهی که حسرت و افسوسی به بار آورد.

16 9700 - لحظ الانسان رائد قلبه. 127 5 نگاه انسان پیک دل او است  
(که دل را تحریک می‌کند). 17 9701 - من اطلق طرفه کثر اسفه.

195 5 کسی که چشم خود را رها کند (و آزاد بگذارد) حسرتش بسیار شود.  
18 9702 - من أطلق طرفه جلب حنفة.

450 5 کسی که چشم خود را رها کند مرگ خود را (به سوی خود) جلب کرده است.

19 9703 - من اطلق طرفه اجتلب حنفة.

460 5 کسی که چشم خود را آزاد بگذارد مرگ خود را (به سوی خود) جلب کرده است.

### باب الانظار

1 9704 - كلّ معاجل يسأل الانظار.

540 4 هر آن کس که مدتتش سر رسیده باز درخواست مهلت می‌کند.

### باب النعمة

1 9705 - انعم تحمد. 174 2 انعام کن (و بخشش داشته باش) تا ستایشت کنند.

2 9706 - انعم تشکر و ارهب تحذر و لا تمازح فتحقر. 193 2 انعام کن تا سپاست گزارند، و بترس از خدا تا برحذر شوی از گناه، و شوخی مکن که سبک و کوچک شوی.

3 9707 - استصلح كلّ نعمة انعمها الله عليك، و لا تضع نعمة من نعم الله عندك. 213 2 به اصلاح و شایستگی در آور هر نعمتی را که خداوند به تو عنایت فرموده، و هیچ یک از نعمتهای خداوند را که نزد تو است ضایع و تباه مکن. 4 9708 - ولیر عليك اثر ما انعم الله سبحانه به عليك. 213 2 باید اثر نعمتی را که خدای سبحان به تو عنایت فرموده است در تو دیده شود.

- 9709 5- احذروا نفار النعم فما كل شارد بمردود. 2 282 پرهیزید از  
گریختن نعمتها که هر گریخته‌ای بازنگردد.
- 9710 6- الا و ان من النعم سعة المال و افضل من سعة المال صحّة البدن و  
افضل من صحّة البدن تقوى القلب.
- 337 2 آگاه باشید که از نعمتهای الهی است فراخی در مال، و برتر از فراخی  
مال سلامتی بدن است، و بهتر از سلامتی بدن پرهیزکاری دل است.
- 9711 7- افضل الكرم اتمام النعم. 2 395 برترین بزرگواری کامل کردن و  
اتمام نعمت است.
- 9712 8- اجمل افعال ذوی القدرة الانعام. 2 399 زیباترین کار قدرتمندان،  
نعمت بخشی است.
- 9713 9- اقل ما يجب للمنع ان لا يعصى بنعمته. 2 453 کمتر چیزی که  
در برابر نعمت دهنده لازم است، این است که با نعمت او نافرمانی نشود.
- 9714 10- اولی الناس بالانعام من كثرت نعم الله علیه. 2 485  
شایسته‌ترین مردم به احسان کردن کسی است که نعمتهای خداوند بر او فراوان  
باشد.
- 9715 11- ان من النعمة تعذر المعاصی.
- 490 2 به راستی که از نعمتهای الهی قدرت نداشتن بر انجام گناهان است.
- 9716 12- ان لله سبحانه في السراء نعمة الافضال، و في الضراء نعمة التطهير.  
537 2 به راستی خدای سبحان را در فراخی زندگی نعمت بخشیدن است، و در  
سختی و فشار زندگی نعمت تطهیر و پاک کردن.

13 9717 - انما يعرف قدر النعم بمقاساة ضدها. 80 3 جز این نیست که قدر نعمتها با رنج کشیدن اضداد آنها شناخته شود (چنانچه در بیماری قدر سلامت شناخته شود). 14 9718 - اذا رأيت ربك يتابع عليك النعم فاحذره. 142 3 هرگاه دیدی خداوند نعمتهای خود را پی در پی به تو می‌دهد از او بترس (چون ممکن است استدراج الهی باشد، که در باب خود گذشت).

15 9719 - اذا أراد الله سبحانه إزالة نعمة عن عبد، كان أول ما يغير عنه عقله و اشد شيء عليه فقده. 170 3 هنگامی که خدای سبحان اراده فرماید نعمتی را از بنده‌ای بگیرد، نخستین چیزی را که از او دگرگون کند عقل او است، و چیزی بر او سخت‌تر از نیافتن عقل نیست.

16 9720 - عند تظاهر النعم يكثر الحساد. 323 4 در هنگام پی در پی آمدن نعمتها حسودان بسیار شوند.

17 9721 - في كل نعمة اجر. 407 4 در هر نعمتی (که به دیگری بدهید) پاداشی است.

18 9722 - كم من مبتلى بالنعماء. 551 4 چه بسا افرادی که به وسیله نعمتها به آزمایش الهی دچار شوند.

19 9723 - كم من مغبوط بنعمته، و هو في الآخرة من الهالكين. 558 4 بسا کسانی که به خاطر نعمتی که دارند مورد آرزو و غبطه دیگران هستند ولی در آخرت از هلاک شدگانند.

20 9724 - من بسط يده بالانعام حصن نعمته من الانصرام. 341 5 کسی که دست خود را به نعمت بخشیدن بگشاید، نعمت خود را از بریده شدن و زوال نگه دارد.

21 9725 - من كثرت نعم الله عليه كثرت حوائج الناس اليه، فان قام فيها بما أوجب الله سبحانه عليه فقد عرضها للدوام، و ان منع ما أوجب الله سبحانه فيها فقد عرضها للزوال. 361 5 کسی که نعمت خدا بر او بسیار شد، نیازهای مردم نیز به سوی او بسیار گردد، و در این حال اگر قیام کند در آن نعمت بدانچه خدا بر او واجب فرموده آن را در معرض دوام و پایداری قرار داده، و اگر این کار را نکند آن را در معرض زوال در آورده است.

22 9726 - من اوسع الله عليه نعمة و جب عليه ان يوسع الناس انعاما. 446 5 کسی که خداوند نعمت را بر او توسعه دهد، بر او لازم است که احسان به مردم را توسعه دهد.

23 9727 - ما اعظم نعم الله سبحانه في الدنيا و ما اصغرها في نعم الآخرة. 77 6 چه بزرگ است نعمتهای خدای سبحان در دنیا، و چه کوچک است آنها در جنب نعمتهای آخرت.

24 9728 - ما اقرب النعيم من البؤس. 86 6 چه نزدیک است خوشی و فراخی به تنگدستی. 25 9729 - ما انعم الله سبحانه على عبد نعمة فظلم فيها الا كان حقيقا ان يزيلها عنه. 115 6 خداوند نعمتی را به بنده عنایت فرموده که آن بنده در آن نعمت ستم کند، جز آنکه سزاوار زوال آن نعمت از سوی خداوند گردد.

26 9730 - نعم الله سبحانه اكثر من ان تشكر الا ما اعان الله عليه، و ذنوب ابن آدم اكثر من ان تغفر الا ما عفا الله عنه. 176 6 نعمتهای خدای سبحان بیشتر از آن است که سپاسگزاری شود مگر آنکه خداوند در این باره یاری کند، و گناهان آدمی زاده نیز زیاده از آن است که آمرزیده شود، مگر آنکه خداوند آنها را ببخشد.

- 27 9731 - لا تكونوا لنعم الله عليكم اذدادا. 275 6 چنان نباشید که در مورد نعمتهای خدا با یکدیگر دشمن شوید.
- 28 9732 - لا تضع نعمة من نعم الله سبحانه عندك و لير عليك اثر ما انعم الله به عليك. 313 6 تباه نکن نعمتی از نعمتهای خدای سبحان را که نزد تو است، و باید نشان نعمتی که خدا به تو داده است در تو مشاهده گردد.
- 29 9733 - يابن آدم اذا رأيت الله سبحانه يتابع عليك نعمة فاحذره، و حصن النعم بشكرها. 460 6 ای فرزند آدم هرگاه دیدی خدای سبحان نعمت خود را پی در پی به تو می‌دهد از او بترس، و نعمتها را به وسیله شکر و سپاسگزاری نگه دار.
- 30 9734 - من تمام الكرم إتمام النعم.
- 34 6 از تمامی کرم و بزرگواری تمام کردن و کامل نمودن نعمتها است.
- 31 9735 - إن لله سبحانه عبادا يختصهم بالنعم لمنافع العباد، يقرها في أيديهم ما بذلوا، فإذا منعوها نزعها منهم و حولها إلى غيرهم. 510 2 به راستی که خدای سبحان بندگان را که مخصوص کند آنها را به نعمتها به خاطر سود بندگان، تا زمانی که آن را بذل کنند در دستشان نگه دارد، و چون از بخشش خودداری کنند از آنها باز ستاند، و در دست دیگران قرار دهد.

## باب النفس

1 9736- النفس الامارة المسولة تتملق تملق المنافق و تتصنع بشيمة الصديق الموافق، حتى إذا خدعت و تمكنت تسلطت تسلط العدو، و تحكمت تحكمت العتو فأوردت موارد السوء. 2 139 نفس فرمان دهنده و آرایشگر، همانند منافق چاپلوسی کند، و به شیوه دوست صمیمی رفتار کند تا آن گاه که فریب دهد و جایگیر شود، آن وقت است که همانند دشمن مسلط گردد، و با تکبر تحکم کند و انسان را به جایگاههای بد در آورد.

2 9737- اهن نفسک ما جمحت بک الی معاصی الله. 2 187 خوار گردان نفس خود را مادامی که سرکشی کند با تو، و تو را به سوی نافرمانیهای خداوند برد.

3 9738- استقیح من نفسک ما تستقیحه من غیرک و ارض للناس بما ترضاه لنفسک. 2 208 زشت بشمار از خویشتن آنچه را از دیگران زشت می‌شماری، و راضی باش برای خود آنچه را برای دیگران رضایت داری.

4 9739- املک حمیة نفسک و سورة غضبک و سطوة یدک و غرب لسانک و احترس فی ذلک کله بتأخیر البادرة و کف السطوة حتی یسکن غضبک و یثوب الیک عقلک. 2 213 در اختیار خود گیر غیرت کردن و تندی خشم، و حمله دست، و تیزی زبان خویشتن را، و در همه اینها با تأخیر انداختن اقدام عملی و نگه داشتن خود از به کار بردن قدرت، خویشتن‌داری کن تا خشمت فرو نشیند، و عقل و خردت به جای خود بازگردد.

5 9740- اجعل نفسک میزاننا بینک و بین غیرک، و احب له ما تحب لنفسک، و اکره له ما تکره لها، و احسن کما تحب ان یحسن الیک، و لا تظلم کما

تحبّ ان لا تظلم. 218 2 نفس خود را میزانی میان خود و دیگران قرار ده، و دوست بدار برای دیگران آنچه را برای خود دوست می‌داری، و ناخوش بدار برای آنها آنچه را برای خود ناخوش می‌داری، و نیکی کن چنانچه دوست داری که به تو نیکی کنند، و ستم مکن همان گونه که دوست داری به تو ستم نشود.

6 9741- اجعل من نفسک علی نفسک رقیبا، و اجعل لآخرتک من دنیاک نصیبا. 219 2 برای نفس خویش از خود نگرهبانی قرار ده، و برای آخرت از دنیای خود بهره‌ای مقرر دار.

7 9742- اقبل علی نفسک بالادبار عنها. 221 2 رو آور به نفس خود به پشت کردن از آن.

8 9743- اقمعوا هذه النفوس فانها طلعة، ان تطيعوها تزغ بکم الی شرّ غایة. 263 2 سرکوب کنید این نفسها را که به راستی آنها مراقب شما هستند که اگر فرمانبرداریشان کنید شما را از جای برکنند و به بدترین سرانجام در اندازند.

9 9744- ایاک و الثّقة بنفسک فانّ ذلک من اکبر مصائد الشّیطان. 299 2 زنهار بیرهیز از این که به نفس خود اعتماد کنی، زیرا این کار از بزرگترین دامهای شیطان است.

10 9745- الا انه لیس لانیفسکم ثمن الا الجنّة فلا تبعوها الا بها. 331 2 آگاه باشید که جانهای شما را جز بهشت بهایی دیگر نیست، پس آنها را جز به بهشت نفروشید.

11 9746- اکبر البلاء فقر النّفس. 392 2 بزرگترین بلا و گرفتاری فقر و تهیدستی نفس است (یعنی از اعمال نیک و توشه آخرت).

12 9747- اعظم ملک ملک النّفس. 392 2 بزرگترین دارندگی، دارندگی و مالکیت بر نفس است.



- 13 9748 - اقوى الناس من قوى على نفسه. 2 406 نیرومندترین مردم کسی است که بر نفس خود نیرو و قدرت داشته باشد.
- 14 9749 - افضل الاعمال ما اكرهت النفوس عليها. 2 411 برترین عملها آن است که نفس را برخلاف میل آن بر آن واداری.
- 15 9750 - اقوى الناس اعظمهم سلطانا على نفسه. 2 436 نیرومندترین مردم کسی است که تسلط و فرمانروایی اش بر نفس خود بزرگتر و بیشتر از دیگران باشد.
- 16 9751 - انّ النفوس اذا تناسبت ايتلفت. 2 490 به راستی که نفسها هنگامی که با هم تناسب داشته باشند با یکدیگر الفت گیرند.
- 17 9752 - انّ لانسکم اثمانا فلا تبیعوها الاّ بالجنّة. 2 512 به راستی که جانهای شما بهایی دارد (و آن بهشت است) آنها را جز به بهشت نفرشید.
- 18 9753 - انّ الله سبحانه و تعالی يحبّ السهل النفس، السمع الخلیقة، القریب الامر. 2 513 به راستی که خدای سبحان دوست می‌دارد آنها را که دارای نفسی هموار و خویی بخشنده‌اند و کارشان نزدیک است (یعنی کارها را زود انجام دهند).
- 19 9754 - انّ هذه النفوس طلعة ان تطیعوها تنزع بکم الی شرّ غایة. 2 519 به راستی که این نفسها مراقب شما هستند و اگر فرمانشان برید شما را به بدترین سرانجام در آورند.
- 20 9755 - انّ النفس ابعء شیء منزعا و أنّها لا تزال تنزع الی معصیة فی هوی. 2 520 به راستی که مشکل‌ترین و دورترین کار، از جای کردن این نفس و جلوگیری از آن است، زیرا پیوسته به نافرمانی و گناه مشتاق است.

- 21 9756 - من أهمل نفسه خسر. 166 5 کسی که نفس خود را به حال خود واگذارد زیان خواهد کرد.
- 22 9757 - من ملک نفسه علا أمره. 180 5 کسی که مالک نفس خویش گردد، کارش بالا گیرد.
- 23 9758 - من ملکتہ نفسہ ذلّ قدره. 180 5 کسی که نفس بر او مالک شود، قدر و منزلتش خوار گردد.
- 24 9759 - من مقت نفسه احبه الله. 185 5 کسی که نفس خود را دشمن دارد خداوند او را دوست دارد.
- 25 9760 - من اهان نفسه اكرمه الله. 185 5 کسی که خوار گرداند نفس خود را، خداوند گرامیش دارد.
- 26 9761 - من غشّ نفسه لم ينصح غيره. 208 5 کسی که با نفس خود خالص نباشد، با دیگران خالص نخواهد بود.
- 27 9762 - من ساس نفسه ادرک السیاسة. 209 5 کسی که سیاست کند نفس خود را (و زمام و تربیت آن را در اختیار گیرد) سیاست حقیقی را دریافته است.
- 28 9763 - من تعاهد نفسه بالحدرا من. 210 5 کسی که بازرسی کند از نفس خود به بیم دادن آن، در امان است.
- 29 9764 - من اساء الی نفسه لم يتوقع منه جميل. 234 5 کسی که به نفس خود بد کند نباید از او توقع و انتظار کار زیبا و نیکی داشت.
- 30 9765 - من لم یسس نفسه أضعافها. 246 5 کسی که نفس خود را سیاست (و ادب) نکند، آن را تباه کرده است.

- 31 9766 - من سخط علی نفسه ارضی ربّه. 254 5 کسی که بر نفس خود خشم کند، پروردگار را خوشنود کرده است.
- 32 9767 - من قوی علی نفسه تناهی فی القوّة. 254 5 کسی که بر نفس خویش نیرو و قوّت داشته باشد، به نهایت قوّت و قدرت رسیده است.
- 33 9768 - من أجهد نفسه فی اصلاحها سعد. 258 5 کسی که نفس خود را، برای اصلاح آن به تعب و تلاش وادارد نیکبخت گردد.
- 34 9769 - من اهمل نفسه فی لذّاتها شقی و بعد. 258 5 کسی که نفس خود را در کامیابیها و خواهشهایش آزاد بگذارد بدبخت شده و از سعادت دور گشته است.
- 35 9770 - من سامح نفسه فیما تحبّ طال شقاؤها فیما لا تحبّ. 313 5 کسی که با نفس خود در آنچه دوست می‌دارد مسامحه و سهل‌انگاری کند، بدبختی او در آنچه دوست نمی‌دارد (از عذاب الهی و دوزخ) طولانی گردد.
- 36 9771 - من و اخذ نفسه صان قدره و حمد عواقب امره. 319 5 کسی که از نفس خود مؤاخذه و بازپرسی کند، منزلتش را حفظ کرده و سرانجام کارش ستوده باشد.
- 37 9772 - من اهمل نفسه افسد امره.
- 320 5 کسی که نفس خود را به حال خود واگذارد کار خود را تباه کرده است.
- 38 9773 - من استقصی علی نفسه امن استقصاء غیره علیه. 326 5 کسی که بر نفس خود خرده گیرد، از خرده‌گیری دیگران بر او در امان ماند.

- 39 9774 - من كان له من نفسه يقظة كان عليه من الله حافظة. 360 5 کسی که نسبت به نفس خویش بیدار و مراقب باشد از جانب خدا بر او نگرهبانی خواهد بود (که کمکش کند).
- 40 9775 - سياسة النفس افضل سياسة و رياسة العلم اشرف رياسة. 135 4 سياست کردن نفس برترين سياستها است، و رياست و آقايی علم و دانش شريف ترين رياستها است.
- 41 9776 - صوم النفس امساک الحواس الخمس عن سائر المآثم، و خلوص القلب عن جميع اسباب الشر. 223 4 روزه نفس به امساک کردن حواس پنجگانه از همه گناهان است، و خالی بودن دل از همه اسباب و وسائل شر و بدی است.
- 42 9777 - ضبط النفس عند الرغب و الرهب من افضل الادب. 234 4 نگه داشتن نفس در هنگام ميل و ترس، از برترين ادبها است.
- 43 9778 - طوبى لمن كان له من نفسه شغل شاغل عن الناس. 240 4 خوشا به حال کسی که از خویشتن (و نفس خود) سرگرمی مشغول کننده‌ای از مردم داشته باشد (که او را از توجه به ديگران و عیب‌جویی آنان مشغول سازد).
- 44 9779 - طوبى لمن كان له من نفسه شغل شاغل و الناس منه فى راحة و عمل بطاعة الله سبحانه. 248 4 خوشا به حال کسی که از خود سرگرمی داشته باشد، و مردم از او در آسایش باشند، و به فرمانبرداری خدای سبحان عمل کند.
- 45 9780 - عجب لمن يتصدى لاصلاح الناس و نفسه اشد شىء فسادا فلا يصلحها و يتعاطى اصلاح غيره. 340 4 در شگفتی از کسی که متصدی اصلاح

مردم می‌گردد در صورتی که فساد نفس خود او از هر چیز بیشتر است ولی خود را اصلاح نمی‌کند و به اصلاح دیگران می‌پردازد.

46 9781 - عجب لمن یظلم نفسه کیف ینصف غیره. 4 341 در شگفتی از

کسی که به خود ظلم کند چگونه با دیگران به انصاف و عدالت رفتار می‌کند.

47 9782 - فی خلاف النفس رشدها.

408 4 رشد و صلاح نفس در مخالفت با آن است.

48 9783 - فی طاعة النفس غیها. 4 408 در فرمانبرداری نفس گمراهی آن

است.

49 9784 - قدرتک علی نفسک افضل القدرة و امرتک علیها خیر الامرة.

508 4 قدرت و نیرومندی تو بر نفس خود برترین قدرتها است، و

فرمانروایی تو بر آن بهترین فرمانروایی‌ها است.

50 9785 - کلّ معتمد علی نفسه ملقی.

526 4 هر کس که بر نفس خود اعتماد کند بر زمین خورده و نابود است.

51 9786 - کیف یصلح غیره من لا یصلح نفسه. 4 564 چگونه اصلاح

می‌کند دیگران را کسی که خود را اصلاح نمی‌کند.

52 9787 - کیف یعدل فی غیره من یظلم نفسه. 4 564 چگونه به عدالت

رفتار کند در باره دیگران کسی که به خود ظلم می‌کند.

53 9788 - کیف یهدی غیره من یضلّ

نفسه. 4 565 چگونه راهنمایی و هدایت کند دیگران را کسی که خود را

گمراه می‌کند.

54 9789 - کیف ینصح غیره من یغشّ نفسه. 4 565 چگونه خیرخواهی

کند و اخلاص ورزد با دیگران، کسی که با خویشتن غشّ و ناخالصی دارد.

- 55 9790 - کفی بالمرء فضیلة ان ینقص نفسه. 4 576 برای آدمی همین فضیلت بس است که نفس خویش را حقیر و بی مقدار گرداند.
- 56 9791 - کفی بالمرء منقصۃ ان یعظم نفسه. 4 578 برای نقصان آدمی همین بس که نفس خود را بزرگ بشمارد.
- 57 9792 - کفی بالمرء غرورا ان یثق بکلّ ما تسوّل له نفسه. 4 579 برای فریب خوردن مرد همین بس که اعتماد کند به هر چه نفس او برایش بیاراید.
- 58 9793 - کفی بالمرء شغلا شغله بنفسه عن الناس. 4 581 برای سرگرمی انسان همین بس که به خود مشغول و سرگرم باشد از سرگرم شدن به مردم.
- 59 9794 - کن اوثق ما تکون بنفسک احذر ما تکون من خداعها. 4 608 در همان زمانی که از همیشه به نفس خود مطمئن تر هستی در همان زمان از نیرنگهای آن بیشتر پرهیز کن.
- 60 9795 - کن وصیّ نفسک و افعّل فی مالک ما تحبّ ان یفعله فیه غیرک. 4 608 خود وصیّ خویش باش و همان کاری را که دوست می‌داری دیگران در مال تو انجام دهند خودت انجام ده.
- 61 9796 - کن مؤاخذا نفسک مغالبا سوء طبعک، و ایّاک ان تحمل ذنوبک علی ربّک. 4 608 چنان باش که نفس خود را مؤاخذه و بازپرسی کنی، و بر بدی خوی خویش غلبه نمایی، و سخت پرهیز از این که گناهان خود را به عهده پروردگار خود بنهی (و به او منسوب داری).
- 62 9797 - من عرف نفسه جاهدها. 5 177 کسی که نفس خود را بشناسد با آن جهاد کند و بجنگد.
- 63 9798 - کن لنفسک مانعا رادعا، و لثروتک عند الحمیّة واقما قامعا.

612 4 از نفس خویش جلوگیری کن، و در هنگام تندی خشم و دفاع از خود آن را خوار کرده و مهار کن.

64 9799 - کَلِّمَ اَزْدَادَ عِلْمِ الرَّجُلِ زَادَتْ عِنَايَتَهُ بِنَفْسِهِ، وَ بَذَلَ فِي رِيَاضَتِهَا وَ صِلَاحِهَا جِهْدَهُ. 621 4 به هر اندازه علم و دانش مرد زیاد شود، عنایت و توجّه او به نفس خود زیادتر گردد، و تلاش و کوشش خود را در مهار کردن و اصلاح آن بیشتر بذل کند.

65 9800 - لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ اِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوها اِلَّا بِهَا. 81 5 برای جانهای شما بهایی جز بهشت نیست، پس آنها را جز به بهشت به چیزی دیگری نفروشید.

66 9801 - لَيْسَ عَلٰى وَجْهِ الْاَرْضِ اِكْرَمٌ عَلٰى اللّٰهِ سُبْحٰنَهُ مِنَ النَّفْسِ الْمَطِيْعَةِ لَامْرِهِ. 92 5 در پیشگاه خدای سبحان در روی زمین چیزی گرامی‌تر از آن نفسی نیست که فرمانبردار دستور او باشد.

67 9802 - مَنْ تَكْتَبُ بِنَفْسِهِ قَلًّا. 139 5 کسی که خود را بسیار بداند کم گردد.

68 9803 - مَنْ حَقَّرَ نَفْسَهُ عَظْمًا. 144 5 کسی که خود را کوچک بداند بزرگ گردد.

69 9804 - مَنْ اَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَكًا. 160 5 کسی که نفس خود را اصلاح کند مالک و اختیاردار آن گردد.

70 9805 - مَنْ اَهْمَلَ نَفْسَهُ اَهْلَكًا. 160 5 کسی که نفس خود را رها کند و به حال خود بگذارد آن را تباه کرده است.

71 9806 - مَنْ اَكْرَمَ نَفْسَهُ اِهَانَةً. 161 5

کسی نفس خود را گرامی بدارد (و فرمانبرداری آن کند) خوارش کند.

- 72 9807 - من اطاع نفسه قتلها. 177 5 کسی که پیروی نفس خود کند آن را کشته است.
- 73 9808 - من عصی نفسه وصلها.
- 177 5 کسی که نافرمانی نفس خود کند آن را پیوند داده (و به آن احسان کرده است).
- 74 9809 - من عظم نفسه حقر. 178 5 کسی که نفس خود را بزرگ بشمارد کوچک شود.
- 75 9810 - من صان نفسه وقر. 178 5 کسی که نفس خود را نگه دارد تعظیمش کنند.
- 76 9811 - من وثق بنفسه خائنه. 161 5 کسی که به نفس خود اطمینان کند، نفس به او خیانت کند.
- 77 9812 - ان هذه النفس لامارة بالسوء فمن اهملها جمحت به الى المآثم.
- 520 2 به راستی که این نفس، فرمان به بدی می‌دهد، و هر کس آن را به حال خود واگذارد سرکشی کند و او را به سوی گناهان بکشاند.
- 78 9813 - ان نفسک لخدوع، ان تتق بها يقتدک الشیطان الی ارتکاب المحارم. 521 2 به راستی که نفس تو پر فریب است، اگر به او اعتماد کنی شیطان تو را به سوی ارتکاب محرمات می‌کشاند.
- 79 9814 - ان المؤمن لا یمسی و لا یصبح الا و نفسه ظنون عنده، فلا یزال زاریا علیها و مستزیدا لها.
- 521 2 به راستی که انسان با ایمان در هر صبح و شامی که بر او بگذرد نفس او نزدش متهم است (و بدان بد گمان می‌باشد) و پیوسته آن را مورد عتاب قرار داده و از کارهایش عیب‌جویی می‌کند.



9815 80- انّ النفس لامّارة بالسوء و الفحشاء، فمن ائتمنها خانتها، و من استنام اليها اهلكتها، و من رضى عنها اوردته شرّ الموارد. 2 521 به راستی که نفس انسانی به بدی و زشتی فرمان دهد، هر کس آن را امین بداند به او خیانت کند، و کسی که بدان آرامش یابد او را هلاک گرداند، و هر کس از آن خوشنود گردد به بدترین جایگاهش فرود آورد.

9816 81- انّ النفس لجوهرة ثمينة من صانها رفعها، و من ابتذلها وضعها. 2 522 به راستی که نفس گوهری است گرانبها که هر که نگهداریش کند، او را بلند گرداند، و هر که آن را به حال خود واگذارد پست و خوارش کند.

9817 82- انّ الحازم من شغل نفسه بجهاد نفسه فاصلحها، و حبسها عن اهويتها و لذاتها فملكها، و انّ للعاقل بنفسه عن الدنيا و ما فيها و اهلها شغلا. 2 556 به راستی دور اندیش آن کسی است که خود را به پیکار با نفس خود سرگرم سازد و آن را اصلاح کند، و از هواها و کامیابی‌ها نگهداری کند، و آن را در اختیار خود گیرد، و به راستی که انسان عاقل از دنیا و آنچه در آن است و هم چنین از اهل دنیا سرگرمی دارد (یعنی چنان به اصلاح خود سرگرم است که به دنیا و متعلقات آن نرسد).

9818 83- انّ الحازم من قيّد نفسه بالمحاسبة، و ملكها بالمغاضبة، و قتلها بالمجاهدة. 2 558 به راستی که دوراندیش کسی است که نفس خود را مقید کند به محاسبه (و حسابرسی از آن) و مالک آن گردد به «مغاصبة» (یعنی به خشم آوردن و جنگیدن با آن) و بکشد آن را به مجاهده و پیکار کردن با آن.

9819 84- انّ من احبّ العباد الى الله عبدا اعانه على نفسه فاستشعر الحزن و تجلبب الخوف، فزهر مصباح الهدى فى قلبه، و اعدّ القرى ليومه النازل به. 2 561 به راستی که از محبوب‌ترین بندگان در پیشگاه خداوند بنده‌ای است که

خدا او را بر اصلاح نفس خود کمک داده، اندوه را شعار خویش ساخته، و ترس را همچون جامه‌ای به تن کرده، چراغ هدایت در دلش تابیده، و خود را برای روزی که (بر خداوند) در آید همانند مهمانی (که می‌خواهد به مهمانی رود) آماده کرده.

- 2 9820 85- ان نفسک مطیبتک ان اجهدتها قتلتها، و ان رفعت بها ابقیتها.
- 607 به راستی که نفس تو مرکب سواری تو است، که اگر افزون بر طاقتش بر آن بار کنی، آن را می‌کشی، و اگر با آن مدارا کنی نگهش داری.
- 3 9821 86- اذا نفذ حکمک فی نفسک تداعت انفس الناس الی عدلک.
- 159 هرگاه حکم تو در مورد خودت جاری و روان شد (و خود عدل را به کار بستی) آن وقت است که نفوس دیگران به سوی عدالت تو می‌خوانند.
- 3 9822 87- اذا صعبت علیک نفسک فاصعب لھا تذلل لک، و خادع نفسک عن نفسک تنقد لک. 3 163 هرگاه نفس تو سرسختی کند در برابر تو، تو نیز در برابرش سرسختی کن تا در برابرت خوار شود، و فریب ده نفس خود را از جانب خود تا مطیع تو گردد.
- 3 9823 88- خیر النفوس ازکاهها. 3 426 بهترین نفسها پاک‌ترین آنها است.
- 3 9824 89- خیر الامراء من کان علی نفسه امیرا. 3 429 بهترین امیران و حکمرانان کسی است که بر نفس خود امیر و حکمران باشد.
- 3 9825 90- خادع نفسک عن العبادۃ و ارفق بها و خذ عفوھا و نشاطها، الّا ما کان مکتوبا من الفریضة فانّه لا بدّ من ادائها. 3 449 فریبکاری کن با نفس خود در باره عبادت و با آن مدارا کن و حال فراغت و نشاط آن را برای این کار برگیر (و در همه حالات او را به عبادت وادار نکن) مگر آن فریضه‌ای که واجب شده که چاره‌ای از انجام آن نیست.

- 91 9826 - خدمة الجسد اعطاؤه ما يستدعيه من الملاذّ و الشهوات  
و المقتنيات و فى ذلك هلاك النفس.
- 3 465 خدمت کردن به جسم آن است که هر چه را می‌طلبد از لذتها و  
خواسته‌ها و اندوخته‌ها به آن بدهی و نابودی نفس نیز در همین است.
- 92 9827 - خدمة النفس صيانتها عن اللذات و المقتنيات، و رياضتها بالعلوم  
و الحكم و اجتهادها بالعبادات و الطاعات، و فى ذلك نجات النفس.
- 3 465 خدمت کردن به جان آن است که از لذتها و کامیابی از اندوخته‌ها  
نگاهش داری، و به وسیله علوم و حکمتها آن را رام کنی و در اختیار گیری، و  
به وسیله عبادتها و فرمانبرداری‌های خداوند به تلاش و کوشش واداری، و  
نجات و رهایی نفس در همین است.
- 4 83 93 9828 - ربّما دهيت من نفسك. بسا باشد که از جانب نفس خود  
دچار مصیبت گردی.
- 94 9829 - ما أعمى النفس الطّامة عن العقبي الفاجعة. 6 93 چه کور است  
نفس طمعکار از سرانجام فاجعه آمیز (جهنم).
- 6 115 95 9830 - ما کرمت على عبد نفسه ألا هانت الدّنيا فى عينه. 6 115 گرامی  
نباشد بر هیچ بنده‌ای نفس او مگر آنکه دنیا در نظرش خوار گردد.
- 96 9831 - نفسك أقرب أعدائك اليك.
- 6 170 نفس تو نزدیک‌ترین دشمن تو نسبت به تو است. 97 9832 - نظر  
النفس للنفس العناية بصلاح النفس. 6 172 نظر و اهتمام نفس نسبت به خود آن  
است که به اصلاح خود عنایت داشته باشد.

- 98 9833 - نفسک عدوّ محارب و ضدّ موائب، ان غفلت عنها قتلتک. 6
- 179 نفس تو دشمنی در حال جنگ و مخالفی آماده یورش است، اگر از آن غافل شوی تو را به قتل می‌رساند.
- 99 9834 - لا تستحسن من نفسک ما من غیرک تستنکره. 6 263 نیکو مشمار از خود آنچه را از دیگران ناخوش می‌شماری.
- 100 9835 - لا یلم لائم الاّ نفسه. 6 260 هیچ نکوهش کننده‌ای جز نفس خود را نکوهش نکند.
- 101 9836 - نزلّ نفسک دون منزلتها تنزلک الناس فوق منزلتک. 6 179 نفس خویش را پایین‌تر از منزلگاهش در آور، تا مردم تو را بالاتر از جایگاهت در آورند.
- 102 9837 - لا تحلم عن نفسک اذا هی اغوتک. 6 282 بردباری نکن با نفس خویش هرگاه تو را به گمراهی کشاند.
- 103 9838 - لا تعص نفسک اذا هی ارشدتک. 6 282 نافرمانی نکن از نفس خویش هرگاه تو را به راه راست وادارد.
- 104 9839 - لا تطلبینّ طاعة غیرک و طاعة نفسک علیک ممتنعة. 6 300 فرمانبرداری دیگران را مجوی در صورتی که نفس تو فرمانت نبرد. 9840
- 105 - لا تجهل نفسک فانّ الجاهل معرفة نفسه جاهل بکلّ شیء. 6 304 از نفس خود نادان و بی‌خبر نباش، زیرا کسی که از معرفت و شناخت خود بی‌خبر باشد از همه چیز بی‌خبر و نادان خواهد بود.
- 106 9841 - لا تترك الاجتهاد فی اصلاح نفسک فانه لا یعینک الاّ الجدّ. 6 315 تلاش خود را برای اصلاح خویش وامگذار، زیرا در این راه چیزی جز تلاش و کوشش تو را یاری نخواهد داد.

- 107 9842 - لا یسلم علی اللّٰه من لا یملک نفسه. 399 6 سالم نماند در پیشگاه خدا کسی که مالک نفس خود نباشد.
- 108 9843 - لا عدوّ اعدی علی المرء من نفسه. 399 6 دشمنی برای انسان بدتر از نفس او نیست. 109 9844 - ینبغی ان یکون الرّجل مهیما علی نفسه، مراقبا قلبه حافظا لسانه.
- 445 6 برای مرد شایسته آن است که بر نفس خویش نگهبانی کند، و مراقب دل خود باشد، و زبانش را نگه دارد.
- 110 9845 - من لم یعنه اللّٰه علی نفسه لم ینتفع بموعظة واعظ. 420 5 کسی را که خداوند یاری ندهد پند هیچ واعظی او را سود نبخشد. 9846
- 111 - من اتّهم نفسه فقد غالب الشّیطان. 369 5 کسی که نفس خود را متّهم داند (و به او اعتماد نکند) بر شیطان غالب گشته است.
- 112 9847 - من خالف نفسه فقد غلب الشّیطان. 369 5 کسی که با نفس خود مخالفت کند بر شیطان پیروز گردیده است.
- 113 9848 - من کان له من نفسه زاجر کان علیه من اللّٰه حافظ. 404 5 کسی که بازدارنده‌ای از نفس خود داشته باشد (که او را از گناهان بازدارد) از سوی خدا نیز نگهبانی خواهد داشت (و خدا نیز یاریش دهد).
- 114 9849 - من لم ینتفع بنفسه لم ینتفع به النّاس. 415 5 کسی که خود از نفسش سود نبرد مردم از او سودی نبرند.
- 115 9850 - من لم یتّضع عند نفسه لم یرتفع عند غیره. 415 5 کسی که در پیش خود فروتنی نکند در پیش دیگران رفعت مقام نخواهد داشت.
- 116 9851 - من لم یصلح نفسه لم یصلح غیره. 415 5 کسی که خود را اصلاح نکند، دیگران را اصلاح نتواند کرد.

- 117 9852 - من رخصّ لنفسه ذهبته به في مذاهب الظّلمة. 422 5 کسی که رخصت دهد نفس خود را (و آزادش بگذارد) او را در راههای تاریکی بیندازد.
- 118 9853 - من داهن نفسه هجمت به على المعاصى المحرّمة. 423 5 کسی که با نفس خود با نرمی و چرب زبانی رفتار کند ناگهان او را در معصیتهای حرام در آورد.
- 119 9854 - من لم يتدارك نفسه باصلاحها أعضل داؤه و أعيى شفاؤه و عدم الطّيب. 423 5 کسی که نفس خود را با اصلاح آن در نیابد (و در اختیار نگیرد) دردش سخت شود و از درمانش عاجز گردد، و طبیبی برای آن نیابد.
- 120 9855 - من شغل نفسه بغير نفسه تحيّر فى الظّلمات و ارتبك فى الهلكات. 426 5 کسی که سرگرم سازد خود را به چیزی غیر از نفس خود در تاریکیها سرگردان شود، و در مهالک گرفتار گردد.
- 121 9856 - من ذمّ نفسه أصلحها. 445 5 کسی که نفس خود را نکوهش کند آن را اصلاح کرده است.
- 122 9857 - من باع نفسه بغير نعيم الجنّة فقد ظلمها. 458 5 کسی که خود را به چیزی غیر از نعمتهای بهشت بفروشد بدان ستم کرده است.
- 123 9858 - من ظنّ بنفسه خيرا فقد أوسعها ضيرا. 464 5 کسی که به نفس خویش گمان خیر برد (و بدان خوش گمان باشد) زیان گسترده‌ای به آن زده است.
- 124 9859 - من هانت عليه نفسه فلا ترج خيره. 443 5 کسی که نفس او در نزدش خوار باشد (ومورد عنایت و تربیت او نباشد) امید خیری از او نداشته باش.

- 125 9860 - ما حَقَّرَ نَفْسَهُ أَلَّا عَاقِلٌ. 53 6 کوچک نشمارد نفس خود را  
مگر انسان عاقل.
- 126 9861 - ما نَقَصَ نَفْسَهُ أَلَّا كَامِلٌ. 53 6 ناقص نشمارد نفس خود را  
مگر شخص کامل.
- 127 9862 - ما أَغَشَّ نَفْسَهُ مِنْ يَنْصَحُ غَيْرَهُ. 79 6 کسی که دیگران را  
خالصانه نصیحت کند با خود نیز خالص خواهد بود.
- 128 9863 - لَا قَوِيَّ اقْوَى مِمَّنْ قَوَى عَلَيَّ نَفْسَهُ فَمَلِكُهَا. 436 6 کسی  
نیرومندتر از آن شخصی نیست که بر نفس خود نیرومند است و آن را در اختیار  
خود گرفته است.
- 129 9864 - لَا عَاجِزٌ أَعْجَزَ مِمَّنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ فَأَهْلِكُهَا. 437 6 کسی  
ناتوانتر نیست از آن شخصی که نفس خود را واگذارده و او را به هلاکت  
انداخته.
- 130 9865 - إِنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ أَنْفُسَكُمْ نَزَعْتُمْ بِكُمْ إِلَى شَرٍّ غَايَةٍ. 68 3 به  
راستی اگر از نفسهای خود پیروی کنید بر کند شما را و به سوی بدترین  
سرانجام ببرد.
- 131 9866 - مَنْ وَبَّخَ نَفْسَهُ عَلَى الْعُيُوبِ ارْتَعَدَتْ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الذُّنُوبِ. 5  
399 کسی که خود را در مورد عیبها سرزنش کند از انجام بسیاری از گناهان  
بлرزد و آنها را انجام ندهد.
- 132 9867 - الْمَرْءُ حَيْثُ وَضَعَ نَفْسَهُ بَرِيَاضَةً وَطَاعَتَهُ، فَانْزَهَّهَا تَنْزَهَّتْ وَ  
ان دَنَسَهَا تَدَنَسَتْ. 77 2 آدمی در جایی است که نفس خود را به فرمان و  
ریاضت واداشته که اگر پاکش کرده پاک گردد و اگر چرکین کرده چرکین است.

- 133 9868 - اِنَّمَا اَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيَقْتُلَ رَدْفَهُ. 76 3 جز این نیست که تو همانند کسی هستی که به خود ضربه زند تا سوار پشت سر خود را بکشد.
- 134 9869 - مَنْ كَانَ عِنْدَ نَفْسِهِ عَظِيمًا كَانَ عِنْدَ اللَّهِ حَقِيرًا. 331 5 کسی که پیش نفس خود بزرگ باشد (و خود را بزرگ بیند) در پیشگاه خدا کوچک و حقیر است.
- 135 9870 - مَنْ وَبَّخَ نَفْسَهُ عَلَى الْعُيُوبِ ارْتَعَدَتْ عَنْ كَثِيرِ الذَّنُوبِ. 399 5 کسی که خود را در برابر عیبه‌ها سرزنش کند از انجام بسیاری از گناهان بلرزد (و خودداری کند).
- 136 9871 - مَا كَرُمَتْ عَلَى عَبْدِ نَفْسِهِ إِلَّا هَانَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ. 147 6 شخصیت هیچ بنده‌ای برای او گرامی نخواهد بود مگر وقتی که دنیا در نظر او بی‌ارزش و خوار گردد.



## باب محاسبة النفس (حسابرسی از خویش)

19872-1 الحساب قبل العقاب، الثواب بعد الحساب. 1021 حسابرسی  
پیش از عقاب است، و پاداش نیک پس از حسابرسی. 9873-2 ثمره  
المحاسبة صلاح النفس.

3343 میوه و ثمره حسابرسی (در دنیا) اصلاح نفس انسان است.

9874-3 حاسب نفسک لنفسک فان غیرها من الأنفس لها حسیب غیرک.

4113 حسابرسی نفس خود کن برای خودت، زیرا برای کسان دیگر  
حسابرسی جز تو خواهد بود. 9875-4 حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و  
وازنها قبل ان توازنوا.

4133 حسابرسی کنید از نفس خود پیش از آنکه (دیگران و در جای دیگر)

به حساب آنها برسند، و وضع آنها را بسنجید پیش از آنکه دیگران بسنجند.

9876-5 حاسبوا انفسکم بأعمالها و طالبوها بآداء المفروض علیها و الأخذ

من فنائها لبقائها و تزودوا و تأهبوا قبل أن تبعثوا. 4133 حسابرسی کنید از خود  
در مورد عملها، و مطالبه کنید آنها را نسبت به انجام آنچه به آنها واجب  
گشته، و فرا گرفتن از این وسیله نابود شدنی (دنیا) برای سرای ماندنی (آخرت)  
و توشه برگزید و آماده شوید پیش از آنکه برانگیخته شوید.

9877-6 حاسبوا انفسکم تأمنوا من الله الرهب و تدرکوا عنده الرغب. 3

402 به حساب خود برسید تا از ترس از خدا ایمن شوید، و بدانچه میل و  
رغبت در نزد او دارید، برسید. 9878-7 زنوا انفسکم قبل ان توازنوا و  
حاسبوها قبل ان تحاسبوا و تنفسوا من ضیق الخناق قبل عنف السیاق.

1184 خودتان را بسنجید پیش از آنکه (دیگران و در جای دیگر) آنها را بسنجند، و به حساب آنها برسید پیش از آنکه به حسابتان برسند، و تا به سختی و زور شما را نرانده‌اند و نفس کشیدن بر شما تنگ نشده نفس بکشید. 9879  
8- من حاسب نفسه وقف علی عیوبه و احاط بذنوبه و استقال الذنوب و أصلح العیوب. 3995 کسی که حساب خود را برسد بر عیبهای خود واقف گردد و به گناهان خود احاطه یابد و در نتیجه از خداوند درخواست عفو و بخشش گناهان خود کند، و عیبهای خود را اصلاح نماید.

9880- قیدوا انفسکم بالمحاسبة و املکوها بالمخالفة. 5114  
نفسهای خودتان را با حسابرسی در بند کنید، و با مخالفت کردن با آنها زمام اختیارشان را در دست گیرند.

9881- تقاض نفسک بما یجب علیها تأمن تقاضی غیرک لک و استقص علیها تغن عن استقصاء غیرک. 2963 از نفس خود بخواه انجام آنچه را بر او واجب شده تا از این که دیگران آن را از تو بخواهند، در امان باشی، و از آن به سختی بازپرسی کن تا از بازپرسی دیگران بی‌نیاز گردی.

9882- من حاسب نفسه سعد. 1835 کسی که حسابرسی کند از نفس خود نیکبخت گشته است.

9883- من حاسب نفسه ریح. 1675 کسی که از نفس خود حسابرسی کند سود می‌برد.

9884- من تعاهد نفسه بالمحاسبة امن فیها المداهنة. 2225 کسی که سرکشی و بازرسی کند از نفس خود به حسابرسی آن از سهل انگاری آن در امان ماند.

14 9885 - ما احقّ الانسان ان تكون له ساعة لا يشغله عنها شاغل،  
يحاسب فيها نفسه فينظر فيما اكتسب لها و عليها في ليلها و نهارها. 105 6  
چقدر سزاوار است انسان را که ساعتی داشته باشد، که چیز دیگری از آن  
ساعت او را سرگرم نکند، و در آن ساعت نفس خود را حسابرسی کند و بنگرد  
تا چه برای خود تحصیل کرده به سودش یا زیانش، در شبش یا در روزش.

## باب جهاد النفس (جهاد با نفس)

1 9886 - املکوا انفسکم بدوام جهادها.

240 2 به فرمان خویش در آورید نفس خود را با پیوسته جنگیدن با آنها.

2 9887 - ألا و انّ الجهاد ثمن الجنّة فمن جاهد نفسه ملکها و هی اکرم

ثواب الله لمن عرفها. 340 2 هان که جهاد بهای بهشت است، و هر کس که با نفس خود جهاد کرد مالک بهشت گردد و آن گرامی‌ترین پاداش خداست برای کسی که آن را بشناسد.

3 9888 - افضل الجهاد مجاهدة المرء نفسه. 389 2 برترین جهادها پیکار

کردن انسان است با نفس خود.

4 9889 - انّ المجاهد نفسه على طاعة الله و عن معاصيه عند الله سبحانه

بمنزلة بر شهید. 543 2 به راستی کسی که پیکار کند با نفس خود برای اطاعت و فرمانبرداری خدا و به منظور جلوگیری از نافرمانی او، منزلت و مقام او در پیشگاه خداوند همچون منزلت نیکوکار شهید است.

5 9890 - انّ مجاهدة النفس لتزّمها عن المعاصی و تعصمها عن الردی. 2

520 به راستی که پیکار با نفس مهار می‌کند آن را از نافرمانیها و نگاهش می‌دارد از نابودی.

6 9891 - انّ افضل الجهاد مجاهدة الرجل نفسه. 502 2 به راستی که

برترین جهادها پیکار کردن انسان است با نفس خود.

7 9892 - اول ما تنكرون من الجهاد جهاد انفسکم. 469 2 نخستین جهادی

را که بدان آشنایی ندارید جهاد با نفس شماست.

9893 8- انّ اوّل ما تغلبون عليه من الجهاد جهاد بايديكم ثمّ بالسنتكم ثمّ بقلوبكم فمن لم يعرف بقلبه معروفا و لم ينكر منكرا قلب فاجعل اعلاه اسفله. 2  
585 به راستی که نخستین چیزی از جهاد که از شما می‌گیرند جهاد با دست است سپس با زبان و پس از آن با دلها، و آن کس که حتی با دلش نیکی‌ها را نشناسد و به مبارزه با منکرات برنخیزد و قلبش واژگونه می‌شود بالای آن پایین و پایین آن بالا می‌رود.

9894 9- انّ المجاهد نفسه و المغالب غضبه و المحافظ علی طاعة ربّه یرفع الله سبحانه له ثواب الصائم القائم و ینيله درجة المرابط الصابر.  
618 2 به راستی کسی که با نفس خود پیکار کند و بر خشم خود پیروز شود و بر اطاعت پروردگارش محافظت کند خدای سبحان بالا برد برای او پاداش روزه‌گیر شب زنده‌دار را، و می‌رساند او را به درجه نگهبانان مرزها که در مأموریت خویش صابر و بردبارند.

9895 10- افضل الجهاد جهاد النفس عن الهوى و فطامها عن لذات الدنیا.  
445 2 برترین جهادها جهاد با نفس است از هواها و جدا کردنش از لذتهای دنیا.

9896 11- انک ان جاهدت نفسک حزت رضی الله. 3 55 به راستی که تو اگر با نفس خود جهاد کنی خوشنودی خدا را به چنگ آورده‌ای.

9897 12- بالمجاهدة صلاح النفس. 3 234 صلاح نفس انسانی به پیکار با آن است.

9898 13- جودوا فی الله و جاهدوا انفسکم علی طاعته یعظم لکم الجزاء و یحسن لکم الحباء. 3 359 در راه خدا بخشندگی داشته باشید و پیکار کنید با

نفسهای خود برای وادار کردنش به اطاعت خدا تا او پاداش شما را بزرگ گردانده و عطای شما را نیکو گرداند.

14 9899 - ثمرة المجاهدة قهر النفس.

334 3 میوه و ثمره پیکار با نفس مغلوب ساختن و به فرمان در آوردن آن است.

15 9900 - جهاد النفس مهر الجنة. 364 3 جهاد با نفس مهریه بهشت است.

16 9901 - جهاد الهوى ثمن الجنة. 364 3 مبارزه و جنگ با هوا و هوس بهای بهشت است.

17 9902 - جهاد النفس افضل جهاد. 364 3 جهاد و جنگ با نفس برترین جنگهاست.

18 9903 - جاهد نفسک و قدم توبتک تفر بطة ربک. 364 3 با نفس خود جهاد کن و توبهات را پیش انداز تا به اطاعت پروردگار خود، پیروز گردی.

19 9904 - جاهد نفسک على طاعة الله مجاهدة العدو عدوه و غالبها مغالبة الضدّ ضده فان اقوى الناس من قوى على نفسه. 365 3 پیکار کن با نفس خود برای وادار کردنش به اطاعت خدا پیکار دشمن با دشمن، و بر او غالب شو مانند غلبه دشمن بر دشمن، که به راستی نیرومندترین مردم کسی است که بر (مهار) نفس خود نیرومند باشد.

20 9905 - جاهد نفسک و حاسبها محاسبة الشريك شريكه و طالبها بحقوق الله مطالبة الخصم خصمه فان اسعد الناس من انتدب لمحاسبة نفسه.

- 365 3 با نفس خود پیکار کن و از او حسابرسی کن همان گونه که شریک از شریک خود حسابرسی می‌کند که به راستی نیکبخت‌ترین مردم کسی است که قیام کند برای حسابرسی نفس خود.
- 21 9906 - جهاد النفس ثمن الجنة فمن جاهدها ملكها و هي اكرم ثواب الله لمن عرفها. 366 3 جهاد با نفس بهای بهشت است، و هر کس با نفس خود جهاد کند مالک بهشت گردد و آن گرامی‌ترین پاداش خداست برای کسی که آن را بشناسد.
- 22 9907 - جهاد النفس بالعلم عنوان العقل. 368 3 جهاد با نفس از روی علم و دانش سر فصل عقل و خرد است.
- 23 9908 - حاربوا هذه القلوب فانها سريعة العثار. 412 3 پیکار کنید با این دل‌های خود که به راستی آنها زود می‌لغزند (و دچار هوا و هوس می‌شوند).
- 24 9909 - حاربوا انفسكم على الدنيا و اصرفوها عنها فانها سريعة الزوال كثيرة الزلزال و شيكة الانتقال. 414 3 پیکار کنید با نفس‌های خود بر سر دنیا و بازشان دارید از آن که به راستی دنیا زوال و نابودی‌اش سریع، و بلاهای آن بسیار، و جابجایی آن شتابان است.
- 25 9910 - خير الجهاد جهاد النفس. 420 3 بهترین جهادها جهاد با نفس است.
- 26 9911 - ذروة الغايات لا ينالها الا ذووا التهذيب و المجاهدات. 34 4 به قله‌های مدارج عالیہ نمی‌رسند مگر آنها که تهذیب نفس کرده و با آن پیکار می‌کنند.
- 27 9912 - غاية المجاهدة ان يجاهد المرء نفسه. 373 4 حدّ نهایی پیکار آن است که آدمی با نفس خود پیکار کند.

- 28 9913 - فى مجاهدة النفس كمال الصّلاح. 394 4 كمال صلاح انسانى  
در مجاهدت و پيكار با نفس است.
- 29 9914 - كفاك فى مجاهدة نفسك ان لا تزال ابداء لها مغالبا و على  
اهويتها محاربا. 586 4 در پيكار با نفس تو را همين اندازه كافى است كه  
پيوسته بر او پيروز و چيره باشى و بر هواها و هوسهايش در حال جنگ و  
پيكار باشى.
- 30 9915 - من جاهد نفسه اكمل التّقى. 154 5 كسى كه با نفس خود جهاد  
كند تقواى الهى را به كمال رسانده است.
- 31 9916 - من لم يجاهد نفسه لم ينل الفوز. 250 5 كسى كه با نفس خود  
پيكار نكند به سعادت نخواهد رسيد.
- 32 9917 - لن يحوز الجنّة الا من جاهد نفسه. 65 5 بهشت را به دست  
نياورد جز آن كس كه با نفس خود جهاد كند.
- 33 9918 - مجاهدة النفس عنوان النبّل.  
130 6 پيكار با نفس سرآغاز مرتبه بلند و شرافت است.
- 34 9919 - مجاهدة النفس شيمّة النبلاء.  
124 6 پيكار با نفس شيوه انسانهاى شريف و داناست.
- 35 9920 - مجاهدة النفس افضل جهاد.  
135 6 پيكار با نفس برترين پيكارهاست.
- 36 9921 - ما من جهاد افضل من جهاد النفس. 84 6 جهادى برتر از جهاد  
با نفس نيست.
- 37 9922 - لا جهاد كجهاد النفس. 365 6 جهادى همچون جهاد با نفس  
نيست.



## باب تهذیب النفس

- 1 9923 - الاشتغال بتهدیب النفس أصلح. 348 1 سرگرم بودن به پاک کردن و تهذیب نفس شایسته‌تر از سرگرمی به دنیا است.
- 2 9924 - من لم یهدب نفسه لم ینتفع بالعقل. 411 5 کسی که نفس خود را پاکیزه نکند از عقل خود سود نبرد.
- 3 9925 - من لم یهدب نفسه فضحه سوء العادة. 459 5 کسی که نفس خود را پاکیزه نکند بدی عادت او را رسوا گرداند.

## باب الرضا عن النفس (از خود راضی بودن)

- 1 9926 - الرّاضی عن نفسه مغبون و الواثق بها مفتون. 76 2 کسی که از خود راضی باشد فریب خورده و کسی که به نفس خود اطمینان داشته باشد دچار فتنه گردیده است.
- 2 9927 - الرّجل حیث اختار لنفسه، ان صانها ارتفعت و ان ابتذلها اتّضعت. 77 2 آدمی در همان جایی است که خود را برای نفس خود برگزیند و انتخاب کند که اگر آن را نگه دارد بلند مرتبه گردد و اگر نگاهش ندارد پست گردد (و به هر صورت عزّت و ذلّت هر کس به دست خود او است).
- 3 9928 - ازراء الرّجل علی نفسه برهان رزاة عقله و عنوان وفور فضله. 2 109 عیب‌جویی کردن و عتاب مرد به نفس خویش دلیل پابرجایی عقل او و نشانه زیادی فضل او است.

- 4 9929 - العاقل يتقاضى نفسه بما يجب عليه، و لا يتقاضى لنفسه بما يجب له. 124 2 عاقل و خردمند بازخواست می‌کند از نفس خود آنچه را نسبت به دیگران بر او لازم است، و بازخواست نمی‌کند نفس خود را در مورد آنچه بر دیگران نسبت به او لازم است.
- 5 9930 - الرّاضى عن نفسه مستور عنه عيبه، و لو عرف فضل غيره كساه ما به من النقص و الخسران. 133 2 کسی که از خود راضی است عیب او از خودش پوشیده است، و اگر برتری دیگران را بر خود بداند (و توجه پیدا کند) نقصان و زیان خود را بیوشاند.
- 6 9931 - من رضى عن نفسه اسخط ربّه. 254 5 کسی که از خود راضی باشد پروردگار خویش را به خشم آورده است.
- 7 9932 - اياك أن ترضى عن نفسك فيكثر السّاخط عليك. 290 2 از این که از خود راضی باشی که مردم خشمناک بر تو بسیار گردد.
- 8 9933 - كفى بالمرء جهلا ان يرضى عن نفسه. 578 4 برای نادانی انسان همین بس که از خود راضی باشد.
- 9 9934 - بالرّضاء عن النّفس تظهر السّوّآت و العيوب. 240 3 به وسیله راضی بودن از خویشتن بدیها و عیبا آشکار گردد.
- 10 9935 - رضاك عن نفسك من فساد عقلك. 92 4 راضی بودن از خود از تباهی عقل تو است.
- 11 9936 - رضى العبد عن نفسه مقرون بسخط ربّه. 101 4 راضی بودن بنده از خود همراه است با خشم پروردگار.
- 12 9937 - رضى المرء عن نفسه برهان سخافة عقله. 101 4 رضایت انسان از خود دلیل بر سبکی عقل او است.

13 9938 - شرّ الامور الرّضاء عن النّفس.

173 4 بدترین چیزها راضی بودن از خود است.

14 9939 - من رضى عن نفسه كثر السّاخط عليه. 306 5 کسی که از خود

راضی باشد ناخرسندان بر او بسیار گردند.

15 9940 - من رضى عن نفسه ظهّرت عليه المعایب. 374 5 کسی که از

خود راضی باشد عیبها بر او آشکار گردد.

16 9941 - هلک من رضى عن نفسه و وثق بما تسوّله له. 196 6 نابود شد

کسی که از خود راضی است و اعتماد کرده بدانچه نفس او برایش آراسته است.

17 9942 - الرّاضی بفعل قوم کالدّاخّل فیهم و لکلّ داخل فی باطل

اثمان اثم الرّضاء به و اثم العمل به. 131 2 کسی که از کار مردمی راضی است

همانند آن است که در آن کار با آنها بوده، و برای کسی که در کار باطل با

دیگران باشد دو گناه است: یکی گناه رضایت بدان کار و دیگر گناه عمل بدان.

18 9943 - خیر الشّیّم أَرْضاها. 426 3 بهترین خصلتها پسندیده‌ترین

آنهاست.

19 9944 - رضى المتعنّت غایة لا تدرک.

91 4 رضایت انسان ایرادگیر و اشکال تراش هدفی است که کسی بدان

نرسد. 20 9945 - من رضى عن نفسه أسخط ربّه. 254 5 کسی که از خویش

راضی باشد خدای را به خشم آورد.

## باب معرفة النفس (خودشناسی)

- 1 9946 - افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه. 386 2 برترین شناختها آن است که انسان نفس خویش را بشناسد.
- 2 9947 - افضل الحكمة معرفة الانسان نفسه و وقوفه عند قدره. 419 2 برترین حکمتها آن است که انسان نفس خویش را بشناسد و در مرز خویش بایستد (و از حدّ خود تجاوز نکند).
- 3 9948 - افضل العقل معرفة الانسان نفسه، فمن عرف نفسه عقل و من جهلها ضلّ. 442 2 برترین خرد و دانایی آن است که انسان نفس خویش را بشناسد که هر کس نفس خود را شناخت دانا شد و هر کس آن را نشناخت گمراه گردید.
- 4 9949 - كفى بالمرء معرفة ان يعرف نفسه. 575 4 برای شناخت آدمی همین بس که خود را بشناسد.
- 5 9950 - كفى بالمرء جهلا ان يجهل نفسه. 575 4 برای نادانی آدمی همین بس است که خود را نشناسد.
- 6 9951 - من عرف نفسه تجرّد. 172 5 کسی که خود را بشناسد از علایق دنیا و مادیّات مجرّد و برهنه گردد.
- 7 9952 - من جهل نفسه أهملها. 178 5 که نفس خود را نشناسد آن را واگذارد.
- 8 9953 - من عرف نفسه عرف ربّه.
- 194 5 کسی که خود را بشناسد پروردگار خود را شناخته است.

- 9 9954 - من عرف نفسه جلّ امره. 208 5 کسی که خود را بشناسد کارش بزرگ شود.
- 10 9955 - من جهل نفسه کان بغیر نفسه اجهل. 334 5 کسی که خود را شناسد نسبت به شناخت دیگران نادان تر خواهد بود.
- 11 9956 - من عرف نفسه فهو لغيره اعرف. 363 5 کسی که خود را بشناسد دیگران را بهتر بشناسد.
- 12 9957 - من عرف نفسه فقد انتهى الى غاية كل معرفة و علم. 405 5 کسی که خود را بشناسد به نهایت هر علم و شناختی رسیده است.
- 13 9958 - من لم يعرف نفسه بعد عن سبيل النّجاة و خبط في الضّلال و الجهالات. 426 5 کسی که خود را شناسد از راه رستگاری دور گردد، و خود را در گمراهی و نادانیها در اندازد.

### باب النفع (سود)

- 1 9959 - افضل النَّاس أنفعهم للنَّاس .
- 2 397 - برترین مردم کسی است که سود بیشتری به مردم برساند.
- 2 9960 - خیر النَّاس من نفع النَّاس . 3 430 - بهترین مردم کسی است که به مردم سود رساند.
- 3 9961 - من لم تنفعک حیاته فعدّه فی الموتی . 5 441 - کسی که حیات و زندگی او به تو سودی نمی‌رساند او را در شمار مردگان به حساب آور.

### باب النفاق و المنافق (دو رویی، دو رو)

- 1 9962 - المنافق مریب . 1 46 - منافق سبب تردید آدمی گردد.
- 2 9963 - النِّفاق اخو الشُّرک . 1 130 - نفاق و دو رویی برادر شرک و بت پرستی است.
- 3 9964 - النِّفاق شین الاخلاق . 1 191 - دو رویی زشتی و عیب اخلاق است.
- 4 9965 - النِّفاق یفسد الايمان . 1 192 - دو رویی ایمان را تباه سازد.
- 5 9966 - النِّفاق توأم الکفر . 1 192 - نفاق هم‌زاد کفر است.
- 6 9967 - النِّفاق مبنی علی المین . 1 302 - دو رویی بر دروغ پی‌ریزی شده است.
- 7 9968 - النِّفاق من أثنای الدّلّ . 1 313 - دو رویی از پایه‌های خواری است.
- 8 9969 - الايمان بریء من النِّفاق . 1 326 - دو رویی از نفاق بیزار است.

9970-9 - المنافق مکور مضر مرتاب.

1 340 آدم دو رو، پر مکر و زیان زننده و بد گمان است.

9971-10 - المنافق لسانه یسر و قلبه یضر. 2 6 منافق زبانش شادی آورد،

ولی دلش زیان رساند.

9972-11 - المنافق قوله جمیل و فعله الداء الدخیل. 2 6 منافق گفتارش

زیبا است ولی عمل و کردارش دردی جانسوز است.

9973-12 - المنافق وقح غبی متملق شقی. 2 65 منافق آدمی بی شرم،

کودن، چاپلوس و بدبخت است.

9974-13 - المنافق لنفسه مداهن و علی الناس طاعن. 2 109 منافق با

نفس خود چرب زبانی کند ولی به مردم طعنه و سرکوفت زند.

9975-14 - احذروا أهل النفاق فانهم الضالون المضلون، الزالون المزلون

قلوبهم دویة و صحافهم نقیة. 2 285 از اهل نفاق و دو رویی پرهیز کنید که اینان

گمراه و گمراه کننده، لغزیده و لغزاننده اند، دلهاشان بیمار ولی روی هاشان پاکیزه

است.

9976-15 - ایاک و النفاق فان ذا الوجهین لا یكون وجیها عند الله.

2 304 زنهار بیرهیز از نفاق و دو رویی که آدم دو رو پیش خدا آبرو ندارد.

9977-16 - اظهر الناس نفاقا من امر بالطاعة و لم یعمل بها، و نهی عن

المعصية و لم ینته عنها. 2 440 آشکارترین مردم در نفاق و دورویی کسی است

که دستور به فرمانبرداری خدا می دهد ولی خود عمل نمی کند، و دیگران را از

نافرمانی باز می دارد، ولی خود باز نایستد.

9978-17 - اشد الناس نفاقا من امر بالطاعة و لم یعمل بها و نهی عن

المعصية و لم ینته عنها. 2 464

سخت‌ترین مردم در نفاق کسی است که دستور به فرمانبرداری خدا می‌دهد ولی خود فرمان نبرد، و دیگران را از نافرمانی بازدارد ولی خود باز نایستد.

18 9979 - ان المؤمن یری یقینه فی عمله، و ان المنافق یری شکّه فی عمله. 544 2 به راستی که مؤمن یقین (و ایمان) او در عملش دیده می‌شود، و منافق نیز شک و تردیدش در عملش دیده می‌شود.

19 9980 - انی اخاف علیکم کلّ علیم اللسان منافق الجنان، یقول ما تعلمون و یفعل ما تنكرون. 47 3 به راستی که من بر شما بیمناک و ترسانم از هر دانا زبان (که عالمانه و دانشمندانه سخن گوید) منافق دلی که می‌گوید آنچه را شما می‌دانید و انجام می‌دهد آنچه را شما خوش نمی‌دارید.

20 9981 - حسدة الرّخاء و مؤکدّوا البلاء و مقنطوا الرّجاء، لهم بکلّ طریق صریح و الی کلّ قلب شفیع و لکلّ شجو دموع. 416 3 (و در وصف منافقان فرموده): حسودان رفاه و فراخی زندگی مردمند، و تلاش‌گران بلا و گرفتاری آنان، امید مردم را به نومییدی مبدل کنند، در هر راهی کشته‌ای دارند، و در هر دلی واسطه و راهی، و در هر مصیبتی اشکی دروغین بریزند.

21 9982 - شکر المنافق لا یتجاوز لسانه. 159 4 سپاسگزاری و تشکر منافق از زبان او نگذرد (و حقیقت ندارد).

22 9983 - عادة المنافقین تهزيع الاخلاق. 332 4 عادت منافقان دگرگونی خلق و خوی است.

23 9984 - کلّ منافق مریب. 529 4 هر منافقی انسان را به شک و تردید دچار کند.

24 9985 - كثرة الوفاق نفاق. 587 4 موافقت بسیار (نوعی) نفاق و دو رویی است.



25 9986 - من کتر نفاقه لم يعرف وفاقه. 5 235 کسی که نفاق و دو رویی‌اش زیاد باشد وفاق و همراهی‌اش با انسان معلوم نمی‌شود.

26 9987 - ما اقبیح بالانسان ان یکون ذا وجهین. 6 97 چه زشت است برای انسان که دو رو باشد.

27 9988 - مثل المنافق کالحنظلة، الخضرة اوراقها، المرّ مذاقها. 6 152 مثل منافق مثل هندوانه بو جهل است که برگ‌هایش سبز، ولی مزه‌اش تلخ است.

28 9989 - نفاق المرء من ذلّ یجده فی نفسه. 6 181 نفاق آدمی از خواری و ذلتی است که در نفس خود می‌یابد (و از آنجا نشأت گیرد).

29 9990 - ورع المنافق لا ینظر الا علی لسانه. 6 241 پارسایی و ورع منافق جز بر زبان او ظاهر نشود (و حقیقت ندارد).

30 9991 - ینمشون الخفاء و یدبّون الضراء، قولهم الدّواء و فعلهم الدّاء العیاء، ینتقارضون الثّناء و ینتقاربون الجزاء، یتوصّلون الی الطّمع بالیأس، و یقولون فیشبّهون، ینافقون فی المقال و یقولون فیوهمون. 6 488 در نهان راه می‌روند و در پنهانی حرکت می‌کنند، گفتارشان دارو است ولی کردارشان دردی است بی‌درمان، مدح و ثنا را به یکدیگر قرض می‌دهند، و به پاداش یکدیگر نزدیک می‌شوند، با تظاهر به نومی‌دی از دنیا به طمع می‌پیوندند، و با سخنان خویش امر را بر مردم مشتبه سازند، در گفتار خود نفاق و دو رویی کنند، و در سخن گفتن مردم را به توهم دچار سازند.

## باب الانفاق (خرج و مصرف کردن)

1 9992 - انّ انفاق هذا المال في طاعة الله اعظم نعمة، و انّ انفاقه في معاصيه اعظم محنة. 489 2 به راستی که هزینه کردن این مال در راه اطاعت خداوند بزرگترین نعمت است، و خرج کردن آن در نافرمانی او بزرگترین محنت و رنج است.

2 9993 - انّکم الی انفاق ما اکتسبتم احوج منکم الی اکتساب ما تجمعون.  
3 61 به راستی که شما به خرج کردن آنچه به دست آورده‌اید نیازمندترید تا به فراهم کردن آنچه را گرد آورده‌اید.  
3 9994 - اذا رزقت فأنفق. 117 3 هرگاه به تو روزی دادند از آن انفاق کن.

4 9995 - ربّ سلف عاد خلفا. 63 4 بسا از پیش فرستاده‌ای که به صورت بجای مانده بازگردد.

5 9996 - کذب من ادّعی الیقین بالباقی و هو موصل للفسانی. 629 4 دروغ گوید کسی که ادّعا کند به سرای باقی آخرت یقین دارد، در صورتی که خود را به سرای فانی پیوند زده.

6 9997 - لیس لاحد من دنیاہ الا ما انفقہ علی اخواہ. 87 5 برای کسی از دنیای او به جای نماند مگر آنچه را برای آخرت خود خرج کرده است.

7 9998 - لم یرزق المال من لم ینفقہ.  
5 96 آن کس که مال را خرج و انفاق نکند مال روزی او نشده (بلکه وبال و بدبختی است).

### باب النوافل (مستحبات)

- 1 9999 - أنّك ان اشتغلت بفضائل النّوافل عن اداء الفرائض فلن يقوم فضل تكسبه بفرض تضيّعه. 52 3 به راستی که تو اگر به خاطر فضیلت مستحبات، خود را از انجام فرائض و واجبات سرگرم کنی هرگز آن فضیلتی را که به دست آورده‌ای، برابری نکند با گناه واجبی را که ضایع نموده و ترک کرده‌ای.
- 2 10000 - اذا اضرتّ النّوافل بالفرائض فارضوها. 124 3 اگر زیان می‌رساند مستحبات به واجبات، مستحبات را کنار بگذارید.
- 3 10001 - لا قرّبه بالنّوافل اذا اضرتّ بالفرائض. 366 6 مستحبات تقرّبی ندارد (و به خدا نزدیک نکند) اگر به واجبات زیان زند.

### باب النقص (کاهش)

- 1 10002 - بئس الاختیار الرّضا بالنّقص.
- 250 3 بد گزینشی است راضی شدن به اندک.

## باب الانتقام (کینه توزی)

- 10003 1- المبادرة الى الانتقام من شيم اللّثام. 4 2 شتاب کردن در گرفتن انتقام شیوه مردمان پست است.
- 10004 2- اقبح افعال المقتدر الانتقام.
- 399 2 زشت ترین کارهای شخص مقتدر و توانمند، انتقام گرفتن است.
- 10005 3- دع الانتقام فأنه من أسوء أفعال المقتدر، و لقد أخذ بجوامع الفضل من رفع نفسه عن سوء المجازاة. 20 4 انتقام کشیدن را واگذار، زیرا این کار از بدترین کارهای شخص مقتدر و توانمند است، و به راستی کسی که نفس خود را برتر از کیفر بد دادن بداند همه اسباب کسب فضیلت را فرا گرفته است.
- 10006 4- لكلّ ظالم انتقام. 12 5 هر ستمگری را انتقامی است (که در انتظار آن است).
- 10007 5- من انتقم من الجانی أبطل فضله فی الدّیّیا وفاته ثواب الآخرة.
- 385 5 کسی که انتقام گیرد از خطاکار، برتری او در دنیا از میان برود، و پاداش آخرت نیز از دست او برود.
- 10008 6- معاجلة الانتقام من شيم اللّثام. 149 6 شتاب کردن در انتقام شیوه فرومایگان است.
- 10009 7- لا سؤدد مع انتقام. 359 6 با گرفتن انتقام سیادت و آقایی به جای نماند.

## باب الانکار

10010-1 - الانکار اصرار. 51 1 انکار گناه، پافشاری کردن است.

## باب النهی عن المنکر

10011-1 - انّ من رأى عدوانا يعمل به و منکرا يدعى اليه فانكره بقلبه فقد سلم و برىء، و من انكره بلسانه فقد اجر و هو افضل من صاحبه، و من انكره بسيفه لتكون حجّة الله العلیا و كلمة الظالمین السّقلی، فذلک الّذی اصاب سبیل الهدی و قام علی الطّریق و نور فی قلبه الیقین. 559 2 به راستی کسی که ببیند ستمی را که بدان عمل شود، و کار زشت و ناشایستی را که مردم را بدان دعوت کنند، و با دل خود آن را انکار کند سالم ماند و بری شود، و کسی که با زبان خود انکار کند مأجور است و از آن دیگری (که تنها با دل انکار کرده بود) فضیلت بیشتری دارد، و کسی که با شمشیر آن را انکار کند (و در این راه مسلحانه مبارزه کند) برای بزرگداشت مکتب و نام خدا و سرنگونی مکتب ستمگران، او است آن کسی که به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی ایستاده و گام برداشته، و نور یقین در دلش تابیده است.

10012-2 - اذا رأى احدکم المنکر و لم یستطع ان ینکره بیده و لسانه و انکره بقلبه و علم الله صدق ذلک منه فقد انکره. 183 3 هرگاه یکی از شما کار زشت و ناشایستی را مشاهده کرد و قدرت و توان آنکه با دست و زبان خود آن را انکار کند ندارد، و تنها با دل خود آن را انکار کند و خداوند نیز صداقت او را در این کار بداند، همین انکار را بپذیرد و به وظیفه خود عمل کرده است.

10013-3 - فمنهم المنکر للمنکر بیده و لسانه و قلبه فذلک المستکمل

لخصال الخیر، و منهم المنکر بلسانه و قلبه و التّارک بیده، فذلک المتمسک بخصلتین من خصال الخیر و مضیع خصلة، و منهم المنکر بقلبه و التّارک بلسانه و یده، فذلک مضیع أشرف الخصلتین من الثّلاث و متمسک بواحدة، و منهم تارک لانکار المنکر بقلبه و لسانه و یده فذلک میّت الاحیاء. 4 444 گروهی از مردم هستند که در راه مبارزه با منکرات با دست و زبان و دل مبارزه می‌کنند، اینان همه خصلت‌های خیر را در خود به کمال رسانده‌اند، گروه دیگر کسانی هستند که با زبان و دل آن را انکار کنند ولی با دست نه، این گروه نیز به دو خصلت نیک از خصلت‌های خیر تمسک جسته و یکی را از دست داده‌اند، گروه سوم آنهایی هستند که تنها با دل با منکرات مبارزه می‌کنند نه با دست و زبان، اینها نیز بهترین خصلت‌های سه گانه را رها کرده و تنها یکی از آنها را برگرفته‌اند، و گروه چهارم کسانی هستند که نه با دل و نه با زبان و نه با عمل و دست، با هیچ کدام مبارزه نمی‌کنند که اینها در حقیقت مردگانی زنده نما هستند.

4 10014 - لن تهتدی الی المعروف حتی تضلّ عن المنکر. 675 به سوی

معروف و کار نیک راه نیابی تا وقتی که کار زشت را فراموش کنی.

5 10015 - من نهی عن المنکر ارغم انوف الفاسقین. 259 کسی که نهی

از منکر کند بینی فاسقان را به خاک مالیده (و آنها را خوار و خفیف گرداند).

## باب النمیمة (سخن چینی)

- 10016-1 - النمیمة شیمة المارق. 227 1 سخن چینی شیوه کسی است که از دین بیرون رفته است.
- 10017-2 - النمیمة ذنب لا ینسی. 363 1 سخن چینی گناهی فراموش نشدنی است.
- 10018-3 - ایاک و النمیمة فأنها تزرع الضغينة و تبعد عن الله و الناس. 296 زنهار بیرهیز از سخن چینی زیرا سخن چینی تخم کینه در دلها می‌کارد، و از خدا و مردم آدمی را دور می‌کند.
- 10019-4 - اسوء الصدق النمیمة. 388 2 بدترین راستگویی سخن چینی است.
- 10020-7 - من سعی بالنمیمة حاربه القریب و مقته البعید. 367 5 کسی که بکوشد در سخن چینی، بجنگد با او نزدیک (و کسانی که با او نزدیک هستند) و دشمن دارد او را انسانهای دور.
- 10021-8 - من نقل الیک نقل عنک. 451 5 کسی که چیزی را از دیگری برای تو نقل کند (به یقین) از تو نیز برای دیگران نقل خواهد کرد.
- 10022-9 - لا تعجلنّ الی تصدیق واش و ان تشبه بالنّاصحین، فانّ السّاعی ظالم لمن سعی به، غاشّ لمن سعی الیه.
- 301 6 شتاب نکن در تصدیق سخن چین اگر چه خود را به خیرخواهان ناصح شبیه سازد، زیرا سخن چین ستمکار است نسبت به کسی که سخن او را نزد تو آورده، و دوگانگی و بی‌صفایی کرده نسبت به کسی که سخن را برای او آورده است (یعنی خودت).

- 10 10023 - لا تجتمع امانة و نميمة. 372 6 امانتداری با سخن چینی جمع نمی شوند (و نمی شود که آدم سخن چین امانت دار باشد).
- 11 10024 - ربّ مملوک لا یستطاع فراقه.
- 76 4 بسا برده‌ای که (به خاطر خوبی‌هایش) فراق و جدایی‌اش مقدور نباشد.
- 12 10025 - الهمّاز مذموم مجروح. 101 1 عیب‌جو، مذموم و مورد طعن و عیب مردم است.

### باب النیابة (جانشین)

- 1 10026 - اذا استنبت فاعزم. 118 3 هرگاه نیابت کسی را به عهده گرفتی کوشش کن (در هر چه بهتر انجام دادن کار).

### باب النوم (خواب، خوابیدن)

- 1 10027 - النّوم راحة من الم و ملائمه الموت. 380 1 خواب آسودگی است از درد و رنج، و ملایم آن است مرگ (که گفته‌اند: خواب برادر مرگ است).
- 2 10028 - بئس الغریم النّوم یفنی قصیر العمر و یفوت کثیر الاجر. 257 3 بد طلبکاری است خواب، عمر کوتاه را فانی سازد، و پاداش بسیار را از دست می‌دهد (و به این ترتیب باید خواب را به حدّ اقل آن تقلیل داد).
- 3 10029 - من کثر فی لیله نومه فاته من العمل ما لا یستدرکه فی یومه. 5 376 کسی که در شب خوابش بسیار باشد از دستش برود کاری که در روز جبران‌ش نتواند.
- 4 10030 - ما أنقض النّوم لعزائم الیوم.



62 6 چه بسا خواب شب که تصمیمهای روز را شکسته است.  
5 10031 - ویح النائم ما اخسره قصر عمله و قلّ اجره. 228 6 وای به  
حال شخص خوابیده چه چیز او را زیانکار کرده عمل و کار او کوتاه و پاداشش  
اندک است.

## باب النية (قصد، آهنگ، عزم)

- 10032 1- الاعمال ثمار النيات. 79 1 عملها ميوه‌های نیتها و اندیشه‌هاست.
- 10033 2- النية اساس العمل. 260 1 نیت اساس و پایه عمل است.
- 10034 3- احسان النية يوجب المثوبة.
- 331 1 نیت نیکو موجب پاداش نیکو شود.
- 10035 4- النية الصالحة احد العملين.
- 16 2 نیت شایسته یکی از دو بخش عمل است.
- 10036 5- استعن على العدل بحسن النية فى الرعية و قلّة الطمع و كثرة الورع. 211 2 یاری بجوی بر عدالت و دادگستری به نیکو کردن قصد در باره رعیت و کمی طمع، و پارسایی بسیار.
- 10037 6- اياك و خبث الطوية و افساد النية و ركوب الدنية و غرور الامنية.
- 317 2 بر تو باد که از ناپاکی باطن و فاسد کردن نیت، و ارتکاب کارهای پست، و فریفته شدن به آرزو بیرهیزی.
- 10038 7- اقرب النيات بالنجاح اعودها بالصّلاح. 459 2 نزدیک‌ترین نیتها به پیروزی آن است که به صلاح و شایستگی نزدیک‌تر باشد.
- 10039 8- ان الله تعالى يدخل بحسن النية و صالح السريرة من يشاء من عباده الجنة. 542 2 به راستی که خدای تعالی به خاطر نیت نیکو و باطن شایسته هر که از بندگان خود را بخواهد به بهشت می‌برد.

- 10040 9- انّ تخلص النّية من الفساد اشدّ على العاملين من طول الاجتهاد.  
 2 536 به راستی که خالص کردن نیت و اندیشه برای عمل کنندگان (درگاه خداوند) از تلاش و کوشش در خود عمل سخت تر است.
- 10041 10- انّ الله سبحانه يحبّ ان تكون نية الانسان للناس جميلة، كما يحبّ ان تكون نيته في طاعته قويّة غير مدخولة. 2 667 به راستی که خدای سبحان دوست می‌دارد که نیت و اندیشه انسان نسبت به مردم زیبا و نیکو باشد، چنانچه دوست می‌دارد که نیت انسان در اطاعت او قوی و بی‌عیب باشد.
- 10042 11- اذا فسدت النّية وقعت البليّة.  
 3 125 هرگاه نیت فاسد شد، بلا نازل گردد.
- 10043 12- بحسن النّيات تنجح المطالب. 3 239 به خوبی نیتها است که خواسته‌ها برآورده گردد.
- 10044 13- تخلص النّية من الفساد اشدّ على العاملين من طول الاجتهاد.  
 3 299 پاک کردن نیت از فساد و تباهی برای عمل کنندگان (و عبادت کنندگان) سخت تر از تلاش طولانی و بسیار است.
- 10045 14- جميل المقصد يدلّ على طهارة المولد. 3 364 زیبایی و نیکویی قصد و نیت بر پاکی ولادت و حلال زادگی دلالت می‌کند.
- 10046 15- جميل النّية سبب لبلوغ الامنيّة. 3 367 نیکویی نیت سبب رسیدن به آرمان و آرزو است.
- 10047 16- حسن النّية جمال السّرائر.  
 3 382 نیکویی نیت، زیبایی و جمال درونهاست.
- 10048 17- حسن النّية من سلامة الطويّة.  
 3 384 نیکویی نیت، از سلامتی درون ناشی شود.

- 18 10049 - ربّ عمل افسدته النّیّة. 61 4 بسا عملی که نیّت، آن را فاسد و تباه کند.
- 19 10050 - ربّ نیّة انفع من عمل. 62 4 بسا نیّتی که سودمندتر از عمل است.
- 20 10051 - رزق المرء علی قدر نیّته. 95 4 روزی انسان به اندازه نیّت و اندیشه او است.
- 21 10052 - سوء النّیّة داء دفين. 131 4 نیّت بد، دردی است پنهان.
- 22 10053 - صلاح العمل بصلاح النّیّة.
- 194 4 شایستگی و صلاح عمل به شایستگی نیّت بستگی دارد.
- 23 10054 - علی قدر النّیّة تكون من الله العطيّة. 316 4 عطیّه و بخشش خداوند به اندازه نیّت آدمی است.
- 24 10055 - عند فساد النّیّة ترتفع البرکة.
- 327 4 در هنگام فساد و تباهی نیّت برکت برداشته شود.
- 25 10056 - عودّ نفسک حسن النّیّة و جمیل المقصد تدرک فی مباحثک النّجاح.
- 330 4 نفس خود را به نیکی نیّت و خوبی هدف عادت ده تا در خواسته‌های خود به پیروزی رسی.
- 26 10057 - من ساء مقصده ساء مورده.
- 271 5 کسی که مقصد و هدفش بد باشد جایگاه ورودش نیز (در آخرت) بد باشد.
- 27 10058 - من اساء النّیّة منع الامنیّة.
- 271 5 کسی که نیّت خود را بد کند به آرزوی خود نرسد.

- 28 10059 - من ساء عقده سرّ فقهه. 271 5 کسی که قصد و نیت او بد باشد فقدان او (مردم را) شادمان گرداند.
- 29 10060 - من لم یقدّم اخلاص النّیّة فی الطّاعات لم یظفر بالمثوبات. 5 414 کسی که اخلاص نیت را در طاعت‌های الهی پیش ندارد به پاداش‌های نیکو دست نیابد.
- 30 10061 - من حسنت نیتّه کثرت مئوته و طابت عیشته و وجبت مودّته. 5 444 کسی که نیتش نیکو باشد پاداشش بسیار و زندگی‌اش گوارا و دوستی‌اش لازم گردد.
- 31 10062 - من حسنت نیتّه امدّه التّوفیق. 5 462 کسی که نیتش نیکو باشد توفیق الهی او را کمک دهد.
- 32 10063 - من البلیّة سوء الطّویّة. 37 6 بدی درون از بلاها است.
- 33 10064 - من الشّقاء فساد النّیة. 37 6 نیت فاسد، از شقاوت و بدبختی انسان است.
- 34 10065 - وصول المرء الی کلّ ما یتنغیه من طیب عیشه و أمن سرّبه، و سعة رزقه بحسن نیتّه و سعة خلقه. 6 245 رسیدن انسان به هر آنچه می‌جوید از خوشی زندگی، و امن بودن راه، و روزی فراخ، به نیکویی نیت و اخلاق گسترده و نیکوی او است.
- 35 10066 - لا عمل ممّن لا نیّة له. 400 6 عملی نیست برای کسی که نیت و اندیشه‌ای نداشته باشد.
- 36 10067 - لا نیّة لمن لا علم له. 401 6 نیتی نیست برای کسی که علم و دانشی برای او نیست.

37 10068 - لا يكمل صالح العمل الا بصالح النيّة. 405 6 كامل نشود  
شايستگى عمل مگر به شايستگى نيّت.

حرف «الواو»

باب الوثوق (اعتماد کردن)

1 10069 - الثّقة بالله أفضل امل. 159 1 اعتماد به خدا برترين آرمانها  
است.

2 10070 - الثّقة بالنّفس من أوثق فرص الشّيطان. 381 1 اعتماد بر خود  
کردن از محکم‌ترين فرصتهای شيطان است.

3 10071 - اصل الرّضا حسن الثّقة بالله.

2 415 اساس رضا (و خوشنودى از خداوند) اعتماد نيكو داشتن به خداوند  
است.

4 10072 - ربّ واثق خجل. 55 4 بسا اعتماد کننده به چیزی (يا به  
شخصی) که شرمسار گردد (و بر خلاف اعتمادی که داشته پیش آید).

5 10073 - قلّة الاسترسال الى النّاس أحزم. 502 4 کمی اعتماد به مردم در  
باز گفتن اسرار به آنها، به دور اندیشی نزدیک‌تر است.

6 10074 - من عرف النّاس لم يعتمد عليهم. 256 5 کسی که مردم را  
بشناسد به آنها اعتماد نکند.

7 10075 - من وثق بالله صان يقينه. 262 5 کسی که به خدا اعتماد کند،  
يقين خود را حفظ کرده است.

8 10076 - من وثق بانّ ما قدّر الله له لن يفوته استراح قلبه. 364 5 کسی که اطمینان داشته باشد به این که آنچه خدا برای او مقدر کرده از چنگ او نرود، دلش آرام گیرد.

### باب الواجبات

1 10077 - انفع المال ما قضی به الفرض.

406 2 سودمندترین مال آن است که واجبات به وسیله آن ادا شود.

2 10078 - انّ من شغل نفسه بالمفروض علیه عن المضمون له، و رضی بالمقدور علیه و له، کان اکثر الناس سلامة فی عافية و ربحا فی غبطة و غنیمة فی مسرة. 619 2 به راستی کسی که به جای آنچه برای او ضمانت شده (از روزی) سرگرم سازد خود را بدانچه بر او واجب گشته، و راضی باشد بدانچه به زیان او یا به سود او برای او مقدر شده است، چنین کسی سلامتی در تندرستی و سود بردن در شادمانی و غنیمت بردن در خوشحالی را بیش از دیگران دارا خواهد بود.

3 10079 - انّ الله سبحانه فرض علیکم فرائض فلا تضیعوها، و حدّ لکم حدودا فلا تعدوها، و نهاکم عن اشیاء فلا تنتهکوها، و سکت عن اشیاء و لم یدعها نسیانا فلا تتکلفوها. 572 2 به راستی که خدای سبحان فریضه‌هایی را بر شما واجب کرده آنها را ضایع نکنید، و حدودی را برای شما تعیین فرموده از آنها تجاوز نکنید، و از چیزهایی شما را بازداشته پس حرمت آنها را ندرید، و از چیزهایی نیز سکوت کرده و دستوری برای آنها نداده و این نه از روی فراموشی بوده است، پس در باره آنها خود را به مشقت نیندازید.

4 10080 - انک ان اخللت بشیء من هذا التّقسیم فلا تقوم نوافل تکتسبها بفرائض تضیعها. 608 2 به راستی تو اگر اخلال کنی در زندگی به این تقسیم

- (یعنی تقسیم اوقات خود به واجبات و مستحبات و لذائذ مشروع و همه را صرف در مستحبات کردی) مستحباتی را که کسب کرده‌ای برابری نکند با واجباتی که ضایع و تباه ساخته‌ای.
- 10081 5- خیر اعمالک ما قضی فرضک. 421 3 بهترین عملهای تو آن است که واجب تو را انجام دهد.
- 10082 6- خیر الاعمال ما قضی اللوازم.
- 428 3 بهترین عملها آن است که آنچه را لازم است انجام دهد.
- 10083 7- طوبی لنفس ادّت الی ربّها فرضها. 248 4 خوشا به حال کسی که واجب خود را نسبت به پروردگارش انجام دهد.
- 10084 8- لم یضع من مالک ما قضی فرضک. 97 5 ضایع و تباه نشده از مال تو آنچه واجب تو را به جای آورده است.
- 10085 9- من شغل نفسه بما لا یجب ضیّع من امره ما یجب. 313 5 کسی که خود را سرگرم کند به چیزی که بر او لازم نیست، ضایع کند از کار خود آنچه را لازم باشد.
- 10086 10- لا تقض نافلة فی وقت فريضة ابدأ بالفريضة ثم صلّ ما بدا لک. 329 6 قضا مکن نماز نافله را در وقت نماز واجب، آغاز کن به نماز واجب سپس هر چه خواهی نماز بخوان.
- 10087 11- لا عبادة كأداء الفرائض.
- 365 6 عبادتی همچون ادای واجبات نیست.
- 10088 12- درهم ینفع خیر من دینار یصرع. 12 4 درهمی که نفع برساند از دیناری که بر زمین زند، بهتر است.



### باب الوجدان (یافتن)

- 1 10089 - الوجدان سلوان. 1 28 یافتن مطلوب دلداری است (یعنی دلداری مشقت‌هایی که در تحصیل آن متحمل شده است).
- 2 10090 - لن تسکن حرقة الحرمان حتى يتحقق الوجدان. 5 64 سوزش بی‌بهره ماندن و محرومیت از چیزی آرام نشود تا وقتی که یافتن آن چیز محقق شود (و بدان دست یابد).

### باب الوجاهة، و الوجه (حرمت و آبرو)

- 1 10091 - بذل ماء الوجه في الطلب اعظم من قدر الحاجة و إن عظمت و انجح فيها الطلب. 3 264 بخشیدن آبرو در راه خواسته بزرگتر است از مقدار حاجت اگر چه حاجت و نیاز عظیم و بزرگ باشد و آن حاجت (با این کار) برآورده شود.
- 2 10092 - افضل المروّة استقبال الرجل ماء وجهه. 2 430 برترین مروت روی آوردن مرد است به آبروی خود.

باب التوحيد (یکتا شناختن خداوند)

10093-1 - التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تُتَوَهَّمُ. 1 304 توحيد آن است که توهم و  
پنداری (بر خلاف آن) نداشته باشی.

10094-2 - التَّوْحِيدُ حَيَاةَ النَّفْسِ. 1 145 توحيد زندگى واقعى جان انسان

است.

### باب الوحشة (تنهایی، ترس، رمیدن)

- 10095 1- ایاک ان توحش موادک وحشة تفضی به الی اختیاره البعد عنک و ایثار الفرقة. 302 2 پرهیز از این که برمانی از خود دوستت را بدانگونه او را بدانجا برساند که دوری از تو را برگزیند و جدایی از تو را اختیار کند.
- 10096 2- کیف یأنس بالله من لا یستوحش من الخلق. 566 4 چگونه انس و آرامش گیرد به خداوند کسی که از خلق و مردم وحشت نکند 10097
- 3- لا توحشن امرء یسوؤک فراقه. 283 6 زهار فراری ندهی کسی را که جدایی اش تو را بدحال کند.

### باب الورع (پارسایی)

- 10098 1- الورع اجتناب. 32 1 پارسایی پرهیز کردن است.
- 10099 2- الورع جنّة. 40 1 پارسایی سپری است.
- 10100 3- الورع افضل لباس. 129 1 پارسایی برترین جامه است.
- 10101 4- الورع خیر قرین. 133 1 پارسایی بهترین همراه است.
- 10102 5- الورع شعار الاتقیاء. 156 1 پارسایی شعار (و جامه زیرین) پرهیزکاران است.
- 10103 6- الورع عمل راجح. 147 1 پارسایی (در ترازوی اعمال) عملی سنگین است.
- 10104 7- الورع جنّة من السیّئات. 188 1 پارسایی سپری است از بدیها.

- 10105 8- الورع مصباح نجاح. 1 194 پارسایی چراغ پیروزی و رستگاری است.
- 10106 9- الورع ثمرة العفاف. 1 244 پارسایی میوه پاکدامنی است.
- 10107 10- الورع شيمة الفقيه. 1 246 پارسایی شیوه انسان فقیه و دانا به احکام الهی است.
- 10108 11- الورع اساس التقوى. 1 278 پارسایی اساس و پایه پرهیزکاری است.
- 10109 12- الورع يحجز عن ارتكاب المحارم. 1 376 پارسایی از ارتکاب محرمات الهی جلوگیری می‌کند.
- 10110 13- الورع خير من ذلّ الطمع. 378 1 پارسایی از خواری طمع بهتر است.
- 10111 14- الورع من نزهت نفسه و شرفت خلاله. 2 32 شخص پارسا کسی است که نفس او پاکیزه باشد و اخلاق و خصلتهای او شریف باشد. پاکیزه باشد و اخلاق و خصلتهای او شریف باشد.
- 10112 15- الورع يصلح الدين و يصون النفس و يزين المروءة. 2 68 پارسایی دین را اصلاح کند و نفس را نگه دارد، و مردانگی را بیاراید.
- 10113 16- الورع الوقوف عند الشبهة. 154 2 پارسایی توقف کردن و ایستادن در برابر شبهه ناک است.
- 10114 17- الصق باهل الخير و الورع و رضهم على ان لا يطروك، فان كثرة الاطراء تدنى من العزة و الرضا بذلك يوجب من الله المقت. 2 218 ملازم اهل خیر و ورع شو و آنها را راضی کن که تو را نستانند، زیرا ستودن بسیار، آدمی را به

فریب خوردن نزدیک می‌سازد، و خوشنود بودن به آن نیز موجب خشم خداوند گردد.

18 10115 - اکیسکم اورعکم. 370 2 زیرک‌ترین شما پارساترین شما است.

19 10116 - املک شیء الورع. 377 2 مالک‌ترین چیز، پارسایی است (که آدمی را مالک دنیا و آخرت کند).

20 10117 - انفع شیء الورع. 378 2 سود مندترین چیز، پارسایی است.

21 10118 - احسن اللباس الورع. 379 2 بهترین جامه، پارسایی است.

22 10119 - احسن شیء الورع. 397 2 بهترین چیز، پارسایی است.

23 10120 - اصل الورع تجنب الاثام و التّنزه عن الحرام. 417 2 اصل و

ریشه پارسایی پرهیز کردن از گناهان، و پاکی جستن از حرام است.

24 10121 - افسد دینه من تعری عن الورع. 426 2 دین خود را تباه کرده

کسی که از پارسایی برهنه گردیده است.

25 10122 - احسن اللباس الورع و خیر الذخر التقوی. 446 2 بهترین

جامه‌ها پارسایی و بهترین توشه‌ها تقوا و پرهیزکاری است.

26 10123 - اورع الناس انزههم عن المطالب. 484 2 پارساترین مردم

پرهیزکارترین آنها از خواسته‌ها و درخواستها است.

27 10124 - انّ ازین الاخلاق الورع و العفاف. 489 2 به راستی که

آراسته‌ترین اخلاق، ورع و پاکدامنی است.

28 10125 - انک ان تورعت تنزهت عن دنس السیئات. 55 3 به راستی

که تو اگر پارسایی کنی از پلیدی گناهان و بدیها پاکیزه خواهی شد.

- 29 10126 - أنّما الورع التّحرّی فی المکاسب و الکفّ عن المطالب. 3 84  
 جز این نیست که پارسایی درنگ و تأمل کردن در کسبها (و با احتیاط عمل کردن در آنها) است و باز ایستادن و خوبشتن داری کردن در برابر خواسته‌ها (یا درخواست از مردم) است.
- 30 10127 - آفة العدول قلّة الورع. 3 105 آفت مردمان عادل، کمی پارسایی است.
- 31 10128 - بالورع یكون التّنزّه من الدّنایا. 3 223 پاکیزگی از پستی‌ها به وسیله پارسایی است.
- 32 10129 - بصدق الورع یحصن الدّین.  
 3 224 به وسیله صداقت در پارسایی، دین نگهداری شود.
- 33 10130 - بالورع یتزکّی المؤمن. 3 236 به وسیله پارسایی است که مؤمن پاکیزه گردد.
- 34 10131 - ثمرة الورع صلاح النّفس و الدّین. 3 331 میوه پارسایی شایستگی و صلاح نفس و دین است.
- 35 10132 - جمال المؤمن ورعه. 3 363 زیبایی مؤمن، پارسایی او است.
- 36 10133 - جمال الدّین الورع. 3 375 زیبایی دین، پارسایی است.
- 37 10134 - حبّ الفقر یکسب الورع. 3 396 دوست داشتن فقر و نداری پارسایی را کسب کند.
- 38 10135 - خیر امور الدّین الورع. 3 425 بهترین کارهای دین پارسایی است.
- 39 10136 - خیر النّاس اورعهم و شرّهم افجرهم. 3 433 بهترین مردم پارساترین آنهاست، و بدترین آنها گناهکارترین ایشان است.

- 10137 40- دلیل دین العبد ورعه. 8 4 راهنمای دین بنده خدا، پارسایی او است.
- 10138 41- زین الایمان الورع. 109 4 زیور ایمان، پارسایی است.
- 10139 42- زاد المرء الى الآخرة الورع و التقی. 113 4 توشه آدمی به سوی سفر آخرت پارسایی و تقواست.
- 10140 43- سبب صلاح الدین الورع.
- 120 4 سبب صلاح و شایسته شدن دین پارسایی است.
- 10141 44- سبب صلاح النفس الورع.
- 126 4 وسیله اصلاح نفس، پارسایی است.
- 10142 45- سوسوا أنفسکم بالورع و داووا مرضاکم بالصّدقة. 135 4 نفسهای خود را با پارسایی سیاست و ادب کنید، و بیمارانتان را با صدقه مداوا کنید (و بهبود بخشید).
- 10143 46- سياسة الدین بحسن الورع و الیقین. 135 4 سیاست دین (و تکمیل آن) به پارسایی و یقین نیکو است.
- 10144 47- شیئان لا یوازنهما عمل: حسن الورع و الاحسان الى المؤمنین.
- 184 4 دو چیز است که هیچ عملی با آن دو، هم وزن نشود (و به سنگینی آن دو در ترازوی اعمال نرسد) پارسایی نیکو، و احسان به مردمان با ایمان.
- 10145 48- صلاح الدین الورع. 194 4 صلاح دین پارسایی است.
- 10146 49- صلاح الایمان الورع و فسادہ الطّمع. 195 4 صلاح ایمان پارسایی است و فساد و تباهی آن به طمع است.
- 10147 50- علیک بالورع فانه خیر صیانة. 290 4 بر تو باد به پارسایی که آن بهترین نگهداری است.

- 10148 51- علیک بالورع فإنه عون الدین و شیمة المخلصین. 4 295 بر  
 تو باد به پارسایی، زیرا پارسایی کمک کار دین و شیوه مخلصان است.
- 10149 52- علیک بالورع و ایاک و غرور الطمع، فإنه وخیم المرتع. 4  
 297 بر تو باد به پارسایی، و زنهار که بیرهیزی از فریب طمع که چراگاهی است  
 خشک و بی‌علف. 10150 53- کن ورعا تکن زکیّا. 4 600 پارسا باش تا  
 پاکیزه باشی.
- 10151 54- قرن الورع بالتقی. 4 495 پارسایی به تقوا و پرهیزکاری  
 مقرون گشته.
- 10152 55- من صدق ورعه اجتنب المحرمات. 5 255 کسی که  
 پارسایی‌اش راست و درست باشد از محرمات و کارهای حرام دوری گزیند.
- 10153 56- من قلّ ورعه مات قلبه.  
 269 5 کسی که پارسایی‌اش کم باشد دلش مرده است.
- 10154 57- من لم یصلحه الورع أفسده الطمع. 5 247 کسی که پارسایی  
 اصلاحش نکند، طمع و آز تباهش کند.
- 10155 58- من زاد ورعه نقص ائمه.  
 275 5 کسی که پارسایی‌اش بسیار شد، گنااهش کم شود.
- 10156 59- من تورّع حسنت عبادته. 5 299 کسی که پارسایی کند  
 عبادتش نیکو شود.
- 10157 60- من أحببنا فلیعمل بعملنا و لیتجلبب الورع. 5 303 کسی که ما  
 را دوست دارد، باید به عمل ما عمل کند، و پارسایی را همچون پیراهنی به تن  
 کند.



- 61 10158 - ما اصلح الدّین كالورع. 6 59 چیزی مانند پارسایی دین را اصلاح نکند.
- 62 10159 - ملاک الدّین الورع. 6 117 ملاک و معیار دین، پارسایی است.
- 63 10160 - مع الورع یثمر العمل. 6 121 با وجود پارسایی، عمل میوه و ثمر می دهد.
- 64 10161 - نعم الرفیق الورع و بسّ القرین الطّمع. 6 165 چه رفیق خوبی است پارسایی و چه همراه و قرین بدی است طمع.
- 65 10162 - ورع الرّجل علی قدر دینه.
- 6 223 پارسایی مرد به اندازه دین و آیین او است.
- 66 10163 - ورع المؤمن یظهر فی عمله.
- 6 241 پارسایی مؤمن در عمل او آشکار شود (نه در زبان تنها).
- 67 10164 - لا ورع کالکفّ. 6 349 پارسایی و ورعی همانند خویشتن داری نیست.
- 68 10165 - لا نزاهة کالتورّع. 6 354 هیچ پاکیزگی همچون پارسایی کردن نیست.
- 69 10166 - لا یصلح الدّین كالورع. 6 367 چیزی مانند پارسایی دین را اصلاح نمی کند.
- 70 10167 - لا معقل أحرز من الورع. 6 382 پناهگاهی محکم تر از پارسایی نیست.
- 71 10168 - لا یزکو العلم بغير ورع. 6 388 علم و دانش بدون داشتن پارسایی پاک نشود.

72 10169 - لا صيانة لمن لا ورع له. 402 6 نگهبان و نگهدارنده‌ای نیست  
برای کسی که پارسایی ندارد.

73 10170 - لا ورع أنفع من ترك المحارم و تجنب المآثم. 419 6  
پارسایی و ورعی سودمندتر از ترک محرمات و خویشنداری از انجام گناهان  
نیست.

74 10171 - لا عمل أفضل من الورع. 434 6 عملی برتر از پارسایی  
نیست.

75 10172 - يعجبني ان يكون الرجل حسن الورع متنزها عن الطمع كثير  
الإحسان قليل الامتنان. 478 6 خوشحال می‌کند مرا که، مرد پارسائی نیکو، و  
خویشندار از آز و طمع، و پراحسان باشد، و منت کم بگذارد.

#### باب الوزارة و الوزير

1 10173 - شرّ الوزراء من كان للاشرار وزيرا. 167 4 بدترین وزیران کسی  
است که وزیر افراد شرور و بدکار باشد.

2 10174 - وزراء السوء أعوان الظلمة و اخوان الاثمة. 239 6 وزیران بد،  
کمک کار ستمکاران و برادر گنهکاران هستند.

### باب الوسط (میانه)

10175 1- خیر الامور النمط الاوسط الیه یرجع الغالی و به یلحق التالی .  
3 447 بهترین کارها و طریقه‌ها مذهب کسی است که میانه‌رو باشد، که به  
سوی او بازگردد آنکه غلو کرده و از حد گذشته، و به او ملحق گردد آنکه از  
پی آید و عقب مانده باشد.

### باب المواساة (یاری دادن)

10176 1- اخوک مواسیک فی الشدة .  
1 115 برادر (حقیقی تو) کسی است که در سختی و دشواری زندگی با تو  
مواسات و برابری داشته باشد. 10177 2- المواساة افضل الاعمال. 1 346  
مواسات، برترین اعمال و کارهاست.  
10178 3- احسن الاحسان مواساة الاخوان. 2 403 بهترین احسانها،  
مواسات کردن با برادران است.  
10179 4- ان مواساة الرفاق من کرم الاعراق. 2 493 به راستی که  
مواسات با رفیقان و دوستان، از بزرگواری ریشه و نژاد انسان است.  
10180 5- ما حفظت الاخوة بمثل المواساة. 6 74 برادری به چیزی همانند  
مواسات نگهداری نشده است.  
10181 6- لا تعدن صديقا من لا یواسی بماله. 6 287 دوست صمیمی  
مشماری کسی را که با مال خود مواسات نکند.

## باب المواصلة (پیوند کردن)

- 10182-1 - افضل الفضائل صلة الهاجر و ايناس النافر و الاخذ بيد العاثر.  
478 2 برترین فضیلتها پیوند کردن با کسی است که بریده باشد، و انس گرفتن با کسی که رمیده باشد، و دستگیری کردن از افتاده است.
- 10183-2 - انّ من مكارم الاخلاق ان تصل من قطعك و تعطى من حرمك و تعفو عمّن ظلمك. 542 2  
به راستی از مکارم اخلاق است که پیوند کنی با کسی که از تو بریده، و عطا و بخشش کنی به کسی که تو را محروم ساخته، و عفو و گذشت کنی از کسی که به تو ستم کرده است.
- 10184-3 - ربّ مواصلة خیر منها القطیعة. 73 4 بسا پیوند کردنی که بریدن از آن بهتر است.
- 10185-4 - ربّ مواصلة ادّت الی تثقیل.  
75 4 بسا پیوند کردنی که به گرانبار کردن (انسان) منجر گردد (مانند این که به کسی احسانی بکنند که نتواند تلافی کند).
- 10186-5 - علیکم بالتواصل و الموافقة و ایّاکم و المقاطعة و المهاجرة. 4  
301 بر شما باد به پیوند کردن و همراهی نمودن با یکدیگر، و از جدایی و دوری کردن از یکدیگر بپرهیزید.
- 10187-6 - کن لمن قطعك و اصلا، و لمن سألک معطیا، و لمن سکت عن مسألته مبتدئا. 610 4 چنان باش که پیوند کنی با کسی که از تو بریده، و عطا کنی به کسی که از تو درخواست کند، و آغاز کننده باشی به عطا و بخشش نسبت به کسی که از درخواست کردن از تو خاموش گشته است.

- 7 10188 - من وصلک و هو معدم، خیر لک ممّن جفاک و هو مکثر. 5  
461 کسی که با تو پیوند کند و ندار و فقیر باشد بهتر است از کسی که با تو جفا  
کند و دارا و ثروتمند باشد.
- 8 10189 - مواصلة الافاضل توجب السّموّ. 127 6 پیوند کردن با مردمان  
فاضل موجب بلندی مقام و مرتبه می‌گردد.
- 9 10190 - وصول معدم خیر من جافّ مکثر. 226 6 پیوند کننده‌ای که ندار  
و فقیر باشد، از جفاکار ثروتمند و دارا بهتر است.
- 10 10191 - وصول النَّاس من وصل من قطعہ 226 6  
پیوند کننده‌ترین مردم کسی است که پیوند کند با کسی که از او بریده باشد.
- 11 10192 - لا یکوننّ اخوک علی قطیعتک اقوی منک علی صلته. 317 6  
زنهار نباید برادر تو در بریدن از تو قوی‌تر باشد از تو در پیوند کردن با او.

## باب التواضع (فروتنی)

10193 1- التواضع يرفع، التَّكْبَرُ يضع.

12 1 تواضع رفعت و بلندی رتبه می دهد و تکبر پست می کند.

10194 2- التواضع ثمرة العلم. 1 81 فروتنی میوه علم و دانش است.

10195 3- التواضع يرفع الوضيع. 1 82 تواضع، آدم پست را بلند می کند.

10196 4- التواضع عنوان النبيل. 1 113 فروتنی، نشانه نجابت و زیرکی

است.

10197 5- التواضع ينشر الفضيلة. 1 140 فروتنی فضیلت و برتری انسان

را پراکنده و منتشر کند.

10198 6- التواضع زكاة الشرف. 1 233 فروتنی، زکات شرف و بزرگی

است.

10199 7- التواضع اشرف السؤدد. 1 241 فروتنی، شریف ترین آقای و

سیادت است.

10200 8- التواضع سلم الشرف. 1 263 فروتنی، نردبان شرف و بزرگی

است.

10201 9- التواضع من مصائد الشرف.

1 389 فروتنی کردن از دامهای شرافت و بزرگی است.

10202 10- التواضع افضل الشرفين. 2 20 فروتنی، برترین شرف، از دو

بخش شرافت و بزرگی است.

- 11 10203 - التواضع مع الرفعة كالعفو مع القدرة. 2 89 فروتنی - با داشتن بلندی مرتبه - همانند عفو و گذشت کردن با داشتن قدرت و توانایی (بر انتقام) است.
- 12 10204 - التواضع رأس العقل و التکبر رأس الجهل. 2 151 تواضع، اساس عقل و دانایی است و تکبر، اساس جهل و نادانی.
- 13 10205 - اتضع ترتفع. 2 173 فروتنی کن تا بلند گردی. 2 10206 14 - اعظم الشرف التواضع. 2 380 بزرگترین شرافتها فروتنی است.
- 15 10207 - اجل الناس من وضع نفسه.
- 2 406 والاترین مردم کسی است که خود را کوچک بداند.
- 16 10208 - اعظم الناس رفعة من وضع نفسه. 2 434 بزرگترین بلندی مقام را در مردم کسی دارد که نفس خود را پست کرده و افتادگی نموده است.
- 17 10209 - اشرف الخلائق التواضع و الحلم و لين الجانب. 2 442 شریفترین خلق و خویها عبارت است از تواضع، بردباری، نرمخویی.
- 18 10210 - انک ان تواضعت رفعت الله.
- 3 54 به راستی که اگر فروتنی کنی خداوند بلندی گرداند.
- 19 10211 - اذا تفقه الرفيع تواضع. 3 133 هرگاه شخص بلند مرتبه علم فقه (و احکام دین) بیاموزد، فروتنی کند.
- 20 10212 - بالتواضع تكون الرفعة. 3 198 رفعت و بلندی مرتبه به وسیله تواضع بدست آید.
- 21 10213 - بالتواضع تزان الرفعة. 3 200 بلندی و رفعت مقام به وسیله تواضع سنجیده می شود.

- 10214 22- بكثرۃ التّواضع يتكامل الشّرف. 3 225 با تواضع بسيار، شرافت تكامل يابد.
- 10215 23- بخفض الجناح تنتظم الامور.
- 3 229 با افتادگی کارها نظم و ترتیب پیدا می‌کند.
- 10216 24- تواضع لله يرفعك. 3 277 در پیشگاه خداوند فروتنی کن تا خداوند تو را رفعت مقام دهد.
- 10217 25- تواضع المرء يرفعه. 3 278 فروتنی آدمی او را بلند گرداند.
- 10218 26- تمام الشّرف التّواضع. 3 280 تمامی شرافت، فروتنی است.
- 10219 27- تواضع الشّريف يدعو الى كرامته. 3 319 فروتنی آدم شریف سبب کرامت او می‌شود.
- 10220 28- ثمرة التّواضع المحبّة. 3 327 میوه تواضع، دوستی مردم است.
- 10221 29- حاصل التّواضع الشّرف.
- 3 407 حاصل تواضع، شرافت و بلندی مرتبه است.
- 10222 30- سلّم الشّرف التّواضع و السّخاء. 4 142 نردبان شرافت، فروتنی و سخاوت است.
- 10223 31- ضادّوا الكبر بالتّواضع. 4 232 به وسیله فروتنی با تکبر مخالفت کنید.
- 10224 32- كفى بالتّواضع شرفا. 4 572 برای رفعت و بلندی مقام، فروتنی کافی است.
- 10225 33- كفى بالتّواضع رفعة. 4 577 برای رفعت و بلندی مقام، فروتنی کافی است.



34 10226 - كما تتواضع تعظم. 623 4 همان گونه که فروتنی کنی بزرگ

شوی.

35 10227 - من تواضع رفع. 142 5 کسی که تواضع کند بلند مرتبه گردد.

36 10228 - من كان متواضعا لم يعدم الشرف. 234 5 کسی که فروتن

باشد، شرافت را از دست ندهد.

37 10229 - من تواضع عظمه الله و رفعه.

301 5 کسی که فروتنی کند خداوند او را بزرگ گرداند و رفعت مقام دهد.

38 10230 - ما تواضع الّا رفيع. 53 6 فروتنی نکند مگر انسان بلند مرتبه.

39 10231 - ما اكتسب الشرف بمثل التواضع. 58 6 شرافت به وسیله

چیزی همانند فروتنی به دست نیاید.

40 10232 - ما تواضع احد الّا زاده الله جلالة. 77 6 هیچ کس فروتنی

نکرده جز آنکه خداوند جلالت و عظمت او را افزون کند.

41 10233 - ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلبا لما عند الله سبحانه، و

ما احسن تيه الفقراء على الاغنياء اتكالا على الله سبحانه. 100 6 چقدر نیکو

است فروتنی کردن توانگران برای نیازمندان به خاطر جلب رضا و لطف خدای

سبحان، و چقدر نیکو است تکبر نیازمندان در برابر توانگران از روی اعتماد بر

خدای سبحان.

42 10234 - وجيه الناس من تواضع مع رفعة و ذلّ مع منعة. 227 6

آبرومند و بزرگ مردم کسی است که با وجود بلندی مرتبه فروتنی کند، و با

داشتن عزت و شوکت افتادگی و خواری کند.

- 63 10235 - لا تصعّرنّ خدک و الن جانبک و تواضع لله الذی رفعک. 6  
 324 زنهار روی خود را از روی تکبر از مردم مگردان، و با مردم نرمی کن و  
 فروتنی کن از برای خداوندی که تو را بلند کرده است.  
 63 10236 - لا شرف کالتواضع. 6 354 شرافتی، همچون فروتنی نیست.  
 63 10237 - ان المؤمنین خائفون. 2 540 به راستی که انسانهای با ایمان  
 ترسانند.

### باب الوطن

- 63 10238 - من ضیق العطن لزوم الوطن.  
 6 15 ملازم بودن در وطن از تنگدستی است (یعنی تنگدستی سبب ماندن در  
 وطن می‌گردد).  
 63 10239 - شرّ الأوطان ما لم یأمن فیہ القطن. 4 171 بدترین وطنها، آن  
 جایی است که مردم ساکن در آن نیز امنیت ندارند.

### باب الوعد (نوید دادن)

- 63 10240 - المروّة انجاز الوعد. 1 212 مردانگی، وفا کردن به وعده است.  
 63 10241 - الوعد مرض و البرء انجازه.  
 1 295 وعده نوعی بیماری است، و وفای به آن بهبود آن است.  
 63 10242 - الوعد أحد الرّقین. 2 20 وعده دادن یکی از دو بخش بردگی  
 است.  
 63 10243 - انجاز الوعد احد العتقین. 2 20 وفا کردن به وعده یکی از دو  
 بخش آزادی است. 63 10244 - انجاز الوعد من دلائل المجد. 2 161 وفا  
 کردن به وعده از نشانه‌های مجد و عظمت انسان است.

- 10245 6- المنع الجمیل احسن من الوعد الطویل. 159 2 منع نیکو (از قضای حاجت درخواست کننده) بهتر از وعده طولانی است (چون سائل را آسوده می‌کند).
- 10246 7- اذا وعدت فانجز. 116 3 هرگاه وعده دادی وفا کن.
- 10247 8- غیر موف بالعهد من اخلف الوعود. 382 4 کسی که خلف وعده کند و به وعده وفا نکند در زمره کسانی است که به عهدها وفا نمی‌کنند.
- 10248 9- کن منجزا للوعد موفیا بالنذر.
- 601 4 وعده را وفا کن و نذر را ادا کن.
- 10249 10- من تمام المروة انجاز الوعد.
- 40 6 وفا کردن به وعده از کمال مردانگی است.
- 10250 11- ملاک الوعد انجازه. 117 6 ملاک (و ارزش) وعده، وفا کردن به آن است.
- 10251 12- ما بات لرجل عندی موعد قطّ فبات یتململ علی فراشه لیغدو بالظفر بحاجته، اشدّ من تمللی علی فراشی، حرصا علی الخروج الیه من دین عدته و خوفا من عائق یوجب الخلف، فانّ خلف الوعد لیس من اخلاق الکرام.
- 108 6 شب آن مردی که از طرف من وعده‌ای به او داده شده، و شب خود را با اضطراب و نگرانی برای رسیدن به حاجت خود به سر می‌برد، سخت‌تر نیست از اضطراب و نگرانی من به خاطر حرصی که بر انجام آن وعده دارم، و ترس از این که مانعی سر راهم آید که موجب خلف وعده‌ام گردد، که به راستی خلف وعده از اخلاق کریمان و بزرگواران نیست.
- 10252 13- لا تعد بما تعجز عن الوفاء به. 264 6 وعده نده به چیزی که از وفا و انجام آن عاجز و ناتوان هستی.

10253 14- لا تعدنّ عدة لا تتق من نفسک بانجازها. 292 6 زنهار  
وعدهای نده که از جانب خود اطمینان انجام آن را نداری.

### باب الوعظ و الموعدة (پند و اندرز)

10254 1- المواعظ حیوة القلوب. 1 85 اندرزها، زندگی دلهاست.  
10255 2- الاتعاض اعتبار. 1 50 پند پذیرفتن، عبرت گرفتن است.  
10256 3- الموعدة نصیحة شافیة. 1 230 اندرز دادن، نصیحتی بهبود  
بخش است.

10257 4- المواعظ كهف لمن وعاهها.  
1 293 اندرزها پناهگاهی است برای کسی که آنها را به یاد بسپارد.  
10258 5- المواعظ شفاء لمن عمل بها.  
1 306 اندرزها شفابخش است برای کسی که بدانها عمل کند.  
10259 6- الوعظ النافع ما ردع. 1 319 اندرز سودمند آن است که باز  
دارد (اندرز دهنده یا اندرز شنونده را) 10260 7- العاقل من اتعظ بغيره. 1  
339 عاقل و خردمند کسی است که از حال دیگران پند گیرد.  
10261 8- المواعظ صقال النفوس و جلاء القلوب. 1 357 اندرزها زداینده  
چرکی از جانها، و جلا دهنده دلها است.

10262 9- الجاهل لا یرتدع و بالمواعظ لا ینتفع. 2 35 آدم نادان از کار  
زشت باز نایستد و به اندرزها هم سودمند نشود.

10263 10- احی قلبک بالموعدة، و امته بالزهادة، و قوه بالیقین، و ذلله  
بذکر الموت، و قرره بالفناء، و بصره فجائع الدنیا. 2 206 دلت را به اندرز دادن  
زنده کن، و به زهد ورزیدن بمیرانش، و به یقین نیرویش ده، و آن را به یاد مرگ

رام گردان، و آن را به فنا و نیستی آرام کن و به مصیبت‌های اندوه بار دنیا بینایش گردان.

11 10264 - اتَّعْظُوا مَمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مِنْ بَعْدِكُمْ. 2 242  
پند گیرید از آنانکه پیش از شما بودند، قبل از آنکه پند گیرند از شما، آنانکه پس از شما می‌آیند.

12 10265 - اتَّعْظُوا بِالْعَبْرِ وَ اعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ وَ انْتَفِعُوا بِالنَّذْرِ. 2 248 به عبرت‌ها پند گیرید، و به دگرگونی‌ها عبرت گیرید، و به بیم دهندگان سودمند شوید.

13 10266 - اسْتَصْبَحُوا مِنْ شَعْلَةٍ وَ اعْظُ مَتَّعُظٌ وَ اقْبَلُوا نَصِيحَةَ نَاصِحٍ مَتَّقٍ  
وقفوا عند ما افادكم من التَّعْلِيمِ. 2 258 از شعله واعظی که خود پند گرفته روشنی جوید، و نصیحت خیرخواهی که بیدار باشد بپذیرید، و به ایستید (یعنی عمل کنید) نزد آنچه شما را سود دهد از آموزش و تعلیم بایستید.

14 10267 - انْفَعِ الْمَوَاعِظُ مَا رَدَعُ. 2 398 سودمندترین اندرزها آن است که انسان را (از کار خلاف) باز دارد.

15 10268 - ابْلَغِ الْعِظَاتِ الْاِعْتِبَارَ بِمِصْرَاعِ الْاِمْوَاتِ. 2 423 رساترین اندرزها عبرت گرفتن از جایگاه افتادن مردگان (و وضع آنها) است.

16 10269 - اِنَّ الْوَعْظَ الَّذِي لَا يَمِجُّهُ سَمْعٌ وَ لَا يَعْدِلُهُ نَفْعٌ مَا سَكَتَ عَنْهُ  
لسان القول و نطق به لسان الفعل. 2 540 به راستی آن اندرزی که هیچ گوش‌ی آن را به دور نیندازد (و آن را بپذیرد) و هیچ سودی با آن برابری نکند، اندرزی است که زبان گفتار از آن خموش باشد، و زبان عمل بدان گویا باشد. 10270  
17 - اِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْاَدَبِ وَ الْبِهَائِمِ لَا تَتَّعِظُ اِلَّا بِالضَّرْبِ. 2 552 به راستی که شخص عاقل با ادب پند گیرد، ولی چهارپایان جز با کتک پند نگیرند.

18 10271 - بِالْمَوَاعِظِ تَنْجَلِي الْغَفْلَةِ.

- 200 3 به وسیله اندرزه‌ها زنگار غفلت و بی‌خبری از دلها زدوده شود.
- 19 10272 - ثمرۃ الوعظ الانتباه. 322 3 میوه اندرز دادن، بیدار شدن است.
- 20 10273 - خیر المواعظ ما ردع. 421 3 بهترین پندها آن است که (انسان را از گناه و کارهای خلاف) بازدارد.
- 21 10274 - رحم الله امرء اتعظ و ازدجر و انتفع بالعبر. 42 4 خدا رحمت کند شخصی را که پند گیرد و باز ایستد، و به عبرتها سودمند شود.
- 22 10275 - ربّ زاجر غیر مزدجر. 78 4 بسا بازدارنده‌ای که خود باز نایستد.
- 23 10276 - ربّ واعظ غیر مرتدع. 78 4 بسا پند دهنده‌ای که خود پند نگیرد و از عمل خلاف باز نایستد.
- 24 10277 - غیر منتفع بالعظّات قلب متعلّق بالشّهوات. 382 4 سود نبرد به اندرزه‌ها آن دلی که بسته به خواسته‌ها است.
- 25 10278 - فی المواعظ جلاء الصدور. 407 4 جلای سینه‌ها، در اندرزه‌هاست.
- 26 10279 - فطنة المواعظ تدعو الی الحذر، فاتعظوا بالعبر و اعتبروا بالغیر و انتفعوا بالنذر. 423 4 دریافت پندها و اندرزه‌ها آدمی را به پرهیز کردن می‌خواند، در این صورت به عبرتها پند گیرید، و به دگرگونیها عبرت گیرید، و به ترساننده‌ها سودمند گردید.
- 27 10280 - فیها لها مواعظ شافیة لو صادفت قلوبا زاکیة و اسماعا واعیة و آراء عازمة. 432 4 آه که چه اندرزه‌های شفا بخشی اگر مواجه شود با دل‌های پاک و گوش‌های شنوا و رأی‌هایی جازم و تصمیم گیرنده 28 10281 - قد نصح

من وعظ. 474 4 کسی که پند داده خیرخواهی کرده است (خواه شنونده عمل کند و خواه نکند).

29 10282 - قد تیَقِّظُ من اتَّعِظُ. 475 4 کسی که پند را پذیرفته به حقیقت که بیدار گشته است.

30 10283 - كفى بالمرء غواية ان يأمر الناس بما لا يأتمر به، و ينهاهم عما لا ينتهي عنه. 4 584 در گمراهی انسان همین بس که مردمان را به چیزی فرمان دهد که خود فرمان پذیر نیست، و آنها را از چیزی باز دارد که خود باز نایستد.

31 10284 - للکَیْسِ لکلِّ شیءٍ اتَّعَاظُ. 5 31 برای انسان زیرک در هر چیزی اندرزی است.

32 10285 - من وعظک فلا توحشه. 5 172 کسی که تو را اندرز دهد او را از خود رمیده نکن.

33 10286 - من وعظک احسن الیک. 5 190 کسی که تو را اندرز دهد به تو احسان کرده است.

34 10287 - من لم یتعظ بالناس وعظ الله الناس به. 5 400 کسی که از وضع مردم پند نگیرد خداوند مردم را به او (و وضع او) اندرز دهد.

35 10288 - من فهم مواعظ الزمان لم یسکن الی حسن الظنّ بالایام. 5 402 کسی که اندرزهای زمانه را درک کند و بفهمد، به خوش گمان بودن به روزگار آرامش نیابد.

36 10289 - نعم الهدیة الموعظة. 6 157 اندرز هدیه خوبی است.

## باب التوفيق (آماده شدن اسباب خیر)

- 10290 1- التوفيق عناية. 26 1 توفيق، عنایتی است (از سوی خداوند که به بنده اش می دهد).
- 10291 2- التوفيق رحمة. 48 1 توفيق، رحمتی است.
- 10292 3- التوفيق اقبال. 63 1 توفيق، اقبال و سعادت است (که به آدمی روی آورده).
- 10293 4- التوفيق مفتاح الرِّق. 71 1 توفيق، کلید نرمی و نرم خوبی است.
- 10294 5- التوفيق قائد الصِّلاح. 79 1 توفيق، راه بر به سوی صلاح و شایستگی است.
- 10295 6- التوفيق من جذبات الرَّبِّ.
- 144 1 توفيق از جذبه ها (و وسائل کشش) پروردگار است (که بنده را به سوی خود جذب کند).
- 10296 7- التوفيق اول النِّعمة. 146 1 توفيق، سرآغاز نعمت است.
- 10297 8- التوفيق ممدّ العقل. 188 1 توفيق، کمک دهنده عقل است.
- 10298 9- التوفيق رأس السَّعادة. 215 1 توفيق، اساس سعادت و نیکبختی است.
- 10299 10- التوفيق رأس النَّجاح. 233 1 توفيق، اساس رستگاری و پیروزی است.
- 10300 11- التوفيق عناية الرَّحمن. 235 1 توفيق، عنایت پروردگار است.



- 12 10301 - التّوفيق افضل منقبة. 1 238 توفيق، برترین منقبت (و صفات نیک انسانی) است.
- 13 10302 - التّوفيق اشرف الحظین. 2 19 توفیق شریف ترین بخش از دو بخش بهره‌های الهی است.
- 14 10303 - التّوفيق و الخذلان يتجاذبان النّفس، فایّهما غلب كانت فی حیّزه.
- 46 2 توفیق و بی‌توفیقی (یا خواری) هر کدام نفس آدمی را به سوی خود می‌کشاند، و هر یک غالب شد، آدمی در تحت قدرت او خواهد بود.
- 15 10304 - بالتّوفيق تكون السّعادة. 201 3 سعادت آدمی به وسیله توفیق است.
- 16 10305 - حسن التّوفيق خير قائد. 3 386 توفیق نیکو، بهترین پیشوا و رهبر است.
- 17 10306 - حسن التّوفيق خير معين و حسن العمل خير قرین. 3 390 توفیق نیکو، بهترین کمک‌کار، و عمل نیکو بهترین همراه است.
- 18 10307 - خير الاجتهاد ما قارنه التّوفيق. 3 431 بهترین تلاش و کوشش آن است که توفیق با آن همراه باشد.
- 19 10308 - كيف يتمّتع بالعبادة من لم يعنه التّوفيق. 4 566 چگونه بهره‌مند می‌شود از عبادت کسی که توفیق کمکش نکند.
- 20 10309 - كما انّ الجسم و الظّل لا یفترقان، كذلك الدّین و التّوفيق لا یفترقان. 4 624 همان گونه که هر جسمی با سایه‌اش از یکدیگر جدا نمی‌شوند، به همین گونه دین و توفیق از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

- 10310 21- لم يوفّق من استحسن القبيح و أعرض عن قول النصيح. 5
- 104 موفق نشود کسی که کار زشت را نیکو بداند، و از گفتار خیرخواه دلسوز روی بگرداند.
- 10311 22- من وفقّ أحسن. 5 148 کسی که توفیق یابد کار نیک انجام دهد (یعنی منشأ انجام کار نیک، توفیق الهی است).
- 10312 23- من امدّه التّوفيق احسن العمل. 5 300 کسی که توفیق کمکش دهد کار را نیکو انجام دهد.
- 10313 24- من استنصح الله حاز التّوفيق.
- 5 302 کسی که از خدا خیرخواهی بجوید (یا خدا را خیرخواه خود بداند) توفیق را به دست آورده است.
- 10314 25- نحمد الله سبحانه على ما وفقّ له من الطّاعة و زاد عنه من المعصية.
- 6 176 سپاس می‌گوییم خدای سبحان را بر آنچه از فرمانبرداری و اطاعتش توفیق داده، و بر آنچه ما را از نافرمانیش دور کرده.
- 10315 26- لا معونة كالتّوفيق. 6 353 یاری و کمکی همچون توفیق نیست.
- 10316 27- لا ينفع علم بغير توفيق. 6 387 علم و دانشی بدون توفیق سود نبخشد.
- 10317 28- لا نعمة أفضل من التّوفيق.
- 6 381 نعمتی برتر از توفیق نیست.
- 10318 29- لا ينفع اجتهاد بغير توفيق.
- 6 406 تلاش و کوششی بدون داشتن توفیق سود ندهد.

10319 30- من لم يمدّه التّوفيق لم ينب الى الحقّ. 476 5 کسی که مدد نکند او را توفیق به سوی حق رو نیاورد.

### باب الوفاء

- 10320 1- الوفاء توأم الصدق. 70 1 وفا توأم و همزاد راست گویی است.
- 10321 2- الوفاء سجیة الكرام. 78 1 وفاداری شیوه بزرگان و مردان گرامی است.
- 10322 3- الوفاء عنوان الصّفاء. 150 1 وفا، نشانه و دلیل صفای باطن است.
- 10323 4- الوفاء نبیل. 12 1 وفا، نجابت و فضیلت است.
- 10324 5- الوفاء حصن السّودد. 261 1 وفا، قلعه و دژ محکم سیادت و آقایی است.
- 10325 6- الوفاء عنوان وفور الدّین و قوّة الامانة. 375 1 وفا، نشانه زیادی دین و قوت امانت است.
- 10326 7- الوفاء حلیة العقل و عنوان النّبیل. 10 2 وفا، زیور عقل و نشانه نجابت و برتری است.
- 10327 8- الوفاء توأم الامانة و زین الاخوة. 68 2 وفا، با امانت توأم و همزاد است و زیور برادری است.
- 10328 9- اشرف الخلائق الوفاء. 373 2 شریف ترین خصلتها و فاست.
- 10329 10- افضل الامانة الوفاء بالعهد.
- 402 2 برترین امانتداری وفای به عهد و پیمان است.
- 10330 11- افضل الصدق الوفاء بالعهود.
- 402 2 برترین راستگویی، وفای به عهد و پیمان است.

- 10331 12- احسن الصدق الوفاء بالعهد و افضل الجود بذل الجهد. 2 468  
 بهترین راستگویی وفا به عهد و پیمان است، و برترین جود و بخشش بذل از روی ناتوانی و نداری است.
- 10332 13- انّ الوفاء توأم الصدق و ما اعرف جنّة اوقى منه. 2 529 به راستی که وفا همزاد راست گویی است و سپری نگهدارنده تر از آن نمی شناسم.
- 10333 14- ان وقعت بینک و بین عدوک قصّة عقدت بها صلحا و البسته بها ذمّة، فحط عهدک بالوفاء و ارع ذمتک بالامانة، و اجعل نفسک جنّة بینک و بین ما اعطیت من عهدک. 3 9 اگر میان تو و دشمنان داستانی اتفاق افتاد که به خاطر آن قرارداد صلحی بستی و پیمانی منعقد کردی، به قرارداد خود وفا کن و پیمان خود را رعایت کن، و نفس خود را سپری قرار ده میان خود و میان پیمانی که بسته‌ای.
- 10334 15- بحسن الوفاء يعرف الابرار.  
 3 236 به وفای نیکو است که نیکان شناخته شوند.
- 10335 16- حسب الخلائق الوفاء. 3 400 مایه فخر و مباهات مردمان، وفاداری است.
- 10336 17- حط عهدک بالوفاء يحسن لك الجزاء. 3 401 پیمان خود را با وفاداری نگه دار تا پاداشت نیکو شود.
- 10337 18- سبب الايتلاف الوفاء. 4 120 سبب الفت و آمیزش وفاداری است.
- 10338 19- فاز من تجلبب الوفاء و اذرع الامانة. 4 418 رستگار شد کسی که وفاداری را همچون پیراهنی، و امانت را همچون زرهی به تن کرده است.

- 10339 20- علیک بالوفاء فانه اوقی جنّة.
- 289 4 بر تو باد به وفاداری که نگهدارترین سپر است.
- 10340 21- من وفی بعهدہ اعراب عن کرّمه. 265 5 کسی که به عهد خود وفا کند بزرگواری خود را آشکار کرده است.
- 10341 22- من احسن الوفاء استحقّ الاصطفاء. 348 5 کسی که نیکو وفاداری کند شایسته برگزیدن و انتخاب برای دوستی و رفاقت است.
- 10342 23- من ورد مناهل الوفاء روی من مشارب الصّفاء. 464 5 کسی که به آبشخورهای وفا در آید از جامهای صفا و پاکدلی سیراب گردد.
- 10343 24- من سکن الوفاء صدره، امن النّاس غدیره. 469 5 کسی که وفاداری در سینه‌اش جایگیر شود مردم از فریب و نیرنگ او ایمن گردند.
- 10344 25- من دلائل الايمان الوفاء بالعهد. 40 6 از نشانه‌های ایمان، وفای به عهد و پیمان است.
- 10345 26- من اشرف الشّيم الوفاء بالذّمم. 43 6 از شریف‌ترین خصلتها وفاداری به پیمانهاست.
- 10346 27- من افضل الاسلام الوفاء بالذّمم. 44 6 از برترین (خوی) اسلام، وفای به عهدها است.
- 10347 28- ما احسن الوفاء و اقبح الجفاء. 60 6 چه زیباست وفاداری، و چه زشت است بی‌وفایی.
- 10348 29- نعم الخلیقة الوفاء. 160 6 چه خوب اخلاقی است وفاداری.
- 10349 30- نعم قرین الصّدق الوفاء و نعم رفیق التّقوی الورع. 165 6 چه خوب همراهی است راستی با وفاداری، و چه خوب رفیقی است تقوا با ورع و پارسایی.

10350 31- نعم قرین الامانة الوفاء.

165 6 چه خوب قرین و همراهی است وفا برای امانتداری.

10351 32- وفاء بالذمم زینة الكرم.

224 6 وفا کردن به پیمانها زیور بزرگواری است.

10352 33- لا تعتمد علی مودة من لا یوفی بعهده. 283 6 اعتماد نکن به

دوستی کسی که به عهد خود وفا نکند.

10353 34- لا عهد لمن لا وفاء له. 403 6 عهد و پیمانی ندارد کسی که

وفا ندارد.

10354 35- الوفاء کرم. 12 1 وفاداری از بزرگواری است.

#### باب الوقت و المواقیت

10355 1- اجعل لنفسک فیما بینک و بین اللّٰه سبحانه افضل المواقیت و

الاقسام. 225 2 برای خویشتن میان خود و خدای سبحان برترین وقتها و

بخشهای زمان را قرار ده.

باب الوقار (سنگینی، بردباری، متانت)

- 10356 1- الوقار حلیة العقل. 70 1 وقار و سنگینی، زیور عقل است.
- 10357 2- الوقار ینجد الحلم. 80 1 وقار و متانت، حلم و بردباری را بلند مرتبه گرداند.
- 10358 3- السکينة عنوان العقل. 199 1 آرامش، نشانه عقل است.
- 10359 4- الوقار برهان النبیل. 199 1 سنگینی و وقار، دلیل نجابت و زیرکی است.
- 10360 5- ان افضل العلم السکينة و الحلم. 502 2 به راستی که برترین علم و دانش، آرامش و بردباری است.
- 10361 6- ان توقرت اکرمت. 24 3 اگر وقار داشته باشی، بزرگوار گردی.
- 10362 7- بالوقار تكثر الهیبة. 199 3 به وسیله وقار هیبت انسان زیاد شود.
- 10363 8- جمال الرجل الوقار. 362 3 زیبایی مرد، به وقار او است.
- 10364 9- علیک بالسکينة فانها أفضل زينة. 285 4 بر تو باد به آرامش و وقار، که آن برترین زیورهاست.
- 10365 10- غاية العلم السکينة و الحلم.
- 375 4 نهایت علم و دانش، آرامش و بردباری است.
- 10366 11- لتکن شیمتک الوقار فمن کثر خرقة استرذل. 53 5 باید خو و خصلت تو وقار باشد که هر کس حماقت و سبکی (یا خشونت و تندگی) او بسیار شد، پست به شمار آید.

- 12 10367 - من توفّر وقرّ. 139 5 کسی که با وقار و متانت باشد مردم او را سنگین شمارند و احترامش نگه دارند.
- 13 10368 - من کثر وقاره کثرت جلالته. 284 5 کسی که وقارش بسیار شد، جلالت و بزرگی او بسیار شود.
- 14 10369 - ملازمة الوقار تؤمن دنائة الطّيش. 131 6 ملازم بودن با وقار و سنگینی، از پستی سبک شدن، آدمی را ایمن سازد.
- 15 10370 - نعم الشّیمة السّکينة. 157 6 آرامش و وقار شیوه و خصلت خوبی است.
- 16 10371 - نعم الشّیمة الوقار. 161 6 سنگینی و متانت شیوه خوبی است.
- 17 10372 - وقار الرّجل یزینه و خرقة یشینه. 223 6 سنگینی مرد او را بیاراید و سبکی و کم عقلی، او را زشت و معیوب گرداند.
- 18 10373 - وقار الرّجل نور و زینة. 225 6 وقار مرد، برای او نور و زیوری است.

### باب التوقف (باز ایستادن)

- 1 10374 - لو انّ العباد حین جهلوا وقفوا لم یکفروا و لم یضلّوا. 113 5 اگر به راستی بندگان خدا آن گاه که ندانند توقف کرده و بایستند نه کافر می‌شوند و نه گمراه.



## باب التقوی

- 10375-1 - التَّقْوَى تَعَزَّ. 39 1 تقوا و پرهیزکاری عزت و سربلندی دهد.
- 10376-2 - التَّقْوَى اجْتَنَاب. 53 1 پرهیزکاری دوری کردن و اجتناب از گناهان است.
- 10377-3 - التَّقْوَى خَيْرِ زَاد. 132 1 پرهیزکاری بهترین توشه است.
- 10378-4 - التَّقْوَى اِزْكَى زِرَاعَةٍ. 161 1 تقوا پاکیزه‌ترین زراعت و کشتکاری است.
- 10379-5 - التَّقْوَى رَأْسُ الْحَسَنَات. 188 1 تقوا، اساس نیکی‌هاست.
- 10380-6 - التَّقْوَى رَأْسُ الْاِخْلَاق. 194 1 تقوا، اساس اخلاق است.
- 10381-7 - التَّقْوَى حِصْنٌ حَصِينٌ. 194 1 تقوا، قلعه و دژ محکمی است.
- 10382-8 - التَّقْوَى ذَخِيرَةٌ مَعَاد. 201 1 تقوا، توشه روز جزاست.
- 10383-9 - التَّقْوَى حِصْنُ الْمُؤْمِنِ. 262 1 تقوا، دژ و قلعه مؤمن است.
- 10384-10 - التَّقْوَى حِرْزٌ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا.
- 1 294 تقوا، حصاری است برای کسی که بدان عمل کند.
- 10385-11 - التَّقْوَى اَقْوَى اَسَاسٍ. 206 1 تقوا، محکم‌ترین اساس و پایه است.
- 10386-12 - التَّقْوَى مِفْتَاحُ الصَّلَاحِ. 233 1 تقوا، کلید صلاح و شایستگی است.
- 10387-13 - التَّقْوَى اَوْفَى حِصْنٍ وَ اَوْفَى حِرْزٍ. 351 1 تقوا، محکم‌ترین قلعه و نگهدارنده‌ترین جای نگهداری است.

- 14 10388 - المتّقون قلوبهم محزونة و شرورهم مأمونة. 1 355 مردمان با تقوا دلهاشان اندوهناک است و مردم از بدیها و شرارت آنها در امان هستند.
- 15 10389 - المتّقی قانع متنزه متعفّف.
- 375 1 آدم با تقوا، قانع و پاکدامن و خویشان دار است.
- 16 10390 - التّقوی حصن حصین لمن لجأ الیه. 2 2 تقوا، دژ محکمی است برای کسی که بدان پناه ببرد.
- 17 10391 - التّقوی جماع التّنزه و العفاف.
- 30 2 تقوا، گرد آورنده پاکیزگی و خویشان داری است.
- 18 10392 - التّقوی ثمرة الدّین و أمانة الیقین. 2 32 تقوا، میوه دین و نشانه یقین است.
- 19 10393 - المتّقی من اتّقی الذّنوب و المتّنزه من تنزه عن العیوب. 2 69 انسان با تقوا کسی است که از گناه پرهیز کند و پاکدامن کسی است که از عیبها پاکیزگی جوید.
- 20 10394 - المتّقون انفسهم عفیفة و حاجاتهم خفیفة و خیراتهم مأمولة و شرورهم مأمونة. 2 83 مردمان با تقوا نفسهاشان عفیف و پاک، و خواسته‌هاشان خفیف و سبک است، نیکی و خیراتشان مورد انتظار مردم است، و از بدیهاشان در امان هستند.
- 21 10395 - المتّقون اعمالهم زاکية و اعینهم باکیة و قلوبهم وجلة. 2 92 مردمان با تقوا، عملهاشان پاکیزه، چشمانشان گریان، و دلهاشان لرزان است.
- 22 10396 - المتّقون انفسهم قانعة و شهواتهم میتة، و وجوههم مستبشرة و قلوبهم محزونة. 2 84 مردمان با تقوا نفسهاشان قانع، و شهوتها و خواسته‌های

نفسانی آنها مرده است، چهره‌هاشان شکفته و شاداب، و دلهاشان اندوهگین است.

10397 23- المتّقی میتة شهوته مكظوم غیظه، فی الرّخاء شكور و فی المكاره صبور. 107 2 انسان با تقوا شهوتش مرده، خشمش را فرو خورده، در فراخی و آسودگی زندگی شاکر و سپاسگزار، و در سختیها و ناخوشیها شکیبا و بردبار است.

10398 24- التّقی آكد سبب بینك و بین الله ان اخذت به، و جنّة من عذاب الیم. 129 2 تقوا محکم‌ترین وسیله‌ای است میان تو و میان خداوند اگر آن را برگیری، و سپری از عذاب دردناک الهی است.

10399 25- التّقی ظاهره شرف الدّنیا و باطنه شرف الآخرة. 106 2 تقوا، ظاهر و برونش شرافت دنیا، و درونش شرافت و بزرگواری آخرت است.  
10400 26- التّقی لا عوض عنه و لا خلف فیہ. 153 2 تقوا و پرهیزکاری، نه عوضی دارد و نه جایگزینی (و هیچ چیز جای آن را پر نخواهد کرد).

10401 27- التّقی ان یتقی المرء کلّما یؤثمه. 154 2 پرهیزکاری آن است که آدمی پرهیز کند از هر آنچه او را گنهکار سازد.

10402 28- الجنّوا الی التّقی فانّه جنّة منیعة، من لجأ الیها حصّنته و من اعتصم بها عصمته. 261 2 پناه ببرید به تقوا که به راستی سپری نگهدارنده است، هر کس بدان پناه برد نگاهش دارد، و هر کس بدان چنگ زند او را حفظ کند.

10403 29- اتّق تفز. 174 2 تقوا داشته باش تا پیروزی یابی.

- 30 10404 - اشعر قلبک التّقوی و خالف الهوی تغلب الشّیطان. 195 2 تقوا را شعار دل خویش گردان، و با هوا و هوس مخالفت کن، تا بر شیطان پیروز شوی.
- 31 10405 - اتّق الله بعض التّقی و ان قلّ، و اجعل بینک و بینه سترا و ان رقّ.
- 196 2 قدری از خدا بترس اگر چه اندک باشد، و میان خود و خدا پرده‌ای قرار ده اگر چه رقیق و نازک باشد.
- 32 10406 - اتّق الله الّذی لا بدّ لک من لقائه و لا منتهی لک دونه. 207 2 بترس از خدایی که تو را از دیدار او چاره‌ای نیست، و جز او پایانی برای تو نیست.
- 33 10407 - اتّق الله فی نفسک، و نازع الشّیطان قیادک، و اصرف الی الآخرة وجهک، و اجعل لله جدک. 211 2 در باره خویشتن از خدا بترس، و از اختیار شیطان مهار خود را بیرون آور، و روی خود را به سوی آخرت بگردان، و تلاش و کوشش خود را برای خدا خالص گردان.
- 34 10408 - اتّقوا الله جهة ما خلقکم له.
- 239 2 تقوای الهی داشته باشید بدان جهت که شما را برای آن آفریده است.
- 35 10409 - اتّقوا الله الّذی ان قلتّم سمع و ان أضمرتم علم. 246 2 بترسید از آن خدایی که اگر سخنی بگویید می‌شنود، و اگر در درون خویش پنهان کنید می‌داند.
- 36 10410 - اتّقوا الله حقّ تقاته واسعوا فی مرضاته و احذروا ما حدّركم من الیم عذابه. 250 2 تقوای الهی داشته باشید آن گونه که شایسته تقوای او

است، و در راه جلب خوشنودی هایش تلاش کنید، و از آنچه شما را بیم داده از عذاب دردناک خود، پرهیز کنید.

10411 37- اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مِّنْ سَمْعٍ فَخْشَعٍ وَاقْتِرْفٍ فَاعْتِرْفٍ، وَ عِلْمٍ فَوْجِلٍ، وَ حَازِرٍ فَبَادِرٍ، وَ عَمَلٍ فَاحْسَنِ. 258 2 بترسید از خدا ترسیدن کسی که شنیده و خاشع گشته است، و گناه کرده و اعتراف بدان نموده، و دانسته و بدان جهت ترسیده است، و پرهیز کرده و شناخته، و عمل کرده و آن را نیکو انجام داده است.

10412 38- اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مِّنْ دَعَى فَاجَابٍ وَ تَابٍ فَانَابٍ وَ حَذْرٍ فَحَذَرَ وَ عِبْرٍ فَاعْتَبَرَ وَ خَابٍ

فامن. 259 2 تقوای الهی داشته باشید، تقوای کسی که او را خوانده‌اند و اجابت کرده، و توبه کرده، پس رو آورده، و او را بیم داده‌اند و ترسان گشته، و اندرزش داده‌اند و عبرت گرفته، و ترسیده و به همان جهت ایمن گشته است.

10413 39- اعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتَهُ، وَ مَعْقَلًا مَنِيعًا ذُرْوَتَهُ. 261 2 چنگ زنید به تقوای الهی، زیرا تقوا ریسمانی دارد که دستگیره‌اش محکم است، و پناهگاهی است که قلّه‌اش بلند و مرتفع می‌باشد.

10414 40- اِلَّا وَ اِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذَلَّلَ حَمْلَ عَلَيْهَا اَهْلُهَا وَ اعْطَوْا اَزْمَتَهَا فَاوردتهم الجنّة. 2 333 آگاه باشید که به راستی تقوا مرکب‌هایی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آنها سوارند، و زمامشان را به دست دارند و تا درون بهشت آنان را به پیش می‌برند.

10415 41- اَيْنَ الْاَبْصَارِ اللَّامِحَةِ مَنَارِ التَّقْوَى. 2 364 کجایند چشم‌هایی که به مناره‌ها و نشانه‌های تقوا دوخته شده‌اند 10416 42- اَيْسُرُكَ اِنْ تَكُونَ مِّنْ حِزْبِ اللَّهِ الْغَالِبِينَ اتَّقِ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَ احْسِنِ فِي كُلِّ امْرُوكِ، «فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ

اتَّقُوا و الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ». 2 367 آيا شادمان کند تو را که بوده باشی از  
حزب خدا که پیروزند (اگر چنین خواهی) از خدای سبحان بترس، و در همه  
کارهای خود نیکوکاری و احسان کن، که به راستی خداوند با مردمان با تقوا و  
با کسانی است که احسان و نیکوکاری کنند. 2 10417 43- ابرگم اتقاکم. 2  
370 نیکوکارترین شما پرهیزکارترین شما است.

44 10418 - اکیس الکیس التَّقوی. 2 372 زیرک‌ترین زیرکیها، تقوای الهی  
است.

45 10419 - اوقی جنة التَّقوی. 2 378 نگهدارترین سپرها، تقواست.

46 10420 - امنع حصون الدین التَّقوی.

2 390 بلندترین و استوارترین قلعه‌های دین، تقوا و پرهیزکاری است.

47 10421 - انَّ الاتقیاء کلَّ سخیّ متعفّف محسن. 2 491 به راستی که

پرهیزکاران، مردمان با تقوا و هر آدم سخاوتمند خویشتن‌دار نیکوکاری است.

48 10422 - انَّ التَّقوی عصمة لک فی حیاتک و زلفی لک بعد مماتک. 2

509 به راستی که تقوا در زمان زندگی و حیات نگهدارنده تو است و پس از  
مرگت سبب نزدیکی تو به خدای تعالی است.

49 10423 - انَّ الله تعالی اوصاکم بالتَّقوی و جعلها رضاه من خلقه فاتَّقوا

الله الذی أنتم بعینه، و نواصیکم بیده. 2 587 به راستی که خدای تعالی شما را  
به تقوا سفارش فرموده و آن را سبب رضا و خوشنودی خود از خلق قرار داده،  
پرهیزید از خدایی که شما منظور نظر او بوده و زمام اختیار شما به دست  
اوست.

50 10424 - انَّ تقوی الله حمت أولیاءه محارمه، و الزمت قلوبهم مخافته

حتی اسهت لیالیهم و اظمأت هواجرهم فاخذوا الرّاحة بالتّعب و الرّیّ بالظّمأ. 2

588 به راستی که تقوای الهی دوستان خدا را از ارتکاب محرمات باز می‌دارد، و دلهاشان را ملازم خوف و ترس خویش قرار دهد، تا آنجا که در دل شب بیدارشان می‌دارد، و در روزهای گرم و سوزان به روزه‌داری وامی‌دارد، مشقت را به جای راحتی، و تشنگی را به جای سیرابی انتخاب کرده‌اند.

10425 51- انّ المتّقين ذهبوا بعاجل الدّنيا و الآخرة، شارکوا اهل الدّنيا فی دنياهم و لم یشارکهم اهل الدّنيا فی آخرتهم. 2 589 به راستی که پرهیزکاران هم از دنیای زودگذر و هم از سرای آخرت بهره گرفته‌اند، با مردم دنیا در دنیاشان شریک گشتند، در صورتی که اهل دنیا در آخرت با آنها شریک نیستند.

10426 52- انّ تقوی اللّٰه هی الزّاد و المعاد، زاد مبلّغ و معاد منجیح، دعا الیها اسمع داع و وعایها خیر واع، فاسمع داعیها و فاز واعیها. 2 590 به راستی که تقوای الهی هم زاد و توشه است و هم پناهگاه، توشه‌ای است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند، و پناهگاهی است که او را از خطرهای نجات می‌دهد، دعوت کننده به آن بهترین دعوت کنندگان، و پاسدارش بهترین پاسداران، و به همین دلیل دعوت خود را به همه رسانده و پاسدار را به رستگاری رسانده است.

10427 53- انّ التّقوی حقّ اللّٰه سبحانه علیکم و الموجبة علی اللّٰه حقّکم فاستعینوا باللّٰه علیها و توسّلوا الی اللّٰه بها. 2 591 به راستی که تقوا و پرهیزکاری حق خدای سبحان است به گردن شما و وسیله‌ای است که حق شما را بر خدا واجب گرداند، پس برای به چنگ آوردن آن از خدا کمک جوئید و به وسیله آن به خدا توسّل پیدا کنید.

10428 54- انّ تقوی اللّٰه لم تزل عارضة نفسها علی الامم الماضین و الغابین لحاجتهم الیها غدا اذا اعاد اللّٰه ما ابدأ و اخذ ما اعطی، فما اقلّ من

حملها حقّ حملها. 591 2 به راستی که تقوای الهی پیوسته خود را به اّمتهای گذشته و آینده عرضه می‌دارد، چون در فردای قیامت بدان نیازمندند، هنگامی که خداوند آنچه را که آفریده بازمی‌گرداند، و آنچه را که عطا فرموده باز می‌ستاند، و چه کم هستند آنها که تقوا را پذیرفته و آن چنانکه باید آن را حمل کرده باشند 55 10429 - انّ لتقوی اللّٰه حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته. 592 2 به راستی که تقوای الهی را ریسمانی است که دستگیره‌اش محکم و قلعه‌ای است که جایگاهش بلند و استوار است.

56 10430 - انّ التّقوی منتهی رضی اللّٰه من عباده و حاجته من خلقه، فاتّقوا اللّٰه الذی ان اسررتم علمه و ان اعلنتم کتبه. 593 2 به راستی که تقوا آخرین حدّ رضای خداوند از بندگانش می‌باشد و نهایت خواسته او از آنهاست، پس از آن خداوندی بترسید که اگر کاری را در پنهانی انجام دهید می‌داند، و اگر آشکارا به جا آورید می‌نویسد.

57 10431 - انّ التّقوی دار حصن عزیز لمن لجأ الیه، و الفجور دار حصن ذلیل لا یحرز اهله و لا یمنع من لجأ الیه. 594 2 به راستی که تقوا قلعه‌ای محکم و نیرومند است برای کسی که بدان پناه برد، و کار بد و گناه قلعه‌ای است سست و بی‌دفاع که اهل خود را از بدی باز نمی‌دارد، و کسی را که بدان پناهنده شود نگه نمی‌دارد.

58 10432 - انّ التّقوی فی الیوم الحرز و الجنّة، و فی غد الطّریق الی الجنّة، مسلکها واضح و سالکها رابح. 595 2 به راستی که تقوا امروز پناهگاه و سپر است، و فردای قیامت راه رسیدن به بهشت است، جاده تقوا واضح و روشن، و پوینده آن سودمند خواهد بود.



59 10433 - انّ تقوى الله عمارة الدين و عماد اليقين، و أنّها لمفتاح صلاح و مصباح نجاج. 2 596 به راستی که تقوای الهی وسیله آبادی دین و استوانه یقین است و به راستی که آن، کلید شایستگی و چراغ رستگاری است.

60 10434 - انّ من فارق التّقوی اغری باللذات و الشهوات و وقع فی تیه السیّات و لزمه کبیر التّبعات. 2 597 به راستی کسی که از تقوا مفارقت کند به کامیابیها و خواسته‌های نفسانی حریص شود، و در وادی خطرناک بدیها و گناهان در افتد، و به پی آمدهای بزرگ آنها دچار گردد.

61 10435 - انّ تقوى الله مفتاح سداد و ذخیره معاد و عتق من کلّ ملکه و نجاه من کلّ هلكة، بها ینجو الهارب و تنجح المطالب و تنال الرغائب.

2 597 به راستی که تقوای الهی کلید هر دری است و ذخیره روز رستاخیز و وسیله آزادی از هر نوع بردگی، و نجات از هرگونه هلاکتی است، در پرتو تقوا فراریان رهایی یابند و به سرمنزل مقصود در آیند، و به هر هدف و آرمانی برسند.

62 10436 - ان اتّقی الله وقاک. 3 24 اگر از خداوند بترسی خدا تو را نگه دارد.

63 10437 - انکم الی ازواد التّقوی احوج منکم الی ازواد الدنیا. 3 62 به راستی که شما به توشه‌های تقوا نیازمندتر هستید تا به توشه‌های دنیا.

64 10438 - اذا آمنت بالله و اتّقیته محارمه احلک دار الامان و إذا ارضیته تغمّدک بالرّضوان. 3 179 هرگاه ایمان آوری به خدا و از محرمات او پرهیز کنی تو را در خانه امنیت فرود آورد، و هرگاه خوشنود گردانی او را خداوند به خشنودی خود تو را بیوشاند.

65 10439 - بالتّقوی تقطع حمة الخطایا.

- 223 3 به وسیله پرهیزکاری بریده شود زهر گناهان (یعنی تقوا پادزهری است برای گناهان گذشته انسان).
- 66 10440 - بالتقوى قرنت العصمة.
- 233 3 عصمت و نگه‌داری خداوند به تقوا و پرهیزکاری مقرون است.
- 67 10441 - بالتقوى تزكوا الاعمال. 235 3 به وسیله تقواست که اعمال پاکیزه گردد.
- 68 10442 - ثوب التقي اشرف الملابس.
- 346 3 جامه تقوا شریف‌ترین جامه‌هاست.
- 69 10443 - حرام على كل قلب متولّه بالدنيا أن يسكنه التقوى. 3 405 سکونت تقوا در هر دلی که شیفته به دنیا است، حرام است.
- 70 10444 - خلو القلب من التقوى يملأه من فتن الدنيا. 3 456 دلی که از تقوای الهی خالی باشد فتنه‌های دنیا آن را پر کند.
- 71 10445 - داواو بالتقوى الاسقام و بادروا بها الحمام، و اعتبروا بمن اضعها و لا يعتبرن بكم من اطاعها.
- 23 4 به وسیله تقوا بیماریها را درمان کنید، و بدان بر مرگ پیشی گیرید، و عبرت گیرید از کسی که تقوا را وا گذاشته، و مبادا کسی که از تقوا فرمانبرداری کرده از شما عبرت گیرد.
- 72 10446 - سبب صلاح الايمان التقوى.
- 120 4 وسیله اصلاح ایمان تقوا و پرهیزکاری است.
- 73 10447 - سادة اهل الجنة الاتقياء الابرار. 4 137 آقایان و مهتران اهل بهشت، مردمان با تقوای نیکوکار هستند.

10448 74- صفتان لا يقبل الله سبحانه الاعمال الا بهما: التقى و  
الاخلاص.

222 4 دو صفت است که خدای سبحان عملهای بندگان را نپذیرد مگر به  
وسیله آنها یکی تقوا و دیگری اخلاص است (که بدون داشتن این دو عملی را  
نپذیرد).

10449 75- طوبى لمن اشعر التقوى قلبه.

238 4 خوشا به حال کسی که تقوا را شعار دل خویش قرار داده است.

10450 76- طوبى لمن اطاع محمود تقواه و عصى مذموم هواه. 242 4  
خوشا به حال کسی که از تقوای پسندیده فرمانبرداری کند و هوا و هوس  
نکوهیده را نافرمانی نماید.

10451 77- عليك بالتقى فانه خلق الانبياء. 285 4 بر تو باد به تقوا و  
پرهیزکاری که آن، خو و خصلت پیامبران الهی است.

10452 78- عليك بالتقوى فانه اشرف نسب. 287 4 بر تو باد به تقوا که  
آن شریف‌ترین نسب آدمی است.

10453 79- عليك بتقوى الله فى الغيب و الشهادة، و لزوم الحق فى  
الغضب و الرضى. 294 4 بر تو باد به تقوای الهی در نهان و آشکار و ملازمت با  
حق در خشم و رضا.

10454 80- عليكم بالتقوى فانه خير زاد و احرز عتاد. 306 4 بر شما باد  
به تقوا و پرهیزکاری که آن بهترین توشه و محکم‌ترین وسیله آماده شده است.

10455 81- فاتقوا الله تقيّة من انصب الخوف بدنه و أسهر التهجّد غرار  
نومه و اظماء الرجاء هواجر يومه.

432 4 تقوای الهی داشته باشید همچون تقوای کسی که ترس بدنش را کوفته و خسته کرده، و شب زنده‌داری خواب را از چشمش ربوده، و امید به رحمت حق او را به تشنگی روزه‌های گرم واداشته است.

82 10456 - فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مِنْ أَيْقُنِ فَاحْسِنِ وَ عِبْرٍ فَاعْتَبِرْ وَ حَذْرٍ فَازْجِرْ وَ بَصْرٍ فَاسْتَبْصِرْ وَ خَافِ الْعِقَابِ وَ عَمَلِ لِيَوْمِ الْحِسَابِ. 437 4 تقوای الهی داشته باشید همچون تقوای کسی که چون (به مرگ و دیدار پروردگار خود) یقین کند نیکی نماید، و هرگاه درس عبرتی به او بدهند عبرت گیرد، و چون او را بر حذر دارند بپذیرد، و اگر منعش کنند باز ایستد، و چون بینایش کنند بینایی گیرد، و از کیفر و عقاب بترسد و برای روز حساب کار کند.

83 10457 - فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةً مِنْ شُغْلِ بِالْفِكْرِ قَلْبِهِ وَ أَوْجَفِ الذِّكْرِ بِلِسَانِهِ وَ قَدَمِ الْخَوْفِ لِأَمَانِهِ. 439 4 ای بندگان خدا تقوای الهی داشته باشید همچون تقوای کسی که فکر و اندیشه دلش را مشغول کرده، زبانش با سرعت به ذکر خدا می‌گردد، و برای ایمنی در قیامت ترس از مسئولیت را پیش فرستاده است.

84 10458 - فَاتَّقُوا اللَّهَ جِهَةً مَا خَلَقَكُمْ لَهُ وَ احْذَرُوا مِنْهُ كَمَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ وَ اسْتَحَقُّوا مِنْهُ مَا أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّنَجُّزِ لَصَدَقَ مِيعَادُهُ وَ الْحَذْرُ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ.

440 4 تقوای الهی داشته باشید به خاطر هدفی که شما را برای آن آفریده، و از مخالفتش بر حذر باشید، آن چنانکه به شما هشدار داده تا استحقاق چیزهایی را که به شما وعده پیدا کنید، که وعده او قطعی و تهدید او نیز ترسناک است.

85 10459 - فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مِنْ نَظَرِ فِي كَرَّةِ الْمُؤْتَلِّ وَ عَاقِبَةِ الْمَصْدَرِ وَ مَغْبَةِ الْمَرْجِعِ، فَتَدَارِكُ فَارِطَ الزَّلَّلِ وَ اسْتَكْتَرِ مِنَ صَالِحِ الْعَمَلِ. 442 4 تقوای الهی

داشته باشید همچون کسی که در بازگشت به عالم آخرت و سرانجام زندگی و عاقبت کار می‌اندیشد، و در نتیجه لغزش گذشته را تدارک کند، و عمل صالح بسیاری انجام دهد.

86 10460 - كثرة التَّقَى عنوان وفور الورع. 4 590 تقوای بسیار نشانه وفور پارسایی است.

87 10461 - فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةً مِنْ شَرِّ تَجْرِيرِهَا وَجَدِّ تَشْمِيرِهَا وَ اَكْمَشِ فِي مَهْلٍ وَ بَادِرِ عَنِ وَ جَلِّ. 4 441 تقوای الهی داشته باشید همچون تقوای کسی که دامن خود را (برای اطاعت حق) به کمر زده، و سخت می‌کوشد، و در این فاصله به سرعت در راه خدا گام برمی‌دارد، و از ترس کارهای بد خود به سوی آمرزش خدا رو می‌آورد.

88 10462 - كُنْ مُؤْمِنًا تَقِيًّا مُتَّقِنًا عَفِيفًا.

613 4 مؤمنی باش با تقوا، و اهل قناعت و پرهیزکاری باش.

89 10463 - لِّلْمُتَّقِي هُدًى فِي رِشَادٍ وَ تَحَرُّجٍ عَنِ فِسَادٍ وَ حِرْصٍ فِي اِصْلَاحٍ مَعَادٍ. 5 40 از خصوصیات انسان با تقواست: راهنمایی و یا راهنما بودن در راه راست و باز ایستادن از فساد، و حرص و تلاش در راه اصلاح معاد (و وضع حال خود در قیامت).

90 10464 - لِيَكُنْ زَادَكَ التَّقْوَى. 5 51 باید توشه تو تقوای الهی باشد.

91 10465 - لَوْ اَنَّ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ كَانَتَا عَلَيَّ عَبْدًا رَتَقًا ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهَا مَخْرَجًا وَ رِزْقًا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. 5 118 اگر به راستی آسمانها و زمین درهای خود را به روی بنده‌ای بسته باشند، و آن بنده تقوای الهی پیدا کند، حتما خداوند راه گشایشی برای او فراهم خواهد کرد و از جایی که گمان ندارد روزیش خواهد داد.

- 92 10466 - من اتقى اصلح. 147 5 کسی که تقوا داشته باشد اصلاح شود.
- 93 10467 - من اتقى الله وقاه. 171 5 کسی که تقوای الهی داشته باشد، خدا او را نگه دارد.
- 94 10468 - من اتقى ربّه کان کریمًا. 265 5 کسی که از پروردگار خود بترسد بزرگوار است.
- 95 10469 - من اتقى الله فاز و غنی. 291 5 کسی که تقوای الهی داشته باشد رستگار شده و بی‌نیاز گردیده است.
- 96 10470 - من اشعر قلبه التّقوی فاز عمله. 328 5 کسی که تقوا را شعار دل خویش گرداند عمل او به پیروزی رسد.
- 97 10471 - من اتقى الله سبحانه جعل له من کلّ همّ فرجا و من کلّ ضیق مخرجا. 380 5 کسی که تقوای خدای سبحان داشته باشد خداوند برای او از هر اندوهی گشایشی و از هر تنگنایی، راهی فراهم خواهد کرد.
- 98 10472 - من احبّ فوز الآخرة فعليه بالتّقوی. 394 5 کسی که رستگاری و پیروزی آخرت خواهد باید تقوا و پرهیزکاری پیدا کند.
- 99 10473 - من تعرّی عن لباس التّقوی لم یستتر بشیء من أسباب الدنیا. 404 5 کسی که از جامه تقوا و پرهیزکاری برهنه شود به هیچ وسیله دیگری از وسائل دنیا پوشیده نشود.
- 100 10474 - من تسربل اثواب التّقوی لم یبیل سرباله. 422 5 کسی که جامه‌های پرهیزکاری را بر اندام خود بیوشاند هیچ گاه جامه‌اش کهنه نشود.
- 101 10475 - ما اصلح الدین کالتّقوی.
- 54 6 چیزی همانند تقوا و پرهیزکاری دین را اصلاح نمی‌کند.

- 10476 102- ما اتقى احد الا سهل الله مخرجه. 6 72 هیچ کس نیست که پرهیزکاری کند جز آنکه خداوند راه کار را بر او آسان کند.
- 10477 103- ملاك التقي رفض الدنيا.
- 6 117 ملاك تقوا و پرهیزکاری واگذاردن دنیا (و قطع علاقه به آن) است.
- 10478 104- ملوك الجنة الاتقياء و المخلصون. 6 134 پادشاهان و فرمانروایان بهشت پرهیزکاران و مخلصان هستند.
- 10479 105- هدى من اشعر التقوى قلبه.
- 6 192 به راه راست هدایت شده کسی که تقوا را شعار قلب خویش گردانده است.
- 10480 106- و اتقوا الله الذي اعذر و احتج بما نهج، و حذرکم عدواً نفذ في الصدور خفيًا، و نفت في الآذان نجيا.
- 6 254 بترسید از آن خدایی که با بیم دادن و انذار خود راه عذر را بسته و با دلیل روشن حجّت را تمام کرده، و شما را بر حذر داشته از دشمنی که پنهانی در سینه‌ها راه می‌یابد، و آهسته در گوشها می‌دمد.
- 10481 107- لا تضع من رفعته التقوى.
- 6 275 پست مکن آن کس را که تقوا او را بلند کرده است.
- 10482 108- لا تقدم و لا تحجم الا على تقوى الله و طاعته تظفر بالنجح و النهج القويم. 6 309 پیش مرو و باز نایست مگر بر پایه تقوای الهی و فرمانبرداری او تا به هدف خود و راه راست دست یابی.
- 10483 109- لا كرم كالتقوى. 6 350 بزرگواری همچون تقوا نیست.
- 10484 110- لا زاد كالتقوى. 6 354 توشه‌ای همچون تقوا نیست.
- 10485 111- لا حصن أمنع من التقوى.

382 6 قلعه و حصارى محكم تر از تقوا نيست.

112 10486 - لا يهلك على التَّقوى سنخ اصل و لا يظماً عليها زرع. 6

420 هلاك نمى شود بر پايه تقوا هيچ ريشه اصلى و عمل بزرگى، و تشنه نمى ماند بر مبنای آن هيچ زرع و كشتى (يعنى عملهاى كوچك).

113 10487 - لا يقلّ عمل مع تقوى و كيف يقلّ ما يتقبّل. 6 407 هيچ

عملى با وجود تقوا در آن عمل كوچك نيست، و چگونه كوچك باشد چيزى كه (به درگاه خدا) پذيرفته مى شود 114 10488 - لا ينفع الايمان بغير تقوى.

412 6 ايمان بدون داشتن تقوا سود ندهد.

115 10489 - يستدلّ على دين الرجل بحسن تقواه و صدق ورعه. 6 449

راهنمايى شود بر ديندارى مرد به تقواى نيكو و صداقت در پارسايى او.

116 10490 - من توقّى سلم. 5 138 كسى كه تقوا داشته باشد سالم

خواهد ماند.

117 10491 - لا شرف اعلى من التَّقوى. 6 433 هيچ بزرگوارى برتر از

تقوا نيست.



باب التقیة (تظاهر بر خلاف عقیده)

- 10492-1 - التَّقِيَّةُ دِيَانَةٌ. 39 1 تَقِيَّةٌ دِينِدَارِيٌّ اِسْت. .
- 10493-2 - الفَجُورُ لَا تَقِيَّةَ لَهُ. 254 1 شَخْصٌ كُنْهَكَارٌ (يَا زَنَّاكَارُ) تَقِيَّةٌ نَدَارِدُ.
- 10494-3 - تَقِيَّةُ الْمُؤْمِنِ فِي قَلْبِهِ وَ تَوْبَتُهُ فِي اعْتِرَافِهِ. 285 3 تَرَسٌ مُؤْمِنٌ دَرِ دَلِّ اَوْ اِسْتِ وَ تَوْبَهَاشِ دَرِ اعْتِرَافِ اَوْ اِسْتِ بَهْ كُنْهَ (يَعْنِي بَهْ زَبَانِ اعْتِرَافِ بَهْ كُنْهَ) مِي كُنْدِ اِگَرِ چَهْ كُنْهَهِ نَدَارِدُ، مَانَنْدِ اِئْمَهٗ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- 10495-4 - عَلِيكَ بِالتَّقِيَّةِ فَانَّهَا شِيْمَةٌ الْاِفْاضِلِ. 295 4 بَرِ تَوْبَادِ بَهْ تَقِيَّةِ كِهْ اَنْ شِيُوَهْ بَزَرْكَانِ اِسْتِ.
- 10496-5 - مِنْ اَحْبَبْنَا بِقَلْبِهِ وَ اَبْغَضْنَا بِلِسَانِهِ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ. 242 5 كَسِي كِهْ دَرِ دَلِّ مَارِ دُوسْتِ بَدَارِدُ وَ (اَزْ رُويِ تَرَسِ وَ تَقِيَّةِ) بَهْ زَبَانِ مَارِ دَشْمَنِ بَدَارِدُ اَوْ دَرِ بَهْسْتِ اِسْتِ.
- 10497-6 - لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ. 404 6 دِينَ نَدَارِدُ كَسِي كِهْ تَقِيَّةِ نَدَارِدُ.

## باب التوکل

- 10498 1- التَّوَكَّلْ كفاية. 1 26 توکل بر خدا برای انسان بسنده است (و خدا او را حفظ می‌کند).
- 10499 2- التَّوَكَّلْ بضاعة. 1 65 توکل بر خدا سرمایه است.
- 10500 3- التَّوَكَّلْ خیر عماد. 1 133 توکل بهترین تکیه‌گاه است.
- 10501 4- التَّوَكَّلْ حصن الحکمة. 1 146 توکل قلعه حکمت و فرزاندگی است.
- 10502 5- التَّوَكَّلْ أفضل عمل. 1 159 توکل برترین عمل است.
- 10503 6- التَّوَكَّلْ من قوّة اليقین. 1 184 توکل از قوت یقین سرچشمه گیرد.
- 10504 7- الاتِّكَالَ على القضاء أرواح.
- 348 1 توکل بر قضا و قدر الهی آسایش بیشتری به انسان می‌دهد.
- 10505 8- التَّوَكَّلْ كفاية شريفة لمن اعتمد عليه. 2 2 توکل بر خدا کفایت‌کننده شریفی است برای کسی که بر آن اعتماد کند.
- 10506 9- التَّوَكَّلْ التَّبري من الحول والقوّة و انتظار ما يأتي به القدر. 2 80 توکل یعنی بیزاری جستن از جنبش و نیروی خود و چشم به راه بودن آنچه را قدر و قضای الهی بیاورد.
- 10507 10- أصل قوّة القلب التَّوَكَّلْ على الله. 2 414 ریشه و اساس قوت و نیروی دل توکل بر خداست.

- 11 10508 - اقوى الناس ايمانا اكثرهم توکلا على الله سبحانه. 2 429  
نیرومندترین مردم در ایمان کسی است که توکل او بر خدای سبحان بیشتر از دیگران باشد.
- 12 10509 - انّ حسن التّوکل لمن صدق الايقان. 2 488 به راستی که توکل نیکو از صداقت و درستی یقین داشتن، سرچشمه می‌گیرد.
- 13 10510 - انّ من ابغض الخلاق الى الله تعالى رجلا وکله الى نفسه جائرا عن قصد السبيل سائرا بغير دليل. 2 584 به راستی از زمره مبغوض‌ترین مردم در پیشگاه خدای تعالی مردی است که خداوند او را به خود واگذارده، و از راه راست منحرف گشته، و بدون راهنما به پیش می‌رود.
- 14 10511 - بحسن التّوکل يستدلّ على حسن الايقان. 3 224 به توکل نیکو راهنمایی شود بر یقین نیکو.
- 15 10512 - توکل على الله سبحانه فانه قد تکفل بكفاية المتوکلين عليه. 3 288 بر خدای سبحان توکل کن زیرا خداوند به عهده گرفته است کفایت کردن آنها را که بر او توکل کنند. 13 10516 - حسن توکل العبد على الله على قدر ثقته به. 3 387 توکل نیکوی بنده به خدای تعالی به اندازه اعتماد او بر خدا است.
- 17 10514 - حسبك من توکلک ان لا ترى لرزقک مجريا الا الله سبحانه. 3 402 توکل تو بر خدا به همین اندازه کافی است که روزی رسانی برای خود جز خدای سبحان نبینی.
- 18 10515 - زلفى لمن ارتقب و ثقة لمن توکل و راحة لمن فوؤص و جنة لمن

صبر. 115 4 (و در وصف ایمان فرموده: وسیله تقرب و نزدیکی به خدا است برای کسی که نگهبانی کند، و مایه اطمینان و اعتمادی است برای کسی که توکل کند، و آسایشی است برای کسی که کار خود به خدا واگذارد، و سپری است برای آن کس که صبر کند.

19 10516 - صلاح العبادۃ التّوکل. 195 4 صلاح و شایستگی عبادت توکل بر خدا است.

20 10517 - فی التّوکل حقیقه الايقان.

401 4 حقیقت یقین داشتن در توکل به خدا است.

21 10518 - کلّ متوکل مکفی. 525 4 هر که توکل (بر خدا) کند خداوند کفایتش خواهد کرد.

22 10519 - کیف يتخلّص من عناء الحرص من لم یصدق توکله. 567 4 چگونه خلاصی یابد از تعب و رنج حرص کسی که توکل او صادق و راست نباشد.

23 10520 - کن متوکلًا تکن مکفیا. 599 4 متوکل بر خدا باش تا کفایت شوی.

24 10521 - لیس لمتوکلّ عناء. 72 5 شخص متوکل رنج و تعبی ندارد.

25 10522 - من توکلّ کفی. 143 5 کسی که توکل کند کفایت شود.

26 10523 - من توکلّ لم یهتّم. 159 5 کسی که توکل کند اندوهناک نگردد.

27 10524 - من توکلّ علی اللّٰه کفاه. 171 5 کسی که بر خدا توکل کند خداوند او را کفایت کند.

28 10525 - من وثق باللّٰه توکلّ علیه.

220 5 کسی که به خدا اعتماد داشته باشد بر او توکل کند.

29 10526 - من كان متوكِّلاً لم يعدم الاعانة. 233 5 کسی که بر خدا توکل کند کمک خدا را از دست نخواهد داد.

30 10527 - من توكل على الله غني عن عباده. 260 5 کسی که بر خدا توکل کند از بندگان خدا بی‌نیاز گردد.

31 10528 - من توكل على الله كفى و استغنى. 292 5 کسی که بر خدا توکل کند کفایت شود و بی‌نیاز گردد.

32 10529 - من توكل على الله تسهلت له الصعاب. 397 5 کسی که بر خدا توکل کند سختی‌ها بر او آسان گردد.

33 10530 - من توكل على الله اضاءت له الشبهات و كفى المؤمنات و امن التبعات. 414 5 کسی که بر خدا توکل کند شبهه‌ها بر او روشن شود، و از هزینه‌های زندگی کفایت شود، و از بی‌آمدها در امان ماند.

34 10531 - من توكل على الله ذلت له الصعاب و تسهلت عليه الاسباب و تبوأ الخفض و الكرامة. 425 5 کسی که بر خدا توکل کند دشواریها بر او هموار گردد، و اسباب کار بر او آسان شود، و در وسعت و کرامت فرود آید.

35 10532 - لا تجعلنّ لفسك توكلاً الا على الله، و لا يكن لك رجاء الا الله.

289 6 زنهار برای خود توکلی قرار مده جز بر خدا، و مایه امیدی برای تو نباشد جز خداوند.

36 10533 - ينبغى لمن رضى بقضاء الله سبحانه ان يتوكل عليه. 443 6 شایسته است برای کسی که به قضا و قدر خدای سبحان خوشنود است که بر او توکل کند.

## باب الوالد و الولد (پدر و فرزند)

- 10534 1- الولد الصّالح أجمل الذّكرين. 23 2 فرزند صالح و شایسته، زیباترین یادآوری از دو بخش یادآوری انسان است.
- 10535 2- الولد احد العدوین. 24 2 فرزند، یکی از دو دشمن است.
- 10536 3- اشدّ المصائب سوء الخلف.
- 392 2 بدترین مصیبتها جانشین (و فرزند) بد است.
- 10537 4- برّ الوالدین اکبر فریضة.
- 259 3 نیکی به پدر و مادر بزرگترین فریضة است.
- 10538 5- برّوا آباءکم یرکم أبناؤکم.
- 267 3 به پدرانتان نیکی کنید تا پسرانتان به شما نیکی کنند.
- 10539 6- شرّ الاولاد العاقّ. 4 166 بدترین فرزندان اولاد نافرمان است.
- 10540 7- فقد الولد محرق الکبد.
- 415 4 فقدان فرزند، جگرسوز است.
- 10541 8- من استنکف من ابویه فقد خالف الرّشد. 5 334 کسی که از پدر و مادر خود استنکاف دارد (و آنان را ننگ خود داند) از رشد و راه راست بدر رفته است.
- 10542 9- من برّ والدیه برّه ولده. 5 454 کسی که به پدر و مادر خود نیکی کند، فرزندش به او نیکی نماید.
- 10543 10- موت الوالد قاصمة الطّهر.
- 135 6 مرگ پدر کمرشکن است.
- 10544 11- موت الولد صدع فی الکبد.

135 6 مرگ فرزند جگر را می شکافد.

12 10545 - ولد السوء يهدم الشرف و یشین السلف. 223 6 فرزند بد،

شرف را ویران سازد و گذشتگان را عیناک کند.

13 10546 - ولد السوء يعرّ السلف و یفسد الخلف. 222 6 فرزند بد،

موجب عار و ننگ گذشتگان و تباهی آیندگان است.

14 10547 - ولد عقوق محنة و شؤم. 224 6 فرزند نافرمان، موجب محنت

و شوم و نحس است.

15 10548 - لا تجعل اكبر همك باهلك و ولدك فانهم ان يكونوا اولياء الله

سبحانه فان الله لا يضيع وليه و ان يكونوا اعداء الله فما همك باعداء الله.

327 6 بزرگترین اندوه خود را خانواده و فرزندان قرار مده، زیرا آنها اگر

دوستان خدای سبحان باشند که خداوند دوست خود را وانگذارد، و اگر دشمن

خدا هستند، پس چه اندوهی در مورد دشمنان خدا داری 16 10549 - من لم

يؤكّد قديمه بحديثه شان سلفه و خان خلفه. 409 5 کسی که محکم نکند گذشته

خود را به تازه خویش، گذشتگان خود را عیناک کرده و به جانشینان خود

خیانت ورزیده.

## باب الولاية (حکومت، فرمانروایی)

- 10550 1- تکبّرک فی الولاية ذلّ فی العزل. 316 3 تکبّر تو در دوران حکومت موجب خواری زمان عزل تو خواهد بود.
- 10551 2- الولايات مضامير الرجال.
- 273 1 حکومتها میدان (خودنمایی و هنر) مردان است.
- 10552 3- استکانة الرجل فی العزل بقدر شرّه فی الولاية. 74 2 افتادگی و خواری مرد در زمان معزولی به اندازه شرّ و بدی او است در دوران حکومت و زمامداری. 10553 4- جود الولاية بفیء المسلمین جور و ختر. 357 3 جود و بخشش والیان از غنیمت و پول مسلمانان (و بیت المال) ستم و فساد است.
- 10554 5- انّ الزّهد فی ولاية الظّالم بقدر الرّغبة فی ولاية العادل. 504 2 بی‌رغبتی مردم در حکومت ستمکار به اندازه رغبت و علاقه آنها در حکومت عادل است.
- 10555 6- اذا استولى اللّثام اضطهد الکرام. 129 3 هرگاه فرومایگان مستولی و مسلّط شوند، بزرگواران و کریمان سرشکسته و خوار گردند.
- 10556 7- تولّى الاراذل و الاحداث الدّول دلیل انحلالها و إدبارها.
- 295 3 سرپرستی کردن افراد پست و تازه به دوران رسیده از دولتها و حکومتها، نشانه انحلال و ادبار دولتهاست.
- 10557 8- سبع اکول حطوم خیر من وال ظلوم غشوم. 145 4 جانور درنده پرخور و پایمال کننده، بهتر است از حاکم ستمگر ظالم.
- 10558 9- شرّ الولاية من يخافه البریء.
- 166 4 بدترین فرمانروایان کسی است که انسانهای بی‌گناه از او بترسند.



10 10559 - شرّ الامراء من ظلم رعيّته.

172 4 بدترین فرماندهان کسی است که به رعیّت و زیردستان خود ستم کند.

11 10560 - من تکبّر فی ولایته کثر عند عزله ذلّته. 354 5 کسی که در زمان حکومت خود تکبّر و سر بزرگی کند خواری‌اش در هنگام عزل زیاد خواهد بود.

12 10561 - من اختال فی ولایته ابان عن حماقته. 355 5 کسی که در حکومت خود به مردم تکبر و فخر فروشی کند از حماقت خود پرده برداشته (و کم عقلی خود را آشکار کرده) است.

13 10562 - ولایة الجور شرار الائمة و اضداد الائمة. 239 6 حاکمان ستمکار بدترین افراد امت، و دشمنان پیشوایان مردم هستند.

## باب التوانی (سستی کردن، کاهلی)

- 10563 1- التوانی اضاعة. 12 1 سستی و کاهلی ضایع کردن عمر است.
- 10564 2- التوانی فوت. 22 1 سستی کردن سبب فوت فرصتها و کارها گردد.
- 10565 3- التوانی سجيّة التوكى. 119 1 سستی کردن شیوه بی‌خردان است.
- 10566 4- بالتوانی يكون الفوت. 3 214 از دست رفتن فرصتها و کارهای مهم بخاطر تنبلی و سستی است.
- 10567 5- من اطاع التوانی ضیع الحقوق. 5 302 کسی که از تنبلی و سستی پیروی کند حقوق خدا و خلق را ضایع کند.
- 10568 6- من ترک العجب و التوانی لم ينزل به مکروه. 5 372 کسی که خودبینی و کاهلی را در کارها واگذارد، چیز ناخوشایندی به او نرسد.
- 10569 7- من اطاع التوانی أحاطت به الندامة. 5 445 کسی که از سستی و کاهلی پیروی کند پشیمانی او را فرا گیرد.
- 10570 8- من التوانی يتولّد الكسل.
- 17 6 بی‌حالی و کسالت از تنبلی و سستی زاییده می‌شود.
- 10571 9- التوانی فی الدنیا إضاعة و فی الآخرة حسرة. 2 41 سستی و کاهلی کردن در کارها، در دنیا موجب از دست دادن فرصتها و در آخرت موجب افسوس و حسرت است.

## باب التهمة

10572-1 - من دخل مداخل السوء اتهم.

1595 کسی که در جای بدنام برود متهم و بدنام شود.

10573-2 - من قرب من الدنبة اتهم. 2865 کسی که به پستی (و یا آدمهای

پست) نزدیک شود متهم گردد.

10574-3 - من عرض نفسه للتهمة فلا يلومن من اساء الظن به. 3905 کسی

که خود را در معرض تهمت قرار دهد، نباید سرزنش کند آنهایی را که به او

بدگمان شوند.

## باب «الهاء»

### باب الهجران (جدایی، دوری)

- 10575-1 - اذا أبغضت فلا تهجر. 3 115 هرگاه با کسی بغض و دشمنی داشتی از او میر (یعنی راهی را برای دوستی و آشتی باقی بگذار).
- 10576-2 - لا خیر فیمن ینجر أخاه من غیر جرم. 6 396 در کسی که بدون جرم و گناهی از برادر دینی خود دوری و جدایی کند خیری نیست.

### باب الهدیة (کادو، سوغات)

- 10577-1 - الهدیة تجلب المحبة. 1 83 هدیه، جلب محبت کند.
- 10578-2 - ما استعطف السلطان و لا استسلّ سخیمة الغضبان، و لا استمیل المهجور، و لا استنجحت صعب الامور، و لا استدفعت الشرور، بمثل الهدیة. 6 111 برای جلب عطوفت پادشاه، و رفع کینه انسانهای خصمنانک، و جذب افراد جدا شده از اجتماع و موفق شدن در انجام کارهای دشوار، و دفع شرور و بدیها، چیزی همانند هدیه و کادو نیست.

## باب الهدایة (راهنمایی)

- 10579-1 - بالهدی یكثر الاستبصار.
- 199 3 به وسیله هدایت بینایی بسیار گردد.
- 10580-2 - افضل الذخر الهدی. 378 2 برترین اندوخته‌ها هدایت است.
- 10581-3 - ضلّ من اهتدی بغیر هدی اللّٰه. 229 4 گمراه گشته کسی که به جز هدایت خداوند از دیگری هدایت جوید.
- 10582-4 - طوبی لمن بادر الهدی قبل ان تغلق ابوابه. 243 4 خوشا به حال کسی که بشتابد به سوی هدایت پیش از آنکه (با رسیدن اجل) درهای آن بسته شود.
- 10583-5 - طوبی لمن ركب الطّریقة الغراء، و لزم المحجّة البیضاء و تولّٰه بالآخرة و اعرض عن الدّنیا. 246 4 خوشا به حال کسی که طریقه روشن و راه نورانی (ایمان) را بپیماید، و به آخرت فریفته گشته و از دنیا روی بگرداند.
- 10584-6 - طاعة الهدی تنجی. 252 4 فرمانبرداری هدایت نجات بخش است.
- 10585-7 - علیک بطاعة من یأمرک بالدّین فانّه یهدیک و ینجیک. 296 4 بر تو باد به فرمانبرداری کسی که تو را به دین دستور دهد زیرا چنین کسی تو را هدایت کند و نجات بخشد.
- 10586-8 - فاز من استصحیح بنور الهدی و خالف دواعی الهوی و جعل الایمان عدّة معاده و التّقوی ذخره و زاده.

- 441 4 پیروز گشته کسی که از نور هدایت روشنایی گرفته، و با آنچه او را به پیروی هواهای نفسانی بخواند مخالفت کرده، و ایمان را ذخیره معاد خویش گردانده، و تقوا را اندوخته و توشه خویش کرده است.
- 9 10587 - قد امهلوا فی طلب المخرج و هدوا سبیل المنهج. 485 4 (بندگان خدا) در این چند روزه مهلت داده شده‌اند که در جستجوی راه صحیح برآیند، و به راه نجات هدایت گشته‌اند.
- 10 10588 - لیکن شعارک الهدی. 51 5 باید شعار تو هدایت و راهنمایی باشد.
- 11 10589 - من علم اهتدی. 152 5 کسی که دانا شد راه یافت.
- 12 10590 - من اهتدی نجا. 152 5 کسی که راه یافت رستگار گردید.
- 13 10591 - من اهتدی بهدی الله ارشده.
- 220 5 کسی که از راهنمایی خدا راهنمایی جوید خداوند او را ارشاد کند.
- 14 10592 - من اهتدی بغير هدی الله سبحانه ضلّ. 243 5 کسی که به غیر از راهنمایی خدای سبحان راهنمایی جوید گمراه شود.
- 15 10593 - من اهتدی بهدی الله فارق الاضداد. 281 5 کسی که به راهنمایی خداوند راهنمایی جوید از دشمنی‌ها جدا شود.
- 16 10594 - من يطلب الهدایة من غیر اهلها یضلّ. 308 5 کسی که از نا اهل هدایت و راهنمایی جوید گمراه شود.
- 17 10595 - من استهدی الغاوی عمی عن نهج الهدی. 323 5 کسی که از آدم گمراه راهنمایی جوید از راه راست گمراه شود.
- 18 10596 - هدی الله أحسن الهدی. 192 6 راهنمایی خدا بهترین راهنماییها است.

- 19 10597 - هدى من سلّم مقادته الى الله و رسوله و وليّ أمره. 6 193 راه یافته و هدایت شده کسی که زمام کار خود را به خدا و پیامبر و ولی امر او واگذار کرده باشد.
- 20 10598 - لا ضلال مع هدی. 6 363 با یافتن راه و هدایت، گمراهی وجود ندارد.
- 21 10599 - لا دليل أرشد من الهدی.
- 6 382 هیچ راهنمایی راه راست تر از هدایت نیست.

#### باب الهذر (یاوه، سخن بیهوده)

- 1 10600 - الهذر عار. 1 31 یاوه‌گویی ننگ و عار است.
- 2 10601 - اجتنب الهذر فایسر جنایتہ الملامة. 2 184 از بیهوده‌گویی بپرهیز که کمترین زیان آن، ملامت و سرزنش خواهد بود.
- 3 10602 - ایّاک و الهذر فمن کثر کلامه کثرت آثامه. 2 289 دوری کن از بیهوده‌گویی که هرکس گفتارش بسیار شد گناهانش زیاد شود.
- 4 10603 - اسوأ القول الهذر. 2 382 بدترین سخن‌ها یاوه‌گویی است.
- 5 10604 - کثرة الهذر تکسب العار.
- 4 588 بیهوده‌گویی بسیار، ننگ و عار به بار آورد.
- 6 10605 - کثرة الهذر تملّ الجلیس و تهین الرئیس. 4 595 بیهوده‌گویی بسیار، هم نشین را آزرده کند و رئیس و بزرگ را خوار گرداند.

## باب الهزل (شوخی)

10606 1- الکامل من غلب جدّه هزله.

162 2 انسان کامل کسی است که گفتار جدّی او بر شوخی‌هایش غالب

باشد.

10607 2- احذر الهزل و اللّعب و كثرة المزح و الضّحک و التّرهات. 2

277 پیرهیز از شوخی و بازی و مزاح بسیار، و خنده و سخنان بی‌فایده و باطل.

10608 3- أَعقل النَّاس من غلب جدّه هزله، و استظهر علی هواه بعقله.

477 2 عاقل‌ترین مردم کسی است که کارهای جدّی او بر شوخی‌اش غالب

باشد و کمک‌گیرد از عقل خود برای مقابله و غلبه بر هوا و خواهش خود.

10609 4- غلبه الهزل تبطل عزيمة الجدّ. 4 384 غلبه کردن شوخی در

انسان تصمیم‌جدّی او را در کارها باطل کند.

10610 5- كثرة الهزل آية الجهل. 4 598 شوخی بسیار نشانه نادانی است.

10611 6- من کثر هزله استجهل. 5 200 کسی که شوخی او بسیار باشد

نادان شمرده شود.

10612 7- من جعل دیدنه الهزل لم يعرف جدّه. 5 227 کسی که عادت و

شیوه خود را در کارها شوخی قرار دهد، کار جدّی او معلوم نشود.

10613 8- من کثر هزله بطل جدّه. 5 279 کسی که شوخی او بسیار شد

کار جدّی او باطل و بیهوده گردد.

10614 9- من غلب علیه الهزل فسد عقله. 5 293 کسی که شوخی بر او

غلبه کرد عقلش تباه شود.



10 10615 - من قلّ عقله کثر هزله. 320 5 کسی که عقلش کم باشد، شوخی‌اش بسیار شود.

### باب الهلکة (نابودی)

1 10616 - ربّ عاطب بعد السّلامة. 57 4 بسا انسانها که بعد از رسیدن به سلامت هلاک گشته‌اند.

2 10617 - من عدل عن واضح المسالك سلک سبل المهالك. 360 5 کسی که از جاده‌های روشن روی بگرداند راههای هلاکت را به پیماید.

### باب الأهم و المهم

1 10618 - انّ رأیک لا یتسع لكلّ شیء ففرّغه للمهمّ. 606 2 به راستی که رأی و اندیشه تو گنجایش همه چیز را ندارد، در این صورت آن را به کار مهمّ اختصاص ده.

2 10619 - من اشتغل بغير المهمّ ضیّع الاهمّ. 330 5 کسی که سرگرم شود به کاری که مهم نیست، کار مهم‌تر را از دست می‌دهد.

### باب الهمة (قصد، تصمیم)

10620 1- اجعل كلَّ همِّك و سعيك للخلاص من محلِّ الشقاء و العقاب و النِّجاة من مقام البلاء و العذاب.

223 2 همه همت و تلاش و کوشش خود را در راه رهایی از جایگاه بدبختی و کیفر، و نجات از محلّ عذاب و بلا قرار ده.

10621 2- من لم یکن همّه ما عند الله سبحانه لم یدرک مناه. 410 5 کسی که همّت و هدفش چیزی جز از آنچه در پیشگاه خدای سبحان است باشد، به آرمان خود نرسد.

10622 3- المرء بهمّته. 1 61 آدمی به همّت خود بسته است. 4 10623 الفعل الجمیل ینبیء عن علوِّ الهمة. 1 365 کار زیبا خبر از بلندی همت می دهد. 10624 5- الشرف بالهمم العالیة لا بالرّمم البالیة. 2 106 شرافت به همتهای بلند است نه به استخوانهای پوسیده (یدران و نیاکان). 6 10625 المرء بهمّته لا بقنیته. 2 155 شخصیت آدمی به همت او است نه به مال و اندوخته اش.

10626 7- أبعد الهمم أقربها من الکرّم. 392 2 دورترین و بلندترین همتهای آن است که به کرم و بزرگواری نزدیک تر باشد.

10627 8- أحسن الشیم شرف الهمم. 395 2 بهترین شیوهها همتهای بلند و شریف است. 10628 9- أتعّب النَّاس قلبا من علت همّته و کثرت مروّته و قلت مقدرته. 440 2 دل ریش ترین مردم کسی است که همّتی بلند و مردانگی بسیاری دارد،

- ولی توان مالی او اندک است. (که نمی تواند از بینوایان دستگیری کند) 10629
- 10- بقدر الهمم تکون الهموم.
- 3 222 اندوهها به اندازه همتها است.
- 11 10630 - خیر الهمم أعلاها. 3 425 بهترین همتها بلندترین آنهاست.
- 12 10631 - شجاعة الرجل علی قدر همته و غیرته علی قدر حمیته. 4 181 شجاعت مرد به قدر همّت او است، و غیرت او به اندازه حمیّت او (و دفع ننگ و عار او از خویشان) است.
- 13 10632 - علی قدر الهمّة تکون الحمیّة. 4 310 به اندازه همّت است حمیّت و ننگ و عار داشتن.
- 14 10633 - قدر الرجل علی قدر همته و عمله علی قدر نیّته. 4 500 قدر و منزلت مرد به قدر همّت او است و عمل و کردارش به اندازه نیّت و قصد او.
- 15 10634 - کن بعید الهمم اذا طلبت، کریم الظفر اذا غلبت. 4 605 هرگاه چیزی بخواهی همّت را بلند و عالی گردان، و هرگاه غالب شدی کریمانه پیروز شو.
- 16 10635 - لم یفد من کانت همته الدنیا عوضا و لم یقض مفترضا. 5 96 کسی که همّتش دنیا باشد، به جای آنچه از دست داده چیزی کسب نکرده، و واجبی را به جا نیاورده است.
- 17 10636 - من کبرت همته کبر اهتمامه.
- 5 176 کسی که همّتش بزرگ باشد اهتمام و تلاشش نیز بزرگ خواهد بود.
- 18 10637 - ما رفع امرء کهمته و لا وضعه کشهوته. 6 114 چیزی آدمی را همانند همّتش بلند نکند، و چیزی او را همانند شهوت و خواسته اش پست نکند.
- 19 10638 - من صغرت همته بطلت فضیلته. 5 210 کسی که عزم و همّتش کوچک باشد فضیلت و برتری اش باطل و تباه گردد.

- 20 10639 - من شرفت همته عظمت قیمته. 272 5 کسی که همت او بلند و شریف باشد ارزش او بزرگ گردد.
- 21 10640 - من کبرت همته عز مرامه.
- 288 5 کسی که همتش بزرگ باشد گران و سنگین است مرام و آرمان او.
- 22 10641 - من رقی درجات الهمم عظمته الامم. 313 5 کسی که درجه‌های همت و تصمیم را بپیماید ملتها او را بزرگ شمارند.
- 23 10642 - من دنت همته فلا تصحبه.
- 443 5 کسی که همت او پست است با او مصاحبت و رفاقت مکن.
- 24 10643 - من صغر الهمة حسد الصديق على النعمة. 11 6 رشک بردن بر دوست به خاطر نعمتی که دارد از دون همتی است.
- 25 10644 - ما المغبوط الا من كانت همته نفسه لا يغبها عن محاسبتها و مطالبتها و مجاهدتها. 105 6 غبطه و افسوس نباید خورد بر حال کسی مگر بر آن کس که همتش اصلاح نفس او است، و هر روزه نفس خود را حسابرسی و بازخواست کرده و با آن بیکار نماید.
- 26 10645 - هموم الرجل على قدر همته و غیرته على قدر حميته. 213 6 اندوههای انسان به اندازه همت او است و غیرت او به اندازه عار و ننگ داشتن او.
- 27 10646 - لا مروة لمن لا همة له. 402 6 مردانگی ندارد کسی که همت ندارد.
- 28 10647 - الكف عمّا في أیدی الناس عفة و کبر همته. 365 1 باز ایستادن از آنچه در دستهای مردم است (و طمع نکردن در آنها) پرهیزکاری و بزرگی همت است.

29 10648 - علی قدر الهمم تكون الهموم. 314 4 اندوهها به اندازه همتها  
است (به هر مقدار همّت بلندتر، اندوه انجام آن بیشتر خواهد بود).

### باب التهور (بی باکی، دلیری)

1 10649 - من تهوّر ندم. 139 5 کسی که بی باکانه عمل کند، پشیمان  
گردد.

### باب الهوان (یستی، خواری)

1 10650 - خمسة ينبغى ان يهانوا: الدّاخل بين اثنين لم يدخلاه فى أمرهما،  
و المتأمّر على صاحب البيت فى بيته، و المتقدّم على مائدة لم يدع اليها، و المقبل  
بحدیته على غير مستمع، و الجالس فى المجالس الّتی لا يستحقّها. 456 3 پنج  
گروه هستند که شایسته خواری و اهانت هستند: (1) کسی که دخالت کند (و  
فضولی کند) در کار دو نفری که او را در کار خود دخالت نداده‌اند، (2) کسی که  
در خانه دیگری باشد و به صاحب خانه دستور دهد، (3) کسی که بر سر  
سفره‌ای بی دعوت حاضر شود، (4) کسی که سخنی گوید برای دیگری که گوش  
نمی‌دهد، (5) کسی که در جایی بنشیند که شایستگی آن را ندارد.

3 10651 - من استهان بالرجال قلّ. 189 5 کسی که مردم را خوار بشمارد  
(شخصیت و اعتبار و یارانش) کم شود.

## باب الهوی (خواهش)

- 10652 1- الهوی یردی. 16 1 هوا و خواسته دل انسان را هلاک می‌کند.
- 10653 2- الهوی صبوة. 44 1 هوا و هوس کاری کودکانه است.
- 10654 3- الهوی عدوّ العقل. 68 1 هوای نفس دشمن عقل است.
- 10655 4- الهوی آفة الالباب. 83 1 هوای نفس آفت خردمندان است.
- 10656 5- الهوی عدوّ متبوع. 85 1 هوای نفس دشمنی است که پیروی‌اش کنند.
- 10657 6- الهوی شریک العمی. 153 1 هوای نفس شریک کوری و نابینایی است.
- 10658 7- الهوی داء دفين. 159 1 هوا و هوس دردی است نهان.
- 10659 8- الهوی قرین مهلك. 237 1 هوای نفس قرین و همراهی نابود کننده است.
- 10660 9- الهوی ضدّ العقل. 258 1 هوا دشمن عقل است.
- 10661 10- الهوی اسّ المحن. 262 1 هوا اساس و ریشه محنتهاست.
- 10662 11- الهوی مطیبة الفتن. 265 1 هوای نفس مرکب فتنه‌هاست.
- 10663 12- الهوی هویّ الی أسفل سافلین. 350 1 هوای نفس سرنگون کننده است آدمی را در اسفل سافلین (پست‌ترین جاهای پست دوزخ).
- 10664 13- الهوی أعظم العدوین. 26 2 هوا و هوس بزرگترین دشمن از دو گروه دشمنهای آدمی است.
- 10665 14- العاقل من عصی هواه فی طاعة ربّه. 38 2 عاقل کسی است که در راه اطاعت پروردگار خویش از هوای نفس نافرمانی کند.

10666 15- الجاهل من اطاع هواه في

معصية ربّه. 38 2 نادان کسی است که در راه نافرمانی خدا از هوای نفس خویش فرمان برد.

10667 16- العاقل من غلب هواه و لم يبيع آخرته بدنياه. 103 2 عاقل

کسی است که بر هوای نفس خویش غالب آید و آخرت خود را به دنیا نفروشد.

10668 17- العاقل من غلب نوازع اهويته. 158 2 عاقل کسی است که بر

هواهای شکننده و برکننده خویش غلبه کند.

10669 18- العاقل من قمع هواه بعقله.

162 2 عاقل کسی است که به وسیله عقل خود هوای نفس را سرکوب کند.

10670 19- الهوى اله معبود. 166 2 هوای نفس معبودی است که آن را

پرستش کنند.

10671 20- املك عليك هواك و شحّ بنفسك عما لا يحلّ لك فانّ الشحّ

بالتّمس حقیقة الكرم. 199 2 مالک هوای نفس خود باش و بخل بورز نسبت به

نفس خود در آنچه بر او حلال نیست، زیرا بخل ورزیدن به نفس در این گونه

امور حقیقت بزرگواری است.

10672 21- املك عليك هواك و شجى نفسك فانّ شجى النفس الانصاف

منها فيما أحبّ و کرهت. 217 2 زمام هوای نفس خویش و اندوه گلوگیر خود

را در اختیار خود گیر، زیرا اندوه گلوگیر نفس در این است که در آنچه نفس

خوش دارد یا ناخوش دارد به انصاف و عدالت عمل کند.

10673 22- اغلبوا أهوائكم و هاربوها فانّها ان تقيدكم توردکم من الهلكة

ابعد غاية. 263 2 بر هواهای نفسانی خویش غلبه کنید و بجنگید با آنها، که به

راستی اگر آنها شما را در بند کشند به دورترین مهلکه‌ها در اندازند.

- 10674 23- احذروا هوى هوى بالانفس هويًا، و ابعدها عنه قرارة الفوز  
قصيًا.
- 2 284 بيرهيزيد از هوى نفسى كه به سختى نفسها را فرود آورده، و به  
دورترين نقطه از قرارگاه رستگارى دور کرده است.
- 10675 24- اياك و طاعة الهوى فانه يقود الى كل محنة. 2 297 بيرهيز از  
پيروى كردن هوا و هوس، زيرا انسان را به سوى هر محنت و اندوهى براند.
- 10676 25- اياكم و تمكّن الهوى منكم فان اوله فتنة و آخره محنة. 2 325  
بيرهيزيد از اين كه هوى نفس بر شما چيره گردد، كه آغازش فتنه و بلا و  
پايانش رنج و محنت است.
- 10677 26- الا و ان اخوف ما اخاف عليكم اتباع الهوى و طول الامل.  
2 332 آگاه باشيد كه به راستى ترسناك ترين چيزى كه از آن بر شما ترسانم  
(دو چيز است) پيروى كردن از هوى نفس، و آرزوى طولانى و دراز.
- 10678 27- اهلك شىء الهوى. 2 372 نابود كننده ترين چيزها هوى نفس  
است.
- 10679 28- اقرب الآراء من النهى ابعدها من الهوى. 2 402 نزديك ترين  
اندیشه‌ها به عقل، دورترين آنها از هوا و هوس است.
- 10680 29- اقوى الناس من غلب هواه.  
2 413 نيرومندترين مردم كسى است كه بر هوى نفس خويش غلبه كند.
- 10681 30- افضل الناس من جاهد هواه.  
2 416 برترين مردم كسى است كه با هوى نفس خويش پيكار كند.
- 10682 31- اغلب الناس من غلب هواه بعلمه. 2 435 پيروزمندترين مردم  
كسى است كه به وسيله علم و دانش خود بر هوى نفس غلبه كند.



- 32 10683 - اجلّ الامراء من لم يكن الهوى عليه اميرا. 2 438  
 بزرگترین فرمانروایان کسی است که هوای نفس بر او فرمانروایی نکند.
- 33 10684 - افضل الناس من عصى هواه و افضل منه من رفض دنياه. 2  
 445 برترین مردم کسی است که نافرمانی هوای نفس کند، و از او برتر کسی است که دنیا را ترک کند.
- 34 10685 - اشقى الناس من غلبه هواه فملكته دنياه و افسد اخراه. 2 446  
 بدبخت‌ترین مردم کسی است که هوای نفس بر او غلبه کند و دنیای او را در اختیار گیرد، و آخرتش را تباه سازد.
- 35 10686 - اول الهوى فتنه و آخره محنة. 2 454 آغاز هوای نفس فتنه و بلا و پایان آن رنج و محنت است.
- 36 10687 - آخر ما تفقدون مجاهدة اهوائكم و طاعة اولى الامر منكم.  
 469 2 آخرین چیزی را که از دست می‌دهید و گم می‌کنید، بیکار کردن با هواهای نفسانی و فرمانبرداری کارداران و فرمانروایان خود (ائمہ دین علیهم السلام) است.
- 37 10688 - ان طاعة النفس و متابعة اهويتها اس كل محنة، و رأس كل غواية. 2 520 به راستی که اطاعت نفس و پیروی کردن از هواهای آن، اساس هر محنت و اصل هر گمراهی است.
- 38 10689 - ان لم تردع نفسك عن كثير مما تحب مخافة مكروهه سمت بك الالهواء الى كثير من الضرر. 3 8 اگر به خاطر ناراحت شدن نفس خویش آن را از خواسته‌های بسیاری که دارد باز نداری، هواهای نفسانی زیانهای بسیاری به تو می‌رساند.

- 39 10690 - اَنَّكَ ان مَلَكْتَ نَفْسَكَ قِيَادَكَ افسدت معادك، و آوردتک بلاء  
لا ينتهي و شقاء لا ينقضي. 3 52 به راستی اگر اختیار خود را به دست نفس  
خویش دهی، معاد و رستاخیز تو را تباه کند و به بلایی که نهایت ندارد و  
بدبختی که پایان ندارد، دچار سازد.
- 40 10691 - اَنَّكَ ان اطعت هواك اصمك و اعماك، و افسد منقلبك و  
أرداك. 3 56 به راستی که تو اگر از هوای نفس خویش پیروی کنی، کر و  
کورت کند و آخرت را تباه سازد و نابودت کند.
- 41 10692 - اَنَّكُمْ ان امرتم عليكم الهوى اصمكم و اعماكم و أرداكم. 3 67  
به راستی اگر هوای نفس را بر خود فرمانروا کنید، کر و کورتان کند و به  
نابودیتان کشاند.
- 42 10693 - آفة العقل الهوى. 3 101 آفت عقل، هوا و هوس است.
- 43 10694 - اذا غلبت عليكم أهواؤكم آوردتكم موارد الهلكة. 3 125  
هرگاه هواها بر شما غالب شد شما را به مهلکه‌ها در آورد.
- 44 10695 - حقّ على العاقل أن يقهر هواه قبل ضده. 3 415 بر عاقل لازم  
است که پیش از غلبه بر دشمن خود، بر هوای نفس خود غلبه کند (چون  
دشمنی او از هر دشمنی بیشتر است).
- 45 10696 - خير الآراء أبعدھا من الهوى و أقربھا من السّداد. 3 432  
بهترین اندیشه‌ها آن است که از هوا دورتر و به درستی و راه راست نزدیک‌تر  
باشد.
- 46 10697 - خالف الهوى تسلّم، و أعرض عن الدّنيا تغنم. 3 448 با هوای  
نفس مخالفت کن تا سالم بمانی، و از دنیا روی بگردان تا غنیمت یابی.

- 47 10698 - خالف نفسک تستقم و خالط العلماء تعلم. 3 462 با نفس خود مخالفت کن تا استقامت یابی و با دانشمندان مخالفت و آمیزش داشته باش تا دانا گردی.
- 48 10699 - دواء النفس الصوم عن الهوى، و الحمیة عن لذات الدنیا. 4 23 داروی نفس، روزه و امساک از هوا، و پرهیز کردن از لذتهای دنیا است.
- 49 10700 - طاعة الهوى تردى. 4 252 فرمانبرداری هوای نفس آدمی را هلاک سازد.
- 50 10701 - طاعة الهوى تفسد العقل.
- 4 249 پیروی از هوای نفس عقل را تباه کند.
- 51 10702 - طوبى لمن كابد هواه و كذب مناه و رمى غرضا و أحرز عوضا.
- 4 245 خوشا به حال کسی که تحمل کند رنج پیکار با هوای نفس خود را، و دروغ بشمارد آرزو را، هدفی را بزند و عوضی را فراهم کند.
- 52 10703 - طوبى لمن غلب نفسه و لم تغلبه، و ملك هواه و لم يملكه. 4 241 خوشا به حال کسی که بر نفس خود غالب آید و نفس بر او غلبه نکند، زمام هوای نفس را در دست گیرد و هوای نفس اختیاردار او نشود.
- 53 10704 - ضادوا الهوى بالعقل. 4 232 با هوای نفس به وسیله عقل مخالفت کنید.
- 54 10705 - صلاح النفس مجاهدة الهوى. 4 196 صلاح نفس، پیکار با هوا و خواهش است.
- 55 10706 - شر الامراء من كان الهوى عليه اميرا. 4 167 بدترین امیران کسی است که هوای نفس بر او امیر باشد.

- 10707 56- سلوا الله سبحانه العافية من تسويل الهوى و فتن الدّنيا. 4
- 138 از خدای سبحان عافیت و سلامتی از فریب هوای نفس و فتنه دنیا را درخواست کنید.
- 10708 57- سبب فساد الدّین الهوی.
- 4 125 سبب تباهی دین هوای نفس است.
- 10709 58- سبب فساد العقل الهوی.
- 4 121 سبب فساد عقل هوا و خواهش است.
- 10710 59- ردع النّفس و جهادها عن اهويتها يرفع الدّرجات و يضاعف الحسنات. 4 90 باز داشتن نفس و پیکار با هوا و هوسهای آن، درجه‌های انسان را بالا برد و نیکی‌ها و حسنات را چند برابر کند.
- 10711 60- ردع الهوی شیمة العقلاء.
- 4 89 باز داشتن هوای نفس شیوه خردمندان است.
- 10712 61- ردع النّفس عن تسويل الهوی ثمرة النّبل. 4 88 باز داشتن نفس از فریبکاری هوا، میوه زیرکی و بزرگی است.
- 10713 62- ردع النّفس عن الهوی هو الجهاد النّافع. 4 86 باز داشتن نفس از هوا و خواهش، همان پیکار سودمند است.
- 10714 63- ردع النّفس عن الهوی الجهاد الاکبر. 4 86 باز داشتن نفس از هوا و هوس «جهاد اکبر» است.
- 10715 64- ذهاب العقل بين الهوی و الشّهوة. 4 32 رفتن عقل به علّت غالب شدن یکی از دو چیز یعنی هوا و یا شهوت است.

- 65 10716 - رحم الله امرأً غالب الهوى و أفلت من حبال الدنيا. 43 4  
 خدا رحمت کند کسی را که بر هوای نفس غالب شود و از کمندهای فریب دنیا بگریزد.
- 66 10717 - رحم الله امرأً قمع نوازع نفسه الى الهوى فصانها و قادهها الى طاعة بعنائها. 45 4  
 خدا رحمت کند کسی را که سرکوب کند سرکشی‌های خواسته نفس را، و نگاهش دارد، و زمام آن را در دست گرفته به سوی فرمانبرداری خدا بکشاند.
- 67 10718 - رأس الدين مخالفة الهوى.  
 53 4 اساس دین مخالفت با هوای نفس است.
- 68 10719 - رأس العقل مجاهدة الهوى.  
 54 4 اساس عقل پیکار کردن با هوا و هوس است.
- 69 10720 - ظفر بجنة المأوى من غلب الهوى. 275 4  
 «جَنَّةُ الْمَأْوَى» دست یابد کسی که بر هوای نفس غلبه کند.
- 70 10721 - غرور الهوى يخدع. 378 4  
 فریب هوای نفس انسان را گول می‌زند.
- 71 10722 - غلبة الهوى تفسد الدين و العقل. 383 4  
 غلبه دین و عقل را تباه کند.
- 72 10723 - غالب الهوى مغالبة الخصم خصمه، و حاربه محاربة العدوّ عدوّه لعلّك تملكه. 386 4  
 بر خصم خود غالب شود و با آن بچنگ همان گونه که دشمن با دشمن می‌جنگد، شاید بدین وسیله مالک آن گردی و به فرمان تو در آید.
- 73 10724 - فى طاعة الهوى كلّ الغواية.  
 در طاعت الهوی کلّ الغویة.

408 4 همه گمراهی‌ها در پیروی هوای نفس است.

74 10725 - فاز من غلب هواه و ملک دواعی نفسه. 414 4 رستگار شده کسی که بر هوای نفس غالب گشته، و خواسته‌های نفس را در فرمان خویش در آورده است.

75 10726 - فساد النفس الهوی. 417 4 سبب فساد نفس، هوا و هوس است.

76 10727 - قد ضلّ من انخدع لدواعی الهوی. 475 4 به راستی که گمراه شده کسی که فریب خواسته‌های هوای نفس را خورده است.

77 10728 - قاتل هواک بعقلک تملک رشدک. 499 4 به وسیله عقل خود با هوای نفس پیکار کن تا رشد و صلاح خود را دریابی.

78 10729 - قاتل هواک بعلمک و غضبک بحلمک. 513 4 پیکار کن با هوای نفس خویش به وسیله علم و دانشت، و با خشم خود به وسیله بردباری‌ات.

79 10730 - کم من عقل أسیر عند هوی أمیر. 546 4 چه بسا عقلی که اسیر و در بند هوا و خواسته امیر و زمامداری است.

80 10731 - کیف یستطیع الاخلاص من یغلبه الهوی. 560 4 چگونه توانایی اخلاص در عمل دارد کسی که هوای نفس بر او غالب گردیده است

81 10732 - کیف یجد لذّة العبادة من لا یصوم عن الهوی. 561 4 چگونه لذّت عبادت را بچشد کسی که از هوای نفس روزه نگرفته است 82 10733 -

کیف یستطیع الهدی من یغلبه الهوی. 566 4 چگونه توانایی هدایت دارد کسی که هوای نفس بر او چیره گشته 83 10734 - کفی بالمرء کیسا أن یغلب الهوی

و یملک النّهی. 4 583 در زیرکی مرد همین بس که بر هوای نفس غلبه کند و مالک عقل و خرد گردد.

84 10735 - کن لهواک غالباً و لنجاتک طالبا. 4 603 بر هوای نفس غلبه کن، و جوینده نجات خویش باش.

85 10736 - لو ارتفع الهوی لائف غیر المخلص من عمله. 5 111 اگر پرده هوا و هوس به یکسو رود، کسی که اخلاص ندارد از عمل خود ننگ می‌دارد.

86 10737 - من ملکه هواه ضلّ. 5 137 کسی که هوا و هوس بر او فرمانروایی کند گمراه شود.

87 10738 - من ملک هواه ملک النّهی.

154 5 کسی که بر هوای نفس خود فرمانروا گردد عقل و خرد را مالک شده است.

88 10739 - من اطاع هواه هلك. 5 146 کسی که از هوای نفس خود فرمانبرداری کند هلاک گردد.

89 10740 - من یغلب هواه یعزّ. 5 146 کسی که بر هوا و هوس غالب آید عزیز گردد.

90 10741 - من وافق هواه خالف رشده.

196 5 کسی که بر وفق خواسته دل عمل کند با رشد و صلاح خود به مخالفت برخاسته است.

91 10742 - من قوی هواه ضعف عزمه.

197 5 کسی که هوای نفس او نیرومند شد عزم و تصمیم او ضعیف و ناتوان گردد.

- 92 10743 - من ركب هواه زلّ. 202 5 کسی که بر مرکب هوای نفس سوار شود بلغزد.
- 93 10744 - من أتبع هواه أردی نفسه.
- 208 5 کسی که از هوای نفس خود پیروی کند خود را به هلاکت انداخته است.
- 94 10745 - من خالف هواه أطاع العلم.
- 244 5 کسی که با هوای نفس مخالفت کند از علم و دانش پیروی کرده است.
- 95 10746 - من جرى مع الهوى عثر بالرّدى. 278 5 کسی که در مسیر هوا و هوس گام بردارد به هلاکت در افتد.
- 96 10747 - من ركب الهوى أدرك العمى. 278 5 کسی که بر مرکب هوا و هوس سوار شود به کوری دچار شود. 97 10748 - من أطاع هواه باع آخرته بدنياه. 279 5 کسی که از هوای نفس پیروی کند آخرت خود را به دنیا فروخته.
- 98 10749 - من غلب هواه عقله افتضح.
- 279 5 کسی که هوای نفس او بر عقلش غالب شود، رسوا گردد.
- 99 10750 - من غلب هواه على عقله ظهرت عليه الفضائح. 350 5 کسی که هوای نفس او بر عقلش چیره گردد، رسوایی‌ها بر او چیره شود.
- 100 10751 - من أحبّ نيل الدرّجات العلى فليغلب الهوى. 394 5 کسی که رسیدن به درجه‌های والا را دوست می‌دارد باید بر هوای خود غلبه کند.
- 101 10752 - من ملكه الهوى لم يقبل من نصح نصحا. 406 5 کسی که هوا و هوس زمامدار او شود از هیچ خیرخواهی نصیحت نپذیرد.



- 102 10753 - من عری عن الهوی عملہ، حسن اثرہ فی کلّ امر. 432 5  
کسی که عمل او از هوا و هوس برهنه و پاک شد، اثر و نتیجه هر کاری از کارهای او نیکو شود.
- 103 10754 - من اتّبع هواہ أعماء و أصمّہ و أذلّہ و أضلّہ. 459 5 کسی که از هوای نفس خویش پیروی کند او را کر و کور کند و خوار و گمراهش سازد.
- 104 10755 - من استفادہ هواہ استحوذ علیہ الشّیطان. 465 5 کسی که خواهش و هوای نفس او از وی سود برد، شیطان بر او مسلط گردد.
- 105 10756 - من نظر بعین هواہ افتتن و جار، و عن نهج السّبیل زاغ و حار.
- 470 5 کسی که با دیده هوای نفس (به کارها) بنگرد دچار فتنه گردد و ستم کند، و از راه روشن منحرف شده سرگردان شود.
- 106 10757 - من حقّ العاقل أن یقهر هواہ قبل ضدّه. 25 6 بر انسان عاقل لازم است که پیش از چیره شدن بر دشمن خود بر هوای نفس خود چیره شود.
- 107 10758 - ما ضادّ العقل کالهوی. 54 6 چیزی مانند هوای نفس با عقل دشمنی و ضدیت ندارد.
- 108 10759 - ما أهلك الدّین کالهوی. 72 6 چیزی مانند هوای نفس دین را تباه نکرده است.
- 109 10760 - ملاک الدّین مخالفة الهوی.
- 117 6 ملاک و معیار دین، مخالفت کردن با هوای نفس است.
- 110 10761 - مرکب الهوی مرکب مرد.
- 125 6 مرکب هوای نفس، مرکبی هلاک کننده است.
- 111 10762 - مخالفة الهوی شفاء العقل.

- 130 6 مخالفت کردن با هوای نفس شفا دهنده عقل است.
- 112 10763 - مغلوب الهوی دائم الشقاء مؤبّد الرّق. 139 6 کسی که مغلوب هوای نفس گشته بدبختی دائم و بردگی همیشگی دارد.
- 113 10764 - نعم عون الشیطان اتّباع الهوی. 161 6 پیروی هوای نفس، کمک کار و یاور خوبی برای شیطان است.
- 114 10765 - نظام الدّین مخالفة الهوی و التّنزه عن الدّیّا. 177 6 نظام دین به مخالفت با هوای نفس و پرهیز جستن از دنیا است.
- 115 10766 - هلک من أضلّه الهوی و استقاده الشیطان الی سبیل العمی. 196 6 نابود گشته کسی که هوای نفس گمراهش ساخته و شیطان او را به گمراهی و کوری کشانده است.
- 116 10767 - هواک أعدی علیک من کلّ عدوّ فاغلبه و الّا أهلکک. 6 213 هوای نفس از هر دشمنی با تو دشمن تر است، بر آن چیره شو و گرنه تو را هلاک می‌کند.
- 117 10768 - لا یبعدنّ هواک علمک. 274 6 زنهار که هوای نفس تو علم و دانشت را از تو دور نگرداند (و میان تو و علم، فاصله و جدایی نیندازد).
- 118 10769 - لا تقولنّ ما یوافق هواک و ان قلت لهوا او خلته لغوا، فربّ لهو یوحش منک حرّاً و لغو یجلب علیک شراً. 285 6 هیچ گاه سخنی نگو که بر طبق هوای نفس تو باشد اگر چه آن را بیهوده و شوخی بگویی و یا لغو پنداری، که چه بسا سخن شوخی و بیهوده‌ای که انسان آزاده‌ای را از تو می‌رماند، و چه بسا گفتار لغوی که پی‌آمد شرّی برای تو خواهد داشت.

119 10770 - لا تتبع الهوى فمن تبع هواه ارتبك. 296 6 پیروی از هوای نفس مکن که هر کس از هوای نفس خود پیروی کند در لجن زار بدبختی فرو رود.

120 10771 - لا ترخص لنفسك فى مطاوعة الهوى و ايثار لذات الدنيا فيفسد دينك و لا يصلح و تخسر نفسك و لا تربح. 331 6 به نفس خود اجازه و رخصت مده که از خواهش پیروی کند و لذتهای دنیا را برگزیند، که اگر چنین شد دین تو تباه گشته و اصلاح نگردد، و نفس تو زیان کرده و سودی نبرد.

121 10772 - لا تكونوا عبید الا هواء و المطامع. 340 6 برده هوا و هوس و طمعیهای نفسانی خود نباشید.

122 10773 - لا عدو كالهوى. 351 6 دشمنی همچون هوای نفس نیست.

123 10774 - لا دين مع هوى. 362 6 با آمدن هوا و غلبه آن بر انسان، دینی به جای نماند.

124 10775 - لا عقل مع هوى. 363 6 با بودن هوا و هوس عقل و خردی نیست.

125 10776 - لا يجتمع العقل و الهوى.

370 6 عقل و هوای نفس با هم در یک جا جمع نمی‌شوند.

126 10777 - لا تلف أعظم من الهوى.

434 6 چیزی برای نیستی و تلف بزرگتر از هوا و هوس نیست.

127 10778 - يسير الهوى يفسد العقل.

456 6 اندکی از هوای نفس، عقل را تباه کند.

باب الهیبة (ترس، پرهیز)

10779-1 - اذا هبت أمرا فقع فيه فان شدة توقیه أشد من الوقوع فيه.

1723 هرگاه از انجام کاری بیم داری اقدام کن که سختی بیم و هراس از

آن، دشوارتر از اقدام و انجام آن است.

10780-2 - من هاب خاب. 1475 هر کس از چیزی بیم داشته باشد از

دستیابی بدان محروم گردد.

## حرف «الیاء»

### باب الیأس (نومیدی)

- 10781-1 الیأس حرّ. 1 23 نومیدی از خلق خدا آزادی و حریت است.
- 10782-2 الیأس عتق. 1 41 یاس از مردم و طمع نداشتن به آنها آزادی است.
- 10783-3 الیأس مسلاة. 1 52 نومیدی از مردم دلداری و تسلّی بخش است.
- 10784-4 الیأس غناء حاضر. 1 82 نومیدی از مردم توانگری آماده‌ای است (که نیاز به کسب و تجارت ندارد).
- 10785-5 الیأس یریح النفس. 1 167 نومید شدن از کمک و وعده دیگران جان را آسوده سازد.
- 10786-6 الیأس عتق مجدّد. 1 194 نومیدی آزادی تازه‌ای است (یعنی بعد از طمع به مال مردم و دنیا که آدمی را به بردگی در آورد نومیدی از آنها آزادی جدیدی است).
- 10787-7 الیأس عتق مریح. 1 232 نومیدی از مردم، آزادی آسایش بخشی است.
- 10788-8 الیأس یعزّ الا سیر. 1 274 نومیدی از مردم اسیر طمع را عزّت دهد (و از اسارت بدر آورد).
- 10789-9 الیأس خیر من التضرّع الی الناس. 1 372 نومیدی از مردم بهتر از زاری کردن به درگاه آنان است.

- 10 10790 - اليأس احد النَّجحين. 11 2 نوميدي از مردم یکی از دو بخش رسیدن به پیروزی و رستگاری است.
- 11 10791 - الخلاص من أسر الطَّمع باکتساب اليأس. 39 2 رهایی یافتن از بردگی طمع، به کسب کردن نوميدي از مردم است.
- 12 10792 - اصل الاخلاص اليأس ممّا في أیدی النَّاس. 416 2 اساس و ریشه اخلاص نوميدي شدن از آن چیزهایی است که در دست مردم است.
- 13 10793 - اول الاخلاص اليأس ممّا في أیدی النَّاس. 459 2 اساس و ریشه اخلاص نوميدي شدن از آن چیزهایی است که در دست مردم است.
- 13 10793 - اول الاخلاص اليأس ممّا في أیدی النَّاس. 459 2 سرآغاز اخلاص، نوميدي از دارایی مردم است.
- 14 10794 - اذا أراد أحدکم ان لا يسأل الله سبحانه شيئاً الا أعطاه، فليأس من النَّاس و لا يكون له رجاء الا الله سبحانه. 171 3 هرگاه یکی از شما بخواهد که از خدای سبحان هر چه درخواست می‌کند به او عطا فرماید، باید از مردم نا امید شود، و هیچ امیدی جز به خدای سبحان نداشته باشد.
- 15 10795 - باليأس يكون الغناء. 215 3 بی‌نیازی و توانگری به وسیله نوميدي از مردم خواهد بود.
- 16 10796 - تحلّ باليأس ممّا في أیدی النَّاس تسلّم من غوائلهم، و تحرز المودّة منهم. 289 3 آراسته کن خود را به نوميدي از آنچه در دست مردم است تا از آفتهای آنها در امان باشی، و دوستی آنها را برای خود فراهم نمایی.
- 17 10797 - تعجيل اليأس أحد الظّفرين.
- 317 3 شتاب کردن در ناامید نمودن حاجتمند، یکی از دو پیروزی است (یعنی اگر نمی‌تواند حاجتش را برآورد زودتر ناامیدش کند).

- 18 10798 - حسن اليأس أجمل من ذلّ الطلب. 392 3 خوبی نومییدی از خواری طلب و درخواست زیباتر است.
- 19 10799 - ظلف النفس عمّا في أيدي الناس هو الغنى الموجود. 278 4 باز داشتن و خویشتن داری نمودن از طمع به دارایی مردم، توانگری حاضری است (که نیاز به کسب و کار و در آمد ندارد).
- 20 10800 - قد يكون اليأس ادراكا اذا كان الطمع هلاكا. 477 4 به حقیقت که نومییدی دست آورد خوبی است در آنجا که طمع نابودی است (یعنی در جایی که طمع سبب نابودی است، نومییدی از مردم برای نجات وسیله خوبی است).
- 21 10801 - من باع الطمع باليأس لم يستطل عليه الناس. 433 5 طمع از مردم را به نومیید شدن از ایشان بفروشد، مردم بر او سر بزرگی و تکبر نکنند.
- 22 10802 - من أيس من شيء سلا عنه. 456 5 کسی که از چیزی ناامید شد دل از آن بر کند و فراموشش کند.
- 23 10803 - مرارة اليأس خير من التضرع إلى الناس. 130 6 تلخی نومییدی بهتر از زاری کردن به درگاه مردم است.
- 24 10804 - نال الغنى من رزق اليأس عمّا في أيدي الناس و القناعة بما أوتي و الرضا بالقضاء. 182 6 به بی نیازی و توانگری نائل گشته کسی که نعمت ناامیدی از مردم روزی او گردیده، و کسی که قناعت به داده خدا و رضایت به قضا و قدر الهی، بهره اش گردیده است.
- 25 10805 - قتل القنوط صاحبه. 520 4 نومییدی از رحمت حق صاحب خود را کشته و هلاک کرده است.

26 10806 - کلّ قانط آیس. 527 4 هر که از رحمت حق نومید باشد  
نومید واقعی است.

27 10807 - للخائب الآیس مضض الهلاک. 27 5 کسی که از رسیدن به  
خواستش نومید شود، رنج کشنده‌ای دارد.

28 10808 - لا تیأس من الزمان اذا منع، و لا تنق به اذا اعطی، و کن منه  
علی اعظم الحذر. 294 6 اگر زمانه چیزی را از تو منع کرد، نومید مشو، و اگر  
چیزی به تو داد بدان اعتماد مکن، و پیوسته از آن بزرگترین واهمه و پرهیز را  
داشته باش.

29 10809 - لا تؤیسنّ مذنباً فکم عاکف علی ذنبه ختم له بالمغفرة، و کم  
مقبل علی عمل هو مفسد له ختم له فی آخر عمره بالنار. 325 6 هیچ گاه  
گنهکاری را ناامید مکن که بسا افرادی که آلوده به گناه اند ولی سرانجامشان به  
آمرزش و مغفرت انجامیده، و بسا افرادی که به عمل نیکی رو آورند ولی آن را  
تباه کنند و در پایان عمر کارشان به دوزخ بینجامد.



## باب الیتیم

10810 1- بئس القوت أكل مال الیتام.

251 3 چه بد خوراکی است خوردن مال یتیم.

10811 2- بروا أیتامکم و واسوا

فقرائکم و ارفقوا بضعفائکم. 267 3 با یتیمان خود به نیکی رفتار کنید، و با فقیران و مستمندان مواسات و برابری داشته باشید، و با ناتوانان به مهربانی رفتار کنید.

10812 3- کافل الیتیم اثیر عند الله. 634 4 کفالت کننده یتیم، از گرامی داشته شدگان درگاه خدا است.

10813 4- من ظلم یتیمًا عقّ اولاده.

168 5 کسی که به یتیمی ستم کند پیوند خود را از فرزندانش بریده (و آنها را دچار ستم دیگران خواهد کرد).

10814 5- من رعی الیتام رعی فی بنیه. 243 5 کسی که رعایت حال یتیمان را بکند دیگران رعایت حال فرزندانش را بکنند.

10815 6- من افضل البرّ برّ الیتام. 44 6 از بهترین نیکوکارها نیکی کردن به یتیمان است.

## باب اليقظة (بیداری، هشیاری)

- 10816-1 - اليقظة نور. 37 1 بیداری و آگاهی، نور و روشنایی است.
- 10817-2 - اليقظة استبصار. 50 1 بیداری بینایی است.
- 10818-3 - اليقظة كرب. 59 1 بیداری انسان (و آگاهی از اوضاع و احوال این جهان و آن جهان) سبب اندوه است.
- 10819-4 - التَّيَقُّظُ فِي الدِّينِ نِعْمَةٌ عَلَى مَنْ رَزَقَهُ. 123 2 بیداری در دین نعمتی است برای هر کس که بدان بهره‌مند گشته است.
- 10820-5 - الا مستيقظ من غفلته قبل نفاذ مدته. 329 2 آیا کسی نیست که پیش از سرآمدن دوران و مدتش بیدار شود 10821-6 - من لم يستظهر باليقظة لم ينتفع بالحفظة. 415 5 کسی که از بیداری و آگاهی خود کمک نگیرد از نگهبانان و پاسداران سودی نبرد.
- 10822-7 - من امارات الدولة اليقظة لحراسة الامور. 30 6 از نشانه‌های دولتداری بیداری برای نگهبانی کردن کارها است.
- 10823-8 - من النبيل ان تتيقظ لايجاب حق الرعية اليك، و تتغابي عن الجناية عليك. 38 6 از زیرکی و بزرگی است که برای اثبات حق رعیتی که نزد تو آید بیدار باشی، و از گناه و خلافی که نسبت به تو کرده‌اند تغافل کنی و خود را به بی‌خبری بزنی.
- 10824-9 - لا تنجع الرياضة الا في نفس يقظة. 431 6 ریاضت و تربیت سود ندهد مگر در نفس بیدار.

10 10825 - قد يَقْظَم فْتِيْقْظُوا و هدیتم فاهتدوا. 478 4 به راستی که شما  
را بیدار کرده‌اند (و هر چه وسیله بیداری بوده در باره شما به کار برده‌اند) پس  
بیدار شوید و راهنمایی شده‌اید پس راه بیابید.

## باب الیقین

- 10826 1- الیقین عبادة. 17 1 یقین داشتن عبادت و بندگی است.
- 10827 2- الیقین نور. 26 1 یقین نور و روشنایی است.
- 10828 3- الیقین عنوان الایمان. 96 1 یقین سرلوحه ایمان است.
- 10829 4- الیقین افضل الزهاده. 105 1 یقین برترین زهد ورزیدن است.
- 10830 5- الیقین عماد الایمان. 107 1 یقین، ستون و تکیه‌گاه ایمان است.
- 10831 6- الیقین جلاباب الکیاس. 157 1 یقین، جامه تن زیرکان است.
- 10832 7- الیقین یرفع الشک. 206 1 یقین، شک و تردید را یکسره زائل

کند.

- 10833 8- الیقین ینثر الزهد. 211 1 یقین میوه زهد دنیا را به بار آورد.
- 10834 9- الیقین رأس الدین. 214 1 یقین اساس دین است.
- 10835 10- الیقین أفضل عبادة. 215 1 یقین برترین عبادتها است.
- 10836 11- المغبوط من قوی یقینه. 339 1 کسی مورد غبطه و آرزوی دیگران خواهد بود که یقینش قوی باشد.
- 10837 12- الموقن اشد الناس حزنا علی نفسه. 110 2 کسی که یقین دارد از همه مردم اندوهش بر خود (و نگرانی‌اش از حال خود در آخرت) بیشتر و سخت‌تر است.
- 10838 13- ایقن تفلح. 171 2 یقین داشته باش تا رستگار شوی.
- 10839 14- این الموقنون الذین خلعوا سراویل الهوی و قطعوا عنهم علائق الدنیا. 364 2 کجایند یقین دارندگانی که جامه‌های هوا و هوس را از تن به دور

- کرده و علاقه‌های دنیا را از خود جدا کرده و بریده‌اند 15 10840 - افضل الدّین الیقین. 375 2 برترین دین یقین است.
- 16 10841 - افضل الایمان حسن الایقان. 397 2 برترین ایمان، یقین نیکو است.
- 17 10842 - اصل الصّبر حسن الیقین باللّه. 415 2 ریشه و اساس صبر و بردباری، یقین نیکو داشتن به خدای تعالی است.
- 18 10843 - اصل الزّهد الیقین و ثمرته السّعادة. 418 2 اصل و ریشه زهد، یقین است، و میوه‌اش نیکبختی است.
- 19 10844 - افضل الایمان حسن الایقان و افضل الشّرف بذل الاحسان. 2 466 برترین ایمان یقین نیکو داشتن، و برترین شرافتها بذل احسان و بخشش است.
- 20 10845 - انّ الدّین لشجرة اصلها الیقین باللّه و ثمرها الموالاة فی اللّه و المعاداة فی اللّه سبحانه. 541 2 به راستی که دین، درختی است که ریشه‌اش یقین، و میوه و ثمره‌اش دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست.
- 21 10846 - بالیقین تتمّ العبادة. 3 201 به وسیله یقین، عبادت کامل گردد.
- 22 10847 - ثمرة الیقین الزّهادة. 3 324 میوه یقین، زهد و رزیدن در دنیا است.
- 23 10848 - ثمرة الدّین قوّة الیقین. 3 331 میوه دین، قوّت یقین است.
- 24 10849 - ثبات الدّین بقوّة الیقین. 3 350 پابرجا بودن دین، به نیرومند بودن یقین است.
- 25 10850 - حسن الدّین من قوّة الیقین. 383 3 نیکویی دین، از نیرومندی و قوت یقین سرچشمه گیرد.

- 10851 26- خیر الامور ما اسفر عن الیقین. 3 424 بهترین کارها آن است که از یقین پرده بردارد (یعنی نشانه داشتن یقین باشد مانند توکل و صبر و امثال آنها).
- 10852 27- ذلّ قلبک بالیقین، و قرّره بالفناء، و بصّره فجائع الدنّیا. 4 33 دل خود را به وسیله یقین رام گردان، و به یاد آوری فنا و نیستی این جهان آرام، و به مصیبت‌های دنیا بینایش گردان.
- 10853 28- رأس الدّین صدق الیقین.
- 4 48 اساس دین، یقین راست و درست است.
- 10854 29- سبب الاخلاص الیقین. 4 125 سبب اخلاص، یقین است.
- 10855 30- سلاح الموقن الصّبر علی البلاء و الشّکر فی الرّخاء. 4 129 اسلحه و ساز و برگ کسی که یقین دارد شکیبایی در هنگام بلا و سیاسگزاری در هنگام فراخی نعمت است.
- 10856 31- صلاح الدّین بحسن الیقین.
- 4 197 صلاح و شایستگی دین، به نیکویی یقین است.
- 10857 32- طوبی لمن بوشر قلبه ببرد الیقین. 4 245 خوشا به حال کسی که دل او مباشر خوشی و خنکی یقین است.
- 10858 33- علیک بلزوم الیقین و تجنّب الشّکّ، فلیس للمرء شیء اهلک لدینه من غلبة الشّکّ علی یقینه. 4 297 بر تو باد به ملازمت یقین و دوری جستن از شک و تردید، زیرا برای نابودی دین چیزی نابود کننده‌تر از این نیست که شک بر یقین او غلبه کند.

- 4 10859 34- علیکم بلزوم الیقین و التّقوی فانّهما یبلّغانکم جنّة المآوی. 4
- 305 بر شما باد به ملازمت یقین و پرهیزکاری که این دو، شما را به بهشت برین «جنّة المآوی» می‌رسانند.
- 4 10860 35- علی قدر الدّین تكون قوّة الیقین. 4 313 قوت و نیروی یقین به اندازه دین خواهد بود.
- 4 10861 36- قووا ایمانکم بالیقین فانّه أفضل الدّین. 4 512 ایمان خود را با یقین تقویت کنید، که به راستی یقین برترین مرتبه دین است.
- 4 10862 37- غایة الایمان الایقان. 4 368 نهایت مرتبه ایمان، یقین داشتن است.
- 4 10863 38- کلّ ما خلا الیقین ظنّ و شکوک. 4 536 هر آنچه یقین نباشد گمان و شک خواهد بود.
- 4 10864 39- کیف یرضی بالقضاء من لم یرصدّق یقینه. 4 563 چگونه راضی به قضا و قدر الهی است کسی که یقین او راست و صادق نباشد.
- 4 10865 40- کن موقنا تکن قویّا. 4 600 یقین داشته باش تا قوی و نیرومند باشی.
- 4 10866 41- کفی بالیقین عبادة. 4 576 برای انجام عبادت همان یقین کافی است.
- 4 10867 42- لو صحّ یقینک لما استبدلت الفانی بالباقی، و لا بعت السنّیّ بالدنّیّ. 5 114 اگر حقیقتا یقین تو درست باشد هیچ گاه دنیای فانی را به سرای پایدار آخرت تبدیل نخواهی کرد، و جایگاه والای بهشت را به لذتهای پست دنیا نخواهی فروخت.
- 4 10868 43- من ایقن افلح. 5 147 کسی که یقین دارد رستگار شده است.

- 10869 44- من ایقن ینج. 149 5 کسی که یقین دارد نجات یابد.
- 10870 45- من حسن یقینه یرج. 149 5 کسی که یقین او نیکو باشد امیدوار است.
- 10871 46- من یؤمن یزدد یقینا. 203 5 کسی که ایمان داشته باشد بر یقین او افزوده گردد.
- 10872 47- من یتیقن یعمل جاهدا.
- 203 5 کسی که یقین دارد، تلاشگرانه کار کند.
- 10873 48- من قوی یقینه لم یرتب.
- 230 5 کسی که یقینش قوی باشد شک و تردید نکند.
- 10874 49- من حسن یقینه حسنت عبادته. 294 5 کسی که یقینش نیکو باشد عبادتش نیکو گردد.
- 10875 50- من صدق یقینه لم یرتب.
- 297 5 کسی که یقینش راست و درست باشد تردید نکند.
- 10876 51- من لم یوقن بالجزاء أفسد الشک یقینه. 408 5 کسی که یقین به پاداش و کیفر ندارد، شک و تردید یقینش را تباه کند.
- 10877 52- من لم یوقن قلبه لم یطعه عمله. 415 5 کسی که دلش یقین ندارد، عمل و کردارش از او فرمانبرداری نکند.
- 10878 53- من ایقن رجا. 466 5 کسی که یقین دارد، امیدوار است.
- 10879 54- ما اعظم سعادة من بوشر قلبه ببرد الیقین. 71 6 چه سعادت بزرگی دارد کسی که دلش با خوشی و خنکی یقین مباشر و همراه است.
- 10880 55- ما غدر من أیقن بالمرجع.
- 77 6 پیمان شکنی نکند کسی که یقین به بازگشت دارد.



10881 56- ملاک الایمان حسن الایقان.

118 6 ملاک ایمان، داشتن یقین نیکو است.

10882 57- نوم علی یقین خیر من صلاة فی شک. 6 170 خوابیدن با

یقین بهتر است از نماز خواندن با شک و تردید.

10883 58- نعم الطّارد للشکّ الیقین.

158 6 برای طرد کردن شک، یقین چیز خوبی است.

10884 59- هلک من باع الیقین بالشکّ و الحقّ بالباطل و الآجل بالعاجل.

198 6 هلاک شده کسی که یقین را به شک، و حق را به باطل، و دنیای

زودگذر را به آخرت پایدار فروخته است.

10885 60- هجم بهم العلم علی حقیقة الایمان و باشروا روح الیقین

فاستسهلوا ما استوعر المترفون، و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبوا

الدّنيا بأبدان أرواحها معلّقة بالمحلّ الأعلى، أولئک خلفاء الله فی أرضه، و الدّعاة

الی دینه آه آه شوقا الی رؤیتهم. 6 214 علم و دانش با حقیقت ایمان بدانها روی

آورد و روح یقین را لمس کردند، و آنچه دنیا پرستان هوسباز دشوار می شمردند

بر آنها آسان شد، آنان به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته و در

دنیا با بدنهایی زندگی می کنند که ارواحشان به جهان بالا پیوند دارد، اینان

جانشینان خدایند در روی زمین و دعوت کنندگان مردم هستند به سوی

خداوند، های های که چقدر اشتیاق دیدارشان را دارم 61 10886 - لا ایمان

لمن لا یقین له.

402 6 ایمان ندارد کسی که یقین ندارد.

62 10887 - يستدلّ على اليقين بقصر الأمل و اخلاص العمل و الزهد في الدنيا. 452 6 راهنمایی شود بر وجود یقین به کوتاه کردن آرزو، و اخلاص عمل و زهد و بی رغبتی در دنیا.

63 10888 - اليقين جلاباب الاكياس. 215 1 يقين جامه زیرکان است.

### باب اليمين (سوگند)

1 10889 - اسرع شيء عقوبة اليمين الفاجرة. 407 2 سريع ترين عملها از نظر كييفر، سوگند دروغ است.

2 10890 - كيف يسلم من عذاب الله المتسرع الى اليمين الفاجرة. 562 4 چگونه سالم بماند از عذاب و كييفر خدا کسی که به قسم دروغ شتاب کند.

3 10891 - للاحمق مع كل قول يمين. 30 5 آدم احمق برای هر سخنی سوگندی می خورد.

4 10892 - من مهانة الكذاب جوده باليمين بغير مستحلف. 21 6 از پستی آدم دروغگو است که بی آنکه او را سوگند دهند، سخاوتمندانه سوگند می خورد.

5 10893 - لا تعود نفسك اليمين فان الحلاف لا يسلم من الاثم. 293 6 خودت را به سوگند عادت مده که آدمی که زیاد قسم می خورد از گناه ایمن نیست.

## باب الایام (روزگار)

- 10894 1- الایام توضح السرائر الکامنه. 1 345 روزگار رازهای پوشیده را آشکار می‌کند.
- 10895 2- الایام صحائف آجالکم فخلدوها أحسن أعمالکم. 2 120 روزها نامه‌های عمر شماست پس آنها را به بهترین عملهای خود جاویدان کنید.
- 10896 3- اللیل و النهار دائبان فی طیّ الباقین و محو آثار الماضین. 2 167 شب و روز در تلاشند برای در نوردیدن ماندگان، و محو آثار گذشتگان.
- 10897 4- ان لیلک و نهارک لا یستوعبان لجمیع حاجاتک، فاقسمها بین عملک و راحتک. 2 606 به راستی که شب و روز تو، در برگیرنده همه خواسته‌های تو نیستند، پس تقسیم کن آنها را میانه کار و آسایش خود (بخشی را برای کار و بخشی را به استراحت خود اختصاص بده).
- 10898 5- فاز من اصلح عمل یومه و استدرک فوارط أمسه. 4 414 رستگار شد کسی که کار امروز خود را اصلاح کرده، و کوتاهی کردن های دیروز خود را جبران نموده است.
- 10899 6- کلّ یوم یسوق الی غده. 4 533 هر روز انسان را به سوی فردا سوق می‌دهد و به پیش می‌برد.

## متفرقات

- 10900-1 - كلّ شيء يستطاع الّا نقل الطّباع. 4 541 هر چیزی را می‌توان انجام داد مگر جابجا کردن خصلتها.
- 10901-2 - الاغتراب احد الشّتاتین. 2 14 به غربت افتادن (و از وطن به دور بودن) یکی از دو پراکندگی (زندگی) است.
- 10902-3 - این تضلّ عقولکم و تزویج نفوسکم أ تستبدلون الکذب بالصّدق و تعناضون الباطل بالحقّ. 2 363 به کجا گمراه می‌شود عقلهای شما، و منحرف می‌شود جانهای شما، آیا دروغ را به راستی تبدیل می‌کنید، و یا باطل را به جای حق می‌گیرید 10903-4 - ما اقرب السّعود من النّحوس.
- 6 86 چه نزدیک است نیکبختیها به نحوستها.
- 10904-5 - بقدر علو الرّفعة تكون نکایة الوقعة. 3 232 به اندازه بلندی مقام است زخم و رنج پیش‌آمدها (که به همان مقدار اثر می‌کند).
- 10905-6 - حسن السّراح احد الرّاحتین.
- 3 392 به نیکویی رها کردن حاجتمند، یکی از دو راحتی و آسایش او است.
- 10906-7 - ثیابک علی غیرک أبقى لک منها علیک. 3 347 جامه تو بر تن دیگری ماندگارتر است تا بر تن خودت (زیرا پاداش آن همیشه خواهد ماند، ولی بر تن خودت مندرس و پاره شده و از بین می‌رود).
- 10907-1 - اجمل ادلال من ادلّ علیک و اقبل عذر من اعتذر الیک و احسن الی من اساء الیک. 2 212 کسی که به تو کرشمه کند، کرشمه‌اش را بپذیر و کسی که از تو عذر خواهد، عذرش بپذیر، و کسی که به تو بدی کرد به او نیکی کن.

- 10908 8- تعزّ عن الشّيء اذا منعته بقلّة ما يصحبك اذا اوتيته. 310 3  
هرگاه چیزی به تو نرسید خود را دلداری ده به این که اگر به من می‌رسید زمان اندکی با من همراه بود.
- 10909 9- ربّما شرق شارق بالماء قبل ريّه. 4 80 چه بسا که گلوگیر شود انسان به آشامیدنی پیش از سیرایش (و با همان مرگش فرا رسد).
- 10910 10- ربّما تجهّم الامور. 4 83 چه بسا کارها که به ناخوشی سر رسند (و همیشه امور بر وفق مراد نباشد).
- 10911 11- بئس السّعی التّفرقة بين الأليفين. 3 256 چه بد کوشش و تلاشی است کوشش در راه جدایی انداختن میان دو همدم و دوست.
- 10912 12- ربّ ذی اّبهة احقر من کلّ حقير. 4 69 بسا انسانهای ابّهت‌داری که از هر پستی پست‌ترند.
- 10913 13- قد تنجّه المطالب. 4 461 گاه است که مطلبها با روی ناخوشی در آید.
- 10914 14- قد تعمّ الامور. 4 466 گاه است که کارها همگانی شود.
- 10915 15- قد ينبو الحسام. 4 469 گاه است که شمشیر برنده کند شود.
- 10916 16- المستسلم موقّی. 1 47 کسی که فرمانبردار و مطیع (دستورات حق) باشد از عذاب الهی نگهداری شده است.
- 10917 17- کلّ ممتنع صعب مناله و مرامه. 4 534 هر کار (یا مطلبی) که امتناع و خودداری کند، رسیدن و طلب کردن آن دشوار است. 18 10918-  
لیس کلّ غائب یثوب. 5 77 هر غایب دور از نظری بازنگردد.
- 10919 19- النّاس بخیر ما تفاوتوا. 1 78 وضع مردم به خیر و خوبی است تا زمانی که تفاوت میان آنها برقرار باشد.

- 10920 20- فی الغیب العجب. 4 405 در آنچه از نظرها پنهان است  
 شگفتی است. 10921 21- قد أضاء الصّبح لذي عينين.
- 4 472 به حقیقت که بامداد روشن شده برای بینا.
- 10922 22- من أبرم سئم. 5 461 کسی که پافشاری کند (در سؤال) مردم  
 از او دلگیر شوند.
- 10923 23- من وجد موردا عذبا یرتوی منه فلم یغتممه یوشک ان یظماً و  
 یطلبه فلا یجده. 5 227 کسی که بیابد آبشخور گوارایی که از آن سیراب شود  
 و آن را غنیمت نشمارد، بیم آن است که تشنه شود و آن را بجوید و دیگر نیابد.
- 10924 24- قد صرتم بعد الهجرة أعرابا و بعد الموالاة احزابا. 4 477 شما  
 پس از هجرت دوباره به حالت عربی خود بازگشته و پس از دوستی حزبهای  
 پراکنده شده‌اید 10925 25- کلّ معتمد علی نفسه ملقی.
- 4 526 کسی که بر خود تکیه کند در افتاده.
- 10926 26- کلّ آت فکأن قد کان. 4 531 هر آینده‌ای چنان است که  
 گویا آمده است.
- 10927 27- إیّاک و القحّة فإنّها تحدوک علی رکوب القبائح و التهجم علی  
 السیئات. 2 312 از بی‌شرمی پرهیز کن که تو را به ارتکاب زشتی‌ها و در آمدن  
 بر گناهان بکشاند.
- 10928 28- أقبح العیّ الضّجر. 2 382 زشت‌ترین ناتوانیها دلتنگی است.
- 10929 29- ینام الرّجل علی الثّکل و لا ینام علی الظّلم. 6 476 مرد در  
 برابر داغ فرزند می‌تواند بخوابد ولی در برابر ستم خواب ندارد.

10930 30- لفاح الخواطر المذاكرة. 126 5 بارور شدن خاطرات به گفتگو است (و برای بارور شدن آنها باید پیوسته در باره خاطرات علمی با دیگران گفتگو کرد).

10931 31- قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لائح و اعتدل مائل. 282 4 به راستی که طالع طلوع کرد، و درخشنده درخشید، و هویدا آشکار شد، و کجی راست شد. 10932 32- صور عاربه عن الموادّ عالیة عن القوّة و الاستعداد. تجلّی لها فاشرقت. و طالعتها فتلاّأت. و القی فی هویتها مثاله، فأظهر عنها افعاله.

و خلق الانسان ذا نفس ناطقة ان زكّاهما بالعلم و العمل فقد شباهت جواهر اوائل عللها.

و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشّداد. 220 4- 218 صورتهایی هستند برهنه از ماده، و برتر از نیرو و استعداد. حق تعالی بر آنها تجلّی کرد، و آنها درخشیدند، و بر آنها اشراف یافت پس درخشان شدند. و در هویت آنها مثال و شباهت خود بینداخت. و در نتیجه افعال خود را از آنها آشکار کرد. و انسان را بیافرید که دارای نفس ناطقه است که دیگران را به علم و عمل پاکیزه گرداند و به راستی مشابه با گوهرهای آغاز علت‌های خویش گردند. و اگر مزاج آن معتدل باشد و از اضداد خویش جدا گردد با هفت آسمان سخت مشارکت کرده است.

بحمد الله و منه ترجمه کتاب شریف غرر الحکم و درر الکلم آمدی رضوان الله تعالی علیه در تاریخ پنجم ماه ربیع المولود سال 1419 ه. ق. برابر با 4 9 77 به قلم این بنده ناتوان پایان یافت و توفیق بزرگی بود که خدای سبحان بر این بنده ناتوان منت نهاد. و از دوستانی که در تهیه و تنظیم این کتاب نفیس و

مجموعه ارزشمند با ما همکاری صمیمانه‌ای داشته‌اند، بخصوص آقایان قادر پریز و مجید جاویدی تشکر و قدردانی نموده، توفیق آنان را از خدای مَنان درخواست دارم.

و الحمد لله اولاً و آخراً تهران - سید هاشم رسولی محلاتی



## فهرست مطالب

2	حرف «الضاد».....
2	باب الضحك (خندیدن).....
4	باب الضد (دشمن، مخالف).....
5	باب الضرورات (ناچارها).....
6	باب الضعف (ناتوانی).....
7	باب الضلال (گمراهی).....
8	باب الضمان (ضامن شدن).....
8	باب التضييع (تباه ساختن).....
9	باب الضيافة (مهمانی).....
10	حرف «الطاء».....
10	باب الطرب (شادی، مستی).....
10	باب الاطعام.....
10	باب الطعنة (زخم زيان زدن).....
11	باب الطلب (خواستن).....
16	باب الطمع.....
24	باب الطاعة.....
40	باب الطاقة (توانایی).....
40	باب الطيش (سبکی).....
41	حرف «الظاء».....
41	باب الظفر (بیروزی).....
42	باب الظلم (ستم).....

59	باب الظن (گمان).....
60	باب حسن الظن (خوش گمانی).....
63	باب سوء الظن (بد گمانی).....
66	باب الاستظهار (پشت گرمی و کمک گیری).....
66	باب حسن الظاهر.....
67	حرف «العين».....
67	باب العبادة (پرستش).....
69	باب الاعتبار (بند گرفتن).....
75	باب العتاب (تندی، سرزنش).....
76	باب العتق (بنده آزاد کردن).....
76	باب العجب (خودبینی).....
81	باب العجز (ناتوانی کردن).....
83	باب العجلة (شتاب، شتابزدگی).....
88	باب العدل (دادگری).....
102	باب الاعتذار (پوزش خواهی).....
105	باب العرض (آبرو).....
107	باب التعريض (گوشه و کنایه زدن).....
107	باب المعرفة (شناخت).....
111	باب المعروف (نیکی و احسان).....
119	باب الأعراف.....
119	باب العشرة و المعاشرة (آمیزش).....
121	باب العزّ (ارجمندی).....
121	باب العزلة (گوشه گیری).....
124	باب العزم (آهنگ، تصمیم).....

125	باب التعصّب (جانبداری).....
125	باب العصمة (نگهداری).....
127	باب العطاء (بخشش).....
133	باب العفة (پاکدامنی).....
137	باب العفو (گذشت).....
142	باب العافية (تندرستی).....
143	باب العاقبة (سرانجام، پایان).....
145	باب العقوبة (کیفر).....
146	باب العقل (خرد).....
169	باب العلم.....
197	باب علی علیه السلام.....
209	باب العمر.....
214	باب التعمق (باریک بینی).....
214	باب العمل (کار کردن).....
231	باب المعاندة (دشمنی).....
232	باب العنف (درشتی کردن با مردم).....
233	باب ما لا یعنی (آنچه به انسان مربوط نیست).....
235	باب العادة (خوی پیوسته).....
237	باب العورة (آنچه از نمودن و دیدنش شرم آید، و پوشاندنش لازم باشد).....
238	باب الاستعانة (یاری خواستن).....
239	باب الاعانة و التعاون (کمک دادن و همکاری کردن).....
241	باب العار (ننگ، رسوایی).....
241	باب العهد (پیمان).....
245	باب العيب (عیبجویی، عیب بینی).....

252	باب التعبير (سرزنش کردن)
252	باب العیش (زندگی)
253	حرف «الغین»
253	باب الغباوة (کودنی)
253	باب الغدر (بی وفایی، پیمان شکنی)
255	باب الغرور (فرب)
259	باب الغش (ناخالصی، گول زدن)
261	باب الغصب
261	باب الغضب (خشم)
269	باب غض الطرف (چشم پوشی)
271	باب الغفران و الاستغفار (آمرزش و آمرزشخواهی)
273	باب الغفلة (بی خبری)
277	باب التغافل (خود را به بی خبری زدن)
278	باب الغلبة (بیروزی)
278	باب الغلط
278	باب الغل (کینه توزی)
279	باب الغلو (از حد گذشتن)
279	باب الغم (اندوه)
280	باب الغنی (توانگری)
284	باب الاغاثة (به فریاد رسیدن)
285	باب الغی (گمراهی)
286	باب الغیبة (بدگویی پشت سر)
288	باب الغائب (دور از نظر)
289	باب التخییر (دگرگون شدن)

290	باب الغيرة (رشک بردن، ناموس پرستی)
291	حرف «الفاء»
291	باب التّفأل (فال زدن)
291	باب الفتنة (آزمایش، محنت، آشوب)
293	باب الفتوة (جوانمردی)
293	باب الفجور (گناه کاری، زناکاری)
295	باب الفحش (دشنام)
296	باب الفخر (به خود بالیدن)
297	باب الفرار (گریز از جنگ با دشمن)
298	باب الفرّج (گشایش)
299	باب الفرّح (شادی)
299	باب الفرصة
303	باب الفرض (واجب، لازم)
305	باب الفراغ (آسودگی، بیکاری)
305	باب الفرقة (جدایی)
306	باب الافضال و التّفصّل (بخشایش، دهش)
308	باب الفضول (زیادتها)
309	باب الفضائل
311	باب الفطنة (زیرکی)
312	باب الافعال (کارها و کردارها)
315	باب الفقر (نیازمندی، نداری)
320	باب الفقه (فهم)
321	باب الفكر (اندیشه)
330	باب الفلاح (رستگاری)

330	باب الفوت
332	باب التفویض (واگذاردن)
332	باب الفوق (برتر)
334	باب الفهم (دریافتن)
335	حرف «القاف»
335	باب القیح (زشتی)
335	باب القبور (گورها)
335	باب الاقبال
337	باب الافتحام (افتادن در کاری بدون اندیشه)
338	القتل فی سبیل اللّٰه
338	باب القدر و عرفانه (اندازه خویش شناختن)
340	باب القدرۃ (توانایی)
341	باب القدر و القضا (سرنوشت)
344	باب القرآن
349	باب الاقرار (اعتراف)
351	باب القرض (وام)
351	باب القساوة (سنگدلی)
352	باب القصد (میانروی)
355	باب التقصیر (کوتاهی کردن)
356	باب القضاء (داوری و قضاوت)
357	باب التقاطع (بریدن از یکدیگر)
357	باب الاقتفاء (پیروی کردن)
357	باب القلب (دل)
362	باب القناعة

372	باب القول (سخن، گفتار).....
398	باب الاستقامة (یاداری).....
400	حرف «الكاف».....
400	باب الكبر (خود بزرگ بینی).....
406	باب الكتاب.....
407	باب الكتابة (نامه نگاری).....
408	باب الكتمان.....
408	باب الكثير و القليل (زیاد و کم).....
410	باب الكذب (دروغ).....
416	باب الكرم و المكارم (جوانمردی و صفات عالی).....
428	باب المكاره.....
429	باب الكسل (تنبلی، كاهلی).....
430	باب الكشف (آشكار كردن).....
431	باب الكظم (فرو خوردن خشم).....
433	باب المكافاة (یاداش، جبران).....
435	باب الاكفاء (همسران، همردیفان).....
435	باب الكفر (ناسپاسی، بی دینی).....
439	باب الكف و الكفاف (باز ایستادن، كفايت كردن).....
440	باب الاكتفاء (بسنده كردن).....
441	باب الكفاية (كاردانی).....
442	باب التكلف (كار افزون بر حاجت).....
443	باب الكمال.....
444	باب الكياسة (زیرکی).....
446	حرف «اللام».....

446	باب اللؤم (یستی، فرومایگی)
453	باب اللباس (جامه، پوشاک)
454	باب اللبن (شیر)
454	باب اللجاج (لجبازی کردن)
456	سبب جنگها لجاجت است.
456	باب الالاح (یافشاری کردن)
458	باب اللذة (خوشی، کامیابی)
461	باب اللعب (بازی)
462	باب اللغو (بیهوده‌کاری)
462	باب اللقاء (دیدار)
462	باب التلویح (گوشه و کنایه زدن)
463	باب الملامة (سرزنش)
464	باب اللهو (سرگرمیهای بوج و بیهوده)
466	باب اللین (نرمخویی)
468	حرف «المیم»
468	باب الامتحان (آزمایش)
470	باب المحنة (سختی، آزمایش، بلا)
470	باب المدح (ستایش)
475	باب المروة (جوانمردی، مردی)
480	باب المرض (بیماری)
481	باب المراء (جدال و ستیز)
482	باب المزاح (شوخی)
484	باب الماضي (گذشته)
484	باب المطل (تأخیر کردن در پرداخت حق)



486	باب المکر (نیرنگ)
488	باب الملق (چاپلوسی)
488	باب الملک (فرشته)
489	باب الملالة (به ستوه آمدن)
490	باب المنّ (منت گذاری)
494	باب الموت (مرگ)
509	باب المال (ثروت، دارائی)
521	حرف «النون»
521	باب النجاح (بیروزی)
522	باب النجاة (رستگاری)
522	باب النجوى و المناجاة (رازگویی)
523	باب الندم (یشیمانی)
525	باب الانذار (بیم دادن)
525	باب المنزل
525	باب النزاهة (پاکیزگی و پرهیزکاری)
526	باب النساء (زنان)
531	باب النسيان (فراموشی)
533	باب النصيحة (خیرخواهی، اندرز)
539	باب النصره (یاری)
540	باب الانصاف
544	باب النظر (نگاه کردن)
546	باب الانظار
546	باب النعمة
551	باب النفس

569	باب محاسبة النفس (حسابرسی از خویش)
572	باب جهاد النفس (جهاد با نفس)
577	باب تهذيب النفس
577	باب الرضا عن النفس (از خود راضی بودن)
580	باب معرفة النفس (خودشناسی)
582	باب النفع (سود)
582	باب النفاق و المنافق (دو رویی، دو رو)
586	باب الانفاق (خرج و مصرف کردن)
587	باب النوافل (مستحبات)
587	باب النقص (کاهش)
588	باب الانتقام (کینه توزی)
589	باب الانكار
589	باب النهی عن المنکر
591	باب النميمة (سخن چینی)
592	باب الثیابة (جانشین)
592	باب النوم (خواب، خوابیدن)
594	باب النية (قصد، آهنگ، عزم)
598	حرف «الواو»
598	باب الوثوق (اعتماد کردن)
599	باب الواجبات
601	باب الوجدان (یافتن)
601	باب الوجاهة، و الوجه (حرمت و آبرو)
602	باب التوحيد (یکتا شناختن خداوند)
603	باب الوحشة (تنهایی، ترس، رمیدن)

603	باب الورع (پارسایی)
610	باب الوزارة و الوزير
611	باب الوسط (میانہ)
611	باب المواساة (یاری دادن)
612	باب المواصلة (پیوند کردن)
614	باب التواضع (فروتنی)
618	باب الوطن
618	باب الوعد (نوید دادن)
620	باب الوعظ و الموعظة (بند و اندرز)
624	باب التوفيق (آماده شدن اسباب خیر)
627	باب الوفاء
630	باب الوقت و المواقیت
631	باب الوقار (سنگینی، بردباری، متانت)
632	باب التوقف (باز ایستادن)
633	باب التقوی
649	باب التقية (تظاهر بر خلاف عقیده)
650	باب التوكل
654	باب الوالد و الولد (بدر و فرزند)
656	باب الولاية (حکومت، فرمانروایی)
658	باب التواني (سستی کردن، کاهلی)
659	باب التهمة
660	باب «الهاء»
660	باب الهجران (جدایی، دوری)
660	باب الهدية (کادو، سوغات)

661	باب الهداية (راهنمايي)
663	باب الهذر (ياوه، سخن بيهوده)
664	باب الهزل (شوخي)
665	باب الهلكة (نابودي)
665	باب الأهم و المهم
666	باب الهمة (قصد، تصميم)
669	باب التهور (بي باكي، دليري)
669	باب الهوان (پستي، خواري)
670	باب الهوى (خواهش)
684	باب الهيبة (ترس، پرهيز)
685	حرف «الياء»
685	باب اليأس (نوميدى)
689	باب اليتيم
690	باب اليقظة (بيداري، هشيارى)
692	باب اليقين
698	باب اليمين (سوگند)
699	باب الايام (روزگار)
700	متفرقات
705	فهرست مطالب